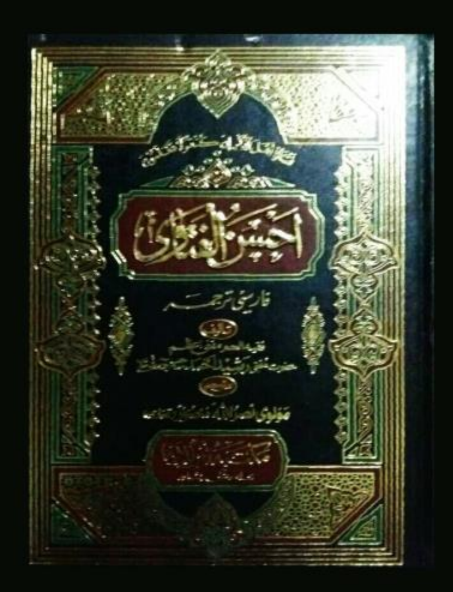
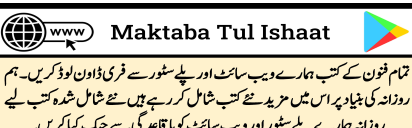

احسن الفتاوی
فارسی ترجمہ
تالیف
فقیہ العصر مفتی اعظم



اپنی کتاب کو ہمارے ویب سائٹ پر شائع کرنے کے لیے رابطہ کریں

منطق	خطبات	تفاسیر
معانی	سیرت	احادیث
تصوف	تاریخ	فقہ
تقابل ادیان	صرف	سوانح حیات
تجوید	نحو	درس نظامی
نعت	فلسفہ	لغت
تراجم	حکمت	فتاوی
تبلیغ ودعوت	بلاغت	اصلاحی
تمام فنون	مناظرے	آڈیو دروس

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

﴿فَسْئَلُوٓا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

وَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

إِنَّمَا شِفَآءُ الْعِيِّ السُّؤَال «الحديث»

احسن الفتاوی

جلد اول

«بحذف مکررات وتخریجات فرائض ومسائل غیرمهمّه»

تالیف فقیه العصرمفتی اعظم حضرت مفتی رشید احمدصاحب (رحمه الله تعالی)

مترجم : مولوی نصرالله "منصور" (تخاری)

ناشرین

مولوی محمد ظفر «حقانی» **مولوی امیر الله «شیرانی»**

آدرس : مکتبه فریدیه محله جنگی، قصه خوانی، پشاور

مشخصات کتاب

نـام کـتاب : احـسـن الـفـتاوی «فارسی» (جلد اول)
تألیف : فـقیه العـصر مفتی اعظم حضرت مفتی رشیداحمدصاحب (رحمه الله تعالی)
مترجم : مولوی نصرالله "منصور" (تخاری)
سال طبع :
کمپوز : مجمع علمی وفرهنگی امام قتیبه/
کمپوزر : عبدالرحمن "عابد"
E-mail:Majmailmi@yahoo.com
ناشرین : مولوی محمد ظفر (حقانی) مولوی امیر الله (شیرانی)
آدرس : مکتبه فریدیه محله جنگی قصه خوانی پشاور
مسؤل مکتبه : مولوی محمد ظفر (حقانی) صاحب






پلاٹ نمبر ۰۱ اسٹریٹ 04 فیز ۱ سیکٹر IV اسکیم 33 احسن آباد کراچی
فون: ۶۸۸۰۳۲۵-۶۸۸۰۹۳۷-۰۲۱ فیکس: ۰۲۱-۶۸۸۰۹۳۴

اجازت نامه

تائید واجازت نامه احسن الفتاوی بزبان فارسی

چنانکه احسن الفتاوی یک فتاوی عالمی است و در تمام اکناف دنیا معروف و نام آور است و تا کنون تنها بزبان اردو شایع گردیده است فلهذا جهت نیاز مندی برادران فارسی زبان بدان حضرت مولوی صاحب امیر الله شیرانی و مولوی صاحب محمد ظفر حقانی مسؤل مکتبه فریدیه از ما مطالبه ترجمه آن را بزبان فارسی نمود پس بوی اجازه داده بجز وی هیچ یکی را اجازه اشاعت آن نیست

والسلام



Plot # 01 St.04 Phase I Sector IV Scheme33 Ahsanabad(Karachi)
Ph:021-6880937-6880325,Fax:021-6880934

بسم الله الرحمن الرحيم

تذكرة المؤلف

خاندان

وطن مألوف فقیه العصر مفتی اعظم حضرت مفتی رشید احمد صاحب لدهیانه است که درمشرقی پنجاب واقع است، ودرین عصردرهندوستان شامل است. لدهیانه باعتبار علم وفضل یک حیثیت تاریخی دارد. مرکزبزرگترین جبال علم واولیاء کرام بوده.

جناب حضرت ازخاندان مشهورعلماء لدهیانه اندکه درعلم، ذهانت، تقوی، احوال باطنه، کشف وکرامات، شجاعت، حق گوئی وبی باکی، قوت جسمانی وانگریزی درجهاد جهت کارنامه های نمایان شهرت غیرمعمولی دارد. والد ماجدایشان حضرت مولانا محمد سلیم صاحب مدظله که باصحبت حضرت تهانوی قدس سره مشرف شده اند. ودر"بزم اشرف" به لقب صاحب الرؤیا معروف اند به سلسله زمین داری از لدهیانه به دیارفیصل آباد، سپس ازآنجابه دیارخانیوال تشرف آورد. درآنجادریک قریه نوآباد ۱۰۱، ۱۵ ایل رهایش اختیار کرد ونام این قریه را "کوت اشرف" گذاشت.

ولادت ومقام ولادت

درین دیارمبارک ولادت"رأس المتقین رشیدثانی" بروز سه شنبه سه ۱۳٤۱هـ مطابق ۲۶ ستمبر۱۹۲۲ء می بدنیا چشم گشود. بنام حضرت گنگوهی قدس سره ایشان را نام گذاشته شد. نام تاریخی ایشان سعوداختر ٤۱هـ ۱۳ است. این نام را ایشان خود درعمرپانزده سالگی تجویز فرموده بودند. درنخستین تصنیف ایشان"تسهیل المیراث" این نام ذکراست.

طفولیت وتعلیم ابتدائي

درطفولیت والدین با ایشان محبت غیرمعمولی داشتند، وبرایشان نهایت شفقت می فرمودند، نتیجه همین شفقت بودکه ایشان را"رشیدثانی" ساخت.

والده محترمه تقریباً درعمر ۵ سالگی تعلیم قرآن مجید ونمازرا شروع کرد از۱۳۴۸هـ تا ۵۲ هـ درمکتب ابتدائی دولتی تاصنف چهارم تعلیم حاصل کرد. جهت ذهانت خدا دادی همواره درجمعت خود ممتاز آمد.

تعلیم ابتدائي فارسي

برادر بزرگ حضرت شخصیت مذکور «مولانامحمدنعیم صاحب، مولانامحمدخلیل صاحب ومولانا محمد جمیل صاحب ازبیش قریب ملتان درگوته شریف علوم دینی فرامی گرفتند. در ۱۳۵۳هـ والد صاحب ایشان را نیزبرای فراگرفتن علم دین آنجا فرستاد. حضرت والد محترم ایشان را ومولانامحمدجمیل صاحب را درمیان چنون ازایستادگاه قطار برقطارسوارنموده برای یک شخص شریف که با ایشان نشسته بودگفت که این کودکان را با احتیاط درملتان پائین کنید.

حضرت میفرمایدکه در مسیرراه آن شخص شریف ازما پرسیدکه کجامیروید؟ ما گفتیم : برای فراگیری علم دین میرویم پس اوگفت: ملا شده بیکارخواهیدشد. وبرای فراگرفتن علم دین تقریرطویل نمود. راقم الحروف ازجناب حضرت پرسیدم، پس اورا چه پاسخ دادید؟ فرمود: ما بودیم کودکه چه پاسخ میدادیم؟ لیکن درین حالت نیز از او نفرت میکردیم. الحمدلله به گفتار اوازدین متنفرنشدیم واین نیز کرم الله است وگرنه ما چه هبتیم.

بعدازان جناب حضرتؒ فرمود : اگرآن شخص امروز مرا میدید معلوم میشدکه چه کسی بیکاراست؟ الحمدلله . الله تعالی دردنیا تمام اسباب راحت وآرام را فراهم فرمود ومانند میرهازندگی بسرمیبرم، عزت ومنصب عطا فرمود وازهمه سخن بزرگتراینست که دولت سکون قلب نصیب است که برای هیچ یکی درخواب هم میسرشده نمیتواند. الله تعالی ایشان را مغفرت فرماید، آمین.

سپس فرمود : این مسافرخانه است نه راحت اینجارا اعتباراست ونه تنگی را . اعتبار مرآخرت را است. فیصله این را نه اوکرده میتواند ونه من فیصله این فردا خواهدشد. چون به بارگاه احکم الحاکمین حاضری شد درآن روز معلوم خواهدشدکه ما چه هستیم. الله تعالی مارا برروش برمرضیات خود توفیق بخشد و ما را برای آخرت با کار بگرداند. آمین.

به گوته شریف رسیده ایشان بادیگربرادران خود قیام کردند وازبرادر بزرگ خود مولوی محمد خلیل کتب ابتدائی فارسی را فراگرفتند.

بشارت

درگوته شریف بدوران تعلیم بخاطرعلم دین درطفولیت به دولت شدید ترین مجاهد، جدائی ازوالدین حضرت شبی سرکاردوعالمغ را درعالم خواب زیارت نمودوایشان را دید که درزبان مبارک اثرلکنت است درهمان وقت ایشان اندیشیدندکه لکنت درزمان مبارک حضرت موسی‌بود، اثرآن برپیامبراسلامغ چرا؟

چون ازخواب بیدارشد پس خواب خودرا با برادران بزرگ خود تذکره نمود، برادران ازهیچ بزرگی تعبیراین را دریافت نکردند.

تعبیر

تقریباً سه سال قبل در۹۳هـ برحضرت ناگهان آن خواب سابقه یاد آمد، پس برای بند ذکرنموده فرمود" تعبیرآن راچنین می پندارم که علم نبوت حاصل میشود. ولکنت زبان بسوی ثقل وحی اشاره است. "إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا " علاوه ازآن درین بسوی حصول نسبت موسویه نیزاشاره است.

مظهرنسبت موسویه واقعات متعدد زندگی جناب حضرت درعلم راقم است تفصیل آنه را در سوانح عمری مفصل جناب حضرت (انوارالرشید) نوشته شده است.

این خواب ازین لحاظ حامل اهمیت زیادتراست که این واقعه آن وقت است که چون تاکنون ایشان جدید فراگرفتن علوم دین را شروع کرده بودند، درچنان وقت این بشارت ازطرف الله تعالی بسیارنعمت بزرگ است.

تعلیم ابتدائي عربي

درماه شوال ۱۳۵۳ هـ هرچهاربرادران بغرض تعلیم جهانگیرآباد ولسوالی خانیوال (که بنام وتو داران مشهوراست) بخدمت مولاناسلطان[1] محمودصاحب رفتند مولوی محمد جمیل

[1] ـ درموقع سفرحج با ایشان یک واقعه بسیار دلچسپ پیش آمد تفصیل آن را در انوار الرشید دیده میتوانید. (۲) آسیا آبادی.

صاحب فارسی را تکمیل نموده اکنون عربی شروع میکرد. جناب حضرت را نیزدرعربی با او شریک کرده شد. وتعلیم فارسی را نیزدرپهلوی آن فرامیگرفت.

درسال دوم درس نظامی ٥٥،٥٤ هـ ایشان درگکهر ولسوالی گجران، وسال سوم وچهارم ۵۵ تا ۵۷ هـ را درجهنگ سپری نمودند. کتاب های این سه سال را ایشان از ایزنه (شوهر خواهر) خود حضرت مولانا محمود احمد صاحب مدظله فراگرفت. در۱۳۵۷هـ والد ماجد ایشان مدظلهم به سلسله زمین داری به خیرپور(سندهـ) تشریف آورد بنابرآن سلسلة تعلیم صاحب زادگان نیزدردیارسندهـ آغازگردید. جناب حضرت وبرادرش مولانامحمدجمیل صاحب با استادخودمولانامحموداحمد صاحب درجامعه دارالهدیبهتری آمدند. درینجا ایشان علاوه ازمولانامحمود احمد صاحب از مولانامحمد صاحب نیزچندکتاب را فراگرفتند. مولانا محمد صاحب بلحاظ علم وعمر از اکابرعلماء بودند. بسیارعمررسیده بودند. صدرمدرسین جامعه بود درتمام علوم بسیار مقام بلند داشتند. بسیارقابل ومتقی وبزرگ بودند. ایشان یک اقلیدس خود تصنیف فرمودند.

درعلم هندسه، مثلث وکرویات مهارت حضرت مابرابرچندگونه ریاضی دان دنیا مهارت جناب حضرت را چند شمرده ماهر ریاضی دان اندازه کرده میتواند. چند مثال آن درسوانح عمری مفصل ایشان (انوارالرشید ج ۱) دیده میتوانید.

درین سال یعنی ۵۷ ، ۵۸ هـ ایشان ازمولانا محمود احمد صاحب، مختصرالمعانی ومطول را فرا گرفتند وازمولانا محمد صاحب حاشیه عبدالغفور، میرقطبی واقلیدس را خواندند.

درسنه ۱۳۵۸هـ برادرایشان مولانا محمدخلیل صاحب از دابیل فارغ گردیده تشریف آوردند پس وی ومولانامحموداحمد صاحب هردو درپیرجهندوجدید (درگاه شریف) مدرس شدند. حضرت نیزبا ایشان بود.

درین سال ایشان ازایزنه خود مولانامحموداحمد صاحب وبرادرخودم مولانامحمدخلیل صاحب سلم العلوم، ملاحسن، میبیذی، شرح عقائدنسفی، خیالی، سبع معلقه وتفسیر بیضاوی را فراگرفتند. علاوه ازین مطالعه مذاهب باطله، تمرین مناظره وانشاء عربی را نمودند.

تکمیل فنون

درسال تعلیمی بعدی ماه شوال ۱۳۵۹هـ ایشان در درسگاه مشهور معقولات به انّهی

(گجرات) تشریف بردند آنجا حضرت مولاناولی الله صاحب رحمه الله کتابهای بلند فنون را درس میگفتند. درین یک سال حضرت چقدرکتابهای راکه فراگرفتندآنهارا طلباء این عصرکم ازکم در سه سال تکمیل کرده میتوانند. درینسال کتب قرارذیل را فراگرفتم.

ملاجلال مع حاشیه میرزاهد. رساله قطبیه مع حاشیه میرزاهد وغلام یحیمی. قاضی مبارک. حمدالله. شرح مواقف مع حاشیه میرزاهد. شرح عقائد عضوی. شرح اشارات. اصدار. شمن بازغه الدوحة المعادة. تصریح. شرح چغمینی. بیست باب. السبعه شداد. ربع مجیّب. ربع مقنطر. اکرثاؤ ذوسیوس. اکرمناظر. کره متحرکه. توضح .تلویل. مسلم الثبوت. علاوه ازینهامشکات. بیضاوی. هدایه آخرین. السبع المعلقات. ومقامات را باطلبه تکرارکرد. (مجموعه ۳۰ کتب)

داخله در دارالعلوم دیوبند وتکمیل دوره حدیث

بعد از تکمیل دیگرعلوم وفنون ایشان برای فراگرفتن دوره حدیث در درسگاه دینی مشهور عالم بدارالعلوم دیوبندتشریف بردند.

حضرت درماه شوال ۱۳۶۰ هـ دردارلعلوم دیوبندداخل شدند ودرماه شعبان ۱۳۶۱هـ فارغ گردیدند. درین سال کتب مندرج ذیل را از اساتذه قرارذیل فراگرفتند.

۱۔ صحیح بخاری ۲۔ سنن ترمذی: این دوکتاب را ازحضرت مولانا مدنی صاحب فراگرفتند. درآخرسال حکومت برطانیه حضرت مدنی را گرفتارنموده درزندان مرادآباد فرستادپس این هردوکتاب را حضرت مولانا محمداعزازعلی صاحب ختم کرد.

۳۔ صحیح مسلم: حضرت مولانا محمد ابراهیم صاحب بلیاوی.

٤۔سنن ابی داؤد. ۵۔ شمائل ترمذی: حضرت مولانامحمداعزاز علی صاحب امروهوی.

۶۔سنن نسائی حضرت مولانا عبدالحق صاحب نافع.

۷۔سن ابن ماجه حضرت مولانا مفتی ریاض الدین صاحب.

۸۔طحاوی: حضرت مولانا مفتی محمدشفیع صاحب.

۹۔ موطا امام مالک: حضرت مولانامحمدادریس صاحب کاندهلوی.

۱۰۔موطا امام محمد حضرت مولانا ظهوراحمدصاحب.

درین سال جناب حضرت درپهلوی دورة حدیث ازکتب تجویدفوائدمکیه وجزری از قاری

عزیز احمد صاحب وخلاصة البیان را از قاری حفظ الرحمن صاحب صدر القراء فرا گرفتند.

جوش جهاد درخمیر

الله تعالی جوش جهاد را درخمیرحضرت اقدس پرکرده است. این دولت ایشان را در وراثت خداوندی میسرشده است. اکابرخاندان ایشان علماء ومشائخ اکابر خاندان ایشان بخلاف انگریزان درجهادمشهوراند. ایشان از نوعمری درپهلوی تحصیل علوم اسلامیه سلسله مسخ فنون جهادرا جاری گذاشتند. غزوات رسول اللهﷺ وصحابه کرام را درمجالس شنوانده درقلوب سامعین شعله جوش جهاد را متحرک مینمود. سپس در دارالعلوم دیوبندبعد از داخله صحبت مبارکه حضرت مدنیؒ ودرکتب حدیث مغازی وموضوع جهاد برآتش فروزان کار پطرول را نمود. چونکه دردارالعلوم دیوبندعلاوه ازتعلیم تربیت جهاد نیز از مقاصد است لذا طلبه را برای جهاد وتربیت فنون حرب اساتذه ماهرین این فن ازطرف دارالعلوم بود. حضرت اقدسؒ ازاستادبلندپایه استادعبدالرحمن واستادعبدالرشید به جذبه جهاددرفنون حرب مهارت حاصل کردند.

تربیت باطن

بشارت قبل ازولادت : جدحضرت مولانا محمدعظیم صاحب بزرگترین صاحب مقام ودر کشف وکرامات مشهوربودند. ایشان ازشیخ خود تکی خواب رادریافت نمود. شیخ فرمود. بشارت فرزند صالح است که آید چراغ شبانه محمدﷺ والدماجدحضرتؒ باشد. والد صاحب حضرت اینرا ذکرفرمود. درموردجناب حضرت فرمودکهنر درمورد حضرتؒ فرمود: شما مصداق این بشارت هستید.

حضرت تهانوؒ قدس سره: درطفلین ازربان والدماجدحضرت تهانوی قدس سره در طفولیت از زبان مواعظ و ملفوظات حضرت تهانوی قدس سره را از زبان والد ماجد بر گوشهای وی می رسید چون خود قابل خواندن شدپس مطالعه مواعظ وملفوظات حضرت حکیم الامت را معمول قرارداد؟

درماه شوال ۱۳۶۰ـ برای تکمیل حدیث قبل ازتشریف بردن به دارالعلوم دیوبنددرتهانه بهون حاضری داد بعدازآن ازدیوهوندمتعدد بارحاضری میسرشد. درین زمانه حضرت

تهانوی قدس سره ازجهت ضعف خودبیعت نمی فرمود.

شیخ الادب حضرت مولانا محمداعزاز علی صاحب ﷫: در دارالعلوم دیوبندحضرت شیخ الادب درحضرت شیخ الادب شان اصلاح نمایان رادیده از ایشان روزانه برای چنددقیقه صرف اجازه حاضری راخواست، حضرت وقت مطالعه وتصنیف خصوصی خود اجازت مرحمت فرمود. این عنایت خصوصی تنها برایی جناب حضرت دروبود، یکابربوقت مساف ادست چناب حضرت را فشار داده چنین متوجه نمودکه اثرآن برتم مانندبرق محسوس شد.

حضرت مدنی : (۲) بعد از استشاره واستخاره حضرت شیخ الادب خدمت حضرت مدنی صاحب بغرض بیعت من خود همراه خودمی برم مگراتفاق چنین افتادکه حضرت برای زیارت حضرت مدنیمسی بردولت کده حال شد، پسیرشدن دریا مقصدآمدن اورا در دریافرمود. حضرت بلال تکلف عرض کرد بنا برآن حضرت مدنی ازراه شفقت بیعت فرمود.

حضرت مفتی محمدحسن قدس سره :

بعد از انتقال حضرت مدنی صاحب با حضرت مفتی صاحب تعلق خد قائم کردیم ، حضرت مفتی صاحب برجناب حضرت خاص نظر عنایت داشت. باری دردارالعلوم کراچی جهت ناگهان تشریف آوری حضرت مفتی صاحب جناب حضرت در حاضرشدن در خدمت جناب حضرت اندکی تأخیرآمد. درین وقت کوتاه ازحضرت مفتی محمد شفیع صاحب چندین بار رابطه به جناب حضرت دریافت فرمود. بعداً مفتی محمد شفیع صاحب این ماجرا را فرموده زیاد مسرت فرمودکه چنین توجه اکابرسعادت بزرگ است.

سلطان العارفین حضرت پهولپوری قدس سره :

برای جناب حضرت درآخر ازحضرت پهولپوریؒ شرف بیعت وخلافت حاصل شد قبل از بیعت جناب حضرت درخواب دیدکه ایشان دردارالعلوم دیوبند بر منزل بالائی درمهمانخانه مقیم اند. حضرت شیخ الادب شتابان تشریف آورد وفرمود" الآرام شما آمده است سندعالی نموده بگیرید فوری بروید" سپس فرمود که دراصطلاح ما تیلفون اهم را الارم میگویند. سپس ایشان ازالماری یک کتاب را کشیدند وجناب حضرت را همراه خودگرفته دریک باغ رفت. چند مدت بعد ازین خواب با حضرت پهولپوری بیعت شد پس به خدمت ایشان این خواب را تقدیم نمود. ایشان فرمودند تعبیر این شد یعنی درباغ علوسند بدربار پهولپوری باز بابی است.

باری ایشان حسب معمول درشب جمعه نزد حضرت پهولپوری مقیم بودند. درخواب حضرت فرمود"شتابان برویدبایک بزرگ ملاقات نمائید. بیرون برآمدپس برجاده درجانب مغرب یک بزرگ تشریف میبرد که بروی غلبه جلال است جهت ملاقات با اوحضرت پهولپوری پیش وجناب حضرت ازپشت به شتابان میرفتند. قریب رسید پس این بزرگ از نزد خود برگشته جناب حضرت را به سینه پیوست. صبح بخدمت حضرت پهولپوری خواب را پیش کرد پس فرمودکه آن بزرگ مرشد پاک ما بود. یعنی حضرت تهانوی قدس سره.

اجازت بیعت

دریک مجلس حضرت پهولپوری ناگهان اجازت بیعت عطافرمود. جناب حضرت بسیار پریشان شد. نه تحمل امانت گرانبار ونه مجال این کاردرین پریشانی یک دو روز سپری شه بودکه درمجلسد یک صاحب گفت: مولوی صاحب بسیارانسان با اثراست. ایشان اورا خلافت داد پس خلق خدارا بسیارفایده رسید این را شنیده حضرت پهولپوری فوراً راست نشت وباجوش کامل فرمودآیا این چییز خانه من است که هرکه را خواهم بدهم پس من ازهرچیزخود به اولاد خودمیدانمه. این دین الله تعالی است برای هرکه اورا داده میشود این قصه را شنیده پریشانی جناب حضرت ختم شد ودانست که :

لطف عام اونمے جوید سند　　　آفتابش برحد شہاے زند

ازآن وقت معمول این دعا جاری است.اللهم انجز وعد ومن اکره علیه انزل الله علی ملکا یسدده.

دور دوم زندگی

تدریس، افتاء، ارشاد

برجناب حضرت ووالدبزرگوارایشان بشدت احساس این بودکه برتدریس ونشر واشاعت علم دین زندگی ایشان وقف شود. چنانچه سلسله تدریس جناب حضرت در۱۳۶۲هـ **درمدینة العلوم** بهیند وضلع حیدرآبادسندهـ شروع شد. بحیثیت مدرس بردرجه علیاء تقررایشان شد. در ۱۳۶٤هـ ایشان را صدرمدرس قرارداده شدوازهمان سال تدریس بخاری

شریف ودیگر کتب حدیث نیز آغازشد.

کارافتاء ازسنه ۶۲هـ شروع شده بود لیکن ازسنه ۶۶ هـ مکمل مسئولیت دارالافتاء را بدوش ایشان انداخته شد. ازسنه ۶۶ تاسنه ۶۹ ایشان به یک وقت شیخ الحدیث، صدر مدرس وصدر مفتی بودند.

دارالهدي تهيترهي

درسنه ۷۰ هـ جناب حضرت بحیثیت شیخ الحدیث وصدرمفتی جامعه جامعه دارالهدی تهیترهی تشریف بردند، وبراسباق صحیح بخاری ودیگرعلوم وتقریباً هشت اسباق دیگرعلوم وفنون معمول بود، درپهلوی این مکمل مسئولیت دارالافتاء نیزبدوش ایشان بود.

دارالعلوم كراچي

درماه شوال ۷۶هـ بفرمایش حضرت مولانامفتی محمدشفیع صاحب دامت برکاتهم ایشان بحیثیت شیخ الحدیث به دارالعلوم تشریف آوردند ودرشعبان سنه ۸۳ هـ دردارالعلوم بودند.

ازسنه ۱۳۶٤هـ تا ۸۳ هـ هرسال ایشان صحیح بخاری را درس گفتند، باین حساب ایشان ۲۰ مرتبه درس بخاری دادند. درآغازنظامت دارالعلوم مسئولیت تعلیم نیزبدوش ایشان بود مگر چندمدت بعد ایشان این را مخل خدمت علمی پنداشته ترک کردند.

فتوي نويسي

چنین از۱۳۶۲هـ برای جناب حضرت مواقع فتوی نویسی پیش آمده بود. لیکن از۱۳۶۶هـ مکمل مسئولیت دارالافتاء سپردجناب حضرت شدمگرتاسنه ۱۳۷۰کدام فتوی که صادرشد بر جمع وضبط آنها هیچ انتظام نشد، جزچندفتوی که نقل آنهارامحفوظ گذاشته شد. درین مدت قلیل شان تحقیق وتعمق نظرایشان را آنقدرشهرت حاصل شدکه علماء بیرون کشورنیز درمسائل مشکل بطرف ایشان رجوع کردند، برای هرگونه فتوی مرجع خواص وعوام قرار گرفتند، درمیان علماء برای فیصله مسائل پیچیده نیزنزدایشان می آمدند، ایشان برین منصب فائزگردیده آن محنت وجان فشانی رانمودندکه فتوی نویسی بطور بجا فخرایشان است.

ازسنه ۱۳۷۱ تاسنه ۷۶ ایشان نقل های مسائل اهم تحریرکردهٔ خویش را محفوظ گذاشتند

اگرچه جهت کثرت مشاغل اکثرمسائل نقل نشد، درمدت این پنج سال مجموعه دو هزار وبیست وپنج فتاوی (۲۰۲۵) تحریرنمود، ازآنهاتنها چهارصدوپنجاه ویک(۴۵۱) فتوی نقل گردیدکه بنام احسن الفتاوی شایع گردیده بین عوام وخواص آنقدرمقبول شدکه عیان را چه بیان؟

بعدازآن در دارالعلوم کراچی اگرچه مستقل ذمه داری دارالافتاء برایشان نبود، بازهم تحریر مسائل زیادتراهم وپیچیده را سپردایشان کرده میشد، فقیه ومفتی بسیارمیبود لیکن فقیه النفس بسیارکم می بود.حضرت مولاناگنگوهی قدس سره را الله تعالی فقیه النفس قرارداد وجناب حضرت دامت برکاتهم رشیدثانی را حیات ثانی......الله تعالی علم فقه را در رگ وپی جناب حضرت چنین گنجانیدکه مسائل فقهیه را لباس وفرش حضرت قرارگرفت.

در دارالعلوم ازسنه ۸۱ هـ زیرتربیت ایشان شعبه تخصص فی الفقه را شروع کرده شد دوسال بعد جناب حضرت دارالعلوم را ترک کرده بنیاد دارالافتاء والارشادرانهاد پس دردارالعلوم این سلسله چندمدت بندماند، بعدازآن بازجاری کرده شد.

بنیاد دارالافتاء ودارالارشاد

به خواهش واشاره غیبی شیخ خود حضرت اقدس مولاناشاه عبدالغنی پهولپوری قدس سره جناب حضرت اقدس دامت برکاتهم دررمضان سنه ۱۳۸۳هـ برای تمرین افتاء علماء فارغ التحصیل دارای استعداد اعلی بنیاد دارالافتاء والارشاد را نهادند واکنون تا سنه ۹۶هـ این خدمت درینجاجاری ماند، الله تعالی این خدمات راقبول فرماید وسایه ایشان را برمسلمانان قایم گذارد. آمین

علماءکرام فارغ التحصیل ازمدارس عربیه بخدمت ایشان حاضرمی گردیدندودرپهلوی تحریر تمرین تحریر افتاء فیض باطن، تقوی، استغنا ودولت تعلق مع الله نیز گرفته میرفتند.

مجالس رشد وهدایت

حضرت اقدس دامت برکاتهم چنین درگوش هرآینده چیزی نچیزی سخن دین را می رسانید، هرآن نشست وبرخاست ایشان یک سبق مستقل است بلکه تمام زندگی ایشان یک هیبتی بیدار عملی تصویرشریعت مقدسه است لیکن شام جمعه ویکشنبه ایشان برای تلقین هدایت وقت فارغ میکردند درآن از اطراف وجوانب به تعداد کثیر مرد وزن حاضرگردیده

فیض یاب می شدند. بالخصوص برای طبقه نوجوان این مجالس اکسیرعجیب التأثیراست.
درمدت چند روز دل ایشان نرم می شدوچنین انقلاب حیرت انگیز می آمدکه طور وطریقه زندگی تبدیل میشد.
بعضی خدام ایشان از۱۳۹۱هـ ازآن مجالس بیانات جمعه را باالتزام واکثر وبیشتر بیانات یکشنبه را نیز قلمبند کرده اندکه محفوظ است. انتظام طباعت آنهارا کرده میشود.

خصوصیات

درین تحریرتمام مضامین را مختصرنوشته شده است. که برای یک قاری صاحب ذوق یقیناً ناکافی است راعیت آنهارانموده جناب حضرت درمفصل سوانح عمری جناب حضرت بنام انوارالرشید زیرترتیب است. درینجا به عنوان دیگری آن عنوان رانیزصرف برنوشتن اشاربه اکتفاء میکنیم. برای تفصیل انوارالرشید ملاحظه گردد. بعضی خصوصیات ایشان اینست.

۱. صفائی معاملات:

این شان امتیازی حضرت حکیم الامت تهانوی قدس سره است. جناب حضرت نیزآنقدر اهتمام صفائی معاملات رامی فرمودندکه هرقدرکاراهم میبودمگرصفائی معاملات که تعلق أین باحقوق العباد است این را مقدم میگذاشت. برین جناب حضرت چندین واقعات دارند.

۲. تقوی وتصلب فی الدین:

باوجودخلقی نرمی وطبعی غلبه مروّت درهیچ موقع دامن تقوی وتصلب فی الدین رارها نکردند. برین نیزچندین واقعات سبق آموزاست.

۳. استغناء :

عالم استغناء ایشان اینست که حکومت وثروتمندان وسرمایه داران وملیاردران بزرگ بزرگ بر دروازه ایشان بینی می مالند. خلاصه استغناء ایشان اینست:

نہ لالچ دے سکیں ہرگز تجھے سکوں کی جھنکاریں
ترے دستِ توکل میں ہیں استغناء کی تلواریں

۴. اجتناب از سواقع شهرت :

۵. ازوضع داری وتکلفات مخصوص مشائخ وعلماءآزاد، ساده و زندگی ...

تفصیل عنوانات وواقعات حیرت انگیزہمت واستقلال در"انوارالرشید" ملاحظه گردد.
درایشان این خصوصیات آنقدرنمایان اندکه معاند ترین معاند ومخالف نیزبراعتراف آنها مجبوراست.

تصانیف

۱) الاجتثاث لموحدالطلقات الثلاث
۲) اجتماعی دخر(مجالس ذکر)
۳) احسن الفتاوی (۱۰ جلد)
٤) احسن القضاء فی الذبح باعانة الکهرباء
۵) احکام زکوة، صدقة الفطر، قربانی
٦) احکام الکلام فی احکام الخروج علی الامام
۷) احکام معذور
۸) اخسارالعاویة لفضل معاویة (ت)
۹) اداء القرض من الحرام
۱۰) الارشاد الی مخرج الضاد
۱۱) ارشاد الانام بجواب ازالة الاوهام
۱۲) ارشاد اولی الابصار الی شرائط حق القرار
۱۳) ارشاد السبیل الی انوارالتنزیل (مقدمه تفسیربیضاوی)
۱٤) ارشاد العابد الی تخریج الاوقات وتوجیه المساجد
۱۵) ارشاد القاری الی صحیح البخاری
۱٦) ارغام العنید فی میراث الحفید
۱۷) ازالة الاوهام عن الرق فی الاسلام
۱۸) ازالة الریب عن مسألة علم الغیب
٤۸) الاکتحال للرجال
٤۹) امام الکلام فی تبلیغ صوت الامام
۵۰) انصراف الامام الی جهة الانام
۵۱) الاوامروالنواهی
۵۲) ایقاع الطلقات بالقاء الجمرات
۵۳) ایمان وکفر کامعیار
۵٤) باغون کی مسائل
۵۵) بسط الباع لتحقیق الصاع
۵٦) بشارة اللظی لآکل الربا
۵۷) بعض ضروری احکام میت
۵۸) بلاسود بنکاری
۵۹) بهیرکی صورت منی بهیریا (دیندارانجمن)
٦۰) پراویدنت فند
٦۱) تبلیغی جماعت اور اُنچاس کرور کاثواب
٦۲) تحریرالثقات المحاذاة المیقات
٦۳) التحریر الفرید فی ترکیب کلمة التوحید(غیرمطبوع)
٦٤) تحریرالمقال فی التعزیر بالمال
٦۵) تحقیق شب براءت، تحقیق شب معراج
٦٦) تسهیل المیراث، تعداد الازدواج

۱۹) استیناس الآبد بشرح فضل العالم علی العابد
۲۰) اسلام کا عادلانہ نظام معیشت
۲۱) اعدل الانظارفی الشفی بعدالاتیار
۲۲) الافصاح عن خیارفسخ النکاح
۲۳) تنبیہ المغفلین فی بیان التفاضل بین المرسلین
۲۴) تنمیتہ الخیرفی التضحیۃ عن الغیر
۲۵) توقیع الاعیان علی حرمۃ ترقیع الانسان
۲۶) ٹی وی کی حرمت
۲۷) جبری خلع
۲۸) جبری نکاح
۲۹) الجوہرالفردۃ فی حکم الذبح فوق العقدۃ
۳۰) جہیز کی حرمت
۳۱) حج کی ضروری مسائل
۳۲) حرمۃ المقعاص برمیۃ الرصاص
۳۳) حریم قناۃ
۳۴) الحط من المؤجل بشرط ادائہ المعجل
۳۵) حفظ الحیاء بتحریم متعۃ النساء
۳۶) حقیقت شیعہ
۳۷) حکمۃ الازدواج باربع ازواج
۳۸) الحکمۃ الغراء فی عدم توریث الانبیاء
۳۹) الحکم الربانی لرجم الزانی
۴۰) حلال وحرام سی مخلوط مال
۴۱) حیلہ دخول مکہ بلا احرام
۴۲) ڈاکٹری تعلیم کی لئی انسانی ڈھانچی
۶۷) التفریق بین التقیید والتعلیق
۶۸) تقسیم وراثت کی اہمیت
۶۹) تکفیرشیعہ پراشکالات کی جوابات
۷۰) سیاست اسلامیہ
۷۱) شرح الصدرفی الفرق بین صلاتی الفجروالعصر
۷۲) صبح صادق
۷۳) صیانۃ العلماء عن الذلّ عندالاغنیاء
۷۴) ضعیف حدیث پرعمل کرنہیں مفاسد
۷۵) ضمیمہ مفیدالوارثین
۷۶) طریق السداد المحل الخضاب بالسواد
۷۷) الطوالع لتنویر المطالع
۷۸) طویل النہار مقامات مین نمازروزہ
۷۹) عمدۃ التفسیر لآیۃ التطہیر
۸۰) عمدۃ الاحکام فی عرف الطلاق بالحرام
۸۱) عورت کی دین
۸۲) عیون الرجال لرؤیۃ الہلال ، غلبہ اسلام
۸۳) الفتل المشتد لقتل المرتد
۸۴) فتنہ انکارحدیث
۸۵) الفصل الحقانی تقتل الزانی
۸۶) فیصلہ ھفت مسئلہ کی وضاحت
۸۷) قادیانی مذہب
۸۸) رؤیت ہلال مین ریڈیو کی خبر
۸۹) زبدۃ الکلمات فی حکم الدعاء

۴۳) ذب الجهول عن بسط الرسولغ
۴۴) الرجوم الشهابية على الفرقة الذكرية والاباضية
۴۵) ردالبدعات
۴۶) رفع الحجاب عن حكم الغراب
۴۷) رفع النقاب عن وجه الانتخاب

بعدالصلوات
۹۰) زيادة البدل لاجل الاجل
۹۱) زيارة قبرالنبيغ
۹۲) السبک الفريد لسلک التقليد
۹۳) السراج الاحكام العشر والخراج
۹۴) سنان القناعلى محل الربا



کارنامه های تجدیدي

نگاه قابل قدر جناب برمسائل حاضره وتحریرهای جامع ومدلل ایشان رابطه برآن، باقوت استنباط واختصارالفاظ برای شرح این چند صفحات دفاتردرکاراست، سرکوبی فتنه های پیدا شونده دراسلام واستیصال آنها بامجانیق براهین قاطعه، بروقت محاسبه هرفتنه سربلند کننده در روشنی دلائل عقلیه ونقلیه، فنون قدیمه وجدیده باتجارب ومشاهدات چنین تحقیقیاتی که نظیرآنها میسرنمیشود مثلاً اختلاف مطالع، مقدارصدقه الفطر،نماززنان در حرمین شریفین وتحقیق صبح صادق ودیگرتحقیقات، درد اصلاح امت که جزء گناه معاشره قرار گرفته است وبلاعلانیه کرده میشودودرسیلاب آنها خاندانهای متدین وعلماء وصلحاء نیز جاری میگردند، فکرنجات دادن امت ازتباهی آن بذریعه وعظ وارشاد بالخصوص کوشش کشیدن نوجوانان ازین فتنه های هولناک وکامیابی نمایان درآن، انقلاب حیرت انگیز درزندگی های نوجوانان شریک شونده دروعظ ومجالس وارشاد ایشان، اهتمام بی نظیر حفاظت وقتوصفائی معاملات، باوجودنرمی طبعی وغلبه مروت تصلب دردین که بزرگترین تعلق نیزدرآن برابریک موی جهندگی پیداکرده نمیتواند،چنین استغناء از حکومت واهل ثروت که نظیرآن باوجودسراغ نیز میسرنخواهدشد، درشان جداعلی ایشان حضرت تهانوی قدس سره گفته شده است :

نہ لالچ دے سکیں ہرگز تجھے سکوں کی جھنکاریں
ترے دستِ توکل میں ہیں استغناء کی تلواریں

هوبهو برایشان صادق می آید. باوجودکمالات ایشان گمنامی وخلوت پسندی، انکار ازمناصب،احتراز ازمجالس ومواقع شهرت.

بنابرمواهب لدنیه وانعامات ربانیه مذکوره درعظیم ترین واهم ترین خدمات علمیه وعملیه واصلاحات علماء اکابروصلحاء دین برجلالت قدری وامتیازشان ایشان قائل اند.

اولاد

۱ـ دختران، صفوه، تعلیم: تجویدالقرآن، اردو دینیات، تمرین قواعد صرف ونحو عربی، ترجمه القرآن.

(۲) حافظ قاری مولوی محمد: (۳) حافظ قاری مولوی احمد (٤) حافظ قاری مولوی حامد.(۵) دختر، اسماء، تعلیم: حافظ قرآن مع تجوید، اردودینیات عربی مهارت غیرمعمولی درصرف ونحو، ریاض الصالحین، ترجمه القرآن.

وصیت نامه

جناب حضرت دراوقات مختلف سه وصیت نامه تحریرفرموده اند در ۲ اول اگرچه خاص به اولادها خطاب است مگرفایده آنها عام است.

مجموعه هرسه وصیت نامه ها بصورت یک رساله مستقل شایع گردیده است برسرورق آن این آیت تحریراست.

﴿وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾(الطلاق:۰)

﴿وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ (الطلاق: ٤)

﴿وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾ (الطلاق:۰)

اکنون هسره وصیت نامه را بالترتیب تحریرکرده میشود.

(۱) درموقع تکمیل حفظ قرآن عزیزه اسماء سلمه الله تعالی این وصیت راکرد.

اعوذبالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (البقرة ۱۳۲،۱۳۳)

درآیت اول بیان اینست که حضرت ابراهیم وحضرت یعقوب علی نبینا وعلیهماالصلوٰة والسلام اولادخودرا تادم مرگ برقایم ماندن براسلام وصیت فرموده بودند.

ودرآیت دوم ذکراینست که حضرت یعقوب علیه السلام بوقت رحلت ازاولادخود این عهد واقرار را گرفته بودکه بعدازمن صرف الله تعالی را عبادت کنید. وتنها درجلواوسرخم کنید.

این راخوب بدانیدکه اسلام یا عبادت الله تعالی تنها برخواندن کلمه طیبه یا نماز وروزه وغیره نام ادای چندعبادات نیست بلکه مطلب آن اینست که تمام زندگی مطابق شریعت گردد وبنده تمام خواهشات خودرا در رضای الله تعالی فنا کند.

پس من شمارا نیزوصیت میکنم که برای حفاظت دین اهتمام اموراذیل را نمائید.

(۱)اولادهای خودرا از تعلیم مکتب وپوهنتون چنان نگاه داریدطوریکه ازشیر یا گرگ نگاه داشته میشود. درین ماحول کودکان واطفال خودرا فرستادن ایشان را بدست خود در جهنم انداختن است. آنجا رفته ازلکها دین یکی یا دومحفوظ خواهد ماند پس این بطور خرق عادت میباشدکه محض فضل وکرم الله تعالی است. چنانکه کسی را ازدهن شیرخون خور یا آتش شعله ور اگرالله تعالی محض به فضل خود نگاه داشت پس مطلب آن هرگز این نمیشودکه عمداً رفتن به دهن شیریا پیریدن درآتش جواز دارد. تعلیم دنیوی مضرنیست، ماحول وفضای بد مهلک است.

(۲) زندگی خودرا برای خدمت دین وقف کنید. در دین هرکارالله تعالی بگیرد آنرا انعام بزرگ پندارید اگرچه درنظرمردم آن کار ذلت وحقارت باشد، تنها آن عزت وذلت معتراست که درنظرمالک باشد.

اگراک تو نہیں میرا تو کوئی شے نہیں میری　　　جو تو میرا تو سب میرا فلک میرا زمیں میری

باداشتن صلاحیت خدمت دین ازآن کارنگرفتن بی قدری وناشکری نعمت الهی است، غرض اینکه مشغله کاردنیوی قرارنگیرید، ازجهت آن علاوه ازمحروم گردیدن ازخدمت دین دربسیاری ازگناهان نیزمبتلاء میگردید، مشغول ماندن درخدمت دین برای حفاظت ازگناهان قلعه مضبوط است.

(۳) روزانه بلاتوقف پابندی تلاوت رانمائید.

(٤) اهتمام داشتن حفاظت ازگناهان قرارذیل را بتاکید وصیت میکنم.

(الف) نشستن درچنین مجلس که در آنجاتصویرکدام جاندار باشد یا تصویربرده میشود.
(ب) گرفتن حق کسی. (ج) بلا اجازت چیزکسی را استعمال کردن.
(د)کسی را تکلیف رساندن . (ه) برکسی بهتان زدن . (و) غیبت کسی را نمودن .
(ز) شنیدن غیبت. (ح)اهتمام نکردن پرده شرعی.
(۵) این را نیزوصیت میکنم که شما اولادهای خودرا نیزبرین همه امور وصیت نموده بمیرید. من درمسجد نشسته الله تعالی را گواه قرارداده شمارا براموربالاوصیت میکنم ودرحفاظت الله تعالی می سپارم.
اللهم بلغت، اللهم بلغت، اللهم بلغت، اللهم واقیة کواقیة الولید، ... فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین، واخردعونا ان الحمد لله رب العالمین، والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی اله وصحبه اجمعین، امین برحمتک یا ارحم الراحمین.

رشید احمد
دارالافتاء والارشاد وناظم آبادکراچی
۳ جمادی الآخره ۱۳۸۷هـ عشیه الجمعه

(۲) بسم الله الرحمن الرحیم

یک وصیت اهم بنام اولاد وازواج ایشان

عزیزان من ! ازچندروزرابطه به مستقبل شما یک فکراهم دردماغ من مسلط است، امروز بتاریخ ۱۳ رمضان المبارک سنه ۱۳۹۳هـ بروز پنج شنبه بعدازنمازفجردرحالیکه من قبله برو گردیده درمعمولات خودمشغولم پس الله تعالی درقلبم باقوت بزرگ این را القا فرمودکه درین مورد یک وصیت بنویسم. دررمضان المبارک ازاشراق فارغ گردیده معمول دوساعت خواب رادارم. فکرکردم که ازین معمول فارغ گردیده وصیت بنویسم مگرالله تعالی این فکر را تاحدی مسلط فرمودکه من بکشل نیم ساعت خوابیدم بعدازآن هرقدری کوشش خواب را نمودم مگرخواب نیامد وبرخاسته درین تحریرمشغول گردیدم.
عزیزان وپسران ودختران من ! درطفولیت تعلق شما درمیان خود درنظرمن بی نهایت قابل اطمینان وموجب مسرت بوده ودرنظردیگران بسیارباعث رشد ولائق ستایش وتحسین

وقابل مبارکباد وزبان زد عام، اکنون مشاشاء الله شماهمه جوان شده اید، بعضی ازدواج کرده است وبعضی ازدواج کننده است، اکنون برتعلقات محبت شما وقت ابتلاء وامتحان بزرگی آمده است، درمحبت غلط زن وفرزند ،مال ومنصب، مبتلاء گردیده عقلاء وشهسواران بزرگ نیز تباه گردیده اند. علاوه ازین قیام وطعام دریکجاوامورمتعلق به آنهابعضی اوقات سبب اختلاف قرارمیگرید، لذاشمارا به تأکیدوصیت میکنم که رشته نازک محبت درمیان خودرا بر هیچ قیمتی نشکنید، برای حفاظت این رشته نازکترین وگرانبهاء تمام خواهشات ومال ومنصب را نیزقربان کردن بخواهد ازین هم گریزودریغ نکنید، اتفاق درمیانی ورضای الله تعالی بامحبت و علاوه ازنعمت های آخرت دردنیانیزراحت، سکون، مسرت، برکت وترقی درعزت ومال میشود، برعکس این اختلاف علاوه ازناراضی خالق وبربادی آخرت در دنیا نیز باعث پریشانی، ذلت، فقروفاقه قرارمیگیرد، اکنون من مختصراً اسباب اختلاف واسباب محبت را بیان میکنم تاکه ازاول اهتمام اجتناب وبادوم اهتمام اختلاف را کرده شود.

اسباب اختلاف

۱- خودداری نکردن ازگناهان وگناه صادرشدفوراً توبه نکردن برین الله تعالی ناراض میشود وبرچنین مردم عذاب اختلاف مسلط میگرداند.

(۲) حب مال (۳) حب جاه. ازجهت این هردو اختلاف درمیانی، فتنه وفساد، قتل وغارت، تباهی وبربادی که ما شب وروز مشاهده میکنیم. (٤) غیبت، عیبجوئی وتمسخری. (۵) ترش روی وزبان درازی.(۶) ازکاروبارمشترک خودرا نجات دادن. (۷) ردخوردونوش، پوشیدن و آرام وراحت نفس خودرا ترجیح دادن.

اسباب محبت

۱- تقوی یعنی اهتمام حفاظت ازگناه رانمودن وگناهی سرزد شودپس فوراً توبه کردن با این رضای الله تعالی حاصل میشود ورحمت او به صورمحبت وزندگی پرکیف نمودار میشود

(۲) علاج حب مال (۳) علاج حب جاه، علاج این دوامراض تباه کن وصبت اهل الله، این میسر نشدپس ملفوظات ومراقبه اینهاراباموت کرده شود. (٤) تحسین وتعریف قول وفعل یکدیگرواشیاء راغانبانه کرده شود. (۵) درمیان خودبه تکلف اظهار محبت راکرده شود

وگفته شودکه من باتومحبت دارم. این برای افزایش محبت یک نسخه اکسیراست. (۶) در کار مشترکه کوشش زیادترسهم گرفتن وکوشش خدمت کردن یکدیگرراکرده شود. (۷) در خورد ونوش، پوشیدن وآرام وراحت ازایسارکارگرفته شودیعنی دیگران رابرنفس خود ترجیح داده شود. (۸) واگرازکسی کدام شکایت ظاهرمیشودآنرا دردل نگهداشته نشود بلکه به نرمی ومحبت گفته شود.(۹) برای یکدیگردعا کرده شود. (۱۰) ازالله تعالی برای یکدیگر دعای محبت وحفاظت ازعذاب اختلاف طلبیده شود. فقط. والله المستعان وعلیه التکلان.

رشید احمد

مقیم دارالافتاء والارشاد ناظم آباد

۱۳/ رمضان المبارک ۱۳۹۳هـ

(۳) بسم الله الرحمن الرحیم

عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ماحق امرا مسلم له شیء یرید ان یوصی فیه یبیت لیلتین الا ووصیته مکتوبة عنده (متفق علیه)

برمسلمانی این حق حاصل نیست که وصیت کردن بر اوضروری باشد سپس وی دوشب را اینچنین بگذراندکه وصت نزداونوشته شده نباشد.

عن جابر بن عبدالله رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات علی وصیته مات علی سبیل وسنة ومات علی تقی وشهادة ومات مغفورا له (ابن ماجه)

کسیکه وصیت کرده مرد وی برصراط مستقیم وطریق سنت وبرتقوی وشهادت ودر حالت مغفرت مرد.

ازین احادیث ثابت گردیدکه اگربرذمه کسی کدام حق واجب باشد پس وصیت نوشتن او برآن ضروری است .واگربرذمه اوحقی نباشدبازهم وصیت کردن باعث مغفرت واجر وثواب بزرگ است. لهذا من براموراذیل وصیت میکنم.

۱ـ اوصی نفسی وایّاکم بتقوی الله "من نفس خودراوشمارا نیزبرترسیدن ازالله تعالی

وصیت میکنم. این دولت بجزصحبت ولی الله حاصل نمیشود لهذاصحبت چنین شخصیتی را لازم بگیریدکه به نشستن نزدوی بی رغبتی ازدنیاوفکرآخرت پیداشودواگرچنین مجلس میسر نشد پس مطالعه کتب الله تعالی را روزانه بلا ناغه معمول قرار دهید."

(۲) نعمت های الله تعالی را استحضارنموده سپاسگذاری رامعمول قراردهید. برین عاجزهرچه حاصل شدبدولت شکرنعمت شد.

(۳) این کرم بزرگ الله تعالی بربنده عاجزاست که کدام حق مالی کسی برذمه بنده واجب نیست. درآینده نیزاز رب کریم امیدحفاظت است. البته درحقوق جسمانی مواقع ابتلاء پیش آمده اند. اولادخودوطلبه را بغرض اصلاح وبعضی مردم غیرمتعلق را نیزجهت حمیت دینی زجر وتوبیخ وبعضی مرتبه به سزای جسمانی نیزنوبت آمد. چونکه درین مواقع شدت زیاد تراز ضرورت یااحتمال آمیزش نفس است لذا من ازهمه این حضرات بانهایت عاجزی درخواست میکنم که الله تعالی مرا ازته دل معاف کند. الله تعالی ازخطائی ها وگناهان ایشان درگذر فرماید. این معاف کردن انشاءالله تعالی برای ایشان نیزمفیدوباعث اجروثواب بزرگ میباشد.

برای معاف کردن ودرگذری فضائل بزرگی آمده است وبرمعاف نکردن معذرت خواه را سخت وعید آمده. محسن اعظمﷺ ارشادمیفرماید"کسیکه برادرش معذرت بخواهد واو معذرتش را قبول نکند پس وی نزد من برحوض کوثرنخواهد آمد (ترغیب وترهیب)" دریک حدیث آمده است کسیکه ازبرادرمسلمان خود معذرت بخواهدواو آنرا قبول نکند براو آنقدر گناه میشود چنانکه برستانندۀ محصول ظلماً میشود (ابن ماجه) " درمورد ستانندۀ محصول ظلمان این وعید آمده است "ارالله تعالی (در روزقیامت) برمخلوقات خود(بلحاظ رحمت ومغفرت) قریب میشود پس بجزستانندۀ محصول ظلماً هرکه را خواهد مغفرت مینماید(طبرانی) در روایت دیگری آمده است (ظلماً) ستانندۀ "محصول درجنت داخل نمیشود(ابوداؤد، ابن هزیمه حاکم) بنده ازچندین سال معمول دارم که برای هرآن شخصیکه بروی ازمن کدام گونه تکلیف رسیده باشد روزانه لاتوقف دعای مغفرت میکنم وثواب تمام اعمال نیک خودرا می بخشم ومزید برنین سه بار سوله اخلاص را خوانده ایصال ثواب میکنم. درمورد ظلم کنندگان برمن نیزهمین معمول بنده است.

(۴) درباب وصیت نزدبنده معامله دارالافتاء والارشاد بسیاراهم است، من تاکنون فیصله کرده نتوانستم که رابطه به نظم دارالافتاء والارشاد کسی را وصی خودمقررکنم، اگرآینده کدام صورت قابل اطمینان ظاهرگردید پس مطابق آن وصیت خواهم کرد وگرنه سپرد الله تعالی خواهم کرد. وهوحسبی ونعم الوکیل.

(۵) من تمام متعلقین خودرا وبالخصوص اولادهای خودرا برین وصیت میکنم که هرگزقرض معامله نکنند، نه برای ذات خود ونه برای کدام کار دینی، تمامترحاجات خودرا تنها در جلو مالک خودتقدیم نمایند، حضوراکرمﷺ ازقرض پناه خواسته است ودر استعاضه (پناه خواستن) مغرم ومأثم بوده است، درقرض گرفتن نقصان عزت ودین هردو است، هر قرض دادن اگرچه بسیارسواب بزرگ است مگردرین وقت جهت بدمعاملگی مردم باعث عداوت ومنافرت درمیانی قرارمیگرید لذا ازین نیزاحتراز لازم است، بحمدالله تعالی من بنده تا امروز هرگزازکسی برای ذات خود یابرای کدام کار دینی قرض نگرفتم، من بررحمت رب کریم خود یقین دارم که اودرآینده نیزحفاظت خواهد نمود، درسفرکسی همراه میباشد پس اندازه مصارف سفررانموده ازآن هم رقم زیادترحواله نمایم، برختم شدن سفرحساب نموده باقی رقم را برایم برمیگرداند من حساب نمیکنم، اللته چندین مردم را قرض دادم که هیچ یکی ازایشان به طیب خاطربرنگردانیداکثررا معاف نمودم وهمیشه درمیان خود سبب ناگواری قرارگرفت.

(۶) چیزی معامله گذاشتن عدابت نبود تمام تفصیل اشیاء ومقدار رقم را نوشته برآن مالک دستخط کندمحض برحافظه اعتمادکردن بعضی اوقات باعث غلط فهمی وبی اعتمادی قرارمیگیرد.

(۶) رقمی بکدام مدی خاص باشد پس چقدریکه به شتابی میشودبرآن یاد داشت بنویسید، همچنان کسی برای شما چیزی یا رقمی بطورامانت داد اگرچه برای اندکی وقت باشد برآن نیزهرقدری به شتابی ممکن است نام مالک ومقدار رقم را بنویسیدمعلوم نیست که چه وقت می آید، برای موت هروقت ازتمام معاملات فارغ ماندن لازم است.

(۸) من قبل ازین یک وصیت نامه در۳جمادی الآخره سنه ۱۳۸۷هـ برموقع تکمیل حفظ

قرآن عزیزه اسماء رابطه به اهتمام اعمال نوشته بودم سپس در۱۳ رمضان المبارک سنه ۱۳۹۳ھ وصیت نامه دیگری مشتمل برمحبت درمیانی واسباب اختلاف واسباب محبت نوشتم اکنون رابطه به عمل کردن مطابق آن هردووصیت نامه بازوصیت میکنم.

(۹) مرا درهیچ حال درشفاخانه هرگزداخل نکنید واینقدرمشوره هرکه را میدهم که چون حالت مریض مایوس کن باشدپس او را به شفاخانه نبرید.

(۱۰) درآن شهریاقریه که من انتقال کردم مرا درعام قبرستان آنجادفن کرده شود، به کدام مقام دیگرمنتقل کرده نشود ونه برای من علیحده ازقبرستان عام جای دیگری منتخب کرده شود.

(۱۱) میت را هنگام غسل دادن آن جامه که ازناف تازانو انداخته میشودآن بعدازترشدن به جسم می چسپد بنا برآن رنگ وحجم جسم درنظرمی آید لذا مرا هنگام غسل دادن بر قسمت ناف تا زانوکدام چهارپائی وغیره گذاشته بربالای آن چادرانداخته شود یا بجای چهارپائی وچادر ازهردوطرف قطیفه دونفرگرفته ازجسم اندکی بالاترکش کرده ایستاد شوند.

(۱۲) برای شرکت درجنازه من انتظارکدام اقارب قریب ترپاکدام بزرگ اجتماع مردم زیاد تررا کرده نشود بلکه هرقدربروقت موجودباشندایشان نمازجنازه گزاریده بشتابی کوشش رسانیدن برقبرستان را نمایند. مطابق سنت برگزاریدن نمازجنازه چند افراد کدام رحمت که از جانب الله تعالی متوجه میشودآن برهزاران مجمع خلاف سنت نیزمتوجه نمیشود.

(۱۳) رسم نشان دادن روی بسیاربد است درین شرعاً نیزچندین قباحت است، لذا ازاحتراز ازین رسم تأکید مینمایم.

(۱٤) مرا درقبرمطابق سنت بر پهلوی راست قبله رخ خوابانیده شود، دستورمیت راراست خوابانیده وچهره اورا بسوی قبله کردن غلط است.

(۱۵) برای ایصال ثواب من اجتماع کرده نشود هرشخص برمقام خود حسب توفیق ایصال ثواب نمایند، میخواستند ثواب عبادت مالی برسانندپس حسب توفیق درکدام کار خیر رقم مصرف نمایند ویا مدد مسکینی را نمایند نزدالله تعالی عمل اندکی مطابق سنت نیزازعمل بسیار خلاف سنت بدرجه ها بهتراست.

(۱۶) برای من ازاقوام روزانه مطابق معمول روزانه برای ایصال ثواب دعا نمایند، کم

ازکم سه بار قل هوالله خوانده به بخشند. انشاء الله تعالی این عمل برای خود خوانندگان نیزبسیار نافع خواهد بود.

الله تعالی حیات وموت، تجهیزوتکفین، نمازجنازه، دفن وتعزیت وایصال ثواب وغیره تمام معمولات مارا مطابق رضای خود ومطابق سنت حبیب ﷺ خود مقدرفرماید. آمین

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ط إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ط لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ.

رشیداحمد

مقیم دارالافتاء والارشاد ناظم آبا کراچی، ۱۹

رمضان المبارک۱۳۹۵هـ بروزجمعه

تنبیه: چنانکه پیش عرض کرده شده است، میشودکه بسیاری ازچیزهای اهل ذوق درین مضمون مختصرتشنه تحریربنظرآیند به آنها جوش تشنگی ایشان دیگرفروزان شود. ایشان برچا پشدن انوارالرشیدانتظارفرمایند.وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

احتشام الحق آسیا آبادی. ۲۳/ ۷ / ۹۶هـ

تمهید

«طبع جدید»

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل العلم نورا یهتدی به فی ظلمات الجهل واختلاف الاراء واوضح سبیله الصراط المستقیم لمن التقی وان اضطربت فیه الاهواء وجعل فی کل زمان رجالا علی الحق ادلاء تیسیرا للهتداء وجعل منهم ائمة ومجددین خاشعین لله علماء. والصلوة والسلام علی افضل المرسلین وخاتم الانبیاء وعلی اله وصحبه الاتقیاء من جلا حلوهم من العلماء والاولیاء صلوة وسلاما دائمین ما طلع القمران والنجوم فی الغبراء. اما بعد:

الله تعالی این کائنات را وجودبخشید پس درین اشرف المخلوقات حضرت انسان را آباد نموده اورا مزید شرف عطا فرمود لیکن انسان رادرذات خود اشرف واعلی قرارنداد بلکه یک چیزخارجی ازنعمت ایمان واسلام مالا مال کردوهمین نعمت را بردیگرعام مخلوق موجب شرف ومزیت آن قرارگرفت.

چنانچه وقتاً فوقتاً ازجانب الله تعالی انبیاء کرام تشریف آوردند وبربندگان خداحقیقت ایمان واسلام را فهمانیدند. این سرچشمهٔ هدایت ازوجود مبارک انبیاء علیهم اسلام ورسولان جاری گردید کشت ایمان انسانان را سیراب نمود. بالآخراین منبع هدایت به سرکار دو عالم ﷺ فخرموجودات حضرت محمدمصطفی ﷺ رسیدچنانکه ذات گرامی آنحضرت ﷺ را از میان برداشته حصول هدایت ناممکن است همچنان انتهای رشد وهدایت نیزبرکتاب وسنت آوردهٔ ایشان میباشد. این آن چشمه فیض نبوت است که درمورد آن ارشاداست:

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعدهما کتاب الله وسنتی. (مستدرک حاکم)

ترجمه: من برای شما دو چیز را رهاکردم بعد از آنها شما گمراه نخواهیدشد. کتاب الله وسنت خود را.(حاکم)

به الفاظ دیگرتعبیرآن اینچنین شده میتواندکه محسن اعظم ﷺ کدام پیغام رحمت که به طالبین هدایت داده است آن صراط مستقیم است. این آن صراط مستقیم است که آنرا پروردگار عالم صراط الذین انعمت علیهم یعنی منعم علیهم طریق بندگان خواندند. پس

معلوم شدکه همان تعبیروتشریح کتاب وسنت بسوی صراط مستقیم برنده است که بیان بندگان منعم علیهم، صحابه، تابعین، سلف وائمه مجتهد باشد، همین تعبیروتشریح کتاب وسنت که آنرا صراط مستقیم گفته شده است نام دیگرآن فقه است. فقه آن علمی است که برای انسانان بطور منضبط یک ضابطه حیات عمل بوده ولایحه عمل پیش میکند.

درین سرچشمه های هدایت اگرچه ازجزئیان نیزکافی بحث کرده شده است. لیکن کلیات که روح یک جامع شریعت میباشد آنهارادرکتاب وسنت وفقه بسیاراهمیت داده شده است لیکن ظاهراست این کلیات را برجزئیات منطبق کردن کارهرزید، عمرو، وبکر نیست. خصوصاً درین دورترقی درحالیکه انسانها برزهرة قمرکمندها می اندازند، هرآنچه چنین ایجاداتی میشودکه درموردآنها درتحریرسلف حکم صریح دستیاب نمیشود هرانسان امروزی بااین ایجادات خصوصاً طریقه های علاج داکتری وغیره روزمره سابقه می افتد وخواهش یک مسلمان این میباشدکه حکم شریعت مطهره را معلوم نموده معمولات روزمرة خود را درقالب آن انداخته شود لیکن این معمولات رااز کجاحاصل کرده شوند؟

لذا ماهرین علوم دینی هردوروعلماء ربانیین بسوی مسائل جدید در خویش توجه خودرا مبذول فرموده حل آنهارا درجلو امت پیش نمودند لیکن باوجود این درین عصرچنین مسائل عجیب وغریب پیداشده اندکه آنهارا دیده یک انسان عام متحیرمی ماندکه حل این مشکلات ازکجا میسرمیشود؟ درآنها بعضی جهت آنها در ایجادات جدیدوطریقه علاج داکتری ترقی پیدا شده است وجهالت وتعلیم جدید به یکعده عوام یا ذهنیت مرعوب طبقه فتنه وبیداوار پیغمبران ومجتهدین خود ساخته.

علاوه ازین بعضی چنین مسائل اهم نیزاندکه برآنها بسطح حکومتی ودیگرذرایع رشد داده میشود غرض اینکه تقریباًازوسط قرن سیزدهم گرفته تاامروز ازچهاراطراف چنین مسائل پیدا میشوندکه سیلاب آنهاعوام را نیزبرروی خود جاری نموده است، بلاشبه علماء نرام واهل فتاوی برچنین مسائل جدید پیداشده بحثهای سیرحاصل کردند وبرآنهاتحقیقات گرانقدر نموده حل آنهاراتلاش نموده اندلیکن ازین فتوی ها تنها کسانی مستفیدشده میتوانندکه ایشان حل آن مسائل را زبانی یا نوشته دریافت کرده اند. مگرجهت مسدود یا محدود نبودن ذرایع نشرات واشاعت این تحقیقات برصفحات کاغذ ها واوراق لاتعداد رجسترها شده اندوبس، ازآنها هر کس وناکس چه استفاده خواهدکرد، برای ایشان نیزبروقت

کدام مسئله نوشته شده خودرا از اینقدر ذخیره بزرگ تلاش کردن ناممکن نیست پس دشوار ضرور است. حالآنکه یک مسئلهٔ ازآنهاحامل چنین اهمیتی است که هرقدری بتواند اشاعت آنرا نموده به ضرورتمندان رسانده شود بلکه حقیقت اینست که این دفاترخزانه علم بزبان حال قدردانان وضرورتمندان خودرادعوت عمل میدهد. فیا اسفاً علی سدّ الذرائع.

درآن علماء کرام متبحرین که ایشان عمرهای خویش رادرخدمت علوم اسلامیه، خصوصاً در تحقیق وتفتیش مسائل ونوازل گزرانده اند، مربی محسن من فقیه العصرحضرت مولانا مفتی رشیداحمد صاحب دامت فیوضهم اند، ایشان ۳٤ سال را درفتوی نویسی گزرانده اند وهنوز در فتوی نویسی محنت شاقه وغور وفکرمانند روز اول جاری است.

ازسنه ۱۳۶۲ هـ فتوی نویسی ایشان آغاز گردید، جهت تعمق نظروقوت استدلال ایشان درمیان اکثرعلماء مسائل نزاعی برای فیصله نزدایشان می آمد، درسنه ۱۳۷۹ هـ انتخاب فتوی دور ابتدائی ایشان بنام"احسن الفتاوی کامل مبوّب" شایع گردید.عالم مقبولیت آن اینست که شاید دارالمطالعه هیچ اداره دینی ازین خالی نباشد، علماء اکابرنیزازین استفاده بلکه استناد میکنند.

بعدازاشاعت مجموعه منتخب مذکوره ایشان چقدرفتوی جاری فرموده اند تعداد همه آنها بسیار کثیراست لذا فیصله کرده شدکه رسائل مختلف جناب حضرت وفتوی های زیادتر اهم ایشان را انتخاب کرده شود. تخریجات فرائض، مسائل غیراهم ومکررات را ترک کرده شود.

قبل ازین کتاب که بنام احسن الفتاوی مکمل معروف است آنرانیز درین مجموعه شامل کرده شد ازتاریخ تحریردرفتاوی قدیم وجدید امتیازکرده میشود، درماه رمضان سنه ۱۳۸۲هـ سلسله جدید آغازشده است.

خصوصیات این مجموعه

در ترتیب این مجموعه در مجموعه فتاوی ورسائل حضرت مفتی صاحب مدظله خصوصیات قرارذیل را درنظرگرفته انتخاب مسائل ومضامین راکرده شده است.

(۱) درین مجموعه تنهارسائل ومضامین وفتاوی فقهی شامل کرده شده است.

(۲) درانتخاب، رسائل وفتاوی فقهی این سخنان رادرنظرگرفته شده است.

(الف) آن فتاوی ورسائل راگرفته شده است که ضرورت هاومسائل احتیاج مسائل زمانه موجوده را بر آورد.

(ب) چنین مسائل که تحقیق طلب بودندمگربطرف آنها توجه کرده نشده است.

(ج) آن مسائل که درفتاوی عربی موجود اند مگردرفتاوی اردو ذکرآنها راکرده نشده است، یا با اختصار محفل ذکرآنهاآمده است.

(د) چنین رسائل که تاکنون طبع نشده است یاطبع شده اندمگرجهت کم بودن ضخامت اندیشه ضایع شدن است.

(۳) مسائل اکثربزبان تحقیقی واصطلاحی نوشته شده اندتاکه علماء ومحققین حضرات ازآنهاکماحقه استفاده کرده بتوانند.

(٤) بعضی رسائل وفتوی بزبان آسان اند ودرآنها عبارات کتب عربی زیاده اند. در آنها خلاصه این مسئله درشروع یا آخربحث درک کرده شده است تاکه عوام نیزازنوعیت مسئله واقف شده بتوانند. عبارات ودلائل عربی به عوام ضرورت نیست لذا ترجمه آنها را ضرورت پنداشته نشد، واین باعث طویل نیزاست که احتراز ازآن ضروری بود.

(۵) ترکیب احسن الفتاوی را مانندديگرفتاوی ها فقهی گذاشته شده است.

(۶) درین فتاوی بیشترحصه تحریرعلماء مختلف کارکننده درشعبه معتمدین افتاء دارالافتاء والارشاد است مگرهرمسئله را حضرت اقدس به نگرانی خود وتحت هدایات خصوصی نوشته برآن تصدیق فرموده است لذادرهرمسئله تحقیق حضرت اقدس است اگرچه تحریر از حضرات مختلف است.

(۷) برتمام این مسائل ورسائل حضرت اقدس پیش ازچا پشدن نظرثانی فرموده است. دعا است که الله تعالی این مجموعه راذریعه رهنمائی عوام وخواص قراردهد.

وآخرد عنوانالحمدلله رب العالمین

احتشام الحق آسیا آبادی عفاالله عنه

دارالافتاء والارشاد کراچی

۵/ ربیع الاول سنه ۱۳۹۶هـ

مطابق مارچ سنه ۱۹۷۶ء

تقدمه

«اشاعت اول»

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین ازسنه ۱۳۶۲ هـ بربنده مواقع تحریر افتاء پیش آمد مگرازسنه ۱۳۶۶ هجری الله تعالی مکمل مسئولیت دارالافتاء وبطورمستقل بانعمت خدمت افتاء نوازیدلیکن افسوس که تاسنه ۱۳۷۰هـ هیچ انتظام جمع وضبط فتاوی محرره نشد، (الانادراً) ازسنه ۱۳۷۱ منعم حقیقی توفیق این را نیزعطافرمود، جهت کثرت مشاغل فرصت نقل نموده هرفتاوی راخود ندارم برنقل کسی دیگراعتمادنداشتم، لذابطورداکتررر هرمسئله رارج کرده شد مگردرنقل مضمون مکررات الانادراً وتخریج فرائض که درآنهامناسخه طویل وحسه بزرگ تخریجات است آنراترک کرده شد تاسنه ۱۳۶۶ خمت ضبط آنها گرفته نشد. (الاماشاء الله)

پس ازسنه ۱۳۷۱ هـ تاسنه ۱۳۷۵ مجموعه تعداد پنج سال فتاوی مکمل پت ۲۰۲۵ بوت مگر درابنهامحفوظ تنها ٤٥١ بوت، درابنهاقبل ازموات یا بعدنیزاند، مگربسیارکم بلکه کالعدم اند. درحالات نامساعدقادرمطلق طبعی وطباعت واشاعت این مجموعه توفیق ادا فرمود، الله تعالی این محنت را شرف قبولیت ببخشدوبرای این عاجز ذریعه نجات قراردهد، وسراپا ظلوم وجهول ومجسمه علوم ظاهره وباطنه را چنانکه در دنیا محض باکرم نوازی خود از چشمان اهل دنیا مستورگذاشته است همچنان درآخرت نیرباسواتررحمت مغفورفرماید.

اللهم اجعل بربربتی خیرامن علانتی واخونی خیراً. دنیا آمین، برحمتک یا ارحم الراحمین ونجّی علیه صلی الله علیه وسلم وآله واصحابه اجمعین.

وانا العبد : رشیداحمد

۲۳ / جمادی الآخره ۱۳۷۹ هـ یوم الخمیس

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ

کتاب الایمان والعقائد

این گفتارکسیکه پیغمبر ﷺ از من نماز را معاف کرده است

سوال: چه میفرمایند علماء دین شرع متین درمورد شخصیکه عقیده وبیانات اوحسب ذیل باشد:

عرض اینست که داکترعسکری صاحب که خودراداکتروسید نیزمعرفی میکند درمقام نودیر ولسوالی لارکانه آباد گردیده اند درمتعلق وی مدیراخبارره‌برسند بسیارچیزهانوشته است بعده عسکری صاحب معافی طلبیده ازآن رستگاری حاصل کرد. عقیده وبیانات داکتر عسکری صاحب قرارذیل اند.

داکتر عسکری صاحب مذکور روبروی مسمیان صوفی عبدالستارصاحب ومحمدحسن صاحب واحتشام الدین صاحب سابق استیشن ماسترنودیرو، وتیغ علی خان وسید رشید الدین احمد صاحب پوست ماستر نودیر وضلع لارکانه سندهـ بیشترمرتبه بیانات حسب ذیل را نمود.

۱ـ پیامبراسلام ﷺ برای من گفت که تو ازگزاریدن نمازآزاد هستی.

۲ـ حضرت محمد ﷺ ، حضرت خواجه غریب نوازصاحب وحضرت خواجه قطب الدین صاحب وحضرت خواجه فریدالدین سکرگنج صاحب وحضرت خواجه نظام الدین صاحب به مکان من تشریف آوردند وبامن درعالم بیداری گفتگوکردندبزرگان موصوفین این را نیز فرمودندکه ماهمه نزد توسه یوم قیام خواهیم کرد چنانچه تاسه روز موصوفین مذکوره باقی چهاراشخاص مذکوره را سه روز ایشان را دعوت دادم.

۳ـ یک روز بیان کردکه امروز جنابه سیدحضرت فاطمه الزهرا بخانه من تشریف آورد ومن بیدار شدم مگرازکمرپائین جسم من بالکل مفلوج گردیده بود برخاسته نمی توانستم. من بیداربودم ومی دیدم. مادر مادرمیگفتم.

۴ـ روزی بیان کردکه امشب حضرت سیده سکیه رضی الله عنها وسیده فاطمه رضی الله عنها به مکان من

تشریف آوردند ومن درعالم بیداری زیارت کردم.

۵ ـ باری بیان کردکه امشب حضرت خواجه غریب نواز تشریف آوردند وازمن فرمایش پختن بزمسلم را نمودند وخاص ترکیب پختن را نیزگفتند. چنانچه بچهٔ یک روزه بزرا پخته خورانیدم بعدازین غذا را بعضی قی نیزکردند.

۶ ـ بیان کردکه من روزی دردهلی پیاده شتابان میرفتم. درراه مزاریک بزرگ صاحب بود درحالیکه من ازمزارچیزی دور رفتم پس صاحب مزار آواز داده فرمودکه اکنون نمی آئی پس برگشتم وبرمزارحاضرگردیدم. دیدم که صاحب مزار تبسم میکند، بامن گفتگوکرد سپس من آمدم این را نیزدعوی کردکه من با اهل قبورسخن گفتم. چون روزانه اینگونه قصه هارا بیان میکردپس کسی ازاشخاص مذکوره ازعسکری صاحب پرسیدکه بیان نمودن این گونه قصه هارا بندکنید این قوت را الله تعالی برای نبیان عطافرموده است، با این بیانات شما توهین بزرگان دین وحمله وبهتان برذات گرامی رسول الله ﷺ است با این دل ما آزار می یابد. درجواب فرمودکه برقبرمن وبرصلیبم پول خرج نموده این را حاصل کردم،من ازکسی چیزی نمیگیرم.

الجواب ومنه الصدق والصواب : شخص دارای عقائدمذکوره زندیق است. انکار از احکام ظاهری مانند نمازوغیره کفراست. معتقد بودن چنین شخص هرگزجائزنیست. تکذیب وی برهرشخص لازم است کسیکه اورا تصدیق میکند اونیززندیق است. علامه محمد برکلی رومی رحمه الله درطریقة محمدیه میفرمایند:

((ماینعیه بعض المتصوفة فی زماننا انا انکر علیهم بعض امورهم المخالف للشرع ان حرمة ذلك فی العلم الظاهر وانا من اصحاب العلم الباطن وانه حلال فیه وانکم تاخذون عن الکتاب وانا ناخذ من صاحبه یعنی محمدا صلی الله علیه وسلم. کله الحاد واضلال ازدراء بالشریعة المحمدیة فالواجب علی کل من سمع هذا المقال الانکار علی قائله والجزم ببطلان قوله بلاشك ولا تردد ولا توقف والا فهو من جملتهم ویحکم بالزندقة علیهم الخ والله تعالی اعلم)). ۲۲شوال ۱۳۷۱ هجری

اولیاء الله را متصرف وعالم الغیب پنداشتن

سوال : ارواح اولیاء کرام را متصرف فی الامورودانندهٔ علم غیب پنداشتن چگونه است؟

الجواب ومنه الصدق والصواب : کفربودن اینچنین عقیده درقرآن، حدیث وفقه مصرح است.

کقوله تعالی: ﴿قُل لَّآ أَمْلِكُ لِنَفْسِى نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ ۚ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ لَٱسْتَكْثَرْتُ مِنَ ٱلْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِىَ ٱلسُّوٓءُ ۚ إِنْ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ ۷، ۱۸۸، ﴿قُلْ إِنِّى لَآ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ ۷۲، ۲۱، من قال ان ارواح المشائخ حاضرة تعلم یکفر (بزازیه) ذکر الحنفیة تصریحًا بالتکفیر باعتقاد ان النبی صلی الله علیه وسلم یعلم الغیب لمعارضة قوله تعالی ﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ (شرح فقه اکبر) ومنها ان ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله تعالی واعتقاده ذلک کفر (البحر الرائق ج)[1]

درقاضی خان وغیره کتب فقه تکفیرچنین شخص را کرده است که درنکاح خدا ورسول الله ﷺ را گواه قراردهد زیراکه اورسول الله ﷺرا عالم الغیب پنداشت. درین باب آیات، احادیث وعبارات فقه آنقدربکثرت اندکه آنهارا درتحریردرآوردن مشکل است. فقط والله تعالی اعلم. ۲۱ ذی الحجه سنه ۷۱ هـ

بوسه نمودن قبر

سوال: قبررا بوسه کردن شرعاً جائزاست یاحرام؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: قبررابوسه کردن به نیت عبادت تعظیم وتعظیم کفراست وبدون نیت عبادت بوسه کردن گناه بزرگ است.

((وکذا ما یفعلونه من تقبیل الارض بین یدی العلماء والعظماء فحرام والفاعل والراضی به اثمان لانه یشبه عبادة الوثن وهل یکفران علی وجه العبادة والتعظیم کفروان علی وجه التحیة کفر الخ) تلفیق للقولین. قال الزیلعی وذکر الصدر الشهید انه لا یکفر بهذا السجود لانه یرید به التحیة، وقال الشمس الائمة السرخسی ان کان لغیرالله تعالی علی وجه التعظیم کفرا ه قال القهستانی وفی الظهیریة یکفر بالسجدة مطلقا، وفی الزاهدی الایماء فی السلام الی قریب الرکوع کالسجود، وفی المحیط انه یکره الانحناء للسلطان وغیره اه وظاهر کلامهم اطلاق السجود علی هذا التقبیل. (رد المحتار کتاب الحظر والاباحة))

دلائل وتصریحات بیشتر فقهاء ومحدثین در کتاب عزیز الفتاوی جلد ۱ دیده شود. فقط والله تعالی اعلم. ۱۷شوال ۷۱ هجری

[1] - قبل باب الاعتکاف «منه»

تارک صوم کافرنیست

سوال : شخصی روزه نمی گیرد مگرخودرا بدبخت وگنهکارمی پندارد دردیار ما برخی علماء اورا کافرمیگویند درین مورد روشنی اندازید زیراکه درین اختلاف واقع شده است؟ بینوا بالدلیل توجروا بالاجرالجزیل

الجواب ومنه الصدق والصواب : تارک صوم بلا استحلال به اتفاق جمیع اهل سنت مسلمان است. (لان الکفر هو انکار ما ثبت من الدین ضرورة) خروج عن الایمان ازجهت گناه کبیره مذهب خوارج ومعتزله است . **ومن ادعی الارتداد فلیطلع لنا قرنه ولیعرض فی مضمار البیان مهرة فان من قال انا وقع فی العنا.**

نزد اهل سنت بعضی اعمال مانند شدّ زنّاروالقاء القرآن بخاطر این ضدکفر است که این دال انکاروتکذیب است. فقط والله تعالی اعلم. ۱۵/ ذیقعده سنه ۷۳هـ

حکم کسیکه در رمضان علانیة روزه را میخورد

سوال : درشامیه کتاب الصوم است که دررمضان علی نیتاً خورنده کافراست پس شخصی دررمضان آشکاره روزه را میخورد مگرخودرا قاصروگنهکارنیزمیگوید. آن حضور درین مورد چه خیال دارد؟ **فی شرح التنویر ولو اکل عمدًا بلا عذر یقتل وتمامه فی شرح الوهبانیة. وفی الشامیة (قوله وتمامه فی شرح الوهبانیة) قال فی الوهبانیة ولو اکل الانسان عمدًا وشهرة: ولا عذر فیه قیل بالقتل یؤمر قال الشرنبلالی صورتها تعمد من لا عذر له الاکل جهارا یقتل لانه مستهزء بالدین او منکر لما ثبت منه بالضرورة ولا خلاف فی حل قتله والامر به فتعبیر المؤلف بقیل لیس بلازم الضعف اهـ (شامیه ج) بینوا توجروا.**

الجواب ومنه الصدق والصواب : عبارت مذکوره شامیه فی السوال واقعی موجب تکفیراست. مگراولاً این امرقابل لحاظ است که درشامیه علت تکفیر استزاء بالدین ذکر کرده است، وظاهراست که کسیکه خودرا گنهکار وقصوردارمی پندارد واقراراین را نیز میکند که اومستهزی بالدین نیست بلکه تکاسلاً ترک صوم میکند ودرمورد تکاسلاً تارک الصوم درخودشامیه نوشته است که اورا شدید سزای قید وضرب را داده شود. قتل کرده نشود وبالاتفاق حنفیه، شافعیه، مالکیه تارک نمازکافرنیست پس تارک صوم بطریق اولی

کافر نمی باشد، وثانیاً حکم قتل موجب تکفیر نیست. کحکم القتل حداً وقصاصاً. وثالثاً قابل توجه اینست که در تکفیر مسلم ضرورت نهایت احتیاط است.

وقد ذکر ان المسئلة المتعلقة بالکفر اذا کان لها تسع وتسعون احتمالا للکفر واحتمال واحد فی نفیه فالاولی للمفتی والقاضی ان یعمل بالاحتمال النافی لان الخطأ فی ابقاء الف کافر اهون من الخطأ فی افناء مسلم واحد. (شرح فقه اکبر لملا علی القاری ص۱۱۱)

شامیه درباب المرتد تحت "قوله قال فی البحر وقد الزمت نفسی الخ" بانهایت بسط وتفصیل نهایت تأکیداحتیاط فی التکفیر راکرده است وعبارات بسیار کتب را نقل کرده است وازین مقام چیزی پیش رفته خود دردرمختار برین سخت تأکید کرده شده است. لهذا برچنین شخص فتوی کفررا دادن خلاف احتیاط است. البته اورا برتجدید نکاح وتجدید ایمان حکم دادن بهتراست. کما فی شرح التنویر معزیا الی شرح الوهبانیة للشرنبلالی ما یکون کفرا اتفاقا یبطل العمل والنکاح واولاده اولاد زنا وما فیه خلاف یؤمر بالاستغفار والتوبة وتجدید النکاح. وفی الشامیة (قوله والتوبة) ای تجدید الاسلام (قوله وتجدید النکاح) ای احتیاطا (الی قوله) وظاهره انه لا یحکم القاضی بالفرقة بینهما وتقدم ان المراد بالاختلاف ولو روایة ضعیفة ولو فی غیر المذهب (شامیة ج۳) فقط والله تعالی اعلم. ۱۷ محرم ۷۴ هجری

اهانت علم واهل علم کفراست

سوال: شخصی اهل علم وصلحاء وعلماء حق را زشت میگوید حکم وی درشریعت مطهره چیست؟

الجواب ومنه الصدق والصواب: اهانت علم دین وعلماء حق را دشنام دادن جهت اینکه ایشان حاملین دین اند کفراست لهذا چنین شخص را دوباره مسلمان نموده تجدید نکاح کردن ضروری است واورا جلاوطن کرده شود اگردوباره مسلمان نشد پس شرعاً اورا قتل کرده شود. قال فی البریقة المحمودیة شرح الطریقة المحمدیة قال فی الاشباه الاستهزاء بالعلم والعلماء کفر وعن منیة المفتی تخفیف العلم والعلماء کفر وعن الخزانة من اهل العلماء ینفی من البلد بعد تجدید الایمان وعن مجموع النوازل اهانة علماء الدین کفر وعن المحیط ان شتم عالماً فقد کفر لتطلق امراته الخ (بریقة محمودیة ج۳) فقط والله تعالی اعلم. ۲۰ ذی الحجه سه سنه ۷۳ھ

پرده را بد گفتن کفراست

سوال : مردی زوجهٔ خودرا به پرده شرعی فرمان داد. زن گفت: من درآخراین لعنت را قبول نخواهم کردحکم این زن شرعاً چیست؟بینوا بالبرهان توجروا عندالرحمن

الجواب ومنه الصدق والصواب : لفظ مذکوره فی السوال کلمه کفراست. درین حکم ثابت شده ازنص صریح انکار ازحجاب بلکه اهانت است.

«قال فی شرح التنویر والکفر لغةً الستر وشرعاً تکذیبه صلی الله علیه وسلم فی شیء مما جاء به من الدین ضرورة، وقال قبیل هذا من هزل بلفظ کفر ارتدوان لم یعتقده للاستخفاف الخ، وفی الشامیة المراد بالتکذیب عدم التصدیق الذی مر ای عدم الاذعان والقبول لما علم مجیئه به صلی الله علیه وسلم ضرورة (الی قوله) ولیس المراد التصریح بأنه کاذب فی کذا لان مجرد نسبة الکذب الیه صلی الله علیه وسلم کفر الخ» (ردالمحتار، کتاب(مرتدج۳) فقط والله تعالی اعلم. ۲۱ ذی الحجه سنه ۷۳ ھ

فخرکردن برگناه کفراست

سوال : چه میفرمایند علماء دین ومفتیان شرع متین درموردکسیکه علانتاً درگناهان مبتلاء باشد واین راهم میگویدکه من برگناهان خود فخرمیکنم، پاداش وی درشریعت مطهره چیست؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: مخالفت احکام شریعت وبرنافرمانی الله تعالی فخرکردن کفراست، لهذا چنین شخص ازدائره اسلام خارج ومرتداست، براو تجدید ایمان وتجدید نکاح ضروری است، برحاکم وقت فرض است که براوتلقین توبه وتجدید ایمان را کند اگرخدا نخواسته توبه نکرد پس حکم قتل اورا دهد. قال فی شرح التنویر من هزل بلفظ کفر ارتدوان لم یعتقده للاستخفاف (رد المحتار ج۳) وفیه ایضا تعمد من لا عذرله الاکل (الی رمضان) جهاراً یقتل لانه مستهزئ بالدین اومنکر لما ثبت منه بالضرورة (ردالمحتار ج۳)

مزاحاً کلمه کفراگوینده، وعلانیتاً گناه کننده را واجب القتل قرارداده اند پس درکفر فخرکننده برگناهان چه شبه است. فقط والله اعلم ۲۳/ ربیع الآخر سنه ۹۶ھ

تبصره بر رساله "التلقین والهدایة لمن انکرالکرامة"

من تحریرمولانامحمدخلیل الله صاحب وجوابات مولاناعبدالکریم صاحب ومولانا دوست محمدصاحب را به غورمطالعه کردم. بفکرمن هردوحضرات جواب نویسنده مقصد مولانا خلیل الله صاحب را کاملاً نفهمیده اند. بنابرآن جواب تحیریرمولانامحمد خلیل الله صاحب مکمل نیست. درجواب دوامرمذکوراست.

۱ـ وقوع کرامت بدرجهٔ قدرمشترک ازنصوص قطعیه ثابت است حالانکه مولانا محمد خلیل الله صاحب منکراین نیست.

(۲) برای ثبوت هرواقعه وکرامت جزئی به نص قرآنی یا احادیث متواتره ضرورت نیست حالآنکه مولاناخلیل الله صاحب نیزقائل این نیست.

بفکرمن هدف مولاناخلیل الله صاحب اینست"والله تعالی اعلم وبمراده"که مثلاً احراق النار جهت مشاهد بودن قطعی است. اکنون اگردرمورد یک ولی شنیده شودکه اورا بطورکرامت آتش نمی سوزاندپس برای تصدیق این واقعه علم قطعی آن ضروری است. یعنی روبرورفته بالمشافهه دیده شود یا خبراین بحد تواتربرسد. غرض اینکه مراد ازقطعی علم قطعی است، نص قطعی قرآن یا حدیث مراد نیست چنانچه جمله اول تحریرمولاناخلیل الله صاحب "واقعات عادیه قطعی اند" برین دلیل بیّن است که مراد ایشان ازقطعی، قطعی الوجود بالمعاینه وغیرها است.ثابت بنص القرآن یا بالحدیث القطعی مراد نیست بعدازواضح شدن تحریر مولاناخلیل الله صاحب معلوم شدکه جوابات مندرجه دررساله برای تردید استدلال مولانا کافی نیست. لهذا ازاستدلال مولانا بالاختصار دوجواب تحریرکرده میشود. یکی الزامی دوم تحقیقی.

(۱) **جواب الزامي** : اکثرمعجزات انبیاء کرام علیهم السلام ازاخباراحاد ثابت است.مطابق استدلال شما ازاین جمله معجزات انکارکردن میخواهد. این جواب در تحریر مولانا عبد الکریم صاحب نیز موجوداست مگربسوی جواب تحقیقی قرارذیل کسی توجه نکرده است.

(۲) **جواب تحقيقي** : بخلاف امورعادیه بعضی واقعات چون مسلّم وقطعی اند پس امور عادیه قطعی بلکه جهت عام مخصوص منه البعض بودن ظنی گردید لهذا درمقابل آنها خبر واحد عادل کافی است که موجب ظن غالب است. غرض اینکه اگریک کرامت به خبر واحد عادل منقول باشد پس تصدیق آن لازم است. والله تعالی اعلم. **۲ / ربیع الاول سنه ۱۳۷۴ هـ**

رسیدن به مهتاب خلاف شریعت نیست

عنایت فرموده ازین سوال تسلی بخش جواب تحریرفرمانید. درقرآن شریف است ﴿ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُّنِيرًا ﴾ این ظاهرمیشودکه این همه درآسمان اند همچنان درچند تفاسیرنیز تحریر است که همه درآسمانها اند ودرین عصرمردم برمهتاب فرود می آیند وهمچنان برزهره فرود می آیند ودرآنجا ایستادگاه قایم میکنند واین مردم قائل آسمانها نیستند واین را دلیل میگویند که اگرآسمان میبودپس برای ما مانع قرارمیگرفت، عنایت فرموده جواب تحریرنمائید؟

الجواب ومنه الصدق والصواب : معنی لغوی سماء بلندی است لهذا درآیه مذکوره اگرمعنی لغوی آنرا مراد گرفته شود که به کثرت می آید کماقالوا فی قوله تعالی"**وانزلنامن السماءماء**" پس هیچ اشکال باقی نمی ماندچنانچه در"کل فی فلک یسبحون" به مرادگرفتن معنی لغوی فلک یعنی تدویر مراد گرفتن اعتراض رفع میشود ودرهردومقام این را نیزگفته میشودکه حرف"فی" باعتبار ظاهر الرؤیت آورده شده است. یعنی بظاهراین سیارات در داخل آسمان درنظرمی آیند اگرچه حقیقتاً پائین اند چنانچه بطورعام گفته میشودکه من درآسمان یا برآسمان فلان چیزرا دیدم یا برآسمان ابراست حالآنکه این اشیاء ازآسمان بسیارپائین اند.

نیزازآیات مذکوره این ثابت نمیشودکه سیارات درثخن سماء مرکوزاند زیراکه برای اشیاء مجاوره نیز"فی" استعمال میشود. کمافی قوله تعالی"**له مافی السماوات ومافی الارض**" پس قرب الی السماء یا بالطبع مائل الی المحیط بودن اطلاق "فی السماء" صحیح است بلکه از "یسبحون" همین متبادراست. فقط والله اعلم. **۳ / ربیع الاول سنه۸۹ھ**

ریش را بد پنداشتن کفراست

سوال : برسنت نبویه خصوصاً برریش تمسخری کردن چگونه است؟ بیونوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : یک سنت ادنی ترین را زشت پنداشتن یا برآن تمسخری کردن درحقیقت استهزاء به اسلام وپیامبراسلامﷺاست که درکفربودن این شبه نیست. چون استهزاء به سنت کفراست پس ریش واجب است وشعاراسلام است، ازیک

مشت کم کردن بالاجماع حرام است پس تمسخری کردن برین بطریقه اولی کفراست.
قال فی العلائیة واما الاخذ منها وهی دون ذلك کما یفعله بعض المغاربة ومخنثة الرجال فلم یبحه احد(شامیه ج۲ ص ۱۲۳)

ازین دوباره مسلمان گردیده دوباره نکاح کرده شود اگردوباره اسلام را قبول نکند پس برحاکم فرض است که حکم قتل اورا دهد. یوم عیدالاضحی. سنه ۸۶ هـ

یک مناظره دلچسپ در رابطه به مسئله ختم نبوت

جمع وترتیب
احتشام الحق آسیا آبادی

الحمدلله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی.امابعد:

درزمانه ابتدائی تدریس مربی روحانی من حضرت مفتی صاحب دامت برکاتهم بایک مناظرقادیانی اتفاقاً ملاقات شد. باقادیانی یک شاگرد وی نیزبود. بامجرد ملاقات قادیانی مناظر برتعریف ومهارت خود کافی تقریرکردوگفت که من کتب بوعلی سینا را خواندم وبا عیسانیان وآریان مناظره بسیاری کردم. قابلیت ومهارت خودرا خوب تعریف نمودوجناب حضرت به خاموشی می شنید بعدازآن برمسئله جریان نبوت سخن را شروع کرد. درذیل رویداد این مناظره مختصرمگردلچسپ را پیش کرده میشود درین بطورخاص برای حضرات علماء کرام سخنان بسیارکارآمد ومفید آمده اند. جهت اختصارجناب حضرت را بعنوان مفتی صاحب وقادیانی را بعنوان مناظرقادیانی ذکرکرده میشود . (آسیا آبادی)

حضرت مفتي صاحب : اصل دعوی شما اثبات نبوت مرزا است، مسئله جریان نبوت بر دعوی نبوت شمابرای دلیل کارصغری را میدهد یا کبری را ؟

قادياني مناظر : این دلیل ما نیست بلکه این مسئله را ما بخاطراین بیان میکنیم که برنبوت مرزاصاحب بحث نموده اکثرعلماء این بحث را ازنزد خود میکنندکه نبوت ختم شده است لذا ما مجبوربرین بحث میباشیم.

مفتي صاحب : این بحث را شما با آن عالمی کنیدکه این رامیکند، بامن براه راست بردعوی نبوت مرزای خود بحث کنید زیراکه من قائلم برین که فرض مثال اگرنبوت جاری

باشد بازهم مرزاصاحب نبی شده نمیتواند.

باوجود این اصرارجناب حضرت مناظرقادیانی بربحث نمودن برجریان نبوت مصرماند، اصل وجه اینست که قادیانی مناظردرین مسئله درآمدن بسوی اصل مدعی می ترسید، برای او این معلوم بودکه پیش روی ثابت نمودن نبوت مرزاصاحب انبارخارهااست. لذا جناب حضرت برای ارخاء عنان جریان نبوت رضامندشدکه مبادا او این فکررا نکندکه بنابرکدام ضعف وکمزوری ازین بحث پهلو خالی میکند چنانچه اکنون بحث آغاز میشود.

حضرت مفتي صاحب : این بحث است ولی بالکل فضول مگرچون شما میخواهید بسوی اصل مدعای خود نیائید وبرین مصرهستیدکه برجریان نبوت بحث شود پس بروید برین لب کشائی کنید.

قادياني مناظر : ازحضرت آدمؑ گرفته تاحضوراکرمﷺ بالاتفاق نبوت جاری بوده بعد ازآنحضرتﷺ این دعوی شما است که نبوت ختم شد، کسیکه قائل خلاف حقیقت متفق علیه میباشد اورا مدعی گفته میشود وبرذمه مدعی بیان کردن دلیل میباشد. شما مدعی هستید، لهذا برختم نبوت دلیل بیان کنید.

حضرت مفتي صاحب : شما مدعی بودن مرا تسلیم میکنید؟

قادياني مناظر : آری! باین حیثیت که شما قائل خلاف حقیقت متفق علیه هستید.

حضرت مفتي صاحب : شما حیثیت وغیره را بگذارید وصاف برین اقرارکنیدکه شما مرا مدعی می پندارید؟

قادياني مناظر : (بزبان آهسته) آری شما مدعی هستید.

مناظرقادیانی درمدعی تسلیم نمودن حضرت مفتی صاحب مدظله بخاطراین تردد داشت که درمناظره هرشخص خودرا کوشش میکندکه ازمدعی قرارگرفتن نجایت یابد، مگر درینجا خود حضرت مفتی صاحب درمدعی بودن خود از اواقرارمیگیرد.

حضرت مفتي صاحب : این را بگوئیدکه نزدشما نبوت به شرط لاشئ جاری است یا لا بشرط شئ؟

قادياني مناظر : شما اصطلاحات علمی استعمال نکنید، بزبان عام فهم باید سخن گفته شود.

حضرت مفتي صاحب : درینجا کدام مجمع عوام نیست لذا دراستعمال اصطلاحات علمی

باکی نیست، مع هذا رعایت خواهش شماراخواهم کرد، مطلب من اینست که نزد شما مطلق نبوت جاری است یا النبوة المطلقه ؟

قادیاني مناظر : درین هردوچه فرق است؟

حضرت مفتي صاحب : من فکرکردم که شما کتب بوعلی سینارا دیده باشید لذا به سخن میرسید. مطلب اینست که نزد شما نبوت بردوبخش است تشریعی وظلّی. این هردوقسم جاری اند یایکی؟

قادیاني مناظر : یک قسم جاری است، یعنی ظلی، نبوت تشریعی ختم گردید.

حضرت مفتي صاحب : ازحضرت آدمعليه السلام گرفته تا حضوراکرمﷺ نبوت تشریعی جاری بود، شماقائل ختم شدن آن هستید؟ خلاف حقیقت متفق علیه میگوئید، لذا شما مدعی قرار گرفتید بین دلیل قایم کنید.

قادیاني مناظر : من مدعی نیستم.

حضرت مفتي صاحب : بعینه بکدام طریقه شما مرا مدعی قراردادید به همان طریقه شما خود مدعی قرارمیگیرید.

قادیاني مناظر : من هیچگونه مدعی نیستم.

حضرت مفتي صاحب : بکدام طریقه مرا مدعی قرارداده بودید بعینه به آن طریق شما مدعی قرارگرفتید اکنون اگرشمامدعی نیستید پس من نیزمدعی نیستم، پس خصه ختم شد.

قادیاني مناظر : (مجبورگردیده مدعی بودن خودرا بادل ناخواسته اقرارنموده دلیل پیش میکند) برای نبوت تشریعیه چیزی شرائط اند (جهت رستگاری ازبیان تفصیل آن شرائط گفت که) آن شرائط برای شمامعلوم اند.

حضرت مفتي صاحب : من به آن شرائط علم ندارم شمابیان کنید. واین را نیزبگوئیدکه وجود آن شرائط ممکن نیست یا ممکن است واقع نیست؟

قادیاني مناظر : ممکن است مگرواقع نیست.

حضرت مفتي صاحب : ازین ثابت شدکه بعدازحضوراکرمﷺ نبوت تشریعی ممکن است مگر واقع نیست.

قادیاني مناظر : بعدازحضوراکرمﷺ نبوت تشریعی ممکن نیست.

حضرت مفتي صاحب: این چگونه ممکن است که شرط ممکن شد ومشروط ممتنع؟
قادیانی مناظرتا بسیار وقت درین بحث درهم پیچیدکه شرائط ممکن است ونبوت تشریعی ممکن نیست، مگربالآخره براعتراف این مجبورگردیدکه شرائط نبوت تشریعی نیزممکن نیست.
حضرت مفتي صاحب: اکنون اثبات دودعوی برذمه شما آمد، لیکن که چیزی راکه شما بیان میکنیدشخصیت آنرا بدلیل ثابت کنید. دوم اینکه ممتنع بودن آن شرط را نیزثابت کنید.
قادياني مناظر: (یک آیت را خوانده)[1] ازین ثابت شدکه رسول تشریعی وقتی می آیدکه پیش ازوی درکتاب تحریف آغازشود، چونکه درقرآن کریم هیچ تحریف شده نمیتواند لذا رسول تشریعی نیزآمده نمیتواند.
حضرت مفتي صاحب: ازین آیت سببیت ثابت شد نه که شرطیت، تحریف ماقبل سبب رسالت جدیداست شرط نیست، یعنی این ثابت نمیشودکه بغیرتحریف ماقبل کدام رسول جدید آمده نمیتواند،چنانچه حضرت آدمعليه السلام نبی تشریعی بود، مگرقبل ازایشان تحریف هیچ دینی نشد آیا سبب آمدن رسول جدید این شده نمیتواندکه دردین ماقبل هیچ تحریف نشده باشد، بطورکامل بطریقه صحیح موجودباشد، باوجوداین احکام آن مناسب طبایع نمانده باشد. لذا الله تعالی بذریعه رسول جدید مطابق طبایع آن زمانه دراحکام ترمیم فرماید. بهرحال شرطیت ثابت نمیشود.
قادياني مناظر: (خنده شرمندگی طاری نموده فرمودکه) شرطیت باشدیا سببیت سخن همچنین است.

این راگفته بحث آغازکرده خود را خود ختم کرد وبا وجود بار بار اصرار حضرت مفتی صاحب مدظله نه براصل مدعی یعنی اثبات نبوت مرزا آماده شد ونه برمسئله جریان نبوت مزیدکلام کرد، بالکل ساکت ماند . حضرت مفتی صاحب مدظله فرمود: ما هیچگونه مناظررا اینگونه ساکت شونده ندیده بودم ونه شنیده بودم، این صاحب درخاموشی خودمنفرداست.
۳ ربیع الاول سنه ۹۶ ھ

---

[1] از یاد نماندکه آن آیت شاید این باشد. يَاأَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ

حکم تعلقات داشتن باقادیانیان

سوال : یک شخص صحیح العقیده است، پابندصوم، نماز، وزکات است لیکن تعلقات دنیوی او با جماعت قادیانی است. آیا از چنین شخص برای مسجد چنده گرفتن وباچنین شخص تعلقات برپاکردن جائزاست، وچنین شخص راازخنزیربدترگفتن وپنداشتن چگونه است؟ بیونوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چنین شخص پابندصوم ونمازاست لیکن تعلقات وی باجماعت قادیانی است اگروی ازته دل نیزآنان را بهتربداندپس وی مرتداست وبلاشبه از خنزیر بدتر است، تعلقات داشتن باوی جائز نیست، اگراوبرای مسجد چنده میدهدپس آنرا گرفتن جائزنیست، واگر او با عقاید قادیانیان متفق نیست ونه آنان رابهتر ونیکومیداند بلکه تنها درتجارت وغیره معاملات دنیوی با آنان تعلق دارد پس این شخص مرتدنیست، البته بسیارسخت مجرم وفاسق است، قادیانیان زندیق اند حکم ایشان ازعام مرتدنیززیادترسخت است، مرتد واولاد اومالک مال خودنیست، لهذا بیع وشراء، اجاره واستجاره، هبه وغیره معاملات ایشان وتصرفات ایشان درست نیست، البته نواسه کدام مالی راکه خود کسب کرده باشد وی درآن تصرف کرده میتواندمگرنواسه زندیق نیز مالک مال کسب کردۀ خود نیست، وتصرفات اونافذنیست، لذا ازقادیانی باهرذریعه که باشد مال گرفته شودآن حلال نیست، لاوه ازتجارت وغیره معاملات نیزباقادیانیان هرگونه معاملات که باشد برپاداشتن جائزنیست، درآن این مفاسداند.

۱ـ درین تعاون باقادیانیان است.

۲ـ درانیگونه معاملات قادیانیان را یک فرقه ازمسلمانان پنداشته میشود.

۳ـ اینگونه برای قادیانیان مواقع پراگنده نمودن جال ودام میسرمیشود.

لذا باقادیانیان درهرگونه معاملات قطع تعلق ضروری است اشخاص تعلق دارنده با ایشان اگرچه ایشان را بد بداند قابل ملامت است، چنین شخص رافهمانیدن بردیگرمسلمانان فرض است. فقط والله تعالی اعلم

رابطه به قادیانیان مسائل زیادتر درجلد ششم "باب المرتدوالبغات" ذکراست، وزیادتر تفصیا درکتاب الخطروالاباحت است. ۲۱ محرم سنه ۹۶هـ

عقیده شهادت حضرت عیسی علیه السلام را داشتن کفراست

سوال: مرزائیان کتابهاچا پنموده درقریه ها ودیه ها تقسیم کرده اند ایشان درین کتب ازآیات قرآن ثابت کرده اندکه حضرت عیسی علیه السلام را یهودیان شهیدکردند. چیزی مسلمانان بطرف این عقیده رجوع نیزکرده اند پس این مسلمانان رامرتد، خارج ازاسلام وکافرپنداشته شود یامسلمان ضعیف الایمان؟ بیونوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: عقیده دارنده برشهادت حضرت عیسی علیه السلام خارج ازاسلام وبلاشبه کافراست زیراکه ازنص قرآن ثابت است که کسی حضرت عیسی علیه السلام راشهیدکرده نتوانست بلکه الله تعالی اورا به آسمان بلندکرد. قال الله تعالی: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَل رَّفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾﴾ تاوقتیکه این مردم توبه واستغفارنموده تجدید ایمان نکنند باایشان چنان معامله کرده شود چنانکه باقادیانیان ودیگرمرتدین کرده میشود تفصیل آن اینست که باایشان هرگونه تعلق وکارو باروغیره ناجانزاست. علاوه ازین مال کسب کردهٔ مرتد درحالت ارتداد برای ورثای او نمی رسد بلکه حق مسلمانان است لذا درمصارف بیت المال خرج کرده میشود. نیزتصرفات مرتد، نکاح، شرکت مفاوضه، ولایت علی الولد الصغیر، هبه، اجاره، قبض الدین وغیره نافذ نمیشود وبه ارتداد احدالزوجین نکاح باطل میشود.

((قال فی التنویر ویبطل منه النکاح والذبیحة والصید والشهادة والارث یتوقف منه المفاوضة والتصرف علی ولدہ الصغیر والمبایعة والعتق والتدبیر والکتابة والهبة والاجارة والوصیة ان اسلم نفذوان هلك اولحق بدارالحرب وحکم بطل)). (ردالمحتار ص۳۰۰ ج۳) فقط والله اعلم ۱۴،

محرم سنه ۹۶ هجری،

درماه صفرعروسی را منحوس پنداشتن

سوال: مردم درماه صفرعروسی وازدواج را زشت می پندارند. یک مولوی صاحب گفت که "گمان نحوست مردم غلط است لیکن ازدواج برادر من درین ماه شده است پس نتیجه بهتر نبرآمد" این گفتار آن مولوی صاحب چگونه است؟ بیونوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: ازین قول مولوی صاحب "نتیجه بهترنبرآمد" تائیدعقیده

غلط میشود لذا براو توبه لازم است نیزدرمحضرکسانیکه اینچنین گفته است درجلوآنان اعتراف غلطی خودراکند وتوبه کند. فقط والله تعالی اعلم. **۱۲/ ربیع الاول سنه ۹۵**

" لي خمسة اطفي بها الخ " شرک است

سوال : "لی خمسة اطفی بها حرّالوباء الحاطمه" المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمه. تعویذ نوشتن جانزاست یانه؟ بیونوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ناجانزوشرک است. فقط والله تعالی اعلم

۲۴ ربیع الاول سنه ۸۷ هـ

تحقیق "ما اُهلّ به لغَیرِالله"

یک فتوی ارسال خدمت است با جواب آن ما را بنوازید.

سوال : ایصال ثواب بروح بزرگان وبسوی ایشان چهارپائی را منصوب نموده سپس آنرا ذبح برزیارت ایشان رفته ذبح کردن "بسم الله الله اکبرخوانده" وبرای غرباء تقسیم کردن جانزاست یانه؟

الجواب : چنین ثواب للغیرجانزاست. در زیلعی (شرح کنز) درمختار، فتاوی عالمگیری وشامی وغیره این مذکوراست وچیزی را بسوی غیرالله منسوب کردن هرگزحرام نیست بلکه از احادیث ثابت است. درمشکات شریف باب فضل صدقه واقعه حضرت سعد ابن عباده مذکوراست که چون والدة وی وفات کردپس وی دریافت کردکه یا رسول الله ﷺ ! والدة من وفات کرده است پس برای او کدام صدقه افضل است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: آب. چنانچه وی بنام والدة خود یک چاه حفرنمود (مشکات)

ازین معلوم شدکه خیرات وغیره را بسوی اولیاء امت منسوب کردن جانزاست. اگرکسی انکار کند پس اومنکرحدیث است ومنکرین ازین آیت کریمه استدلال کرده اند. "وَمَا اهل به لغیرالله" حالآنکه اجماع مسلمین این درموردآن جانوری است که برآن هنگام ذبح نام غیرالله را گرفته شود. ولا خلاف بين المسلمين ان المراد به الذبيحة اذا اهل به لغير الله عند الذبح (احكام القرآن للجصاص ص ۰ ج ۱). ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا حلال طيب

لانطمئن کراسم غیرالله علیها وقصد ذبح وان کانوا یذبحونها له (التفسیرات احمدیه ص ۳۰) بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ایصال ثواب بروح بزرگان واولیاء کرام موجب اجروثواب است درین هیچ کلام نیست. لیکن با آن کدام قسم تقید وتخصیص احداث فی الدین وبدعت است.

بنام اولیاء کرام جانورمتعین کردن سپس برمزارهای ایشان برده ذبح کردن جهت اینکه در" **ما اهل به لغیرالله**" داخل است بنابرآن شرک است وخوردن آن حرام است. گوبابرآن هزار بار "بسم الله اکبر" خوانده شده باشد. کدام دلائل که مجیب برجوازپیش کرده اندهیچ یکی ازآنها هم مفیدمدعا نیست. ملاحظه شود. (قوله) علماءکرام متفق علیه اندکه هرکارخیر الخ (اقول) ازین تقریر آنقدر ثابت شدکه ایصال ثواب الی الغیرمطلقاً جانزاست ودرین ماهم هیچ کلام نداریم البته برای این یک وقت معین کردن وقیودگذاشتن بدعت است این هیچ ثبوت ندارد.

(قوله) منکرین از"**وما اهل به لغیرالله**" استدلال کرده اند. (اقول) مجیب ازتمام این تقریر کوشش اثبات نذرلغیرالله راکرده است وحواله احکام القرآن للجصاص را داده است. (**ان المراد به الذّبیحة اذا اهلّ بها لغیرالله عندالذبح**)، لیکن پیش ازین نظرنفرموده است که آنجا مصرح است . ((**وظاهر قوله تعالی وما اهل به لغیرالله یوجب تحریمها اذا سمی علیها بسم غیرالله لان الاهلال به لغیرالله هو اظهار غیراسم الله ولم یفرق الایة بین تسمیة المسیح وتسمیة غیره بعدان یکون الاهلال به لغیرالله اه (احکام القران ص ۱۳۰ ج ۱)**))

بالفرض تخصیص "**ما اهل به لغیرالله**" را باذبح باسم غیرالله تسلیم کرده شودپس حرمت منذور لغیرالله در"وماذبح علی النصب" مصرح است.

دوم حواله تفسیرات احمدیه را داده است. ان البقرة والمنذورة الی الاولیاء، مطلب آن اینست که نذر رابرای الله تعالی گرفته شودوثواب برای اولیاء الله باشد این وضاحت راخود مصنف درمنهیه فرموده است (بیان القرآن) درجوازاین هیچ کلام نیست. اگراولیاء الله را متصرف فی الامورومالک نفع ونقصان پنداشته برای رضای ایشان جانورذبح نموده کرده شودپس بلاشبه در"ما اهل به لغیرالله" داخل است ودرین عصرعقیده عوام همین میباشد.

((قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله تعالی صار مرتدا وذبیحة

مرقن)) (تفسیر نیشاپوری) امام راضی درتفسیرخودصراحتاً حرمت این را بیان فرموده است وتمام صلحاء کرام نیزبرحرمت این متفق اند. در درمختار ذکراست. ((ذبح لقدوم الامیر ونحو لانه سنة الخلیل علیه السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق بینهما ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضعیف او للولیمة وان لم یقدمها لیاکل منها بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیرالله فتحرم وهل یکفر قولان انتهی الاشباه والنظائر)). فقط والله تعالی اعلم . فقط والله تعالی اعلم .

۲۴/ محرم سنه ۱۳۹۵هـ

تحقیق سائبه

سوال : حضرت تهانوی رحمه الله دربیان القرآن حرمت سائبه را ثابت فرموده است وحضرت مفتی محمدشفیع صاحب درمعارف القرآن حلال نوشته است. وسبب این را بیان فرموده است که در سائبه را حرام گفتن تائید عقیدهٔ مشرکین میشود. تحقیق شما چیست؟ سائبه در"ما اهل به لغیرالله" داخل است یانه؟ نیزعلاوه ازجانوران شیرینی وغیره که بطور نذر لغیر الله تقسیم کرده میشود حلال است یاحرام؟ و"ما اهل به لغیرالله" آن را شامل است یانه؟ بینوابیانا شافیا، توجروا اجراوافیا

الجواب باسم ملهم الصواب : حضرت مفتی محمد شفیع صاحب دامت برکاتهم درامداد المفتیین ص ۷۴۳ ج۲ بسوی حلت سائبه رجوع حضرت تهانوی قدس سره را نقل فرموده است. سوال ازجانب حضرت مفتی صاحب وجواب ازحضرت تهانوی قدس سره را از امداد المفتیین نقل کرده میشود.

سوال : یک فتوی ریاست قرولی درباره (حلّت) سائبه وبحیره وغیره درینجا آمده است برآن تصدیق جناب حضرت نیزاست. غالباً درنقل تصدیق غلطی نیست زیراکه درحاشیه بیان القرآن جدید نیزجناب حضرت همین صورت را ترجیح داده است وچیزی در خاطر نیزاست که زبانی ازجناب حضرت چند جمله احقرشنیده بودمگردرین یک شبه تاکنون جاری بوده آن اینست که درصورت ثالثه که آن اراقه دم لغیرالله مقصودنیست مگر در حد نذر لغیرالله داخل است برحرمت منذورلغیرالله صاحب بحردرعبارت ذیل[1] اجماع مسلمین

[1] ـ واما النذر الذی ینذره اکثرالعوام الخ. (البحرالرائق قبیل باب الاعتکاف) رشیداحمد.

را نقل کرده است.ازآن معلوم میشودکه برای حلت چنین جانورتنها اذن مالک کافی نیست بلکه رجوع کردن مالم ازنذر خود نیزضروری است. آری اگردر سائبه وغیره جانوران ومنذور لغیرالله کدام فرق باشد پس هرآئینه این شبه رفع شده میتواندمگربرای من درین هردو فارق هیچ معلوم نیشدکه اصل علت تقرب الی است این درهردویکسان است، تنها در بحیره، سائبه صیغه نذرنیست اگر ممکن باشد پس برین نظرفرموده این راحل فرموده شود تاکه اشکال رفع گردد وجواب آنرا نیز روان کرده شود.

جواب : رابطه به این مسئله بررأی من سه دور گذشته است. یکی موافقت زید (بر حرمت) ومن درتفسیرهمین را اختیارکردم. دوم تردد، درمنهیه جلدثالث تفسیراین تردد را ظاهرکرده است. سوم درموافقت بکر(حلت) ودرفتوی منقوله درسوال لمداد الفتاوی برهمین حکم کرده است که ازتفسیرزماناً متأخراست پس رأی آخری همین است ودورأی اول مرجوع عنه اند. خلاصه اینکه سوائب در"**ما اهل به لغیرالله**" داخل نیست زیراکه مقصد ناذر ذبح آنهانیست، پس حرمت آنرا به کدام عارض دیگر(عدم اذن المالک) میباشد به ارتفاع آن حرمت اکل بعدالذبح مرتفع میشود. چنانچه به کثرت مفسرین سبب نزول آیت "**یاایها الناس کلوا مما فی الارض حلالاً طیباً**" همین تحریم سوائب رانوشته اند وازآیت اثبات حلت ونفی این حرمت راکرده است وبعضی دیگرسبب نزول نوشته اند ایشان نیزنفی این حلت واثبات حرمت رانکردندآیا مسئله متفق علیها شد؟ البته درتحقیق من در"**ما اهل به لغیرالله**" یک عموم دیگراست یعنی منذوربه لغیرالله غیرحیوان را نیزحکم حرمت شامل است. مگرازین تفصیل که حرمت حیوان مدلول نص بلا واسطه است. لان الآیات وردت قطعاً فی الحیوانات وغیرحیوان مدلول بواسطه قیاس است. لاشتراک العلّة وهی نیة التقرب الی المخلوق ، فتاوی بحربرهمین قیاس مبنی است. باقی اما کدام خلجان راکه شما نوشته اید جواب آن باقواعد اینست که درمنذوربه لغیرالله آن تصرف که درآن تقریراست غرض ناذر حرام باطل است.لان اعانة الحرام حرام ، ودرآن تصرف که ابطال است غرض ناذرآن جائز است پس درذبح وتناول ما اهل به لغیرالله تقریراست. غرض او اراقة دم بخاطری حرام، لذا حرام است ودرذبح وسوائب ابطال است. غرض این لذاحرام نیست، ودر جزئیات بحرانتفاع مجاورین یا ایقادقنادیل وغیره این همه تقریراست غرض ناذر لذا حرام است. ازین فرق

برآمد آیا درتناول سوائب ودرتناول منذور للقبور. والله اعلم. **کتبه اشرف علی**

۳ / ربیع الثانی سنه ۵۴ هـ

درسوائب ومنذور للقبوریک یک فرق دیگرنیزمعلوم میشود آن اینست که حرمت منذور للقبور ازجهت تقرب الی غیرالله است وتقرب بواسطه قربت میباشد، وتصدق واراقة دوم شرعاً قربت است مگرمحض تسبیب را شریعت قربت قرارنداد اگرچه مسبیب آنرا قربت میداند لهذا درسوائب تقرب الی غیرالله یابیده نشدکه علت تحریم است.

غرض که سائبه فی نفسه حلال است، مگرازجهت عدم اذن مالک حرام است اگرازطرف مالک صراحتاً یا تحت اباحت عامه اذن یابیده شود پس سائبه حلال است. درعموم "ما اهل به لغیرالله" شیرینی وغیره نیزداخل است. وبالاستقلال ذکر"وماذبح علی النصب" برین قرینه است که" ما اهل به لغیرالله"حیوان وغیرحیوان هردو را شامل است اگراین را با حیوان خاص کرده شود پس حرمت غیرحیوان بالقیاس میشود، بعلت تقرب الی غیرالله. فقط والله تعالی اعلم. **۲۳ جمادی الاولی سنه ۹۶ هـ**

دست نشان دادن نجومي

سوال : چه میفرمایند علماء کرام درین مسئله که یک مولوی صاحب میگوید: دست را نشان داده حالات را معلوم کردن حالات نجومی جائزاست، علم غیب تنها نزدالله تعالی است. نجومی براسباب نظرنموده پیشگوئی نتیجه رامیکندچنانکه محکمه موسمیان ودیگرمختلف محکمه ها وماهرین فن با درنظرداشت اسباب پیشگوئی میکنند. نیزبعضی مردم این را میگویندکه این علم را الله تعالی به حضرت ادریس عليه السلام داده بود و نجومی که از وقوع حوادث خبرمیدهد وی امر تقدیری به قواعد نجوم میگوید این ازعلم غیب بشمار نمیرود. آیا برای مسلمانان داشتن این عقائدشرعاً جائزاست؟ بینونا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : رابطه به اسباب عام قاعده اینست که اگرآنهارا مؤثر پنداشته نشود بلکه بدرجهٔ سببیت گذاشته برمسبیب استدلال کرده شود پس این جائزاست مگر شریعت ازین قاعده علم نجوم را مستثنی قرارداده است یعنی به نجوم در درجه سبب نیز از استدلال برواقعات به سختی منع فرموده است. درخاطرآمدن حکمت این استثناء

بطرف این متوجه شونده بالعموم قائل تأثیرنجوم میگردد، محض برسببیت توقف کرده نمیتواند، نیزدرین علم کدام فایده نیست بلکه بعضی اوقات باعث بسیاری ازپریشانی ها قرارمیگیرد. علاوه ازین این رانیزگفته میشودکه شریعت انکار ازسببیت نجوم میکند یعنی نجومی نسبت کدام اموری راکه بطرف نجوم میکند شریعت تغلیط آنهارا نموده است چنین مطلقاً سببیت بالخصوص درشمس وقمر مشاهد است، چنین نیزگفته میشودکه علم نجوم وعلم فراست دراصل صحیح اندمگرقواعد آنها باهیچ دلیل ثابت نیست. لذا دراینها عموماً غلطی واقع میشودکه بعضی اوقات باعث بدگمانی قرارمیگیرد وبه بدگمانی فتنه، منافرت ودیگرچندین مفاسد پیدامیشود چنانکه عمل شناخت دزد ازهمین وجه ممنوع است.

اگرکسی میخواهد با افلاطون ملاقات کندپس نخست تصویراورا خواسته بذریعه فراست اخلاق اورا معلوم میکردپس قابل ملاقات میبود اجازت میداد. تصویریک شخص را دیده از ملاقات انکارکرد پس اوگفت که فراست افلاطون درست است واقعاً درمن این رزائل بود مگر اکنون من اصلاح آنهارا نموده ام. چون افلاطون ازچنین صاحب تصرف اشراقی مشهور غلطی صادر میشود واو بدگمانی پیداکرده میتواند پس کسی دیگری چگونه محفوظ مانده میتواند. غرض اینکه شریعت ازین بازداشته است وبرین شدید وعید آمده است.

(۱) من اتی عرافا فسئاله عن شیء لم تقبل له صلاة اربعین لیلة (صحیح مسلم، مسند احمد بن حنبل)

(۲) من اتی عرافا او کاهنا فصدقه بما یقول فقد کفر بما انزل علی محمد (مسند احمد، مستدرک حاکم)

(۳) من اتی کاهنا فصدقه بما یقول اواتی امراة حائضا اواتی امراة فی دبرها فقد برء مما انزل علی محمد (سنن اربعه، مسند احمد)

(۴) من اتی کاهنا فسئاله عن شیء حجبت عنه التوبه اربعین لیلة فان صدقه بما قال کفر (طبرانی)

قال فی ردالمحتار تحت (قوله التنجیم) والحاصل ان علم النجوم فی نفسه غیر مذموم لذاته اذهو ... (قال فی ردالمحتار تحت (قوله والتنجیم) والقادان تعلم الزائد علی هذا المقدار (ای مقدار مایعرف به مواقیت الصلوة والقبلة) فیه بأس بل صرح فی الفصول بحرمته وهو مامشی علیه الشارح والظاهر ان المراد به القسم الثانی دون الاول ولذا قال فی الاحیاء ان علم النجوم فی نفسه غیر مذموم لذاته اذهو قسمان الخ (الی ان قال) ولکن مذموم فی الشرع وقال عمر تعلموا من النجوم ما تهتدوا به فی البر والبحر ثم امسکوا وانما زجر عنه من ثلاثة اوجه احدها انه مضر باکثر الخلق فانه اذا القی الیهم ان هذه الآثار تحدث عقیب سیر الکواکب وقع فی نفوسهم انها المؤثرة وثانیها ان احکام النجوم تخمین محض ولقد کان

معجزة لادریس علیه السلام فیما یحکی وقد اندرس وثالثها انه لا فائدة فیه فان ما قدر کائن والاحتراز عنه غیرممکن اهملخصا (ردالمحتار ص ج)

اما اینکه گفته شده است که علم نجوم به حضرت ادریس ﷺ بذریعه وحی گفته شده بود، اولاً این سخن به پایه ثبوت نمیرسد، ثانیاً قواعد نجوم باسند ثابت نیست که برآنها اعتمادکرده شود، واین راگفته شودکه این همان علم است که به حضرت ادریس ﷺ داده شده بود. ثالثاً خود منجمین وپرسنده ازوی بطورعام کواکب را متصرف وفاعل میدانندکه شرک جلی است. فقط والله تعالی اعلم وعلمه اتم واحکم

۶ / جمادی الاولی سنه ۱۳۹۶هـ

پرده را از پسرخاله معیوب پنداشتن کفراست

سوال : از پسران خاله، دائی، عمه وعمو پرده را زشت پندارنده شرعاً چه حکم دارد؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : پرده ازپسرخاله وغیره فرض است وبد پنداشتن یک حکم شریعت کفراست. فقط والله اعلم . **۳/ ذی القعده سنه ۸۷ هجری**

جي ايم سيد درکفر جيد

سوال : کتاب "جنین ذنومون" تصنیف جی ایم سید طابع وناشع نورمحمد پلیجی برای ملاحظه ارسال خدمت است تحریرفرمائیدکه حکم شریعت درمورد مصنف وطابع وناشراین چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : من این کتاب را ازمقامات متعدد دیدم پس معلوم شدکه این مجموعه کفریات صریح وناقابل تاویل است. درین مذهب وخدا پرستی را باربارکوشش ثابت کردن وهم پرستی کرده شده است. صفات الله تعالی، سمع، بصر،رزق، رضا، غضب وغیرها وعقائد بنیادی اسلام، خلق انسان، حیات بعدالممات برزخ، قیامت، پل صراط، میزان، جنت ودوزخ، حج ، طواف، رمی، سعی، قربانی، صدقات، ختنه،حلت وحرمت جانوران، عبادات، اوراد، وظائف وروزه وغیره را وهم پرستی قدیم قرارداده است. (ص ۱۰۴) اینهارا بطور نموده ذکرکرده شد وگرنه درین کتاب دارای ۲۰۰ صفحات شاید هیچ صفحه آن از

الحاد وکفرخالی نباشد، نهایت مقام حیرت وتعجب است که درحکومت مسلم وملت مسلم که جرأت چنین صریح دشمنی با اسلام، وعلانیتاً تمسخری برعقائد واصول اسلام ونشر واشاعت صریح کفروالحاد چگونه شد؟ سپس مسلمانان وحکومت مسلم این راچگونه متحمل شدند؟ برحکومت فرض است که برضبط این کتاب فوری فرمان صادرکند وچنین دشمنان اسلام مردود را برسرعام سزای عبرتناک که قتل است، داده شود وفریضهٔ عامه المسلمین خصوصاً علماء کرام است که بخلاف چنین علانیتاً توهین اسلام ونشرواشاعت کفروالحاد صدای احتجاج بلندکرده وبرای بازداشت وجلوگیری این ازحکومت پرزور مطالبه کنند. برای مسلمانان داشتن هیچگونه تعلق با مصنف وطابع وناشر این کتاب جائزنیست. نکاح این مرتدین نیزباقی نمانده است. برزنان ایشان فرض است که فوراً ازآنان جدا شوند، با ایشان مانند زن تعلق داشتن زنا بشمارمیرود واولاد پیداشونده ازایشان ولد الزنا میباشد. والله یقول الحق وهو یهدی السبیل. **۱۳ / جمادی الاولی سنه ۸۸ هجری**

نوروبشریت

سوال: رسول الله ﷺ را نورپنداشتن چگونه است؟ بیونوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: نوربمعنی روشنی است چنانچه الله تعالی مهتاب را نور فرموده است"**هوالذی جعل الشمس ضیاء والقمرنورًا**" روشنی چونکه خود نیزظاهرمیشود ودیگر اشیاء رانیزروشن وظاهرمیکند لذا معنی التزامی نوراست"الظاهرالمظهر" بنابرین مناسبت حضرات انبیاء کرام علیهم السلام را نیزنورگفته شده است زیراکه ایشان خود نیزبرهدایت اند ودیگران رانیزظاهرکننده راه های وصول الی الله وهدایت کننده به صراط مستقیم، بلکه با این معنی هرمقضای دینی نوراست. درحدیث مرادازدعای"اللهم اجعلنی نورًا"نیزهمین است. نام نهادن نورالدین ، نورالاسلام، نورالله وغیره عام دستوراست، مقصد ازآن نیزهمین است یعنی هدایت کننده دین واسلام. در نور وبشریت هیچ منافات نیست وگرنه نام بشررا نورالدین وغیره گذاشتن جائزنمی بود. همچنان برای بشر دعای"اللهم اجعلنی نورًا" جائزنمی بود زیراکه معنی آن این میشودکه "یا الله اورا ازبشریت وانسانیت بکش" درقرآن کریم نیز هدایت دینی را نور وگمراهی را ظلمت فرموده شده است "**ومن کان میتاً فاحییناه وجعلناله نورًا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها**" همین نور هدایت بروز

محشرروشنی قرارگرفته می درخشد "یسعی نورهم بین ایدیهم وبأیمانهم" الله تعالی خود درمورد ذات خود میفرماید" الله نورالسموت والارض" حضرات مفسرین رحمهم الله تعالی درینجا نیز نوررا بمعنی هدایت تحریرفرموده اند، یعنی الله تعالی هدایت دهندهٔ تمام مخلوقات زمین وآسمان است. بفکربنده مطلب زیاد وجامع آن اینست که چنانکه ازروشنی استفاده کرده میشود همچنان از زمین وآسمان وچیزهای که درآنها اند وجودوصفات همه آنها محض فیض رب کریم است.

حقیقت اینست که نوربمعنی هدایت اصل کمال است واین ازروشنی ظاهری بدرجه ها زیاد افضل است چنانچه باوجود نورظاهری بودن آفتاب، مهتاب وستارگان خادم بشراند.
"وسخرلکم الشمس والقمردائبین" چونکه بشریت اشرف مخلوقات است لذا الله تعالی برای نور هدایت بشررا منتخب فرمود. ارشاداست "اناعرضنا الامانة علی السموت والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان" منکربشریت حضوراکرم ﷺ فداه ابی وامی را از جنس اشرف المخلوقات واعلی ترین مقام بشریت فرودآورده میخواهند در کدام مخلوق داخل نمایند؟ اگرمطلب ایشان اینست که مانند ملائکه آنحضرت نیز از مجردات اند پس این مدعیان محبت نادان مانند دوست توهین محسن اعظم ﷺ را میکنند. پس ایشان مانند مدعیان محبت نادان دوست توهین محسن اعظم ﷺ را میکنند. الله تعالی ملائک را امربه سجود حضرت آدم علیه السلام نمود، حضوراکرم ﷺ ازحضرت آدم علیه السلام نیزافضل است. تزاد دربشریت ورسالت عقیده، کفاربود، آنان میگفتندکه رسول تنها فرشته شده میتواند الله تعالی برین عقیدهٔ غلط آن درقرآن جواب نمود.

الغرض حضور اکرم ﷺ نور نیزاند وبشرنیز، انکارازبشریت ایشان خلاف نصوص قرآنیه وجهت مستلزم بودن توهین ایشان کفراست. فقط والله تعالی اعلم . **۲۵/ شوال سنه ۹۱هجری**

تکفیر مسلم کفراست

سوال : چه میفرمایند علماء درین مسئله که امیربادشاه ناظم یک حلقه یک جماعت دینی بود وکمال الدین صاحب ناظم مرکزی این جماعت. امیربادشاه درجماعت این مسئله را برپا نمودکه امام مسلم را مشرک قراردهید. این مسئله زیرغورشوری این جماعت بود. امیر بادشاه آنقدر شدت اختیارکردکه آن کتابهای که چاپشده اند وبرآنهاکه "رحمه الله" نوشته

شده است آنراقطع کنید وشوری فیصله داده تاوقتیکه آخری فیصله مسئله را شوری نکند تا آن وقت "رحمه الله" را قطع کرده نمیشود درین امیربادشاه گفت من هیچ کار جماعت را انجام نخواهم داد ودرکارجماعت هرگزحصه نخواهم گرفت یعنی ازجماعت جدا میشوم و بطور عملی جدا شد. ناظم مرکزی که بنام کمال الدین صاحب است درنشست ارکان تمام زور وی برین سخن بودکه امام مسلم ﷺ هزگزمشرک نبود بلکه سخت ومضبوط مسلمان بود اتفاقاً بریک مسئله دیگرمیان کمال الدین صاحب ناظم مرکزی وامیرجماعت وتمام ارکان شوری اختلاف برپاشد. امیرجماعت وتمام شوری یک طرف. کمال الدین صاحب ناظم مرکزی طرف دیگرتنها بود پس امیربادشاه برمسئله خود قایم مانده باطاقت کامل خود باکمال الدین صاحب شد. برای کرم درپرتوقرآن وحدیث برای ما تحریر نمائیدکه ما با ایشان چه رویه اختیارکنیم. اکنون شنیده ایم هرکه صحیح باشدکه کمال الدین صاحب امیر این جماعت قرار گرفته اند وامیربادشاه ناظم مرکزی؟ بیونوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مقام حضرت امام مسلم ﷺ بسیاربلنداست. یک مسلمان ادنی را نیزکافریامشرک گوینده خود کافرمیشود. لهذا امیربادشاه تاوقتیکه اعلان توبه وتجدید ایمان را نکند تا آن وقت باوی هرگونه تعلق باقی نمودن جائزنیست. اگرامیربادشاه ازدواج کرده است پس نکاح وی را نیز دوباره خوانده شود، بعدازتجدید ایمان تجدید نکاح نیزلازم است. کمال الدین اگرچه مرتکب کفرمانند تکفیرمؤمن نشده است مگربا امیربادشاه جهت تعلق وتعاون به امیربادشاه فاسق است تاوقتیکه اعلان قطع تعلق از اورا نکند تا آن وقت باوی نیزهرگونه تعلق برپاکردن جائزنیست، برحکومت فرض است که این هردو را سزای عبرتناک دهد.

((عن ابن عمر رضی الله عنه تعالی عنهما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما رجل قال لاخیه کافر فقد باء بها احدهما (متفق علیه) وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرمی رجل رجلاً بالفسوق ولا یرمیه بالکفر الا ارتدت علیه ان لم یکن صاحبه کذلک (رواه البخاری) فقط والله تعالی اعلم)).

۱۰ جمادی الاخره ۹۵ هجری

XXXXXXXXX

XXXXXX

رسائل

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به (شرح السنه)

معیار ایمان وکفر

۱ - گاندهی(قومی ازهنود) را مسلمان پنداشتن کفراست

۲ - تعریف مسلمان

سوال : گاندهی(قومی ازهنود) درجلسه عام تقریرنموده این الفاظ را گفت "من نمیدانم که چرا کلمه نخوانم؟ چرا من تعریف الله را نکنم؟ چرا محمد را پیغمبرخود ندانم؟برمن تمام مذاهب ومهاتماز دهرماون وپیغمبران وشواش است" به گفتن الفاظ مذکوره گاندهی(قومی ازهنود) را مسلمان گفته میشود یانه؟ بشتابی جواب عنایت فرمائید زیراکه برای من رساله تبلیغی ضرورت است. بینوا بالبرهان آجرکم الرحمن

الجواب ومنه الصدق والصواب: تعریف ایمان اینست که تعریف ایمان اینست : ((هو التصدیق بما علم مجیء الرسول صلی الله علیه وسلم به اجمالا فیما علم اجمالا وتفصیلاً فیما علم تفصیلاً)) درین تعریف مراد ازتصدیق تصدیق منطقی یعنی معرفت وادراک نسبت نیست ونه تصدیق لغوی ((ای نسبة الصدق الی القائل)) مراد است بلکه مقصود تصدیق شرعی است که مجموعه امورثلاثه است. (۱) معرفت (۲) تصدیق لغوی (۳) انقیاد واستسلام. یا اینچنین گفته شودکه حقیقت ایمان صرف تصدیق لغوی است. مگربرای تحقیق ایمان معرفت وانقیاد شرط است. عندالجهمیه ایمان صرف معرفت است. ((وهو مردود لانها غیراختیاریة والایمان اختیاری لکونه مکلفاً به والتکلیف علی الافعال الاختیاریة، وایضاً قوله تعالی فاعلم انه لااله الاالله ای اکتسبه یدل علی کون الایمان کسبیاً والمعرفة لیست بکسبیة وایضاً المعرفة کیف والتصدیق فعل وبینهما تضاد.))

نصوص قرآن مجید نیز تردید جهمیه را میکند : ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا

وَظُلُوًّا. ﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ الْكِتَـٰبَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَآءَهُمْ﴾. ﴿فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِۦ﴾ وقال الله تعالى حكايةً عن موسى عليه السلام مخاطباً لفرعون ﴿ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَآ أَنزَلَ هَـٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَـٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّى لَأَظُنُّكَ يَـٰفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴾

غرض اینکه برای ایمان تنها معرفت کافی نیست. بلکه تصدیق وانقیاد نیز لازمی است.

((قال امام الحرمين في الارشاد التصديق على التحقيق كلام النفس ولكن لا يثبت الامع العلم الخ قال ابن الهمام وظاهر عبارة الاشعري في هذا السياق ان التصديق كلام للنفس مشروط بالمعرفة يلزم من عدمها عدمه ويحتمل ان الايمان هو المجموع من المعرفة والكلام النفسي فيكون كل منهما ركنا من الايمان فلا بد في تحقيق الايمان على كلا الاحتمالين من المعرفة اعني ادراك مطابقة دعوى النبي صلى الله عليه وسلم للواقع ومن امر آخر هو الاستسلام الباطن والانقياد بقبول الاوامر والنواهي المستلزم للاجلال وعدم الاستخفاف (مع التبرى من الكفر الذي كان فيه) وهذا الاستسلام الباطن هو المراد بكلام النفس وبه عبر المصنف (اي الغزالي) في كلامه على الايمان والاسلام وانما قلنا انه لا بد مع المعرفة من الامر الاخر وهو الاستسلام الباطن لما تقدم من ثبوت مجرد تلك المعرفة مع قيام الكفر الخ قال العلامة الزبيدي في شرح الاحياء الاظهر ان التصديق قول للنفس غير المعرفة لان المفهوم من التصديق لغة هو نسبة الصدق الى القائل وهو فعل والمعرفة ليست فعلاً انما هي من قبيل الكيف المقابل لمقولة الفعل فلزم خروج كل من الانقياد الذي هو الاستسلام ومن المعرفة عن مفهوم التصديق لغةً مع ثبوت اعتبارهما شرعاً في الايمان وثبوت اعتبارهما بهذا الوجه على انهما جزء ان لمفهومه شرعا او شرطان لاعتباره لاجراء احكامه شرعاً والثاني هو الاوجه اذ الاول يلزم نقل الايمان من المعنى اللغوي الى معنى آخر شرعي وهو بلا دليل يقتضي وقوعه منتف لانه بخلاف الاصل فلا يصار اليه الا بدليل بل قد كثر في الكتاب والسنة طلبه من العرب واجاب من جاب اليه دون استفسار عن معناه وان وقع استفسار منهم فانما هو عن متعلق الايمان وعدم تحقق الايمان بدون المعرفة والاستسلام لا يستلزم جزئيتهما لمفهومه شرعا لجواز ان يكونا شرطين للايمان شرعاً وحقيقة التصديق بالامور الخاصة بالمعنى اللغوي واذا تقرر ذلك ظهر ثبوت التصديق لغة بدونهما مع الكفر الذي هو ضد الايمان اه وناقش في بعضه العلامة الالوسي فقال بعد الكلام وحاصل ذلك منع حصول التصديق للمعاند فانه ضد الانكار وانما الحاصل له المعرفة التي هي ضد النكارة والجهالة وقد اتفقوا على ان تلك المعرفة خارجة عن التصديق اللغوي وهو المعتبر في الايمان)). (فتح الملهم ج ۱)

غرض اینکه تصدیق لغوی زامعرفت وانقیاد جداشود یا نشودبهرکیف برای تحقق ایمان انقیاد ضروری است بجز انقیاد اقرارزبانی نیزمعتبرنیست. در اظهارحق الفاظ هرقل چقدر اهمیت دارد مگربازهم جهت فقدان انقیاد اورا مؤمن گفته نمیشود. بعدازبیان نمودن شئون انبیاء کرام علیهم السلام هرقل میگوید: ((فان کان ماتقول حق فسیملك موضع قدمی هاتین وقد کنت اعلم انه خارج ولم اکن اظن انه منکم فلو انی اعلم انی اخلص الیه لتجشمت لقاءه ولو کنت عنده لغسلت عن قدمیه. قال هرقل هذا ملك هذه الامة قد ظهر. اتاه کتاب من صاحبه یوافق رای هرقل علی خروج النبی صلی الله علیه وسلم وانه نبی)) فقال یامعشر الروم هل لکم فی الفلاح والرشد وان یثبت ملککم فتبایعوا هذا النبی)) (بخاری)

وفی الفتح عن الطبرانی ((فقال قیصر اعرف انه کذلك وفی مرسل ابن اسحاق ان هرقل قال ویحك والله انی اعلم انه نبی مرسل) وفی مسند احمد انه کتب من تبوك الی النبی صلی الله علیه وسلم ان مسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم کذب بل هو علی نصرانیته وفی کتاب الاموال لابی عبید بسند صحیح من مرسل بکربن عبدالله المزنی نحوه ولفظه فقال کذب عدوالله لیس بمسلم فعلی هذا اطلاق صاحب الاستیعاب انه امن ای اظهر التصدیق لکنه لم یستمر علیه ولم یعمل بمقتضاه بل شح بملکه والر الفانیه علی الباقیة فالله الموفق (فتح الباری جلد ۱)

قال النووی لاعذر فیما قال لوانی اعلم لتجشمت لانه قد عرف صدق النبی صلی الله علیه وسلم وانه شح بالملك ورغب فی الریاسة فاثرهما علی الاسلام وقد جاء ذلك مصرحا به فی صحیح البخاری (عمدة القاری ج)

هرقل بزبان نیزاقرارکرد ونوشته نیزفرستادکه من مسلم ام. معهذا پیامبراسلام ﷺ تکذیب اورا فرمود زیراکه انقیاد نبود. برحضرت ورقه بن نوفل نیزجهت اقراروالفاظ اوحکم مسلمان بودن را داده نمیشود بلکه به رؤیای پیامبراسلام ﷺ ایمان او ثابت. ابوطالب چقدربا حضور ﷺ اظهار عقیدت نمود.در اشاعت اسلام چقدر تکالیف شاقه را برداشت کرد. قولاً وعملاً هرگونه مدد پیامبر اسلام ﷺ رانمود. پیامبراسلام ﷺ راخطاب نموده میگوید:

فدعوتنی وعلمت انك صادق	ولقد صدقت وکنت قبل امینا
والله لن یصلوا الیك بجمعهم	حتی اوسد فی التراب دفینا
فاصدع بامرك لاتصبك غضاضة	وابشر بذاك وقر منك عیونا

و لقد علمت بأن دين محمد من خير اديان البرية دينا
لولا الملامة اوحذاري سبة لوجدتني سمحاً بذاك مبينا

باوجوداین جهت عدم انقیاد ابوطالب را مؤمن گفته نمیشود.

((نقل في فتح الملهم قول الحافظ ابن تيمية بل ابوطالب وغيرة كانوا مع محبتهم للنبي صلى الله عليه وسلم ومحبتهم لعلو كلمته من عدم حسدهم له وعلمهم بصدقه واقرارهم به حملهم الفهم لدين قومهم وكراهتهم لفراقه وذم قريش لهم على عدم اتباعه على دينه[١] القويم وهديه المستقيم فلم يتركوا الايمان لعدم العلم بل لهوى الانفس فكيف يقال معهذا ان كل كافر انما كفر لعدم علمه بالله اه وعلى هذا فالكفر انواع كفر انكار وكفر جحود وكفر عناد وكفر نفاق يعني ان كان التكذيب اى عدم التسليم بالقلب وباللسان جميعاً فهو الاول وان كان باللسان فقط مع حصول المعرفة والاستيقان بالقلب فهو الثاني وان كان مع حصول المعرفة والاقرار باللسان لمحض العناد فهو الثالث))

هرقل ، ابوطالب وگاندهی در این قسم داخل اند : (وان كان بالقلب فقط مع التسليم والانقياد باللسان فهو الرابع)) (فتح الملهم ج ١)

ازبیان مذکوره معلوم شدکه برای تحقق ایمان نقیاد لازم است. سپس برای وجود وتحقق انقیاد اصل اینست که آنرا هرشخص اینچنین پنداردکه او دین اصلی خودراترک نموده در اسلام داخل شده است. تفصیل این قانون درشرح التنویربا این الفاظ مسطوراست.

((الكفار اصناف خمسة من ينكر الصانع كالدهرية ومن ينكر الوحدانية كالثنوية ومن يقر لهما لكن ينكر بعثة الرسل كالفلاسفة ومن ينكر الكل كالوثنية ومن يقربا لكل ينكر عموم رسالة المصطفى صلى الله عليه وسلم كالعيسوية فيكتفي في الاولين بقول لا اله الا الله وفي الثالث بقول محمد رسول الله وفي الرابع باحدهما وفي الخامس بهما مع التبري عن كل دين يخالف دين الاسلام (الى قوله) والذي اقر به صحته بالشهادتين بلا تبر لان التلفظ بها صار علامة على الاسلام فيقتل ان رجع مالم يعد، وفي الشامية تحت (قوله فيكتفي في الاولين الخ) لان هؤلاء يمتنعون عن الشهادة اصلا فاذا اقروا بها فذلك دليل ايمانهم ، وتحت قوله (وفي الثالث الخ) فلو قال لااله الاالله لا يحكم بأسلامه لانه منكر الرسالة ولا يمتنع عن هذه المقالة ولو قال اشهدان محمدا رسول الله يحكم باسلامه لانه يمتنع عن الشهادة فكان الاقرار بها دليل الايمان وتحت قوله في الرابع الخ) علله في الدر لانه منكر الامرين جميعا

١ - الظاهر والله اعلم انه وقع ههنا في عبارة فتح الملهم سقط وهو ((ان لا يخالفوا)) اولحوه - منه

فما یهما شهد دخل فی الاسلام (الی قوله) وزاد انه لو قال انا مسلم فهو مسلم لان عبدة الاوثان لا یدعون هذا الوصف لانفسهم بل یبرءون علی قصد المغایظة للمسلمین و کذا لو قال انا علی دین محمد او علی الحنفیة او علی دین الاسلام وتحت (قوله وفی الخامس الخ) والظاهر انه لواتی بالشهادتین وصرح بتعمیم الرسالة الی بنی اسرائیل وغیرهم اوقال اشهد ان محمدا رسول الله الی کافة الخلق الانس اوالجن یکفی عن التبری ایضا کما صرح به الشافعیة وتحت عنوان (تنبیه) قلت وانما اکتفی علیه الصلوة والسلام بالشهادتین لان اهل زمانه کانوا منکرین الرسالته اصلا کما یأتی ثم اعلم انه یؤخذ من مسئلة العیسوی ان من کان کفره بانکار امر ضروری کحرمة الخمر مثلا انه لابد من تبرئه مما کان یعتقده لانه کان یقر بالشهادتین معه فلابد من تبرئه منه کما صرح به الشافعیة وهو ظاهر وتحت (قوله بل عم فی الدرالخ) اما الیهود والنصاری فکان اسلامهم فی زمنه صلی الله علیه وسلم بالشهادتین لانهم کانوا ینکرون رسالته صلی الله علیه وسلم واما الیوم ببلاد العراق فلا یحکم باسلامه بهما مالم یقل تبرات عن دینی ودخلت فی دین الاسلام لانهم یقولون انه رسول الی العرب والعجم لا الی بنی اسرائیل کذا صرح به محمد وفی شرح السیر للسرخسی واما الیهود والنصاری الیوم بین ظهرانی المسلمین اذا اتی واحد منهم بالشهادتین لا یکون مسلما لانهم جمیعا یقولون هذا لیس من نصرانی ولا یهودی عدن نسأله الا قال هذه الکلمة فاذا استفسر ته قال رسول الله الیکم لا الی بنی اسرائیل، ثم قال ولو قال انا مسلم لم یکن مسلما بهذا لان کل فریق یدعی ذلک لنفسه فالمسلم هو المستسلم للحق وکل ذی دین یدعی انه منقاد للحق وکان شیخنا الامام یقول لا المجوس فی دیارنا فان من یقول منهم انا مسلم یصیر مسلما لانهم یأبون هذه الصفة ویسبون به اولادهم ویقولون یا مسلمان اھ (الی قوله) فعلی هذا یقال کذلک فی الیهود والنصاری فی بلادنا فانهم یمتنعون عن قول مسلم حتی ان احدهم اذا اراد منع نفسه عن امر یقول ان فعلته اکون مسلما فاذا قال انا مسلم طائعا فهو دلیل اسلامه وان لم یسمع منه النطق بالشهادتین کما صرح به فی شرح السیر فیمن صلی بجماعة فانه یحکم باسلامه وبانه یحکم بالاسلام عجزدسیما المسلمین فی حق الصلوة علیه اذا مات و کذا یمتنعون من النطق بالشهادتین اشد الامتناع فاذا اتی بهما طائعا یجب الحکم باسلامه لانه فوق السیما اذ لاشک ان محمداً انما اشترط التبری بناء علی ماکان فی زمنه من اقرارهم بالرسالة علی خلاف ما کان زمن النبی صلی الله علیه وسلم من انکارها فاذا انکروها فی زماننا وامتنعوا من النطق بالشهادتین یجب ان یرجع الامر الی ماکان فی زمنه صلی الله

علیه وسلم الله یبق وجه للعدول عنه علی ان محمداً انما حکم علی ما کان فی بلاد العراق لا مطلقا کما یوهمها فی الدر وعن هذا فکر العلامة قاسم انه سئل عن سامری (الی قوله) فانهم ذکروا ان بعض الیهود یخصص رسالة نبینا صلی الله علیه وسلم بالعرب وهذا یکفیه مجرد الشهادتین بخلاف من ینکر الرسالة اصلا وبعض من اعمی الله قلبه جعلهم فرقة واحدة فی جمیع البلاد حتی حکم فی نصرانی منکر للرسالة تلفظ بالشهادتین ببقائه علی النصرانیة لانه لم یتبرا ، والحاصل ان الذی یجب التعویل علیه انه ان جهل حاله یستفسر عنه وان علم .کما فی زماننا فالامر ظاهر وقال تحت (قوله لان التلفظ بها صار علامة علی الاسلام الخ) افاد بقوله صار ان ما کان فی زمن الامام محمد تغیر لانهم فی زمنه ما کانوا یمتنعون عن النطق بها فلم تکن علامة الاسلام فلذا شرط معها التبری اما فی زمن قاری الهدایة فقد صارت علامة الاسلام لانه لایاتی بها الا المسلم کما فی زماننا هذا (الی قوله) وهذا یجب المصیر الیه فی دیار المصر بالقاهرة لانه لا یسمع من اهل الکتاب فیها الشهادتان ولذا قیده محمد بالعراق (الی قوله) احمد بن کمال پاشا (الی قوله) وهو المعمول به فلیحفظ وقال تحت عنوان (خاتمة اعلم ان الاسلام یکون بالفعل ایضا کالصلوة بجماعة او الاقرار بها او الاذان فی بعض المسلم او الحج وشهود المناسک لا الصلوة وحدة ومجرد الاحرام بحر وقدم الشارح ذلک نظماً فی اول کتاب الصلوة وقدمنا الکلام علیه مستوفی وذکرنا هناک انه لا فرق فی الاسلام بالفعل بین بالعیسوی وغیره والمراد انه دلیل الاسلام فیحکم علی فاعل ذلک به الخ)) (ردالمحتار کتاب الجهاد باب المرتد ج۳)

ازعبارات مفصل درمختار وردالمحتارظاهرشدکه مدارتحقق انقیاد برعرف است. درعرف موجوده گوینده الفاظ مانند گاندهی رامسلمان متصورکرده نمیشود، نه مردم غیرمذاهب با چنین الفاظ احتراز وامتناع میکنند، ازگاندهی نیززیادترتعریف اسلام ورسول الله ﷺ از مختلف اهل مذاهب درنثرونظم ثابت است. بعدازتکلم چنین الفاظ نیزعوام هند ومسلم وخود متکلم نیز خودرا هندو می پندارند. برهیچ یکی وهم مسلمان شدن اوهم نمی گذرد، بنابراین وجه بعد از مردن گاندهی کسانیکه ازعلماء مسلم ازسوانح گاندهی بخوبی واقف بودند بلکه در سیاست رفیق راه او بودند آنان برگاندهی مطالبه نمازجنازه وتجهیزوتکفین رانکردند ونه قوم هندو اورا مسلمان پنداشته ازتجهیزاوبیزاری اظهارکردند. غرض اینکه ازجهت این الفاظ گاندهی نه مسلمانان اورا مسلمان پنداشتند ونه هندوان ونه برخودگاندهی این علم و خیال حاصل شدکه بااین الفاظ او مسلمان شده است لذا روش مسلمانان آینده را اختیار کند

یاکم ازکم هنگام مردن وصیت نمازجنازه رانمایدچنین الفاظ بلکه زائد ترازین همیشه اشخاص فهمیده ازغیرمذاهب گفته اند مگرهیچ یکی آنان را مسلمان نپنداشت. درعرف موجوده مسلمان وقتی پنداشته میشودکه صاف بگوید من مسلمانم یا بلااستهزاء شهادتین بخواند ودرآینده روش مسلمانان را اختیارکند این جمله گاندهی "برمن تمام مذاهب ومهاتماؤ دهرمان ودرپیغمبران وسواس است" این خلاف عقیده اسلام است. ازین ظاهر میشودکه گاندهی جمله مذاهب موجوده اسلام، عیسائیت، یهودیت، هندو، سک وغیره را حق میدانست. عقیده گاندهی بااین جمله آخری ودراسلام داخل نشدناوصاف آشکاراست.

حقیقت اینست که گاندهی اینگونه اعلان را تنها برای فریب دادن مسلمانان میکرد، چنانکه شکاری برای دردام گرفتن شکاربزبان او سخن میگویداگرواقعتاً اسلام راحق می پنداشت پس برای او ازقبول اسلام چه مانع بود؟ اینگونه مکار وکافرقطعی را مسلمان پنداشتن کفراست. فقط، والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم. ۲۲/ ربیع الآخرسنه ۷۴ هجری

تعریف مسلمان

سوال : یک رساله "تعریف مسلمان" ارسال خدمت است تلبیسات آنرا اندکی باتفصیل وضاحت فرموده، رهنمائی امت مسلمه رافرمائید؟

الجواب باسم ملهم الصواب : این قول مضمون نگارکه "درتمام عمرعلماء درس وتدریس وفتوی دهنده با آن سوال بسیار برخورد نمود بامشکل پاسخ داده شدوجوابات متضاد داده خود تکذیب یکدیگررا نمودند" این جهت باوجودخلاف حقیقت بودنش این علاوه ازاینکه خلاف حقیقت است برای اسلام ومسلمانان سخت وخطرناک مضل نیزاست. درحقیقت این حکومت بی دین ورسوای زمانه وتوطنه غلط است.

برمضمون نگاراین فکرنیامدکه چون صرف کنندگان عمرهابخدمت قرآن، حدیث وفقه وماهرین قانون اسلام نیزتا امروز صحیح مفهوم اسلام وسلمان بیان کرده نتوانستند پس اسلام چه حق باقی ماندن در دنیا رادارد؟ این تحریرمترادف شگاف انداختن درقصراسلام ومتزلزل ساختن بنیادهای آن ومنجنق مهیا نمودن مراعداء اسلام راست. مضمون نگاراین را دانسته یا نادانسته باین انداز نوشته است که ازین برماهرین تمامترقرآن، حدیث وفقه دعوی فوقیت مضمون نگارمترشح میشود، آنان بسوی مضرت این تحریرتوجه نکردند ونه این فکررا

کردند که ازین ایشان چه یابیدند وچه شمردند؟

ای چشم اشک بارذرا دیکھ توسہی یہ گھر جوبہ رہاہی کھیں تیرا گھرنہو

درتعریف مسلمان اختلاف عبارات علماء دین رابه تزاد تعبیرکردن بجزجهالت یا تلبیس دیگر چیزی نیست.اگراختلاف عبارات مستلزم اختلاف حقیقت است پس خود مضمون نگار در تعبیرمسلمان چنین آیات واحادیث چرا پیش کرده اندکه عبارات ایشان مختلف اند. برآن این شبه چرا نشدکه آیات واحادیث متضاد اندواین نتیجه را چرا اخراج کرده نشدکه معاذ الله الله تعالی ورسول الله ﷺ نیزتعریف صحیح "مسلمان" را بیان کرده نتوانستند؟

مضمون نگاراین طریقه تعریف مسلمان را غلط قراردادن مضمون نگاربالکل بجا است که آن فرقه راکه ازاسلام خارج نمودن یا اورا کافرقراردادن باشدپیش ازآن در خاطرمحفوظ بگذارد سپس چنین تعریف مسلمان را اخراج نمایدکه درآن صرف همان فرقه داخل شودکه آنرا تعریف کننده داخل کردن میخواهد. طریقه صحیح اینست که بالکل خالی ذهن گردیده تعریف مسلمان را ازکتاب وسنت اخذ کرده شودومطلقاً پرواه این راکرده نشودکه ازروی این چه کسی مسلمان وچه کسی کافرقرارمیگیرد، هرفرقه که درین تعریف آید اومسلمان وهرکه ازآن برآید اوکافرمیباشد.

بطریق مذکوردرصورت غوربرقرآن وحدیث ثابت میشودکه تعریف اسلام بسیار جامع، مختصر وبسیارسهل است یعنی هرحکم الله تعالی را صحیح پنداشتن اسلام است. علماء تعریف آنرا اینچنین کرده اند : ((آمنت بالله کما هو باسمائه وصفاته وقبلت جمیع احکامه)) درنصوص قرآن وحدیث درجای که با ایمان بالله دیگراشیاء مذکوراندمثلاً ملائکه ، کتب، رسل، یوم آخرت وغیره این مستقلاً مراد نیست ونه درآنهاحصرمقصود است. بلکه این همه چند شعبه اهم ایمان بالله اند. بخاطرظاهرنمودن اهمیت آنها، آنهارا مستقلاً ذکرکرده شده است استیعاب مقصود نیست، این امرعلاوه ازظاهر ومسلم بودنش بخاطراین نیزگنجانش این کار را نداردکه اگرمستقل حیثیت این جمله امور راتسلیم کرده شود پس درقرآن وحدیث در تعریف اسلام برهرمقام ذکراین تمام امور لازم بود، حالآنکه اینچنین نیست بلکه برمقامات مختلف این امور باکمی وبیشی مذکوراند. حتی که دربسیاری ازمواضع صرف برایمان بالله اکتفاکرده شده است همچنان برای ایمان بالرسول(ﷺ) تنها تصدیق رساله

کافی نیست بلکه تصدیق هرحکم آنحضرت لازم است. علی هذالقیاس تنهاوجود ملائکه ویوم آخرت ووقوع آنرا پنداشتن کافی نیست بلکه تصدیق هرهدایت الله رابطه به آنها ضرروی است.

اکنون سوال پیدا میشودکه این علم چگونه حاصل شودکه فلان حکم، حکم الله تعالی است تاکه منکر آنرا کافرقرارداده شود پس این دوطریق دارد.

(۱)ازرسول الله ﷺ بلاواسطه بالمشافه حکمی معلوم باشد.

(۲) به تواتربطوریقینی وبدیهی این ثابت گرددکه رسول اللهﷺ این حکم راداده بود علم حاصل شونده با این دوطریق را علم بدیهی وضروری گفته میشود وچنین احکام را به ضروریات دین نام داده میشود. انکارازیکی آنها نیزکفراست، مثلاً کسی ازرسول اللهﷺ روبرو بلاواسطه این حکم راشنیدکه "من خاتم النبیین ام بعدازمن هیچ نبی نمی باشد" برای شنوندۀ این اگردر صدق این حکم اندکی تردد آید پس او بلاشبه کافرمیشود. بعینه همچنان چون این حکم به ما بطریق تواتررسید وبداهتاً وضرورتاًحکم الهی بودن این ثابت شد پس در کفر منکر آن گنجایش هیچ شبه نیست.

مضمون نگاردرمجموعه عجائب خود یک اعجوبه این را نیزنوشته است که "فرصت ضروریات دین را هیچ عالمی پیش کرده نتوانست" ضروریات دین کدام پنج ده نیست که فهرست آنرا تهیه کرده شود. احکام ضروری آنقدر کثیراندکه اگرکسی حماقت نوشتن فهرست آنهارا نمایدهم استیعاب کرده نخواهد توانست، وضرورت استیعاب نیزنیست. آنقدر ضروری است، هرآن مسئله که ازاحکام شرعیه پیش روی آید ما درمورد آن بلا تردد این را گفته میتوانیم که این درضروریات دین داخل است یانه.پس الحمدلله برعلماء دین درین فیصله هیچ اشکالی پیش نیامد.

مضمون نگاربرای تعریف مسلمان شش آیات قرآن کریم را تحریرکرده اند.

(۱) ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ (۸، ۴)

(۲) ﴿فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾ (۱۱، ۴)

۳، ﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ﴾ (۵، ۱۱۱)

۴، ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾ (۲۱، ۱۰۸)

۵، ﴿فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾ (۹، ۱۱)

۶، ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (۷، ۱۵۸)

درانیها درتفسیرایمان بالله "توحیدخدا" نوشته است حالآنکه مراد ازایمان بالله اینست که برتمام احکام الله تعالی ایمان آورد. پس توحید نیزتنها همان معتبرمیباشدکه مطابق حکم الله تعالی باشد وگرنه یهود ونصاری باوجوداینکه حضرت عزیروحضرت عیسی علیهما السلام را فرزندان الله تعالی قرارمیدهند وباوجود عقیده تثلیث ایشان مدعی توحید بودند،بلکه مشرکین نیزباوجود پرستش هزاران معبودان خودراموحد می پنداشتندوبرملا میگفتند"لاشریك لك الاشریك ولك تملك وماملك" مگرتوحیدایشان بخاطراین معتبرنیست که مطابق حکم الهی نیست. ماپیش تحریر کرده ایم که رابطه به اسلام در آیات واحادیث مقصود صرف ایمان بالله است. وباقی امور درشعبه های مهم همان ایمان بالله اند. درشش آیات مد نظرپس بعضی چنین امور مثلاً نمازگزاریدن، زکات پرداختن وغیره نیزمذکوراندکه غالباً مضمون نگارنیزتارک آنهارا کافر نمیگوید.

بعد از آن مضمون نگاربرای تعریف مسلمان چند احادیث پیش کرده است.

(۱) حدیث جبرئیل علیه السلام

(۲) بنی الاسلام علی خمس...الخ

مضمون این هردواحادیث همانست که درآیات قرآنیه است. تشریح آنها پیش گذشته است.

(۳) کسیکه نمازمارا گزارید وقبله مارا تسلیم کرد وذبیحه مارا خورد پس او مسلمان است.(مشکات)

درین حدیث تعریف مسلمان نیست بلکه علامات معرفی شده اند. اگرآنرا تعریف مسلمان قرار داده شودپس منکرتوحید ورسالت نیزکافرنمیشود. لهذا لازماً گفتن میخواهدکه

این امور از علامات مسلمان اند ومحض به علامات حقیقت ثابت نمیگردد. مثلاً دروغگوئی را حضور اکرمﷺ علامت منافق گفته است مگرتمام امت اتفاق دارندکه هیچ مسلمانی محض به دروغ گفتن منافق نمیگردد، نیزبه اختلاف زمانه علامات تبدیل میشود. درزمان پیامبر اسلامﷺ هیچ مسلمانی منکرضروریات دین نبود، لذا امور مذکوره علامات حتمی مسلمان بشمارمیرفت، مطلب آن این نیست که درکسی بعدازظاهرشدن کدام وجه کفر نیز بنا بر علامات مذکوره اورا مسلمان پنداشته شود، اگراین تعریف مسلمان است پس آخرمنافقین نیز این کار را میکرند، پس ایشان را چرا مسلمان شمرده نمیشد؟ حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه به اجماع صحابه رضی الله عنهم بامانعین زکات جهادکرد کرد حالانکه آنان پابندافعال مذکوره بودند. مسیلمه کذاب نیز نماز میگزارید، اذان میداد ودراذان او اعلان "اشهدان محمد رسول الله" نیزمیشد.(تاریخ طبری ص۲٤٤ج۳) پس اورا چرا ازفهرست مسلمانان کشیده شد؟

(٤) دربخاری ذکراست که باری شخصی میخواست یک غلام مسلمان را آزاد کند وی از احمق کدام حبشیه را بخدمت آنحضرتﷺ آورد ودریافت کردکه آیا این مسلمان است؟ آنحضرتﷺ از او پرسیدکه خدا کجاست؟ اوبسوی آسمان انگشت برداشت آنحضرتﷺ برای آن شخص فرمود: بیراین مسلماناست.

این حدیث دربخاری نیست، البته درصحیح مسلم، ابوداؤد ونسائی اینگونه روایات اند مگر در آخرآن این نیزاست که آنحضرتﷺ پرسید که من کیستم؟ اوگفت: شما رسول الله هستید. چون آن کنیز درضمن اقرار راسالت آنحضرتﷺ هرحکم اورا تصدیق کرد پس دراسلام او چه شبه میماند؟

کدام مقداری که ازحدیث مضمون نگارنقل کرده است درهیچ کتاب حدیث برآن اکتفاء کرده نشده است اگراین را معیاراسلام قرارداده شود پس درمسلم وکافرهیچ فرق وامتیاز باقی نمی ماند. منکرین توحید، منکرین رسالت، یهود، نصاری ومشرکین همه درتعریف مسلمان داخل گردیدند" ماشاء الله" اینست وسعت نظراین عصرجدید.

بعدازآن بلاحواله می نویسد"التأویل نوع القبول" (تأویل یک شکل قبول وتسلیم است) مشهوراست که مؤل کافرنیست. مگرخوب بدانیدکه این آنقدرعام نیست چقدرکه بظاهر از

ین مفهوم میشودبلکه مراد ازآن چنین تأویل مراد است که مستلزم انکارتواترنباشد. چونکه الفاظ قرآن همه متواتراندومفهوم اکثرمتواترنیستند لذا گفته میشودکه اگرکسی ازلفظ قرآن انکار نکند تنها درمفهوم تأویل کندپس اوکافرنیست زیراکه انکارامرمتواتریابیده نشد مگربسیاری ازمفهوم قرآن نیزمتواتراند. لهذا تأویل کننده درین مفهوم متواترکافرمیشود. چنانچه طوریکه لفظ"خاتم النبیین" متواتراست، همچنان مفهوم این نیزازتواترثابت است لهذا تأویل کردن درمفهوم آن ازجهت انکارمتواتربودن بلاشبه کفراست.

درتارخ الخلفاء ذکراست که یک شخص ازخوارج نزد مأمون الرشیدآمد. مأمون ازاو وجه مخالفت عامه المسلمین پرسید. اوگفت که درکتاب الله است"ومن لم یحکم بما انزل الله فأولئك هم الکافرون" (وحضرت علی وحضرت معاویه رضی الله عنهما یک انسان راحَکَم تسلیم کردند) مأمون گفت: نزد توبرقرآن بودن این چه دلیل است؟ اوپاسخ دادکه اجماع امت. مأمون گفت که چنانکه توبرای قرآن بودن این اجماع را دلیل قرارمیدهی همچنان درتعین مفهوم این نیزاجماع راحجت تسلیم کنید. اوگفت شما درست فرمودید. (تاریخ الخلفاء مجتبائی ص۲۲۲)

غرض اینکه اصل معیاراسلام وکفرتصدیق یاتکذیب ضروریات دین ثابت شونده به تواتراست، لهذا انکارازمفهوم بدیهی ومتواترکفراست البته مفهوم غیرمتواترمؤول مفهوم غیرمتواترکافرنیست.

درآخر قول امام غزالی رحمه الله را ذکرکرد" تاجایکه ممکن باشد از تکفیراهل قبله زبان راباز دارید، تاوقتیکه ایشان قائل "لا اله الاالله محمدرسول الله" (ﷺ) اند وخلاف آن نکنند،وخلاف اینست که حضورﷺرا ازجهت کدام عذریا بغیرعذرکاذب قراردهند.

بعینه همین مفهوم انکار از ضروریات دین است، اگرکسی ازچنین مسئله انکار میکندکه حکم رسول اللهﷺبودن آن آنقدربدیهی ویقینی باشدکه گویاوی بالمشافهه ازرسول اللهﷺ شنیده است سپس ازآن انکارمیکند پس گویاتکذیب رسول اللهﷺ رانمیکند.

درین کلام است که انکارازهرامرمتواترکفراست یا تنها انکار ازچنین متواتر راکفرگفته میشودکه ازدین بودن آن آنقدرمشهورباشدکه عوام نیز آنرا میدانند. درین مورد قول فیصل اینست که چنین امرمتواترکه آنرا صرف خواص میدانند به عوام شهرت آن نرسیده باشد

انکار این برای عوام موجب کفرنیست زیراکه این حکم درحق ایشان قطعی نیست، البته آن خواص که علم تواتر وقطعیت این را دارند برای ایشان انکار این موجب تکفیراست.

((قال ابن الهمام رحمه الله تعالى واما ثبت قطعا ولم يبلغ حد الضرورة كاستحقاق بنت الابن السدس مع البنت الصلبيه باجماع المسلمين فظاهر كلام الحنفية الاكفار بجحده بانهم لم يشترطوا في الاكفار سوى القطع في الثبوت (الى قوله) ويجب حمله على ما اذا علم المنكر ثبوته قطعا)) (سامره ص۳)

تکفیراهل قبله

درکتب عقائدذکراست که "تکفیراهل قبله جائزنیست" ازین ملحدین کوشش فریب دادن این رامینمایندکه تاوقتیکه کسی بیت الله را قبله خود تسلیم کندتکفیراو جائزنیست. این محض تلبیس ابلیس است. حقیقت اینست که دراصطلاح متکلمین اهل اسلام رااهل قبله گفته میشود، واین هردو لقب متواتراند، ومطلب آن اینست که تاوقتیکه یک مسلمان انکار ازیکی ضروریات دین نکند تا آن وقت تکفیراوجائزنیست.

چنانچه درنبراس شرح ، شرح العقائد النسفیه آمده است.

((اهل القبلة في اصطلاح المتكلمين من يصدق بضروريات الدين (الى قوله) فمن انكر شيئا من الضروريات (الى قوله) لم يكن من اهل القبلة ولو كان مجاهدا بالطاعات وكذلك من باشر شيئا من امارات التكذيب كسجود الصنم والاهانة بامر شرعي والاستهزاء عليه فليس من اهل القبلة)) (نبراس ص۵۷۲) . وقال الملا على القارى رحمه الله تعالى اعلم ان المراد باهل القبلة الذين اتفقوا على ما هو من ضروريات الدين كحدث العالم وحشر الاجساد وعلم الله تعالى بالكليات والجزئيات وما اشبه ذلك من المسائل المهمات فمن واظب طول عمره على الطاعات والعبادات مع اعتقاد قدم العالم ونفي الحشر اونفي علمه سبحانه وتعالى بالجزئيات لا يكون من اهل القبلة وان المراد بعدم تكفير احد من اهل القبلة عند اهل السنة انه لا يكفر احد ما لم يوجد شيء من امارات الكفر وعلاماته ولم يصدر منه شيء من موجباته (شرح الفقه الاكبر)

وفي شرح المقاصد، فلا نزاع في كفر اهل القبلة المواظب طول العمر على الطاعات باعتقاد قدم العالم ونفي الحشر ونفي العلم بالجزئيات ونحو ذلك وكذلك بصدور شيء من موجبات الكفر عنه (شرح المقاصد المبحث السابع) . وقال العلاء رحمه الله تعالى كل من كان من قبلتنا (الى قوله) وان انكر بعض ما علم من الدين ضرورة كفر . وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى لا خلاف في كفر المخالف في

ضروریات الاسلام من حدوث العالم وحشر الاجساد ونفی العلم بالجزئیات وان کان من اهل القبلة المواظب طول عمره علی الطاعات کما فی شرح التحریر (ردالمحتار ص۳۰۰ ج۱)

نزدمتکلمین این مسئله اینچنین پیداشدکه معتزله وخوارج مرتکب کبیره را از دائرهٔ اسلام خارج قرارمیدهند درترتید ایشان حضرات متکلمین میفرمایندکه تکفیراهل قبله یعنی اهل اسلام ازجهت ارتکاب کبیره جائزنیست تاوقتیکه ایشان ازضروریات دین انکارنکنند.

نقل فی شرح التحریر عن ابی حنیفة رحمه الله تعالی لا نکفر اهل القبلة بذنب (شرح التحریر ص۳۱۸)

وقال فی النبراس ومعنی عدم تکفیر اهل القبلة ان لا یکفر بارتکاب المعاصی ولا بانکار الاسلام الحنفیة غیر المشهور فهذا ما حققه المحققون (نبراس ص۵۷۲)

وقال ابن تیمیه فی کتاب الایمان ونحن اذا قلنا اهل السنة متفقون علی ان لا یکفر بالذنب فانما نرید به المعاصی کالزنا والشرب اهواوضحه القونوی فی شرح العقیدة الطحاویة.

مأخذ این قول متکلمین این حدیث است.

عن انس بن مالك رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاثة من اصل الایمان الکف عمن قال لا اله الا الله ولا تکفره بذنب ولا تخرجه من الاسلام بعمل الحدیث (ابوداود ص۳۴۳ ج۱)

چونکه نزد متکلمین وفقهاء رحمهم الله تعالی اصطلاح اهل القبله بمعنی اهل الاسلام واین مطلب عدم تکفیراهل قبله که "ارتکاب کبیره موجب کفرنیست" بسیارمشهوروعام معروف است لهذا تنها اینقدرمی نویسندکه "تکفیراهل قبله جائزنیست" واعتماداً علی فهم المخاطب تشریح این را ضروری نمی پندارند.

خلاصهء بحث

خلاصه اینکه تصدیق کننده تمامتراحکام الله تعالی مسلمان است. وانکارکننده ازیک حکم کافراست تعبیرمعروف آن اینست که نام تصدیق جمیع ضروریات دین اسلام است. وانکار ازیکی آنهاکفراست. فقط . والله الهادی الی سبیل الرشاد.

رشید احمد ۱۲ / جمادی الاولی سنه ۱۳۹۳ هجری

* * * * * * *

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ

حقیقت شیعه

آیاشیعیان مسلمان اند؟

تعریف شیخین ودیگرصحابه رضی الله عنهم در کتب شیعیان.

یک مشوره اهم برای شیعیان.

حقیقت شیعه

فهرست

← فرار شیعه مجتهد ازمناظره
← بهترین طریقه مصالحت میان اهل اسلام واهل تشیع

آیا شیعه ها مسلمان است؟

سوال : شیعیان علی مسلمان اند یاکافر؟ اگرکافراند پس درحکم اهل کتاب اند یانه؟ اگراهل کتاب اندپس نکاح بازنان ایشان وبرپانمودن تعلقات با ایشان جائزاست یانه؟ بینوالحق المبین واوضحوا بالبراهین المتین. آجرکم الله یوم الدین.

الجواب باسم ملهم الصواب : اگرکسی حضرت علی ﷺ را از باقی تمام صحابه ﷺ افضل میداندپس تنها با اینقدر اعتقاد او کافرنمیگردد مگرشیعیان این عصرتنها این اعتقاد را ندارندکه درمعتقدات کفرایشان هیچ شبه نیست، چنانچه مسئله تحریف قرآن نزد ایشان ازمسلمات ومتواترات است، تصریحات ایشان را ملاحظه نمائید.

عقیده تحریف قرآن

(۱) المستفاد من مجموع هذه الاخبار وغیرها من الروایات من طریق اهل البیت علیهم السلام ان القرآن الذی بین اظهرنا لیس بتمامه کما انزل علی محمد صلی الله علیه وسلم بل منه ما هو خلاف ما انزل الله ومنه ما هو مغیر ومحرف وانه قد حذف منه اشیاء کثیرة منها اسم علی فی کثیر من المواضع ومنها غیرذلك (دیباچه تفسیرصافی)

ترجمه : ازروایات وصل گردیده بواسطه اهل بیت این سخن به پایه ثبوت رسیده است که قرآن که نزد ماست این کاملاً آنچنان نیست که چنانکه بررسول الله ﷺ فرودآمده بود، بلکه درین یک قسمتی چنین است که بخلاف فرود آوردة الله تعالی است ودریک قسمت این تغیر و تحریف واقع شده است وازین بسیارچیزهارا کشیده شده است. یکی ازآنها مثلاً نام حضرت علی ﷺ است که درقرآن ازچندین مقامات کشیده شده است، علاوه ازآن بسیاری چنین مواضع اند.

(۲) لو شرحت لك کل ما اسقط وحرف وبدل مما یجری هذا المجری لطال وظهر ما تحظر التقیة اظهاره (احتجاج طبرسی ص ۱۲۰ طبع ایران)

است، اگرمن تمام آنهارابیان کنم پس سخن بسیارطویل میشود وآن چیزآشکارگرددکه اظهارآنرا تقیّه اجازت نمیدهد.

(۳) قال السید المحدث الجزائری ما معناه ان الاصحاب قد اطبقوا علی صحة الاخبار المستفیضة المتواترة الدالة بصریحها علی وقوع التحریف فی القرآن (فصل الخطاب علامه نوری ص ۳۰)

ترجمه : محدث جزائری میگویدکه برصحت روایات متواترصراحتاً دلالت کننده بر تحریف قرآن تمام اصحاب (ما) اتفاق دارند. (فصل الخطاب ازعلامه نوری ص ۳۰)

(۴) ان الاخبار الدالة علی ذلک تزید علی الفی حدیث وادعی استفاضتها جماعة کالمفید والمحقق الداماد والعلامة المجلسی (فصل الخطاب علامه نوری ص ۳۰)

ترجمه : روایات دلالت کننده برتحریف قرآن از ۲۰۰۰ زائد اند. یک جماعت دعوی متواتر بودن آنهارا نموده است، مانند مفید، محقق داماد، وعلامه مجلسی وغیره.

(۵) عن علی بن سوید السائی قال کتب الی ابوالحسن الاول وهو فی السجن واما ما ذکرت یا علی ممن تأخذ معالم دینک لا تأخذن معالم دینک عن غیر شیعتنا فانک ان تعدیتهم اخذت دینک عن الخائنین الذین خانوا الله ورسوله وخانوا اماناتهم انهم اوتمنوا علی کتاب الله جل وعلی فحرفوه وبدلوه فعلیهم لعنة الله ولعنة ملائکته ولعنة ابائی الکرام البررة ولعنتی ولعنة شیعتی الی یوم القیامة (رجال کشی طبع بمبئی ۱۳۱۷ هجری تالیف ابوعمرو محمد بن عمر عبدالعزیز الکشی ص ۴ سطر ۲)

ترجمه : علی بن سوید میگویدکه ابوالحسن اول برای من به زندان نوشت" ای علی ! این چیزیکه تو نوشته نی که سخنان بنیادی دین را ازچه کسی فراگیرم؟ سخنان دین خودرا بجز شیعیان ما ازکسی دیگرفرامگیر زیراکه اگرتو علاوه ازایشان نزد کسی دیگری رفتی پس گویا تو از چنین خیانت کنندگانی علم حاصل کردی که ایشان باالله ورسول خیانت کرده اند وکدام امانت که نزدایشان گذاشته شده بود درآن خیانت کردند. نزد ایشان کتاب الله امانت بود ایشان درین تحریف کردند وتبدیلی آوردند. برایشان نفرین الله، ملائکه، آباء واجداد نیک من، من وتمام شیعیان تاروزقیامت باشد"

(۶) مراد بقرآن قرآن محفوظ نزد ائمه نزدانمه علیهم السلام است که هفده هزار آیت است (صافی شرح کافی ج ۲، کتاب فضل القرآن جزء ششم طبع نولکشور ص ۶۵)

درقرآن موجوده ۶۲۳۶ آیات مطلب آن این نیست که دوحصه قرآن غائب است ویکی

آن موجود است بلکه مطلب اینست که ازقرآن موجوده سه چند زیادترقرآن غالب است درآن یک حرف قرآن موجوده نیزنیست، چنانچه درروایت آینده صراحت این میآید، ازین ثابت گردیدکه مطابق مذهب شیعه درقرآن موجوده یک حرف نیزدرست نیست، درین روایت اگر حرف را بمعنی تأویل لفظ هم کرده شود بازهم ثابت شدکه درقرآن شیعیان هیچ لفظی از ایمان ، کفر، نماز، روزه، حج، زکات، حشر ونشر، حساب وکتاب، جنت ودوزخ حتی که الله، رسول الله وملائکه هم نیست.

(۶) عن ابی عبدالله علیه السلام وان عندنا مصحف فاطمة وما یدریهم ما مصحف فاطمة قال مصحف فیه مثل قرانکم ثلاث مرات والله ما فیه من قرانکم حرف واحد (اصول کافی ص ۶۷۱ طبع نولکشور، صافی کتاب الحجة جزء ۳ ص ۱۰)

ترجمه : ازابوعبدالله روایت است که نزد ما مصحف حضرت فاطمه رضی الله عنها است. به آنان چه معلوم که این چگونه مصحف است، مصحف فاطمه ازقرآن شما سه چند زیاد است وبخدا سوگند یک حرف قرآن شما نیزدرین نیست.

(۸) عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان القران جاء به جبریل علیه السلام الی محمد صلی الله علیه وسلم سبعة عشر الف آیة (اصول کافی ص ۶۷۱)

ترجمه : ازابوعبدالله روایت است که کدام قرآن راکه جبرئیل علیه السلام نزد محمد ﷺ آورده بود دارای هفتاد هزار آیات بود (اصول کافی ص ۶۷۱)

(۹) قال یا ابا محمد وان عندنا الجامعة وما یدریهم ما الجامعة قال قلت جعلت فداك ما الجامعة قال صحیفة طولها سبعون ذراعا بذراع رسول الله صلی الله علیه وسلم (صافی جزء ۲ کتاب الحجة ص ۱۰، اصول کافی ص ۱۴۶)

ترجمه : ابومحمد میگوید که استاد من به من گفت: ای ابومحمد ! بیشک نزد ما جامعه است به ایشان چه معلوم که جامعه چیست، من گفتم فدای شماگردم جامعه چیست؟ وی گفت: آن صحیفه است که درازی آن به گزرسول الله ﷺ هفتاد گزاست.

(۱۰) قال ان عندنا الجفر وما یدریهم ما الجفر قال قلت وما الجفر قال وعاء من ادم فیه علم النبیین والوصیین وعلم العلماء الذین مضوا من بنی اسرائیل (اصول کافی ص ۱۴۶)

ترجمه : راوی میگویدکه استاد من گفت: هرآئینه نزد من "جفر" است. به ایشان چه

معلوم که "جفر" چیست؟ من گفتم "جفر" چیست؟ پس فرمود: یک کیسهٔ پوستین است که درآن علوم نبیان، وفیان، علماء بنی اسرائیل اند. (اصول کافی ص ۱۴۶)

(۱) عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له قول الله عزوجل هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق قال فقال ان الکتاب لم ینطق ولن ینطق ولکن رسول الله هو الناطق بالکتاب قال عزوجل ذکره هذا رسولنا ینطق علیکم بالحق. قال فقلت جعلت فداك انا لا نقرؤها هکذا فقال هکذا والله نزل جبریل علی محمد ولکنه حرف من کتابه عزوجل (روضه کلینی ص ۵۰)

ترجمه : ابوبصیر از ابوعبدالله روایت میکندکه من به ایشان گفتم که ارشاد الله تعالی "هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق" این کتاب (اعمالنامه) مابخلاف شما درست میگوید. ابوعبدالله گفت که کتاب نه هرگزگفته است ونه میگوید. البته رسول الله ﷺ کتاب را میخواند. الله تعالی "هذا رسول ینطق علیکم بالحق" فرموده است. من گفتم فدای شما شوم. ما اینچنین نخوانده ایم پس فرمود: بخدا سوگند جبرئیل علیه السلام برمحمد ﷺ اینچنین فرموده بود "هذا ارسلنا الخ" لیکن درکتاب الله تعالی تحریف نموده این را بدل کرده شد.

(۲) امرموسی کاظم لعلی بن سوید ولا تلتمس دین من لیس من شیعتك ولا تحبن دینهم فانهم الخائنون الذین خانوا الله ورسوله وخانوا اماناتهم وتدری ما خانوا اماناتهم اوئتمنوا علی کتاب الله فحرفوه وبدلوه (روضه کلینی ص ۶۱)

ترجمه : موسی کاظم علی بن سوید را فرمان دادکه کسانیکه ازشیعیان شمانیستند از آنان دین حاصل نکنید ودین ایشان را دوست ندارید زیراکه ایشان آن خیانت کنندگانی اند که با الله ورسول خیانت کردند ودر امانات خویش خیانت کردند. برای شما معلوم است که آن امانت هاچیست؟ ایشان را برکتاب الله امین گردانیده شد ایشان درآن تحریف کردند وآنرا تبدیل کردند.

(۳) عن ابی جعفر قال نزل القران اربعة ارباع ربع فینا وربع فی عدونا وربع سنن وامثال وربع فرائض واحکام شرع (اصول کافی ص ۶۶۹)

ترجمه : ابوجعفرمیگویدکه قرآن چهارحصه نازل شده بود. یک ربع آن درباره ماست ویک ربع آن درمورد دشمنان ما. دریک ربع آن سنن وامثال اند ودریک ربع آن فرائض واحکام شرع. (اصول کافی ۶۶۹)

(۳) عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل ومن یطع الله ورسوله فی ولایة علی والائمة من بعده فقد فاز فوزا عظیما. هکذا انزلت (اصول کافی ص ۲۳)

ترجمه : ابوبصیر از ابوعبدالله روایت میکندکه آیت ﴿وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ اینچنین نازل شده بود «ومن یطع الله ورسوله فی ولایة علی والائمة من بعده فقد فاز فوزًا عظیماً»

(۴) عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله ولقد عهدنا الی ادم من قبل کلمات فی محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین والائمة من ذریتهم فنسی هکذا والله نزلت علی محمد (اصول کافی ص ۲۶۳)

ترجمه : ابوعبدالله سوگند یادکرده میگویدکه آیت «ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی» اینچنین نازل گردیده بود -ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد وعلی فاطمة والحسن والحسین والائمة من ذریتهم فنسی-

(۵) نزل جبرئیل بهذه الایة علی محمد صلی الله علیه وسلم واله بئس ما اشتروا به انفسهم ان یکفروا ما انزل الله فی علی بغیا (حواله بالا)

ترجمه : جبرئیل آیت (بئس ما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیًا) را برمحمد ﷺ اینچنین فرود آورده بود بئس ما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله فی علی بغیًا-

(۶) نزل جبرئیل بهذه الایة محمد صلی الله علیه وسلم هکذا فبدل الذین ظلموا ال محمد حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا ال محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون (اصول کافی ص ۲۶۷)

ترجمه : جبرئیل ﷺ آیت (فبدل الذین ظلموا قولاً غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون) را برمحمد ﷺ اینچنین آورده بود : ((فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا ال محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون))

(۷) هکذا انزلت هذه الایة: ((ولو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم)) (اصول کافی ص ۲۶۸)

ترجمه : آیت (ولوانهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لهم) اینچنین نازل شده بود (ولوانهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرًا لهم)

(۸) نزل جبرئیل هذه الایة هکذا فابی اکثر الناس بولایة علی الا کفورا (اصول کافی ص ۲۶۸)

ترجمه : حضرت جبرئیل عليه السلام (فأبی اکثر الناس الا کفورًا) را اینچنین نازل فرموده بود (فأبی اکثر الناس بولایة علی الا کفورًا)

(۲) ونزل جبرئیل بهذه الآیة ((وقل الحق من ربکم فی ولایة علی)) (الی قوله) ((انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا)) (اصول کافی ص ۲۶۸)

ترجمه : جبرئیل عليه السلام آیت ((وقل الحق من ربکم (الی قوله) انا اعتدنا للظالمین نارا)) را اینچنین فرود آورده بود ((وقل الحق من ربکم فی ولایة علی (الی قوله) انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا))

(۳) نزل جبرئیل بهذه الآیة هکذا: ((ان الذین ظلموا آل محمد حقهم لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا)) (الی قوله) ((یا ایها الناس قد جاء کم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی فأمنوا خیرا لکم وان تکفروا بولایته فان لله ما فی السموات وما فی الارض)) (اصول کافی ص ۲۶۷)

ترجمه : جبرئیل عليه السلام آیت ((ان الذین ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا (الی قوله) یا ایها الناس قد جاء کم الرسول بالحق من ربکم فأمنوا خیرا لکم وان تکفروا فان لله ما فی السموات وما فی الارض)) اینچنین فرود آورده بود ((ان الذین ظلموا آل محمد حقهم لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا (الی قوله) یا ایها الناس قد جاء کم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی فأمنوا خیرا لکم وان تکفروا بولایته فان لله ما فی السموات وما فی الارض))

(۴) ((ستعلمون یا معشر المکذبین حیث انبأتکم رسالة ربی فی ولایة علی علیه السلام والائمة من بعده من هو فی ضلال مبین کذا نزلت)) (اصول کافی ص ۲۶۹)

ترجمه : آیت "ستعلمون من هو فی ضلال مبین" اینچنین فرود آمده بود "ستعلمون یا معشر المکذبین حیث انبأتکم رسالة ربی فی ولایة علی علیه السلام والائمة من بعده من هو فی ضلال مبین"

(۵) نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه وسلم واله هکذا ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی علی فأتوا بسورة من مثله. (اصول کافی ص ۲۶۳)

ترجمه : جبرئیل عليه السلام آیت ((ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله)) را اینچنین فرود آورده بود ((ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی علی فأتوا بسورة من مثله))

(۶) نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه وسلم بهذه الآیة یا ایها الذین اوتوا الکتاب امنوا بما نزلنا فی علی نورا مبینا (اصول کافی ص ۲۶۳)

ترجمه : جبرئیل عليه السلام آیت "یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا" را اینگونه فرموده بود ((یا

ایها الذین اوتوا الکتاب امنوا بما نزلنا الی علی نورا مبینا))

(۲۰) اخرج المصحف الذی کتبه علی علیه السلام الی الناس حین فرغ منه و کتب فقال لهم هذا کتاب الله عزوجل کما انزل الله علی محمد صلی الله علیه وسلم قد جمعته من اللوحین فقالوا هوذا عندنا مصحف جامع فیه القران لا حاجة لنا فیه فقال اما والله ما ترونه بعد یومکم هذا ابدا انما کان علی ان اخبرکم حین جمعته لتقرؤه.(اصول کافی ص۶۷۱)

ترجمه : حضرت علی رضی الله عنه چون ازنوشتن قرآن فارغ گردید پس آنرا درجلومردم آورد وبه ایشان فرمود این کتاب الله است چنانکه برمحمد ﷺ فرودآورده بود من این را ازدولوحه جمع کردم، مردم گفتند: کتاب الله اینست نزد ما موجود است (برای ما بقرآن آوردۀ شما) حاجت نیست (برین حضرت حضرت علی رضی الله عنه بخشم آمده) گفت: اکنون بخداسوگند بعد از امروز شما این راٌ هرگزنخواهید دید. مسئولیت من تنها این بودکه چون من این را جمع کردم پس برای شما نشان دهم تاکه این را بخوانید.

(۲۶- ۲۷) - دراصول کافی ص۱۳۹ دو روایات آورده است که بجزحضرت علی رضی الله عنه برای کسی دیگرتمام قرآن معلوم نیست.

(۲۸) درصفحه ۶۷۰ اصول کافی رابطه به لم یکن الذین الخ روایت تحریف است.

(۲۹) درصفحه ۶۶۱ اصول کافی نیز ذکرتحریف یک آیت است.

(۳۰) درقرآن مجید چنین سخنانی نیزاندکه خدا نگفته است.(احتجاج طبرسی ص۲۵)

(۳۱) قرآن مجید موجوده را دشمنان اولیاء.الدین جمع کرده اند(احتجاج طبرسی ص۱۳۰)

(۳۲)درقرآن مجید موجوده الفاظ خلاف فصاحت وقابل نفرت موجود اند. (احتجاج... ص۳۰)

(۳۳) درقرآن مجید بی حرمتی سرورکائنات رانیزکرده شده است. (حواله بالا)

(۳٤) ترتیب قرآن موجوده بخلاف مرضی خدا است. (فصل الخطاب ص ۳۰)

تقیه

اگردرجای کدام مصنف شیعه ازاعتقاد تحریف انکارکرده است یا درین عصرکدام شیعه انکارمیکند پس برتقیه مبنی است. چنانکه درعبارات مذکوره درشماره ۲ عبارت احتجاج طبرسی گذشت که ازاظهارعقیده تحریف تقیه مانع است. وتقیه درمذهب شیعه آنقدر مؤکد

(۱) ((ما عبدالله بشیء مثل البداء)) (اصول کافی ص ۸۴)
کسیکه تقیه نمیکند او بی دین است.
(۲) ((ما عظم الله بمثل البداء)) (اصول کافی ص ۸۴)
کسیکه تقیه نمیکند او بی ایمان است

مسئله بداء

شیعیان این عقیده را نیزدارند که درعلم الله تعالی غلطی واقع شده میتواند بلکه میشود. ایشان این را "بداء" میگویند وازعقیده بداء بالاتردرمذهب ایشان دیگرهیچ عبادت نیست.

(۱) ((ما عبدالله بشیء مثل البداء)) (اصول کافی ص ۸۴) یعنی برابرداشتن عقیده بداء هیچ عبادت الله تعالی نیست.

(۲) ((ماعظم الله بمثل البداء)) (اصول کافی ص ۸۴) یعنی برابرداشتن عقیده بداء هیچ بزرگی الله را بیان کرده نشده است.

(۳) ((سمعت الرضا علیه السلام قال ما بعث الله نبیا قط الا بتحریم الخمر وان یقر لله بالبداء)) (اصول کافی ص ۸۴) یعنی امام رضا فرمود: الله تعالی هرنبی را برتسلیم داشتن حرمت شراب وبداء حکم داده فرستاده است.

(۴) سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول لو علم الناس ما فی القول بالبداء من الاجر ما فتروا عن الکلام فیه (اصول کافی ص ۸۴)

(۵) عن ابی الهاشم الجعفری قال کنت عند ابی الحسن علیه السلام (الی قوله) فقال نعم یا اباهاشم بدالله فی ابی محمد کما بدا فی موسی (اصول کافی ص ۸۵)

ابوعبدالله میگوید که اگربرای مردم این معلوم میشدکه درداشتن عقیده بداء (نسبت غلطی بسوی الله) چقدرثواب است پس ازین عقیده بازنمی گشت.

حضرت علی میفرماید: ازالله تعالی درمورد ابومحمد غلطی شده است چنانکه درباره موسی غلطی شد.

آیا درکفربودن عقائد مذکوره برای کسی گنجایش شبه است است بلکه تکفیرشیعه درکتابهای خود ایشان ازبزرگان ایشان منقول است.

تکفیر شیعیان از کتب خود ایشان

(۱) قال ابو عبدالله علیه السلام ما انزل الله اية فی المنافقین الا وهی فیمن ینتحل التشیع (رجال کشی ص ۲۵۴ س ۳)

ابوعبدالله میگوید که الله تعالی کدام آیت که درباره منافقین فرود آورده است آن درمورد کسان منسوب بسوی تشیع است.

(۲) سمعت علی بن الحسین یقول (الی قوله) ان قوما من شیعتنا سیحبونا حتی یقولوا فینا ما قالت الیهود عزیر وما قالت النصاری فی عیسی ابن مریم فلا هم منا ولا نحن منهم (رجال کشی ص ۷۹)

علی بن حسین میگوید که یک قوم ازشیعیان ما عنقریب باما اظهار دوستی را خواهند که حتی که درباره ما آن سخنانی را خواهند گفت که یهود درمورد حضرت عزیر ﷺ ونصاری در مورد حضرت عیسی ﷺ گفتند . نه ایشان ازماست ونه ما باایشان کدام تعلق داریم. (رجال کشی ص۷۹)

(۳) عن ابن ابی یعفور قال کنت عند الصادق اذ دخل موسی فجلس فقال ابو عبدالله علیه السلام یا ابن ابی یعفور هذا خیر ولدی واحبهم الی غیر ان الله عزوجل یضل به قوما من شیعتنا فانهم قوم لا خلاق لهم فی الاخرة ولا یکلمهم الله یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم قلت جعلت فداك قد ارعبت قلبی عن هؤلاء قال یضل به قوم من شیعتنا بعد موته جزعا علیه (رجال کشی ص ۲۸۸ س ۸)

ابن ابویعفور میگوید که من نزد امام جعفرصادق بودم آنجا موسی کاظم آمده نشست پس ابوعبدالله (جعفرصادق) گفت: ای ابن ابی یعفور ! این (موسی کاظم) بهترین ومحبوبترین پسر ماست لیکن الله تعالی ازجهت او درشیعیان ما یک قوم را گمراه خواهندکرد. این (شیعیان) چنین قومی اندکه درآخرت هیچ سهم ندارند، الله تعالی با ایشان روزقیامت سخن(رحم) نمیکند ونه ایشان را پاک میکند، وبرای ایشان عذاب دردناک است. ابن ابو یعفور میگویدکه من عرض کردم دل من ازایشان گشته است، ابوعبدالله گفت: بنابرهمین وجه درشیعیان ما یک قوم بعدازوفات وی بر اوجزع وفزع نموده وگریان نموده گمراه میشوند. (رجال کشی ۲۸۸)

(۴) ان علیا علیه السلام لما فرغ من قتال اهل البصرة اتاه سبعون رجلا من الزط فسلموا علیه وکلموه بلسانهم فرد علیهم بلسانهم وقال انی لست کما قلتم انا عبدالله مخلوق وقال فابوا علیه وقالوا له انت انت هو فقال لهم لئن لم ترجعوا عما قلتم فی وتتوبوا الی الله تعالی لاقتلنکم قال فابوا ان

یرجعوا او یتوبوا فأمر ان یحفر لهم آبار فحفرت ثم خرق بعضها الی بعض ثم قذفهم فیها ثم طم رؤسها ثم الهب النار فی بئر منها لیس فیها احد فدخل الدخان علیهم فماتوا (رجال کشی ص ١٠١ طبع کربلا)

حضرت علی رضی الله عنه چون ازقتال اهل بصره فارغ گردید پس نزدایشان ازقبیله ز ط هفتاد نفرآمدند، ایشان سلام گفتند وبزبان خودسخن گفتند، حضرت علی رضی الله عنه نیزبزبان آنان پاسخ داد وفرمود که من چنین نیستم چنانکه شما می پندارید، من بندۀ الله ومخلوق او ام آنان ازین انکار کردند وگفتندکه شما همان هستید(یعنی خدا هستید) حضرت علی رضی الله عنه به آنان گفت اگر شما ازین باز نمی آئیدکه دربارۀ من میگوئیدوازالله تعالی طلب آمرزش نکنیدپس من شمارا ضرورقتل خواهم کرد. آنان(شیعیان) رجوع کردند وبه توبه انکارکردند حضرت علی رضی الله عنه فرمان دادکه برای آنان چاه حفرکرده شود سپس درمیان آن سوراخ نموده آنان را بایکدیگرپیوست نمود سپس درچاه انداخته دهن آن چاه رابندکرد، سپس دریک چاه ازآن آتش برافروخت که درآن هیچ کسی نبود، همچنان درچاه دیگری برآنان دود داخل شد وهمه آنان مردند. (رجال کشی ص١٠١ طبع کربلا)

(٥) قال ابوالحسن لو میزت شیعتی ما وجدتهم الا واصفة ولو امتحنتهم لما وجدتهم الا مرتدین الخ (روضه کلینی(١٠٧)

ابوالحسن موسی کاظم میفرمایدکه من اگرشیعیان خودرا به دقت ببینم پس ایشان را تنها سازندۀ سخنان (منافقین) خواهم دریابید واگرایشان را امتحان گیرم همه ایشان مرتد خواهند برآمد.

(٦) اگر عدد ایشان (شیعه) به سه صد و سیزده (٣١٣) کسی بہیت اجتماعی رسد امام ظاهر شود، (صافی باب ٥ ج ٢ ص ٣٦)

معلوم گردیدکه تا امروز هرگز سه صد وسیزده شیعه درهیچ زمانه جمع نشده اند این همه مدعیان تشیع منافق اند، وایشان امام مهدی را درغارهل دادند وجهت نبودن امام گمراهی امت ومسئولیت فساد وفتن دنیا نیزبرایشان است، اگر٣١٣ تن ازایشان صحیح شیعه شوند پس امام مهدی ظاهرخواهد شد وتمام نزاع طی خواهد شد.

لعن وطعن اهل تشیع درمیان خود

یرجعوا اویتوبوا فامران یحفرلهم ابار فحفرت ثم خرق بعضها الی بعض ثم قذفهم فیها ثم طم رؤسها ثم الهب النار فی بئر منها لیس فیها احد منهم فدخل الدخان علیهم فماتوا (رجال کشی ص ۱۰۱ طبع کربلا)

حضرت علی رضی الله عنه چون ازقتال اهل بصره فارغ گردید پس نزدایشان ازقبیله ز ط هفتاد نفرآمدند. ایشان سلام گفتند وبزبان خودسخن گفتند. حضرت علی رضی الله عنه نیزبزبان آنان پاسخ داد وفرمود که من چنین نیستم چنانکه شما می پندارید. من بندهٔ الله ومخلوق او ام آنان ازین انکار کردند وگفتندکه شما همان هستید(یعنی خدا هستید) حضرت علی رضی الله عنه به آنان گفت اگر شما ازین باز نمی آئیدکه دربارهٔ من میگوئیدوازالله تعالی طلب آمرزش نکنیدپس من شمارا ضرورقتل خواهم کرد. آنان(شیعیان) رجوع کردند وبه توبه انکارکردند حضرت علی رضی الله عنه فرمان دادکه برای آنان چاه حفرکرده شود سپس درمیان آن سوراخ نموده آنان را بایکدیگرپیوست نمود سپس درچاه انداخته دهن آن چاه رابندکرد. سپس دریک چاه ازآن آتش برافروخت که درآن هیچ کسی نبود. همچنان درچاه دیگری برآنان دود داخل شد وهمه آنان مردند. (رجال کشی ص۱۰۱ طبع کربلا)

(۵) قال ابوالحسن لو میزت شیعتی ما وجدتهم الا واصفة ولو امتحنتهم لما وجدتهم الا مرتدین الخ (روضه کلینی ص۱۰۷)

ابوالحسن موسی کاظم میفرمایدکه من اگرشیعیان خودرا به دقت ببینم پس ایشان را تنها سازندهٔ سخنان (منافقین) خواهم دریابید واگرایشان را امتحان گیرم همه ایشان مرتد خواهند برآمد.

(۶) اگر عدد ایشان (شیعه) به سه صد و سیزده (۳۱۳) کسی بسیت اجتماعی رسد امام ظاهر شود. (صافی باب ۵ ج۲ ص ۳۶)

معلوم گردیدکه تا امروز هرگز سه صد وسیزده شیعه درهیچ زمانه جمع نشده اند این همه مدعیان تشیع منافق اند. وایشان امام مهدی را درغارهل دادند وجهت نبودن امام گمراهی امت ومسئولیت فساد وفتن دنیا نیزبرایشان است. اگر۳۱۳ تن ازایشان صحیح شیعه شوند پس امام مهدی ظاهرخواهد شد وتمام نزاع طی خواهد شد.

لعن وطعن اهل تشیع درمیان خود

لعن وطعن، سب وشتم را درحدیث ازعلامات نفاق شمرده شده است. ومیان شیعیان

سلسله نفرین ولعنت بریکدیگرعام است، چنانچه بر روات وبزرگان ایشان ازبزرگان خود ایشان نمونه لعنت وبد دعائی ملاحظه گردد.

عن ابی جعفر قال امیر المؤمنین اللّٰهم العن ابنی فلان واعم ابصارهما کما عمیت قلوبهما (قال فی الحاشیه) هما عبدالله بن عباس وعبیدالله بن عباس (رجال کشی ص ۵۳ س ۳)

ترجمه : ابوجعفر میگوید : حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ای الله ! بردوپسران فلان لعنت کن وبینائی ایشان را سلب کن چنانکه تودلهای ایشان را کورکرده ئی. درحاشیه نوشته است که این (دوپسر) عبدالله بن عباس وعبیدالله بن عباس اند.

(۲) درمقامات ذیل روایات تعریف ومدح زراره بدرجه نهایت آمده اند. رجال کشی ص ۸۸ س ۷ ، ص ۹۱ س ۱٤ و س ۱۸، ص ۱۱۳ س ۸ ، ص ۱۲۲ س ۱۱، وبرعکس این درهمین رجال کشی درصفحه ۹۹ س ۱۲ روایت لعنت برزراره است.

(۳) ودر رجال کشی ص ۹۱ س ۱۸ ، ص ۱۲۲ س ۱۱ در تعریف بریده ص ۹۹ س ۱۲ روایت لعنت براوست.

(٤) ودرصفحه ۹۱ س ۱۸، ص ۱۲۲ س ۱۱ رجال کشی روایت تعریف محمد ابن مسلم ودرصفحه ۱۳ س ۱۱ روایت لعنت براو است.

(۵) ودرص ۹۱ س ۱۸ رجال کشی روایت تعریف ابوبصیرودر صفحه ۱۱۶ س ۶ روایت مذمت او است.

(۶) ازروایات ذیل ثابت میشودکه محب علی چقدر گناه بزرگ میکنند، بازهم مغفرت او یقینی است.

سیدبن محمدالحمیری اشعاری درتعریف علی ساخته بود پس آن شعرفضیل الرسان در خدمت امام جعفرخواند. (الی قوله) **قال سمعت نحیبا من وراء الستر وقال من قال هذا الشعر قلت السید بن محمد الحمیری فقال رحمه الله فقلت انی رایته یشرب نبیذا فقال رحمه الله فقلت انی رایته یشرب نبیذ الرساتی قال تعنی الخمر قلت نعم قال رحمه الله وما ذلک علی الله ان لا یغفر لمحب علی (رجال کشی ص ۵۳ س ۳)**

من آوازکسی راشنیدم که پشت پرده میگفت این شعر را چه کسی گفته است من گفتم سید ابن محمدحمیری. پس اوگفت "الله براورحم کند" من گفتم: من این را درخواب دیدم ،

پس اوگفت: "الله براورحم کن" پس من گفتم که من اورا نوشندۀ نبیذ دیدم پس اوگفت "الله براورحم کند" من گفتم: من اورا نوشندۀ نبیذالرستاق دیدم پس اوگفت که شراب نیز نوشیده باشدمن گفتم آری. پس اوگفت الله براورحم کند این چگونه ممکن است که الله مغفرت محب علی را نکند.

ودر روایت ذیل ذکررسیدن سزای روسیائی قدرتی برهمین سید ابن محمد ذکراست حالانکه در روایت مذکوره گذشت که او باوجود شراب نوشی ازجهت محبت علی مغفور است.

حدثنی ابوالحسین ابن ایوب المروزی قال روی ان السید بن محمد الشاعر اسود وجهه عند الموت فقال هذا یفعل باولیائکم یا امیرالمؤمنین. (رجال کشی ص۳ س۳)

ترجمه : ابوالحسین بن ایوب المروزی میگویدکه هنگام موت چهرۀ سید ابن محمد شاعر سیاه شده بود پس اوگفت: ای امیرالمؤمنین ! آی با احباب تو همین معامله راکرده میشود؟ ازین ثابت شدکه بزرگ شیعه این عقیده را داشت که چهرۀ محبین ایشان هنگام موت سیاه میشود.

(۲)عن رضا علیه السلام یونس بن عبدالرحمن فی زمانه کسلمان الفارسی فی زمانه (رجال کشی ص۳۰۳ س۲)

ترجمه : رضا میگویدکه یونس بن عبدالرحمن درزمانۀ خود مانند سلمان فارسی رضی الله عنه بود. (رجال کشی ص۳۰۳)

ودرتعریف سلمان فارسی درصفحه ۹ س۱۷ رجال کشی وصفحه ۷۱۵ رضی کلینی روایت است ازمجموعه هردو روایات مدح یونس بن عبدالرحمن ثابت شد. مگردر ص ۳۰۹ س۲ رجال کشی ازرضا روایت است که یونس بن عبدالرحمن ابن زانیه وزندیق است.

دشمني با اهل بيت

حسن معامله بایکدیگرانیان ازروایشان درمیان مردم ازروایات بالا معلوم شد. اکنون حسن اعتقاد مدعیان عشق اهل بیت را رابطه به حضرت حسین وحضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما ملاحظه فرمائید.

(۱)عن ابی عبدالله قال ان جبرئیل نزل علی محمد صلی الله علیه وسلم فقال له یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من فاطمة تقتله امتک من بعدک فقال وعلی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة تقتله امتی من بعدی فعرج ثم هبط فقال له مثل ذلک فقال یا جبرئیل وعلی ربی السلام لا حاجة لی فی

ویبشرك بانه جاعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فقال قد رضیت ثم ارسل الی فاطمة ان الله یبشرنی بمولود یولد لك تقتله امتی من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجة لی فی مولود تقتله امتك من بعدك فارسل الیها ان الله قد جعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فارسلت الیه انی قد رضیت (الی قوله) ولم یرضع الحسین من فاطمة علیها السلام ولا من انثی کان یوتی به النبی صلی الله علیه وسلم فیضع ابهامه فی فیه فیرضع منها ما یکفیه الیومین او الثلاث. (اصول کافی ص ۲۹۴)

ترجمه : جعفرصادق میفرماید: جبرئیل ﷺ برمحمد ﷺ فرود آمد پس فرمود ای محمد(ﷺ) الله تعالی ترا به پسری بشارت میدهدکه ازفاطمه(﵂) پیدا میشود اورا بعدازشما امت شما شهید میکنند حضوراکرمﷺ فرمود: سلام برپروردگارمن برای من به چنین پسرضرورت نیست که از فاطمه پید! شود سپس اورا امتی من بعدازمن شهیدکنند. جبرنیلﷺ پس تشریف برد اندکی بعد باز فرود آمد وهمین سخن را گفت: آنحضرتﷺ بازهمان پاسخ راداد، جبرئیل امین باز تشریف برد وباز آمد فرمود: ای محمد(ﷺ) پروردگار توترا سلام گفت وترابشارت میدهدکه در اولاد اوامامت، ولایت ووصیت میگذارد باز آنحضرتﷺ فرمودکه اکنون من راضی ام. بعد ازآن حضورﷺ نزد حضرت فاطمه(﵂) پیغام فرستادکه الله تعالی مرا به چنین فرزندی بشارت میدهدکه ازتوپیدامیشود اورا امت من بعداز من شهید میکنند، حضرت فاطمه﵂ پاسخ دادکه برای من به چنین پسری حاجت نیست که اورا امت شما شهیدکنند. آنحضرتﷺ باز پیغام فرستادکه الله تعالی دراولاد او امامت، ولایت ووصیت میگذارد پس حضرت فاطمه﵂ راضی گردید(حضرت حسین ﷺ پاداش این را ازوالدة محترمة خود چنین گرفت که) بعدازآن نه ازوالدة خود فاطمه ﵂ شیرنوشید ونه از زن دیگری(یعنی او ازجنس زن نفرت کرد که برپیدایش اوناخوش بودند) اورا نزد پیامبراسلامﷺآورده میشد آنحضرتﷺ انگشت خودرا در دهن او میداد، حضرت حسین(﵁) ازآن شیرمی نوشیدکه برای او تادو وسه روز کفایت میکرد.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال لما حملت فاطمة بالحسین جاء جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان فاطمة ستلد غلاما تقتله امتك من بعدك فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله وحین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابوعبدالله علیه السلام لم تری فی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه ولکنها کرهته لما علمت انه یقتل قال وفیه نزلت هذه الایة حملته امه کرها ووضعته کرها (حواله بالا)

ترجمه : جعفرصادق میفرمایدکه چون حضرت فاطمه(رضی الله عنها) ازحضرت حسین(رضی الله عنه) حامله شد پس نزد پیامبراسلامﷺ جبرئیل امین تشریف آورد وگفت که فاطمه(رضی الله عنها) زود است که بچۀ بزاید که اورا بعدازشما امت شما قتل خواهد کرد، پس چون فاطمه حامله شد وی این حمل رازشت میپنداشت وچون بچه پیداشد اورا نیززشت می پنداشت، جعفر صادق فرمودکه در دنیا هیچ مادری چنین نیست که بچۀ خودرا بد پندارد مگرحضرت فاطمه(رضی الله عنها) او را بد می پنداشت، زیراکه اومیدانست که این بچه شهید میشود(العیاذ بالله جهت نحوست شهادت اوبچۀ خودرا بد می پنداشت) جعفرصادق گفت که آیت "حملته امه کرها الخ" در همین سلسله فرودآمده است(مادرش اورا درحالت حمل نیزبد می دانست وبعد از پیدا شدن نیز) این ترجمه اهل تشیع است، حالآنکه مفهوم آیت اینست که هرانسان باید شکر گذار ومطیع مادرباشد زیراکه مادر تکالیف حالت حمل ووقت پیدایش را متحمل شده است.

شاعری این را چنین منظوم کرده است.

ہائے رے شبیر مظلومی تری	روہوئی تیری بشارت تین بار
گرچہ راضی ہو چکی تھیں فاطمہ	پھر بھی تیری ولادت ناگوار
کرتی ہے اس رمز کو قرآن میں	امہ کرھا کی آیت آشکار
تمکو بھی غیرت کا ایسا جوش تھا	دودھ اس ماں کا نہ چوسا زینہار

مقصد وخلاصهء اشعار : دیدید شماکه درمذهب شیعه شهادت چقدرچیزبد است و حضرت حسین(رضی الله عنه) زاجهت شهید شدن درخیال ایشان چقدرمکروه ومبغوض است ودر میان حضرت حسین وحضرت فاطمه(رضی الله عنها) چقدرعداوت وبغض ثابت کرده شده است. اعاذنا الله تعالی منه، امید است که بعد ازدیدن مضمون بالادرتکفیرشیعه برای کسی هیچ شبه نماند.

آیا شیعه اهل کتاب اند؟

بنابرتحریرشامیه درمورد معتزله من شیعیان را اهل کتاب میگفتم بعداً متنبیه شدم که این مردم زندیق اند، لذا ایشان را دراهل کتاب داخل کردن درست نیست. زندیق بر دوبخش است.

(۱) بمعنی منافق، یعنی مدعی اسلام باشد وعقائد کفریه را پنهان دارد : قال العلامة

التفتازانی رحمه الله تعالی وان کان مع اعترافه بنبوة النبی صلی الله علیه وسلم واظهاره شعائر الاسلام یبطن عقائدهی کفر بالاتفاق خص باسم الزندیق (شرح المقاصد ص ۲۶۹ ج ۲) وقال الحافظ العینی رحمه الله تعالی واختلف فی تفسیره فقیل هو المبطن للکفر المظهر للاسلام کالمنافق (عمدة القاری ص ۱۰ ج ۳)

(۲) کسیکه درعقائد اسلام تأویلات باطله کند چنین شخص اگرچه کوشش پنهان داشتن عقائد شرکیه خودرانکندبلکه اشاعت آنهاراکند باوجود این اورا زندیق گفته میشود.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله المعروف) ای بالزندقة الداعی الذی یدعو الناس الی زندقته اه ح فان قلت کیف یکون معروفا داعیا الی الضلال وقد اعتبر فی مفهومه الشرعی ان یبطن الکفر قلت لا بعد فیه فان الزندیق یموه کفره وتروج عقیدته الفاسدة ویخرجها فی الصورة الصحیحة وهذا المعنی ابطال الکفر فلا ینافی اظهاره الدعوی الی الضلال و کونه معروفا بالضلال اه ابن کمال (ردالمحتار ص ۳۰۰ ج ۳)

وقال الشاه ولی رحمه الله تعالی ان المخالف للدین الحق ان لم یعترف به ولم یذعن له لا ظاهرا ولا باطنا فهو کافر وان اعترف بلسانه وقلبه علی الکفر فهو المنافق، وان اعترف به ظاهرا لکنه یفسر بعض ما ثبت من الدین ضرورة بخلاف ما فسره الصحابة والتابعون واجتمعت علیه الامة فهو الزندیق (المسوی ص ۱۳۰ ج ۲)

احکام زندیق

(۱) زندیق واجب القُتل است.

(۲) بعدازگرفتارشدن توبه اوقبول نیست. پیش ازگرفتاری قبول است.

(۳) نکاح با ایشان حرام است.

(٤) ذبیحه ایشان حرام است.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی و کذا الکافر بسبب الزندقة لا توبة وجعله فی الفتح ظاهر المذهب لکن فی حظر الخانیة الفتوی علی انه اذا اخذ الساحر اوالزندیق المعروف الداعی قبل توبته ثم تاب لم تقبل توبته ویقتل ولو اخذ بعدها قبلت (ردالمحتار ص ۳۰۰ ج ۳)

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (تنبیه) یعلم مما هنا حکم الدروز والتیامنة فانهم فی البلاد الشامیة یظهرون الاسلام والصوم والصلوة مع انهم یعتقدون تناسخ الارواح وحل الخمر والزنا وان الالوهیة فی شخص بعد شخص ویجحدون الحشر والصوم والصلوة والحج ویقولون المسمی به غیر المعنی

المراد يتكلمون الى جعاب نبيهما صلى الله عليه وسلم كلمات فظيعة. وللعلامة المحقق عبدالرحمن العمادى فيهم فتوى مطولة (الى قوله) ونقل عن علماء المذاهب الاربعة انه لا يحل اقرارهم فى ديار الاسلام بجزية ولا غيرها ولا تحل مناكحتهم ولا ذبائحهم وفيهم فتوى فى الخيرية ايضاً فراجعها. والحاصل انهم يصدق عليهم اسم الزنديق والمنافق والملحد) وبعد الظفر بهم لا تقبل توبتهم اصلا (ردالمحتار ص،۰۰ ج۳)

تعریف شیخین ودیگر صحابی ها در کتب شیعه

(۱) عن فضيل الرسان قال سمعت اباداود وهو يقول حدثنى بريدة الاسلمى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الجنة تشتاق الى ثلاثة قال فجاء ابوبكر فقيل له يا ابابكر انت الصديق وانت الذين اذهما فى الغار فلو سالت من هؤلاء الثلاثة (رجال كشى ص۰۰)

فضیل الرسان میگویدکه من از ابوداؤد شنیدم وازاو بریده اسلمی گفت که من ازجناب رسول الله ﷺ شنیدم که جنت برای سه اشخاص مشتاق است. بعدازآن حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه تشریف آورد پس به اوگفته شدکه شما صدیق هستید ودرغار ثور رفیق خاص حضور اقدس ﷺ بودید. اگرشما این را بپرسیدکه این سه اشخاص کدامها اند؟ (پس بهتراست)

(۲) ثم جاء عمر فقيل له يا اباحفص ان رسول الله قال ان الجنة تشتاق الى ثلاثة وانت الفاروق الذى ينطق الملك الخ (رجال كشى ص۰۰)

بعدازآن حضرت عمر رضی الله عنه تشریف آورد وبه اوگفته شدکه حضور ﷺ فرموده است که جنت مشتاق سه تن است وشما چنین فاروق هستیدکه بزبان شما فرشته گویا است. یعنی مطابق رأی شما وحی نازل میگردد.

(۳) قال بعض المخالفين بحضرة الصادق عليه السلام لرجل من الشيعة ما تقول فى العشرة من الصحابة قال القول فيهم الخير الجميل الذى يحط الله به سيئاتى ويرفع به درجاتى قال السائل الحمد لله على ما انقذنى من بغضك كنت اظنك رافضيا تبغض الصحابة فقال الرجل من ابغض واحدا من الصحابة فعليه لعنة الله والملائكة فقال لعلك تتأول ما تقول فيمن ابغض العشرة من الصحابة فقال من ابغض العشرة فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين (تفسير عسكرى مطبع جعفرى-حجرى تأليف ابن بابويه ص۰۰)

بعضی مخالفین دروجود جعفرصادق برای کدام شیعه گفت که درصحابه کرام رابطه به

عشرة مبشره رأی شما چیست؟ پس او(شیعه) گفت که من دربارهٔ ایشان رأی بهتردارم، بنا برین حسن ظن الله تعالی گناهان مرا محومیکند ودرجات مرا بلند میفرماید، شخص پرسنده گفت: خدا را سپاس است که اومرا ازبعض تونجات داد، پس شما ازجهت داشتن عداوت باصحابه(رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) رابضی پنداشته میشوید آن شخص(شیعه) گفت: کسیکه با یک صحابی بغض دارد براولعنت الله تعالی. اوگفت: شاید شمادرین قول کدام تأویل داشته باشید رابطه به عشره مبشره گفت که عقیده شما چیست؟ پس اوگفت: کسیکه با عشره مبشره بغض دارد براونفرین الله تعالی، ملائکه وهمه مردم باشد.

(٤) درفروع کافی ج۲ نصف اول ص ٤ نیزفضیلت حضرت ابوبکر رضی الله عنه مذکوراست.

(۵) درنهج البلاغت خطبات حضرت علی رضی الله عنه منقول است درآن درچندین مقامات بسیارباکثرت مدح شیخین رضی الله عنهمامذکوراست.بطورمثال صفحات ذیل ملاحظه گردد نهج البلاغه ج ۱ ص۳۵، ۱۸۲،۸۵، ۲٤۹ و جلد۲ ص ۲٤، ۹۸،۸٤، ۱۲۱ وجلد۳ ص۸.

(۶) درکتاب معتبرشیعه تفسیرعسکری تحت آیت -اولئك ماكان لهم ان يدخلوها الاخائفين- کرامت مشهورحضرت علی رضی الله عنه یاسارية الجبل- مذکوراست.

هذا عمربن الخطاب اذا قيل لهم انه كان على المنبر يخطب اذ نادى فى خلال خطبة ياسارية الجبل وعجبت الصحابة ماهذا من الكلام الذى فى هذه الخطبة فلما قضى الخطبة والصلوة قالوا قولك فى خطبتك ياسارية الجبل فقال اعلموا انى واناأخطب رميت بصرى حتى رايتهم وقداصطفوا ابن يدى جبل هناك وقد جاء بعض الكفار وليدورخلف سعد ابن ابى وقاص وسائر من معه من المسلمين ليحيطوا بهم فيقتلوهم فقلت ياسارية الجبل ليلتجئ اليه فيمنعهم ذلك من ان يحيطوا به ثم يقاتلوا ومنح الله اخوانكم المؤمنين اكناف الكافرين وفتح الله عليهم بلادهم فاحفظوا هذا لوقت فيرد عليكم الخبر بذلك فبين المدينة ونهاوند اكثر من خمسين يوما.(تفسيرعسكرى مطبع جعفرى ص ۰۰)

اینست عالم بزرگی حضرت عمر رضی الله عنه درچنین حالت درحالیکه ایشان برمنبرخطبه میدادند به آواز بلند فرمودند"یا سارية الجبل" (ای ساریه پشت کوه پناه گیر) صحابه کرام رضی الله عنهم باین تعجب کردند، حضرت عمر رضی الله عنه چون ازخطبه فارغ شد پس ازایشان پرسیده شد فرمودندکه در اثنای خطبه من نظربلندکردم پس دیدم که سپاه مسلمانان زیر کوه صف بسته اند وچند کافر ازپشت کوه آمدتاکه حضرت سعدابن ابی وقاص ودیگر

مسلمانان را محاصره کرده برایشان یورش ببرند پس اینجاست که من "یا ساریة الجبل" گفتم تاکه پشت کوه پناه گرفته ازمحاصره رستگارشوند سپس با آنان مقابله کنند الله تعالی برادران شمارا ازاحاطه کافران نجات داد و مسلمانان درقبال کافران فتح یاب شدند سپس فرمود اد دارید آن وقتی را که نزد شما خبراین خواهد آمد.

درمیان مدینه منوره ونهاوند(جایکه این لشکربود) ازفاصله مسافت پنجاه روز زیاد است.

(۰)وعن عروة بن عبدالله قال سالت جعفر محمد بن علی علیهما السلام عن حلیة السیوف فقال لا بأس به فقال قد حلی ابوبکر صدیق رضی الله عنه سیفه قلت فتقول صدیق فوثب وثبة واستقبل القبلة وقال ثم لصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله قولا فی الدنیا والاخرة.(کشف الغمه فی احوال الائمه طبع ایران ص۲۲۰)

عروه بن عبدالله میگویدکه من ازامام باقرپرسیدم که آیا برشمشیرها سیم وزرلیسانیدن جائزاست؟ پس گفت که جائزاست زیراکه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برشمشیرخود لیسانیده بود. راوی میگویدکه من عرض کردم که شما نیزصدیق میگوئید؟ پس امام باقر با غایت جوش ایستاده وقبله برو فرمود: آری من صدیق میگویم ! آری من صدیق میگویم ! آری من صدیق میگویم ! وکسیکه اورا صدیق نگوید الله دردنیاوآخرت هیچ قول اورا راست نکند.

نکته

افسوس که شیعیان سخن امام پنجم خود ابوجعفرمحمدابن علی باقررا سخن امام پنجم خود ابوجعفرمحمد ابن علی باقر را قبول نکردند وافضل البشربعدازانبیاء علیهم السلام حضرت ابو بکرصدیق رضی الله عنه را نتنها کوشش افتادن ازشرف صدیقیت را نمودند بلکه کوشش افتانیدن ازشرف صحابیت را نیزنموده عاقبت خودرا برباد کردند، ومستحق بد دعائی امام باقر"فلا صدق الله له قولاً فی الدنیا والآخره" (الله تعالی هیچ سخن اورا دردنیا وآخرت راست نکند) شدند درحق شیعه این بد دعائی ایشان قبول شد، چنانچه شیعیان تقیه یعنی دروغ وفریب را مذهب خود قراردادند ومیگویندکه کسیکه دروغ نمیگوید، فریب وفریب بازی نمیکند ایشان بی دِین اند، ایمان ایشان معتبرنیست، درپهلوی آن این دعوی را نیزکردندکه تمام انبیاء کرام علیهم السلام نیز دروغ میگفتند، ازین بالاترالله تعالی نیزدروغ وافتراء بستندکه (معاذالله) ازالله غلطی صادر میشود، سپس این حد را نمودندکه ازمنسوب نمودن

غلطی بسوی الله تعالی بالاتر دیگرعبادت نیست.این نقشه کذب بیانی قولی وافتراء پردازی ایشان بود، سوی دیگرحالت اخلاقی ایشان را ازین اندازه کرده شودکه ایشان این مذهب را اختیارکردندکه رفتن زنان رابلا نکاح بخانه کسی بصیغه متعه وعلاوه ازمذهب بندش های اخلاق وروایات رانیزشکسته مرتکب شدن حیا سوزی، این راکارخیربلکه ذریعه بخشش گناهان قراردادند.

قبل ازنقل کردن فضائل متعه ازکتب شیعه جواب یک اشکال را تحریرکرده میشود. درکتب شیعه به دیدن تعریف حضرات صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اشکال واردمیشودکه این مردود آشکاره دشمن حضرات صحابه کرام اند پس چگونه تعریف؟ این دوجواب دارد.

(۱) این تعریف بنابرتقیه است که برین مدار ایمان آنان است، چنانکه دربیان تقیه مذهب ایشان را نوشته شده است که کسیکه تقیه نمیکند او ایمان ندارد.

(۲) الله تعالی در"حق" چنین تأثیرگذاشته است که این بسا برزبان اهل باطل ودشمنان نیزسخن میگوید. در دنیااین مثالهای بی شماری دارد.

حقیقت اینست که از بغض وعناد حضرات صحابهٔ کرام رضی الله عنهم کتب شیعه پر است، درحق این نفوس مقدسه چنین دشنامهای فحش میگویندکه درقلب یک مسلمان مقدارِیک رمق ایمان باشد او ازیک مردود چنین زشت گوئی را شنیده اورا بغیرآنکه به جهنم نرساند قرارنمیگیرد.

فضائل متعه

(۱) قال ابوعبدالله علیه السلام مامن رجل تمتع ثم اغتسل الاخلق الله من کل قطرة تقطر منه سبعین ملکا یستغفرون له الی یوم القیامة.(برهان المتعه ص ۴۰ مؤلفه سید ابوالقاسم والسید علی حاری)

ترجمه: جعفرصادق میگویدکه ازهرقطرهٔ آب غسل جنابت بعدازمتعه الله تعالی هفتاد فرشته پیدامیکندکه برای آن متعه کننده (منحوس) تاقیامت طلب آمرزش میکند.

(۲) قال النبی صلی الله علیه وسلم من تمتع مرة امن سخط الله الجبار ومن تمتع مرتین حشر مع الابرار ومن تمتع ثلاث مرات صاحبنی فی الجنان (منهج الصادقین ص ۴۹۲)

ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم فرمود: کسیکه یکبارمتعه کردازقهرخدا نجات یابید، کسیکه دومرتبه متعه کند حشر او بامردمان نیک میشود، وکسیکه سه بارمتعه(روی خودراسیاه) کند او

درجنت بامن میباشد. اعوذ بالله من سخط الجبار و من الکذب علی سید الابرار غ الاطهار.

(۲) قال النبی صلی الله علیه وسلم من تمتع مرة واحدة عتق ثلثه من النار و من تمتع مرتین عتق ثلثاه من النار و من تمتع ثلاث مرات عتق کله من النار. (منهج الصادقین ص ۴۹۲)

ترجمه : نبی ﷺ فرمود : کسیکه یکبار متعه کند سه قسمت او از آتش نجات می یابد کسیکه دو بار متعه کرد دو ثلث او وکسیکه سه بارمتعه کرد (تمام بدن اواز آتش دوزخ آزاد می شود) (العیاذ بالله من شرورانفسنا)

(۴) قال النبی صلی الله علیه وسلم من تمتع مرة درجته کدرجة الحسن و من تمتع مرتین درجته کدرجة الحسین و من تمتع ثلاث مرات درجته کدرجة علی و من تمتع اربع مرات درجته کدرجتی (تفسیر منهج الصادقین ص ۴۹۳)

ترجمه : رسول الله ﷺ فرمود : کسیکه یکبارمتعه کردبرای او درجه حضرت حسن رضی الله عنه میسرمیشود وکسیکه دوباردرجه حضرت حسین رضی الله عنه وکسیکه سه بارمتعه کرد درجه حضرت علی رضی الله عنه وکسیکه (العیاذ بالله) چهارمرتبه متعه کرد (روسیاه کرد) او درجه مرادر می یابد.

(۵) قال ابو جعفر علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وسلم لما اسری به الی السماء قال لحقنی جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد ان الله تبارک وتعالی یقول انی قد غفرت للمتمتعین من امتک من النساء (من لا یحضره الفقیه جزء ۳ ص ۳۰۰)

ترجمه : ابوجعفرمیفرماید: شب معراج چون حضور ﷺ به آسمانها تشریف برد پس فرمودکه جبرئیل علیه السلام بامن ملاقی شد وفرمودکه ای محمد! الله تعالی میفرماید: من در امت تو متعه کنندگان بازنان رابخشیدم.

الله تعالی معاف فرماید، نزداهل تشیع سرکاردوعالم ﷺ چون ازمعراج تشریف آورد پس بجای تحفهٔ نمازبرای اینان سامان بی شرمی وحیا سوزی آورد. والعیاذ بالله ایشان را بشارت داده شدکه درین راز نجات اخروی شماپوشیده است.

(۶) روی بکر بن محمد عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن المتعة فقال انی لاکره للرجل المؤمن ان یخرج عن الدنیا وقد بقیت علیه خلة من خلال رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یقضها (من لا یحضره الفقیه جزء ۳ ص ۳۰۰)

ترجمه : ازجعفرصادق رابطه به متعه پرسیده شد پس فرمود: من برای هیچ مؤمن این را

مناسب نمیدانم که او ازدنیابا این حالت برودکه برذمة او یک سنت ازسنتهای محبوب نبیﷺ باقی باشد (یعنی متعه کرده روی خودرا سیاه نکرده باشد)

(۷) کسیکه متعه کنددرعمریک بار، او ازاهل بهشت است (تحفة العوام ص۲۷۱ ج۲)

(۸) عذاب داده نمیشود آن مرد وزن راکه متعه کند (تحفة العوام ص۲۷۱ ج۲)

برای مظاهره دیوثی وبی غیرتی وتسکین نفس اماره نسخه"هم ثواب وهم خرما" مانند متعه نیزکافی نشد پس ازآن هم ترکیب آسان "تحلیل" اخراج نموده بی غیرتی را نیز شر ماندند. ابن بابویه درکتاب اعتقادات می نویسد-اسباب حل المرأة عددا اربعة النکاح وملك الیمین والمتعة والتحلیل- موقع تلاش تفصیل تحلیل درکتب شیعه میسرنشد، یک مجتهد بنابردریافت فرمود که مراد ازین اعارة فرج است، بدترین جانوردنیا نیزدرجلواین شرافت حضرت انسان رابطه به شرم سرنگون است.

باید حضرات شیعیان فکرکنندکه به انکار ازصداقت یک صدیق برایشان چه آفت ها وارد میگرددکه باآنهااز بندش های مذهب وروایات ایشان آزاد شدند، اخلاق وانسانیت نیز از معاشره شیعیان رخصت گردید. فقط والله العاصم **۱۹/ ذی قعده ۱۳۸۱ هجری**

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ

مشوره اهم براي شيعيان

شیعه خالص قرارگیرید پس تمام نزاع ختم

«اقتباس ازحضرت الشیخ دامت برکاتهم ۶ محرم سنه ۹۶ هـ ۱۲ آسیا آبادی»

مذهب شیعه اینست که این قرآن که نزدماست یک حرف این هم صحیح نیست[1] بنیادمذهب ایشان برهمین قایم است، اگرچه بعضی شیعه قرآن را می بینند وتلاوت میکنند در کتاب ایشان نوشته میباشدکه این مسئله نزد ایشان ازمتواترات است، متواتر آنرا میگویند که خبردهندة یک چیزبمقدارباشندکه هیچ طاقت دنیا خلاف ایشان راباورکنانیده

[1]- تفصیل این حوالجات را تحت عنوان "آیاشیعیان مسلمان اند" ملاحظه فرمائید.

نتواند. چنانکه وجود مکه برای آن شخصی نیزیقینی است که مکه را ندیده باشد، همچنان نزد ایشان صحیح نبودن یک حرف قرآن آنقدریقینی است که این راکسی تکذیب کرده نمیتواند حالانکه اهل اسلام بربن اتفاق دارند که انکارکننده ازیک لفظ قرآن نیزکافراست.

یک اعتراض وحل آن

شاید شما این را بگوئیدکه شیعیان میگویندکه ماقرآن میخوانیم، قرآن درخانه های ما گذاشته شده است، این الزام برماغلط وبلا وجه است مگرمن میگویم که چون درین کتابها نوشته شده است وآنان این کتابهارا صحیح می پندارند وآنرامی بوسند، باسینه می پیوستند درخانه های خود میگذارند درآخراین کتابها اگربخلاف عقیده ایشان اند پس این معامله با آنان چگونه است؟ من این کتابهارا خود دیدم وآنهاراخوب دقیق دیدم که میگویم کسی مجال نداردکه یک حرف این رانیزتکذیب کند، اگرمیخواهند کتاب را کشیده نشان میدهم. درکتب ایشان این واقعه نوشته شده است که دریک مجلس ازیک مجتهد کسی پرسیدکه قرآن چگونه است؟ پس پاسخ دادکه درست است، بعداً یک شاگرد اوگفت که شما تورات روزانه چنین میخوانید وتعلیم میدهیدکه این قرآن غلط است وامروز شما این سخن جدید راگفتید؟ پس مجتهدصاحب گفت:"قلته تقية"من تقیه کرده بودم.

حقیقت تقیه

تقیه جزء دین ایشان است، معنی تقیه دروغ گفتن، ازنفاق کارگرفتن، کسی را فریب دادن وغیره است، درمذهب ایشان تقیه نتنها جائزبلکه بسیارثواب بزرگ است، کسیکه ازنفاق کار نمیگیرد اوبی دین است، روایت اصول کافی است"لادين لمن لا تقية له"[۱] ودریک روایت آمده است"لاايمان لمن لاتقية له"[۲] یعنی کسانیکه فریب نمیدهند ایشان بی دین وبی ایمان اند، دوچیز را به پیوستید، یکی اینکه ازایمان آنان اینست که یک حرف قرآن هم درست نیست، دوم اینکه دروغ گفتن وفریب دادن فرض است بلکه عین ایمان است، اکنون شماخود اندازه نمائیدکه اینان درخانه های خودچراقرآن میگذارند، بجزفریب

۱- اصول کافی ص۴۸۲

۲- اصول کافی صفحه ۴۸۴

دهی دیگرچه خواهدبود که نام این راآنان تقیه گذاشتند.

خردکانام جنون رکھ دیا جنون کاخرد جو چاہی آپ کاحُسن کرشمہ سازکرے

امتحان اهل تشیع

این منافقین راچنین امتحان گیریدکه شمااگرقرآن رادرست میگوئیدپس این را بگوئیدکه کدام مجتهدین ومصنفین ازشماکه قرآن را غلط گفته اند آنان مسلمان اندیاکافر؟ اگر شمادر دعوی خود راست هستید پس چقدر مجتهدین ومصنفین گذشتهٔ شماکه قرآن راغلط گفته اند همه راکافربگوئید، مجتهدین خودراکه این سخنان را گفته اندکافربگوئید و این کتب آنان را بسوزانید پس ما تسلیم میکنیم که شما در دعوی خود راست هستید، لیکن کتب آنان را چاپ میکنید، آنهارا تعظیم میکنید، مصنفین آنهارا امام خود پنداشته احترام میگذاریدپس معلوم شدکه روی خودشما سیاه است.

روزهای پیش قادیانیان را نیزهمچنین امتحان گرفته شدکه چون آنان گفتند: ما حضورﷺرا تسلیم داریم وما برختم نبوت ایمان داریم پس به آنان گفته میشدکه پس غلام احمد را کافر بگوئید، کتب اورا خاکستربگردانید.

صدیق دیندار چن سبویشورحیدرآباد دکن چندمعتقدین باشمارت آنان میگویندکه ما مجاهدین اسلام هستیم وبراسلام یقین داریم، ما دیندار هستیم، به آنان نیزاین را گفته میشد که صدیق دیندارکه نخست جوجهٔ غلام احمد قرارگرفت سپس ترقی نموده خود نبی قرارگرفت وبعداً دعوی خدائی را نمود: اورا کافربگوئید. این سخن عجیب است که پیرصدیق چن سبویشوراست اوتنها نبی شد ومرید او صدیق دیندار خدا شد.ع

برین عقل ودانش بباید گریست

آخر صدق وکذب یک دعوی معیاری نیزدارد، ازین بهترکدام معیاری باشدپس آنرا بگوئید. امروز اگرخدا نخواسته نزد ما کدام کتاب چنین آورده شودکه درآن نوشته باشد ، الله وجود ندارد ما آنرا ببوسیم، چاپ کنیم، غلاف بدهیم، به سینه بپیوستیم وبزبان بگوئیم که ما الله را تسلیم داریم آیا چنین ابلهی است که برای تسلیم داشتن این دعوی ما تیار وآماده شود، همین است حال این شیعیان که درهیچ کتاب ایشان این نوشته نیست که قرآن

کتب اهم شیعیان

کتب اهم شیعه کافی وصافی اند. صافی دو(۲)است. یکی شرح اصول کافی است دوم درفن تفسیراست، اگرمیخواهید حواله این کتابهارا ببینیدپس درکتاب من "احسن الفتاوی" آنهارا بتفصیل دیده میتوانید.

بهرصورت اصول کافی چنین کتابیست که ازین هیچ شیعه انکارکرده نمیتواند. درمورددیگر کتابها ایشان این راگفته میتوانندکه ما مجتهدهستیم وبریک مجتهد قول دیگرمجتهدحجت نمی باشد، جواب آن اینست که آن مجتهدین که تاقرآن انکارکرده اند آنان را چراکافر نمیگوئید؟ نیزاگربه ایشان سخنی گفته میشدپس اصول کافی را گرفته شود، ازین ایشان ایچگونه انکارکرده نمیتوانند، سبب آنرا نیزبشنوید، میگویندکه ابن یعقوب کلینی درآن زمان این کتاب را نوشت درحالیکه زمانهٔ غیبت صغری امام مهدی بود. درمورد بغار رفته غائب شدن امام مهدی خیال ایشان اینست که تامدتی او درآن غاریکه پنهان شد برمردم خاص او علم این حاصل بودکه اوکجاست، این غیبت صفری است وبعداً او طوری غائب گردیدکه برای کسی معلوم نشدکه اکنون اوکجاست؟ این غیبت کبری است. این شیعیان بسیار نافرمان اند، امام ایشان ازمسلمانان ترسیده درغارپنهان شد واینان درینجامی گردند ولازماً فساد برپا میکنند.

میگویندکه امام مهدی درشهر "سرّمن رآه" درکدام غارپنهان شد. یعنی بینندهٔ این شهر خوش میشد، ابن یعقوب کُلینی اصول کافی نوشته درغار رفته امام مهدی را دید، امام مهدی دیده فرمود"هذا کافٍ لشیعتنا" این کتاب برای شیعه ما کافی است، همین وجه تسمیه آن نیزاست. شما بااین دوسخنان دیگررا نیزبپیوندید، یکی اینکه امام نزد ایشان معصوم میباشد، دروغ نمیگوید، دوم اینکه امام عالم الغیب میباشد لذا از او غلطی نمیشود. پس تصدیق آن کتاب را که امام کرده باشدنه درآن غلطی میشود ونه درآن احتمال دروغ است. در سرورق این کتاب این عبارت نوشته شده است هذا ما قال فیه الامام الاکبر حجة الله المنتظر هذا کافٍ لشیعتنا- واقعاً این برای ضرب شیعیان کافی است.

شیعه صرف برتحریف قرآن قائل نیستندبلکه عقیدهٔ ایشان اینست که قرآن ستون های کفر موجوده را مضبوط میسازد.

((وتضمینه من تلقاءهم مایقیمون به دعائم کفرهم)) (تنبیه الحائرین)

خلفاء ثلاثه درقرآن آنس سخنانی رادرج کرده اندکه به آنها ایشان ستونهای کفرخودرا قایم کردند. شیعیان با قرآن موجوده بخاطراین عداوت دارندکه درین طرفداری شیعه راکرده نشده است.

((ولولا انه زید فی القران ما نقص ما خفی حقنا علی ذی حجی)) (تنبیه الحائرین)

اگردرقرآن کمی بیشی کرده نمیشدپس حق ما برهیچ عقلمندی مخفی نمی ماند.

شیعیان عقیده تحریف قرآن را بطورتقیه خواه هرقدری کوشش پوشانیدن آنراکنند مگر بازهم گاهی سخن دل برزبان می آید. چنانچه سید محمد دهلوی درکتاب خود "ضربت حیدریه" این چنین مینویسد :

این نظم قرآنی نظم عثمانی است برشیعان احتجاج بداں نشاید.

ترتیب موجود قرآنی ترتیب عثمانی است فلهذا این قرآن بر شیعه حجت شده نمی تواند.

فایده عجیب معلوم نمودن راز دل

این امرباتجربه ومشاهده ثابت است که دربیهوشی، نشه، جون، خواب وغیره سخنان دل بزبان می آیند. بعضی مردم واقف ازنفسیات بذریعه این قاعده راض دل را معلوم میکنند. کسی چنین سخنی را بگویدکه شنونده به طیش آمده هوش را ازدست دهد وخبوط الحواس گردیده سخن دل را بکشد.

چون "النجم" مولانا عبدالشکورصاحب لکهنوی رجوم للشیاطین قرارگرفته بردشمنان قرآن حمله نمود وبرآنان تلبیس تقیه راخاکسترنمود اصل تصویرایشان راعریان نمودپس شیعیان گفتند برای دفاع "النجم" علاوه ازتصانیف مستقل تقریباً ۲۵ رسائل جاری گردید مگر درجلو راکت "النجم" آنها ازبیت العنکبوت زیادترمقاومت نکردند واندکی بعدیکی بعدازدیگرهمه شکست خوردند، یکی ازآن رسائل هفته وار بنام "دُرِّنجف" نیزازسیالکوت جاری کرده شد، در اشاعت یکم اپریرسنه ۲۶ میلانی آن اعجازخصوصی علماء شیعه مضمون حسن بدایونی شایع گردیده بود. ما نخست آن قسمت این مضمون را پیش میکنیم که بدان ناظرین یقین کنندکه اعجازحسن صاحب درآن وقت به ضرب شدید "النجم" هوش

وحواس را از دست داده بود، درعالم این بیهوشی او سربسته راض را فاش نمود.
چشم بد دور "النجم" چطورکوکب درخشان است مانند فلک دارای دلی ستارۂ درخشان جرمنی بس فقط اینقدر فرق است که باپرتو این موی سیاه میشود وبادرخشان خونی این بینائی قلوب عوام کالانعام می درد.
"النجم" طورمارخرافات ومضرات است واین یک چیزیی ضرراست، النجم برفتارفساد پراگنده میکند، واین بروش خودگاه گاه چکمه میدهد، رنگ "النجم" مانندآفتاب پرست تبدیل میشود واین از اول روزدرشیشۂ فلک نیلی ضیاباراست. نحوست "النجم" ازمستمر یوم نحس بدرجها زائداست که این را در روز بدسال یک مرتبه دیدن میخواهد ودرشعاع خونی "النجم" درهرماه رنگ می آوردواثرمریخی نشان میدهد برپیشانی "النجم" این آیت "وبالنجم هم یهتدون" چنین است مانند تاج شفاعت برسرپیریی پیر یا قبای هدایت برسرعالم بی عمل یاقمیس خلافت دربدن خلیفه پنجایت[1] یا دستارفضیلت برجاهل احمق.
شیعیان ! لطیفه عجیب است که اوخود گمراه است لیکن دم هدایت دارد. مدیرآن سراپا فاسق وبی دین است لیکن برما عیب خودرا میزند، خود مؤمن بالقرآن نیست، نه هم مشرب اوست مگرگناه بی لذت خودرا بسوی ما منسوب میکند.
پیش رفته مدیر "النجم" را می نویسد : مگرشما حیانمیکنید، ودریک مشت آب غرق شده نمی میریدکه قصه پاک شود "ازبیهوده گونی دروغین خویش توبه کنید"
اکنون از زهرقی کردۂ این حواس باخته چند اقتباسات پیش میکنیم.
"بعدازرحلت رسولﷺ مرتب شدن قرآن بدعت دینی قرارگرفت. بدعت پرستان ! اگر شما راستین هستیدپس صفات موجودۂ قرآن را برقرآن عهد رسول منطبق کنیدوگرنه از دعوی باطله خود تائب گردیدسپس هرگز دعوی اصلی بودن این قرآن را نکنیند"
"مسترالنجم شما بکدام دهان قرآن موجود را قرآن میگوئید درحالیکه درقرآن اصلی سوره احزاب دوصدآیت بود درین سورت آیت رجم نیزبود" وبشنوید ازسوره توبه صرف

---

[1] ـ مراد ازخلیفه حضرت ابوبکرصدیق اند ومراد ازپنجایت آن اجتماع تاریخی انصارومهاجرین است که برآن دنیای اسلام نازان است ودرآن انتخاب حضرت صدیق اکبربعمل آمد. این اجتماع درزندگی جمهوری اقوام عالم درجۂ خشت اول جمهوریت را دارد.

یک قسمت مانده است باقی سه قسمت آن غائب گردیده است، بسیار جای افسوس است که دعوی تواترقرآن راکرده میشود مگرحال اینست که آیات قرآنی به مشکل زیاد میسرمیشد معلوم میشودکه درآن زمان هیچ یکی ازاصحاب نیزحافظ تمام قرآن نبود.

"الغرض تمام قرآن موجود نیست ونه دعوی این درست است"

ازقرآن سوره کامل "نورین" غائب گردید. درقرآن موجود دوسورة مکمل یعنی حفد وخلع بالکل ندارت اند، این قرآن که بزعم ناقص شمامکمل است اگربه ذریعة آیه "انا له لحافظون" وعده حفاظت قرآن اصلی وغیرمجموع را خداوندﷻ فرموده بود پس آن کجا محفوظ ماند" "پس اگرقرآن عهد رسول غیرمخلوق است که مجموع ومجلد نبودپس وجود آن ازصفحه هستی غائب است واگراین قرآن مراد است پس خالق این جناب عثمان رضی الله عنه اندپس چگونه قدیم شده میتواند" "قرآن حضرت ابوبکر رضی الله عنه غلط ثابت شد. هریک آیت آن به گواه دوعادلان نوشته شده بود. درین باثابت شدن پر ازفضولیات با عدل صحابه وایمان صحابه ایمان حضرت ابوبکرنیز رخصت شدکه این همه برقرآن غلط ایمان داشتند"

"مگرشما حضرت عثمان رضی الله عنه ایجاد فرمود. اکنون بگوئید اصل قرآن کجا محفوظ ماند؟ (بی ترتیبی آیات را ملاحظه کنید)

آیت دوم بالکل درمقام بی ربط نوشته شده است چنانکه در تذکرة آیت تطهیرازواج نبیﷺ بزور جای داده شده است"دیگربشنوید دررکوع چهارم سپاره دوازدهم قصه طوفان نوح را بعنوان عجیب نوشته شده است که بدان طوفان بی تمیزی جهالت جامع قرآن جوش میزند" "چرا جناب عبدالشکورراست بگو همین ترتیب مطابق لوح محفوظ است؟ آیا این ترتیب توفیقی است، آیا حفاظت این بی ترتیبی را خدا وعده فرموده است؟ آیا برین ترتیب شما وجامع قرآن ایمان دارید؟"

آیا بعد از دیدن این اقتباس نیزیک مسلمان راست وساده درخانه شیعه قرآن یا سلسلة خواندن یا خواناندن آنرا دیده درین فریبب داخل شده میتواندکه شیعه برقرآن ایمان دارد.

مناظره حضرت مفتي صاحب مدظله بایک شیعه مجتهد وفرار مجتهدصاحب

باری یک مجتهدشیعه درتقریرخود دعوت مناظره عام را نمودکه هرکه میخواهد بمقابلة من بیاید. بریک مقام سندهـ مراخواسته شدکه یک عالم شیعه باربار دعوت مناظره را میدهد من گفتم که من تجربه دارم که هرگاهی من بروم آنان به مناظره آماده نمی شوند، وقت من ضایع میشود. آنان گفتندکه درین خفت اهل سنت است پس من تیارشدم، کتابهای خودرا گرفته به مقام مناظره رفتم، مجمع مردم بود، سخن همان شدکه من درآغازگفتم پس آن شیعه به مناظره آماده نشده وبیان عذریه نمودکه با این فتنه وفساد منتشرمیشودپس من گفتم که دعوت مناظره را شما خود داده بودید وشما خودفساد پراگنده میکنید پس چرا مناظره دادید؟ لیکن چون او هیچگونه تیارنشدپس من گفتم که واقعاً راست گفتید شما با این فتنه وفساد پراگنده میشود مگراین صلح که است بایدپایدار باشد، چنین نشودکه امروز صلح شد وفردا میدان را خالی دیده باز دعوت مناظره را آغاز کنید لذا من برای صلح پایدار چند صورت ها تقدیم مینمایم شما هریک ازآنرا انتخاب میکنید انتخاب کنید.

طریقه اول صلح

بنیاد صلح را برین گذاشته شودکه به قبضه کسیکه مراکز اند آن مذهب را گرفته شود خامخواه برای خودیک مجسد را متعین کردن درست نیست مراکز را فیصل مقرر کرده شود.

مرکز اول الله تعالي

نزدشیعیان بزرگترین عبادت اینست که این عقیده را داشته باشیدکه ازالله غلطی میشود، من هیچ لفظ را ازطرف خود نمیگویم کتاب را کشیده برای ایشان نشان دادم، روایت اصول کافی است ما عظم الله تعالی بمثل البداء ـ(اصول کافی ص۸۴) روایت دوم ما عبد الله تعالی بمثل البداء ـ(اصول کافی ص۸۴) روایت سوم سمعت الرضا علیه السلام قال ما بعث الله نبیا قط الا بتحریم الخمر وان یقر لله بالبداء ـ(اصول کافی ص۸۶)

معنی بداء آنان اینست که الله تعالی کاری رامیکند بعداً پشیمان میشودکه آری غلطی

شد. نعوذبالله منه. عقیدۀ مسلمان اینست که الله تعالی ازهرغلطی پاک است ونزدشمااز الله تعالی غلطی شده میتواند بلکه شده میتواند پس چنین پنداریدکه معاذ الله درپیدایش شیعیان از الله تعالی غلطی شده است. بهرحال این مرکز بامسلمانان است.

مرکز دوم رسول اللهﷺ

رسولان معصوم میباشند، ایشان تحت شکنجۀ کسی یا ازکسی ترسیده کاری را انجام نمیدهند ، این عقیدۀ ماست وعقیدۀ شیعیان اینست که «لادین لمن لا تقیه له» (اصول کافی ۴۸۲) «ولا ایمان لمن لا تقیة له» (اصول کافی ۴۸۴) نبی ورسول نیزتاوقتیکه از دروغ وفریب کار نگیرد او ایماندار شده نمیتواند، نعوذ بالله منه.

مرکز سوم اولاد آنحضرتﷺ

دراولاد رسول اللهﷺ حضرت حسین رضی الله عنه را خصوصیت حاصل است وحضرت حسین رضی الله عنه درمذهب شیعه العیاذ بالله بسیارمنحوس است. نقل کفر، کفرنباشد وگرنه زبان به گفتن این آماده نمیشود. درکتب شیعه[1] آمده است که جبریل امین علیه السلام نزد آنحضرتﷺ آمد پس فرمود ای محمد(ﷺ) الله تعالی ترا به پسری بشارت میدهدکه ازفاطمه(رضی الله عنها) پیدا میشود اورا بعدازشما امت شما شهید میکنند حضوراکرمﷺ فرمود: سلام بر پروردگارمن برای من به چنین پسرضرورت نیست که از فاطمه پیدا شود سپس اورا امتی من بعدازمن شهیدکنند. جبرئیل علیه السلام پس تشریف برد اندکی بعد باز فرود آمد وهمین سخن را گفت: آنحضرتﷺ بازهمان پاسخ راداد، جبرئیل امین باز تشریف برد وباز آمد فرمود: ای محمد(ﷺ) پروردگار تو ترا سلام گفت وترابشارت میدهدکه در اولاد اوامامت، ولایت ووصیت میگذارد باز آنحضرتﷺ فرمودکه اکنون من راضی ام. بعد ازآن حضورﷺ نزد حضرت فاطمه(رضی الله عنها) پیغام فرستادکه الله تعالی مرا به چنین فرزندی بشارت میدهدکه از توپیدا میشود اورا امت من بعدازمن شهید میکنند، حضرت فاطمه رضی الله عنها پاسخ دادکه برای من به چنین پسری حاجت نیست که اورا امت شما شهیدکنند، آنحضرتﷺ باز پیغام فرستادکه الله تعالی دراولاد اوامامت، ولایت ووصیت میگذارد پس حضرت فاطمه رضی الله عنها راضی گردید(حضرت حسین رضی الله عنه پاداش این را ازوالدۀ محترمۀ خود چنین گرفت که) بعدازآن

[1] - تحت این حواله "آیا شیعه مسلمان است؟" گذشته است.

نه ازوالدهٔ خود فاطمه رضی الله عنها شیرنوشید ونه از زن دیگری(یعنی او ازجنس زن نفرت کرد که برپیدایش اوناخوش بودند) اورا نزد پیامبراسلام ﷺ آورده میشد آنحضرت ﷺ انگشت خودرا در دهن اومیداد، حضرت حسین(رضی الله عنه) ازآن شیرمی نوشیدکه برای او تادو وسه روز کفایت میکرد.

به بینید چگونه میان مادر وپسرعداوت ظاهرمیکنند. این واقعه را شاعرشیعه اینچنین نظم کرده است.

ہائے رے شبیر مظلومی تری — رد ہوئی تیری بشارت تین بار
گرچہ راضی ہو چکی تھیں فاطمہ — پھر بھی تیری ولادت ناگوار
کرتی ہے اس رمز کو قرآن میں — امہ کرہا کی آیت آشکار
تمکو بھی غیرت کا ایسا جوش تھا — دودھ اس ماں کا نہ چوسا زینہار

مرکزچهارم حرمین شریفین:

این درقبضهٔ ماست.

مرکزپنجم قرآن مجید:

این نیزنزد مسلمانان است. شیعیان برصحت این قایل نیستند[۲]

طریقه دوم صلح

صورت دوم صلح اینست که طریقه نوبت را اختیارکرده شودیعنی برای یک مدت همه سنی شوند وچند مدت همه شیعه تاکه اتفاق واتحاد بماند. پیش درین اختلاف می آیدکه نخست شیعه قرارگیرندیاسنی، فیصله این را چنین کنیدکه نزدکسکه قانون فی الحال موجوداست آن مذهب را فی الحال گرفته شود. قانون ما قرآن وحدیث موجوداست وقرآن شیعه درآن غار امام مهدی موجوداست که برابران شتر فربه وهفتاد گزاست آن درینجا موجود نیست. این مذهب هرگزقانون ندارد. این راگرفته چگونه کار را جریان داده شود؟ لذا فی الحال همه شیعیان مسلمان شوندوقتیکه امام مهدی کتاب شمارا آورد پس ما باشما میشویم . شما درین موردباما معاهده بنویسیدپس آنرا درکاغذثبت کنید.

طریقه سوم

اگراین طریقه صلح منظورنیست پس سخن به آسانی اینست که شیعه اصل شیعه قرارگیرد پس تمام جنگ خود بخودختم میشود. زیراکه درمذهب شیعه این احکام است.

(۱)پوشیدن لباس سیاه حرام است. ملاحظه گردد عبارات.

(الف) قال امیر المؤمنین علیه السلام فیما علم اصحابه لا تلبسوا السواد فانه لباس فرعون کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکره لباس السواد الا فی ثلثة العمامة والخف والکساء (من لا یحضره الفقیه الجزء الاول ص۸۰)

حضرت علی رضی الله عنه اصحاب خودرا تعلیم داده فرمودکه جامهٔ سیاه نپوشید زیراکه این لباس فرعون است. آنحضرت ﷺ بجزدستار، موزه وچادر دردیگرلباسها رنگ سیاه را زشت می پنداشت.

(ب) سئل الصادق علیه السلام عن الصلوة فی القلنسوة السوداء فقال لا تعمل فیها فانها لباس اهل النار (من لا یحضره الفقیه الجزء الاول ص۸۱)

ازحضرت جعفرصادق پرسیده شدکه نمازگزاریدن درکلاه سیاه چگونه است؟ فرمود: با این نمازگزاریده نشودزیراکه این لباس جهنمیان است. ایضا.

(ج) روی اسماعیل بن مسلم عن الصادق علیه السلام انه قال اوحی الله تعالی الی نبی من انبیائه قل للمؤمنین لا تلبسوا لباس اعدائی ولا یطعموا مطاعم اعدائی ولا یسلکوا مسالك اعدائی فیکونوا اعدائی فاما لبس السواد للتقیة فلا اثم فیه. (من لا یحضره الفقیه ص۸۰ ج۱)

جعفرصادق میگویدکه الله تعالی برکدام نبی وحی فرستادکه برای مؤمنان بگو لباس دشمنان مرا نپوشند. غذای آنهارا نخورند وبرراه آنان نروند اگرایشان چنین میکنند پس دشمن من قرار میگیرند. آری البته درپوشیدن لباس سیاه بطورتقیه باکی نیست. (ایضاً)

(د) فقد روی عن حذیفة بن منصور انه قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام بالحیرة فاتاه رسول ابی العباس الخلیفة یدعوه فدعا بممطر احد وجهیه اسود والاخر ابیض فلبسه ثم قال علیه السلام اما انی البسه وانا اعلم انه لباس اهل النار. (من لا یحضره الفقیه ص۸۰ ج۱)

درحیره قاصد خلیفه ابوالعباس برای خواستن امام جعفرصادق آمد. ایشان برای حفاظت از بارش جامهٔ خواست که یک جانب آن سیاه وجانب دیگرآن سفید بود. امام جعفرآنرا

پوشیده فرمود: من این را دانسته میپوشم که این لباس دوزخیان است. (ایضاً)

(۲) ماتم کردن کار کافران است.

(الف) عن ابی عبدالله قال ان الصبر والبلاء یستبقان الی المومن فیاتیه البلاء وهو صبور وان الجزع والبلاء یستبقان الی الکافر فیاتیه البلاء وهو جزوع قال قلت له ما الجزع قال اشد الجزع الصراخ بالویل والعویل ولطم الوجه والصدر وجز الشعر من النواصی (فروع کافی ص۱۲۰ ج۲)

جعفرصادق میگوید که صبرومصیبت نزد مؤمن می آید، چنانچه برمؤمن آفت می آید پس اوصابرمی ماند همچنان جزع ومصیبت نزدکافرمی آیند چنانچه نزدکافرآفت می آید پس او جزع وفزع راشروع میکند. ازامام جعفرپرسیده شدکه جزع چیست؟فرمود: اشدترین جزع اینست که واویلا کرده شود. چهره وسینه را (مانندشیعیان) پاره کرده شود وموی پیشانی را کنده شود.

(ب) من اقام النوحة فقد ترك الصبر واخذ فی غیر طریقه (فروع کافی ص۲۲۸ ج۲)

کسیکه مجلس ماتم ونوحه قایم کرد اوصبررا ترک کرده غیرطریق اختیارکرد. (فروع ص۲۲۸ج۲)

(۳) ازپشت امام سنی درصف اول نمازگزاریدن آنقدرثواب داردچقدر که درنماز گزاریدن ازپشت حضورﷺ

من صلی معهم فی الصف الاول کمن صلی خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم (من لایحضره الفقیه باب الجماعة)

کسیکه با اهل سنت درصف اول نمازگزارید اوچنان است که چنانکه ازپشت رسول اللهﷺ نمازگزارید.

(٤) مناظره کردن حرام است زیراکه این خلاف تقیه است وایمان تقیه نکننده باقی نمیماند، حواله این راپیش گفته شده است.

(۵) ریش ماندن وکم کردن بروت واجب است.

این همه کارها را بکنید پس آیا اختلاف باقی میماند؟ درمذهب شیعه تقیه فرض است. شما تقیه نموده سنی شوید پس تمام نزاع ختم میشود، درکتب شیعه مدح صحابه[1] روایات مدح

---

[1] - حواله این درتحت عنوان "تعریف حضرات شیخین ودیگرصحابهی درکتب شیعه" گذشته است.

صحابه موجود اند ودرنهج البلاغت چندین خطبه حضرت علی رضی الله عنه منقول است که درآنها شیعیان مدح حضرات شیخین رضی الله عنهما را کرده اند. لذا شمانیزجلسه های مدح صحابه را کنید.

پس چون شما همه شیعه شدید پس امام مهدی ازغارمی برآید زیراکه درکتب شیعه نوشته است که چون ۳۰۳ شیعه[۲] برروی زمین جمع شوند پس امام مهدی ازغار می برآید. شما شیعه نمی شوید، تاکه شما شیعه نشوید امام مهدی نمی برآید، اورا باکرده های ناحق خود'درغارهل داده اید. برامام خودچقدرظلم میکنید نیزدر خاصل شیعه قرارنگرفتن شما چقدرفساد پراگنده میشود، دنیا گمراه میشود، شما شیعه شوید پس امام مهدی می آید وتمام نزاع ختم میشود.

خطاب باحاضرین

دیگرچیزی نیست شمادرینجاکم ازکم سه وچهارصد شیعیان موجودهستید، شماهمه درینجا عزم نموده خالص شیعه شویدپس فیصله خواهد شد وامام مهدی خواهد آمد. اگرشما با وجود اینقدرتعداد تنها سه صد وسیزده شیعه شده نمیتوانیدپس معلوم شدکه مدعی شیعیت همه منافق اند چنانچه درکتابهای شما این فیصله حضرت علی رضی الله عنه ودیگرائمه شیعه موجوداست.[۳] که تمام شیعیان مامنافق ومرتداند. علماء شیعه ازین امور پاسخی ندادند ومجلس مناظره برخاست شد. الله تعالی همه مارا حفاظت فرماید وبرصراط مستقیم قایم دارد. آمین .   (ضمیمه این رساله در تتمهٔ "احسن الفتاوی" است)

---

[۲] - اگرعددایشان(شیعیان) به سه صد وسیزده کسی بهینت اجتماعی رسد امام ظاهرشود.صافی باب۵ ص۳۳۶ج۲.

بِسۡمِ اللّٰہِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ

وَاَنۡزَلۡنَاۤ اِلَیۡکَ الذِّکۡرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَیۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ یَتَفَکَّرُوۡنَ

فتنه انکارحدیث

بحث مبسوط برحجیة الحدیث

سوال : درین عصرفتنة انکارحدث روزافزون بروبه ترقی است . قلع وقمع نمودن این و نگاهداری عوام ازچنین فتنه هافریضه ی علمای وقت است. لهذا استدعاست که رابطه به حجیت الحدیث بحث سیرحاصل فرموده عندالله مأجوروعندالناس مشکورخواهیدبود. وَاللّٰهُ لَایُضِیۡعُ اَجۡرَ الۡمُحۡسِنِیۡنَ۔

الجواب ومنه الصدق الصواب :

بِسۡمِ اللّٰہِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ

یارب صل وسلم دائماً ابداً علی حبیبک خیرالخلق کلهم

بمصطفی برساں خویش را کہ دین ہمہ اوست

اگر باو نرسید تمام بولہبی ست

عبدالله چکرالوی ازهمه نخست فتنه انکارحدیث رابرپانموده قلوب مسلمان عالم را مجروح ساخت. مگراین فتنه درمدت چندروزبموت خودمرد. حافظ اسلم جیراج پوری دوباره این فتنهٔ غرق شده را هوا دادوآتش خاموش گردیده رادوباره روشن نموده برجروح عاشقان شمع رسالت نمک پاشی نمود. واکنون غلام احمدپرویزبتالوی نگران " رساله طلوع اسلام " تولیت این آتش کده راقبول نموده بردشمنی رسول کمربسته است. چرا نباشد در حالیکه قادیان وبتاله هردو دریک ضلع اقع اند.بلکه بتاله بوجه آنکه ولسوالی است بر قادیانی بگونه فوقیت مرکزی دارد.ازین لحاظ اگرغلام احمدبتالوی ازغلام احمدقادیانی در دشمنی رسول یک ودودرجه بالاتربرودبعیدنیست. این غلامان نام نهاد احمدصلی الله علیه وسلم بموجب مقوله مشهور" برعکس نهندنام زنگی کافور" بخلاف سیدالکونین دردنیاعلم

بفاوت رابلندنمود. درابرسیاه دشمن رسول پرویز(علیه ماعلیه) افتاده اندواین شان امتیازی اثرنام منحوس وی است آن کسری سیاه بخت که وی نامه مبارک سیدالکونین ﷺ را بسیار پیچ وتاب خورده پرچه نموده انداخته بود اورا نیز پرویز گفته میشد به پرویز (علیه ماعلیه) باید معلوم شودکه درجرم ناقابل معافی دشمن رسول مانند پرویز کسری نه تنها تاج وتخت را از دست داد بلکه تمام خاندان تباه وبرباد گردید. این بود معامله دنیا که دار جزا نیست (ولعذاب الآخرة اکبر) آنروز دور نیست که درموردش ارشاد است :

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» «۲۷.۳۵»

وآنروز که ظالم (ازغایت حسرت) دست خود را بریده میخورد ومیگوید چه خوب میبودکه من بارسول بر راه (دین) روش میکردم.

پرویزقرن چهاردهم نیز باید از ثمرات تلخ سیاه کاریهای خود خائف باشد. «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» «خسرالدنیا والاخرة»

فروفیسرامین الدین صاحب در روزنامه تسنیم لاهور ۲۰/مارچ سنه ۵۷ء تحریرمی فرماید "این نیافته زیراهتمام اداره ثقافت اسلامیه لاهور به اعتماد وامداد دولت رشد کرده میرود، این آن اداره است که ذکرش را در ایام گذشته در پارلیمان وزیرتعلیم کشور ما فرموده بود. وبعدازان درپس اندوز پاکستان مغربی برای وی انتظام امدادی گرانقدر بیست وپنج هزار روپیه نیز فرموده شد"

مفسد کیست؟

درفضای موجوده کسیکه برچنین مضمون ضروری واهم قلم می برداردکه بخلاف خواهشات نفسانیه باشد یا دران کوشش دفع نمودن کدام فتنه نوپاک را کرده شده باشد وصدای بازگشت بدعنوانیهای کدام دشمن اسلام باد پس بلاامتیاز حق وباطل آنرا مسفد ومفتن گفته میشود. امرقابل غوراینست که اگرکسی رکنیت اداره چهارده صدساله مشهور عالم را بپذیرد. ارکان این اداره درعلم وفراست سابقه، جدوجهدعملی واخلاص یکتاباشد، مساعی وکوشش شبانه روز آن نام این اداره درچهارصدآفاد عالم درخشان باشد اکنون این رکن جدید بگویدکه ارکان سابقه اداره همه جاهل وناواقف از قوانین بودند یادرایشان اخلاص نبود یاهمه ایشان خائن بودند یادرایشان اقدام عملی نبود. آن همه قوانین که برآنها

تا چهارده صد سال عمل میشد سراسرغلط اند من برپذیرفتن آنها آماده نیستم. در اداره قانونی جاری باشدکه من میسازم وفلاح آن درین است که من میگویم. فکرصاعب همانست که درخاطرمن آید ونظریه تنها آن درست است که من پیش کنم پس آیا چنین رکن اداره خیرخواه است یابدخوا؟ مصلح است یامفسد؟ اگر یک رکن از ارکان سابقه اداره این روشن خیال جدید را بفهماند وپاسخ خرافات اورا دهد پس آیا فعل اورا به فتنه وفساد تعبیرکرده میشود یابه امن واصلاح؟ بعینه همین مثال غلام احمد پرویزی است. از زمانه حضور کریم ﷺ گرفته تا امروز مدار دین دو چیزبوده: کتاب الله وسنت رسول الله (ﷺ) برهمین دو ستون عمارت دین ایستاده است. خلفاء راشدین ودیگرصحابه کرام، تابعین، تبع تابعین، ائمه کرام، محدثین، فقهاء، صوفیه وعلماء تمام عالم اسلام سنت نبویه را در دین حجت پنداشته آمده اند. مگرغلام احمد پرویز می اندیشدکه اکنون امت مسلمه باید آن تفسیر و تعبیر قرآن را بپذیرندکه برآن نام من نوشته شده است. بجزتفسیر، تعبیر، تشریح من هر چیز است آن ملاّ ازم است، سازش عجمی است، جهل ونادانی است. تاکنون قرآن را بطور درست پند دارنگان کجارفته است. علماء بزرگ درحدیث وفقه درشک می افتند بلکه بخلاف قرآن سازش میکند. این سازشی عجمی مانند مفسرین قتاده، حسن، مجاهد وعکرمه در قرآن سندقبول میکردند ومن علی الرغم این تمام مفسرین از عبدالله چکرالوی، سرسید احمدخان واسلم جراج پوری فیض حاصل کردم. لهذا آن تفسیرقرآنکریم معتبراست که من میکنم نجات دهندگان قرآن ازسازشهای عجمی ورهاکنندگان از مظلومیت بیایید، شتابان بیایید ودراکناف من گرد آیید، ورق بزنید تفسیرابن کثیررا پاره پاره کنید، بیضاوی ابن جریرواتقان را. معارف القرآن را بخوانید مفهوم صحیح آیات الله را درهمین کتب خواهید دید پرویزمینویسدکه سنت رسول الله ﷺ واحادیث در دین حجت نیستند. اقوال رسول الله ﷺ را رواج داده در دین حجت قرار داده شده است این دراصل بخلاف قرآن یک سازش عجمی است. پرویزخاک بدهن، گستاخ بسوی آن نفوس قدسیه سازش عجمی را منسوب کرده است ایشان آن ارواح پاک اندکه ایشان را ظلم واستبداد حکام جابروظالم نیز از کلمه حق باز داشته نتوانستند. ایشان درّه خوردند، متحمل مصائب شدند، برتخت های دار آویخته شدند، درسایه های تیغ بخاطر اعلاء حق آخرین داشته خویش را از دست داند، هیچ خوفی ایشان را

مرعوب کرده نتوانست، ونه کدام آزمندی وطمع بزرگ دنیا ایشان را رام کرد.

ٹل نہ سکتے تھے جو میدان میں اڑجاتے تھے — پاؤں شیروں کے بھی میدان سے اکھڑجاتے تھے
تجھ سے سرکش ہوا کوئی تو بگڑجاتے تھے — تیغ توکیا چیز ہے ہم سب توپ سے لڑجاتے تھے
نقش توحید کا ہردل پہ بٹھایا ہم نے — زیر خنجر بھی یہ پیغام سنایا ہم نے

ایشان چنین نفوس قدسیه بودندکه برعبادت ایشان فرشتگان رشک می کردنددمن ایشان برای ملائکه مصلی قرارمی گرفت، به پاکبازی ایشان سوگندیادکرده می شدجسم ایشان تمام شب ازبسترخواب علیحده می بود، ایشان سالهابه وضوء عشاء نماز فجررا گزاردند وخشیت الهیه برای ایشان تمامترلذتهای دنیارایکسربی کیف کرده بود. کسیکه خاک بدهن گستاخ این ارواح سعیدرابخلاف قرآن سازش کنندگان عجمی میگوید. اگر ازجهت تحریرهای وی غیرت عالماسلام وعاشقان رسول بجوش آیدپس فتنه وفسادوذمه داری بدامنی برچه کسی عائدخواهدشد؟

عزائم ناپاک

هدف دشمنان رسول ﷺ تنهابه انکارحدیث محدودنیست بلکه این مردم (علیهم ماعلیهم) تمام نظام اسلام رامخدوش نموده میخواهندازهرامرونهی آزادبگذارند. اوقات خمسه نمازها، تعدادرکعات، تفاصیل فرائض وواجبات ، مفصل احکام صوم وصلوة ،مناسک حج، قربانی ، بیع وشراء، امورخانه داری، معاملات ازدواجی، وقوانین معاشرت. تفصیل این همه امورازحدیث ثابت است، درقرآن بیان هرچیزاجمالاً است، تشریح وتفصیل آن درحدیث است. پرویز(علیه ماعلیه)این همه تفصیلات وتمام نظام رایکسرمیخواهدبدل نماید. اماقرآن پس درین نیزمن مانی تفسیرنموده میخواهدمطالب حقیقی ومرادالهی راختم کنند. این مردم را اهل قرآن گفته میشودوبظاهردرتائیدقرآن مضامین نیزمی نویسندلیکن درحقیقت ایشان مار آستین قرارگرفته مفهوم قرآن رافناکرده اندتنها این نیست بلکه حقّانیت قرآن را مخدوش نموده اند،صحابه، تابعین، محدثین، وفقهاء بقول پرویزخاک بدهن گستاخ سازش کننده گان بخلاف قرآن ودشمن قرآن بودندپس برصداقت قرآن وصل شده بمابدست این اسلاف چگونه اعتمادکرده میشود؟

پلیدي پنهان نمي ماند

مشهوراست که پلیدی پنهان نمی ماند. زیراکه بدبوئی اش مازی آن رامیکند. چندجملات تحریرهای منکرین حدیث ملاحظ گردد:.

۱- منکرین حدیث بانی یک اسلام جدیداند. (رساله طلوع اسلام ص ۱۶، اگست دستمبر ۱۹۵۲ء)

۲- بلکل واضح است که مرادازالله ورسول " مرکزحکومت" است. (معرف القرآن ص ۶۵٤ج ٤)

۳- دین حکم به قیام نمازداده بود. درمذهب این چیزمرادف نمازگزاری قرارگرفت. (پرویزطلوع اسلام ص۴۶، جون ۱۹۵۰ء)

٤- مرکزملت درآنها(جزئیات نماز) حق تغیروتبدل رادارد. (پرویز، طلوع اسلام ص۴۸،جون ۱۹۵۰ء)

۵- دعوی من تنهااینقدراست که فرض صرف دونمازاست اوقات آنهانیزدواند. باقی همه نوافل اند. (عبادالله اختر. طلوع سلام ص۵۸ اگست۱۹۵۰ء)

۶- پس درین عصرمسلمان دونمازگزاریده چرامسلمان نمی ماند . (لاهوتی . طلوع اسلام ص۶۱، اگست ۱۹۵۰ء)

۷- درمذهب نماز، روزه، صدقه، خیرات مظاهرهمین مسلک خوشامدانه (یعنی مسلک خوشامدانه زندگی منافقانه) قرارمیگیرد (پرویزطلوع اسلام جنوری، فروری ص ۱۰۸/۱۹۵۰ء)

۸- حج یک کانفرانس بین المللی است وهدف ازقربانی حج فراهم کردن اسباب خورد ونوش برای شرکت کنندگان دراین کانفرانس بین المللی است. درمکه معظمه بجزقربانی حج اضحیه(قربانی عید) ثبوتی ندارد وغیره. (رساله قربانی ازادارهٔ طلوع اسلام)

۹- روزعید تا ۱۲ بجه ده ملیارد روپیه سرمایه قومی ضایع میشود، واین ده ملیارد هرسال ضایع میشود(رساله قربانی)

۱۰- صبح عید تا ۱۲ بجه چقدر پیسه مردم درنلها جاري میشود. (اداره طلوع اسلام ص۱ستمبر ۱۹۵۰ء)

۱۱ـ روایات(احادیث نبویه) محض تاریخ اند. (برویز. طلوع اسلام جولانی ص۴۹ جولانی۱۹۵۰ء)

۱۲ـ الغرض صحیح مقام حدیث تاریخ دینی وغیره است، ازآن فایدهٔ تاریخی حاصل کرده میشود لیکن بطورحجت دینی پیش کرده نمیشود (اسلم جراجپوری.طلوع اسلام ص۷۳نومبر۱۹۵۰ء)

۱۳ـ احادیث ظنی اند (مقدمه اول) پیروی ظن ازروی قرآن منع است (مقدمه دوم) نتیجه پیروی حدیث ازروی قرآن منع است[1] (اسلم جراجپوری، طلوع اسلام ص۷۵ جولانی سنه۱۹۵۰ء)

۱٤ـ بخلاف این نه حدیث ایمان ما است ونه مارا به ایمان آوردن برآن حکم داده شده است. (اسلم جراجپوری طلوع اسلام ۱۷ دسمبر ۱۹۵۰ء)

۱۵ـ مکمل سلسلهٔ حدیث یک سازش عجمی بود وآنرا شریعت گفته میشود، آن پیداکردهٔ پادشاهان است.(پرویزطلوع اسلام ص۷، اکتوبر سنه ۱۹۵۰ء)

۱۶ـ تنها پلید، خون جاری، خنزیروچیزهای منسوب بسوی نام غیرالله حرام است. علاوه از اینها دیگرچیزی حرام نیست بلکه محمد صبیح ایدوکیت مینویسدکه علاوه ازچهارچیزمذکوره باقی خوردن هرچیزفرض است، انکار ازخوردن گناه ومعصیت حکم خدا است. (طلوع اسلام جون سنه۱۹۵۲ء)

یعنی خوردن سگ، خر، روباه، گربه، موش حتی که خوردن پیشاب وغیره فرض است. ازین ظاهرمیگرددکه منکرین حدیث جهت رستگاری ازمعصیت حکم خدا فرض وثواب پنداشته شبانه روز ازچیزهای مذکوره را بامزه میخورند. سودالله تعالی وجوههم.

رها کننده دامن رسول الله افسوس میکنند

از رساله طلوع اسلام ماه اکتوبرسنه ۱۹۵۲ء معلوم میشودکه زمانهٔ تقاوتی پرویز(علیه ماعلیه) قریب است وبه وی آنقدرتقاوتی میسرمیشودکه او ازطرف معاش بی فکرشود اکنون بروی چندرازدان نیزبدست آمد. لهذا پرویز(علیه ماعلیه) ارادهٔ سوق دادن این روش (انکارحدیث) را بطور منظم نموده است.

---

[1] ـ جواب این برای شما درصفحات آینده میسرمیشود.

لهذا پرویز(علیه ماعلیه) را متنبّه میکنندکه اگرتو دارای چنین عزائم وحوصله هستی پس بسم الله ما این دعوت مبارزه را قبول میکنیم. فدائیان نام رسول اللهﷺ وشیدائیان سنت واسوة حسنة سرورکائنات بفضل الله اکنون هم زنده اند وتاقیامت زنده خواهند بود بدستهای ما پنجة قدم بردارنده برای رهانمودن دامن رسول اللهﷺ را تاب وپیچانیده میشود. درطریقه رسالت پریخچة دارندة حوصلة دشمنی رسول اللهﷺ پرواز داده میشود وخارفرش کننده در راه رسول مانند ابولهب قرن چهاردهم مواجه نتیجة سیاه کاری خود خواهدشد. پارلمان دستورسازپاکستان در قرارداد مقاصدباکتاب الله لفظ سنت را نیزشریک کرده است، برین پرویز(علیه ماعلیه) بسیار خفه است. متواتر فریادنموده میگویدکه ازقراردادمقاصد سنت نبوی را حذف نموده صرف کتاب الله راباقی گذاشته شود. این دریده دهن میخواهد در پاکستان دروازه بزرگ فتنه را بکشاید وحکومت را مشوره میدهدکه اصل الاصول وعقیدة اجماعی مسلمانان را یکسربرهم زده شود، مایقین داریم که درجلوارباب حل وعقدپاکستان چنین آوازهای مفسدانه صدا به صحرا ثابت خواهندشد. اگربفرض محال پارلمان دستور ساز از قرارداد مقاصدسنت نبویه را حذف کرد پس دران روز (خدانکند) این اعلان میشود. آن روز درتازیخ پاکستان شدید ترین روز کشمکش خواهدبود. این سخنان درآن کشوری جاری نمیگرددکه بنام کتاب وسنت بوجودآمده است، مسلمان این متاع بی بهاء رابه هیچ قیمتی رها نخواهندکرد. ازانداز تحریرمابرهیچ صاحب شکوة درشتی نیایدزیراکه این منکرین حدیث درحقیقت منکرین اسلام اند. این سوال کفروایمان است ما مقداریک ذره نرمی کردن برایشان را روا نمی داریم. ما با ایشان جنگ داریم وابتداء این را ما نکرده ایم. آنان کرده اند. نخست آنان آتش فتنه را بر افروختند. پس ما نیزبرای خاموش نمودن این فتنه تمامترقوت های خویش را صرف خواهیم کرد. اسوة حسنة حضوراکرمﷺجان وایمان ماست. برای حفاظت نام وکارحضورﷺ جان خودرا قربان کردن را ما نهایت سعادت میدانیم.

فانّ ابی ووالدتی وعرضی لعرض محمّد منکم وقاء

پس حق اینست که اینگونه ملحدین را ته تیغ نموده به ایشان پاداش کردار ایشان را داده شود مگربخاطرحفاظت شریعت غراء و امن امت مسلمه بموجب قانون الهی برای یک ملحد سزای موت داده ازوجود نامسعود اودنیا را پاک کردن درکنار درینجا درمورد اینگونه

ملحدین لب کشائی کردن وصدای احتجاج بلندکردن را نیزممنوع قرارداده شده است.

یہ دستورزباں بندی عجب ہے تیری محفل میں

یہاں تو بات کرنے کو ترستی ہے زباں میری

دردنیا بزرگترین احمقها موجود هستند

پرویز(علیه ما علیه) برعقیدتمندان خودفرود نیامد، گرد آمدن عقیدتمندان دلیل حقانیت نیست. درین دنیای خیروشرهیچ چنین پلید فارمی نیست که برآن اجتماع نشده باشد برهر آواز چیزی نچیزی مردم گرد آمده اند. ما ازپشت دیوانگان ومجانین مجامع عقیدتمندان را دست بسته دیده ایم. درقریه ما یک شخص عقیدتمندیک هندو بخاطراینست که آن هندو دیوانه است. چون ازپشت قادیانی مجنون (که خود اقرارمراق را میکند) هزاران حمقاء جمع شده میتوانند پس اگر زیربیرق بتالوی منکراسلام اگرچند بی وقوف جمع گردند پس چه تعجب است؟ در دنیا بی وقوفا وابله گان کم نیستند، بزرگترین ابله گان وبی وقوفان در دنیا موجود اند.

درقبال فتنه خوفناک ایستاده‌شوید

ماپیش ظاهرکرده ایم که ابولهب قرن چهاردهم میخواهد منصوبه دشمنی رسول را با تنظیم جماعتی سوق دهد، لهذا ای پروانه گان شمع رسالت، نام گیرندگان سیدالکونینﷺ، ودعوی داران محبت وعشق محبوب دوعالم، طلبگاران شفاعت شفیع المذنبین ! برخیزید درقبال دشمنان رسول بپا ایستادشوید. بیغیرت است کسیکه بخلاف حضوراکرمﷺ آوازی را بشنود وحمیت او بی قرارنگردد. بی ایمان است آن سیاه بختی که منصوبه توهین حضور اکرمﷺ را بچشمان خود به بیند ودر دل او فکری نیاید. ملعون است آن مسلمان که درجلو روی اوفام واسوة حیات رسول اللهﷺ را محوکرده میشودمگرخون رگان اوگرم نشود وموی تنهٔ او ایستاد نشود. برهرمسلمان فرض است که برای بیخ کنی این شجرخبیث مستعد وکمربسته شود. این فتنه را بانرمی وملایمت رام کرده نمیشود، برای محونمودن این از قوت وشدت کامل کار گرفتن میخواهد. آن اهل ایمان که اتباع حضورﷺرا عین ایمان میدانند این فریضهٔ ایشان است که درتقاریر، تحریر، عام محافل وصحبت های مخفی این فتنه را

نکوهش کنند ومسلمانان ناواقف را ازین سیلاب بی دینی رستگارنمایند. این اختلاف در میان مختلف مسالک مسلمانان مانند اختلافات فروعی نیست، این اختلاف ایمان وکفراست. لهذا تماماختلافات جزئی را ترک نموده محاذ متحد قایم نمودن و جمیع مسلمانان بریک سطح گرد آمده درقبال این فتنه مقابله کردن فرض است.

بعدازآن ما برحجیت حدیث مختصراً چند دلائل پیش میکنیم، حضرت حسّان بن ثابت رضی الله عنه درمقابل دشمنان رسول ایستاد میشد پس آنحضرت ﷺ میفرمود "قل وجبریل معک" لذا من درمقابل دشمنان رسول هنگام نوشتن مضمون هرلمحه را نهایت سعادت وخوش نصیبی میدانم.

ارشادگرامی آقای نامدار ﷺ فداه ابی وامی چون درجلوچشمانم می آیدپس درقلبم همان سرور موجزن میشودکه درقلب حضرت حسّان رضی الله عنه میبود. درجلواین لطف وسرورتمام لذائز دنیا بی کیف وکافور بزرگترین رنج وغم میشود وتنها همین یک خدمت است که این را من اوثق الاعمال وذریعهٔ نجات میدانم واین هدیه را به بارگاه آقا ﷺ پیش میکنم. ع
گرقبول افتد زهی عزّ وشرف

آیات بینات

(۱) وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا ط
وحی را درمقابل ارسال رسول ذکرکردن دال است که بغیرارسال نیزوحی میباشد. همین حدیث است.

(۲) وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا ط
ازین معلوم شدکه استقبال بسوی بیت المقدس حکم الهی بود حالآنکه درقرآن مجید این حکم مذکورنیست.

(۳) از (عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ) معلوم شدکه نخست درشب رمضان نیزجماع کردن حرام بود. این حرمت به حدیث بود. ذکراین درقرآن نبود.

(٤) وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ . درموقع احد نازل شد، درآن مذکوراست که دربدل الله تعالی وعدهٔ انزال ملائکه را فرموده بود. حالآنکه درقرآن درموقع بدر اینگونه هیچ وعدهٔ مذکور نیست. معلوم شدکه وعدهٔ انزال ملائکه به وحی غیرمتلو بودکه حدیث است

(۵) درقرآن کریم احادیث انبیاء سابقین علیهم السلام مذکوراندکه برحجیت حدیث واضح دلیل است. چون واجب الاتباع بودن احادیث انبیاء سابقین برامتیان ایشان ازقرآن ثابت است پس حدیث نبی ما برماچرا واجب العمل نیست؟

(۶) درقرآن کریم واقعة خواب حضرت ابراهیم علیه السلام مذکوراست. درآن صریح دلیل است که خواب نبی حجت وواجب العمل است. حالآنکه خواب وحی متلو نیست. حضرت ابراهیم علیه السلام را بعدازهزاران تمنا درآخرعمرالله تعالی فرزندعجیب عطافرمود. سپس ازحالت رضاع تاسالها پسرعزیزخودرا دروادی غیرذی ذرع رها نموده صدمه فراق را برداشت نمود. مگریک گردنه شدیدترین امتحان مقام تسلیم ورضاع وخلّت خلیل علیه السلام تاحال باقی بود. ابراهیم علیه السلام خواب را حکم الهی یقین نموده بغیرتعمیل حکم کدام گونه تردد نتنها آماده میشدبلکه عمل قربان نمودن لخت جگررا نیزنهایت بامستعدین شروع میکرد. اقدام نمودن حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند عزیزخودرا وبجای "افعل ماتری" "ماتؤمر" گفتن اسماعیل علیه السلام واین ارشاد الله "قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا . وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ" واین امتحان را به "بلاءٌ مبین" تعبیرکردن این جمله امور واضح دلیل است که ابراهیم علیه السلام را درخواب حکم ذبح ولد شده بود وآن حکم واجب العمل نیزبود.

(۷) درقرآن کریم جابجا" أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ" ارشاد است. اگرقول وفعل نبی قابل اعتبار نیست پس با "اطیعوالله" لفظ "اطیعواالرسول" چرا باربارذکراست. درقرآن باربار چندین جا تأکید اطاعت رسول راکرده شده است وبرنافرمانی رسول الله ﷺ وعید شنوانیده شده است.

(۸) فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ (٤-٥٩)

ترجمه : اگرشما درچیزی درتنازع می افتید پس آنرا به الله ورسول او بسپارید.

(۹) ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (۳-۱۶۴)

ترجمه : هر آنینه نعمت فراوان داد خدا بر مؤمنان آنگاه که فرستاد در میان ایشان پیغمبری از قوم ایشان می خواند بر ایشان آیات خدا وپاک سازد ایشان را ومی آموزد ایشان را کتاب وعلم.

(۱۰) ﴿كَمَآ أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا۟ تَعْلَمُونَ﴾ (۲ ـ ۱۵۱)

ترجمه : چنانکه فرستادیم پیغمبری در میان شما از قوم شما میخواند بر شما آیات های ما وپاک می سازد شما را ومی آموزد شما را کتاب وحکمت ومی آموزد شما را آنچه نمی دانستید.

(۱۱) ﴿رَبَّنَا وَٱبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ (۲ـ۱۲۹)

ترجمه : ای پروردگار ما بفرست در میان ایشان پیغامبری از ایشان بخواند بر ایشان آیتهای تو وبیاموزد ایشان را کتاب وعلم وپاک کند ایشان را .

(۱۲) ﴿هُوَ ٱلَّذِى بَعَثَ فِى ٱلْأُمِّيِّۦنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ﴾ (۶۲ ـ ۲)

ترجمه : اوست آنکه برانگیخت در ناخواندگان پیغامبری از قوم ایشان میخواند بر ایشان آیات او را وپاک می کند ایشان را ومی آموزد ایشان را کتاب ودانش .

این آیات بلحاظ معنی ومفهوم بطورقطعی محکم اند. دراینها صاف دلالت است که کار رسول الله ﷺ مانندهرکار محض بلاغ نبودبلکه حضورﷺمعلوم کتاب وحکمت وبرای مسلمانان مزکی نیزبود. فریضهٔ تعلیم الکتاب که مسئولیت حضورﷺ بود آنحضرتﷺ این فرض را چگونه ادا میکرد؟ آیا طلبهٔ قرآن (صحابه رضی الله عنهم) ازآنحضرتﷺ درموردکدام آیت چیزی دریافت نمیکردند؟ واگرچیزی می پرسیدندپس آیا آنحضرتﷺ درپاسخ آنان آیتی ازقرآن پیش میکرد؟ آیا این طریق تعلیم قرین قیاس شده میتواندکه یک معلم تعلیم کتابی را بدهد پس طلبه بجز تلاوت متن وسماع سخنی دریافت نکنند. واگرچیزی دریافت کنند پس استاد درجواب آن متن کتاب را بخواند. بزبان خود چیزی تشریح نکند؟ این فریضهٔ معلم است که تفسیروتشریح مجملات کتاب را کند واعتراضات وخدشات طلبه را حل کند. مفهوم ومعنی کتاب را بطورواضح بفهماند. پرویزمیگویدکه برای فهمیدن قرآن بحدیث ضرورت نیست. هرشخص ازخاطرخود قرآن را فهمیده میتواند. ما می پرسیم که درقرآن تفاصیل نمازوصوم، حج وزکات وغیره کجا ذکراست؟ واگرکسی حق تفسیرقرآن را ندارد پس شما "معارف القرآن" نوشته چرائبوت حماقت را دادید؟ تفسیرآنحضرتﷺ قابل قبول نیست وتفسیر گستاخ اوخاک بدهنش قابل اعتبارباشد. آنحضرتﷺ یقیناً بقول

وفعل خود تشریح قرآن را میفرمودند وتزکیهٔ زندگی صحابه ﷺ رامیکردند. اگرقول وفعل حضورﷺقابل اعتبارنیست پس معلم الکتاب ومزکی چگونه شدند؟ سپس عطف"والحکمة" مقتضی مغایرت است، لذا مفسرین تفسیرحکمت را به حدیث نمودند. نیز "وَيُعَلِّمُكُمْ مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ" تکریر عامل برین دال است که این علوم بجزقرآن ازکدام جنس دیگراست، همین حدیث است. حضورﷺ تشریح وتفصیل قرآن را میفرمود ازذات خودنبود بلکه آن نیزپروردهٔ وحی والهام میبود. چنانکه ازآیت آینده ظاهراست:

(۱۳) ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (۵۳ - ٤)

ترجمه : وی سخن نمی گوید از خواهش نفس ، نیست قرآن مگر وحی که بسوی او فرستاده میشود .

(١٤) ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ (۵۳ - ۱۰)

ترجمه : پس وحی کرد با بندهء خود آنچه وحی کرد .

(۱۵) ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (٤ - ٦۵)

ترجمه : پس قسم بر پروردگار تو که ایشان مسلمان نه باشند تا آن که حاکم کنند ترا در اختلافی که واقع شد میان ایشان باز نیابند در دل خویش تنگی از آنچه حکم فرمودی وقبول کند به انقیاد .

(۱۶) ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (۳۳ - ۲۱)

ترجمه : هر آئینه هست شما را به پیغامبر خدا پیروی نیک .

الله تعالی احکام خودرا به الفاظ فرستاد اوخود نمازگزاریده زکات پرداخته، حج ادا نموده وروزه گرفته عملی نشان نداد این فریضه را حضورﷺ انجام داد. لذا فرمود"صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي " ذات الله تعالی از زن، اولاد وشریک منزه است پس حضورﷺ بازنان خود حسن سلوک، تربیت اولاد، سلوک بادوستان ودشمنان نموده نشان داد. احکام نازل کردهٔ الله تعالی را عملی نموده یک نمونه قایم کرد. غرض اینکه ذات گرامی حضورﷺ بقول وفعل وزبان وعمل مفسرومعلم قرآن بود. گویاکه آنحضرتﷺ قرآن گویا بود. ع

قاری نظر آتی تھی حقیقت میں تھی قرآن

(۱۷) ﴿قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (۱۳ - ۱۰۸)

ترجمه : بگو این راه من است می خوانم بسوی خدا با حجت ظاهر من وپیروان من نیز.

(۱۸) ﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (۳ - ۳۱)

ترجمه : بگو اگر دوست میدارید خدا را پس پیروی من کنید تا دوست دارد شما راخدا.

(۱۹) ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (٤ - ٦٤)

ترجمه : ونه فرستادیم هیچ پیغامبر را مگر برای آنکه فرمان برداری کرده شود بحکم خدا.

(۲۰) ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴾ (۳ - ۵۰)

ترجمه : پس از خدا بترسید و اطاعت من کنید .

(۲۱) ﴿مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (۴ - ۸۰)

ترجمه : کسیکه اطاعت پیغامبر کرد پس او اطاعت خدا کرد .

(۲۲) ﴿وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ (۲٤ - ٥٤)

ترجمه : واگر اطاعت او کنید هدایت یافته میشوید.

(۲۳) ﴿فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي﴾ (۱۰ - ۹۰)

ترجمه : پس اتباع من کنید واطاعت امر من بکنید.

(۲٤) ﴿وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (۵۰ - ١٤) -- (۳۳ - ۳۳)

ترجمه : واطاعت خدا ورسول او را بکنید .

(۲۵) ﴿وَإِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾ (۵۰ - ١٤)

ترجمه : واگر فرمانبرداری خدا ورسول او کنید کم ندهد شما را از جزای شما چیزی .

(۲۶) ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ (۸ - ٢٤)

ترجمه : پس اجابت کنید خدا ورسول را .

(۲۷) ﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ (۷ - ۱۵۸)

ترجمه : ای پروردگار ما ! ایمان آوردیم به آنچه فرستادی و پیروی کردیم رسول را پس بنویس ما را با شاهدان.

(۲۸) ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ (۲۱ - ۱۰۷)

ترجمه : بگو ! ای مردمان هر آئینه من پیغمبر خدایم بسوی همهء شما

(۲۹) ﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴾
ترجمه : ونه فرستادیم شما را مگر رحمت برای عالمیان.
(۳۰) ﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾
(۳۴ ۲۸)
ترجمه : و نفرستادیم ترا مگر برای همه مردم مژده دهنده و ترساننده و لیکن اکثر مردم نمیدانند.
(۳۱) ﴿ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ﴾ (۳۲ - ۴۰)
ترجمه : نیست محمد در هیچکس از مردان شما و لیکن پیغمبر خداست و مهر تمام پیغمبران است
این چهارواضح دلیل اندکه تاروز رستاخیزقول وفعل حضورﷺحجت است. رحمت و بشیر ونذیرهنگامی شده میتواندکه آنحضرتﷺمزکی باشد وقول وفعل ایشان حجت باشد.
(۳۲) ﴿ وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ﴾
(۲۶ ۱۹۵).
ترجمه : و (هرآنینه) قرآن فرود آورده، رب عالمیان است. فرود آورده آن را فرشته، امانت کار (یعنی جبرئیل). بر دل تو تا شوی از ترسانندگان. (فرود آورده) به زبان عربی روشن.
(۳۳) ﴿ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ ﴾ (۴ - ۱۶۵)
ترجمه : فرستادیم پیغمبران مژده دهنده وترساننده تا نباشد مردم را بر خدا الزام پس از ارسال پیغمبران.
(۳۴) ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا ﴾
(۴۶ ۳۳)
ترجمه : ای پیغمبر (هرآنینه) ما فرستاده ایم ترا نشان دهنده (گواه) و مژده دهنده و ترساننده. ودعوت کننده بسوی خدا بحکم او وچراغی درخشان.
(۳۵) ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ﴾ (۴ - ۱۷۴)
ترجمه : ای مردمان ! به تحقیق آمده به شما حجتی ازجانب پروردگار تان وفرود آورده ایم بسوی شما روشنی واضح.
(۳۶) ﴿ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ﴾ (۵ - ۱۵)

ترجمه: به تحقیق آمد به شما از جانب خدا نوری وکتابی روشن.

(۳۷) ﴿إِنَّمَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (۳۳ - ۳۶)

ترجمه: چون مقرر کند خدا ورسول اوکاری را که باشد ایشان را اختیار در کار ایشان و هرکه نافرمانی کند خدا و رسول او را پس هرآینه گمراه شد به گمراهی ظاهر.

(۳۸) ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (۲۶ - ۴۴)

ترجمه: وفرود فرستادیم بسوی تو یاد داشت (قرآن) را تا بیان کنی برای مردمان آنچه فرستاده شده است بسوی ایشان و تا بود که ایشان تفکر کنند.

ازین آیت معلوم شدکه منصب حضورﷺ تبیّن وتشریح است. مراد ازذکرقرآن، مراد ازبیان حدیث ومراد از تفکّر استنباط واجتهاداست.

(۳۹) ﴿فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ﴾ (۱۴- ۴۴).

ترجمه: پس گویند ظالمان ای پروردگار ما مهلت ده ما را تا میعاد نزدیک تا قبول کنیم خواندن ترا وپیروی کنیم رسولان را.

(۴۰) ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (۲۴ - ۶۳)

ترجمه: پس باید که بترسند آنان که مخالفت میکنند از حکم او ازاینکه برسد ایشان را فتنه نی یا برسد ایشان را عذابی دردناک.

(۴۱) ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ (۲۵ - ۲۷)

ترجمه: و روزی که میگزد ستمگار دستهای خود را درحالیکه میگوید کاشکی من میگرفتم همراه رسول راهی.

(۴۲) ﴿يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ﴾ (۴ - ۴۲)

ترجمه: آن روز آرزو کنند کسانی که کافرند وفرمان نبرده اند پیغمبر را کاش برابر شود به ایشان زمین.

(۴۳) ﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا﴾ (۳۳ ۶۶)

ترجمه: روزی که گردانیده شود رویهای ایشان در آتش میگویند ای کاش فرمان میبردیم خدا را و فرمان میبردیم پیغمبر را.

ماپرویزرا بطورخیرخواهی مشوره میدهیم که پیش ازین عذاب ورسوائی ازدشمنی رسول تائب گردیده در دائرهٔ اسلام داخل شود.

(۴۴) ﴿ قَٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ ﴾ (۹ - ۲۹)

ترجمه: جنگ کنید با آنانیکه ایمان ندارند با الله و نه به روز آخرت و حرام نمی شمارند آنچه را حرام ساخته الله وفرستادهٔ او.

طبق حکم همین آیت مبارکه برحکومت اسلامی لازم است که تا به واسطهٔ جنگ وقتال ریشه های پرویزی ها را از بیخ بکند.

(۴۵) ﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ﴾ (۷ - ۱۵۷)

ترجمه: وحلال میسازد برای ایشان پاکیزه ها را وحرام میکند برایشان ناپاکیزه ها را.

(۴۶) ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا۟ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ (۹ - ۵۹)

ترجمه: و اگر به تحقیق ایشان راضی میشدند به آنچه داده ایشان را الله و رسول او.

(۴۷) ﴿وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا۟ بَيْنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ﴾ (۴ - ۱۵۰)

ترجمه: و می خواهند که تفریق کنند میان خدا و پیغمبرانش

(۴۸)﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَرْفَعُوٓا۟ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِىِّ وَلَا تَجْهَرُوا۟ لَهُۥ بِٱلْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَٰلُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴾ (۴۹ - ۲)

ترجمه: ای مؤمنان! بلند مکنید آوازهای خود را بالای آواز پیغمبر و بلند مگوئید با او سخن مانند بلند گفتن بعضی شما به بعضی (از خوف) اینکه ضایع شود عملهای شما و شما خبر نباشید. حافظ ابن قیّم میفرمایدکه آواز خودرا برآواز رسول الله ﷺ بلندکردن چون باعث بربادی اعمال است پس درقبال حکم رسول الله ﷺ رأی خودرا مقدم داشتن سبب تباهی اعمال چرا نباشد؟

(۴۹) ﴿ٱلنَّبِىُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (۳۳ - ۶)

ترجمه: پیغمبر سزاوار تر ست بتصرف در امورمؤمنان از نفسهای ایشان

(۵۰) ﴿ إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُ ﴾

ترجمه: هر آئینه فرو فرستادیم بسوی تو کتاب را به راستی تا حکم کنی میان مردم

بر آنچه داناننده ترا خدا .

(۵۱)﴿ وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟ ﴾

ترجمه : وآنچه بدهد شما را پیغمبر پس بگیرید آن را وآنچه منع کند شما را از آن پس بگذارید (باز ایستید) .

اسلم جراجپوری میگوید (مَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ الخ) بامال غنیمت خاص است احادیث وهدایات رسول ﷺ درین شامل نیست ودر دلیل یک سخن مضحکه انگیزمیگویدکه احادیث چونکه اقوال اند لهذا برآنها لفظ"ایتاء" اطلاق نمیشود این نتیجهٔ دشمنی رسول الله ﷺ است که خود درقرآن تحریف را شروع نمود، درقرآن مجید برکتاب، حکمت، علم، فضل، رحمت، عذاب وغیره اطلاق ایتاء کرده شده است.

﴿ ءَاتَىٰنِىَ ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِى نَبِيًّا ـ وَءَاتَىٰنِى رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِۦ ـ فَلَمَّآ ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ ـ فَـَٔاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ ٱلنَّارِ ـ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْحُكْمَ صَبِيًّا ـ ءَاتَيْنَا لُقْمَٰنَ ٱلْحِكْمَةَ ـ وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا ﴾

درجرم دشمنی رسول الله ﷺ عقل وفهم مسخ گردیده بود، اکنون حافظه نیزبیکاربرآمد بلکه چشمان را نیزچربوگرفت. درقرآن ده یا بیست جا نه بلکه باربار درچندین مقامات رابطه به کتاب، علم وحکمت لفظ ایتاء وارد شده است مگربا بصیرت مدعیان مهارت قرآنی بصارت نیزمسخ گردیده است. آن روزی دورنیست که چون برزبان دشمنان رسول ورود "رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِىٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا" (ای الله مرا نابینا چرا برانگیختی حالآنکه من در دنیا نابینا نبودم) خواهد شد. بفرض محال اگرمخصوص بودن"مَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ" بامال غنیمت را تسلیم کرده شود پس ما می پرسیم که چون درموردمال غنیمت قول وفعل حضورﷺ را شما نیزحجت میدانید پس دردیگرامورواسوۀ حسنهٔ آنحضرتﷺ چرا قابل اعتبارنیست؟ ما به الفرق چه چیزاست؟

احادیث رسول صلي الله عليه وسلم

اثبات حجیّت حدیث را ازخود حدیث کرده نمیشود. لهذا احادیث قرارذیل ازباب مؤیدات اند: منکرین حدیث ازتاریخ استدلال میکنند وحدیث بوجه تنقید وتنقیح ازتاریخ اسناد وغیره بدرجه ها قوی است. برای اثبات حجیت حدیث سه گونه دلائل قطعی اند. درآنها آیات قرآنیه پیش گذشتند وبیان اجماع وعقل سلیم بعدازاحادیث می آید.

(۱) عن انس بن مالک رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احد کم حتی اکون احب الیه من ولده ووالده والناس اجمعین.(رواه الشیخان)

ترجمه : حضور ﷺ فرمود: مؤمن شده نمیتواند هیچ یکی ازشما تاآنکه شوم من محبوب تربسوی او از اولاد وازوالدش وازتمام مردم، محبت مستلزم است اطاعت محبوب را.

تعصی الرسول وانت تظهر حبه — هذا لعمری فی الفعال بدیع

لوکان حبك صادقا لاطعته — ان المحب لمن یحب مطیع

(۲) عن ابی امامة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی خطبة یوم حجة الوداع. ایها الناس انه لا نبی بعدی ولا امة بعد کم فاعبدوا ربکم وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم وادوازکوة اموالکم طیبة بها انفسکم واطیعوا ولاة امورکم تدخلوا جنة ربکم.(مسند امام احمد)

ترجمه : آنحضرت ﷺ فرمود: ای مردم بعدازمن هیچ نبی نیست وبعدازشما هیچ امتی نیست. شما عبادت پروردگارخودرا کنید ونمازهای پنجگانه، روزه رمضان وبه دل فراخ زکات بپردازید واطاعت حکام مسلمان را کنیدپس برای شماجنت است.

(۳) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة الامن ابی قالوا یارسول الله ومن یأبی قال من اطاعنی دخل الجنة ومن عصانی فقد ابی.(رواه البخاری)

ترجمه : حضور ﷺ فرمود: تمام امت من درجنت داخل خواهندشدمگر آنکه انکارمیکند. صحابه عرض کردندکه چه کسی انکارمیکند؟ پس آنحضرت ﷺ فرمود: هرکه اطاعت مراکرد او درجنت داخل میشود وهرکه نافرمانی مراکرد او انکارکرد.

(٤) عن انس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یابنی ان قدرت ان تصبح وتمسی ولیس فی قلبك غش لاحد فافعل ثم قال یابنی وذلك من سنتی ومن احب سنتی فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة(رواه الترمذی).

ترجمه : آنحضرت ﷺ به حضرت انس رضی الله عنه فرمودکه حتی الامکان باکسی بغض مدار سپس فرمودکه این سنت من است کسیکه سنت مرا محبوب داشت او مرا محبوب داشت وهرکه بامن محبت داشت او درجنت بامن خواهد بود.

(۵) عن عبدالله بن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به(شرح السنة)

ترجمه : آنحضرتﷺفرمود: مؤمن شده نمیتواندیکی ازشما تاآنکه خواهشات او تابع احکام معرفی کردة من نشود.

(۶) علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین(ابوداؤد)

ترجمه : آنحضرتﷺ فرمود: لازم گیرید طریقة من وخلفاء راشدین را.

(۷) ولو ترکتم سنة نبیکم لضللتم (مسنداحمدبن حنبل ودارمی)

ترجمه : اگر راه نبی را ترک کنید پس گمراه خواهید شد.

(۸) وجوب اتباع النبی صلی الله علیه وسلم فیما لم یوح الیه من القرآن(مسنداحمد بحواله مفتاح)

ترجمه : چیزیکه درقرآن مذکورنباشد درآن اتباع رسول اللهﷺ فرض است.

(۹) ملازمة الرجل للکتاب والسنة (موطا امام مالك بحواله مفتاح)

ترجمه : عمل کردن برقرآن وحدیث ضروری است.

(۱۰) اثم الحائد عن السنة(دارمی بحواله مفتاح)

ترجمه : اعراض کننده ازحدیث سخت گنهکاراست.

(۱۱) کان جبریل ینزل علی النبی صلی الله علیه وسلم بالسنة کما ینزل علیه بالقران(دارمی بحواله مفتاح)

ترجمه : طوریکه برآنحضرتﷺ جبرئیل قرآن نازل میکرد همچنان حدیث نیز ازطرف الله نازل میکرد.

(۱۲) السنة قاضیة علی القرآن(دارمی بحواله مفتاح)

ترجمه : حدیث تفسیروتشریح قرآن است.

(۱۳) ملعون التارك لسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم (ترمذی بحواله مفتاح)

ترجمه : ترک کنندة حدیث ملعون است.

(۱٤) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسك بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید(بیهقی)

ترجمه : آنحضرتﷺ فرمودکه کسیکه درزمانة فتنه سنت مرا مضبوط گرفت برای اوثواب صد شهیداست.

(۱۵) عن ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا وعمل فی سنة دخل الجنة الخ(ترمذی)

ترجمه : آنحضرت ﷺ فرمودکه حلال خورنده وعمل کننده برحدیث داخل بهشت میشود.

(۱۶) عن ابی رافع رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا الفین احدکم متکئاً علی اریکته یأتیه الامر من امری مما امرت به ونهیت عنه فیقول لا ادری ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه (ابوداؤد وترمذی)

ترجمه : آنحضرت ﷺ فرمود: برخی مردم چنین نیزپیداخواهندشدکه درمستی مال ودولت مغرور میباشند اگربرای ایشان حدیثی بیان کرده شود پس ازحدیث انکارمیکنند ومیگویندکه ما تنها قرآن را تسلیم داریم.

(۱۷) الا وان ما حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم فهو مثل ما حرم الله (دارمی بحواله مفتاح کنوز السنة)

ترجمه : چیزهای راکه درحدیث حرام کرده شده است آنها حرام اند مانندآن چیزهای که حرمت آنها ازقرآن ثابت است.

(۱۸) عن المقدام بن معدیکرب رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انی اوتیت القرآن ومثله معه الا یوشك رجل شبعان علی اریکته یقول علیکم بهذا القرآن فما وجدتم فیه من حلال فاحلوه وما وجدتم فیه من حرام فحرموه وان ما حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم کما حرم الله الا لا یحل لکم الحمار الاهلی ولا کل ذی ناب من السباع الخ (رواه ابوداؤد والدارمی وابن ماجة)

ترجمه : آنحضرت ﷺ فرمودکه برای من بجزقرآن دیگرزیاداحکام نازل کرده شده اند برخی مردم در غرورمال ودولت میباشند ومیگویندکه ما بجزقرآن حدیث را تسلیم نداریم حالآنکه رسول ﷺ حرمت چیزهای راکه درحدیث بیان فرموده است آنها طوری حرام اندچنانکه آن چیزهای که حرمت آنها درقرآن مسطوراست، خر وهردرنده حرام است.

(حالآنکه حرمت آنها درقرآن ذکرنیست)

(۱۹) عن العرباض بن سارية رضی الله تعالی عنه قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال • ایحسب احدکم متکئاً علی اریکته یظن ان الله لم یحرم شیئاً الا ما فی هذا القرآن الا وانی والله قد امرت ووعظت ونهیت عن اشیاء انها لمثل القرآن او اکثر الخ (رواه ابوداؤد)

آنحضرت ﷺ فرمود: برخی مردم به مال ودولت مغرورمیباشند ومیگویندکه حرام تنها آن چیزهای اندکه حرمت آنها رادرقرآن بیان کرده شده است. آنحضرت ﷺ فرمود: خبردار

سوگند بخدا بلاشبه من بسیاری تبلیغ چنین اوامر ونواهی راکردم که به مقدارقرآن بلکه ازآن هم زیادتراند.

این دوحدیث آخری چونکه ریشه های شجرخبیث انکارحدیث راقطع میکند لذا دشمنان رسولﷺ بر آنها اعتراض کردندکه این احادیث موضوع اند، ودلیل این را بیان کردندکه قرآن معجزاست وازآوردن مثال آن جن وانس وغیره عاجز اندپس احادیث مانند قرآن یعنی هم پایهٔ آن چگونه شده میتواند. بخلاف قرآن تحت سازش عجمی احادیث را موضوع نموده مانند قرآن قرارداده شده است.

جواب (۱) : درحدیث مراداز "مثل" فضل، فصاحت وبلاغت ومماثلت دراعجازنیست بلکه درواجب الاتباع بودنش مثل فرموده شده است. یعنی قبول داشتن کتاب وسنت هردو ضروری است وعمل کردن برآنها واجب است.

(۲) مراد از"مثل" مثل فی الکمیت است چنانچه درحدیث دیگری لفظ "اواکثر" برین واضح دلیل است. درلغت لفظ "شدت وضعف" برای کیفیت کثرت وقلت برای کمیت موضوع است. درعرف واصطلاح نیزهمچنین استعمال است. درقرآن مجید آمده است:

﴿ أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا ﴾ (۲۸ ـ ۷۸)

باقوت اشد وبا جمعاً لفظ اکثراست. غرض اینکه درلغت، عرف واصطلاح شریعت از هر لحاظ لفظ کثرت به معنی کیفیت نیست درکمیت استعمال میشود. مگرجهت دشمنی رسول عقل وخرد ازکاربرآمده است که ازفهم یک حقیقت ظاهروواضح قاصراست.

همچنان غلام جیلانی برق می نویسدکه یک خانم آنحضرتﷺ درحالت حیض نماز میگزارید وخون جاری بود، برق این حدیث را بیان نموده برین اعتراض میکند که حائضه چگونه نمازاداکرده میتواند. این نیزبرجهالت ونادانی برق واضح دلیل است. این خانم آنحضرتﷺ که برق اورا حائضه نوشته است اوحائضه نبودبلکه خون استحاضه جاری بود ودرحالت استحاضه نمازمعاف نیست. این رأ ما بطورمثال بیان کردیم وگرنه این دشمنان رسول واسلام چقدراعتراضات براحادیث کرده اند همهٔ آنها برهمچنین جهالت وکج فهمی مبنی اند.

اجماع امت

از زمانهٔ آنحضرتﷺ گرفته تا امروز درهرمعامله حدیث را حجت میدانند. صحابه رضی الله عنهم خلفای اربعه، تابعین، تبع تابعین، فقهاء، ائمه محدثین، صوفیاء وعلماء اسوة حسنه آنحضرتﷺ رامشعل راه میدانند وازقول وفعل آنحضرتﷺ استدلال میگیرند. تفصیل این را ما درضمن "تدوین حدیث" نوشته ایم.

عقل سلیم

(۱) اگر راوی احادیث بخلاف قرآن سازش کنندهٔ عجمی بود لذا حدیث قابل قبول نیست پس قرآن نیزبه همان وسائط به ما رسیده است.پس قرآن چگونه قابل اعتبارشده میتواند؟ اگرگفته شودکه درمورد قرآن ارشاد باری تعالی است(اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ) (هرآنینه فرود آوردیم ما قرآن را وما محافظ آن هستیم) پس ماميگوئيم که خودبرصداقت این آیت چگونه اعتماد کرده شود؟ زیراکه این نیزبوساطت همین مردم به ما رسیده است که درحدیث وسائط اند.

(۲) صحابه رضی الله عنهم وتابعین ومن بعدهم جمیع امت مسلمه که حدیث را حجت تسلیم میکنند آیا درین ازایشان غلطی اجتهادی شده است.یا قصداً چنین کرده اند؟ اگرغلطی اجتهادی شده است یعنی درحقیقت حدیث قابل اعتبارنبودمگرازسلاف غلطی شدکه ایشان این را قابل عمل پنداشتند پس مقام غورکردن است که متقدمین ومتأخرین تمام امت علماء وصلحاء تمامتر اسلاف درهمین غلطی اجتهادی قرنها مبتلاء ماندند؟ هیچ فردی این غلطی را محسوس نکرد؟ واگراسلاف حدیث را ناقابل اعتبارمی پنداشتند باوجوداین قصداً احادیث بیان نموده بخلاف قرآن سازش کردند پس درین امت چه کسی مؤمن باقی میماند؟ صحابه رضی الله عنهم ، تابعین، تبع تابعین، ائمه ، محدثین وجمیع سلف صالحین رحمهم الله نعوذبالله خاک بدهن گستاخ مخالف قرآن بودند؟ آیا در زندگی چهارده صد سالهٔ مذهب اسلام نخستین مؤمن پرویز(علیه ماعلیه) است؟ آن دین که تا چهارده صد سال تنها درقبضهٔ مخالفین ودشمنان بود تا این مدت طویل هیچ محافظ این وقبول کنندهٔ این پیدانشده باشد پس برچنین دین چگونه اعتمادکرده میشود؟

(۳) این امر دریافت طلب است که الله تعالی قرآن مجید وکتب آسمانی سابقه را بواسطه رسول چرا فرود آورد؟ اگرالله تعالی نزد هرفرد بشرکتاب نوشته شده بلاواسطه رسول می فرستاد پس این جهت صریح معجزه بودنش زیادمؤثرمیبود. کفارخود طالب این بودندکه کتاب نوشته شده ازطرف الله برایشان فرود آید، پس اگراین طریقه را اختیارکرده شود پس جهت آنکه معجزهٔ طلبیده بدهن خود است زیادترسبب هدایت میگردد مگربازهم این طریقه را اختیارکرده نشد بلکه کتب معرفت رسول نازل فرمود ورسول را نیزاز انسانان منتخب فرمود. کفارمیگفتندکه برای رسانیدن پیغام الله تعالی چرافرشته نفرستاد تاکه برای ما در منزل من الله بودن این احکام یقین آید. الله تعالی درپاسخ فرمود﴿وَلَوْجَعَلْنٰهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنٰهُ رَجُلًا﴾ (۶-۹) (اگر مافرشته رارسول قرارداده می فرستادیم پس بصورت انسانی می فرستادیم)

﴿لَّوْ كَانَ فِى الْأَرْضِ مَلٰٓئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَآءِ مَلَكًا رَّسُولًا﴾ (۱۷، ۹۵)

ترجمه: بگو اگر می بودند در زمین فرشتگان که میرفتند آرامیده میفرستادیم بر ایشان از آسمان فرشته‌ء را پیغمبر.

غرض اینکه سوال اینست که در واسطه قراردادن رسول برای تنزیل کتب بالخصوص برای رسالت درمنتخب نمودن انسانان چرا اینقدر اصرارکرده شد؟ پاسخ این درخودکلام الله موجوداست ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (۴، ۶۴)

یعنی خدا چقدر رسول فرستاده است مقصد ازبعثت ایشان تنها این بوده که ایشان مطابق فرامین خداوندی حکم دهندوخود مطابق قوانین الهی زندگی بسربرند وبر احکام نازل شده عمل نموده برای کرامت یک نمونه قایم کنندتاکه امت اتباع ایشان را کنند. اگربلاواسطهٔ رسول احکام فرود آورده میشد وبرای تفصیل وتشریح آن وپوشانیدن جامهٔ عملی آن کسی نمی آمد پس مردم درمفهوم ومعانی آیات اختلاف میکردند ودر فهمیدن منشأ الهی غلطی میکردند. برای فهماندن ایشان هیچ یکی نمیبود، این ضرورت را تا یک حدی فرشته نیز تکمیل کرده میتواند. مگر درمورد ایشان مردم این فکررا میکردندکه فرشتگان ازقوت شهوانی غضبیه منزه اند وازحوائج وضروریات انسانی مستغنی اند لذا در احکام تقوی وطهارت وپاکیزگی انسان تقلیدفرشتگان راکرده نمیتوانند. انسان شکم دارد، محتاج خورد ونوش، بول وبراز است، قوت شهوت وغضب دارد. شکار داعیات وامراض میباشد، ...

زن، اولاد مصروف میباشد. لذا اتباع فرشته در تاب انسان نیست. مردم گفته میتوانستندکه ما باداشتن کمزوری های انسانی تقلید زندگی متقیانه فرشتگان را چگونه کنیم؟ لذا ضروری بودکه یک انسان با همین جذبات وعوارض انسانیه برزمین آید، بروی آن تمام معاملات پیش می آمدکه برعام انسانان پیش می آیندتاکه او مطابق قوانین الهی زندگی بسرنموده نشان میدادکه انسان چگونه برقوانین نازل کردهٔ الله عمل کند. قدم بقدم مردم را بقول وعمل خودهدایات میداد وایشان را می فهمانیدکه انسان از راه های پیچیدهٔ زندگی چگونه محفوظ ماننده برراه مستقیم روش کرده میتواند. غرض اینکه احکام نازل گردیده به الفاظ را جامهٔ عملی پوشانیده برای امت اسوه حیات قایم میکرد.

فقط همین وجه است که خود الله تعالی برای ما تنها کتاب را کافی ندانست وپیروی اسوهٔ حسنة رسول الله ﷺ را با آن برما لازم کرد.

بعدازآن ما بسوی پاسخ خرافات دشمنان رسول ﷺ متوجه میشویم.

اعتراض اول : دشمنان رسول میگویندکه حدیث بالاتفاق ظنی است وپیروی ظن ازروی قرآن منع است. ﴿ وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴾ (۱۰، ۳۶) ﴿ قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴾ (۶، ۱۴۸) ﴿ وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴾ (۶، ۱۱۶) ﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴾ (۱۷، ۳۶)

نتیجه این برآمدکه پیروی حدیث ازنگاه قرآن منع است.

جواب : لفظِ ظن به سه معنی استعمال میشود.

(۱) اتکل یعنی بلا دلیل محض گمان وتخمین. (۲) ظن غالب ازشواهد وقرائن .(۳) ظن بمعنی نظریواستدلالی علم یقینی که ازدلیل وبرهان قطعی حاصل شده باشد.

در آیاتِ قرآنیه قرار ذیل لفظ"ظن" بمعنی همین علم یقینی است.

﴿ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾ (۲، ۴۶) ﴿ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو اللَّهِ ﴾ (۲، ۲۴۹) ﴿ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴾ (۳۸، ۲۴) ﴿ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴾ (۷۵، ۲۸) ﴿ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ﴾ (۸۳، ۵)

قرآن از پیروی ظن بمعنی محض تخمین منع کرده است. سلسلهٔ احادیث نعوذبالله محض تخمین واتکل نیست پس احادیث را از ظن بمعنی ثانی "ظن غالب" ومعنی ثالث "علم یقینی استدلالی" ظنی گفته میشود. بسیاری ازاحادیث فایدهٔ علم یقینی استدلالی را نیزمیدهند.

حافظ ابن حجر رحمه الله متوفی سنه ۸۵٤ هجری درشرح نخبة الفکر میفرماید:

وقد یقع فیها ای فی اخبار الاحاد المنقسمة الی مشهور وعزیز وغریب ما یفید العلم النظری بالقرائن علی المختار (شرح نخبة الفکر)

علم یقینی استدلالی ظاهر است که واجب الاتباع است باقی ماند آن احادیث که فایدهٔ ظن غالب را میدهند پس شریعت مطهره ظن غالب را حکم یقین داده واجب الاتباع قرار داده است. برای یقین شرعی شهادت عادل ثقه (درجای یکی درجای دو ودرجای زیادتر) کافی است پس این دراحادیث موجوداست. ازین لحاظ احادیث همه یقینی اند. ظنی بخاطر این گفته میشودکه مفید علم یقینی استدلالی اندیا بخاطراینکه دراکثراحادیث عقلاً احتمال خطا موجوداست شرعاً نیست. غرض اینکه احادیث زا شرعاً ظنی بخاطراین گفته میشودکه بعضی احادیث مفیدعلمی یقینی عقلی استدلالی اند، اکثراحادیث مفید ظن غالب اند ودر دنیا بجز عمل کردن برظن غالب چارهٔ دیگرنیست. ما شب وروز درجمیع معاملات خویش برظن غالب عمل میکنیم. هنگام نوشیدن دوا یقین شفا نمیباشدبلکه احتمال مضرت زیادتر موجود است. هنگام سوارشدن برموتر، ریل، طیاره وکشتی وغیزه ما برماشینهای آنها هیچ علم نداریم وبر درست بودن پرزه جات ماشین هیچ یقین نمیباشد. محفوظ ماندن ازحوادث راست هیچ یقین نمیباشد، احتمال افتادن هواپیماو غرث شدن کشتی موجوداست. معهذا ما شب وروز با این ذریعه ها سفر میکنیم . هنگام خریدن گوشت ازبازار برحلت آن وبر پاکیزگی شیر، روغن، غله، شکروغیره وهنگام نوشیدن آب وهنگام غسل کردن برطهارت آن هرگز یقین کامل نمیباشد ونه شده میتواند. درتمام معاملات عمربرپیروی ظن غالب مجبوریم. پیروی ظن غالب را ترک کرده شود پس انسان در دنیا زنده مانده نمیتواند. ازرفتن نزدمارما برگزیدن آن یقین نداریم وبعداز گزیدن یقین مردن نیست همچنان به نوشیدن زهرموت یقینی نیست. معهذا ما ازنوشیدن زهرپرهیزمیکنیم وازمارپرهیز میکنیم.

شب وروز درهرمعامله برظن غالب عمل میکنیم پس چه وجه است که حدیث را

ازجهت ظنی بودنش ترک کرده شود. قرآن یقینی است وحدیث ظنی مگرمطلب آن این نیست که حدیث را محض تخمین پنداشته ناقابل عمل قرار داده شود، مطلب یقینی بودن قرآن وظنی بودن حدیث اینست که جهت اینکه هرهرلفظ قرآن بتواترثابت است پس یقینی بدیهی عقلی است، درحدیث چونکه روایت بالمعنی جائزاست لذا در متعلق هرلفظ آن مانند قرآن یقین نمی باشد لهذا حدیث یقینی استدلالی یا یقینی شرعی است، چنانکه علم مادریقینی است وپدر ظنی زیراکه درمورد مادربطورقطعی گفته میشودکه مادرکدام شخص است مگر درموردپدربا این یقین حکم داده نمیشود.معهذا علم پدر یقینی شرعی است.

اعتراض دوم : آنحضرتﷺ ازکتابت حدیث منع کرده بود "لا تکتبوا عنی ومن کتب عنّی غیرالقرآن فلیمحه (مسلم)" منع کردن ازکتابت دلیل است برین امرکه حدیث حجت نیست، بعدازآن درآخرقرن سوم محدثین احادیث جمع کردند، درمیان این محدثین وحضورﷺ عموماً پنج یا زیادترازین وسائط اند. این محدثین روایت در روایت درروایت میکنند. چیزیکه با اینقدروسائط بما برسد پس به آن چگونه اعتمادشده میتواند؟ بعدازآن درعام مردم بیان نمودن احادیث اباً عن جداً ورسم عمل کردن برآنهاپیداشد. تردیدآنراقرآن بار بار با این الفاظ کرده است.

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَآ أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ ﴾ (۳۱، ۲۱).

چون آنان رابطه به پیروی قرآن گفته میشود پس میگویندکه ما پیروی پدر ووالدین خودرا میکنیم.

جواب : برای پاسخ این اعتراض ضورت بیان تاریخ تدوین حدیث است لهذا ما مختصراً بقدر ضرورت میخواهیم برین مضمون رشونی بیندازیم.

تدوین حدیث

درآغازحضورﷺ ازکتابت حدیث بخاطراین منع فرموده بودکه با قرآن التباس نیاید زیراکه دران وقت عام دستورکتابت قرآن بود وعوام از اسالیب قرآنی وانداز معجزانه آن تا اکنون مانوس نشده بودند. مقصد ازمنع کردن ازکتابت حدیث هرگزاین نبودکه حدیث قابل اعتبارنیست. اگراین مقصد میبودپس آنحضرتﷺ ازبیان نمودن حدیث نیز باز می ایستاد حالآنکه درکدام روایت مسلم شریف که نهی ازکتابت حدیث است در آخر همان روایت

این جمله نیزاست "وحدثوا عنی ولاحرج" عالم بد دیانتی منکرین حدیث اینست که ازکدام حدیث که استدلال میگیرند آن جملهٔ آخرآن که بخلاف اهوای باطلهٔ ایشان است آنرا بالکل حذف میکنند سپس تعجب اینست که برای انکارحدیث ازخودحدیث استدلال میکنند چون حدیث قابل اعتماد نیست پس بر "لاتکتبوا" چگونه اعتمادکرده شد؟ برای اشاعت حدیث حضور ﷺ فرمود "فليبلغ الشاهد منكم الغائب" حاضربه غائب برساند.

درزمانهٔ خودحضور ﷺ وبعدازآن درزمانهٔ صحابه رضی الله عنهم عام رواج بیان نمودن احادیث بود. حضور ﷺ معاذ بن جبل رضی الله عنه رابرخدمتی فرستاده ارشاد فرمودکه چگونه فیصله میکنی؟ حضرت معاذ رضی الله عنه عرض کردکه نخست برقرآن نظرمی اندازم سپس برقول وعمل تو استدلال میکنم سپس از اجتهاد خود کارمیگیرم. حضور ﷺ برین اظهارمسرت فرموده تصدیق حجیّت حدیث را فرمود. واین نیزارشادآنحضرت ﷺ است "تسمعون ويسمع منكم ويسمع ممن يسمع منكم" (ابوداؤدکتاب العلم) این قول منکرین حدیث که درآخرقرن سوم تدوین حدیث شده است سراسرغلط است. کارتدوین اززمانهٔ حضور ﷺ شروع گردیده بود اگرچه برعوام از خوف اختلاط بالقرآن اجازهٔ کتابت حدیث نبود بازهم برای مردم خاص اجازهٔ کتابت بود.

حضرت ابوهریره رضی الله عنه میفرمایندکه برای من ازهمه زیادتر احادیث یاد است مگرعبدالله ابن عمروبن العاص می نوشت من نمی نوشتم "انه كان يكتب ولا اكتب" (بخاری)

ازمستدرک حاکم معلوم میشودکه نزدخودحضرت ابوهریره رضی الله عنه نیزذخیرهٔ نوشته شدهٔ احادیث موجودبودچنانچه حسن ابن عمرو میفرمایندکه من باری حضرت ابوهریره رضی الله عنه را برای حدیثی شنوانیدم پس او انکارکردوفرمودکه اگرتواین حدیث را ازمن شنیده باشی پس درکتب من موجودخواهد بودچنانچه او کتابهای خودرا تلاش کرد پس این حدیث را یابید. درین مقام منکرین حدیث دواعتراض کرده اند. (۱) ازروایت بخاری معلوم میشودکه ازحضرت ابوهریره رضی الله عنه علم وحدیث عبدالله ابن عمرزیادتربود حالآنکه ذخیرهٔ روایات از حضرت ابوهریره رضی الله عنه زیادترمنقول است. جواب آن اینست که در روایت بخاری استثناء منقطع است لذا این باجمله سابقه هیچ تعلق ندارد. نیزکثرت علم مستلزم کثرت روایت نیست. بعدازوصال آنحضرت ﷺ عبدالله ابن عمر زیادتر درشام زیست میکرد وقیام

ابوهریره درمدینه بود چونکه در دور اول مرکز علم مدینه بودمردم درتحقیق مسائل بطرف علماء مدینه رجوع میکردند. لذا برای حضرت ابوهریره رضی الله عنه بیان نمودن روایات زیادتر موقع میسرشد.

(۲) درمستدرک حاکم آمده است که نزد ابوهریره رضی الله عنه احادیث نوشته شده موجود بودند ودر بخاری آمده است "لااکتب" جواب آن اینست که ابوهریره رضی الله عنه خود نوشته نمی توانست آن ذخیرة که نزد ا وبود توسط دیگران نوشته شده بود(فتح الباری ص ۱۸٤ج ۱)

درطبقات ابن سعد واقعة عبدالله بن عمروبن العاص را نوشته است که وی بخدمت نبوی ﷺ عرض کردکه آن حدیث را که من ازشما بالمشافهه شنیده ام برای نوشتن آنها اجازت مرحمت فرمائید، آنحضرت ﷺ اجازت دادپس عبدالله پرسیدکه تنها احادیث حالت نشاط را بنویسم یاحالت غضب رانیز؟ آنحضرت ﷺ بسوی دهن مبارک خوداشاره نموده فرمودکه ازین دهن بجز حق دیگرچیزی نمی برآید چنانچه او احادیث راجمع کرد ونام آن را "الصّادقه" نهاد این واقعه درکتاب العلم ابوداؤد نیزاست.

چون مردم ازاسلوب معجزانهٔ قرآن بخوبی واقف گردیدند پس آنحضرت ﷺ نتنها اجازة کتابت حدیث را داد بلکه حکم نوشتن آنرا داد وبه چندین صحابهٔ کرام رضی الله عنهم مسائل دینی وهدایات پیغمبرانه خود نوشت.

كان رجل من الانصار يجلس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فيسمع من النبى صلى الله عليه وسلم الحديث فيعجبه ولا يحفظه فشكى ذلك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انى لا سمع منك الحديث فيعجبنى ولا احفظه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم استعن بيمينك واوما بيده للخط (رواه الترمذى)

درموقع فتح مکه آنحضرت ﷺ یک خطبه ارشاد فرمود وبردرخواست ابوشاه یمنی خط نوشته به او داد "اکتبوا الابی شاه" (مفتاح السنه مصری ص۱۷ وبخاری)

هنگام فرستادن عمروبن حزم به یمن آنحضرت ﷺ یک هدایتنامه تحریری مفصل داد درآن احکام صدقات، دیات، فرائض وغیره بود(مفتاح السنه ص۱۸) به والدمسلم بن الحارث آنحضرت ﷺ توسط شخص دیگری بشارت نوشته داد (ابوداؤد)

یک شخص طائف عبدالله بن عباس رضی الله عنهما را یک کتاب ازایشان راشنوانیده بود(ترمذی

کتاب العلل) مطابق روایت خطیب نزدحضرت انس رضی الله عنه نیزمجموعهٔ احادیث بود، حضرت انس رضی الله عنه اولادخودرا حکم به کتابت حدیث میداد (دارمی ص۶۸) ابن عبدالبر درجامع از عبدالرحمن بن مسعودنقل کرده است که او یک کتاب نشان داده سوگند یادکرده گفت که این نوشته شدهٔ درس عبدالله بن مسعوداست.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه وحضرت علی رضی الله عنه بعضی احادیث رانوشته بصورت صحیفه نزد خود گذاشتند (بخاری)

مرویات بعضی صحابهٔ کثیرالروایات مثلاً ابوهریره، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، جابربن عبدالله، براء بن عازب وانس بن مالک وغیرهم رضی الله تعالی عنهم اجمعین را شاگردان ایشان روبروی ایشان نشسته می نویسد. (دارمی، ص۶۸ ـ ۶۹، تهذیب التهذیب جلد ٤ ص۱۹۸ کتاب العلل للترمذی)

حضرت عمر رضی الله عنه برای عمال حکومت احکام صدقة الماشیه رانوشته گذاشته بود.

(درموطا مصری صفحه ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۲ اینگونه مثالهارا ملاحظه نمائید)

مگردرین زمانه برحفظ صدور زیادترزوربود، مردم عرب درحافظه مشهوربودند قصیده های طویل و عریض مضامین برایشان یادمی بود ونسب نامهٔ شتران واسپان حفظ بود. احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آنان باخصوصیت وحی الهی پنداشته حفظ کردند. قول وفعل حضور صلی الله علیه وسلم را واجب الاتباع پنداشته حفاظت آنراکردند. بعدازوفات حضور صلی الله علیه وسلم کسانیکه حضور صلی الله علیه وسلم را ندیده بودند ایشان از دور ودراز سفرنموده ازصحابه رضی الله عنهم حالات حضور صلی الله علیه وسلم را می پرسیدند وآنرا محفوظ میکردند خودصحابه رضی الله عنهم به دیگرممالک رفته تبلیغ احادیث رانمودند.

دارمی ازمیمون بن مهران روایت میکندکه دردورخلافت ابوبکرصدیق رضی الله عنه چون مقدمهٔ عارض میگردید پس ابوبکرنخست درقرآن تلاش میکرد اگرازقرآن فیصله بدست نمی آمد پس معاملات خودرا دراحادیث غورمیکرد، اگردرین نیزقاصرسیماندپس میان صحابه بطور عام اعلان میکردکه برای ما اینگونه مسئله پیش آمده است آیا برای شماصاحبان درین راستا کدام فیصلهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم است؟ بعضی مرتبه چنین هم معلوم شده است که مردم آمده به ایشان علم نبوی بیان میکزدند وآنراشنیده ایشان شکرالله را بجا می آوردندکه در ما یاد دارندهٔ سخنان رسول الله صلی الله علیه وسلم موجود اندواگربرین هم فیصله نمی شد پس ازصحابهٔ مشوره

گرفته به اتفاق رأی فیصله میکرد. اگرکسی چنین سخنی میگفت که درصحابهٔ کرام مشهور ومتعارف نمی بودپس از اودرموردآن شهادت طلب کرده میشد خواه اوهرقدری معتبرمیبود.

مغیره بن شعبه در دریافت ابوبکرصدیق رضی الله عنه گفت که جده را حضور ﷺ سدس میداد پس وی پرسید "هل معک احد؟" آیا کسی گواه تواست؟ برین محمد ابن سلمه همین گواهی را داد پس صدیق جده را سدس داد (بخاری مسلم) بعد از ابوبکرصدیق رضی الله عنه دور عمر فاروق رضی الله عنه آمد ودرین تکبیرجنازه جزنیه مجوس، طاعون، (خبرالضحاك بن سفيان في توريث المرأة من دية زوجها وخبر سعد بن ابي وقاص في المسح على الخفين) وفیصله غیره مسائل را احادیث راحجت قرار داده کرده شد. حضرت عمرفاروق رضی الله عنه از ابوموسی اشعری بر بیان نمودن این حدیث شهادت طلب کردکه چون مسلمانی(ازبیرون) سه باربرسلام گفتن (ازداخل) پاسخ نیابد (یعنی اجازهٔ دخول میسرنشود) پس برگردد برتصدیق وشهادت حضرت بوسعید رضی الله عنه پریشانی ابوموسی رضی الله عنه رفع شد (مفتاح السنه ص۱۹، ۲۰، حاکم، بخاری، مسلم)

ازین واقعات ثابت گردیدکه محدثین کاملاً باریک بینی ودر روایات حدیث دقت کرده اند ازهمین وجه اسماء الرجال واصول جرح وتعدیل را بصورت مستقل فنون مدون فرمودند وتنها آن احادیث را صحیح قراردادندکه معیاربلنداصول روایت ودرایت فرودآیندودر حالت تعارض برای آنها کدام صورت تطبیق معقول دریافت شود وبخلاف قرآن هیچ حدیث را قبول کرده نشود.

در"ازالة الخفاء" حضرت شاه ولی الله میفرماید:

فاروق اعظم رضی الله عنه بسیار ازامهات فن حدیث روایت کرده است ودر دست مردم واقع است بعدازآن فاروق اعظم علماء کعبه رضی الله عنهم را باقلیم دارالاسلام روان ساخت وامر کرد باقامت شهرها وبروایت حدیث درآنجا.

حضرت ابوذرغفاری رضی الله عنه برروایت حدیث آنقدرشغف بود وتبلیغ واشاعت حدیث را آنقدر ضروری میپنداشت که میفرمود:

"گرشما برای قتل من برگردن من شمشیربگذارید وبرمن امیداین باشدکه پیش ازمردن یک کلمهٔ رسول الله ﷺ را نیزکه من شنیده ام رسانیده بتوانم پس ضرور میرسانم"

ابوسعیدخدری رضی الله عنه چون احادیث بیان میکردپس شوق وذوق شنوندگان این میبودکه

دیوار انسانان درجلوروی ایشان ایستادمیشدند. بعضی صحابه رضی الله عنهم بسبب کثرت وهجوم مردم برسطح مکانها برآمده روایت بیان میکردند. حضرت عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما درزمانهٔ نبوی کم سن بود، ایشان بردروازه های صحابهٔ دارای عمرزیاد ازصبح گرفته تا ظهرصرف بخاطر این می نشست که سخنی ازرسول الله ﷺ بیان کنندپس آنرا بنویسد. درعهدمبارک رسول الله ﷺ وبعدازآنحضرت ﷺ درزمانهٔ خلفای راشدین رضی الله عنهم بسیاری ازاجل صحابه مثلاً معاذ ابن جبل، عمرابن حزم، عبدالله ابن مسعود، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عمروبن العاص، زید ابن ثابت، ابودرداء، ابوذر، ابوموسی اشعری رضی الله عنهم وغیرهم درمکه، مدینه، کوفه، بصره، شام، مصرویمن وغیره مملکت اسلامیه پراگنده شدند ودرهرجای ایشان تعلیم کتاب وسنت را دادند.

بعضی صحابه رضی الله عنهم زمانهٔ تابعین رحمهم الله آمد ایشان به بعید ترین گوشهٔ دنیای اسلام سنت رسول الله ﷺ را باکمال حفاظت رسانیدند.

درصحابه رضی الله عنهم اگرچه یاد داشته های ذاتی نوشته شده بود مگرکدام کتاب مرتب ازحدیث نبود، درآخرقرن اول عمر ابن عبدالعزیزمتوفی ۱۰۱ هجری به والی مدینه منوره ابوبکرابن محمد ابن عمرو ابن حزم نوشت :

انظر ما کان من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فاکتبه فانی خفت دروس العلم وذهاب العلماء(مفتاح السنة ص۲)

احادیث آنحضرت ﷺ رابنویسید برمن خوف ختم شدن احادیث رسول الله ﷺ است.

وبرای او این را نیزنوشت که کدام مجموعهٔ احادیث که عمره بنت عبدالرحمن رحمها الله (متوفات سنه۹۸ هجری) وقاسم بن محمد ابن ابی بکرالصدیق (متوفی سنه ۱۲۰هجری) اند اینهارا نوشته نزد ایشان بفرست.

همچنان در دیگرشهرهای بزرگ مکه، بصره، کوفه ، شام یمن وغیره عمال خودرا برای تدوین احادیث نوشت. امام محمد ابن مسلم بن عبیداله بن عبدالله الشهاب الزهری المدنی (المتوفی سنه ۱۲٤ هجری) نیز ازکسانی بودندکه ایشان را رابطه به تدوین حدیث نوشته شده بود. (مفتاح السنه)

این هدایت خلیفه عادل حوصله افزائی محدثین را نمود وایشان کوشش خودرا تیزتر کردند وکار احادیث را به پیمانه اعلی شروع کردند. درین گروه مقدس ازهمه زیادتر

شخصیت ممتاز محمد ابن مسلم زهری است، پیدایش او درسنه ۵۰ هجری شد این شش ستون قصرسنن وآثار نبوی درفن احادیث بسیاردرجۂ بلند دارند، امام زهری (درمدینه) عمرابن دینار(درمکه) وقتاده ویحی بن کثیرد(دربصره) ابواسحق وسلیمان اعمش (درکوفه) امام زهری ازمحدثین طبقه اولی تابعین است، ایشان احادیث را قلم بندکردند بعداً درقرن دوم که طبقه ثانی آمد درین کارتدوین عام وشایع گردید. چنانچه ابن جریج(متوفی ۱۵۰هجری) ازهمه نخست درمکه مکرمه احادیث را بصورت کتابت جمع کرد(درمدینه منوره) ابن اسحاق متوفی سنه ۱۵۱ هجری وامام مالک متوفی ۱۷۹ هجری (دربصره) ربیع بن صبیح متوفی سنه ۱۵۰ هجری (درکوفه) سفیان ثوری متوفی سنه ۱۶۱ هجری (درشام) اوزاعی متوفی سنه ۱۵۶ هجری (دریمن) معمرمتوفی سنه ۱۵۳ هجری وخراسان اند ابن المبارک متوفی سنه ۱۸۱ وغیره احادیث رانوشته مدون کردند درآن اقوال صحابه وفتوی تابعین نیزمختلط اند. درین دورسفیان بن عیینه درمکه، حماد ابن سلمه وسعید بن ابی عروبه دربصره، هشیم بن بشیردرواسط، وکیع بن الجراح درشام، عبدالرزاق دریمن، جریرابن عبدالله در ری وغیرهم چنین محدثین جلیل القدرگذشته اندکه کارنامه های ایشان حیات ابدی یابیده است. چند کتب مستند قرن دوم اینها اند. (۱)مصنّف اللیث بن سعد (متوفی سنه ۱۷۵ هجری) (۲) موطا امام مالک بن انس (متوفی سنه ۱۷۹ هجری) (۳) مصنف سفیان ابن عیینه (متوفی ۱۹۸ هجری) (٤) مسندالامام الشافعی (متوفی سنه ۲۰٤هجری)

بعدازآن قرن سوم هجری زمانۂ جلیل القدرخدمت سنت رسول الله ﷺ است درین تدوین صحاح سته وغیرها کتب مستند شد وتا امروز این منابع نورانی علوم نبوت به کمال ضوء افگن اند.

صحاح سته اینها اند :

(۱) صحیح البخاری (متوفی ۲۵۶ هجری) (۲) صحیح مسلم (متوفی ۲۶۱هجری) (۳) سنن ابی داؤد (متوفی ۲۷۵ هجری) (٤) سنن الترمذی (متوفی ۲۷۹ هجری) (۵) سنن النسائی (متوفی ۳۰۳ هجری) (۶) سنن ابن ماجه (م ۲۷۳ هجری)

علاوه ازاینها کتب قرارذیل نیزدرهمین قرن سوم مدون شده اند.

(۷) مسنداحمدبن حنبل (متوفی ۲٤۱ هجری) (۸) مسنداسحاق بن راهویه (متوفی ۲۳۷هـ) (۹) مسندعبدبن حمید(متوفی ۲٤۹هـ) (۱۰) مسندالدارمی (متوفی ۲۵۵هـ) (۱۱) المسند

الکبیرللقرطبی (متوفی ۲۷۶هـ) (۱۲) مسندابی یعلی الموصلی (متوفی ۳۰۷هـ) (۱۳) تهذیب الاثار للامام محمدبن جریرالطبری (متوفی ۳۱۰هـ) وغیرها

علاوه ازمحدثین فقه ائمه فقهی روایت حدیث نمودند وبراسوة رسول اللهﷺ بنیاداحکام وفتوی ایشان میبود.

امام ابوحنیفه ، ولادت ۸۰ هـ ، وفات ۱۵۰ هـ ، امام مالک ، ولادت ۹۳هـ وفات ۱۷۹هـ امام شافعی ولادت ۱۵۰هـ وفات ۲۰٤هـ ، امام احمد ولادت ۱٦٤ هـ وفات ۲٤۱هـ ، امام ابویوسف ولادت ۱۱۳هـ وفات ۱۸۲هـ ، امام محمدبن حسن ولادت ۱۳۵هـ وفات ۱۸۹هـ ،

غرض اینکه چون اسوة حسنة ازآنحضرتﷺگرفته تا امروز بطریقه اکمل تبلیغ و حفاظت جاری آمده وجمیع امت ازآن استدلال کرده آمدندپس از امروز آنرا ناقابل اعتبار قرار دادن صریح ضلالت وگمراهی است.

ازآیات قرآنیه ثابت گردیده است که اسوة حسنة آنحضرتﷺ برامت واجب الاتباع است واین نیزآشکاراست که این حکم تاروزقیامت برای مسلمانان است زیراکه حضورﷺ خاتم الانبیاء اند. پس اگرهیچ ذریعة برای رسیدن احادیث برما قابل وصول نیست پس نعوذ باالله الله تعالی چنین حکم لغو وفضول چرا دادکه برآن عمل کردن برای ما ممکن نباشد. محدثین هرطریقة ممکن حفاظت حدیث را اختیارفرمودند. برای حاصل نمودن علم حدیث به ممالک دور ودراز پیاده سفرکردند، تکالیف ومشقت های زیادی را متحمل شدند پس بعد از حاصل نمودن درتبلیغ هیچ دقیقة را رهانکردندچنانچه امام بخاری بخاطرعلم حدیث به مکه ، مدینه، شام، بخارا، مرو، هرات، مصر، بغداد، کوفه، بصره، بلخ، نیشاپورودیگربسیاری ازجزائر درچنین زمانة سفرکردکه هیچ بندوبست قطار، سواری وغیره نبود. درجایکه حدیث معلوم میشد آنجا میرفت، ازیک هزار وهشتادشیوخ علم حدیث حاصل کرد،وازامام بخاری روبرو بلاواسطه ۹۰۰۰۰ نودهزارشاگردان علم حدیث حاصل کردند.

این بودتحصیل حدیث وحالت تبلیغ، سپس برای احادیث صحیح وموضوع محدثین فن اسماء الرجال نوشتند کاملاً تنقیح وتنقیداسناد رانمودند، برای صحت وسقم حدیث هرذریعه ممکن را اختیارنمودند، درآن حدیث که اندک ضعف معلوم باشک معلوم شد آن حدیث را درکتاب درج نکردنداگرکدام محدث درج هم کرد ضعف آنراواضح کرد. حالت تقوی

وپرهیزگاری این محدثین راااگربیان کرده شود پس برای آن دفاتر کافی نخواهد بود.
امام بخاری رحمه الله پیش ازنوشتن هرحدیث التزام گزاردن دورکعت نفل رامیفرمود. سپس دراسناد تا این حد احتیاط کردکه راوی ومروی عنه اگردریک زمانه گذشته باشند لقاء ایشان ممکن باشد مگرتاوقتیکه لقاء ایشان ثابت نشود امام بخاری آن روایت را قبول نمیکرد اگرچه آن راوی هرقدری عادل وثقه باشد.
اتباع حدیث رادر"بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَآءَنَا"(۲ ـ ۱۷۰) داخل کردن دشمنان رسول الله ﷺ نهایت بد طینتی وکج روی است. اتباع آباء درضلالت وگمراهی ممنوع است نه که در رشد وهدایت. درقرآن مجید قول بنو یعقوب علیه السلام منقول است.
﴿قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (۲. ۱۳۳)
ترجمه : می پرستیم معبود ترا و معبود پدران ترا که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق اند معبود یگانه را و ما برای او منقادیم .
دشمنان رسول الله ﷺ خود دردشمنی رسول ازتاریخ استدلال میکنند حالآنکه برای صحت تاریخ هیچ سندنیست. درتاریخ قصهٔ سکندرودارا وغیره مفصل مذکوراندمگرشخصی اگر ازوجودسکندر ودارا انکارکند یا واقعه را تسلیم نکندپس برای اثبات آن چه دلیل وسند شده میتواند؟ بخلاف حدیث که هرجزئی این باسندودلیل ثابت است سپس سندنیزباتنقیح وتنقید وهرذریعهٔ ممکن دقت کرده شده است وبعدازشهادت علمی قبول کرده شده است.
اعتراض سوم : بسیاری ازاحادیث بالاتفاق موضوع اند وبسیاری راویان خود احادیث می ساختندلهذا اکنون چگونه معلوم شده میتواندکه حدیث صحیح کدام است وموضوع کدام است؟
جواب : درین شکی نیست که بسیاری ازدشمنان دین خود احادیث ساخته می خواهنداسلام را زیان ونقصان رسانندمگرچونکه برالله تعالی حفاظت اسوهٔ حسنه حبیب خود ﷺ تاقیامت منظوراست زیراکه جمع امت را حکم عمل کردن برآن داده است لذامحدثین براحادیث صحیح وموضوع چنین اصول ومعیار قایم کرده اندوبرای وضاحت این شبهات امور مستقل مدون کردندکه به آنها امتیازقایم گردد حاصل شدن علم رابطه به موضوع بودن یک حدیث این خود برحجت حدیث دلیل است زیراکه ازین ثابت میشودکه

محدثین احادیث موضوع رامنتخب نموده ازذخیرهٔ حدیث بیرون کرده اند.

اعتراض چهارم : دشمنان رسول الله ﷺ میگویندکه اصول قرآنی تاقیامت مؤبّداست. وآنحضرت ﷺ کدام مسائل ضروری بیان فرموده اند آنها تاقیامت نیست بلکه به لحاظ این زمانه تا آن وقتی خاص بود ومطابق هرزمانه درآن جزئیات تغیروتبدل کرده میشود اگراین جزئیات نیزمؤبد باشندپس الله تعالی مانند اصول آنهارانیزدرقرآن چرا بیان نکرد؟

جواب : جزئیات بیان کرده آنحضرت ﷺ نیزتاقیامت مؤبد اند. درآنهاتغیّروتبدل شده نمیتواند زیراکه الله تعالی تاقیامت تمام امت را براتباع رسول الله ﷺ حکم داده اندچنانچه ما ازآیات قرآنیه ثابت کردیم. باقی ماند این سوال که پس این جزئیات را چرا درقرآن بیان کرده نشد؟ پس ما میگونیم که جزئیات راقرآن اگرچه تفصیلاً بیان نکرده است مگر در ضمن اطیعوالرسول حکم تمام جزئیات ازقرآن ثابت میگردد. نیزاز ﴿ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴾ (۵۳ ـ ٤) معلوم شدکه جزئیات بیان کردهٔ آنحضرت ﷺ نیزوحی الهی اند. همین سبب است که حضرت عمر رضی الله عنه باری برمنبر برآمده مسلمانان را مخاطب نمود.

یاایهاالناس ان الرای انما کان من رسول الله صلی الله علیه وسلم مصیبا ان الله کان یریه وانما هومناالظن والتکلف. رأی حضور ﷺ نیزچونکه ازطرف الله تعالی میباشد لذا یقیناً صحیح میبودورأی ما ظنی میباشد.

تذبذب منکرین حدیث

منکرین حدیث تا اکنون تاحال دعوی خودرا متعین کرده نتوانستند.

(۱)گاهی میگویندکه قول وفعل حضور ﷺ مطلقاً حجت نیست. احکامی را که آنحضرت ﷺ بیان فرموده است آنها صرف بازمانهٔ آنحضرت ﷺ مخصوص بود. بلحاظ هرزمانه درآن احکام تغیّروتبدل کرده میشود.(پرویز معراف جلد ٤ ص ۶۹۲)

(طلوع اسلام جون سنه ۵۰ ص۴۷)

(۲) وگاهی میگویندکه قول وفعل آنحضرت ﷺ حجت است مگرچونکه به ما به ذرایع به وثوق نرسیده لذا ازجهت ظنی بودنش قابل اعتماد نماند. (پرویزطلوع اسلام جولائی سنه ۱۹۵۰ ص۴۹) - (اسلم جراجپوری طلوع اسلام نومبر سنه ۱۹۵۰ ص۷۳)

(۳) وگاهی میگویندکه سلسلهٔ روایات حدیث بخلاف قرآن سازش عجمی است نتیجهٔ

لازمی آن این میشودکه حدیث را درجهٔ تاریخی نیزحاصل است. - (پرویز طلوع اسلام اکتوبر سنه ۱۹۵۲ ص۷)

ازین تذبذب منکرین حدیث صاف ظاهراست که مقصد جمله مساعی ایشان تنها اینست که ازحدیث به گونه انکارنموده زندگی آزادانه بسربرند، برای این مقصد ایشان هرگونه موقع یابیدند همانگونه ازدهن سخن خارج میکنند. هیچ پرواه این امر را نمیکنندکه پیش ازین چه گفته ام. آخرما منکرین حدیث را بطورنصیحت میگوئیم که:

ظالم ابھی ہے فرصت توبہ نھی دیر کر وہ بھی گرا نہیں جوگرا پھر سنبھل گیا

وماعلینا الاالبلاغ (رشیداحمد)

۱۶ / ذی الحجه سنه ۱۳۷۳ هجری

ضمیمه :

درجواب یک سوال مستقل خلاصه "فتنه انکارحدیث" راکه نوشته شده بود قرارذیل است.

یک نظربرنظریات متضاد منکرین حدیث

سوال : درکتب حدیث ارشادآنحضرتﷺ-لاتکتبوا علی غیرالقرآن-و ومن کتب علی غیرالقرآن فلیمحه- موجوداست؟ اگراست پس مطلبْ آن چیست؟

الجواب ومنه الصدق الصواب : منشأ اینگونه سوالات فتنه انکارحدیث است که درین عصربانهایت آب وتاب گفته میشود درموردحدیث ازطرف منکرین حدیث سه گونه خیالات متضاد اشاعت میشوند.

(۱) برای فهمیدن قرآن به حدیث ضرورت نیست. هرشخص ازدماغ خودقرآن را فهمیده میتواند.(پرویز، طلوع اسلام)

مکمل سلسلهٔ روایت حدیث بخلاف قرآن سازش عجمی است. (پرویز، طلوع اسلام اکتوبر سنه۵۲ ص۷)

مقصداینست که قطعاً به تشریح بیان کردهٔ آنحضرتﷺ حاجت نیست . نتیجهٔ لازمی آن اینست که قول رسول اللهﷺ برصحابهٔ کرام رضی الله عنهم نیزواجب الاتباع نبود.

(۲) آن احکامی راکه آنحضرتﷺبیان فرموده اند آنها تنها بازمانه آنحضرتﷺ مخصوص بود. بلحاظ هرزمانه درین احکام تغیّروتبدل کرده میشود. (پرویز، معارف جلد ٤ ص۲۹۲، وطلوع اسلام جون ۱۹۵۰ء ص٤٧)

یعنی فرمان آنحضرتﷺ درزمانهٔ ایشان حجت بود برماحجت نیست.

(۳) قول وفعل آنحضرتﷺحجت است مگرچونکه به ما باذرایع به وثوق نرسید لذا ازجهت ظنی بودنش قابل اعتماد نماند. (پرویزطلوع اسلام جولائی سنه ۱۹۵۰ء، اسلم جراجپوری، طلوع اسلام نومبرسنه ۱۹۵۰ء ص۷۳)

اگرگروه های مختلف منکرین حدیث این خیالات مختلف را می داشتندپس هیچ تعجب نمي بود. امرعجیب است که یک گروه بلکه یک شخص آراء وخیالات مختلف اظهارمیکند آنرا دیده یکی از دوشقوق را تسلیم کردن ناگزیرمیگردد یعنی یا ایشان رامجنون پنداشته معذور فکرکرده شود یا اینچنین گفته شودکه ایشان هیچ نصب العین ونظریه متعین ندارند بلکه ازین همه کارنامه ها هدف ایشان تنها اینست که انکار تعلیمات رسول اللهﷺ رانموده هرگونه زندگی آزادانه بسربرند لذا هرگونه موقع یابیدند همانگونه ازدهن سخن صادرمیکنند پرواه این را نمیکنندکه پیش ازین چه گفته اند. ما پیش ازین برای وضاحت مرام ایشان مضامین مختلف بذریعه اخبارورسائل شایع کرده ایم، درین وقت ما برسه گونه نظریات مختلف بالاختصار میخواهیم بحث نمائیم.

ابطال نظریه اولي

(۱) ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا﴾ (٤٢، ٥١)

درین آیت وحی را درمقابل ارسال رسول ذکرکردن دال است که بغیرارسال رسول نیزمیباشد. وآن حدیث است.

(۲) ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا﴾ (۲،۱٤۳)

ازین معلوم شدکه استقبال بطرف بیت المقدس حکم الهی بود حالانکه این حکم درقرآن مجید مذکورنیست.

(۳) ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ﴾ (۲ . ۱۸۷)

ازین معلوم شدکه درابتداء درشب رمضان نیزجماع کردن حرام بود، این حرمت به

حدیث بود ذکراین درقرآن مجید نبود.

(٤) ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ (۳، ۱۲۳)

درموقع احد نازل گردید درآن مذکوراست که دربدرالله تعالی وعدۀ انزال ملائکه را فرموده بود حالآنکه درقرآن درموقع بدراینگونه هیچ وعدۀ مذکورنیست. معلوم شدکه وعدۀ انزال ملائکه بوحی غیرمتلوبودکه حدیث است.

(۵) درقرآن احادیث انبیاء سابقین علیهم السلام مذکوراندکه برحجیّت حدیث واضح دلیل است. واجب الاتباع بودن احادیث انبیاء سابقین علیهم السلام وامت ایشان ازقرآن ثابت است پس احادیث آنحضرت ﷺ برما چراواجب العمل نمیباشد؟

(۶)درقرآنکریم جابجا -أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ- ارشاداست.اگرقول وفعل نبی ﷺ قابل اعتبارنیست پس با -أَطِيعُوا اللَّهَ- لفظ-أَطِيعُوا الرَّسُولَ- چرا ذکرکرده شده است. درقرآن درچندین مقامات باربارتأکید اطاعت رسول را کرده شده است وبرنافرمانی رسول الله ﷺ وعید شدید داده شده است.

(۷) ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (۳، ۱۶٤)

این آیات بلحاظ معنی ومفهوم بطورقطعی محکم اند. درواینها صاف دلالت است که کار رسول الله ﷺ مانندهرکار محض بلاغ نبودبلکه حضور ﷺ معلوم کتاب وحکمت وبرای مسلمانان مزکی نیزبود. فریضۀ تعلیم الکتاب که مسئولیت حضور ﷺ بود آنحضرت ﷺ این فرض را چگونه ادا میکرد؟ آیا طلبۀ قرآن (صحابه رضی الله عنهم) ازآنحضرت ﷺ درمورد کدام آیت چیزی دریافت نمیکردند؟ واگرچیزی می پرسیدندپس آیا آنحضرت ﷺ درپاسخ آنان آیتی ازقرآن پیش میکرد؟ آیا این طریق تعلیم قرین قیاس شده میتواندکه یک معلم تعلیم کتابی را بدهد پس طلبه بجز تلاوت متن وسماع سخنی دریافت نکنند. واگرچیزی دریافت کنند پس استاد درجواب آن متن کتاب را بخواند، بزبان خود چیزی تشریح نکند؟ این فریضۀ معلم است که تفسیروتشریح مجملات کتاب را کند واعتراضات وخدشات طلبه را حل کند. مفهوم ومعنی کتاب را بطورواضح بفهماند. پرویزمیگویدکه برای فهمیدن قرآن بحدیث ضرورت نیست. هرشخص ازخاطرخود قرآن را فهمیده میتواند. ما می پرسیم که

درقرآن تفاصیل نمازوصوم، حج وزکات وغیره کجا ذکراست؟ واگرکسی حق تفسیرقرآن را ندارد پس شما "معارف القرآن" نوشته چرانبوت حماقت را دادید؟ تفسیرآنحضرتﷺ قابل قبول نیست وتفسیر گستاخ اوخاک بدهنش قابل اعتبارباشد. آنحضرتﷺ یقیناً بقول وفعل خود تشریح قرآن را میفرمودند وتزکیهٔ زندگی صحابه رضی الله عنهم رامیکردند. اگرقول وفعل حضورﷺقابل اعتبارنیست پس معلم الکتاب ومزکی چگونه شدند؟

(۸) درقرآن کریم واقعهٔ خواب حضرت ابراهیمعليه السلام مذکوراست. درآن صریح دلیل است که خواب نبی حجت وواجب العمل است، حالآنکه خواب وحی متلو نیست. حضرت ابراهیمعليه السلام را بعدازهزاران تمنا درآخرعمرالله تعالی فرزندعجیب عطافرمود. سپس ازحالت رضاع تاسالها پسرعزیزخودرا دروادی غیرذی ذرع رها نموده صدمه فراق را برداشت نمود. مگریک گردنهٔ شدیدترین امتحان مقام تسلیم ورضاع وخلّت خلیلعليه السلام تاحال باقی بود. ابراهیمعليه السلام خواب را حکم الهی یقین نموده بغیرتعمیل حکم کدام گونه تردد نتنها آماده میشدبلکه عمل قربان نمودن لخت جگررا نیزنهایت بامستعدین شروع میکرد. اقدام نمودن حضرت ابراهیمعليه السلام فرزند عزیزخودرا وبجای "افعل ماتری" "ماتؤمر" گفتن اسماعیلعليه السلام واین ارشاد الله - قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا ۚ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ- واین امتحان را به "بلاءٌ مبین" تعبیرکردن این جمله امور واضح دلیل است که ابراهیمعليه السلام را درخواب حکم ذبح ولد شده بود وآن حکم واجب العمل نیزبود.

(۹) ﴿كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِن قَبْلُ﴾ - الخ.. درین تصریح کرده شده است که منافقین را درغزوهٔ خیبر فیصله اجازت شرکت نکردن منافقین را الله تعالی ازپیش کرده بود حالآنکه بجزاین آیت ذکراین فیصله درقرآن درهیچ جای نیست. معلوم شدکه این فیصله به وحی غیرمتلو شده بود.

(۱۰) ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (۱۶، ۴۴)

ازین معلوم شدکه منصب تبیین وتشریح است.

(۱۱) ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (۷۵، ۱۹)

ازین معلوم شدکه الله تعالی مسئولیت بیان قرآن راگرفته است اکنون امر غورطلب اینست که اگربیان قرآن را به آیت خود قرآن کرد پس برای این آیت نیز ضرورت بیان

میباشد. زیراکه مرجع ضمیربیانه مجموعه قرآن است پس هرجزء قرآن محتاج بیان شد. اکنون اگربیان یک آیت به آیت دیگرشودپس بیان این آیت دوم بکدام آیت سوم میشود. سپس آن آیت سوم نیزمحتاج بیان میباشد پس برای آن آیت چهارم ضرورت میشود. پس تسلسل یا دور لازم می آید واین هردو امرباطل اند. وامرمستلزم باطل خودباطل میباشد معلوم شدکه بیان قرآن به خود قرآن باطل است پس بیان قرآن به غیرقرآن میباشدکه حدیث است.

استدلال منکرین حدیث از وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرآن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ(القمر) باطل است زیراکه مضامین قرآن بدوبخش اندیکی احکام دوم توحید ورسالت. مضامین دلائل انذاروتخویف، وبرای تذکیرقصص منکرین امم سابقه. پس تیسیرقرآن باعتبارتذکیراست نه باعتباراستنباط احکام. درین چنددلائل(۱) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا را با للذِّكْرِمقیّدکردن (۲) ترتیب فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ برتیسیر. (۳)باقصص انذاروتخویف باربار اعادهٔ این آیت تیسیر (٤) اگرتیسیررا عامّ گرفته شود پس این آیت معارض میشود به آیات مذکورة الصدرکه ازآنها ضرورت معلم القرآن وتبیین وتشریح آن ثابت شد. پس وجه توفیق این شدکه تیسیرقرآن محض بحسب تذکیراست ودراستنباط احکام قرآن محتاج تبیین وتشریح است باوجود این از وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ حاجت تفکروتدبر راظاهرفرمود.

(۱۲) ﴿وَأَظْهَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ﴾ (الی قوله) ﴿قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيْمُ الْخَبِيْرُ﴾ (۶۶: ۳)

ازین آیت معلوم شدکه باوجود تأکید اخفاء یک راز ازطرف آنحضرتﷺ چون زنی آنرا افشا کردپس اطلاع آنرا الله تعالی به آنحضرتﷺ دادکه به وحی غیرمتلو بود. چرا زیراکه درقرآن ذکراین هرگزنیست.

(۱۳) در- لِتُكَبِّرُوْااللّٰهَ عَلٰى مَاهَدٰىكُمْ(۲ ـ۱۸۵) فرمودکه احکام حج را مطابق طرق بیان فرمودهٔ الله ادا کنید حالآنکه درقرآن تفصیل احکام حج نیست. پس درین آیت بطرف حدیث اشاره است. درآن تفصیل احکام مکمل است.

(١٤) بسیاری ازانبیاء علیهم السلام بغیرکتاب مبعوث گردیدند پس اگرقول رسول حجت نیست پس ازبعثت چنین انبیاء علیهم السلام چه فایده؟

دلائل عقلیه

(۱)درقرآن بیان هرچیزاجمالاً است، تشریح وتفصیل آن درحدیث است. اوقات خمسهٔ نمازها، رکعات، تفاصیل فرائض وواجبات، مفصل احکام صوم وزکات، مناسک حج، قربانی وغیره، بیع وشراء، امورخانه داری، معاملات ازدواجی وقوانین معاشره. تفصیل این همه امور از حدیث ثابت است. پس انکارازحدیث مترادف دست برداشتن ازتمام نظام اسلامی است، همچنان حرمت بول وبراز،بگ، روباه وغیره درقرآن ذکرنیست. چنانچه برای محفوظ ماندن ازین اعتراض منکرین حدیث قائل حلت این جمله اشیاء خبیثه اند، بلکه محمد صبیح ایدوکیت مینویسدکه بجزازچهارچیزمذکوردرقرآن باقی خوردن هرچیزفرض است، انکار ازخوردن گناه ومعصیت حکم الهی است. (طلوع اسلام جون سنه ۵۲ هجری)

یعنی خوردن گوشت سگ، خر، زوباه، گربه، موش حتی که خوردن بول وبراز فرض است. ازین آشکاراست که منکرین حدیث برای محفوظ ماندن ازمعصیت حکم خدا فرض وثواب پنداشته ازاشیاء مذکوره شبانه روز لذت گرفته میخورند (سوّدالله تعالی وجوههم)

(۲) اگرراوی احادیث بخلاف قرآن سازش کنندهٔ عجمی بودپس لذا حدیث قابل قبول نیست پس قرآن نیزباهمین وسائط به مارسیده است پس برقرآن چگونه اعتماد کرده شود؟درقرآن ارشاد الله تعالی است-اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ-(۱۵- ۹) پس ما میگوئیم که برصداقت خود این آیت چگونه اعتمادشود؟ این نیزبوساطت آن کسانی به مارسیده است که درحدیث وسائط اند. این را نیزگفته نمیشودکه اعجازقرآن فی البلاغه برصداقت آن دال است زیراکه اولاً درمعجزبودن قرآن منحیث البلاغه مختلف فیه است، بعضی بر اعجازمن حیث الاخبارعن المغیبات وغیره قول کرده اند تصدیق آن بذریعه وسائط مذکوره منقول است. ثانیاً قلیل التغییر ودربعضی موقع به تبدیلی ترتیب دراعجازفی البلاغه بظاهر هیچ فرق محسوس نمیشود چنانکه بر"آلم أعْهَد" درمختصرالمعانی بحث کرده شده است. ثالثاً أعجازفی البلاغت معیارصداقت هنگامی شده میتواندکه تحدی ثابت شود وآیات تحدی بوسائط مذکوره منقول اند. رابعاً تحدی منحیث البلاغه درزمانه موجوده معیارصداقت شده نمیتواند زیراکه تحدی برچیزی مفید میباشدکه آن در دنیا بسیارمشهورباشد. آشکاراست که در دورحاضربه نسبت علم البلاغه سائنس بسیارمشهوراست. پس بلحاظ بلاغت تحدی

تنها بازمانهٔ تنزیل مخصوص میباشد ودرآن وقت عاجزماندن اهل بلاغت ازمثل قرآن تاقیام قیامت برصداقت قرآن دلیل میباشد یعنی درزمانه حاضره این برصداقت قرآن دلیل نیست که ما ازمثل آن عاجز هستیم بلکه دلیل اینست که در دورمشهوربلاغت بزرگترین بلغاء ازمثل آن عاجزماندند واین جمله امور یعنی اینکه زمانهٔ تنزل دور بلاغت بود واینکه درآن زمانه قرآن تحدی من حیث البلاغه بود واینکه مشاهیربلغاء ازمثل قرآن عاجزمانده بودند. بوساطت ایشان منقول است آنهارا بخلاف قرآن اعجمی سازشی گفته میشود.

(۳) صحابه رضی الله عنهم وتابعین رحمهم الله ومن بعدهم جمیع امت مسلمه که حدیث را حجت تسلیم کرده اند آیادرین ازایشان غلطی اجتهادی شده است یا قصداً چنین کردند. اگرغلطی اجتهادی شده یعنی درحقیقت حدیث قابل اعتمادنبودمگرازاسلاف غلطی شدکه آنان این را قابل اعتماد پنداشتندپس مقام غورکردن است که متقدمین ومتأخرین تمام امت، علماء وصلحاء، تمامتراسلاف درهمین غلطی اجتهادی تاقرنها مبتلا ماندند؟ هیچ فردی این غلطی را محسوس نکرد؟ واگراسلاف حدیث را ناقابل اعتبارمی پنداشتند باوجوداین قصداً احادیث بیان نموده بخلاف قرآن سازش کردند پس درین امت چه کسی مؤمن باقی میماند؟ صحابه رضی الله عنهم ،تابعین، تبع تابعین، ائمه ، محدثین وجمیع سلف صالحین رحمهم الله نعوذبالله خاک بدهن گستاخ مخالف قرآن بودند؟ آیا در زندگی چهارده صد سالهٔ مذهب اسلام نخستین مؤمن پرویز(علیه ماعلیه) است؟ آن دین که تا چهارده صد سال تنها درقبضهٔ مخالفین ودشمنان بود تا این مدت طویل هیچ محافظ این وقبول کنندهٔ این پیدانشده باشد پس برچنین دین چگونه اعتمادکرده میشود؟

(٤) این امر دریافت طلب است که الله تعالی قرآن مجید وکتب آسمانی سابقه را بواسطه رسول چرا فرود آورد؟ اگرالله تعالی نزد هرفرد بشرکتاب نوشته شده بلاواسطه رسول می فرستاد پس این جهت صریح معجزه بودنش زیادمؤثرمیبود. کفارخود طالب این بودندکه کتاب نوشته شده ازطرف الله برایشان فرود آید. پس اگراین طریقه را اختیارکرده شود پس جهت آنکه معجزهٔ طلبیده بدهن خود است زیادترسبب هدایت میگردد مگربازهم این طریقه را اختیارکرده نشد بلکه کتب معرفت رسول نازل فرمود ورسول را نیزاز انسانان منتخب فرمود. کفارمیگفتندکه برای رسانیدن پیغام الله تعالی چرافرشته نفرستاد تاکه برای ما در

منزل من الله بودن این احکام یقین آید. الله تعالی درپاسخ فرمود ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ (۶-۹) (اگر ما فرشته را رسول قرارداده می فرستادیم پس بصورت انسانی می فرستادیم)

﴿قُل لَّوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا﴾ (۱۷، ۹۵)

ترجمه : بگو اگر می بودند در زمین فرشتگان که میرفتند آرامیده میفرستادیم بر ایشان از آسمان فرشتهء را پیغمبر .

غرض اینکه سوال اینست که در واسطه قراردادن رسول برای تنزیل کتب بالخصوص برای رسالت درمنتخب نمودن انسانان چرا اینقدر اصرارکرده شد؟ پاسخ این درخودکلام الله موجوداست ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (نساء ۹)

یعنی خدا چقدر رسول فرستاده است مقصد ازبعثت ایشان تنها این بوده که ایشان مطابق فرامین خداوندی حکم دهندوخود مطابق قوانین الهی زندگی بسربرند وبر احکام نازل شده عمل نموده برای کرامت یک نمونه قایم کنندتاکه امت اتباع ایشان را کنند. اگربلاواسطة رسول احکام فرود آورده میشد وبرای تفصیل وتشریح آن وپوشانیدن جامهٔ عملی آن کسی نمی آمد پس مردم درمفهوم ومعانی آیات اختلاف میکردند ودر فهمیدن منشأ الهی غلطی میکردند. برای فهماندن ایشان هیچ یکی نمیبود، این ضرورت را تا یک حدی فرشته نیزتکمیل کرده میتواند. مگر درمورد ایشان مردم این فکررا میکردندکه فرشتگان ازقوت شهوانی غضبیه منزه اند وازحوائج وضروریات انسانی مستغنی اند لذا در احکام تقوی وطهارت وپاکیزگی انسان تقلیدفرشنگان راکرده نمیتوانند. انسان شکم دارد، محتاج خورد ونوش، بول وبراز است، قوت شهوت وغضب دارد. شکار داعیات وامراض میباشد،درجنجال زن، اولاد مصروف میباشد. لذا اتباع فرشته در تاب انسان نیست. مردم گفته میتوانستندکه ما باداشتن کمزوری های انسانی تقلید زندگی متقیانه فرشتگان را چگونه کنیم؟ لذا ضروری بودکه یک انسان با همین جذبات وعوارض انسانیه برزمین آید، بروی آن تمام معاملات پیش می آمدکه برعام انسانان پیش می آیندتاکه او مطابق قوانین الهی زندگی بسرنموده نشان میدادکه انسان چگونه برقوانین نازل کردة الله عمل کند. قدم بقدم مردم را بقول وعمل خودهدایات میداد وایشان را می فهمانیدکه انسان از راه های پیچیدة زندگی

چگونه محفوظ مانند برراه مستقیم روش کرده میتواند. غرض اینکه احکام نازل گردیده به الفاظ را جامهٔ عملی پوشانیده برای امت اسوه حیات قایم میکرد.

فقط همین وجه است که خود الله تعالی برای ما تنها کتاب را کافی ندانست وپیروی اسوهٔ حسنهٔ رسول الله ﷺ را با آن برما لازم کرد.

ابطال نظریه ثانیه

اگر تعلیمات آنحضرت ﷺ تنهابازمانهٔ ایشان خاص بود برای بعد حجت نیست پس نتیجهٔ لازمی آن این شدکه نبوت آنحضرت ﷺ تاقیام قیامت عام نیست حالآنکه آیات قرارذیل تردید این رامیکند.

(۱) ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ حکم قرآنی عام وتاقیام قیامت ثابت میباشد. اگربرماقرآن حجت است پس این جمله قرآن چرا حجت نمیباشد؟

(۲) ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ (۷، ۱۵۸)

(۳) ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ (۲۱، ۱۰۷)

(٤) ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۳٤، ۲۸)

(۵) ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ (۲۵، ۱)

(۶) ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (۳۳، ۳۸)

وبیان کرده شده استکه برای فهمیدن کتاب الله به معلم ضرورت است. چون بعداز آنحضرت ﷺ هیچ معلم جدید(رسول) آمده نمیتواندپس نتیجهٔ لازمی آن این میشودکه تعلیمات آنحضرت ﷺ تاقیام قیامت واجب الاتباع است.

(۷) ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (٤، ۱۶۵)

اگرحدیث برما حجّت نیست پس برما اتمام حجّت چگونه شدکه مقصود بعثت است.

دلائل عقلیه

(۱) برای فهمیدن کتاب الله ضرورت معلم الکتاب است یانه؟ اگرنیست پس چرا رسول مبعوث فرموده شد وبراهل زمانهٔ آنحضرت ﷺ قول آنحضرت ﷺ راچرا واجب الاتباع

قرارداده شد؟ واگرضرورت به معلم است پس ما ازین تعلیمات رسول چگونه مستغنی شده میتوانیم ، ما خودبخودکتاب الله را بدانیم وبرای صحابهٔ کرام رضی الله عنهم ضرورت معلم شد مابه الفرق چه چیزاست؟ صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اهل لسان بودند، ازمحاورات واقف بودند، برایشان مشاهده مواقع تنزیل وعلم شان نزول، مخاطبین اولین خطاب الهی بودند باوجود این برای ایشان ضرورت معلم الکتاب شد وبرای ما ضرورت نیست؟

(۲) آن دلیل که در تردید نظریه اُولی تحت دلائل عقلیه درشماره ۳ گذشت. یعنی جمیع امت که حدیث را تا امروز قبول کرده اند از ایشان خطای اجتهادی شده است یا اینکه قصداً بخلاف قرآن سازش کردند. هردو شقوق خلاف عقل ومردوداند.

ابطال نظریه ثالثه

منکرین حدیث میگویندکه حدیث ظنی است وپیروی ظن ازروی قرآن منع است نتیجه این برآمدکه پیروی حدیث ازروی قرآن منع است. این استدلال منکرین حدیث محض دجل وتلبیس است. لفظ "ظن" به سه معنی مستعمل است.

(۱) اتکل یعنی بلا دلیل محض گمان وتخمین.

(۲) ظن غالب ازشواهد وقرائن .

(۳) ظن بمعنی نظریواستدلالی علم یقینی که ازدلیل وبرهان قطعی حاصل شده باشد. در آیات قرآنیه قرار ذیل لفظ "ظن" بمعنی همین علم یقینی است.

(۱) ﴿ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾ (۲، ۴۶)

(۲) ﴿قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُوا اللَّهِ ﴾ (۲، ۲۴۹)

(۳) ﴿ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴾ (۳۸، ۲۴)

(۴) ﴿ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴾ (۷۵، ۲۸)

(۵) ﴿ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ﴾ (۸۳، ۵)

قرآن از پیروی ظن بمعنی محض تخمین منع کرده است، سلسلهٔ احادیث نعوذبالله محض تخمین واتکل نیست پس احادیث را از ظن بمعنی ثانی "ظن غالب" ومعنی ثالث "علم یقینی

استدلالی " ظنی گفته میشود. بسیاری ازاحادیث فایدهٔ علم یقینی استدلالی را نیزمیدهند.
حافظ ابن حجر درشرح نخبة الفکر میفرماید:
(وقد یقع فیها ای فی اخبار الاحاد المنقسمة الی مشهور وعزیز وغریب ایفید العلم النظری بالقرائن علی المختار خلافاً لمن ابی ذلك والخلاف فی التحقیق لفظی لان من جوز اطلاق العلم قیده بکونه نظریاً وهو الحاصل من الاستدلال ومن ابی الاطلاق خص لفظ العلم بالمتواتر وما عداه عنده ظنی).
سپس حافظ برای خبرمختص بالقرائن موجب علم یقینی استدلالی چند انواع ذکرکرده است.
(۱) ما اخرجه الشیخان فی صحیحیهما مما یبلغ حد التواتر ومما لم ینتقده احد من الحفاظ ولم یقع التخالف بین مدلولیه.
(۲) المشهور اذا کانت له طرق متباینة سالمة من ضعف الرواة والعلل.
(۳) المسلسل بالائمة الحفاظ المتقنین حیث لایکون غریباً.
پس علم یقینی استدلالی ظاهر است که واجب الاتباع است باقی ماند آن احادیث که فایدهٔ ظن غالب را میدهند پس شریعت مطهره ظن غالب را حکم یقین داده واجب الاتباع قرار داده است. برای یقین شرعی شهادت عادل ثقه (درجای یکی درجای دو ودرجای زیادتر) کافی است پس این دراحادیث موجوداست. ازین لحاظ احادیث همه یقینی اند. ظنی بخاطراین گفته میشودکه مفید علم یقینی استدلالی اندیا بخاطراینکه دراکثراحادیث عقلاً احتمال خطا موجوداست شرعاً نیست. غرض اینکه احادیث را شرعاً ظنی بخاطراین گفته میشودکه بعضی احادیث مفیدعلمی یقینی عقلی استدلالی اند. اکثراحادیث مفید ظن غالب اند ودر دنیا بجز عمل کردن برظن غالب چارهٔ دیگرنیست. ما شب وروز درجمیع معاملات خویش برظن غالب عمل میکنیم. هنگام نوشیدن دوا یقین شفا نمیباشدبلکه احتمال مضرت زیادتر موجوداست. هنگام سوارشدن برموتر، ریل، طیاره وکشتی وغیره ما برماشینهای آنها هیچ علم نداریم وبر درست بودن پرزه جات ماشین هیچ یقین نمیباشد. محفوظ ماندن ازحوادث راست هیچ یقین نمیباشد، احتمال افتادن هواپیماو غرث شدن کشتی موجوداست. معهذا ما شب وروز با این ذریعه ها سفرمیکنیم. هنگام خریدن گوشت ازبازار برحلت آن وبرپاکیزگی شیر، روغن، غله، شکروغیره وهنگام نوشیدن آب وهنگام غسل کردن برطهارت آن هرگز یقین کامل نمیباشد ونه شده میتواند. درتمام معاملات

عمربرپیروی ظن غالب مجبوریم، پیروی ظن غالب را ترک کرده شود پس انسان در دنیا زنده مانده نمیتواند. ازرفتن نزدمارما برگزیدن آن یقین نداریم وبعداز گزیدن یقین مردن نیست همچنان به نوشیدن زهرموت یقینی نیست، معهذا ما ازنوشیدن زهرپرهیزمیکنیم وازمارپرهیزمیکنیم.چون ماشب وروز درهرمعامله برظن غالب عمل میکنیم پس چه وجه است که حدیث را ازجهت ظنی بودنش ترک کرده شود. قرآن یقینی است وحدیث ظنی مگر مطلب آن این نیست که حدیث را محض تخمین پنداشته ناقابل عمل قرار داده شود، مطلب یقینی بودن قرآن وظنی بودن حدیث اینست که جهت اینکه هر هر لفظ قرآن بتواترثابت است پس یقینی بدیهی عقلی است، درحدیث چونکه روایت بالمعنی جائزاست لذا در متعلق هرلفظ آن مانند قرآن یقین نمی باشد لهذا لهذا حدیث یقینی استدلالی یا یقینی شرعی است، چنانکه علم مادریقینی است وپدر ظنی زیراکه درمورد مادربطورقطعی گفته میشودکه مادرکدام شخص است مگر درموردپدربا این یقین حکم داده نمیشود.معهذا علم پدر یقینی شرعی است.

دلیل عقلي

چون این راتسلیم کرده شدکه قول رسول الله ﷺ تاقیام قیامت واجب الاتباع است مگر ذخیرۀ موجودۀ حدیث بخاطراین حجت نیست که ظنی است پس این سوال پیدامیشودکه خدای تعالی چون تعلیمات رسول را برما تاقیام قیامت واجب الاتباع قرارداده است پس الله تعالی اسباب حفاظت این تعلیمات راچرا پیدانفرمود؟ آیا این تکلیف مالایطاق برامت ظلم نمیباشد؟ نیز اتباع اقوال رسولان رابرما لازم کردکه تحصیل علم آن برای ما ناممکن است. غرض اینکه باوجود واجب الاتباع کردن قول رسول ﷺ را همواره آنرا ازجهت ظنی بودنش حجت ندانستن مترادف نسبت کردن ظلم بسوی الله تعالی است. اعاذناالله تعالی منه.

این قول منکرین حدیث که حدیث را درآخر قرن سوم نوشته شده است. این صاف فریبدهی است، زیراکه درزمانۀ آنحضرت ﷺ کتابت حدیث آغاز شده بود،درآغازحضور ﷺ ازکتابت حدیث بخاطراین منع فرموده بودکه با قرآن التباس نیاید زیراکه دران وقت عام دستورکتابت قرآن بود وعوام از اسالیب قرآنی وانداز معجزانه آن تا اکنون مانوس نشده

اگراین مقصد میبودپس آنحضرتﷺ ازبیان نمودن حدیث نیز باز می ایستاد. خود آنحضرت ﷺ میفرماید: "فليبلغ الشاهد منكم الغائب"

درزمانهٔ خودحضورﷺ وبعدازآن درزمانهٔ صحابه رضی الله عنهم عام رواج بیان نمودن احادیث بود. حضورﷺ معاذ بن جبل رضی الله عنه رابرخدمتی فرستاده ارشاد فرمودکه چگونه فیصله میکنی؟ حضرت معاذ رضی الله عنه عرض کردکه نخست برقرآن نظرمی اندازم سپس برقول وعمل تو استدلال میکنم سپس از اجتهاد خود کارمیگیرم. حضورﷺ برین اظهارمسرت فرموده تصدیق حجیّت حدیث را فرمود. واین نیزارشادآنحضرتﷺاست"تسمعون ويسمع منكم ويسمع ممن يسمع منكم" (ابوداؤدکتاب العلم) این قول منکرین حدیث که درآخرقرن سوم تدوین حدیث شده است سراسرغلط است. کارتدوین اززمانهٔ حضورﷺ شروع گردیده بود اگرچه برعوام از خوف اختلاط بالقرآن اجازهٔ کتابت حدیث نبود بازهم برای مردم خاص اجازهٔ کتابت بود.

حضرت ابوهریره رضی الله عنه میفرمایندکه برای من ازهمه زیادتر احادیث یاد است مگرعبدالله ابن عمروبن العاص می نوشت من نمی نوشتم"انه كان يكتب ولا اكتب"(بخاری)

ازمستدرک حاکم معلوم میشودکه نزدخودحضرت ابوهریره رضی الله عنه نیزذخیرهٔ نوشته شدهٔ احادیث موجودبودچنانچه حسن ابن عمرو میفرمایندکه من باری حضرت ابوهریره رضی الله عنه را برای حدیثی شنوانیدم پس او انکارکردوفرمودکه اگرتواین حدیث را ازمن شنیده باشی پس درکتب من موجودخواهد بودچنانچه او کتابهای خودرا تلاش کرد پس این حدیث را یابید. درین مقام منکرین حدیث دواعتراض کرده اند. (۱) ازروایت بخاری معلوم میشودکه ازحضرت ابوهریره رضی الله عنه علم وحدیث عبدالله ابن عمرزیادتربود حالآنکه ذخیرهٔ روایات از حضرت ابوهریره رضی الله عنه زیادترمنقول است. جواب آن اینست که در روایت بخاری استثناء منقطع است لذا این باجمله سابقه هیچ تعلق ندارد. نیزکثرت علم مستلزم کثرت روایت نیست. بعدازوصال آنحضرتﷺ عبدالله ابن عمر زیادتر درشام زیست میکرد وقیام ابوهریره درمدینه بود چونکه در دور اول مرکز علم مدینه بودمردم درتحقیق مسائل بطرف علماء مدینه رجوع میکردند. لذا برای حضرت ابوهریره رضی الله عنه بیان نمودن روایات زیادتر موقع میسرشد.

(۲) درمستدرک حاکم آمده است که نزد ابوهریره رضی الله عنه احادیث نوشته شده موجود بودند ودر بخاری آمده است "لااکتب" جواب آن اینست که ابوهریره رضی الله عنه خود نوشته نمی توانست آن ذخیرة که نزد ا وبود توسط دیگران نوشته شده بود(فتح الباری ص۱۸٤ج۱)

چون مردم ازاسلوب معجزانهٔ قرآن بخوبی واقف گردیدند پس آنحضرت ﷺ نتنها اجازهٔ کتابت حدیث را داد بلکه حکم نوشتن آنرا داد وبه چندین صحابهٔ کرام رضی الله عنهم مسائل دینی وهدایات پیغمبرانه خود نوشت.

درموقع فتح مکه آنحضرت ﷺ یک خطبه ارشاد فرمود وبردرخواست ابوشاه یمنی خط نوشته به او داد"اکتبوا الابی شاه"(مفتاح السنه مصری ص۱۷ وبخاری)

هنگام فرستادن عمروبن حزم به یمن آنحضرت ﷺ یک هدایتنامه تحریری مفصل داد درآن احکام صدقات، دیات، فرائض وغیره بود(مفتاح السنه ص۱۸)

به والد مسلم بن الحارث آنحضرت ﷺ توسط شخص دیگری بشارت نوشته داد (ابوداؤد)

یک شخص طائف عبدالله بن عباس رضی الله عنه را یک کتاب ازایشان راشنوانیده بود(ترمذی کتاب العلل) مطابق روایت خطیب نزدحضرت انس رضی الله عنه نیزمجموعة احادیث بود. حضرت انس رضی الله عنه اولادخودرا حکم به کتابت حدیث میداد (دارمی ص۶۸) ابن عبدالبر درجامع از عبدالرحمن بن مسعودنقل کرده است که او یک کتاب نشان داده سوگند یادکرده گفت که این نوشته شدهٔ درس عبدالله بن مسعوداست.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه وحضرت علی رضی الله عنه بعضی احادیث رانوشته بصورت صحیفه نزد خود گذاشتند (بخاری)

مرویات بعضی صحابهٔ کثیرالروایات مثلاً ابوهریره، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، جابربن عبدالله، براء بن عازب وانس بن مالک وغیرهم رضی الله تعالی عنهم اجمعین را شاگردان ایشان روبروی ایشان نشسته می نویسد. (دارمی، ص۶۸ ـ ۶۹ ، تهذیب التهذیب جلد ٤ ص۱۹۸ کتاب العلل للترمذی)

حضرت عمر رضی الله عنه برای عمال حکومت احکام صدقة الماشیه رانوشته گذاشته بود. (در موطا مصری صفحه ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۲ اینگونه مثالهارا ملاحظه نمائید)

اگرچه کتابت حدیث درزمانه صحابه کرام رضی الله عنهم ثابت است. مگردرین زمانه برحفظ

صدور زیادتر زوربود، مردم عرب درحافظه مشهوربودند قصیده های طویل و عریض مضامین برایشان یادمی بود ونسب نامهٔ شتران واسپان حفظ بود. احادیث آنحضرتﷺ را آنان باخصوصیت وحی الهی پنداشته حفظ کردند، قول وفعل حضورﷺ را واجب الاتباع پنداشته حفاظت آنراکردند.

بعد از صحابه کرام زمانهٔ تابعین آمده، آنها احادیث رسول کریم صلی الله علیه وسلم را تا جاهای دور دور با کمال حفاظت رسانیدند. اگرچه صحابه کرام احادیث را از حفظ خود تحریر نموده بودند لیکن در زمان‌آنها کدام کتاب مرتب نبود، در ابتداء قرن اول، عمر بن عبد العزیز رحمه الله (متوفی سنه : ۱۰۱ هجری) با والی مدینه منوره (ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم) تحریر نمود که: «انظر ما کان من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فاکتبه فانی خفت دروس العلم وذهاب العلماء» (مفتاح السنة ص۲)

واین هم نوشت که کدام مجموعه های احادیث عمره بنت عبد الرحمن انصاریه (متوفی: ۹۸ هجری) وقاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق (متوفی ۱۲۰ هجری) آن را نوشته وبا من ارسال کنید واینچنین در شهرهای دیگر مانند مکه، مدینه، شام، یمن، کوفه وبصره با عمال خود تحریر نمود که احادیث رسول کریم صلی الله علیه وسلم را نوشته وبا من ارسال کنید، امام محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن الشهاب الزهری المدنی (متوفی ۱۲٤ هجری) نیزجملهٔ کسانی است که با او حکم تدوین احادیث نوشته شده بود. (مفتاح السنة).

این هدایت خلیفهٔ عادل حوصلهٔ محدثین کرام را بلند نموده وآنها در این باره سعی وکوشش خود را تیز نمودند وعمل تدوین احادیث را آغاز نمودند، از جملهٔ آنها شخص بسیار ممتاز محمد بن مسلم زهری بود، او در سنه (۵۰) هجری به دنیا آمده بود، ستون ششگانه احادیث نبوی در سنن وآثار از بسیار درجه اعلی برخوردار اند، امام زهری رحمه الله (در مدینه منوره) عمروبن دینار (در مکه مکرمه) قتاده ویحیی بن کثیر (در بصره) ابو اسحاق وسلیمان اعمش (در کوفه).

امام زهری رحمه الله ازجملهٔ تابعین در طبقه اول محدثین است که احادیث نبوی را در قید قلم آورده است، بعد از این در همین قرن طبقهٔ دوم محدثین آمده که کار تدوین احادیث را پخش نمودند، مانند ابن جریج (متوفی ۱۵۰) از همه اولتر در مکه مکرمه احادیث

را تحریر وجمع نمود ، همچنان در مدینه منوره ابن اسحاق (متوفی ۱۶۱ هجری) وامام مالک (متوفی ۱۷۹ هجری) ، در بصره ربیع بن صبیح (متوفی ۱۶۱ هجری) ، در کوفه سفیان ثوری (متوفی ۱۶۱ هجری) در شام اوزاعی (متوفی ۱۵۶ هجری) در یمن معمر (متوفی ۱۵۳ هجری) ، در خراسان ابن المبارک (متوفی ۱۸۱ هجری) ودیگران احادیث را نوشته وتدوین نمودند .

چند کتابهای مستند قرن دوم این است : (۱) موطاامام مالک بن انس متوفی ۱۷۹ هجری (۲) مصنف اللیث بن سعد متوفی ۱۷۵هجری (۳) مصنف سفیان بن عیینه متوفی ۱۹۸ هجری (٤) مسندالامام الشافعی متوفی ۲۰٤هجری .

بعد از این قرن سوم نیز زمانهء خدمت احادیث رسول کریم صلی الله علیه وسلم است. در این قرآن کتب صحاح سته وغیره تدوین شدند وتا این زمان بطور کامل این نمونه های نور نبوت موجود است ، نامهای کتب صحاح سته این است :

(۱) صحیح البخاری ، متوفی ۲۵۶هج .

(۲) صحیح مسلم متوفی ۱۶۱هج .

(۳) سنن ابی داؤد متوفی ۲۷۵هج .

(٤) سنن الترمذی متوفی ۲۷۹هج .

(۵) سنن النسائی متوفی ۳۰۳هج .

(۶) سنن ابن ماجة متوفی ۲۷۳هج .

علاوه از این کتابهای ذیل نیز در قرن سوم تدوین شدند :

(۷) مسنداحمد بن حنبل متوفی ۲٤۱هج .

(۸) مسنداسحاق بن راهویه متوفی ۳۷۳هج .

(۹) مسند عبدبن حمید متوفی ۷٤۹هج .

(۱۰) مسندالدارمی متوفی ۲۵۵هج .

(۱۱) المسندالکبیرللقرطبی متوفی ۲۲۶هج .

(۱۲) مسندابی یعلی الموصلی متوفی ۳۰۷هج .

(۱۳) تهذیب الآثار للامام محمد بن جریرالطبری متوفی ۳۱۰هج وغیرها

فقط ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين.

وشید احمد ۳ ذیقعده ۷۴ هج یوم الجمعة

بسم الله الرحمن الرحیم

ولکلّ جعلنا موالی مما ترک الوالدان والأقربون

ارغام العنید في میراث الحفید

۱ـ میراث نواسه
۲ـ جوابات ازاعتراضات منکرین حدیث بروصول وراثت

میراث نواسه

سوال : درین عصرمسئله وراثت نواسه یتیم دروجودپسردرین عصردرپارلمان پنجاب زیر غوراست لذا دراخبارات مردم مختلف برین مسئله آراء ظاهرمینمایند. چنانچه دراشاعت اخبارآثار ۳۱ دسمبر ۱۹۵۳ء یک مضمون بعنوان اجماع امت شایع گردیده است درآن بخلاف قانون شریعت مطهره مضبوط تائید وراثت نواسه را نموده است. لهذا ازجناب درخواست است که برین مسئله روشنی بیندازند. پرچۀ اخبارآثار ارسال است.

الجواب ومنه الصدق الصواب : اصل هدف منکرین حدیث بخلاف فیصله قطعی قرآن کریم دروجودپسرثابت نمودن وراثت نواسة یتیم است. افسوس اینست که فاضل مظمون نگار بحث بی ضرورت را"منکراجماع کافرنیست" طول کافی داده است مگرچون برمقصد اصلی رسیدپس تنهایک جمله مجمل نوشته جرأت تشریح اینقدر را نیزنکردبعدازآن بعضی مسائل علم فرائض را تقدیم نموده برآنها آن اعتراضات دیرینه را تکرار نمودکه ازطرف دشمنان رسول قائد منکرین حدیث اسلم جراجپوری وهمنوایان اوبرصفحات طلوع اسلام وغیره بارها شایع شده اندوهردفعه ازطرف علماء حق جواب مسکت آنهارا داده شده است. غرض اینکه مضمون نگار براصل هدف تنها نوشتن یک جمله را کافی دانست. چنانچه وی مینویسد درقرآن بیان وصول وراثت را نموده، گفته است که برای اقارب قریب پیش از

اقارب بعید ورثه میرسد لیکن علماء بخاطربرقرار گذاشتن اصول مقررکردهٔ خویش مفهوم این راقرارمیدهندکه اقارب قریب، اقارب دور را محروم میگرداند این را حجب حرمان میگویند.

شمااین را نوشتیدکه بموجب اصول قرآنی برای اقارب قریب پیش ازاقارب بعید ورثه می رسد مگرازتشریح وتفصیل مفهوم پیش رسیدن میراث بالکل پهلو خالی کرده ایدکه قطعاً خلاف دیانت است. من درین وقت میخواهم تنها مفهوم"پیش رسیدن ورثه" را معین کنم. غالباً با مضمون نگارنیزاین اتفاق میباشدکه مفهوم "پیش رسیدن ورثه" این نیست که حصة قریب برای اوهنگام صبح برسد وبرای بعیدهنگام شام. بلکه مفهوم این تنهااین شده میتواندکه حق قریب ازبعید زیادتراست واین قانون "الاقرب فالاقرب" ازین آیه کریمه:

﴿ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴾ مستنبط است. پس این قانون قطعی قرآن کریم (که این را خودمضمون نگارنیزتسلیم کرده است) درجمله وارثان ذوی الفروض وعصبات جاری میگردد. احکم الحاکمین درمعین نمودن قسمت ذوی الفروض همین قانون راملحوظ گذاشته است. سهم قریب را ازسهم بعید زیاد گذاشته شده است. ممکن بودکه عقل انسانی کدام صورت خاص را بخلاف این قانون قدرت فکرکند. لهذا برای تسکین این ارشاد فرمود: ﴿ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا ﴾

چنانکه درمعین نمودن سهام ذوی الفروض این قانون را لحاظ کرده میشود همچنان در توریث عصبات نیزهمین قانون معمول به است، فرق تنها اینست که سهام ذوی الفروض چونکه معین اند لذا سهم قریب را ازبعید زیاد نموده قریب را ترجیح داده شد. برعکس این نبودن سهام عصبات درآن اینگونه ترجیح ناممکن است زیراکه هیچ حصهٔ آن مقررنیست که حصهٔ بعضی را ازبعضی زیادکرده میشد بلکه درقرآن کریم صرف ارشاد استکه چیزیکه ازذوی الفروض باقی ماند آنرا برعصبات ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ تقسیم کرده شود. لهذا آنها تنهاهمین صورت مقدم گذاشتن قریب ممکن است که بعید رابالکل محروم کرده شود. ازین بیان واضح شدکه درمورد عصبات قانون مقررکردهٔ فقهاء (محروم شدن بعید دروجود قریب) مخالف قانون قرآنی نیست بلکه عین همان قانون است که درقرآن است.یعنی قریب ازبعید حق زیادتر دارد مگراجرای این قانون درعصبات تنهاهمان صورت

ممکن است که فقهاءبیان میکنند. درعصبات صورت اجرای این قانون را اگرچه قرآن بطورواضح بیان کرده است بازهم معلم الکتاب والحکمه سیدالکونینﷺنیزبه الفاظ صاف تشریح آنرا فرموده است.

ملاحظه شود : ((عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحقوا الفرائض باهلها فما بقی فهو لا ولی رجل ذکر)) (بخاری کتاب الفرائض) یعنی ذوی الفروض را بعدازپرداختن سهام ایشان چیزیکه باقی ماند، همهٔ آن حق آن شخصی ازعصبات استکه ازهمه قریبترباشد.در بخاری این قولت صحابی جلیل القدرکاتب الوحی حضرت زید بن ثابت نیزمنقول است.

((قال زید ولد الابن بمنزلة الولد اذا لم یکن دونهم ولد ـ الی قوله ـ ولا یرث ولد الابن مع الابن))،

یعنی اولادپسرقایمقام اولاد میت باین شرط شده میتواندکه هیچ فرد ازاولاد میت نباشد وفرمودکه دروجود پسرنواسه وارث شده نمیتواند. اگرمانند ذوی الفروض درعصبات نیز برزیا ددان قریب وکم دادن بعیدعمل کرده شود پس معیاراین کمی وبیشی چه خواهد شد؟ اگر بفکر وخیال خود تخمیناً برای پسر (۱/۲) و وبرای نواسه (۱/۳) معین کرده شود پس آیامطلب واضح آن این نمیشودکه تا امروز نعوذبالله قرآن ناقص بود تکمیل آنرا جراجپوری ومتبعین اوکرده است واگرپسرونواسه را سهم مساوی دادن میخواهند پس این خلاف قانون قرآنی بیان کردهٔ شما است.من ازمضمون نگارمؤدبانه التباس میکنم که ایشان مطابق قانون قرآنی بیان کردهٔ خویش رابطه به تقسیم ترکه میان پسرونواسه یا دیگرعصبات علاوه ازصورت بیان کردهٔ فقهاء کدام صورت دیگری پیش کند امید است که جواب فرمایند.

درمورد وراثت نواسه فکرکردن این ضروری است که پسردرزندگی پدرخود دعوی دارمالک وراثت او یا حق خود است یانه؟ اگربالفرض این سوال پیدا نمیشودکه پسراین پسر(نواسه) حقداراست یانه؟ مگرچنین نیست بلکه برعکس این پسردرزندگی پدر خود بالکل مانند آن شخصی است که اورا صاحب جایداد گفتنه نمیشود. پس درچنین صورت سوال حقوق پسراین پسر(نواسه) بیهوده است.

زید

خاتون	بکر	عمرو
		خالد

درصورت منقوشه بالا درو جود زید عمرو حقدار هیچگونه مال او نیست. چون عمرو حقدار نیست پس سوال حقداربودن خالد باطل است. چیزی راکه عمرو درزندگی خود حاصل کرده نتوانست پس برای آن پسروی چگونه دعوی کرده میتواند؟ معترضین درلفظ ولد وسعت پیدا نموده ازآن پسر، نواسه ونبیره را مرادگرفته اند ودختر را از سربالکل ترک کرده اند. حالآنکه بعدازانجام دادن این بروی کدام قاعده چون ازلفظ ولد دختر را کشیده شود پس نواسه درهیچ صورت درضمن ولد آمده نمیتواند. درجای دیگربرلفظ "قرب" اظهار کدام خیالی راکه کرده شده است آن نیزعجب است. اندکی فکرکنیدکه بعدازموت زید تنها خاتون(دختر) وبکر(بچه) زنده اند. عمرو درزندگی اوفوت کرده بود. اگرعمرو را بعدازموت او نیزدر قریب شامل کرده میشدپس زید بذات خود ازین نیززیادترقریب است لهذا اگر چنین کرده شود پس نظام دنیا که برنظام حیات مبنی است درهم برهم میشود. لذا عمرو را در هیچ حالت درقریب شامل کرده نمیشود، پس شامل شدن پسراو درقریب بی بنیاد است. تنها بکروخاتون صحیح حقدار شامل شدن درقریب اند. بعدازآن برلفظ قایمقام باین طریقه بحث کرده شده است که موجب گمراهی مردمان راه راست نیزقرارگرفته میتواندحالآنکه کدام فرقیکه درقایمقام ووراثت است آنرا هرشخص دارای اندکی فهم وادراک نیزدانسته میتواند. مثلاً اکنون قایمقام غلام محمد گورنرجنرل جستس رشید صاحب بود مگر وارث نبود پسر او وارث بود قایمقام نیست حالاکه اوقایمقام شده میتواند. ازین واضح شدکه وارث قایمقام شده میتواند مگر هرقایمقام وارث شده نمیتواند باقی ماند سوال پرورش نواسه یتیم پس شرعاً میت را ازمال خود تاحدی ۳/۱ اجازه وصیت کردن است. پس بابا بطوروصیت انتظام پرورش نواسة خودرا کرده میتواند بلکه خود درزندگی خود ملکیت مناسب به نواسة خود داده ازمشکلات معاشی نجات داده میتواند. اگربالفرض بابا به نواسه چیزی نداد ونه وصیت کرد پس عمو ولی این یتیم است وجمله مصارف پرورش اوبرعموشرعاً لازم است.

والله الهادی الی سبیل الرشاد - ۳/جنوری سنه ۱۹۵٤

سوال: درین عصر درپارلمان قانون سازپنجاب درمسئله وراثت نواسه یتیم تقدیم گردیده است برین موضوع درعام اخبارات ورساله ها مضامین مختلف درتردید وتائید متواترشایع میشوند. ازنظرنقاد آن جناب امیداست که برین موضوع مدلل ومفصل مضمون

تحریرفرموده تحقیق حق فرمایند.

الجواب ومنه الصدق و الصواب : رابطه به نواسة یتیم کسانیکه بخلاف فیصله قطعی قرآن وحدیث واجماع امت درمیدان بنظرمی آیند اصل هدف ایشان انکارازحدیث وبرهم نمودن تمام نظام اسلام وسپری زندگی آزادانه ازهرگونه امرونهی است. این مردم منکرین حدیث اند وبطوراصولی ازمسلمانان یک نظریة علیحده دارند لذا شب وروزچنین مسائلی ازمسلّمات دین سراغ مینمایندکه درآنهاتلبیس نموده چیزی نمک ومرچ آمیخته به لهجة همدردانه وتحریرهای جذباتی ولفّاظی ملمع نموده درجلوعوام ساده لوح سنّت نبوی ونظام شریعت چهارده صد ساله وتمسخری اجماع امت را کرده شود. مسئلة نواسة یتیم نیزیک قاعدة این سلسله است لهذا با این مردم درکدام جزئی خاص گفتگوکردن بیهوده است اگر فیصله یک جزئیه شودهم پس مسئله دیگری شروع میشود لذا مقابله با ایشان بطوراصولی ضروری است. چنانچه رابطه به حجیّت الحدیث ما یک رساله مدلل ومبسوط بنام" فتنه انکارحدیث" شایع کرده ایم.

رابطه به سنّت نبویه ونظام فقه وقانون اسلامی دشمنان دین ومنکرین حدیث وملحدین این توطنه راشروع کردندکه این سخن بیهودة چند ملاهای ساده لوح مسجد نشین اندکه در کتابهای کهنه نوشته آمده است ومردمان بعدی درغلامی ذهنی آنان مبتلاء گردیده نا آگاهانه نقل میکنند. پس برحضرات دارندة طبع سلیم مخفی نیست که این تصورمنکرین حدیث محض حیثیت خرافات بازاری را دارد. این نظام اسلامی وقانون فقه که ازنصاب درسگاه های ماخارج واز لانیبرری وحدودمطالعة ما بیرون گردیده است چند مدت این قانون فقه طوری نافذ بودکه امروز در نزدما نظام قانون انگلوسیکشن رائج است. این قانون فقه با با قاعده درپارلمانهای کشورهای اسلامی زیرغور وتحت نظرایشان مرتب شده است.

قضات فاضل وماهرین قانون اسلامی اصول این را بنابرمقدمات روزمره پیش آینده منطبق نموده وهرگونه حوادث جدید پدیدآینده را توسط این قوانین حل نموده این قانون را بعد از بارهاحل نمودن کامل معیارزندگی انسانی پنداشته بایک وسعت خاص رسانده اند، این درحجره های مسجد نیست بلکه درایوان های حکومت، پوهنتون ها، ادارات تحقیقی وگهواره های عدالت ها درست همچنان رائج بوده چنانکه امروزبرقانون حکومت عمل کرده

میشود. دریک یک شعبه اصول این را متعین کرده شده است، حکمت ها ومصالح را پیش روی آورده شده است، درهربحث هرپهلوی مصلحت ومضرت را مدنظرگرفته شده است ومنافع ومفاسد را ملحوظ گذاشته ماهرین قانون سرمایۀ نظروسیع وپیکرفکرتهیه کرده اند، بر واقعات پیش آینده برآن مدت ها نظرکرده مدوّن کرده شده است وبرای این اصطلاحات خاص جدید وضع کرده شده است سپس نه اینکه هرقانون دان فقیر قرارگرفته ناآگاهانه نقل کرده باشد. بلکه برعکس این درمیان ماهرین قانون فقهاء اختلافات بزرگ موجود است. باوجود اجماع براصول های متفقه درتفاصیل اختلاف آراء یابیده میشود. تا اینکه چهارمنابع فکربزرگترین درفقه ما پیداگردیدند سپس درخود ایشان نیزبطورداخلی اجتهادی اختلاف نمایان است.

بعداً چون نظام فقه متروک گردید پس نشونمای آن طوری ایستاد شدچنانکه قانون یک حکومت بعدازبرطرف نمودن از زندگی عملی ازنشوونمای فطری باز می ایستدلیکن امروز روانی سرچشمه های این، مضبوطی اصولهای این ودرقابل نشو ونما بودن آن هیچ فرق واقع نشده است. در هرحکومتی فارموله ها وکلیات را چون یک مرتبه بعدازغوروخوض اختیار کرده شودسپس آن درتمام نظام قانون اثراندازمیشود وبرآنها هیچگونه قایم کردن رأی، فیصله نمودن یا درمقدمۀ نظربیش کردن راکاملاً درنظرگرفته میشود. سپس گاهی این نیز انجام میگیردکه کلیات وفارموله ها درجای به تفاصیل رفته چون باهمدیگرمتأثرمیشوندپس چیزی نچیزی پیچیدگی ها برفارموله ها وکلیات می آید. لیکن درهیچ نظام دنیا این حماقت را کرده نمیشودکه درجای کدام پیچیدگی ازجهت کدام کلی پیش آید پس آنرا ترک نموده فوراً کدام کلیۀ متضاد وجدید رابرگزیده شود بلکه قالب بنیادی کلیات وفارموله هارا برقرار گذاشته در دائرۀ آن زیست نموده حل پیچیدگی هارا سراغ کرده میشود ، بعینه همچنان انستی تیوشن نظام قانون اسلامی راجهت فراهم نمودن یک قالیب مستقیل کلیات متفق علیه اخذ کرده از نصوص وفارموله هارا پیش نظرگرفته میشود. از تعامل این فارموله ها به تفاصیل رفتٰه درجای پیچیدگی ها نیز نمودارمیشود لیکن ازجهت این پیچیدگی ها نه این قانون را نشانه نقل بی خردمندانۀ ملائی ساختن حرکت معقول شده میتواند ونه بخاطراین چیزهای جزئی قالیب مجموعی قانون را شکسته درساختارقالیب

جدید مصروف شدن برای استعمال حق اجتهاد کدام صورت درست نیست. این پیچیدگی های جزئی را بهرصورت درفریم نظام اسلامی فقه وقانون گذاشته تحت کلیات وفارموله های اجماعی حل کرده میشود. درحقیقت برچنین مواقع که به یک وقت عمل دو یا سه کلیات جمع میشوند فکرکردن میخواهدکه برمسئله عاید نمودن کدام کلی اهمتراست وکدام یکی را ازجهت کم اهمیتی ترک کرده میشود. چنانچه برچنین مواقع اختلاف نیزناگزیر میگردد ودرچنین مسائل پیچیده درمدارس فقه ما از پیش اختلاف موجود است ودرآینده نیز موجود خواهد بود مگرنه هرگزاشکالات فنی تفاصیل و اختلافات کسی ازصحت واهمیت این کلیات انکارکرده اند ونه امروز کردن آن درست است. درهرنظام قانون دنیا بلکه درعلوم وفنون هرشعبهٔ زندگی کلیات را براموجزئی وتفصیلی منطبق نموده همین صورت پیش می آید لیکن هرگز اهل فن مسلّمات بنیادی را بنابر اشکالات جزئی مضحک انگیزقرارنمیدهند لیکن این شیوهٔ منکرین حدیث است که ازکتابهای قانون علمای ما قسمت های چیده شده را می کشند برآنها اعتراضات واشکالات با زور بیانی تقدیم کرده میشود. لیکن باآنها ماهرین قانون کدام جوابات که از اعتراضات ایشان داده اند وطوریکه اشکالات ایشان را حل کرده اند آن قسمت هارا یا بلیک آوت کرده میشود یا آنهارا بحد درجه کمزورنموده پیش کرده میشود همچنان درانتشارپیداکردن بخلاف فقه وحدیث نیزکامیابی میسرمیشود ورعب علمیت وتفکرنیزقایم میشود. غرض اینکه منکرین حدیث چونکه درکلیات واصولهای بنیادی ازمسلمانان یک جماعت علیحده اند لذا درمسئله زیربحث با ایشان خطاب کردن بالکل بی معنی است. البته برای اطمینان مسلمانان ساده لوح وضاحت وتفصیل این مسئله ضروری است. پس ما رابطه به فن میراثت چند اصول اجتماعی نظام اسلامی را ذکرمینمائیم وتنها برذکرچنین اصول اکتفاء ورزیده میشودکه مسئله آن بازیر بحث تعلق عمیق دارد.

اصل اول : دراسلام بلکه هرمذهب وملت معیارتقسیم میراث برضرورت وحاجت، خدمت یا لیاقت یا قایم مقامی یا یتیم وقابل رحم بودن نیست بلکه این حق برهربنیادی که قایم میشود آن قرابت است وگرنه اگربرضرورت وحاجت مدار میبود پس بعدازمردن هرشخص پسر ، نواسه، پدر، جد، زن، برادر، خواهروغیره ثروتمندو دولتمند اوهمه محروم می

ماندند، ووارث مال اوفقراء ومساکین ویتیمان قریه قرارمیگرفتند، نیزجهت قایمقام بودن وصی وارث میشد. این دراصل مسلمات عقلیه داخل وباوجود متفق علیه بودن جمله مذاهب ازنصوص صریحه قرآن مجید نیزثابت است. "مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُوْنَ" در دیگرتمام آیات متعلقه تصریح این است.

اصل دوم : چون مدار وراثت برقرابت است پس جهت اولاد آدم بودن تمام دنیا میان خود تعلق قرابت دارند حالآنکه برای تمام دنیا پرداختن حق وراثت نه عقلاً ممکن است ونه درکدام مذهب این را قابل عمل پنداشته میشود، لهذا قانون"الاقرب فالاقرب" را ؛رنظرگرفته پیش روی می آید یعنی در درجهٔ قرابت کسانیکه مقدم اندایشان مؤخرین راکلاً یاجزئاً محروم میسازند، کسانیکه اصولاً وارث میباشند درایشان جهت تفاوت درجهٔ قرابت سهام متفاوت میشوند. از طریق عقلی واجب العمل بودن این پیش بیان شده است.

(۲) در مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُوْنَ "لفظ" اقربون".

(۳) درعلاقه بنوت جهت قرب زیات تروالدین را خاص ازاقربون جدا ذکر کردن.

(٤) وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ.

(۵) اجماع امت.

سپس دوصورت ازلحاظ قرب وبعد اند.

(الف) حجب نقصان یعنی برای قریب زیادتروبرای بعید کمتر برسد.

(ب) حجب حرمان یعنی دروجودقریب بعیدبالکل محروم بماند، درذوی الفروض این هردوصورت ها موجوداند. احکم الحاکمین هنگام مقررنمودن سهام ذوی الفروض بحکمت خود دروجود قریب بعید را کلاًیاجزئاًمحروم کرده اند. چنانچه ازلحاظ قرب وبعد وارثان را برسه مراتب تقسیم کرده شده است.

(۱)ذوی الفروض (۲) عصبات (۳) ذوی الارحام.

سپس درهرمرتبه ازلحاظ قرب وبعد سه درجات اند.

(۱)جزءمیت (۲) اصل میت (۳)جزء اصل میت.

رابطه به عصبات وذوی الارحام این تقسیم مشهوردرکتب متداوله مذکوراست. لهذا مادرینجا تنها ذوی الفروض را برسه درجات تقسیم میکنیم.

درجه اول (جزءمیت) : درین پسر، دختر، نواسه، شوهر وزن اند. زیراکه در زوجین ازجهت ولد علاقهٔ جزئیت پیدامیگردد.

درجهٔ دوم (اصل میت) : برمادر، پدر، جد، جدهٔ پدری وجدهٔ مادری شامل است.

درجهٔ سوم (جزء اصل میت) : برخواهر وبرادرخیفی، خواهرعینی، وعلی حاوی است، ازدرجهٔ دوم حصهٔ سبب زائد داشتن حصهٔ مادر ۱/۳ ودر درجهٔ دوم حصهٔ زن از ۲/۱ این شده میتواندکه درزن علاقهٔ جزئیت من کل الوجوه نیست، نیزحق پرورش مادر ملحوظ است ودر درجهٔ سوم اگرچه سهم خواهرعینی وعلی از۱/۴ ودر درجهٔ دوم حصهٔ مادراز ۱/۳ وحصهٔ جده از ۱/۲ زائد است مگر درینجا قرب مادر وجده را اینچنین لحاظ گذاشته شده است که بسیاری ازورثاء خواهران را بالکل محروم میکنند. مادر وجده رامحروم نمیکنند. مادر درهیچ حالت محروم نیست، مادر مادر تنها دروجود مادر ومادرپدر در وجودمادر یا پدرمحروم میگردند. بجز این صورت در دیگرهیچ صورتی جده محروم نیست علاوه ازین حصهٔمادر از ۱/۲ هرگزکم نمیباشد. واخوات چون زیاد باشند پس سهم هریکی از۱/۲ نیزکم شده میتواند نیزما پیش بیان کرده ایم که در کدام جزئی خاص جهت پیداشدن کدام پیچیدگی قانون را ترک کردن نادانی است. غرض اینکه به غورکردن معلوم میشودکه درین سه درجات وهمچنان در ورثاء یک درجه لحاظ قرب وبعد را گذاشته است، ممکن بودکه نظرقاصرانسان کدام صورت خاص را برخلاف آن پندارد. لهذا ارشادشد ﴿ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾ در ذوی الفروض قریب بعید راکلاً یا جزئاً محروم میسازد. اول را حجب حرمان ودوم را حجب نقصان گفته میشود، درعصبات حجب حرمان میباشد، حجب نقصان ممکن نیست زیراکه هیچ حصهٔ عصبات معین نیست که ازجهت قرب حصهٔ بعید ناقص شود. برمعین نبودن حصهٔ عصبات دلائل قرارذیل اند.

(۱) در قرآن یا حدیث هیچ حصهٔ معینه مذکورنیست، حالآنکه درقرآن حصص ذوی الفروض بانهایت وضاحت بیان کرده شده است.

(۲) ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِيٓ أَوْلَٰدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾

(۳) ﴿فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٌ وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾

درین آیت معین نکر دن حصهٔ پدر.

(٤) ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ﴾
ازحضرت ابن عباس رضی الله عنه، مجاهد، وقتاده روایت است که درینجا مراد موالی عصبات اند. (احکام القرآن للجصاص ج۲ ص۲۲۳)

(۵) حدیث: ((من مات وترک مالا فماله للموالی العصبة)) (احکام القرآن ج۲ص۲۲۳)

(۶) عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الحقوا الفرائض باهلها فما بقی فهو لاولی رجل ذکر (بخاری، کتاب الفرائض)

(۷) ما احرز الولد اوالوالد فهو لعصبته من کان (مسند احمد، ابوداؤد)

(۸) فایما مومن ترک مالا فلیرثه عصبته من کانوا (بخاری، کتاب التفسیر)

(۹) واجعلوا الاخوات مع البنات عصبة (بخاری)

(۱۰) اجماع امت.

غرض اینکه درعصبات لحاظ قرب وبعد تنها اینچنین شده میتواندکه درموجودقریب بعید بالکل محروم بماند. روایت مذکورۀ بخاری-الحقوا الفرائض باهلها فما بقی فهو لاولی رجل ذکر-

نیزصراحتاً مثبت آنست. عصبۀ حقیقی تنها مرد است، خواهر بابرادرخود ضمناً عصبه قرارمیگیرند. لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ- وعصبه بودن دختر باخواهر تنها برحدیث مبنی است. مانندعصبات ذوی الارحام نیزکدام حصۀ معین ندارند. بلکه بدلائل ذیل بلحاظ قرب وبعد مطلقاً استحقاق ثابت است.

(۱) ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﴾

(۲) ﴿ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ﴾

درلفظ اقربون هردرجۀ قرابت داخل است، خصوصاً بلفظ "للنساء" استحقاق ذوی الارحام زیادتر وضاحت میشود.

(۳) الخال وارث من لاوارث له (بخاری)

(٤) التمس واله وارثا اوذارحم (ابوداؤد)

اصل سوم: شخصی درزندگی کسی وارث او شده نمیتواندبلکه بعدازمردن استحقاق وراثت میباشد. این اصل ازدلائل قرارذیل ثابت است.

(۱)عقل سلیم چنانچه جمله ادیان برین اصل اتفاق دارند.

(۲) نصوص قرآنیه به قانون وراثت لفظ مماترک، مما ترکن، مما ترکتم بار بار وارد اند، یعنی موضوع بحث قانون وراثت تقسیم ترکه است، نه کدام مال درزندگی کسی ترکه شده میتواند ونه درآن مال بحیثیت وراثت حق کسی پیداشده میتواند.

(۳) ﴿إِنِ امْرُؤٌا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ﴾ (۴، ۱۷۶)

درین وضاحت کامل است که استحقاق اقرباء سوال وراثت برمردن مورث پیدامیشود نه درزندگی غرض اینکه این اصل نیزقطعی است که درزندگی کسی کسی دیگروارث او قرار گرفته نمیتواند بلکه بعدازمردن او حق وراثت پیدامیشود. قانون برطانوی درورائت نیز این اصول همچنان زیرعمل است.

اصل چهارم: درترکه حق وراثت تنها ازوارثان زنده میباشد، ورثاء مرنده قبل از مورث را محسوب نمیشود. غورکنیدکه درآیات رابطه به قانون میراث این الفاظ اند.

((للرجال نصيب، للنساء نصيب، يوصيكم الله فى اولادكم، فان كن نساء فوق اثنتين وان كانت واحدة، ان كان له ولد، ان لم يكن لكم ولد، فان كان لكم ولد، وله اخ او اخت، فان كانوا اكثر من ذلك، ليس له ولد وله اخت، ان لم يكن لها ولد، فان كانتا اثنتين، وان كانوا اخوة رجالاً ونساء))

آیا این الفاظ مرده وزنده همه را شامل اند؟ آیا این تنها سخن وارثان زنده است یا مردگان نیز؟ قطعات آیات مذکوره را درنظرگرفته فیصله کنیدکه اگرفلان رشته دار باشد این مدعا را کشیده میشودکه کدام زمان پیش موجود باشد یا فلان رشته دار نباشد این مفهوم نیز پیدا شده میتواندکه اینگونه اقارب ازسرپیدا نشده باشد؟ اگرکسی مدعی این باشد پس ما اورا برآموختن زبان عربی وادب توجه میدهیم. تا امروز هیچ فردی نیز از دور نبوی گرفته چنین پیدا نشده است که گنجائش این مفهوم اجتهادی ناشناس را ازجای کشیده باشد. اگربرین نیز نشه اجتهاد فرود نیاید پس ما نصوص قرارذیل را درنظرگرفته می پرسیم که برآنها مفهوم شما چگونه منطبق شده میتواند؟

(۱) ﴿وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ﴾

این رامیگویند کسی راکه نه پدرش زنده باشد نه پسرش پس آیا درینجااین تصور را کرده میشود که کسی بی پدرمانندعیسی علیه السلام پیداشده باشد. ظاهراست که پدر بود ومرد. لهذا

سوال وارد شدن او خارج ازبحث است.
(۲) ﴿فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾ آیادر صورت مرده بودن والدین نیزوارث میباشندومادرمرده نیز سه ونیم سهم حاصل میکند؟
(۳) درحدیث -اَلْخَالُ وَارِثُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ- (ابوداؤد) آیا از "من لاوارث له" این مراد است که ازسر مراورا هیچ وارثی پیدانشده باشد یا این مطلب است که بجزمادرهیچ وارث دیگرزنده نباشد؟ نیز آیا مراد از "خال" چنین خالی را گرفته میشودکه پیش ازمورث فوت کرده باشد؟
(٤) عن بريدة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم جعل للجدة السدس اذا لم تكن دونها ام (ابوداود)
آیا از -اذا لم تكن دونها ام- این رامراد گرفته میشودکه از سرمادر نباشد؟ یا اینکه صاف این مطلب میباشدکه مادر داشت لیکن پیش ازمورث مُرد.
(۵) اگررشته دارقریبی را بعدازمردن نیزمستحق وراثت پنداشته شود پس بایدکه در دنیا هیچ شخصی وارث کسی نشودزیراکه بعدازمردن نفس مورث بطرف اوازهمه زیادتر اقرب است. لهذا مورث مستحق مال خود میباشد.
پس درین معامله تمام امت متفق اندکه تعلق بحث وراثت تنها با آن ورثای است که وقت موت مورث زنده باشند. هیچگونه استحقاق مردگان پیش ازمورث درنظام قانون شریعت اسلامی یابیده نمیشود. همچنان مثال استحقاق غیرعقلی تنها در قانون رواجی هندوان است، اکنون اگربرکسی این قانون هندوان پسند باشد پس از سر شریعت را ترک نموده آنرا اختیار کرده میتواند لیکن اجزای این قانون رواجی هندوانه را آورده درقانون شریعت پیوند کرده نمیشود.
اصول قرارذیل جهت اینکه ازدلائل عقلیه، نصوص قرآنیه، احادیث صریحه واجماع امت ثابتت است، آنقدر قطعی است که درانیها مقدار ذره گنجایش اجتهاد نیست. لهذا هرآن چنین اجتهادی که بایک اصل اصول مذکوره متصادم باشد باطل وناجائزاست. پس اکنون ما آن صورت های راتجزیه مینمائیم که برای پرداختن سهم به نواسه یتیم پیش کرده میشود.
صورت اول: نواسه زیاد ترصاحب ضرورت وحاجتمندوقابل رحم است وبعضی بار نسبت به عمو زیادتر خدمتگذار یالایق میباشد. این صورت بااصل اول متصادم است. یعنی

استحقاق وراثت برضرورت، حاجت وقابل رحم بودن یا برخدمت ولیاقت مبنی نیست بلکه معیار این قرابت ورشته داری است. منکرین حدیث درکدام صورت خاص جهت جذبهٔ رحم میخواهند اصل قطعی قرآن را متصادم نمایند، درجزئیات تفصیلی بسیارمواقع رحم یابیده میشود. مثلاً زوجهٔ مفقود، عدت ممتدة الطهر، منکوحهٔ صغیر، مطلقه ثلاث وغیره صورتها بعضی بار زن غریب ومسکین میباشد، ومراورا هیچ رشته دار یاکفیل موجودنیست، درخودمیراث نیزچندین مثالهای موجود اندکه جهت آنها اگرمعاذ الله ازحدیث واجماع انکارکرده شود پس در قانون قرآنی نیزازچنین صورتها نجات نیست مثلاً ازجهت اولاد نرینه (اگرچه نواسه باشد) خواهر عینیه محروم میشود خصوصاً وقتیکه این خواهر بیوه باشد،عیالدار باشد، شوهرش هیچ ترکه رها نکرده باشد، همچنان آن نواسة که والدة او درزندگی والدش فوت کرده باشد درچنین صورتها نیز جذبهٔ رحم شما جوش میزند وشما خواهید گفت که قانون خدا چنین بی مهر شده نمیتواند. آنحضرتﷺ ملجأومأوای بیوه گان وبیچارگان بود، غرض نه تنها درمیراث بلکه درنکاح، طلاق، رضاعت، کفالت وغیر نیزبرای شما یکی ازجزئیات مواقع رحم درنظرخواهد آمد پس اگرجذبهٔ رحم شمارا آشکارا اجازت داده شودپس این جذبه اصول قطعی را شکسته تمام نظام اسلامی را درهم وبرهم وقالب قانون را پاش پاش میکند. منکرین حدیث این را فکرنمی کنندکه اولاً مسئلهٔ وراثت نواسهٔ یتیم فی صدی درچند صورتها پیش می آید سپس درچند صورتها نواسه خود بالغ ودر کاروبار مستقل آمدنی دارد[۳] یا ازوالدخود ترکهٔ کافی دارند[۴]. علاوه ازین جددرزندگی خود هر قدری بخواهد برای نواسهٔ یتیم داده میتواند، بلکه قرآن وحدیث جابجا ترغیب این رادادہ است وهمراه آن جذبات قرابت خاندانی نیزمؤید این میباشد. اگردر زندگی داده نتوانست پس تاثلث مال وصیت کرده متواند[۶]. تعجب برین است که نظررحم این مردم تنها برنواسهٔ یتیم مرکوز است به اینطرف قطعاً توجه داده نمیشودکه هنگام انتقال اراضی برادر از خواهران خود وپسرازوالدهٔ خود بیان دست برداری یادآورمیشوند واکثررشوت خود موقع غنیمت پنداشته همه چیزرا انجام میدهد. اگردرشما چنین جذبهٔ رحم موجزن است پس رابطه به چنین مادران وخواهران بیچارگان چرا قانون نفاذ نمیکنید؟ حالآنکه رابطه به حفاظت حقوق مستورات ارشاد است ﴿وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ﴾ درقرآن

کریم درهرجای دراحکام مردان ضمناً زنان را نیزداخل کرده شده است مگر درینجا برای اهتمام حکم زنان رامستقل فرمود سپس برای مزید تأکید بجای "نصیب منه" "نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ" را مکررآورده شد سپس به "نَصِيبًا مَّفْرُوضًا" واضح کردکه برای مستحق سهم اورابکمالها پرداختن فرض است. درین برین نیزدلیل است که وارث اگرسهم خودرا نگرفت یا بری کرد بازهم حق او ساقط نمیشود. علی الاعلان خلاف ورزی آیت مذکوره راکرده میشود، مگردرین مورد رگ حمیت جناب جوش نمیزند،حالآنکه درآغوش ایشان بعضی اوقات یتیم میباشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ۖ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾

همدردی خود نواسه یتیم اینست که بجای شکستن قانون قطعی قرآن حفاظت حقوق مستورات راکرده شود. به والدة نواسة یتیم چون ازچندین طرف سهم میرسدپس او خوشحال میباشد وبه کسی دست نگرنمی ماند علاوه ازین اگرنواسة یتیمّ محتاج باشد پس تاوقتیکه او نابالغ است پس مصارف او شرعاً برعمویش واجب است. اگرخدا نخواسته هیچ صورتی بوجود نیایدپس بیت المال کفیل مصارف جمله مساکین ومحتاجان میباشد. جهت بطورکامل جاری نکردن قانون اسلامی اگرکودکان یتیم کشوردر آفت مبتلا باشند پس آشکار است که مسئولیت این بجای قانون اسلامی برآن مجلس قانون ساز است که نفاذ این بدست اوست پس اگرشما واقعاً برنواسة یتیم شفقت دارید پس قانون اسلامی را نافذ گردانید.

ازصورت های مندرج بالا معلوم شدکه این سوال منکرین حدیث که صورت معاش نواسة یتیم چه میباشد؟ بالکل باطل است قانون وراثت یا وصیت مسئولیت گذارة تمام انسانان نه عقلاً میباشد نه شرعاً اگرمدارمعاش مردم را برووراثت گذاشته شود پس ملیاردها انسانان چنین اندکه مورث ایشان هیچ ترکه نمیگذارند پس کدام انتظام که برای معاش ایشان میباشد این معاش نواسه های یتیم نیزمیباشد.

صورت دوم : درقانون میراث شریعت ضابطه تقدم وتأخراختم کرده شود پس نواسة یتیم با پسران شامل گردیده میراث می دریابد. این صورت بااصل دوم یعنی باقانون "الاقرب فالاقرب" متصادم است اثراین اقدام اجتهادی ما تمام قانون را درآغوش

میگرندن. خواه در درجهٔ قرابت هرقدری تفاوت باشد دراختیارکردن این صورت اجماع چه برخود نصوص نیزآب پرمیشود.

صورت سوم : "یُوصِیکُمُ اللهُ فِی اَولَادِکُم" تحت لفظ اولاد، پسران، نواسه گان، نبیره گان همه را جمع کرده میشود وهمه را دریک درجه آورده برایشان علی السویه تقسیم کرده میشود این تجویزاجتهادی نیزبرقاعده کلیه اصل دوم یعنی "الاقرب فالاقرب" دست صاف میکند. لفظ "ولاد" درلغت ومحاورهٔ عربی حقیقتاً بلاواسطه برای اولاد گفته میشود اگرچه گاهی توسعاً براولاد اولاد نیزاطلاق کرده میشود چنانکه در"لَم یَکُن لَّهُنَّ وَلَدٌ" لفظ"ولد"عام است(روح المعانی) "یُوصِیکُمُ اللهُ فِی اَولَادِکُم" درین لفظ "اولاد"را عام گرفتن نه بطوراصولی معقول است که قریب وبعید را یکسان سهم برسد ونه عهد رسالت وخلفای راشدین ودر مابعد چنین عمل شده است ونه درتمام امت محمدیه کسی قائل این است. شما چون این اصول را تسلیم میکنیدکه دروجود والد نواسه وارث جد خود شده نیست زیراکه اقرب الی المیت والد این نواسه است لهذا او اصل وارث است پس ازین معلوم شدکه نواسه را در مفهوم وسیع ولد داخل کردن مجازاست ودروجود حق غیربسوی مجاز رجوع کرده نمیشود. اگر درمفهوم ولد نواسه حقیقتاً داخل است پس دروجود پدربرای نواسه نیزضرور باید سهم برسد.

صورت چهارم : مانند ذوی الفروض درپسرونواسه نیزلحاظ قرب وبعد را درنظرگرفته پسر را سهم زیادترداده شود. وبرای نواسه کمتر. این صورت نیزبا اصل دوم متصادم است.دراصل دوم ما بیان کردیم که درعصبات حجب نقصان ممکن نیست بلکه جهت معلوم نبودن سهم ایشان درآنها قانون "الاقرب فالاقرب" را جاری کرده میشود. تنها این صورت جاری کردن قانون است که دروجود قریب بعید بالکل محروم ماند. اگرشما بلحاظ قرب وبعد پسر ونواسه را میخواهید کم وبیش سهم بدهید پس معیارکمی وبیشی این چه میباشد؟ اگرازطرف خود کدام معیارمقررکرده شود مثلاً پسررا3 ونواسه را 3 داده شودپس آیا این درقرآن زیادتی نمیشود؟ آیا درنشهٔ اجتهاد رابطه به عصبات در"لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الاُنثَیَینِ" حصص غیرمعین بیان کرده را گنجانش معین نمودن آن ومخالفت قانون قطعی قرآن است؟ سپس ازمدعیان نجات دهندهٔ نواسهٔ یتیم را ازظلم می پرسیم که بعید را اگردرسهم قریب شریک کرده شودپس آیا درین برقریب ظلم نیست که نواسهٔ یتیم را سهم داده شد مگراولاد

پسر زنده را محروم کرده شد درکدام درجهٔ که نواسهٔ یتیم مساوی است وبه پدرش چیزیکه رسیده است آن درحقیقت به ایشان نرسیده است واین هم بعید نیست که درآینده نیزبه ایشان نرسد واگربرسدهم بحیثیت ترکهٔ والد میرسد ازآن نواسهٔ یتیم نیزمحروم نیست. الغرض برنواسهٔ یتیم رحم کرده درقانون شرعی ترمیم کردن بربسیاری ازمردم سبب بی رحمی قرارمیگیرد وبزرگترین ظلم برنفس خود میباشدکه برقانون قطعی احکم الحاکمین ورسول او دست اندازی میکنند.

صورت پنجم: نظریه قایمقامی یعنی کدام تعلقی که جهت بالواسطه بودنش برمرتبهٔ ثانیه میباشدآن جهت کنداررفتن ازمیان واسطه برمرتبهٔ اول می آید. گفته میشودکه فقهاء متقدمین خود نظریهٔ قایمقامی را اختیارکرده اند، چنانکه تحت این قول حضرت ابوبکر وابن عباس "الجدّاب" سهم پدربسوی جد منتقل میشود چون جای خالی پدر را جد پرکرده میتواند پس جای خالی پسررا نواسه چرا پرکرده نمیتواند؟ این صورت نیزبا اصل دوم متصادم است ونواسه را برجد قیاس کردن باطل است. درروجود عمو نواسه را قایمقام پسرنموده برابرعموکرده شود پس قانون "الاقرب فالاقرب" میشکند وجد را قایمقام پدرنمودن مطابق این قانون است. حقیقت اینست که پسران یک شخص متعددشده میتوانند مگرپدرمتعدد شده نمیتواند تاکه این سوال پیدا میشدکه به مردن یک پدرازپدران متعدد پدر اوقایمقام او گردیده بادیگرپدران شریک شده میتوانند یانه؟ حاصل قانون "الاقرب فالاقرب" اینست که ازدرجهٔ اول تاوقتیکه یک فردهم موجود باشد پس هیچ شخصی ازدرجهٔ دوم وارث شده نمیتواند. اگرکسی ازدرجهٔ اول موجود نباشدپس افراد درجهٔ دوم قایمقام درجهٔ اول میگردند. همین قانون دراصول وفروع برهردوطرف جاری میشود. لهذا تاوقتیکه پسری موجودباشد پس نواسه وارث شده نمیتواند چنانچه دراصول نیزچون جده فوت کرده باشد ومادرش زنده باشد ومادرپدر نیززنده باشد پس مادرجده را قایمقام جده نموده بامادر مادر سدس شریک کرده نمیشود وپدرچونکه یکی میباشدلذادرعدم وجود او جهت خالی بودن درجهٔ اول ازدرجهٔ دوم جد را قایمقام او نموده میراث پرداخته میشود. غرض اینکه به مردن پدرجد را قایمقام اوبخاطراین کرده میشودکه درجهٔ اول خالی است ودر وجود عمو نواسه را قایمقام پسربخاطراین کرده نمیشودکه درجهٔ اول خالی نیست بلکه درین عمو(پسرمیت)

موجوداست، اگرعمونباشدپس نواسه نیزقایمقام پسرمیشود. منکرین حدیث ضابطهٔ عجیب ایجاد کردندکه آن وارث ابعدکه بسوی میت بالواسطه منسوب باشد به فوت شدن واسطه قایمقام اصل واسطه گردیده اقرب میت قرار میگیرد.ع

برین عقل ودانش باید گریست

نزد تمام اهل عقل ازقرابت کدام رشته داری که بلاواسطه باشد آنرأ اقرب میگویند وتعلق کسیکه بکدام واسطه نباشدآن ابعد خواه این واسطه زنده باشد یامرده. زیراکه نوعیت زندگی واسطه ورشتهٔ موت وباقرب وبعدآن هیچ تعلق ندارد. آن شخصیکه جهت قرابت بالواسطه داشتن بامیت ابعد است اوچنانکه درزندگی واسطه ابعد است همچنان بعدازمرده نیزابعد میماند نوعیت رشته وقرابت او بدل نمیشود او اکنون نیزابعد است. آری برموجود نبودن اقرب باوجود بودن ابعد اوراوارث تسلیم کرده میشود سپس تعجب اینست که این مردم دروجود عمو جهت یتیم بودن نواسه میراث میدهند. پس چون نواسه را یتیم گفته میشود این دعوی باطل گردیدکه به مردن پسراو قایمقام پسریتیم گردید وبراودرجهٔ ابنیّت حاصل شد. چون نواسه را پسر پنداشته میشود پس اورا یتیم چرا میگویند؟ غرض اینکه اجماع اهل عقل است که به مردن واسطه ابعد اقرب نمیشود .

آنحضرتﷺفرمودکه به دخترنصف، نواسه را سدس وباقی برای همشیره داده میشود. (بخاری) ازین معلوم شدکه دخترونواسه برابرنیست. ازین حدیث برورائث نواسه اینچنین استدلال کرده میشودکه چون دروجود دخترنواسه وارث است پس دروجود پسرنواسهٔ چرا وارث نشود؟ این قیاس باچند وجوه باطل است.

(۱) رسول اللهﷺ دختررا ۱۱۲ ونواسه را ۱۱۲ سهم داده است وایشان پسرونواسه را برابر میدارند.

(۲) اگرپسررا بردخترقیاس کرده شود پس چنانکه رسول اللهﷺ درووجود دختر خواهر را نیز وارث قرارداد همچنان بایدکه ایشان نیزدروجود پسر خواهر راهم محروم نکنند.

(۳) مجموعه سهم اولاد مؤنث ۲۱۳ است.یک دختر چونکه مستحق ۱۱۲ است دوم حصه لهذا باقی حصه ششم ۱۱۲ برای نواسه میرسد تاکه سهم ۲۱۳ پوره شود. چون دختران زیاد باشند پس چونکهٔ مجموعه ۲۱۳ برایشان تقسیم میشود لذا نواسه محروم میماند. پسرچونکه

مستحق تمام مال است لذا از اوهیچ چیزباقی نمیماند تاکه باقی رابرای نواسه داده شود.

(٤) یک پسربجای دو دختراست. پس چون دروجود دو دخترنواسه وارث نمیشود حالآنکه دختران مستحق تمام مال نیستند پس پسرکه مستحق تمام مال است بطریق اولی نواسه را محروم میسازد.

(۵) دختری ونواسه از ذوی الفروض اند لذا درایشان حجب نقصان جاری شده میتواند. پسرونواسه پسری ازعصبات اند. درایشان قانون"الاقرب فالاقرب" تنها درصورت حجب حرمان جاری میشود حجب نقصان ممکن نیست.

صورت ششم : آن تصوردوم نظریة قایمقامی منکرین حدیث را اختیارکرده شودکه از قانون رواجی هندومأخوذاست که درابحاث بحثهای اخباری زیادترپیش کرده میشود نیزبرآن مسودة ترمیمی محمد اقبال چیمه مبنی است که ایشان درپارلمان پنجاب پیش کرده اند، یعنی این تصورکه نواسة یتیم اگرچه بذات خود وارث نیست لیکن او حق داردکه سهم پدر خودرا ازپدرکلانش بگیرد. این صورت با اصل سوم واصل چهارم متصادم است یعنی برای تسلیم نمودن این تصور ما ختم نمودن این اصول بنیادی شریعت مواجه میگردیم که در زندگی یک شخص برمال اوکسی حق میراث ندارد وختم نمودن این اصول نیزمیخواهد که هنگام تقسیم ترکه باورثاء زنده وارث مرده را نیزمستحق قرارداده نمیشود. اگرازین دو اصول آزاد مانده قانون سازی کرده شود پس تنها برای نواسه زنده ماندن پدر مردة او میخواهد بلکه هنگام تقسیم نمودن هرترکه جمله ورثاء ممکن را زنده قراردادن میخواهد وبا این طریق کدام بستگان که فوت کرده باشند هریکی راسهم دادن میخواهد. بخلاف قرآن وحدیث، اجماع وعقل سلیم اگراین اجتهاد رازیرعمل آورده شود پس تقسیم ترکه ممکن نیست. برجمله ورثاء تقسیم کردن درکنارتنها مال رشته داران میان خود تیام مقیامت تقسیم شده نمیتواند، فرض کنیدکه پسرزید بکرکه صاحب اولاد است پیش از زید فوت کرد. لذا ازمال بکر ۱۲ به زید داده شد سپس زید فوت کرد پس همین مال برای پسرمردة اوبکر میرسد. سپس هنگام تقسیم نمودن ترکه بکر ازاو ششم حصه ۱/۲ به پدرمرده بکرزید داده میشود وباز از زید به پسرمرده که بکراست، همچنان از بالاپائین وازپائین بالا، این تسلسل ختم نمیشود ومال تقسیم گردیده اجزای لایتجزی میرسد. آخراین دورکرشمه های

ایتم است پس درتمام دنیا غلغله این اجتهاد منتشرخواهد شد. قانون اسلامی قدروقیمت بسیار زیددارد واذهان وافکار ماسترهای اصلاح کنندۀ حماقت های ملاها را به زر وزن کرده خواهد شد.

ازتفصیل بالاواضح شدکه رابطه به وراثت نواسۀ یتیم هرصورتی رااختیارکرده شود همه خلاف کلیات نظام اسلامی اند وقالیب اصول قطعی ثابت شدۀ قرآن، حدیث، اجماع وعقل را پاش پاش میسازد. لهذا یکی ازین صورت هارااختیارکردن نظام اسلامی را یکسرمتصادم وپشت سرانداختن است. ازپیامبراسلام ﷺ گرفته تا امروز درتاریخ چهارده ونیم صد سال اسلامی هیچ یک جزئی را منکرین حدیث درتعین نظریۀ خود پیش کرده نتوانستند حالآنکه درین مدت مزیده صدها نه بلکه هزاران صورت اینگونه درجلو علماء مجتهدین پیش آمده اندبرعکس این بروارث نشدن نواسه درصورت وجود پسربالاختصاردلائل ذیل را می نویسند

(۱) قانون ثابت شده ازعقل وآیات متعدد قرآن کریم "الاقرب فالاقرب" تفصیل این پیش گذشته است.

(۲) الحقوا الفرائض باهلها فما بقی فهو لاولی رجل ذکر (بخاری ومسلم)

(۳) عن علی مرفوعاً الرجل یرث اخاه لامه وابیه دون اخیه لابیه . (رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی (مشکوة) - چون درصورت وجود برادرحقیقی علی وارث نیست پس برادرزاده بطریق اولی وارث نمیشود حالآنکه منکرین حدیث برین نیزمصراند.

(٤) قال زید ولد الابناء بمنزلة الولدان ان لم یکن دونهم ولد ذکرهم کذکرهم وانثاهم کانثاهم یرثون کما یرثون ویحجبون کما یحجبون ولا یرث ولد الابن مع الابن (بخاری)

فتاوی زید ابن ثابت رضی الله عنه استست که "اعلم بالفرائض" (طبقات ابن سعد ومسنداحمد) ودرزمان پیامبراسلام ﷺ کاتب وحی ودرعندصدیق رضی الله عنه جامع القرآن ودرعهد عثمان ناسخ مصحب اند.(بخاری)

مجددین قرن چهاردهم درینجایک نکتۀ عجیب پیداکرده اند یعنی "لایرث ولد الابن مع الابن" درین مراد از "ولدالابن" تنها نواسۀ است که پدرش زنده باشد وبرین اصول فقه را دلیل پیش کرده میشودکه "الابن" راکه بصورت معرفه مکرر آورده شده است حسب اصول حنفیه مراد ازین عین اول است. مگرایشان ازین چه خبرکه فقهاء این را قاعدۀ کلیه قرار

ندادند. سپس تعجب اینست که برکدام اصول فقه که جهت استهزاء وتمسخری این اسلام جدید طلوع کننده است ازآن استدلال نیزمینند. بد دیانتی این مردم حیرت انگیزاست ک تنها لفظ "لایرث الابن مع الابن" را گرفته تأویل میکنندحالآنکه درآغاز این "اذالم یکن دونهم ولد" نکره آمده است. سپس ترجمة الباب بخاری نیزعام است ودرماقبل حدیث مرفوع نیز است. این مردم گویا مطمئن بودندکه چه کسی زحمت گوارا نموده بخاری را می بردارد ودزدی وبد دیانتی ایشان را ظاهرمیکند. برایشان این نیزمعلوم نیست که اگرهمین مراد باشد پس آنچه را که این مردم بیان میکنندپس برای آن عبارت راست اینچنین میباشد "لایرث الابن مع ابیه".

(۵) درعینی شرح بخاری وموطا درصورت محروم ماندن ابن الابن دروجود ابن اجماع منقول است. عبارت موطا اینست.

((الامر المجتمع علیه عندنا (الی قوله) فان اجتمع الولد للصلب وولد الابن فکان الولد للصلب ذکرفانه لامیراث معه لاحد من ولد الابن فان لم یکن فی الولد للصلب ذکر وکانتا اثنتین فاکثرمن ذلک من البنات للصلب فانه لامیراث لبنات الابن معهن الا ان یکون مع بنات الابن ذکر. الخ))
(موطامالك)

(۶) ((للذکر مثل حظ الانثیین)) و((ان کانت واحدة فلها النصف))

ازین صاف ظاهرمیشودکه میت چون میت یک دخترداشته باشد پس او تنهاحقدارنصف است واگر با او نواسه نیزباشد پس باقی نصف را اومیگیرد. پس چون الله تعالی یک بچه را برابر دو دخترقرارداده است، برای یک بچه برابردودختر حصه قرارداده است وتنها برای دختر نصف روا داشته است پس تنها برای بچه باید دوچند نصف باشد، چون تنها بچه مستحق تمام مال شد پس نواسه ونواسگان محروم میمانند.

(۷) آنحضرت ﷺ فرمودکه دختر را نصف، نواسه را سدس وباقی را برای همشیره داده میشود (بخاری) ازین معلوم شدکه مانند دختر ونواسه دختری دربچه ونواسه پسری نیز مساوات نیست ازین حدیث جواب استدلال منکرین حدیث گذشته است.

گاهی این سوال را پیداکرده میشودکه آخربرای نواسة یتیم صورت معاش چه میباشد؟ جواب آن وتفصیل صورت های معاش تحت صورت اول گذشته است. اگرگفته شودکه

درین عصرجهت عدم موجودبودن بیت المال گزارة آنان مشکل است پس ظاهراست که حل آن این شده نمیتواندکه قوانین اسلامی را ختم کرده شود بلکه واحد علاج آن اینست که بجای پیش کردن چنین ترامیم آن قوانین شرعیه را نافذ کرده شودکه بذریعة آن کفالت یتیمان وغرباء شود وپارلمان قانون سازپنجاب را نیزمشوره داده شودکه درین قانون شریعت که به اجماع امت ثابت است هرگزاقدام خطرناک ترمیم رانکنند. درین مسئله تمام جماعت های مسلمانان، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، واهل حدیث وغیره همه متفق اند. درین اختلاف کنندگان تنها چند مردم اندکه قرآن را ازتعلیمات رسول اللهﷺ علیحده نموده میخواهند تابع هوای خویش نمایند. این مردم درقبال مسلمانان نه کدام تعدادی دارند ونه کدام حیثیت علمی دارند.اینگونه اقدام خطرناک ازطرف حکومت منافی حیثت اسلامی اوست.

جوابات ازاعتراضات منکرین حدیث براصول وراثت

اعتراض اول : قرآن برای وصیت حق کامل داده است ودرجای این را نوشته است که وصیت تنها درسوم حصة مال شده میتواند. الله تعالی درحکم وصیت این نگفته است که وصیت تنها درسوم حصه شده میتواند. لیکن ملا میگویدکه نه خیرشما وصیت را تنها تاسوم حصه کرده میتوانید یعنی (معاذ الله) خدا اینقدر سخن را نیزگفته نمیتوانست که وصیت را درسوم حصه کرده میتوانید اوبرای این نیزمحتاج روایات شد اینست مذهب روایتی ملا. (طلوع اسلام جون سنه ۵۲ ء ۲)

جواب : جاری نشدن حکم وصیت درتمام مال را مذهب روایتی قراردادن یا خودساخته ملا گفتن محض حماقت است. ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾

درین آیت صاف ارشاد است ونهایت تأکیدکرده شده است که درترکة میت بهرحال ورثاء حق دارند ازآن ظاهرمیشودکه وصیت تمام مال هرگز نافذ نمیشود. سپس ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ درین آیت نیزاز وصیت تمام مال صراحتاً منع کرده شده است.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ درین ازلفظ بالمعروف معلوم شدکه وصیت تمام مال

جائزنیست. تعجب است که این آیت ازچشمان مدعیان تسلیم دارندگان قرآن چگونه مخفی میماندکه خلاف اوهام ایشان باشد. دراحادیث تصریح حصه سوم ۱۱۳ موجود است. ملاحظه شود.

عن سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه قال مرضت بمکة مرضاً اشفیت منه علی الموت فاتانی النبی صلی الله علیه وسلم یعود فقلت یا رسول الله ان لی مالا کثیرا ولیس یرثنی الا ابنتی افاتصدق بثلثی مالی فقال لا . قال فالشطر قال لا قلت فالثلث قال الثلث کثیرانك ان ترکت ولدك اغنیاء خیر من ان تترکهم عالة یتکففون الناس وانك لن تنفق نفقة الا اجرت علیها حتی اللقمة ترفعها الی فی امراتك الخ (بخاری)

منحصربودن وصیت درحصه سوم ۱۱۳ ازاحادیث متواتره ثابت است. (احکام القرآن للجصاص ص۱۱۸ ج۲) وبرین اجماع امت است (نووی شرح مسلم ج۲ ص۳۹) ازحدیث مذکوره مسائل ذیل مستنبط میشوند.

(۱) ازحصة سوم زیا وصیت جائزنیست.

(۲) مستحب اینست که ازسوم حصه نیزکم وصیت کرده شود زیراکه آنحضرتﷺ ثلث را کثیرفرموده است.

(۳) چون مال کم باشد وورثاء نیزمحتاج باشند پس افضل اینست که بالکل وصیت کرده نشود. ((لقوله صلی الله علیه وسلم انك ان تدع ورثتك اغنیاء خیر من ان تدعهم عالة یتکففون الناس)).

(٤) چون وارثی نباشد پس وصیت جمیع مال درست است زیراکه وصیت زیاد تنها ازجهت حق ورثاء ناجائزاست.

(۵) صدقه فی مرض الموت نیزدرحکم وصیت است زیراکه سوال حضرت سعدؓ در مورد صدقه بود. دربعضی روایات لفظ "وصیت" آمده است. تطبیق اینست که نخست وصیت بجمیع المال کرد چون آنحضرتﷺ منع فرمود پس ارادهٔ تصدق تمام مال را ظاهرکرد. برین آنحضرتﷺ فرمودکه صدقه نیزبحکم وصیت است.

ازارشادات گرامی ثابت بالتواترمعلم الکتاب والحکمتﷺانحراف کردن واجماع امت را پشت سرانداختن ودرقرآن کریم مطابق خواهشاتٌ خود تحریف کردن طلوع اسلام مبارک منکرین حدیث است لذا ما پیش نیز نوشته ایم که اختلاف ایشان با مسلمانان اختلاف اصولی

است. تاوقتیکه این مردم اصول اسلام را قبول نکنند تا آن وقت با ایشان کدام مسئله جزئی بحث کردن فضول است.

اعتراض دوم : وبزرگترین صورت افسوسناک اینست که ازروی این قانون این را تسلیم کردن میخواهدکه (معاذ الله) خدا مانند کودکان صنف چهارم نیزحساب را نمیدانست این اصول را یک کودک نیزمیداندکه چون چیزی را به بخشهای مختلف تقسیم کرده شود پس حاصل جمع تمام حصه های آن باید یک بیاید. اگرحاصل جمع یک نیاید پس ازروی قاعده ابتدائی ریاضی این تقسیم غلط است. (۱۱۲ + ۱۱۴ + ۱۱۴ - ۱) این تقسیم درست است لیکن (۱۱۲+ ۱۱۲+ ۱۱۳- ۴۱۳) این تقسیم غلط است زیراکه مجموعه این حصص یک نیست بلکه (۱.۱۱۲) است. (طلوع اسلام جون سنه ۵۲ ء هجری ص۲۳)

جواب : منکرین حدیث را الله تعالی ازعلم قرآن وحدیث وعمل برآنها محروم کرده است مگر اکنون ظاهرشدکه نتیجة انکارحدیث ودشمنی بارسول اینست که ازدانستن وفهم وادراک قواعد ابتدائی حساب نیزقاصراند. درتفاصیل حساب درچندین مقام چنین صورتها پیش می آیندکه ازمجموعه مخرج سهام زیاد میشوند. چنانچه درچنین مواقع سهام را مطابق اندازه کم نموده جهت کامل نمودن مخرج اهل حساب قوانین مختلف وطریقه های مختلف نوشته اند. اگر درحساب چنین صورتها ممکن نیست یا بوقوع نمی آیند پس بروضع نمودن اینگونه قواعد وطرق چه حاجت بود.

حقیقت اینست که درصورتهای تفصیلی وجزئی جهت کمی وبیشی مستحقین اگردرسهام چیزی فرق بیاید پس ازجهت آن برکلیات سهام هیچ اعتراضی کرده نمیشود. اندکی غورکنید اگر برمیت شخصی یک هزار روپیه قرض داشته باشد وشخص دیگری پنجاه روپیه یا میت برای یک شخص به هزار روپیه وصیت کرده باشد وبرای دیگری به پنجاه روپیه حالآنکه مجموعه ترکۀ میت یک هزار روپیه باشد پس درین صورتها شما بجزطرق عول طریق دیگری اختیارکرده میتوانید؟ نیزدرصورتهای رد نیز(نعوذبالله) شما برالله تعالی حکم جهالت را میدهید. مثلاً سهم دختر درقرآن مجید ۱۱۲ است وازمادر ۱۱۲ چون وارث دیگری نباشد پس شما میگوئیدکه خدا برای تقسیم ترکه طریقۀ بهتری ایجاد کرد وچنین غلطی کردکه کودک صنف چهارم نیزآنرا میداند. یعنی جمع کسوریک کامل نیست (۱۱۲ + ۱۱۲ - ۲۱۳)

این تقسیم غلط است. واگر صرف یک دخترباشد پس زیاد تعجب میباشدکه الله تعالی تمام ترکه را اینگونه تقسیم میکندکه دختر را دوم حصه بدهید وبس. معاذ الله خدا در تمام چیز تنها یک کسر(۱۱۲) را دانست گویا نزدخداﷻ (۱۱۲) ودریک هیچ فرق نیست. درکتابهای ابتدائی مکتب یک واقعهٔ قضای حضرت علی رضی الله عنه درج است که سه اشخاص مطالبهٔ تقسیم کردندکه در۱۷ شتر اینگونه شریک بودندکه ازیکی ۱۱۲ ازدوم ۱۱۳ ازسوم ۱۱۹ حضرت علی رضی الله عنه یک شتر ازبیت المال آمیخته از۱۸ شتر برای کسیکه ۱۱۲ حصه داشت ۹ وبرای کسیکه ۱۱۳ حصه داشت ۶ وبرای کسکیه ۱۱۹ حصه داشت ۲ داد.

همچنان تمام شتران تقسیم شدند وشتر هجدهم را به بیت المال برگردانده شد. برای هرشریک نیزشترکامل بلاکسررسید وبرای هریکی حصه نیز زیاد رسید، سپس شتربیت المال نیزمحفوظ ماند. کودکان مکتب از اصل مخرج وطریقهٔ تخریج این مسئله ناواقف میباشند وحقیقت این را اینگونه صورت ظاهری می پندارند که برای فهماندن ومطمئن کردن مردم ساده روح اختیارکرده میشد. فکردارم که پرویز(خاک بدهنش) معاذ الله خدارا جهت محفوظ ماندن ونگاه داشتن ازجهالت درچنین مواقع اینگونه صورت ها وحیله هارا اختیارمیکند، حالآنکه برای اوچه معلوم که بعدازبدل نمودن صورت ظاهری این مسئله نیزحقیقت همان است که مر رد وعول راست.

این مدعی قرآن دانی اگراندکی درقرائن غورمیکرد پس این اعتراض پیدانمیشد مگربرای ایشان چه معلوم که این طریقه عول خود درقرآن موجود است یعنی بچه چون تنها باشد پس سهم او ½ وبچه تنها باشد مستحق تمام مال است واگرجمع شوند پس برای دختر 3 وبرای پسر 3 لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ میرسد. آیاطریق عول اختیارکردهٔ فقهاء بجزاین کدام نوعیت دیگردارد؟ سپس ما می پرسیم اگرطریق عول را زیرعمل آورده نشودپس لامحال بعضی وارثان را بالکل محروم کردن میخواهد آیا برایشان ظلم نمیباشد؟ وبزرگترین ظلم برنفس خودمیباشدکه آن ورثاء راکه الله تعالی محروم قرارنداده است بلکه بانص قطعیه سهام ایشان متعین اند ایشان را تنها به خیال خودمحروم کرده شده است. این مردم درموردوراثت برادران عینی قول حضرت عمر رضی الله عنه را پیش میکنند وفیصله حضرت عمر رضی الله عنه رابطه به عول متصادم است شایدکه درمسئله عول مطمح نظرمنکرین حدیث قول

ابن عباس است. رأی حضرت ابن عباس رضی الله عنه این بود که درچنین صورتها برای حفاظت ازعول این ذوی الفروض را محروم می ساخت که درعصبه بالغیریا مع الغیرمی گردید. ذوی الفروض که درحالت عصبه نمی بود ایشان را مقدم می پنداشت. اگرواقعاً بنیاد خیال این مردم برهمین است پس تقاضای اینست که درصورت عول دروجود اخت خیفیه اخت عینیه محروم ماند مگراین مردم برعکس این بنوالاعیان را جهت حفاظت ازمحرومی باربارقول حضرت عمر رضی الله عنه را پیش میکنند. غرض موافقه ایشان نه با اینطرف میباشد نه با آنطرف. نزدمنکرین حدیث اگرچه دراخت خیفیه وعینیه هیچ فرق نیست، اخت خیفیه نیزبا اخ خیفی عصبه میگردد مگراین نیزمحض وهم وجهالت ایشان است. تفصیل این عنقریب می آید. درموردعول مذهب ابن عباس خلاف قرآن است، نیزپیش ازین تحریک حضرت ابن عباس جلوحضرت عمربرعول اجماع صحابه شده بود لذا درامت هیچ یکی هم قول ابن عباس را قبول نکردند.

اعتراض سوم: قرآن گفته است که اقرب شما که چیزی را ترک کرده بمیرد تقسیم آن اینگونه میشود یعنی این رانظرکرده میشودکه دربستگان زنده میت چه کسی اقرب میباشد؟ این مطلب نیست که کسانیکه ازبستگان زنده میت ازهمه قریبترباشد برای اوسهم میرسد. (طلوع اسلام جون سنه ۵۲ ء ص۲۵)

جواب: ازین تحقیق ناشناس به منکرین حدیث رسیدن چیزی فایده درکناربلکه بسیارمصیبت ها برای ایشان بلای جان قرارگرفته است. مثلاً اگرشخصی عمه وبرادرزانه وارث بگذارد پس بکاراست که عمه مستحق تمام مال شود وبرادرزاده محروم ماند زیراکه میّت برادرزاده عمه است وممامای خواهرزاده است لذا میت اقرب عمه است، همچنان دروجودپدرپسرمیت محروم باید شود زیراکه میت باپدرخودتعلق بنوت دارد وباپسرتعلق ابوت وتعلق بنوت زیاد قریب است. غرض اینکه اجتهاد برای خودمجتهد باعث ننگ ثابت شده است. چنانچه چون برپرویز این اعتراض راکرده شدپس جواب داده شدکه جواب این را ازحافظ اسلم جیراج پوری طلب کرده شود. تعجب است که یک شخص اجتهاد کند وجواب ازدیگری طلبیده شود.

الجھا ہے پاؤں یارکا زلف دراز میں — لو خود ہی اپنے دام میں صیاد آگیا

جواب معلوم است ، ای کاش که در همان روز معلوم می بود :

سپس چون ازحافظ اسلم جیراج پوری پرسیده شد پس ارشاد شدکه رابطه به وراثت پدروبچه کدام سخن راکه شما نوشته اید وقیاس کرده اید به این چه ضرورت، درآیت پیش "یُوصِیکُمُ اللهُ فِی اَولَادِکُم" الله وراثت بچه ودختر را مفصل بیان کرده است این را چرا نمی بینید وقیاس غلط را چرا درمیان می آورید، شعر :

لیجئے اب تو چلے کے اجتہاد کو خودگرو ہی نے خاک میں ملادیا

اس گھر کو آگ لگ گئی گھر کے چراغ سے

حقیقت اینست که در"ترک الوالدان والاقربون" اقرب بمعنی قریب است، ازین فقهاء قانون "الاقرب فالاقرب" اینگونه استنباط کردندکه قرآن مداروراثت را برقرابت گذاشته است پس درهرآن مستحق که این سبب وراثت قوی باشد وآن وارث که زیاد قریب باشد وی مقدم میباشد مقتضی عقل.نیزهمین است. این ازطرف میت قریب وبعد نیست بلکه ازطرف مستحقین ملحوظ میباشدزیراکه ازین هیچ بحث نیست که دهنده یاترک کنندۂ مال کیست بلکه سوال اینست که گیرنده یا مستحقین چه کسانی اند. درخود قرآن مجید لفظ"ترک الوالدان" برین دلیل بیین است که قرب وبعد ازطرف وراثت ملحوظ است نه که ازطرف مورث. درجدا ذکرکردن والدین ازجمله اقربین اهمیت استحقاق اقربترین وارث مقصود است علاوه ازین درقرآن کریم چقدری سهام مفصل مذکوراند درآنها غورکرده شود ظاهراست که ازطرف مورث لحاظ قرب وبعد کرده نشده است بلکه برقرب وبعد وارث بنیاد سهام را گذاشته شده است.

معلم الکتاب والحکمتﷺ نیزاز ارشاد "فمابقی فهولاولی رجل ذکر" تمام وضاحت این را فرمود. شاه عبدالقادرصاحب ترجمه "اقربون" را به رشته دارقریب کرده است سبب آن این شده میتواندکه عطف اقربون برمحل للرجال شود یا رفع اقربون ازجهت جوارولدان باشد. در"فقه اللغة للثعالبی" درقسم ثانی مستقل فصل عطف علی اللفظ است.

اعتراض چهارم : اگراین قاعده"الاقرب فالاقرب" را بمعنی ظاهری خودگذاشته شود یعنی اینکه مطلقاً ازلحاظ درجه کسیکه قریب باشد او بعید را محروم سازدپس بسیاری ازمسائل مسلمه واجماعی وراثت میشکند. بعدازآن چند مسائل پیش نموده برانها اعتراض

کرده است. (طلوع جون سنه ۵۲ء ص ۳۱)

جواب: منشأ این اعتراض اینست که قانون "الاقرب فالاقرب" را درحجب حرمان منحصرکرده است حالآنکه پیش بیان کرده ایم که درذوی الفروض اجرای این قانون دو صورت دارد.

(۱) برای اقرب ازابعد سهم زیادتربرسد.

(۲) ازجهت اقرب ابعد بالکل محروم شود.

الله تعالی به حکمت خودازلحاظ قرب وبعدسهم ذوی الفروض را کم وبیش معین کرده است ودرآن اصول حجب حرمان اینست که دروجودواسط ذوی الواسط محروم میگردد. بشرطیکه سبب وراثت متحد باشد واسط مستحق تمام مال باشد. برین قاعده که درطلوع اسلام اعتراض کرده شده است ودومثال پیش کرده شده است، آنها بیّن البطلان اند زیراکه دختر برای نواسه خواهرحقیقی برای خواهرعلاتی واسط نیستند. علاوه ازین نواسه وخواهر علاتی را تکملةً للثلثین سهم داده شده است.

اعتراض پنجم : قاعده اول حجب حرمان این را میخواهدکه هردوبرادران مادری که بواسطه مادرقرابت دارنددروجود این محروم شوند. لیکن نشدند. قاعده دوم نیزاین رامیخواهد که مادر که رشته دارقریبی است برادران مادری را محروم سازد لیکن نمی تواند. (طلوع، جون ۵۲ ء ص۳۲)

جواب : درجواب اعتراض چهارم گذشته است که درذوی الفروض محروم شدن ابعد لازم نیست باقی اینکه سهم برادران ازمادرچراکم نیست، جواب این دراصل دوم مفصل گذشته است ودرینجا ازجهت واسطه ذی واسطه بخاطراین محروم نیست که سبب وراثت مختلف است وواسطه مستحق کل مال نیست.

اعتراض ششم : تعجب برتعجب است که مادرکه کمزوراست این مادر مادر را محروم میکند وپدرکه وارث قوی است مادرپدر را محروم کرده نمیتواند. (حواله بالا)

جواب : حکمت چیزیکه درذهن نیاید برآن تعجب میشود، حقیقت اینست که استحقاق مادرپدر ومادر مادربخاطراینست که اینها حکماً مادراند، پس دروجودمادرحقیقی مادر حکمی محروم میماند. ازین شبه نظریه قائمقامی راکرده نشودزیراکه مادرپدر ومادرمادر در

عدم وجود مادربدرجه خودمیباشند باوجود بعید بودن جهت قرابت ذاتی خود وارث میباشند. سهم پدر بطرف مادرمادر منتقل نمیشود لذا این مادرمادر را محروم نمیکند بلکه تنها مادر پدر را محروم میکند زیراکه واسطه پدراست واین مستحق تمام مال است.

اعتراض هفتم: در دنیا کدام شخص است که گفته بتواندکه برادرحقیقی را محروم نموده برادراخیافی را سهم دادن که زیادتربرکنبه خودهم نمیباشد برکدام اصول وراثت معقول مبنی است. این جای تفکراست که بکدام رشته که وراثت اخیافی ساخته شده است در حقیقی ها اگررشته پدررا درنظرگرفته نشودهم پس کم ازکم آن رشته ضرور موجود است سپس معنی محروم کردن آنها چیست. چنانچه درکتاب "المختصر" امام مزنی آمده است که درین صورت حضرت عمر رضی الله عنه حقیقی هارا محروم نمی ساخت. (طلوع، جون سنه ۵۲ ء ص۳۲،۳۳)

جواب: پیش معلوم شده است که حرمان بعید ضروری نیست بلکه این ضروری است که سهم بعید ازقریب کم باشد چنانچه ازاخت عینیه وعلیه سهم خفیه اقل است. درجهٔ برادران عینی وعلی نیزازبرادران خیفی ازلحاظ قوت قرابت بسیار افزائش یابیده است لهذا اینان را مانند پسرعصبه کرده شد ووارث حقیقی عصبه میباشد چنانچه دراکثرحالات سهم حقیقی ها ازخفی ها بسیارزیادمیباشد. علاوه ازین برادرخیفی ازجهت بنت محروم میگردد، علی وعینی محروم نمیشود غرض اینکه درجه واستحقاق برادران عینی ازخفی ها بسیار زیاد است. درمثال پیش کرده نیزحقیقی هارا محروم گفتن صحیح نیست بلکه شاذ ونادردریک صورت جزئی برای ایشان باقی چیزی نماند. درکدام صورت جزئی به پیداشدن کدام پیچیدگی درشاذ ونادر قانون کلی را شکستن حماقت بزرگ است. باقی ماند خیال حضرت عمر رضی الله عنه پس علت این نیزهمین است که برادرعینی نیزدررشتهٔ مادرشریک است لذا حصهٔ ایشان ازبرادران خیفی کم نباید باشد مگراین قول حضرت عمر خود بخلاف آن علت بیان کرده است، چنانچه یک خیفی ومتعدد برادران عینی باشندپس حضرت عمر رضی الله عنه یک سدس خیفی را یاد آور می شد ویک سدس را بربرادران عینی تقسیم میکرد. (هدایة المجتهد جلد دوم ص۳٤)

عمر رضی الله عنه چونکه بخلاف دلیل بیان کرده خود است لذا امت بالاتفاق این خیال را غیرقابل قبول پنداشته ترک کردند. تعجب اینست که منکرین حدیث درین صورت جهت سهم دادن حقیقی ها ازقول حضرت عمر رضی الله عنه استدلال میکنند مگردرمیان خیفی ها وحقیقی ها رابطه به طریق تقسیم قول حضرت عمر رضی الله عنه را ترک میکنند. اجتهاد ایشان درهرمسئله نوعیت ناشناس را دارد.

ازطلوع اسلام جون سنه ۵۲ء ص۳۳،۳۲ معلوم میشودکه منکرین حدیث برادران خیفی را عصبه قرارمیدهند، ودرآخرسوره نساء آیت دارای کلاله را برای برادران وخواهران عینی، علی، خیفی جمله برادران وخواهران عام میگویندوآیت ﴿وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ﴾ درین مورد میگویندکه درین مرجع ضمیر"له" کلاله است ودر"لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا"ضمیرتثنیه بطرف"رَجُلٌ" اوامْرَأَةٌ" راجع است نه بطرف"اخ" و"اخت" "یورث" ازباب افعال است ازمجرد نیست پس معنی آیت اینست که اگر کدام مرد را وارث کلاله قرارداده شود یازنی را درحالیکه کلاله اوبرادریاخواهرباشدپس هریکی ازآن مرد یا زن را یک یک سدس میرسد، درین آیت سهم برادروخواهر قطعاً بیان کرده نشده است بلکه بیان بستگان عهدی است که در "وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ" مذکوراند. ذکربرادر وخواهر تنها ازجهت این آمده است که این مانند والدین واولاد بستگان عهدی را محروم نمی سازد بلکه درووجودایشان وارث شده میتواند. برای اثبات این دعوی می نویسندکه فقهاء ومفسرین ضمیرواحد مذکرغائب را بطرف رجلٌ وامراةٌ هردو راجع میکنندکه درآنها امراةٌ مؤنث حقیقی است آن هرگزمرجع این شده نمیتواند. درین صورت لهما یا لکلِّ واحد منهما باید میشد. نیزدرین آیت لفظ "لام" وآیت دارای توریث کلاله که درآخرسوره آمده است برای زیادکردن"لأبٍ وامٍ" یا "لابٍ" هیچ قرینه نیست.

منکرین حدیث درنشه اجتهاد تا این حد مست گردیدندکه درنصوص صریح قرآن نیز تحریف را آغازکردند ازین زیادترچه حماقت شده میتواندکه برادران خیفی را عصبه گفته شود. عصبه آن شخصی شده میتواندکه درنسب شریک باشد ونسب تنها ازطرف پدرشده میتواند لذا برادرخیفی هرگزعصبه شده نمیتواند. درین آیت سهم برادران وخواهران خیفی

را معین کردن مقصود است ودلائل برین حسب ذیل است.

(۱) سهم خیفی ها درقرآن مجیددرکدام مقام دیگرقطعاً نیست، درآیت آخری سوره نساء بالاجماع صرف بیان عینی وعلی است. برین علاوه از اجماع امت این قرینه نیزاست که درین هنگام اجماع اخت واخ حکم تقسیم نمودن لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ است حالآنکه برادروخواهر خیفی عصبه شده نمیتوانند.

(۲) سهم اخت واخ ۱۱۲ و ۱۱۳ بیان کرده شده است ودرماقبل این سهم مادر نیز ۱۱۲ و ۱۱۳ بیان شده است. ازین مناسبت معلوم شدکه این سهم سهم برادران وخواهران مادری است. ازجهت این قرائن درین مقام لام ودرآیت دیگرلفظ "لابٌ وامٌ" را ذکرکرده نشد.

(۳) درقرائت حضرت سعد ابن ابی وقاص وابی بن کعب لفظ "لام" نیزموجوداست ازآن ظاهراست که این لفظ را ایشان ازحضوراکرمﷺ بطورتفسیرشنیده بودند، منکرین حدیث (معاذ الله) ازحضوراکرمﷺ نیززیادترمدعی قرآن دانی اند (فعلیهم ماعلیهم)

(٤) درین آیت برمذکوربودن سهم خیفی ها جمله امت اجماع دارند.

باقی ماند سوال ضمیر (له) پس این دارای چند وجوه است.

(۱) قاعده عرب است که چون دو اسم درحکم متحد باشند پس بطرف یکی ازآن هر دو ضمیر را کافی می پندارند چنانکه در ((واستعینوا بالصبروالصلوة وانها لکبیرة)) است قال الفراء اذا جاء حرفان بمعنی واحد جاز اسناد التفسیرالی ایهما ارید ویجوز اسناده الیهما ایضاً (خازن)

(۲) ضمیر "له" بطرف رجلٌ وامراة هریکی است مگرمذکر کررا غلبه داده ضمیررا مذکر آورده شده است چنانکه در "وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً" "کانو" و "اخوة" مذکراند.

(۳) ضمیرتنها بطرف رجل است، حکم زن بالطبع خود بخودمعلوم میشود.

(٤) ضمیربطرف لفظ "احدهما" که مذکراست وصرف از "و" مفهوم است.

(٥) بطرف موروث منه راجع است.

(٦) بطرف میت است.

(۷) اگرضمیر "له" را بطرف کلاله گفته شود بازهم بخلاف مقصود نیست.

(۸) شما برای اصلاح ضمیر"له" آیت تحریف معنوی نمودیدمگرفکراین رانکردیدکه بعدازین تحریف نیزشما درین مصیبت مبتلاء اید. مطابق تحریف شما نیزازجهت"و" عاطفه عبارت اینچنین میشود. "اِنْ كَانَ اِمْرَاَةٌ يُوْرَثُ" درین "کانَ" و"یورثُ" مذکراند.

تفسیربیان کرده شما بنابروجوه قرارذیل محض تحریف وباطل است.

(۱)درینجا برمراد گرفتن رشته دارعهدی هیچ قرینه نیست.

(۲) عامل امراة "کانَ" وضمیر"یورثُ" مذکراست که درخیال شما درست نیست.

(۳)برای عامل حال وذوالحال قید میباشد. پس جمله حالیه و"وَلَهٗ اَخٌ وَاُخْتٌ" استحقاق قیدمیباشد. شما خودترجمه این را "بحالیکه" کرده اید و این بخلاف مقصود شماست. برنظره شما به "ان" وصلیه "وَاِنْ كَانَ اَخٌ وَاُخْتٌ" باید میبود.

(٤) درقرآن کریم درسیاق وسباق این آیت برای ورثاء بافعل مجرت صیغه معلوم استعمال کرده شده است"وَوَرِثَهٗ اَبَوَاهُ""وَهُوَيَرِثُهَا" وغیره. ازین معلوم شدکه "یورث" نیزازمجرد صیغه مجهول است ومراد از"رجل" "مورث منه" است نه که وارث.

(۵) برتحریف شمالازم می آیدکه سهم خفی ها درقرآن مذکورنباشد یا برادرخیفی نیزعصبه باشد واین هردو امور باطل اند.

(۶) این تحریف بخلاف تفسیرحضورکریمﷺ است که ازسعد ابن ابی وقاص وابی بن کعب منقول است.

(۷) این تحریف بخلاف اجماع امت است. این تنها قرائت ابی بن کعب نیست بلکه از ابن مسعود. سعد ابن ابی وقاص وسعید ابن ابی وقاص نیزمنقول است (فتح الباریج۱۲ص۳)

واخرج غیرواحد عن سعید بن ابی وقاص(روح المعانی ج٤ ص۲۰۶) درقرائت ابی بن کعب ازقرآن خارج بودن معوّذتین محتاج نقل است. این نقل بطرف عبدالله ابن مسعود منسوب است محققین تردید این راکرده وگفته اندکه این برحضرت عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه بهتان است ملاحظه گرددشروع المحلی لابن حزم ، شرح تهذیب للنووی، کتاب ابن همام شرح التحریف جلد ۱۰ ص۹ شفا للقاضی عیاض المالکی، شرح شفاء لقاضی عیاض المالکی شرح للاعلی القاری ج۲ ص۵۵۱. اگربالفرض برقرائت ابی بن کعب معوّذتین ازقرآن خارج اند

پس آیا ازجهت غیرمقبول بودن قول یک صحابی هرقول اور رد کرده میشود خصوصاً وقتیکه حضرت ابی بن کعب سیدالقراء اند. کمافی تقریب التهذیب.

همچنان دربیهقی جهت ضعیف بودن بعضی روایات جمیع روایات آنرا رد کردن کدام چیز معقول نیست خصوصاً وقتیکه درفتح الباری وروح المعانی نیز ازدیگرصحابه این قرائت منقول است وبرین اجماع نیزاست.

اعتراض هشتم: اقرب آن رشته داراست که بلاواسطه باموروث قرابت داشته باشد یا بالواسطه لیکن بروقت وفات آن واسطه مورث موجودنباشد، چنانکه هنگام مردن میت اگر پدروی موجود نیست پس پدرکلان را بجای پدرگذاشته میشود. زیراکه کدام واسطه که درمیان بود یعنی پدر ازجهت وی پدرکلان محجوب میگردید آن موجودنیست. لهذا پدر کلان جهت عدم این وجود واسطه خود اقرب گردید واکنون هیچ اقرب خواه پسرهم باشد، نباشد پدرکلان رامحجوب کرده نمیتواند. (طلوع سنه ۵۲ ء ص۳۵)

جواب: مفصل جواب این وتمام تحقیق درصورت پنجم گذشته است.

اعتراض نهم: اگردرعصبات "اولی رجل ذکر" را شمابطورقانون کلی قرارمیدهیدپس خود چرا این را جابجا می شکنید، مثلاً: دختران، ۲ خواهر ۱ یک برادر زاده محروم.

درین مثالدختران ذوی الفروض اند اینان را بعدازدادن دو ثلث چیزیکه باقی ماند آن ازروی این قاعده برای پسربرادرکه اقرب ترین مرد نراست باید برسد. لیکن اورامحروم کرده شد وخواهرکه زن ماده است وارث باقی گردید. (طلوع، جون سنه ۵۲ ء ص۳۷)

جواب درین حدیث حکم عصبه بنفسه مذکوراست زیراکه عصبه حقیقی تنهاهمین است به قید"رجل ذکر" اخراج عمه ، بنت العم وبنت الاخ وغیره مقصوداست. استحقاق عصبه بالغیر ازقرآن مجید وعصبه مع الغیرازحدیث"**اجعلوا الاخوات مع البنات عصبة**" ثابت است. این حدیث بخلاف آیت کلاله نیست زیراکه برای صاحب فرض بودن اوکلاله بودن میت شرط است ودرحدیث دروجود بنت، اخت را صاحب فرض قرارداده نشده است.

اعتراض دهم: درمحجوب کردن اولادیتیم یک خرابی اینست که درقلوب اولادمحجوب ازجهت محرومی رنجش می افتد زیراکه هرشخص فرشته نیست که ازجذبات مادی بالاتر باشد. فطرتانسان اینگونهواقع شده است که چون وی می بیندکه ازکسب بزرگان من که

خون ایشان دررگهای من گردش میکند پسران عموی من عیش وعشرت میکنند ومن بدون کدام قصور ازین بالکل محرومم پس بروی صبرنمی آید. الخ

خرابی دوم اینست که چون پسران لائق که خدمتگارپدراندودرانتظام وترقی ملکیت ایشان شب وروزمحنت وکوشش میکنند این یقین آیدکه اگراتفاقاً ایشان ازپدرخودپیش بمیرند پس اولاد ایشان محجوب میگردد پس ایشان ازخدمت پدرورویبروشدن بااو پهلوخالی میکنند ودرفکرملکیت جُداگانه ازکسب وکوشش خود می افتند الخ. خرابی سوم ازیک مثال درخاطرخواهد آمد، فرض کنیدکه یک دولتمند دوپسردارد، یکی ازآن دوپسرویکی یک پسردارند اکنون اگرپدرچهارپسران خود درزندگی پدرش بمیرد پس هرچهارپسراو ازروی قانون محجوب الارث میدانندکه چیزیکه ملکیت خاندانی است آن برمردن پدرکلان برای عمو سپس ازاومنتقل گردیده برای پسرعمومیرسد.ما چهاربرادران برای همیشه ازآن محروم میمانیتم لذا اگریکی از ایشان بخیال محرومی درغیظ وغضب آمده بخاطربرادران خود بلامشوره ایشان جان خودرا درخطرانداخته درزندگی پدرکلان عمورا بکدام حیله بکشند پس بالکل قرین قیاس است. الخ (طلوع اسلام جون سنه ۵۲ ص۴۱)

جواب : حقیقت اینست که درهواء باطله ونشه نفس پرستی هرچیزمحمود معیوب وهرچیز معیوب محبوب بنظرمی آید. چنانچه اسلم صاحب درنشه اجتهادآمده خرابی های محجوب گردیدن نواسه را نوشت مگربرعکس این درمحجوب نگرداندن نیزبعینه همین خرابی ها بلکه ازین هم زیدترمضرت ها ازچشم کورمخفی نیست. غورکنیدکه درمدمقابل قراردادن برادرزاده را درمقابل عمودرقلب عمو رنجش پیدانمیشود؟خصوصاً چون عموپسران متعدد داشته باشد. فرض کنیدکه پسریتیم یکی است وعمویش پنج پسردارد پس ازکل مال ۱۱۲ صرف نواسه می برد وپسرعموفی الحال محروم است و بنابروفات پدرش یقین نیست که او برای ایشان چیزی ملکیت بگذارد سپس اگربرسد هم آن ازملکیت پدرکلان نیست بلکه ازملکیت والدایشان میرسدوآنهم آنقدرقلیل که ازنواسه یتیم پنج چند تن آیا این چیز باعث عداوت میان عمو وعموزاد وبربادی خاندان نیست.وچون برعمویقین آیدکه برای برادر زاده یتیم ازپسران من پنج چند زیادترسهم میرسد بلکه خودرقیب من قرارمیگیرند حالآنکه بچه های من ازوراثت پدرکلان بالکل محروم اند پس آیا درین صورت عمو

ازکاروبار وخدمت پدرخودپهلو خالی کرده درفکروکوشش پیداکردن ملکیت جداگانه برای خود نمی افتند؟ اگرعموبرادرزاده را هم درجه ومساوی خود دیده و ازپسران خود مقدم فی الاستحقاق پنداشته بغیظ آمده اورا قتل کند یا پسران عمو درین صدمه هم ازمیراث پدرکلان محروم اند واین شریک پدرما میشود. سپس اگرکدام وقت بطرف ما این ملکیت منتقل هم شود بازهم سهم او ازما پنج گونه زیاده است. این درعیش وعشرت سپری میکند وما درتنگدستی. نواسه یتیم را قتل کنیم پس آیا این قرین قیاس نیست؟ حقیقت اینست که در خاندان اتفاق ومحبت وقتی باقی مانده میتواندکه نواسه یتیم را درجه پسرعمو داده شود. چنانکه او وارث پدرکلان نیست همچنان نواسه یتیم نیزوارث نشود. درین صورت عمو ودردل عمووپسران او هیچ باعث عداوت نمیباشدبلکه ازجهت یتیم شدن شفقت فطری موج زن میباشد وچنانکه پسرعمو بخاطراین فرمانبردار او میباشدکه وی خودمالک چیزی نیست محتاج پدرش است همچنان نواسه یتیم نیزمطیع عموی خودمیگردد. برعکس این اگراورا همدرجه عموقرارداده شود پس او اطاعت عمورانمیکند بلکه مد مقابل او ودرهرمعامله رقیب او میگرددکه ازین بربادی خاندانی ظاهرمیگردد.

دربنجا ازمضمون طلوع اسلام صرف آن اموری را جواب داده شده است که موجب شبه قرارمیگرفتند آن چیزهای که وهم محض وبین البطلان اند به جواب آنها ضرورت نیست. منکرین حدیث رابطه به وراثت تمام قالیب اسلامی را فاش فاش کردند. پس ابرایشان لازم است که برای وصول وراثت کدام قالیب جدید تیارنموده پیش کنند. مسئله نواسه یتیم که برین محدثین، ائمه، علماء، صوفیاء،فقهاء، حنفیه، مالکیه، شافعیه، حنبلیه، شیعه، غیرمقلد، اهل بدعت وغیرهم تمام امت اجماع دارند با انکارکردن این مقصد منکرین حدیث مخدوش کردن حقانیت قرآن است درحالیکه تا چهارونیم صد سال هیچ یک فردی هم این مسئله را فهمیده نتوانست بلکه تمام امت درگمراهی مبتلاء ماندندپس قرآن که بدست این اسلاف به ما رسیده است وتمام نظام اسلامی چگونه اعتماد کرده شود؟

من درآخرازمنکرین حدیث بازهمان سوال رامیکنم که در روزنامه زمیندار بابت ۱۱/ جنوری سنه ۵۴ء پیش نموده به الفاظ پرزورمطالبه جواب آنرا کرده ام . مگرتا امروز بردهن منکرین حدیث مهرسکوت زده شده است.

دراشاعت اخبارزمیندار ۳۱ / دسمبرسنه ۵۳ ء منکرین حدیث این اعتراض راکرده بودندکه درقرآن بیان اصول وراثت را نموده گفته شده است که به اقارب قریب ازاقارب بعید پیش سهم میرسد. لیکن علماء جهت قاعده اصول وراثت مفهوم اینرا چنین قرار میدهند که رشتدار قریب رشته داربعید را محروم میکند. این راحجب حرمان میگویند.

جواب این که ازطرف من دراشاعت ۱۱/ جنوری داده شده بودخلاصه آن اینست که اگر مانند ذوی الفروض درعصبات نیزبراصول سهم زیاد دادن برای قریب وکم دادن برای بعید عمل کرده شود پس معیارکمی وبیشی چه خواهد بود؟ اگرپسرونواسه را مساوی سهم دادن میخواهید پس این خلاف قانون قرآنی بیان کرده شماکه "قریب را پیش ازبعید سهم میرسد" است زیراکه نخست این مفهوم رسیدن ورثه شده نمیتواندکه قریب را صبح گاه سهم داده شود وبعید را شامگاه واین را نیزتسلیم نمیکنندکه ازجهت قریب بعیدمحروم است پس مفهوم پیش رسیدن ورثه نزد شما تنها این شده میتواندکه برای قریب زیاد وبعید کم سهم میرسد پس معیاراین کمی وبیشی چیست؟ من درآن وقت نیزجواب این را پرزورمطالبه کرده بودم واکنون نیزبازمطالبه میکنم که خودمضمون نگارباکدام طرفدارغیور وی بمیدان آید (وَادْعُوْا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ) درمنکرین حدیث اگرجیزی سکت باقی است پس تنها جواب این یک سوال را بدهند.تقاضای غیرت است که ازین اعتراض گلوگیرکوشش رهائی خودرا نمایند. ودونه خرط القتاد. یک چیز دردنیا پیش نموده تاب جواب دندان شکن آنرا نیاورده درزاویه خمول افتادن زیاد ذلت ونهایت بزدلی است.

فی الحال بر اینقدرمضمون اکتفاء میکنم که برای اهل عقل کافی ووافی است.

اب تو جاتے ہیں میکدہ سے میر پھر ملیں گے اگر خدا لایا!

وآخردعوانا ان الحمدلله ربّ العالمین

رشیداحمد - ۱۵/ شعبان سنه ۱۷۳هجری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَجَعَلْنٰهَا رُجُوْمًا لِّلشَّيٰطِيْنِ

○

الرُّجُوْمُ الشِّهَابِيَّة عَلَى الْفِرْقَةِ الذِّكْرِيَّةِ وَالْاَبَاضِيَّةِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

فرقه ذکریه

سوال : دربلوچستان خصوصا درضلع مکران یک فرقه مهدوی که بنام "ذکری" مشهور شده است درحقیقت یک شاخه ازمهدوی هاست که درین سلسله جواب سوالهای ذیل را بخدمت تان ارائه میداریم.

۱ ـ ایا خویشاوندی ونکاح باایشان جایز است یا خیر؟درحالکه بعض أزجاهلان ما یان با انها داد وگرفت خویشاوندی میکنند.

۲ ـ اگر کسی با انها نکاح کرده باشد حالا چی باید کرد؟

۳ ـ درصورت که ازچنین نکاح اولاد ها به دنیا امده باشند ازان کیست؟

٤ ـ درحالیکه انها قرآنکریم را کتاب منزل من الله میدانندوتلاوت میکنندایا اهل کتاب شمرده میشوند یا خیر؟

۵ ـ درحالیکه بر ذبیحه خود نام الله رایاد میکننداياخوردن ذبیحه انان جایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب : قبل از اینکه به سولاها جواب داده شود لازم است که درمورد فرقه مذکورمعلومات داده شود.شاید به شنیدن این سخن تعجب کنیدکه این چنان فرقه است که هیچ ضابطه حیات ندارد.بلکه هرانچه راکه ملا نی (پیشوای مذهبی آنها) گفت همان مذهب آنان است.

اگرکتاب قانونی طبق مذهب ایشان بدست بانی مذهب ویا کدام پیشوای مذهبی آنان تصنیف شده باشد یک نسخه رساله قلمی خواهد بود.وبیشترازیک نسخه موجود نخواهد بود.

واگرچنان زمینه مساعدشودکه به کتاب اقدس بهائیان مساعد شده است درمحضر عام اورده نخواهد شد.فقط همان یک نسخه است که نزد پیشوایان مذهبی انان نسل به نسل انتقال میشود.

به هرصورت معلومات که ما درباره عقاید انان داریم چند چیزی را به طور مثال ذیلا بیان میداریم سپس به سوال ها جواب خواهم گفت.

فرقه مهدویه

قبل ازبیان کردن عقاید ایشان قابل یادآوری است که فرقه ذکری درحقیقت یک شا خه از فرقه مهدویه است ، فرقه مهدویه به سید محمد جونپوری منسوب است،که درجاهای مختلف به نام های مختلف یا دمیشوند.جای به نام "دایروی والا ،مصدق ،داعی،طائی "وغیره یادمیشوند. (مهدویه تحریک ص۵)

مهدي جونپوري

میرا سید محمد جونپوری درماه جمادی الاولی روز شنبه سال ۸۷۴مطابق ۱٤٤۳میلادی در جونپور" دوابه "هندوستان تولد شده است.تحریک مهدوی ص۵ نام پدرش عبدالله است ،سلسله نسبش در قرن دوازدهم به موسی کاظمی میرسدنام مادرش امنه خاتون وعرف اغا ملک است . (تحریک مهدوی ص۳۵)

سید محمد جونپوری درسال ۸۸۷هجری جونپور را ترک کرده درمناطق مختلف سیر نموده تا درسال ۹۰۰هجری به احمدنگر رسیدودرسال ۹۰۱جهت ادای حج به سعودی رفت ،مدت نه ماه درمکه قیام نموده بلاجره میان رکن ومقام ابراهیم درمحضر عام ایستاده شده اعلان نمودکه من همان ذات هستم که الله تعالی وعده فرموده بودومحمد ﷺ وانبیاءقبل ازاوپیش گویی کرده بودند ومن همان مهدی اخرزمان هستم.(تحریک مهدوی ص٤٤)

شیخ محمد اکرم این واقعه را در"رودکوثر"چنین بیان کرده است.

سپس از آنجا دوباره به هندوستان آمد نخست ازهمه به احمد اباد گجرات داخل شد، چنانچه او به منطقه (تهته) پاکستان موجوده امد ودرانجا تقریبا شش ماه قیام نمود.که قیامگاه اوتاهنوز هم زیارت گاه بزرگ است.

چون ازته ته حرکت کرده به راه های پر خم پیچ بامعیت یک جماعت بزرگ به قندهار رسیدازقندهار به فراه(که درانزمان مربوط افغانستان بودوفعلا مربوط ایران شده است)رفت وروز دوشنبه نزدهم ذی القعده سال ۹۰۵درفراه وفات کرد. (مهدوی تحریک ص۴۶)

دعواي مهدي شدن ودعوت نامه به سلاطين

دراینجایک دعوت نامه اورا که عنوانی سلا طین میفرستاد نقل میکنم که این خط را شمس الدین مصطفایی درکتاب خود"مهدوی تحریک"به حواله قول محمود نقل کرده است. که از منطقه برلی گجرات درسال ۹۰۵ عنوانی امراءوسلا طین مختلف ارسال داشته است.

"ای مردم بدانیدکه من هم نام محمد بن عبد الله هستم من را الله تعالی منحیث خاتم ولایت امت محمدیه وخلیفه امت بزرگ نبی خود برگزیده است ومن همان شخص هستم که وعده مبعوث شدن او دراخر زمان شده است.ومن همان شخص هستم که رسول الله ﷺ وعده کرده است.ومن همان شخص هستم که درکتب پیامبران قبلی نامم ذکر شده است.ومن همان شخص هستم که گروه های قبلی وبعدی اورا توصیف کرده اند.ومن همان شخص هستم که خلافت رحمانی برایش سپرده شده است.من مردم را به حکم الله به بصیرت سوی الله دعوت میکنم من دراین وقت نیشه نیستم بلکه درحالت عادی خود هستم ،ضرورت به بیدار شدن وبه هوش امدن ندارم.از طرف الله برایم رزق پاک داده میشود وجز الله تعالی برای هیچ کسی محتاج نیستم. من نه طالب حکومت وریاست هستم ونه خواهشمند ملک وسلطنت میباشم، من امارت ،ملک وریاست را نجس میپندارم وکارم رهایی ازمحبت دنیا است .همین باعث شده است که از طرف الله به کار دعوت مأمور شده ام،با تأکیدوتهدید دعوت خود را به شما ابلاغ میدارم الله تعالی پذیرفتن دعوت من رافرض گردانیده است.من دعوت خود را به تمام انس وجن میرسانم البته با همین مضمون که من خاتم ولایت محمدیه هستم وخلیفه الله هستم هرکسی ازمن اطاعت کرد گویا از الله تعالی اطاعت کرده است وهر کس ازمن سرکشی کرد گویا ازالله تعالی سرکشی کرده است.

ای مردم برمن ایمان اريد تا رهایی یابید،سخن من را بشنوید ودرپذیرش ان عجله کنیدتا رستکار شوید،هرکسی ازمن واحکام من سرکشی کند الله تعالی اورا به گرفتنی های سخت خواهد گرفت.

ای مردم! ازانروز بترسید که کوه ها چون سرمه ریگ خواهد شد.شما از این دنیا درحال حرکت خواهید کرد که گرفتار هلا کت باشیدحسن ثواب اخرت را اختیار کنید وثواب اخرت را به پول نا چیز نفروشید.شما اصحاب فکر هستید اگر شما متیقن هستید که من دروغگو هستم وبر الله تعالی دروغ میبندم پس برشما فرض است که تحقیق نمایید.واگر شما درزمینه بی توجهی نمایید دروغگویی شما ثابت خواهد شدشما برتحقیق نمودن سخن حق قادر هستیدواگر شما من را درهمچونَ دروغگویی بگذارید مأخوذ خواهید شد ،من به الله تعالی سوگند یاد میکنم والله تعالی به حیث شاهد کافی است که من مدافع امت محمدیه ازهلاکت هستم ،وناجی ایشان ازگمراهی ها هستم برشما لازم است که فریب نخورید.بلکه افعال اقوال واحوال من را با قرآن کریم مقایسه کنیدوغورنماییداگر سخن های من با قرآن مطابقت داشدازمن پیروی کنیددرغیر ان من راقتل کنیدکه همین ذریعه نجات شما است.از الله تعالی بترسید وبه قلب خاشع به او متوجه شویدزیرا اوهم توجه کننده ومهربان است. اوتعالی بالای بنده هایش ظالم نیست.این سخن مرکسی را نصیحت است که به قلب حاضر گوش دهد...(تحریک مهدویت ۴۹،۴۷به حواله قول محمود)

درجه هاي مهدويت

نام های والدین سیدمحمد جونپوری درحقیقت عبدالله وامنه نبود بلکه بعد ازاینکه مصمم به مهدی بودن شد فکر کرد که درحدیث شریف نام والدین مهدی عبدالله وامنه نشاندهی شده است .پس او هم نامهای والدینش را مطابق ان ساخت.وبعد از شهرت این نامها دعوای مهدیت کرد.بناءهیچ یک ازمصنفین هم عصرش نام های والدین اورا عبدالله وامنه نه نگاشته اند.عبارات بعض ازمحققین قرار ذیل است.

۱ـ الجنپوری: سید محمد الکاظمی الحسینی بن سید خان المعروف بده اویسی ومادرش اقا ملک است که مدعی مهدی بودن شداودرروز یک شنبه ۱٤جمادی الاولی سال ۸٤۷هجری مطابق دهم سبتمبر ۱٤٤۳م درجونپور تولد شد.درهیچ یک از مأخذ های هم عصراو نام والدینش عبدالله وامنه نوشته نشده است.چنانچه مآخذ مهدوی از جمله سراج الابصار ادعاءکرده است.

ظاهرامقصد اواین است که نامهای والدینش بعدا طبق نامهای رسول الله ساخته شده است

تا پیشگویی های حدیث شریف با او صدق کند.این نامها درجونپورنامه های علی شیر قانع (تحفة الکرام)وخیرالدین اله ابادی ذکرشده است ،ازاینکه این تألیفات بعدی است سلب اعتبار میباشد. (دائرةالمعارف الاسامیة اردو ص ۵۲۱ج۷ دانشگاه پنجاب لاهور.)

علامه عبد الحی ابن فخر الدین الحسینی درسلسله ۴۸۶ کتاب مشهور خود (نزهة الخواطر) نوشته است : الشیخ الکبیر محمد بن یوسف الحسینی الجونپوری المتمهدی المشهور بالهند، ولدسنة سبع واربعین وثمان مائة بمدینة جونپور (نزهة الخواطر ص ۳۳ج۴) دراین کتاب بعد ازاین برای نشاندهی دیگرحقائق او مینویسد : قال ابورجاء الشاهجهانپوری فی الهدیة المهدویة ان الجونپوری لم یمنع اصحابه من ذلك (ای عن نسبته الی المهدی الموعود " مولفه وبدل اسم ابیه بعبدالله واسم امه بامنة واشاعها فی الناس وصنف کتبا فی اصول ذلك المذهب)) (نزهة الخواطر ص ۳۳ ج ۴، صبع دائرة المعارف.حیدرآباد دکن)

محمود احمد فاروقی مترجم "منتخب التواریخ تاریخ فارسی بدایونی ازملا عبدالقادر در حاشیه این کتاب نوشته است.سید محمدساکن جونپور بودپدرش یوسف نام داشت که مرید وخلیفهٔ یک شیخ مجذوب به نام دانیال بود. (منتخب التواریخ ص ۲۱۰)

به هرصورت خواه نام پدرش یوسف باشد یا سید خان باشد یا محمد یوسف خان باشد ولی بعد از اینکه مشتاق مهدیت شد به پدرش عبدالله ومادرش امنه شد .واقا ملک به اصطلاح عرف منطقه اغاملک شده است.از تغییر وتبدیل نامهای والدینش استنباط میشود که نامهای ایشان نقلی اُست ومهدی بودن او هم نقلی یعنی مصنوعی است.

مذهب ذکري

تا اینجا ثابت گردید که سید محمد جونپوری دعوی مهدی بودن کرده بودپس حالا درمورد مذهب او چند نکته را عرض میدارم.

این گروه معتقد است که سید محمد جونپوری مهدی اخرزمان است.همچنان اورا منحیث رسول پذیرفته اند چنانچه کلمه اونیز مخالف کلمه اسلام است که میگویند:"لااله الا الله نور پاک محمد مهدی مراد الله "بلوچستان گزیر ج۷ ارهیوز بلر ۱۹۰۷ مکران ص۱۱۶"

وگاهی هم کلمه خود را چنین میخوانند"لااله الا الله نور پاک محمد مهدي رسول الله- (ملت بیضاءص۱۰)

اینها به طورعموم پیغبر خودرا مهدی اٹکی میگویند، انها فکر میکنند که پیامبر انها محمد مهدی اٹکی از پنجاب به مکران امده است .او یک نوربود که به اشکار شدنش به بزرگان ایشان دین را اشکار ساخته است،وفکر میکنند که بر این واقعه چهار صد یا پنجصد سال سپری شده است .وحالات مفصل او درمهدی نامه نوشته شده است ،مگر او این کتاب را که به فا رسی نوشته شده است برای هیچ کسی اشکار نمی کند .(ملت بیضاء ص۲۷)لکن این خیال انها غلط است .محمد اتکی ہم سید محمد جونپوری را میگویندوقبلا گفته اند که سید محمد جونپوری به مکران قطعا نرفته است بلکه هنگام که از پنجاب خارج شد راه بلوچستان رادرپیش گرفته اولا به قندهار وسپس به فراه رفته ودرهمان جای وفات نمود.بناآمدنش به مکران تصور نمیشود.

این فتنه به مکران وقت امد که ابوسعید بلیدی به دست سیدمحمد جونپوری بیعت نمود واین زمان بود که بلیدیها دراین سرزمین حکومت میکردند.درآن وقت شاه اسمعیل صفوی که شیعه غالی بود درایران حکومت میکرد،ودرترکیه حکمرانی سلطان سلیم اول بود،پرتکیز،ولندیز وانگریزهم دراین وقت ازجزیره عرب به هندوستان تجارت وبخت آزمایی سیاسی میکردندکه به سبب انها حجاج هندی درمسیر راه دچار مشکلات هنگفت شدند که این تفصیلات تقریبا در تمام کتب متعلق به تحریک مهدوی نوشته شده است.

عقیدہ ذکری ها

تمام حالات وپس منظر های فرقه مهدوی وذکری دراینجا گنجایش ندارد بلکه چند سخن از انرا به طور اظهار حقیقت ذیلا یاد آور میشویم .

۱-کلمه ذکری ها جداگانه است :چندحواله مربوط به کلمه ذکریها را یاد اور شده ایم که بر علاوه ان به حواله های دیگر نیز مراجعه کنید. «اول آنکہ فرقہ داعیان کلمہ طیبہ رابدین طریق میگویند لاالہ الا اللہ محمد مہدی رسول اللہ (عمدۃ الوسائل ص ۲۱)

درکلمه نوین آنها نورپاک هم علاوه شده است . (زه ذکری یم ج۱ص۳۶)

همچنان ذکری ها وداعی ها گاه گاه عوض رسول الله الفاظ "امرالله" یا "مراد الله" رامی آورندکه آن را درتسبیحات پنجگانه خود میگویند. (لااله الاالله الملك الحق المبین نورمحمدمهدی رسول الله صادق الوعدالامین)

ترجمه : جز الله کسی معبود نیست ،پادشاه است ، برحق است، اشکار است،نورمحمد مهدی رسول الله است ،که وفاکننده به وعده وامانت کار است.ذکری توحید ص۱۶،۱٤،۹ مهدی تحریک ص۴۷

ازنماز منکر اند

این گروه ازنماز منکر اند ،وعوض پنج وقت نماز پنج وقت ذکر میکنند .(زه ذکری یم ص۸) دوم آنکه داعیان ورادای نمازپنجگانه براه انکار واعراض آمده اند ومی گویند نمازیکه شمامردمان میخوانید درپنج وقت علی التعیین فرض فجروظهر وعصرومغرب وعشاء ثبوتی ندارد وخداوند تعالی حکم عدم قرب نماز داده است بمقتضای آیت **یاایهاالذین امنوا لا تقربوا الصلوة** (ترجمه) اے مومنان نزدیک مشوید نماز را (عمدة الوسائل مولانا محمد موسی صاحب ص۲۰) (مکران دتاریخ په صفحه کی ص۱۰وغیره) .

ازروزه رمضان منکراند

سوم آنکه مذهب والا داعیان درماه صیام رمضان المبارک روزه نمی دارند، درتمام ماه رحمن وشهر سبحان بشوق وذوق درخوردن وچریدن مشغول اند، ازفرضیت صیام منکرندومیگویند که خداوندتعالی گفته است بخورید ونوشید خطاب بماداعیان کرده است **قال الله تعالی کلوا واشربوا** آه - گفت خداوند بخورید ونوشید، برآن عمل که خداوند بجاآورده ماه رمضان خورد ونوش داریم (عمدة الوسائل ص۲۸)

همچنان ذکری ها درکتاب خود "مین ذکری هو"یاد اور شده اند که عوض ماه مبارک رمضان درسا ل سه ماه وهشت روزه میگیرند ،وان طورکه روزهای دوشنبه ایام بیض وهشت روز ذی الحجة که تماما سه ماه وهشت روز میشود.ص۷،۳۷۳۸،۳۹،ج۱

ازحج بیت الله منکراند

این گروه (ذکری یا داعی)ازحج بیت الله منکراند وبیت الله را قبله خود نمی پندارند ،به عوض حج بیت الله کوه مراد(درفاصله یک میل ازتربت (ضلع مکران) یک کوه است) را زیارت میکنند. (مأخوذازمهدی تحریک ص۷۱)

مولانا محمدموسی دشتی مینویسد : چهارم آنکه منکر بیت الله خانه کعبه شریف بقصد زیارت بستند (الی قوله) وکوه مراد راکه ذکرآن گذشته بود قبله خود مقررکرده اند (الی قوله) برای زیارت وطواف کوه مراد فراهم وجمع می شوند) (عمدة الوسائل ص۲۹،۳۰)

این مردم در۲۷رمضان ونهم ودهم ذی الحجه به بهانه زیارت حج میکنند مهدوی تحریک ص۷۱. سپاس نامه ال پاکستان مسلم ذکری انجمن .

به قبله بودن بیت الله قایل نیستند

مولانا محمد موسی درعمدة الوسایل مینویسد : (ایضاً پنجم آنکه از توجه بطرف کعبه ضرورت عبارت ندانند، میگویند ملائیان **فاینما تولوا فثم وجه الله** پس بر جاکه روی آرید پس آنجا خدای تعالی هست ، لهذا توجه کعبه قبله ضرورت ندارد، (عمدة الوسائل ص۳۱)

دین یا مذهب

جهت درمغالطه قرار دادن مردم دین ومذهب را تقسیم بندی عجیب نموده مینویسند: "دین اسلام دین واحد تمام مسلمانان است ،لکن مذاهب جدا گانه است مثل:حنفی ، مالکی،شافعی،حنبلی،جعفری، شش امامی ، ذکری،اهل حدیث وغیره وغیره پس دین ما واینها اسلام است وهر کس از اسلام خارج باشد کافر است (میں ذکری ہوں ص۶ج۱)

این اتحاد عجیب با مسلمانان است که کلمه انها ازمسلمانان جدا است واز نماز وروزه وحج وغیره همچون اصول دین منکر اند .

تخیل ذکری عبا دات

مصنف کتاب (میں ذکری ہوں) نظریه خود را درمورد عبادات چنین ابراز میدارد: "و عبادت به نظر من این است که پنج وقت ذکر خداوندی ،سه وقت رکوع وسجده،وروزه مایان بیشتر ازتمام مذاهب است که دریک سال سه ماه وهشت روز است .وزکات درچهل یک ،ودهم حصه هرابادی را به طور عشر میگیریم،واین را فرض میدانیم (میں ذکری ہوں ص۷)

برعلاوه این گروه ذکری به غسل کردن بعد از جماع واحتلام قایل نیستند.عمده ص۳۲؛وبه جنازه خواندن بالای میت هم قایل نیستند بلکه درذکر خانه خود دعا میکنند . (میں ذکری ہوں ص۳۵ج۱) ؛ علاوه بر این خرافات دیگر نیزدارند که شایان تحریر نیست .

چوگان یا رقص مذهبي

چوگان یک نوع رقص خاص ومهم است که آنرا رنگ مذهبی داده اند ، که درشبهای

مهتابی وخصوصا درشبهای مقدس ایشان عموما درمیدان های وسیع صورت میگیرد،اطفال ، نوجوانان ،جوانان وکهن سالان همه زن ومرد با بسیار علاقمندی دران شرکت میورزند ،همه مشترکین چوگان به شکل دایروی اینستاده میشوند ودروسط دایره یک مرد ویازن خوش اوازکه ازتمام حرکات چوگان واقف باشد ایستاده میشود ،او به صفات مهدی وحمد الله می سراید . وتمام مشارکین که به نام جوابی نامیده میشوند با شنیدن این ابیات درحرکت می ایند ومصرع اخیر شعر را به یک صدا زمزمه میکنند،البته درچوگان هیچ نوع الهٔ موسیقی به کار برده نمیشود.مهدوی تحریک ص۷۲

گفتار چوگان سه نوع است:دوچاپی ،سه چاپی ،چهار چاپی،مثلا :هادیا مهدیا،نازمین مهدیا،الله یک مهدی برحق یارا ،مهدیا بلوتیت ،مهدی منی دل مراد..وغیره

مردم دراین چوگان (رقص سماجی)دایره را طور تشکیل میدهند که دربا حرکت امدن پایین وبالا ،جلو وعقب ودرحین شعر سرایی شکل دایروی را از بین نمیبرند ،این رقص به نظر ذکری ها دارای ثواب نهایت زیاد است.ثواب مشارکین چوگان رانمیتوان اندازه کردولی تما شا چیان این رقص از ثواب بسیار زیاد برخودار میشوند.

یکی از دوستانم گفت که من دوتن از مدعیان مهدی بودن را دیده ام که انها نیز جهت اصلاح اتباع خود یک نوع رقص را اختیار کرده بودند که درانجا خانمها نیز حسب ضرورت اشتراک میکنند.

رقص یکی از دو مهدی فوق الذکر درشب های اخیر اکثر وبیشتر صورت میگیرد ،معلوم میشود که هرگاه شوق خود انها به رقص کردن ورقصانیدن امد پس جهت اشباع نمودن خواهشات نفسانی جال مهدویت را استعمال میکنند :شعر:

دل کو بھلانے کی لئے یہ چال چلی ہے ہم نے

گرچه دایره اصلاحی سید محمد جونپوری شکل دیگر داشت ولی اینها درمورد صحت قص خود به یک جمله او استدلال میکنند که :"ازدایره من یک سگ هم ضایع نخواهد شد (مهدوی تحریک ۷۶)

ذکري کافراست

چونکه انها محمد جونپوری را رسول میپندارندوبه نام او کلمه میخوانند واز اصول اسلام چون کلمه ،نماز ،زکات ،حج وغیره منکر انددرکافر بودن انها هیچ شک وشبهه نیست .

آمدم به سر مطلب

بعد از تفصیل فوق جوابهای سوالات را مفصلا ارائه میدارم .

۱- باذکری ها نکاح کردن جایز نیست .-قال فی الدر(و)حرم نکاح(الوثنیة) قال فی الشامیة تحت قوله الوثنیة ویدخل فی عبدۃ الاوثان عبدۃ الشمس (الی قوله) وفی شرح الوجیز وکل مذهب یکفر به معتقدته آه قلت وشمل ذلک الدروز والنصیریة والتیامنة فلاتحل منا کحتهم ولاتوکل ذبیحتهم لانهم لیس لهم کتاب سماوی-الشامیة ص۳۱۳

۲ـ چونکه نکاح از ابتداء اصلا صورت نگرفته است فورا جدایی اختیار شود.واز اینکه دراین مدت مرد وزن بی نکاح همبستر شده اند توبه واستغفار نمایند

۳-اطفال که به دنیا امده اند ولد زنا میباشند ،چونکه پدر شرعی ندارند نسب ایشان ثابت نیست وبه پدر که منسوب میشوند تعلق ارثی ندارند.

٤ - اهل کتاب کسانی اند که به یک رسول راستین منسوب باشند وگروه ذکری محمد مهدی را رسول میپندارندکه این عقیده از الفاظ کلمه انها اشکار فهمیده میشود.درحال که محمد جونپوری نبی نیست بناءاین گروه اهل کتاب نیست .

۵- ذبیحه دست انها حلال نیست .عبارت را درجواب سوال اول بخوانید .جهت حلال شدن ذبیحه صرف کلمه خواندن والله اکبر گفتن کافی نیست بلکه مسلمان بودن یا اهل کتاب بودن ضرور است.

فرقه اباضي

سوال : اکثریت غالب باشنده گان سلطنت عمان اتباع فرقه ابا ضی اندکه یکی از فرقه های خوارج به شمار میرود ،ونیز تعداد زیاد از اهل سنت والجماعت نیز درانجا زندگی میکنند،بلکه تعداد زیاد از عساکر عمانی را مردم اهل سنت والجماعت تشکیل میدهند ،درحال که اتباع فرقه اباضی درقطعات عسکری انها عهد ه امامت را به دوش دارند.ایا

اقتداءاهل سنت والجماعت به شخص اباضی جایز است؟

جواب: عقیده فرقه اباضی که درمسقط است چگونه میباشد ؟ما درمورد عقاید انها معلومات کافی نداریم درمورد انها فیصله درست را وقت میتوان کرد که جزئیات عقاید انها را به طور صحیح ذکر کنید.البته فرقه که به عبدالله بن رباض منسوب است یک شاخه ازفرقه خوارج میباشدکه عقاید انهارا میتوان درکتب مدونه دریافت نمود،پس اگر فرقه مذکور بعینه شاخه خوارج باشد و یا هم عقیده انها باشندبه امامت ایشان نماز درست نمیشود.

درکتب اسلاف درمورد عقایدآنها معلومات ذیل را دریافت نمودیم:

- قال العلامه الشیخ محمد کامل بن مصطفی بن محمود الطرابلسی الحنفی سألت عن اهالی جبل طرابلس العرب الذی لایتمذهبون بمذهب من المذاهب الاربعةمامذهبهم ومن هو امامهم فالجواب انهم یتمذهبون بمذهب عبدالله بن اباض وهم اباضیة وهم من جملة الخوارج وقد قسم فی المواقف الخوارج الی سبع فرق احدها الاباضیة.قال انهم قالوا مخالفونا من اهل القبلة کفار غیر مشرکین تجوز مناکحتهم وغنیمةاموالهم من سلاحهم وکراعهم حلال عند الحرب دون غیرة ودارهم دار اسلام الامعسکر سلطانهم وقالوا لا تقبل شهادةمخالفیهم ومرتکب الکبیرةموحد غیرمؤمن بناء علی ان الاعمال داخلة فی الایمان والاستطاعة قبل الفعل وفعل العبد مخلوق لله تعالی ومرتکب الکبیرةکافر وکفرنعمةلاملة وتوقفوافی تکفیر اولادالکفار وتعذیبهم وتوقفوافی النفاق أهو شرك ام لاوفی جواز بعثةرسول بلا دلیل ومعجزةوتکلیف اتباعه فیمایوحی الیهم ای ترددوافی ان جائز ام لا وکفرواعلیاواکثرالصحابةوافترقوا فرقا اربعا انظرهم فی المواقف والله تعالی اعلم (فتاوی کاملیه ۳۳ ص طبع قندهار افغانستان). فقط والله تعالی اعلم ۲۰ ذی الحجه ۹۰هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللّٰهُ

ازالة الرّیب عن مسئلة علم الغیب

- تحقیق مفصل برمسأله علم غیب.
- حکم عقیده علم غیب کلّی

ازالة الرّیب

- نصوص قرآنی درمورد نفی علم غیب از غیر الله.
- ارشادات حضور ﷺ.
- به نبی کریم ﷺ ملکه شعر گویی داده نشده بود.
- عقیده حضرات صحابه کرام درمورد علم غیب.
- عقیده حضرت علی کرّم الله وجهه.
- عقیده ازواج مطهرات رضی الله عنهن .
- عقیده حضرت امام ابو حنیفه رحمه الله .
- عقیده فقهاء کرام رحمهم الله تعالی.
- چند نکته گرانبها.
- حقیقت دلایل اهل بدعت.
- عبارات بزرگان اهل بدعت درمورد نفی علم غیب.
- حکم عقیدة علم غیب کلّی.

تحقیق مفصل درمورد مساله علم غیب

سوال :ازاین آیه کریمه" خمس لایعلمهن الاالله الخ" معلوم میشودکه علم این پنج چیزمختص باالله تعالی است. درحالیکه علم بسیاری ازآن امورمرغیرالله را ازمشاهده ثابت است پس تفصیل علم مختص باالله تعالی چیست مدلل تحریرفرمائید؟

جواب : برآیه کریمه (خمس لایعلمهن الاالله – الخ) دوْ سوال پیدامیشود.

اول– سبب باختصاص این پنج چیز چیست؟ درحالکه علم تمام انبیاءکرام وعلم تمام مخلوقات متناهی است وعلم باری تعالی غیر متناهی است ،وبعد از تفریق کردن میان متناهی وغیر متناهی غیر متنا هی به حال خود باشد پس این پنج چیز را چرا تخصیص داده شده است درحالیکه برعلاوه این پنج چیز بسیاری علوم است که فقط نزد الله تعالی میباشد وبس .

دوم– اختصاص اینها خلاف مشاهده ظاهری است،هزارها واقعه چنان صورت گرفته است که علم این چیز ها به بعض ها حاصل شده است ،چنانچه ابوبکر صدیق حصه دختر خود را قبل از ولا دتش مقرر کرده بود؛شاه عبدالله صاحب به تعویذ دیدن خبر میداد که پسر به دنیا می اید یا دختر،حضرت محمد یعقوب نانتوی رح از مرگ خود قبلا خبر داده بود.

جواب سوال اول این است که درکتاب النقول للسیوطی رح است که از نبی کریم ﷺ درمورد همین پنج چیز پرسیده شدبناء،درجواب هم همین پنج چیز ذکر شده است .

جواب سوال دوم به یک چند مقامات مبنی است:

۱- غیب عبارت از انعده امور است که ذریعه حواس ،دلایل عقلی،وریاضیات درک نمیتوان شد .پس معلوم باید کرد که علم غیب دارای کدام کلیات ،جزئیات ،اصول وفروع است ،درتمام دنیا حرکت یک ذره هم بدون اصول وضوابط شده نمیتواند.پس اگر کسی در مورد حمل هزاران معلومات بدهد جزئیات خواهد بود.اگر از ولی پرسیده شود به کشف حواله خواهد داد،ومنجم از تأثیرات ستاره ها وعلامات ظنی معلومات میدهدکه دست او هم از ضوابط یقینی خالی است ،ومعلومات داکتر یا طبیب هم ذریعه الات ویا دلایل طبی خواهد بود.

پس معلوم شد که علم بلا واسطه مغیبات واصول وکلیات ان مختص به الله تعالی است .وبه یاد باید داشت که مغیبات دو نوع اند :تشریعی وتکوینی،تشریعی مانند وحی که همه از قبیل غیب اند،درتشریعات بعض کلیات به قدر ضرورت تلقین میشود،ودرتکوینیات

کلیات نشاندهی شده نمیتواند .که همان کلیات را به مفاتیح تعبیر کرده اند ،وازخزانه همان کس چیزی گرفته میتواند که کلید های انرا به دست داشته باشد.پس اشکار شد که علم کلیات مفاتیح جزئیات است.چنانچه ارشاد است : ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾

خلاصه اینکه علم کلیات تکوینیهٔ ونیزچنان احاطه بر تمام فروع ان که هیچ چیز خارج نمانده باشد خاصه باری تعالی است ، فلهذا اگر نفی یک علم جزئی هم ازغیر ثابت شودنفی احاطه ثابت میشود.

چونکه اهل بدعت به ایجاب کلی قایل اند بناءیک منفیه جزئی هم برای ما دلیل خواهد بودفلهذا ما چنان دلایل (بوارق الغیب چهل آیة ویک صد پنجاه حدیث رادربر دارد)بیش خواهیم کرد که ذریعه ان ثابت خواهد شد که بعض امور است که علم ان به نبی کریم ﷺ داده نشده بود.

(دلیل اول) ازآیات ذیل معلوم میشودکه علم قیامت مختص به الله تعالی است:

۱- ﴿إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا تَسۡعَىٰ﴾ تفسیر این آیت ازصحابه کرام قرار ذیل منقول شده است."اکاد اخفیها عن نفسي وهذه كناية عن شدة الاخفاء"

۲- ﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَاۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّيۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقۡتِهَآ إِلَّا هُوَۚ ثَقُلَتۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا تَأۡتِيكُمۡ إِلَّا بَغۡتَةٗۗ يَسۡـَٔلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنۡهَاۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿١٨٧﴾﴾

۳- ﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَا فِيمَ أَنتَ مِن ذِكۡرَىٰهَآ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ﴾

۴- ﴿وَعِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾ .

۵- ﴿إِلَيۡهِ يُرَدُّ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ .

۶- ﴿قُلۡ إِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٞ مَّا تُوعَدُونَ أَمۡ يَجۡعَلُ لَهُۥ رَبِّيٓ أَمَدًا﴾

۷- ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ﴾ (والبعث سوال هم عن الساعة)

۸- ﴿وَأَجَلٞ مُّسَمًّى عِندَهُۥۖ ثُمَّ أَنتُمۡ تَمۡتَرُونَ﴾

۹- ﴿وَإِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٞ مَّا تُوعَدُونَ﴾

۱۰- ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا﴾

۱۱- ﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾

۱۲- ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ﴾

۱۳- ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ﴾.

۱٤- ﴿إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ﴾

ازتمام آیات که درقرآن کریم درمورد قیامت آمده است فهمیده میشودکه علم قیامت به الله تعالی مختص است . جای "اکاد اخفیها " فرموده است وجای به لفظ "انما"حصرشده است ویا به نفی واستثناء ویا به تقدیم انچه حقش تأخیر است جهت حصر علم قیامت به ذات باری تعالی شده است .وجای هم به الفاظ "بغتة، ان ادري، ومايشعرون " نفی علم قیامت از غیر شده است.ودرجای علم قیامت را علی سبیل المدح فرموده است .ودرآیة اخری مختص شدن علم پنج چیز به الله تعالی مذکور است.وهمچنان درقرآنکریم به صراحت ذکر شده است که علم شعر گویی به رسول الله ﷺ داده نشده بود.

دلیل دوم : ﴿قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۚ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾

قبل ازتقریراستدلال دانستن دومقدمه ضروری است.

۱- درین آیت مرادازخیروسوء خیروسوء دنیاوی است زیراکه درآخرت هرگونه خیرحضور ﷺ را حاصل است وهیچ گونه سوء ایشان را مس نخواهدکرد. درمعالم التنزیل وغیره رابطه به شان نزول این آیت گفتگوی کفار را نقل کرده شده است آن نیزرابطه به خیرسوء دنیاوی است. لهذاکسانیکه خیروسوء اخروی مرادگرفته اند برایشان محققین مفسرین ردکرده اند.

۲- به خاطر جلب منفعت ودفع مضرت ذاتی شدن علم ضروری نیست،عطائی هم کافی است ،چنانچه درشأن نزول هم سوال صرف از علم عطایی بوده است نه ازعلم ذاتی. (کمارواه في المعالم)

بعداز این تمهید تقریر استدلال طوراست که درایت مذکور دو مقدمه دلیل است :

مقدمه اول : "ولوكنت اعلم الغيب..الآیه" است دراینجا رفع تالی برای رفع مقدم مستلزم

گردانیده شده است.مقدمه دومی قبل ازاین است "لا املک لنفسي"دراینجا بیان رفع تالی است .هردو جزءتالی تااخرین وقت وفات غیر از حالات عام انها مرتفع است .خودمرض وفات بررفع تالی شاهد است بالخصوص بار بار غسل کردنش که به جماعت برسد ودرهر بار بی هوش می شد.

اگر برای ایشان درهمان وقت معلوم میشدکه این اراده پوره نمیشود وهنگامیکه برمیخیزم بی هوشی بالایم طاریٔ میشود پس یقینا که اراده نمیکرد.

به هر صورت این حقیقت غیر قابل انکار است که تا اخرین لمحات حیات حالت ایشان درعدم توانایی به استکثار خیر واجتناب ازمس سوءکمافی السابق بود.پس معلوم شد که تا اخرین لمحات حیات به ایشان چنان علم داده نشده بود که عادةدراستکثار خیرواجتناب از مس سوءبه کار میرود.

۳- "قال النبی ﷺ انی اعوذبك من علم لاینفع وقلب لایخشع" آیاکسی جرأت خواهد داشت که عدم استجابت این دعای ایشان راتصورنماید؟وقبول شدن جزءدومی دعاءاظهرمن الشمس است ومنکر شدن ازان کفر است .قال الله تعالیٰ"فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك" پس مستجاب بودن جزءدوم دعاءهم یقینی است ونصوص نیز انرا تایید میکند زیرا که چیزهای که به نبی کریم ﷺ لا ینفع باشد لا ینبغی نیز است ونفی چنین علم هم از قرآن ثابت شده است. "وما علمناه الشعروما ینبغی له "درروایات که ازنبی ﷺ الفاظ به وزن شعر روایت شده است شعر نبوده بلکه رجز است."وقال الاخفش ان الرجز لیس بشعر" فیض الباری ص۴۳ج۱بعداز تسلیم شدن این اقوال میتوان گفت که این الفاظ درحالت جذبه بدون اراده ازنبی ﷺ صادر شده است،که درتعریف شعر اراده شاعر شرط است. کما صرح به علماءالعروض درغیر ان شعر بودن بعض ایات قرآن کریم مثلا :"لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون،ثم اقررتم وانتم تشهدون، ثم انتم هؤلاء تقتلون" لازم خواهد آمد.درحالیکه قرآن کریم از ان بری است"وما هوبقول شاعر"اگربه قصدشعر کلمات از زبان نبی ﷺ خارج شده باشد شعر خودش نبوده بلکه شعر کسی دیگر را نقل قول کرده است.واگر بعض ابیات به خودش منسوب باشد میگوییم که انرا به وزن شعری ادا کرده نتوانست.بلکه وزن ان برهم خورد،چنانچه صاحب مدارک وغیره مفسرین نوشته اند:"انا النبی

لا کذب انا ابن عبد المطلب " ایشان دروزن رجز حرف بای "کذب" را مفتوح وبای "مطلب" را مجرورخوانده اندبناءوزن رجز برهم خورد.

این چنین امام بخاری رحمه الله درص۵۵۵ ج۱ باب الهجرة" ان الاجر اجر الاخرة " از ابن شهاب زهری نقل کرده است ."ولم یبلغنا فی الاحادیث ان رسول الله ﷺ تمثل ببیت شعر غیر هذا البیت"

به هر صورت ذریعه این رجز ثابت ساختن اینکه نبی ﷺ معاذ الله شعر گفته اند خلاف نص قرآن وگمراهی بزرگ است.مشائخ حنفیه چنین شخص را که بگوید نبی ﷺ شعر گفته است تکفیر کرده اند . (قاضي خان كتاب الردة) حاصل سخن این است که باوجو اینکه الله تعالی به نبی ﷺ کمالات هنگفت را عطا فرموده بود ولی علم شعر گویی را برایش نداده بود وحکمت آن این است که اگر به ایشان علم شعر گویی داده میشد دشمنان میگفتند که جناب او از اول شاعر ممتاز بود.پس اگر با داشتن کمال شعری چنین کتاب فصیح وبلیغ را می اوردقابل تعجب نبود.پس حق تعالی جهت رد شبهات ازنبوت وازبزرگ ترین دلیل نبوت ایشان که قرآن کریم است ایشان را ازعلم شعر محفوظ نگهداشتند.واز طرف الله تعالی در طبیعت ایشان چنان بی علاقه گی به شعر جاگزین شده بود که شعر کسی دیگر را هم درست خوانده نمیتوانست.واین کلا همانطور است که الله تعالی ایشان را امی نگهداشت اگر ایشان امی نمی بودند به دشمنان اسلام زمینه مساعد میشد که میگفتنداین کتب را ازمضامین کتب عالی سابقه نقل کرده است ،درقرآن کریم امده است. وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ

عقیده صحابه کرام رضی الله عنهم درمورد علم غیب

عقیده صدیق اکبر رضی الله عنه : ابن ابی حاتم ،ابن سعدومرزبهی از حسن بصری روایت کرده اند که حضور ﷺ گاه گاه چنین میفرمودند " کفی بالاسلام والشیب للمرء ناهیا "درحال که مصرع موزون ان چنین است :" کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا " مگر حضور ﷺ همیشه انرا چنان نا مرتب وبی وزن میخواند که صدیق اکبر عرض کرد: " اشهد انك رسول الله ما علمك الشعر وما ینبغی لك" این یک دلیل واضح است که به نظر صدیق اکبربه نبی ﷺ چنان علم شعر داده نشده بودکه درما کان وما یکون داخل باشد.

عقیده حضرت عمر رضی الله عنه : درج۱ ص۱۲ باب ان تخیر امرأته لا یکون طلاقا : صحیح

مسلم آمده است که نبی ﷺ به ازواج مطهرات ایلاء کرده بود،ودربالا خانه تشریف فرما شده بود حضرت عمر رض جهت احوال گیری نزد ایشان رفت درنزدیک اطاق غلام ایشان رباح را دیده برایش گفت که برای من اجازه داخل شدن بخواه چونکه بعد ازدوسه بار پیشنهاداجازه داخل شدن برایش داده نشدبه صدای بلندگفت که ایا گمان میبرند که من جهت شفاعت دخترم حفصه امده‌ام.....ازاین جمله به صراحت معلوم میشود که عمر رض ایشان را عالم غیب نمی پنداشت.

عقیده حضرت علي رضی الله عنه : "**قال لم یعم علی نبیکم الا الخمس من سرائر الغیب**" همچنان ابن مردویه ازحضرت علی رض روایت کرده است که ایشان درتفسیر این ایه "**منهم من قصصنا علیك ومنهم من لم نقصص علیك**" سوره مؤمن فرموده است. "**بعث الله عبدا حبشیاً نبیاً فهو ممن لم یقصص علی محمد**" همچنان این قول حضرت علی رض به روایت ابن ابی حاتم درتفسیر رکوع ۴۳ سورة نساءنقل شده است.(درمنثورج۲ص۳۱)

قابل توضیح است که درروایت قبلی مراد علی رض حصر حقیقی نیست،زیراکه به استثنای امورخمسه علوم دیگر هم غیر متناهی است که حال نمودن ان به یک مخلوق عقلا وشرعا محال است .

روایت دومی که از حضرت علی رض نقل شده است براین دلالت میکند که علی رض به این نظر بودکه به نبیﷺ جزعلوم خمسه دیگر علم داده نشده بود،پس هرگاه از یک صحابی چنین الفاظ نقل میشود همین مطلب را افاده میکند.

عقیده ازواج مطهرات رضی الله تعالی عنهن :"واذاسر النبی...الایه " تحریم؛ شأن نزول این ایه دربخاری وغیره چنین نقل شده است که نبی ﷺ نزد زینب بنت جحش رض تشریف فرماشده اوبرایش عسل تقدیم میکردکه ایشان به نهایت علاقمندی مینوشیدند ،بعض از امهات المؤمنین بنابه تقاضای بشری از این رفت وامد ایشان رشک بردند وباهم مشوره کردندکه هرگاه نبی ﷺ نزد هریک ازمایان می امد برایش میگوییم که شما مغافیر (یک نبات بدبوی)خورده اید.پس چنین کردند ونبی ﷺ میفرمودندکه من عسل نوشیده ام وشاید که زنبور های عسل مغافیر را مکیده باشندوقسم یاد کرد که بعد ازاین عسل رانخواهد خورد،ولی جهت حفظ خاطر زینب رض برای انها گفت که این موضوع را پنهان

کنیدولی پنهان نشد به نبی کریم ﷺ چگونگی موضوع ذریعه وحی خبر داده شد ،نبی ﷺ ازنزد همان خانم که موضوع را افشاءساخته بود پرسید، پس اوتعجب کرده گفت که:"من انباک هذا .."نبی کریم ﷺ فرمودند که "نبأنی العلیم الخبیر "کسانی که با هم مشوره کرده بودند عایشه وحفصه بودند،ودربعض روایات امده است که عسل دهنده حفصه رض بود ومشوره کننده ها سوده وصفیه بودند.

دربعض روایات شأن نزول این ایه طور دیگر گفته شده است ممکن این ایات بعد ازواقعات متعدد نازل شده باشد.

به هر صورت مقصد ما این است که ازواج مطهرات درمورد نبی کریم ﷺ چنین عقیده داشتند که ایشان ازعلم ماکان وما یکون اگاهی ندارند،چنانچه از تدبیر مخفیانه وپرسیدن "من انباک هذا .." معلوم میشود .درتفسیر این ایه کریمه "قل لایعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله"سورة نمل، ابن کثیر به روایت ابن ابی حاتم از عایشه رض نقل میکند که : "قالت من زعم انه یعلم ما یکون فی غد فقد اعظم علی الله الفریة لان الله تعالی یقول لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله"ابن کثیر ج۳ص۳۷۹ ودرصحیح البخاری ازعایشه رض روایت شده است که :"من حدثک انه یعلم ما فی غدفقد کذب ثم قرأت وما تدری نفس ماذا تکسب غدا "بخاری ج۲ص ۷۲۰ودرالمنثور امده است که:"قیل لعائشة رض هل کان رسول الله ﷺ یتمثل بشیئ من الشعر قالت کان ابغض الحدیث الیه غیر انه کان یتمثل ببیت اخی بنی قیس یجعل اوله واخره واخره اوله ویقول ویأتیک من تزود بالاخبار فقال ابوبکر لیس هکذا فقال رسول الله ﷺ انی والله ما انا بشاعر وما ینبغی لی

عقیده امام ابو حنیفه رحمه الله : درتفسیر مدارک التنزیل ج۳ص۲،۱۹ ضمن این آیة "ان الله عنده علم الساعة"ذکر شده است که "رای المنصور فی منامه صورة ملک الموت وساله عن مدة عمره فاشار الیه باصابع الخمس فعبر بخمس سنوات وبخمس اشهر وبخمسة ایام وقال ابو حنیفة هو اشارة الی هذه الآیة فلا یعلم هذه الامور الخمس الا الله"

عقیده امام مالک رحمه الله : درتفسیر این آیه کریمه "الم یأتکم نبأالذین من قبلکم قوم نوح وعادوثمود ــ الایه" گفته شده است که به نظر امام مالک رح مکروه است که کسی سلسله نسب خود را تا به ادم علیه السلام بیان کند حتی خود نبی ﷺ .زیرا که علم

اباءواجداد که بین نسلها قرار دارندمختص به الله تعالی میباشد.وکسی دیگر آن را نمیداند. معالم التنزیل ج۴ص۲۸

واز خود نبی ﷺ روایت شده است که "انه کان فی النسابة لایجاوز عن معد ابن عدنا" تفسیر کبیرج۵ص۲۲۱وسراج المنیرج۲ص۱۶۹

عقیده فقهاءکرام رحمهم الله : درکتاب النکاح البحر الرائق ،قاضی خان وغیره کتب فقهی تصریح شده است که اگر کسی هنگام نکاح بگویدکه الله ورسولش شاهد است نکاحش درست نمیشودواز اینکه نبی کریم ﷺ را عالم الغیب پنداشته است کافرمیشود.

چند نکات نفیسه : علم مکمل همه چیز ها خواه غیب باشد یاشهادت همه خاصه الله تعالی است .واحاطه چنین علم به الله تعالی ضروری وکمال است وبرای بنده ها نه ضروری است ونه کمال شمرده میشود.بلکه برای بنده ها علم ان چیز ضروری است که جهت ان خلق شده اند.بناءدراصطلاح شرعی معنی علم همین است .

گرچه درلغت اموختن هر چیز را علم میگویندولی درشریعت ان چیزرا علم میگویندکه ذریعه تقرب الهی گردد.پس ایا ماشین ساختن ، تلگراف ساختن وغیره چیزهارا هم علم پنداشته میشود؟همین سبب است که نمیتوان انگریز ها را عالم بگوییم ،لفظ عالم تنها به علمای دین وحاملین شریعت خطاب شده است وبس.

مطلب این حدیث " طلب العلم فریضة علي کل مسلم ومسلمة "نیزهمین علم اصطلاحی است که مراد ازان معلوم کردن ضروریات دینی است.

اصلا کمال حقیقی بنده گان حاصل کردن رضای باری تعالی است.وبقیه کمالات به هر سویه وپیمانه که باشد تماما ذریعه ووسیله این کمال است.فلهذاکمال بندگان درهمان علم است که ذریعه وسبب رضای الله تعالی شود.

رضاخانی ها عقیده دارندکه نبی ﷺ ازقطره های اب ،برگهای درختان واز حرکات هر شخص درهر جای وهر حال اگاهی دارد.گویا او هم چون الله تعالی درهرجا حاضر ونا ظر است.

البته چنین وصف درحق نبی ﷺکمال شمرده نمیشود.بلکه نفی کردن ان از ذات مقدسش شایان او است ،قلب مبارک ایشان خزانه علوم ربانی ومعارف الهی میباشدنه اینکه آیینه حرکات، سکنات وصورت های مردم.

۲ مطلب "**علمت علم الاولین والاخرین**" همین است که تمام وسایل وعلوم که سبب کسب رضای الله تعالی وتقرب او میشودو به اولین واخرین عطا شده است. همه به نبی ﷺ داده شده است .عقیده ما این است که درداشتن چیزی که دراصطلاح شرعی علم پنداشته میشودیعنی ذریعه تقرب بارگاه الهی میگرددهیچ ملک وهیچ نبی مرسل با نبی این امت مساوی شده نمیتواند.

۳ کسی را عالم یک چیز پنداشتن دردو چیز منحصر است.اول اینکه تمام مسایل ان علم را بشناسد ،مثلا علم فقه کسی را گفته میشودکه تمام مسایل فقی ویا مقدار بیشتر ازان را بداند.پس کسی که ده بیست مسأله وضوءونماز را دانسته باشد عالم فقه گفته نمیشود. وعلی هذالقیاس عالم طب کسی را گفته میشود که تمام جزئیات طبی ویا مقدار بیشتر انرا بداندپس اگر کسی فقط انقدر اموخته باشدکه زنجبیل گرم است وکافور سرد است.سوفیا مسهل است وازتعفن اخلاط بخار پیدا میشودعالم طب شده نمیتواند بعداز این تمهید میخواهیم بگوییم که عالم الغیب چسان باید بود؟که دران نیز دوصورت باید بودکه یا تمام غیبیات را بداند ویا بیشتر آن را؟

دانستن تمام امور غیبی خاصه الله تعالی است .این تخصیص درایات قرآنی به چنان صراحت امده است که فقهاء کرام مخالین این عقیده را تکفیر کرده اند.

اهل بدعت نیز قایل به دانستن تمام امور غیبی نیستند -کما سیجیئ-ودر قسمت کثرت باید گفت که کثرت به اعتبار کل شناخته میشود ،زیرا که کثرت وقلت یک امر اضافی است ،مثلا: اگر مقدار کل صد باشد پس شصت وهفتاد کثیر پنداشته میشود.ولی اگر مقدار کل هزار باشدپس شصت وهفتاد کثیر پنداشته نمیشود.

پس لازم است که اولا مجموعه تمام امور غیبی فهمیده شودکه چنداست وسپس فهمیده شود که چند فیصد ان به نبی کریم ﷺ داده شده بودوایا مقدار داده شده به نبی ﷺ کثیر است یا قلیل پس درحالیکه این دو امر فوق الذکر مجهول است چه کسی میداند که مجموعه امور غیبی چقدر است ؟واز جمله چقدر ان به نبی ﷺ داده شده است؟صرف همان ذات بخشنده وعطا کننده میداند.غرض اینکه نبی کریم ﷺ راعالم الغیب پنداشتن نه درصورت دانستن تمام امور غیبی درست می اید ونه دردانستن قسمت بیشتر ان درست

میاید پس همین سبب بود که ذات باری تعالی درقرآن کریم صفت عالم الغیب والشهادة رامختص به خود ساخته است ودرحق انبیاءلفظ اطلاع واظهار را فرموده است ."عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الامن ارتضی من رسول، وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء"

ببینید که الله تعالی دراین دوایه غیب را برای انبیاءخود اظهار کرده است واطلاع داده است ولفظ عالم الغیب را درحق ایشان اطلاق نکرده است بلکه این صفت را برای خود خاص کرده است .درهر جای ازقرآن کریم که لفظ غیب امده است .اگر درسیاق وسباق ان غور کرده شودمعلوم خواهد شد که درایات قرآنی اطلاق غیب فقط به دو چیز شده است : الف- وحی ب – قیامت پس وحی از ان غیبیات است که به انبیاء کرام اطلاع داده شده است .

مقصد من این نیست که اطلاع وحی درلغت برهمین دو چیز منحصر است ،غیب درلغت به تمام چیز های پوشیده گفته میشود مگر دراصطلاح قرآنی صرف به وحی ووقت وقوع قیامت خاص کرده شده است .

حقیقت دلایل اهل بدعت

۱- اهل بدعت دراین مسأله آنقدرغلو میکنندکه مخالفین خود راتکفیر میکنند وآنهارا خارج از سنت میپندارند،پس درحالکه مسأله آنقدر مهم است وبه عقیده تعلق دارد پس آنان باید چنان دلیل را پیش کنند که قطعی الدلاله وبین الثبوت باشد .درحالیکه چنین دلیل نه درکتب عقاید وجود داردونه آنها تقدیم کرده میتوانند.

۲- اهل بدعت جهت توسع مجال فقه حنفی را ترک کرده مستقیمااز قرآن وسنت استدلال میکنند وما هم جهت رخاءعنان همین طرزرا میپذیریم .درغیر ان برای یک مقلد صرف قول امام حجت است .

چونکه عبارات فقهی قابل تأویل نمیباشد بناءاهل بدعت از امدن به این طرف درهراس اند پس برانان لازم است که یا فقه حنفی را به حیث فیصل بپذیرند ویا هم دعوای تقلید ازامام ابو حنیفه را کنار گذاشته درمحضر عام غیر مقلد بودن خود را اعلان کنند .

۳- این مردم به اختتام نزول قرآن کریم علم نبی ﷺ رابه تمام ماکان وما یکون محیط میدانند پس برانها لازم است که جهت ثبوت این دعوای خود خبر ابت قرآن کریم را

منحیث حجت پیش کنندد رغیر ان دعوای ایشان با طل خواهد بود ،زیرا که میان دعوی ودلیل مطابقت وجود ندارد .

٤- درانعده ایات قرآنی که اعطاءعلم غیب به غیر الله معلوم میشود ایجاب جزئی میباشد ودرجای که نفی است رفع ایجاب کلی میباشد به همین ترتیب میان ایات قرآنی تطبیق صورت میگیرد وتطبیق ذاتی وعطایی درهرجای جاری شده نمیتواند .

۵- "کل" و "ما"برعموم خود قطعی نیستند ،دلایل را که اهل بدعت تقدیم میکنند درهر قسمت ان به لفظ کل وارد شده است ،دران استغراق حقیقی شده نمیتواند زیرا که حصول علم غیر متناهی برای مخلوق محال عقلی و شرعی است ،لهذا مراد ازکل امور کثیره است ،که چنین مراد گرفتن از لفظ کل عام وشایع است . قال الله تعالی:"یجبی الیه ثمرات کل شیئ "سورةالقصص این یک سخن اشکار است که تمام میوه های دنیا به مکه وارد شده نمیتواند چنانچه هیچ نوع ان درخارج باقی نباشد ،همچنین درمورد بلقیس ارشاد است : "واوتیت من کل شیئ "ودرمورد ذی القرنین چنین فرموده اند : "واتیناه من کل شیئ سببا"درحالیکه موجودات این زمان فعلی دردسترس او قرارنداشت.همچنان در"وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق" استغراق نیست.

امام ترمذی درمورد این اطلاق لفظ کل این ارشاد امام الحدیث والفقه عبدالله بن مبارک رانقل کرده است "جائز فی کلام العرب اذا صام اکثر الشهر صام کله ...الخ"الترمذی

خود مولوی رضاخان هم به این اطلاق اقرار کرده است .چنانچه در جای ازفتاوای خود میفرماید :"گاهي مراد از کل اکثر میباشد "فتاوای رضوی ج ۱ص ۷۳۷

این چنین صاحب منار ذرمتن نور الانوار درمورد "من وما"میفرماید:"من وما یحتملان العدم والخصوص"درقرآنکریم هم جهت خصوص استعمال شده است چنانه درمورد یهود ارشاد است : "وعلمتم مالم تعلموا-انعام" "ویعلمکم مالم تکونوا تعلمون-بقره ۱۸۵"

اهل بدعت عموما ازچنان ایات استدلال میکنند که درمراد قطعی نباشد وهمچنان احادیث را که تقدیم میکنند برعلاوه ظنی الثبوت بودن ظنی الدلالةنیز اند لهذا درمقابل نصوص قرآنی معتبر نمیباشد.

۶- جای که درایات های مستدل اهل بدعت"ما"واقع است اگر عام پنداشته شودپس .

میان دعوی ودلیل ایشان تطبیق باقی نخواهد ماند.زیراکه دعوای ایشان خاص به علم مغیبات میباشد که ازپیدایش عالم گرفته تا به روز قیامت است دعوای تمام مغیبات را نمی کنند.کماسیجیٔ

واگر "ما"راخاص می پندارندپس خاص افرادزیاد داردمراد متعین ان چسان ثابت شد؟

عبارت هاي بزرگان اهل بدعت درمورد نفي علم غيب

۱- فاضل بریولوی درنظر ثالث "الدولةالمكية "میفرماید."العلم الذاتي والمطلق المحيط التفصيلي مختص بالله عزوجل"

۲- درنظر خامس همین کتاب فوق الذکر میفرماید : "لانقول بمساوات علم الله تعالى ولا بحصوله بالاستقلال ولا نثبت بعطاالله الا البعض"

۳- نعیم الدین مراد آبادی درص۳ "الکلمة العلیا"میفرماید.

٤- طبق حواله مذکوره واضح باید بودکه ما به نبی ﷺ نه علم تمام غیب ها راثابت میکنیم ونه جمله معلومات الهی را.پس براهل بدعت لازم است که جهت ثبوت دعوای خود چنان دلیل را تقدیم کنندکه به ان مطابق باشد ودونه خرط القتاد .

حكم عقيدة علم غيب كلي

سوال : درماهنامه الصدیق ملتان حجاج غیرنظراندازی نمودیم.دران فتوای رامطالعه نمودیم که به عنوان احتیاط در مورد کافر گفتن به معتقد علم غیب کلی بود.مستفتی که جواب مدرسه امینیه را نقل کرده ودرنزدیکی ان دارالعلوم دیوبندگفته است .حاصل ان این است که چون اهل بدعت علم غیب را به عطایی تاویل کرده است ومؤل کافر نیست.ونیز خلاصه جواب مولانا عبدالله صاحب مفتی مدرسه خیر المدارس که از شرح فقه اکبر نقل کرده است چنین است :"تاهنگام که بعید ترین تأویل موجب کافر نبودن موجود باشد نباید کافر گفته شودگرچه قول ظاهرا کفرباشد.

پس شما مهربانی کرده بفرمایید دراین مورد ابراز نظر نمایید!

جواب :همان توجیه (احتياط في التكفير) راکه مدرسه امینیه دهلی ودارالعلوم دیوبند کرده است صحیح است ودرتوجیه فرموده شده عبدالله صاحب این اشکال است که درقاعده

مذکور فقه اکبر لازم است که قایل ازان احتمال بعید خودانکار نکند،اگر قایل به قول ظاهرخود تصریح میکند وبران اصرار میورزد واحتمالات دیگر را منع میکند ،پس محمول کردن قول او به قول بعیدکه خلاف ظاهرباشد چطور صحیح خواهد بود؟خود ملاعلی قاری درص۲۳۷شرح فقه اکبر مینویسد : "ثم ان کان نیة القائل الوجه الذی یمنع التکفیر فهو مسلم وان کان نیته الوجه الذی یوجب التکفیر لا ینفعه فتوی المفتی..الخ"

درقول علم غیب عطایی هیچکدام محمل بعید نیست که قایل علم غیب قایل به ان محمل هم باشد ،ویا حد اقل از ان خاموشی اختیار کرده باشد وانکار نکند سخن او هیچ چنان محمل داشته نمیتواند که قایل ان شده وبناءبران ازتکفیر او احتراز شود. والله اعلم

یک سوال دیگر درمورد سوال قبلي

سوال : بنده درمورد علم غیب کلی بک استفتاءنموده بودم که درجواب ان هنوز هم شبهه باقی مانده است،امیدوارم با حل ساختن ان مارا مطمئن سا زید.جناب عالی بناءبر احتیاط فی التکفیر "مؤول کافرنیست "را شما تایید کرده اید دراین مورد این شبهه است که اگرمعانی نص قطعی هم قطعی باشدوبه تواتر ثابت باشد پس انکار کردن ازان معنی وتأویل دیگر ان هم کفرمیباشد"لانه انکار ماثبت من الدین ضرورة" لهذا این قاعده که مؤول کافرنیست به چنان نصوص مخصوص گردیده که الفاظ ان قطعی بوده ولی معنی ان قطعی نیست ،پس انکار کردن از ان وتأویل دیگران نمودن واقعاموجب کفراست،قادیانی ها ازلفظ خاتم النبیین منکرنیستندبلکه از معنی ان منکر شده اند یعنی تأویل میکنند مگر با وجود ان هم کافراند،.زیرا که انها ازان معنی خاتم النبیین که قطعی است انکار کرده اند پس حالا درصورت موردبحث این سوال مطرح میشودکه ایا علم عطایی هم شامل نصوص نافیه علم غیب کلی نیست؟ اگرعموم ان نصوص به تواتر ثابت نباشد ومعنای عام ان قطعی نباشدپس کافرگفتن به چنین مؤول صحیح نخواهد بود.

غرض این است که نفی کردن علم غیب کلی عطایی قطعی وثابت بالتواتر است ویا خیر ؟

الجواب : انکار کردن از ان قطعیات که درثبوت ودلالت ان ظن نباشد یعنی هم الفاظ بالتواتر ثابت باشدو هم دلالت علی المعنی المراد قطعی باشد کفر است ،مگر این قطعیات گاهی ضروریات دینی میباشد وگاهی نمیباشد ،مراد از ضروریات دینی این است که ان

مسأله را که یک شخص عادی یی که اندک رابطه هم به مسایل دینی داشته باشداز امور دینی بشمارد.یعنی ازمسایل بدیهیات جلی اسلام نباشد." **کوجودالله تعالی ووحدته وقیام الساعة وحشر الاجساد وحدوث العالم والجزاء فی الدار الاخرة والجنة والنار الی غیر ذلك**"حضرت شاه صاحب در اکفار الملحدین نوشته است که "**والمراد من الضروریات علی ما اشتهر فی الکتب ما علم کونه من دین محمد ﷺ بالضرورة بأن تواتر عنه واستفاض وعلمته العامة کالوحدانیة والنبوة وختمها بخاتم الانبیاء وانقطاعها بعده وثم قال بعد اسطر وکالبعث والجزاء ووجوب الصلوة والزکاة وحرمة الخمر ونحوها (وقال فی الحاشیة) ای استفاض علمه حتی وصل الی دائرة العوام ..الخ** "

حالاانکار کردن ازچنین ضروریات خواه متمسک بالکتاب والسنه باشدیا نباشد .وخواه او درقطعیات ثابته بالتواتر تأویل کند یا نکند ازاسلام خارج خواهد بودکمسأله ختم نبوت.

وهنگامیکه عقیده ثابته بالتواترالمدلول علیها قطعاازضروریات دین ساخته نشده باشد بلکه دردایره خواص باشد .مانند اینکه: "**نفی علم الغیب عن غیر الله یا خالقیة الله تعالی کل شیئ حتی الافعال الاختیاریة للعباد وقدم القرآن** "انکار کردن ازاین گرچه عن تأویل (**ولوضعیفا ناشئاعن غیر دلیل یعتدبه**) باشد وتمسک ان نیزبه کتاب وسنت باشد .پس خواهیم گفت که گرچه این انکار کفراست واین عقیده کفریه است لکن معتقد ان بوجه بنابرهمان تأویل ضعیف وتمسک بالدلیل الشرعی من الکتاب والسنة خارج ازاسلام نیست باوجود چنین نصوص قطعیه "**خلق کل شیئ، خالق کل شیئ، خلقکم وما تعملون**"معتزله انسان راخالق افعال اختیاری خود میپندارند .لکن علامه تفتازانی درشرح عقاید نسفی عدم کفرانها را قول جمهور وانمود ساخته است .وضمناًنوشته است که علمای ماوراءالنهردرتضلیل ان مبالغه کرده است "**حتی قالوا ان المجوس احسن حالا منهم حیث لم یثبتوا الاشریکاواحدا**"وانها لا تعدو ولا تحصی را خالق میدانند .به هرحال دراین زمان هم بعض علماءقایل به اقدام زشت وسخت اند.مگر جمهور احتیاط را به کاربرده اندوفعلا هم همان معامله جریان دارد.البته به نظرمن بشریت انبیا ءعلیهم السلام ومتصرف نشدن غیر الله فی الأمور از ضروریات دین است، که انکار کردن ان (ولو عن تأويل)كفر است. والله الهادی الی سبل السلام.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه انيب

میں سمجھتا تھا جسے خضر رہ دین متین زاہد
نقاب الٹا تو در پردہ وہ ابلیس لعیں نکلا

گرگ درلباس گوسفند

یعنی یعنی انجمن دیندار

بنده مجموعه مضامین شایع شدة مربوطه این موضوع را به چنان اهل قلم سپردم که او درتطویل تحریر، تکثیر اشعار وزیبا ساختن عبارات بالا دست است ،هنگامیکه اورساله راترتیب نموده برایم سپرد من درهر صفحه ان یک صفحه نوشتم ،که با جود ان علاوه بر تطویل عبارات وتکثیر اشعارطرز تحریرش هم از اسلوب بنده مأنوس است .تکلیف اخذمطالب را از این عبارات خلاف طبعیت خویش برداشت نمایید. «رشیداحمد»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمدلله وكفي والصلوة والسلام علي عباده الذين اصطفي

امابعد

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ

هنگام که مخالفین بخواهند یک نظریه را به ناکامی مواجه کنند خلاف ان صدها هزار حربه را استعمال میکنند ،مگر حاصل همه سازش اندرونی وحملات بیرونی است وبس .واین در خطر است که یک مذهب ملت وقانون مستحکم به ان مواجه میشود.هیچ مذهب ،مملکت یا نظریه به وجود نیامده ونه خواهد امد که مردم برخلاف ان مصروف سازش باشند.وعادةاین سنت الهی است تادرمیدان چنین تقابل صحیح وغلط را ازهم تمیزکند.به ... عموم جهت ناکام ساختن یک نظریه اولا وسایل خارجی به کارمیرودهنگام که ازان

ناامید شدندپس از داخل اشخاص حاضرمیشوندکه تحریک مذکور راناکام سازند درهمان مراحل سخت ودشوار ازمایش بعض ها شکست میخورند وبعض ها ازان بری میشوند.

چونکه اسلام یک ضابطه مکمل حیات است بلکه درحقیقت دین فطرت است اگر گاهی درجای ترجمانی دقیق ودرست فطرت انسانی دیده میشود صرف دراسلام خواهد بود.

فرق های که میان نظریه اسلام وغیره نظریات مختلف است واضح ترین ان این خواهد بود که نظریات غیر اسلامی ترجمان جذبات طبقةخاص ویک مکتب فکر میشود بنابراین به سبب مبنی بودنش برجذبات خالص اولاازمصالح بشری به صورت کلی خالی میباشد. اگر کدام مصلحت هم دران باشد محدود به یک زمان و مخصوص به یک طبقه مردم خواهد بود.

برعکس چون اسلام یک ضابطه ساخته شده ذات علیم وخبیر برای حیات مخلوقاتش میباشد که به حالات ماقبل وما بعدانها خوب واقف میباشدبه این سبب لحاظ خاص ومراعات جذبات انسانی صورت گرفته است .تا ترجمانی حقیقی طبعیت سلیم انسانی وفطرت عالیه انرا نماید .ارشاد ربانی است که : ﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (الروم:۳۰)

هرفرد بشر هرگاه خورد ترین گروه را تشکیل دهد انرا معراج خود وذریعه واحد نجات کائنات میپندارد : ﴿ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا ۖ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴾ لکن هنگامیکه به واقعات وحقایق نظر اندازی شودپس دربرگشت بازهم سخن درهمان جای تقرر می یابد که ما رفته بودیم. ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾ لکن اشکار است که چنین مذهب عالمگیر وضابطه حیات که حاوی جذبات وفطرت انسانی باشد.

به این سبب هنگامیکه مردم خاکسار وغبار الوده افتاب اسلام راروشن کردند پس چشمان کسانیکه درمقابل افتاب چشم پوشی میکردندسیاه شدوتماشاچیان دیدندکه تمام کوششهای ضداسلام بی فایده است وقدم به قدم موجب ترقی اسلام شد.

بالاخره هنگام که دیدند که با این طریقه زور آزمایی چالش نداردپهلوی دیگر دشمنی را اختیار کردند.اگرخواسته باشید این راهمان طریقه بگوییدکه رئیس المنافقین عبدالله ابن ابی ابن سلول وهمفکرانش سجاع وطلیحه اسدی درعداوت رسول الله شروع کرده

بودند.برهر حال این همه ثمر یک درخت خبیث است تحت قانون "الکفر ملة واحدة" می اید صرف نام ورنگ ان فرق داردوبس ،شعر:

عشق کی چوٹ تو پڑتی ہے دلوں پر یکساں ظرف کے فرق سے آواز بدل جاتی ہے

وشاعردیگر هم چه خوب گفته است:

ستیزه کار رہاہے ازل سے تا امروز چراغِ مصطفوی سے شرارِ بولہبی

مگر به یاد باید داشت که تمام این حربه ها خواه درونی یا بیرونی باشد تا امروز برایشان غیر مفید تمام شده است ودراینده هم بی نقاب شدن هر حربه ایشان باعث رسوایی وذلت بیشتر انها خواهد شد انشاءالله العزیز.

ازجمله تمام ذرایع که جهت کاستن اهمیت اسلام از قلبهای مسلمانان بلکه جهت به بیراهه بردن ایشان از دین اسلام به راه انداخته شده است یکی هم دعوای نبوت است نبی شدن راانقدر اسان ساخته اندکه هرکسی هرگاه بخواهدنبی شود.پس کسی نبی شد کسی رسول شد کسی مسیح موعود شد کسی یوسف موعود شد بلکه عین محمد شدن هم صورت گرفت لیکن انعده مکارانی که نصیب هند وپاکستان خصوصا سرزمین پنجاب شده اند هیچ سرزمین درخواب هم ندیده خواهد باشد.کشت راکه غلام احمد قادیانی علیه وعلی من حذا حذوه اللعنة درخطه مقدس کرده است هنوز هم شاخ وپنجه کشیده تخم ودانه میگیرد.این شرف به دشمنان دیگر بسیار کم نصیب شده است.شعر:

این چه شوریست که دردور قمر میبینم

قابل تعجب است که استاذ وپیر (غلام احمد قادیانی) به درجه نبوت نایل گردید ولی شاگردش (صدیق دیندارچن بسویشور)ازمقام نبوت ترقی کرده مظهر خدایی میشود .

الله تعالی به کسی اختیار ندهد درغیر ان .....اکبر اله ابادی چون به تنگ امدفریادکشیده گفت شعر:

صورت فانی سے آخر کیوں نہ پہچانے گئے

مجھ کو حیرت ہے کہ یہ بت کیوں خدا مانے گئے

والله او ومریدانش خوب میدانند که خدای که تمام کائنات رابه شمول ایشان پیدا کرده

است ذات دیگر است صدیق دیندار چن بسو یشور نه خدا است ونه مظهر او وحتی یک بندهٔ نیک وصالحهم نیست .بلکه این همه معامله های پیچیده است .
چنان معلوم میشود که درنظر اکبر هم چنان یک بی وقوف خواهد بود ارشاد است .شعر:

واعظ ہم بھی سمجھتے ہیں خدا ہے کوئی اور

دل لگی کے لئے ایک بت بھی لگا رکھا ہے

مگر این بیچاره گان همه بی قصور اند این بخت ازمایی هارا همه انگریز بابا برای ایشان تعلیم داده است .ممکن است به سبب مصاحبت مرزا صاحب درقرعه اندازی نام او درخداشدن برامده باشد .درغیر ان پیامبران بی شمارشده بودند واین قابل تعجب هم نیست زیراکه، شعر :

عہد انگش میں ہے ہر چیز کے اندر نمبر کیا تعجب ہے جو نکلا پیمبر نمبر

بسیاری از مریدان غلام احمد قادیانی پیامبر شده بودند ،بلکه بعض ها جلوتر از پیرخود رفته بودند ولی این سعادت نصیب تعدادکمی شده است که همزمان هم یوسف موعود باشد هم نبی باشد هم عین محمد باشد وهم مظهر خدایی باشد،ازجمله صدیق چن بسویشور بود که تمام این صفات متضاد دران جمع شده بود،شعر:

این سعادت بزورِ بازو نیست تانہ بخشد خدا ئے مرزائش

ماهم ذیلامیخواهیم که درموردِاین مردلعنت الله چیزی عرض داریم ،که این اخرین حلقه ان سلسله نیست بلکه جلب توجه حکومت وعام مردم راسوی فتنه مرزائیت است .نخست ازهمه مناسب است معلوم میشود که مختصرا چن بسویشور را معرفی نماییم .

صدیق دیندار چن بسویشور

درتاریخ انسانی انروز چقدر بدبخت وسیاه بود که صدیق دیندار چن بسو یشور به دنیا امده است که او به دین خود ساخته خود نشان دینداری راگذاشته وتاریکی های کفروارتداد را پخش نموده است .مسلمانان ساده لوح را به نشان دادن باغ های سبزوسرخ توسع ،احتیاط شوق جهاد واحتیاط پسندی درگودال های ذلت پرداخته است .نتنها اینکه

تنها مسلمانان ساده لوح دردام او افتاده اند بلکه شیطان کسانی را هم درجال او قرار داد، بودند که حقیقةمجاهدین وخدمت گاران اسلامبودند

درحالکه خود انها درگرداب کفر والحادغرق شده بودندپس حالشکا هم چنان باشد روزی خواهد بود که این سیلاب خدا ناخواسته شمارا هم غرق خواهد کرد .شعر:

خود تو ڈوبے ہیں صنم تم کو بھی ڈوبیں گے

اسم این بدبخت صدیق است ولقبش دینداراست.وعموما بااسم خود بسویشور) را مینوشت. مسکنش حیدرآباددکن بود.روزچهارشنبه چهارم رمضان سال۱۳۰۳ه چشم منهوس خود رادردنیا گشوده است.عمومانام ولقبش راچنین مینوشت"صدیق دیندارچن بسورش "وبه نام"خانقاه سرورعالم یاجگت گو آشرم"درآصف نگرحیدرآبادخانقاه داشت. که جلسات سیرت راهم در آن دایر مینمود.چونکه خودش سخنران دلپذیرنبودبه جلسات خود اشخاص دیگری راجهت سخنرانی دعوت مینمود.اوبا غلام احمدقادیانی روابط داشت وهنگام که نزدبشیرالدین محمود(خلیفه قادیان)رفت تفسیرقادیان رانزداومطالعه نمود،سپس با امدنش به حیدراباددکن کتاب های هنودرامطالعه کرده وپیش گوئی های قادیان رابه خودمنسوب ساخته دعوای اوتارنبی بودن کرد .

علاوه، برادعا های یوسف موعودبودن، مثل موسی شدن،مظهرخداشدن،ادعانمودکه در خانقاه سرورعالم حضرت محمددوباره مبعوث شده است.وهمچنان الفاظ الله مالک قیامت و شافع محشر نیزنوشت،که تمام این سخن هاانشاءالله به حواله کتاب خودش تقدیم خواهد شد.

تصانیف متعدد چن بسورش مثل "مهرنبوت،خادم خاتم النبیین،جامع البحرین،معراج المومنین ودعوت الی الله رامیتوان دریافت کرد،وتصانیف دیگراو چون کتاب اقدس بهایی ها بامساعد شدن زمینه به میدان خواهدبرآمد.کتاب دعوت الی الله اواساس مذهب وکتابهای دیگرش را تشکیل میدهد گویا که بقیه تصانیف او ومریدانش تشریح وتفصیل همین کتاب است . دراولین صفحه کتاب مذکورعبارت ذیل درج شده است."الداعی مولاناصدیق دیندارچن بسویشور،یوسف موعود، سردار آخرین" که زیر اهتمام اراکین انجمن دیندار در سال۱۳۵۹ طبع شده ودرماه ربیع الاول درحیدر آباد نشر شد.

گروه دیندار

صدیق دیندارچن بسویشورجهت پخش دعوت خوددرسال۱۹۲٤یک مجلس دایرنموده گروهک را به نام دیندار انجمن ساخت،که بااین نام زیبا تعداد زیاد مسلمانان رافریب داده وچهارمصیبت ساخت،فریب کاری واستخدام الفاظ زیباچون جهاد، انفاق، اتحاد، کوشش وغیره جهت جلب توجه مردم ازاساسات این مذهب است،وکوشش میکنند که عام مردم ازاصل عقاید ایشان اطلاع نیابند.

درعصرامروز سه تحریک انجمن مذکور به سه نام فعالیت میکندکه وضاحت آنرا جهت نجات مردم ازدام ایشان ضروری میپنداریم.مبلغین این انجمن درتمام هندوپاک فعالیت دارندکه درهندوستان به نام" دیندارانجمن" شناخته میشوند.ودرکراچی به نام" جمعیت مجاهدین فی سبیل الله دیندارانجمن" تحت امارت سعیدبن وحید،بی ای، (علیگ) کار میکنند. ونیز به نام "انجمن مبلغین اسلام دیندارانجمن" وغالبا به نام" دیندار انجمن" کار میکنند.که دفترمرکزی آن درکورنگی کراچی است.تحریک سومی آنها به نام مرکزی دیندار انجمن است که درپنجاب وپشاور سری وعلنی کارمیکنند.مبلغین این گروه به حیث امام مسجد ویاپیرومرشدمیان مردم زهر دعوت خودرا زرق میکنند.

وضعیت وکیفیت خاص مبلغین این گروه را نیزبایدیادآورشویم تاعام مردم شکارزرق وبرق وضعیت وکیفیت آنهانشوند.

وضعیت وکیفیت

مردم این گروه به طورعموم دستارسبزرابالای کلاه ساده میبندند،بالباس های رنگارنگ، ریش درازوموهای ژولیده وسیمای فقیرانه به نظر می آیند.زاهد صدیقی که سابق مبلغ دیندداربودوفعلا توبه کرده است درفاران کراچی فروری۱۹۵۷م مینویسد.

نویسنده انجمن جمعیت حزب الله دیندداررایک گروه تبلیغی پنداشته چهارسال عمر خود را با ایشان وقف نموده خدمت نمودم ومنحیث یک مبلغ درپاکستان مغربی دوره میکردم، وجماعت مذکوررادرهزاران مجلس توصیف میکردم.ولی نمی دانستم که کسانی راکه من خدام دین میپندارم تخریب گران ایمان ومنکرین ختم نبوت بودند،اگر شماهم حلیه

صوفیانه،سرو وضع دیندارانه،واتحادگرایی آنهارامی دیدیدهرگز فکرنمی کردیدکه بااین قیافه ولباس هم کسی عقاید مشرکانه راترویج نماید.

اقتباسات

تا اینجا انجمن به طوراجمالی معرفی گردید،وحالاچنداقتباس ازتصانیف بانی انجمن را تقدیم میدارم تامعتقدات،عزائم،وخرافات آنها برملاگردد.وبدانیدکه اینها چه کسانی اند وچگونه کارمیکنند.وچطورمردم راتحت عنوان جهادواتحاددردام خودمی آورند.شعر:

لباسِ خضر میں یاں سینکڑوں رہزن بھی پھرتے ہیں

اگر دنیا میں رہنا ہے تو پھر پہچان پیدا کر

چن بسویشور ومرزا غلام احمد قادیانی

بانی انجمن دیندارمیگوید: دوچیزباعث شده است که اسرار انبیاءبرمن برملاگردیده است اول اینکه درسال۱۹۰۷م فقیرکماحقه ازفتنه دجال واقف شده درکوشش مسیح بود،که در سال ۱۹۱٤م مسیح (غلام احمد) را دریافت .که درسن بیست وهشت سالگی دنیاراترک نموده جهت تحصیل علوم بیشتربه قادیان رسید وازهزاران صفحه نوشته شده مرزاصاحب که ازجمله درسه صدمسآله آن به حل مساله نبوت کوشش شده بود واقف گردید. (مهرنبوت)

ازاین اقتباس سه سخن معلوم میشود،رفتن بسویشوربه قادیان،غلام احمدقادیان رامسیح موعود پنداشتن ،استفاده دینی وروشن شدن اسرار نبوت ازتصنیفات او.

خواننده گان گرامی ! اقتباسات راازهمین جادرذهن خودجای داده فراموش نکنیدکه ازهمین جابالای جناب آشکارشدن اسرار نبوت شروع شد،اوحالا بیست هشت ساله است، سر از امروزترک دنیا کرده وذرپی تلاش کفرمصروف مطالعه کتابهای قادیانی است. فردا معلوم خواهدشدکه اسرارنبوت آشکارشده است ویادامن خودراازآتش جهنم پرکرده است، شعر:

آج کفر سے مصروف ہیں سرگوشی میں　　ہوش آئے گا انہیں موت کی بےہوشی میں

درکمین گاه اغوای نفسانی جنیات جهت شکار نشسته اند.آیاگاهی درخارزقوم هم گل به دست امده است؟حالا بسویشورصاحب بعدازجهنم رفتن خواهدگفت که ای کاش به انجانمیرفتم.مگرجز "یالیتنی کنت ترابا" چیزی به دستش نخواهدامد.

مدتوں بیٹھا ترے ہنگامہ عشرت میں میں روشنی کی جستجو کرتا رہا ظلمت میں میں

آہ وہ یوسف نہ ہاتھ آیا ترے بازار میں مدتوں ڈھونڈا کیا نظارۂ گل خار میں

ازدربارقادیان نا امید برگشت بنا ءازقادیانیها خصوصاازمحمود برگشت ومدعی نبوت مستقل ومامورموعودبودن شد وبه زبان حال خود گفت که از قادیان برگشت ،شعر:

چشم حیراں ڈھونڈتی اب اور نظارے کو ہے

آرزو ساحل کی مجھ طوفان کے مارے کو ہے

چھوڑ کر مانند بو، تیرا چمن جاتاہوں میں

رخصت اے بزم جہاں سوئے وطن جاتا ہوں میں

یعنی راه نبی ساختن را جور میکنیم مگر با تو روبرو نشدیم ، شعر :

اے میرے خضر ختم کب ہوتی ہے مری طلب

اس کو چلاہوں ڈھونڈنے جو ابھی ملا نہیں

یوسف موعود

چونکه صدیق دینداردرقادیان ازخزانه های علمی غلام احمد قادیانی استفاده کرده بود وازان اسرار نبوت برایش برملا گردیده بودبناء وقت دعوای نبوت فرارسیده بود وهنگام رسیدن به حیدرآباد دعواکرد که من یوسف موعود هستم،من مأمور من الله چن بسویشور، هستم وجهت وضاحت بیشترا دعای خود کتاب به نام "خادم خاتم النبیین"نوشت.که در لابلای آن غالبا دعوای خودرابه پیشگوهای مرزاغلام احمدقادیانی قوت بخشیده بود.شما هم چنداقتباس اورامطالعه نموده قوت استدلال اوراتخمین کنید:

"حالاحق آمد"مرزاغلام احمدقادیانی اشاره کرده بود که هنگام کسی به تأییدروح القدس نیامده باشدهمه به طور مشترک کارخواهیم کرد .وبعدازآن درانتباع اونجات است. جهت این

کارشب وروز درجماعت خود دعا میفرمود. شعر:

منتظر جس کے تھے آج وہ موعود آیا (۱)
عید مناؤ اے احمدیو تم سب مل کر

درجریان سه سال گذشته عنوانی میاصاحب نامه های متعدد رافرستادم ودرهریکی آن نگاشتم که کتابهای اولیاءالله دکن(هندوسادهووغیره)فریادمیکنند که شخص درشمال به وجودمی آید که نامش محمود خواهد بود،وبه کرسی غلام احمد خواهد نشست.

سپس باتفصیل بیشترازکتاب های هنود کوشش کرده است که بشیرالدین محمودرامنحیث یک انسان موعودثابت کند،ودرمورد خود نوشته است که،"اورا صدیق دیندار چن اصلاح خواهد کرد"(خادم خاتم النبیین ص۱۰،۹)

ببینید یوسف موعود بودن رابه وضاحت بیشتر ادعامیکند:

تمام اوصاف یوسف موعودکه دربشارت های غلام احمدقادیانی آمده است همه برمن صدق میکند

سپس درصفحات۴۸و۶۸ این کتاب واقعه خواب کردن یک دختر زیبادرساعت دوبجه شب بالای بسترش راتذکرنموده است.ودراخیرفضیلت خودرانسبت به یوسف ازشش جهت تذکرنموده است.

اگرکسی روایت اصلاح مردم را ذریعه آمدن یوسف موعودبه دنیاازکتابهای هنود و پیشگوئی های مرزا غلام احمدمینگارد بنگارد،ولی درقرآن کریم ،احادیث نبوی،وکتب شریعت اسلامی هیچ نام ونشان او نیست،شعر:

درحیرتم که باده فروش ازکجا شنید
سر خدا که عابد وزاہد کسے نگفت!

مامور وقت

هنگام که صدیق دیندار درهندوهاچن بسویشورشد ن رااادعاکردنوشت:

تقریبا هشت سال میشودکه دردکن انتظاریک مأموربه چنان شوروغوغامیشودکه هر طفل ”رناتک ازآن واقف است،که چنین انتظاربه هیچ مامور مسلمان نشده است. وعلایمش به قدر فراوان است که ازمهدی ومسیح هم نیست"(خادم خاتم النبیین ص۱۱)

بشنوید وبه مهارت چن بسویشور صاحب در علم کلام نیز آفرین بگویید:

درصورت انکارازمأموریت من یک سوال ایجاد میشودکه اگرآن موعود من نباشم کی خواهد بود؟(خادم خاتم النبیین ص۵۹)

بلی چه خوب گفته اند "خانه خالی رادیو پرمیکند".شعر:

دل نفس کا تابع غفلت میں دنیا کی حقیقت کیا جانے

امڈے ہیں فریب امیدوں کے طوفان ہیں پا ارمانوں کے

تھی عقل زباں برائے اکبر او عشق پہ رکھی ہم نے نظر

ممتاز رہے ہشیاروں میں سرخیل رہے دیوانوں کے

دعوی یوسف موعود بودن از یک نگاه دیگر

خدا کند که دعوی ذیل نیز در ذهن شما بیاید ، خوب بشنوید وسر خود را شور دهید :

ازنقطه نظرجلال داود وموسی خواهد بود.چرادرعبارت مسیح موعوداسم این دو نیامد؟ علت ان این است که یوسف پادشاه مصر بود وقوم تحت فرمانش عربی النسل بود. ودو هزار سال قبل ازظهور اسلام تمام آن قوم به مناطق جنوب هندوستان آمده بود.وهمه به شرک قائم بودند ودرآنها بشارت آمدن یک رسول به نام شنمکه اوتارموجودبود.معنی اصلی شنمکه اوتارمقابله کننده بانفس اماره میباشد که درحقیقت نام تعریفی یوسف است.

آمدن شنمکه درقوم لنگایت بسیارقبل ازمن ۲۷بارپذیرفته شده است.واین ظهورآخری است .هشت صدسال قبل ازامروز اولیاءالله (هندوسادهو) اورابه دیندارچن بسویشور مسمی کرده بود. (دعوت الله ص۲۸)

خواننده های گرامی ! چه دانستید؟حضرت یوسف ع یک بار به مصر نیامده است بلکه به قول اینها قبل ازان۲۷ باربه قوم لنگایت هندستان آمده است وحالا بار بیست وهشتم یک هندوبه شکل چن بسویشور می آید نعوذ بالله من شرذالک،پیغمبر الله وبه شکل هندو، العیاذبالله. به یاد بایدداشت که این مرتبه اول دعوی است بعدها مدعی برتریت خودبر یوسف میشود. که درمقابل آن جزانگشت را به زیردندان گرفتن چاره نیست ، شعر :

رنج آسماں میں ہے نہ راحت زمیں میں ہے

اپنے ہی حسن کا جوش ہے سب کچھ ہمیں میں ہے

ازمن بیچاره بیشتر ازاین نخواهد شد که درتعارف یوسف به خواننده گان بگویم که به هر پیمانه که خوبصورتی یوسف علیه السلام راتصور میکنید به همان پیمانه بدصورتی چن بسویشور راتصور نمایید، این یک حقیقت است مبالغه نیست ،کسانیکه اورا قبل ازرفتن به جهنم دیده اند هنوز در قید حیات اند،شعر:

برعکس نہند نام زنگی کافور

مهدی آخر الزمان

شخصیکه صلاحیت نبی بودن را دارد برای او مهدی آخرالزمان بودن هیچ مشکل نیست. درحالیکه در این سلسله یک خواب را نیز در تائید این تقدیم میکنند ومیگویند :

رسول کریم صلی الله علیه وسلم با طرف من به یک انگشت خود اشاره نمود وعوام را مخاطب نمودند وفرمود که تا وقتیکه کدام شخص در این فنا نشود او با من رسیده نمی تواند. (خادم خاتم النبیین ، ص : ۸)

با نسبت کردن خواب دروغ بطرف آقای من صلی الله علیه وسلم برای وی از طرف آسمان یک سند حاصل شد ، بعد از آن با مردم بازی دادن کار دسپ چپ وی است ، در این صورت در دعوی مهدیت وبیت رضوان هیچ چیزی مانع نیست، کدام مسلمانانیکه ساده لوح که بشارت نام پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم را شنید ، آنها جانها ومالهای خود را قربان نمودند، مهدویت او را قبول نمودند وبا او بیعت نمودند .

بشنوید سخن چن بسویشور از زبان او :

در هیلی یک زن بیان ما را شنید ، روحانیت من با وی اینچنین اثر کرد که هرطرف نگاه میکرد چن بسویشور با نظر او می آمد وهر صدا بزایش چن بسویشور معلوم میشد، هرچیزی که مشنید میگفت که این صدای چن بسویشور است، چند روز حالت وی همچنین بود ، پس زن ترسید وهمرای شوهر خود با من آمد ، همرای ما بیعت نمود ومن براش دعاء کردم وتا این وقت او صحیح وسلامت است، بسیار مردم هستند که بعد از وعظ من صدا بلند میکنند

که تو مهدی هستی ، بعض مردم مهدی بودن من را قبول کرد وبا من بیعت نمودند . (خادم خاتم النبیین ، ص : ۴۸) .

همچنان در همین کتاب یک واقعهء دیگر روحانیت خود را اینچنین بیان میکنند :

(یک دختر خود را زیبا نمود ، در شب برای من آمد وبا من نزدیکت کرد)

این کرشمه های روحانیت مهدی آخر الزمان است .

دروا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

در این هیچ قصور شما نیست ، اصلاً اینست که از بسیار زمانه شما اسلام را ترک نمودید ، حالاً شما یاد ندارید که مهدی چه است؟ این غلط فهمی فکر اوست ، او فکر کرد که شاید مهدی آخرالزمان نیز اینچنین کدام چیزی باشد، (انا لله وانا الیه راجعون) . شعر :

گھر کو چھوڑے ہوئے مدت ہوئی صیاد مجھے

کس چمن میں نشیمن یہ نہیں یاد مجھے

بر اینچنین دیوانه گان تعجب نمیشود زیرا که وقتیکه خواهش وهوس آنها بیاید اول ضرب بر هوش میکند ، وقتیکه عقل رفت بار گریه چه فائده دارد ، البته تعجب بر آن مسلمانانی است که در حضور این خرافات گوینده دست بر سینه ایستاده باشند و او را رهبر خود قبول میکنند وبر قانون (لکل ساقطة لاقطة) عمل میکنند ، شعر :

گردش چرخ بدل دیتی ہے دنیا کا طریق

ہو ہی جاتے ہیں سب اس شعبدہ پرواز کیساتھ

گل تازه شگفت

"اگرمن مأمورموعوداحمدیها نباشم پس دیگررا انگشت نما سازیدکه درعین وقت ۱۹۲۴م آمده باشد،اگرانتظارمأمورشدن میامحمود صاحب باشید با لبداهه غلط است.اول اینکه مأمور هیچگاه خلیفه یک قوم بزرگ نمیباشد زیرا که مأمور ایمان بالغیب باید داشت ومراحل امتحانات راسپری بایدکرد. وبرعلاوه مرزاصاحب برای مأمورنطفه بودن وعلقه بودن رانوشته است. ونوشته است که اویک انسان عادی وپیش پا افتاده خواهد بود که دید شما بر ان

فریب خواهد خورد واین یک سنت الهی است،پس در این صورت نه خواجه کمال الدین استاده شده میتواند ونه مولانامحمدعلی صاحب ونه میامحمودصاحب زیرا که اینها هم انسانهای مشهوراند اگرچنین انسان ها به این کار مأمور شوند درسنت الهی فرق خواهدآمد بناءالله جل جلاله در این زمانه صدیق را انتخاب کرد، و وعده" دیر آمد زراه دورآمد را پوره کرد"

هرلفظ پیشگویی بربنده فقیر صدق میکند،اول اینکه اوبه مثابه نطفه وعلقه است.ومردم بادیدنش فریب میخورند وازنقطه نظر پیدایش هم برمن صدق میکند زیراکه من نهایت ضعیف به دنیاآمده ام حتی صدای گریه من هم بلند نمیشد وپدرم میگفت که اگرطفل زنده هم بماند درکثافات انداخته شود(ای کاش سخن پدرش پذیرفته میشد) مادرم گفت که تاهنوز نفس میکشد اورابگذارید..الله ج میخواهد که ازجماعت احمدیه کار بگیرد،مردم مخلص در این جماعت نهایت زیاد است.......والله ج نمی خواهد که جماعت راترک کند.

سپس دوباره فضل شده است ،مرزاصاحب فرموده است که تا یک روح حق قیام نکرده باشد همه باهم مشترک کار خواهیم کرد،روح او سوی حق میشود ورنگ صدیقی دارد،ومانند نطفه وعلقه است،حقیقت راخواهید دید وفریب نخورید، الغرض در این وقت هرانچه میشود پوره شدن وعده های الله خواهد بود .(خادم خاتم النبیین ص۱۸)

جناب درست فرمود او حقیقتا مأمورموعود احمدیها (قادیانی ها)است هرکسی دراین شک کندکافرخواهد بود "أشهد أنك من القاديانين ومنتسبهم لعنة الله عليك وعلى شيعتك غلام احمد وعلى من حل احلوة الى يوم التعاد وأحل كم الله أحل عزيز مقتدر"

بانهایت افسوس درکتاب قلمی خلیفه شما وحیدبن سعیددیدم که جهت فریب دادن مردم شماوجماعت شمارا ازقادیانی ها جدابلکه بیزار پنداشته است ولی بدون شک که شماپخته قادیانی هستیدمن به چن بسو یشور مشوره میدهم که هرچه زودتر خلیفه را که درکورنگی ۲/ ۱ : ۳ زندگی میکند دورکند درغیرآن مذهب شمارا ازبین خواهدبرد،شعر:

ان خادم دلوں کے عنصر پر بنیاد نہ رکھ تعمیر نہ کر

چن بسویشور جهت ثبوت ادعای مأمورموعود بودن خودازکتاب های هنود هم بعضی ازپیشگویی هارا درج کرده است.

"شیور خودش جهت یکتا ساختن یک صدویک ذات به دنیا می آید.دررنگ ده اوتار بالای اسپ خودسوارشده در مملکت ها سیر میکند،بسو پربهو اوراانسان پنداشته از او انکار کرده با اوسخن نخواهدگفت ......دائم وقائم بودنی ها خود شان بر ماتماپائین شده اند ، ومعجزه ها نشان خواهند داد.......اهل ایشورو پ..... ایشور به دنیا خواهد آمد وناوقت نخواهد بود..ایشورچن بسویشوردنیا بازی وفریب دنیا راآشکارخواهدکرد.وبه زمین ریگستانی پائین خواهدشد"(دعوت الی الله ص۱۸،۱۹)

ببینید چن بسویشور قائم ودائم بودنی است یعنی الحی القیوم است،بلی!؟عجیب الحی القیوم است که ازمدتها درجهنم افتاده است.

شیورا ازقبل میشناختیم که غلام احمدقادیانی است ،وایشورهم جناب چن بسو یشور است،مگر شنکر و پرماتا رانشناختیم که چه افتها خواهد بود؟

حسن ظن خواهد بود که بگوییم ساتو ازاهل جهان دیگراست،وتشریح ده اوتارراکه ایشور صاحب به رنگ آنها ظهور خواهدکرد ودرملک ها سیر خواهدکرد فعلا میگذاریم . تا این گره راکدام دوست دیگربگشاید.

بسوپربهوکه انهارا انسان میپنداردواقعامرتکب جرم بزرگ شده است.واقعا که یک انسان آشکار را انسان پنداشتن دلالت به نادانی اومیکند .ولی معلوم نشدکه این مرد مجاهد کی بود ؟

تهمت بر نبي كريم ﷺ

اگردرتأییدمأمورشدن خود برالهامات غلام قادیانی وکتابهای هنوداکتفامیکردجای تعجب نبود،ولی درموردتأییدخود تهمت بزرگ رامرتکب شده است که گویا به قول نبی ﷺ نیز تأییدشده است،ومینویسدکه:"حالات وتاریخ پیدایش راکه حضور ﷺنگاشته است، اولیاءدکن(سادهرو)نیزگفته است،ودرکتب مرزاصاحب هم دیده شده است"(خادم خاتم النبیین ص۱۶)

این یک دروغ آشکاراست .درکجا چنین فرموده است؟این چنان یک تهمت بزرگ است اگربه مرتکب آن بزرگترین جزاهم داده شود کم خواهدبود ، شعر:

سر خدا کہ عابد وزاہد کسے نگفت در حیرتم کہ بادہ فروش از کجا شنید

اشتباها اورا باده فروش گفته است ،درحالیکه باده نوش است.

ادعاي مثيل موسي عليه السلام شدن

مسیح موعودهم درمورد من فرموده است که برایم الهام شده است که یک موسی وجود دارد که من آن را آشکار خواهم کرد(.دعوت الی الله ص۲۱)

راست میگویدکه اومثیل موسی است بلکه عین موسی است.ومیدانید که کدام موسی؟همان موسایی که شاعر درموردش فرموده است:"موسی الذی رباه جبریل کافر"

گناه شمانیست .این یک غلطی اجتهادی است که شمادرفهم الهامات مرزا کرده اید.شیخ الشیخ شما نیز چنین غلطی را مرتکب شده بود .شیطان در قلبش وسوسه انداخت اوفکر کرد که وحی است.

هرلباس راكه خواسته باشي پوشيده است

هنگام که علاقمندی اوبانبوت بیشترشد نام های بیشتر رااختیارکرد.وبایدچنین میکردزیرا که فقط چن بسویشور ،یوسف موعود،مثیل موسی،مصلح موعود، مأمور وقت، شنکر وپرماتا تسلی بخش نبود.چناچه خودش این نام الهامی خودرااعلان کرده است:"لهذا مدت بیست پنج سال میشود که مکالمه الهی با من جریان دارد ، ونامهای اعزازی من قرار ذیل است: ای پیران پیر ،محمد،امام الغیب،صدیق،کلیم الله،سپه سالار،محبوب،تومحمدجلال هستی،مهدی آخرزمان،دهنپتی،دیندار،محی الدین،صادق جنگ،سری پتی،ای تاج اولیاء،فاتح هندوستان، نورمحمدمحمودصدیق،جری الله،ای فرزندنبی، سکندراعظم،عبدالقادر،عبدالله موسی، سلیمان،مولانا،نگهبان،ای عیسی،ای پهلوان،عادل میراصاحب ای ستاره آسمان من،لعل بی بی فاطمه،اندرجیوتی،زماصاحب چراغ دهرسلطان نصرالدوله،کروناته،یامنصور،وبه غیره نامهای بسیارزیاد،وبه نام یوسف برایم بار بار صداشده است،والله تعالی به ا لفاظ واضح برایم صدا کرده است که یوسف بابا صدیق هستی وخودت چن بسویشورهستی. (دعوت الی الله ص۳۵)

میوه یک درخت

خلیفه درمورد قادیان نوشته است:

"ای خلیفه جماعت احمدیه من ازمدت ها خودت را میشناسم که متقی هستید"(خادم خاتم النبیین ص۷۳)

درهمین صفحه تقدیس دیگری را بیان میدارد:"آنگاه چه حالت خواهد بود که اولو العزم به دکن تشریف بیاورند،من میا محمود صاحب رابنا به بشارت های دکن به حیث خلیفه جماعت احمدیه قبول دارم،اگرچه جماعت لاهور مخالف باشد.

"حقیقت اینست که خواه جماعت احمدیه باشدیاجماعت قادیانی ویالاهوری باشد همه میوه یک درخت اند.فوائد که ازکتاب چن بسویشور به قادیانیت رسیده بود،ذریعه فوائد لاهوریت نیزشده بود،چنانچه در موردلاهوریت مینویسد:"حضرت مولانامحمد علی صاحب امیرجماعت احمدیه ضمن یک نامه برایم اطلاع داده است که هرفرد جماعت من ازنزدشما خوش است"(حواله فوق الذکر)

وبه عبارت ذیل برایش ازقادیان خط آمده است :

"عرض اینست که جهت پروگرام های سال آینده بعدازمشوره مجلس وفد به دکن ارسال خواهد شد.....به هرصورت شما کارهای خودرا پیش ببرید.وعده های الله تعالی به وقت خود پوره خواهد شد،علاوه برآن عرض میدارم که بنابرتنگ دستی طرف آن منطقه توجه صورت نگرفت، مهربانی کرده راپورکاری خودراارسال داشته ما راازمشکلات ونتائج واقف سازید.

والسلام دستخط عبدالرحیم نیر

نائب ناظم دعوت وتبلیغ قادیان،مهرقادیان،(منقول ازکتاب خادم خاتم النبیین ص۲۸)

ازکتاب که حواله داده میشود ازتصنیفات چن بسویشوربانی انجمن دینداراست.ازاین اقتباسات خصوصاازخط فوق واضح معلوم میشودکه انجمن یکی ازشاخه های قادیان است . زیرا که راپور مشکلات ،نتائج کاروغیره خود رابه طورمنظم به قادیان ارسال میدارند .بناء ادعای بعض ازافراد آنها که گویا انجمن دینداربا قادیانت رابطه ندارد باطل است.

امتحان گروه انجمن دیندار

مبلغین انجمن دیندارجهت فریب دادن عام مردم میگویند که گروه ایشان به عقاید قادیانیت هیچگونه همنوائی ندارد واینکه چن بسویشورادعای پیامبری نکرده است.همه فریبکاری ورنگ سازی است.ازمعامله روابط این انجمن بافرقه های لاهوری وقادیانی مرزائیت معلومات مفصل داده شده است.وازکتاب بانی انجمن ثابت شده است که یکی از شاخه های قادیانیت است.اتفاق چن بسویشورباقادیانی ها وتصریحات اوبه مسیح موعود پنداشتن غلام احمد قادیانی نیز گذشته است.ودرموردادعای نبی بودن خودبانی نیزبعض عبارات گذشته وبعض دیگرآن خواهد آمد.این حقائق است که به هیچ صورت نمیتوان ازآن انکار نمود.اگرمبلغین کرام واقعا به عقاید آنها رابطه نداشته باشند جای خوشحالی است.ولی فقط گفتن کفایت نمیکند بلکه لازم است تمام مدعیان نبوت رابه شمول چن بسویشور علنا تحریری وتقریری کافر پنداشته وکتابهای آنهارا در محضرعام بسوزانند.وبرائت خود را از گروه آنهااظهارنمایند.

اگر آماده چنین برخورد باآنها نیستند.وخودراازجمله تابعداران اومیپندارند.ودرپیشبردن کارتحریک آنها عملا مصروف اند.پس این یک سخن بیهوده است که گویا با عقیده آنها مخالف اند.پس دراین صورت انهانیزمثل بانی انجمن ایشان دجال وازدائره اسلام خارج پنداشته خواهند شد.

اگرگاهی خواننده گان گرامی یک فرد ازآنها را ببینند ،گویا گرگ را درپوست گوسفند دیده اند. واگربه موهای دراز ودستار سبزاومتوجه شوید اولا اورا ازسیمای ملعونش خواهید شناخت که منافق درلباس خضر است ولی اگربه طور امتحان ازاو درمورد مرزاغلام احمد قادیانی ویا ختم نبوت بپرسیدخواهیددید که ازمرزا بیزاری کرده وبه ختم نبوت سخت تأکید میکند ،ولی اگربرایش بگوئید که مرزای ملعون وبسویشور ملعون را علنا تکفیر نماید به هیچ صورت آماده نخواهد شد.

بیست سال قبل ازامروزاطلاع یافتم که در مسجدفابریکه گوگردلاندهی یک منافق انجمن دیندار امام شده است.من یک طالب العلم را بامهیا نمودن حواله های کتب چن بسویشور فرستادم او دربیانیه نماز جمعه پرده را ازروی آن منافق گشود مردم آن ملعون

رابا نهایت ذلت ازمسجد اخراج نمودند.اوشتابان نزد من آمده اظهارنمود که من اصلا باقادیانی ها روابط ندارم،واگر داشته هم باشم حالادرحضورشما توبه نموده ،مرزا وچن بسویشور راتکفیر میکنم ،ولی خودت لطف نموده من رابه امامتم برگردان، من برایش گفتم که اگرروزجمعه در محضرعام بگوئی که "من قبلا مرتد بودم ،حالادوباره به اسلام برگشتم ، من غلام احمدقادیانی ،صدیق دیندارچن بسویشور،وجماعت اوراتکفیرمیدارم ودرآینده با انها هیچنوع روابط نخواهم داشت "وهمچنان این اعلان رادراخبارهم شایع نمائی، مسلمان پنداشته خواهی شد،ولی درمورد مسأله امامت باید گفت که اگریک سگ حالا ایمان آورده مسلمان گردد،فورا اورا به منصب امامت رساندن شرعا وعقلاقابل تسلیم نیست،خودت الی یک سال تحت تعقیب خواهی بود بعد ازمطمئن شدن ازقطع روابط باآن گروه شایان منصب امامت خواهی شد.هنگام که آن منافق درک کرد که هیچ نیرنگش کاریگرنشدراه فرار رادرپیش گرفت.وحالا شاید جای دیگر به حیث امام ایمان عوام راچپاول کند ،شعرا:

راہزن، ڈاکو، لٹیرے، خودغرض حق ناشناس　　بھیڑئے پہنے بھرتے ہیں بھیڑوں کا لباس

بعثت دومي آنحضرت (صلي الله عليه وسلم)

اودرکتاب مهرنبوت خود مینویسد:"الحمد لله اعلان نبوت ازجانب احمدیها باعث شهرت مسیح موعودشد،واین شهرت حجت عظیم الشأن قیام قیامت شد،واین ایقان قیامت به حجت سازی در موردبعثت ثانی مثل کوه همالیا بلند ومستحکم ایستاده است. (مهرنبوت ص۵۶)
اگر به این عبارت تسلي نشده باشدبه تشریح بیشتر متوجه شوید:"هنگام که در بعثت ثانی پدر اوحضرت محمد ﷺ تشریف آورداحمدیهابه ترک کردن او خواستند حقیقت ولدالله را قائم سازندکه آنها رادر فتنه ها مبتلا کرد"(مهرنبوت ص۳۶)فکر میکنم خوانندہ ها درک نکردند که این جواب یک سوال مقدر است،مطلبش این است اگر کسی بپرسد ، اگر خودت نبی هستی پس چرا آی احمدی قادیانی خودت رانمی پذیرند؟جوابش این خواهد بود که چنانچه محمد ﷺ بعد ازمسیح مبعوث شد وعیسویها اورانپذیرفتند. پس احمدیها نیز کمافی انسابق مبعوث شدن دوباره اورا به شکل چن بسویشوربعدازمسیح موعود نپذیرفتند.
عبارت بعدی این مطلب رابیشتر توضیح کرده است "به عبارت دیگردروجود آ ن ولی در

قرب زمان قیامت خود حضور ﷺ تشریف خواهد آورد،بنا بر این حقیقت این را بروز محمدی میگویند ،ونیز درنشاندهی آن وجودمسیح آشکار خواهد شد،که جهت آشکار ساختن حقیقت"وانه لعم للساعة" چون طفل به چیزی گفتن طوفان عقیدوی رابرپا خواهد کرد. به خاطر دادن علم قیامت بد نامی او مقدرمیشود"(مهرنبوت ص۴۳)

خواننده گان گرامی به این عبارت"بدنامی اومقدرمیشود"دوباره متوجه شوید،آیا شما خود میخواهید که بدنامی تان مقدر باشد؟هرگزنه، پس آیا اگرنبی الله بروزنبی شود الله خواهد خواست که بدنامی او مقدرباشد، آشکاراست که نه،حقیقت این است که اومیان رسوا بازاری وامتحان و آزمایش فرق کرده نتوانست،ولی خوب شد که به قلم خودش منصوبه را تقسیم کرد،یعنی امتحان وآزمایش به نبی مقدر خواهد بود.شعر:

آزمائش ہے نشان بندگان محترم   جانچ ہوتی ہے انہی کی جن پہ ہوتا ہے کرم

بدنامی به متنبی (کسی که به دروغ ادعای نبوت کند)مقدرخواهدبود،چونکه چن بسویشور حقیقت خودرا میدانست آن را آشکارنمود ،که چنان بروزمحمدی خواهدبود که بدنامی برایش مقدراست،سوده‌الله وجهه یوم القیامة.

تشریح بروزمحمد

گرچه قبلا درعبارت"دروجودآن ولی خود آنحضرت ﷺ می آید "بروزمحمدتشریح شده است،ولی جهت توضیح بیشتربه اشعارذیل متوجه شوید : شعر :

بروز محمد ہے نبیوں کا حاکم

ہے مظہر خدا کا قرآن کا ہے عالم   ہے قاضی حشر، حوض کوثر کا قاسم

(مهرنبوت ص۴۳)

سرداردوجهان ﷺ خودرا سید ولدآدم گفته است مگرحاکم الانبیاءنه گفته است،ولی قرار که در این جا بروز محمدی تشریح شده است که حاکم الانبیاء وگذشته ازآن قاضی حشر ومالک حشر پنداشته شده است، چونکه اینها صفات خداوندی است ،بلا مبالغه میتوان گفت که مطلب بروز محمدیه اینست که خداوند ج با صفات محمدیه در شکل چن بسو یشورهندو آمده است،وآن هم این بنده ناچیز خواهدبود.شعر:

خرد کا نام جنوں رکھدیا جنوں کا خرد جو چاہے آپ کا حسن کرشمہ ساز کرے

درمذهب چن بسویشوراین کار محال نیست زیرانزد آنها درجه یک مسلمان ونبی برابر است ،وکسی که جامع الانبیاءباشد حداقل خداخواهدبود،دراین مورد خودش چنین میگوید ، شعر :

نہیں کوئی مسلم ہے نبیوں سے کچھ کم (مہر نبوت ص ۱۶)

همین سبب است که اومدعی نبی نه بلکه انبیاء شده است،عجب ثم العجب!

اجتماع انبیاء در بارگاه چن بسویشور

شعر : ہوس نے کردیا ہے ٹکڑے ٹکڑے نوع انساں کو

هواپرستی به انتهای خود رسید،ازمهدی شروع تابه یوسف موعودرسید ولی خواهش پوره نشدپس این افواهات راشروع کردکه تمام انبیاءدربارگاه من حاضری میدهند،میگوید:"مراد ازبروز محمداینست که مالک وآقای آخرین منهم است.....همین وقت اجتماع انبیاء خواهد بود، درهمین وقت یک امتی فنافی الرسول با لای ایشان حاکم خواهدشد که همین را بروز محمد می نامند"(مهرنبوت ص٤٤)

هنگامیکه بروزمحمد رخددهد،وبعثت ثانی محمد ﷺبه شکل چن بسویشورصورت گیرد انبیاءکرام دربدل بیت المقدس دردکن حیدراباد جمع شوند،وچن بسویشوربه حیث حاکم مقررشود،پس حالا تصور خیالی نزول قرآن هم اشکال ندارد،بناءارشادفرموده است:

"وقت که درزمانه بعثت اولیاءعلم قرآن درخلیج عوج درمدت هزارسال به داخل اسمان بلند شودپس ان ذات بابرکت دوباره تشریف خواهد اورد،وعلم قرآن بالای همان نازل خواهد شد"(مهرنبوت ص٤٤)

عجیب است قرآن که درمکه ومدینه بالای حضرت محمد ﷺنازل شده بود،حالا درحیدر آباد دکن بالای چن بسویشوراوتارهندوهانازل میشود،شعر:

وئے رے قرآن مظلومی تری

کتاب اقدس بهائی ها جهت عمل به دنیا امده بود،ولی به سبب نامساعد بودن فرصت فرار نموده مخفی شد،اگرزمینه مسا عد شددوباره نزول خواهدکرد ،قرآن هم به نظر این ملعون

هزارسال دراسمان دنیا مخفی بود،حالا بامساعد شدن شرایط درحیدراباد دکن بالای این خبیث نازل میشود.شعر:

وائے ناکامی متاعِ عقل ہی غارت گئی

ای دشمن الله!اعصاب خودرادرجای تداوی کن،اياکتاب الله هم فرار میکند،کتاب الله به خاطر میایدکه دروقت بی عملی مردم از ان عمل بیاموزند.

بي ادبي راتمام كرد

"این فقیر(فنافی الرسول) ازداخل جان خود طاقت قدسی حضور ﷺ را اشکار میکند، بناء در قبال من نه بلکه درقبال حضور ﷺهمه درپیش روی من باسر خمیده وکمال ادب نشسته اند."(مهرنبوت ص۶۲)

این یک جمله عجیب منطقی است"من تو شدم تو من شدی"آخرنبوت هم ازخودایجاد ومنطق دارد.این به غیرت مسلمانها یک چلنج است،که تمام انبیاء باکمال ادب وسرهای خمیده درقبال یک هندوی کذاب نشسته اند......هیچ تصنیف این انجمن ازچنین لغویات خالی نیست،حتما کدام دست بدبخت درپشت این حرکت ها قرار دارد.شعر:

سنبھل کے رکھنا قدم دشتِ خار میں مجنون کہ اس نواح میں سودا برہنہ پا بھی ہے

جنت نه بلکه یک خانه بیهوده

تصورآخرت،ترس جهنم ،طلب جنت چیزهای اندکه یک مسلمان رابه عمل کردن دعوت میکند بناء درقلب این دشمن الله این شرارت ایجاد شد که ازابتدابایدتصورجنتی شدن راازبین ببرد تادر قدم بعدی بتواند خیالات مدعای خودراپوره کند،به نفس مسخر گردیده خواهشات انرابرداشت کند.گفته است:

" هنگام که گناه دردنیا به اوج خود برسد غیرت ارواح های جنتی به جوش می آید،به اذن الله درصورت انبیاء آمده کارمی کنند ،درغیران اگر فکرکنید که جنتی ها همیشه در جنت خواهند بود،پس آن جنت نه یک جای بی کاره خواهد بود بی کاری یک انسان باعث بی کاره گـی میشود. به انسان بی زارجنتی گفته نمی شود"(معراج المومنین ص۵۶)

برادران مسلمان!این طرز فکررابدانید.انسان کامل بعد ازمرگ کجامیرود ؟ایا دوباره به دنیای گناه ها می اید ؟قبل ازبازگشت کجابود؟ایا درهمان خانه بیهوده جنت؟طبق عقیده چن بسویشوربعد ازسیزده صد سال حالا بعثت ثانی انحضرت ﷺصورت گرفته است.پس باید پرسید که انحضرت ﷺدرخلال سیزده صدسال درکجابود؟ایا نعوذبالله درخانه بیهوده بود ؟اگر نبود پس بفرمائید که دراین وقفه درکجا بود؟

مسلمانها ! اندک به هوش بیائید ،آخر بدانید که این چه گفته میشود،چن بسویشومیگوید که تصورآخرت غلط است،جنت خانه بیهوده است ،پیامبر ﷺدرآن خانه بیهوده بوده نمیتواند؟ بناءبه یک جامه دیگر دوباره به دنیا تشریف اورده است،وهنگامیکه نبی شمانمی خواهد دران خانه بیهوده بودباش نماید پس شما چرا! حمقانه درتصوران هستید؟

این کورموشها چقدردرقطع کردن ریشه های اسلام مصروف اند،این چه ظلم بالای ظلم است، که باجمع کردن اعانه ازمسلمان ها علیه اسلام سازش میشود،بادیدن این حالت دل و دماغ تکان میخورد،ای کاش حکومت مسلمان که الله تعالی راوحده لاشریک له میپندارد ، ونبی کریم ﷺراخاتم النبیین میپندارد،باسنگسار ساختن توهین کننده های الله ورسولش ایمان داری خود راثابت می ساختند،ویا عوام پاک کاری پاکستان راازلوث این ملعونین از حکومت چنان مطالبه پرزور میکردند که بدون حصول مقصد قابل سکون نمیبود،مگر ، شعر:

وائے ناکامی متاعِ کارواں جاتا رہا   کارواں کے دل سے احساسِ زیاں جاتا رہا

رازآشکارشد

ای فدایان اسلام ! خوب بدانیدکه ،چن بسویشور بانیی شما آنقدر محبت نداردکه بروز ویا فنا فی الرسول شمرده شود بلکه این یک سازش انگریزی است که بعد ازتفکر نهایت عمیق طرح شده است ،چون دانستند که مسلمانها با نبی خودچقدرمحبت دارند،وازین مأیوس شدند که ازان بکاهند، درپی این شدند که اولا مسلمانان راقانع سازند که حضور ﷺبعینه باتمام صفات خوددرجسم انسان دیگر حلول کرده میتواند،سپس چنداحمق را به چنین ادعا کردن آماده ساختند،تا مسلمانها بادیدن آنها بگویند که نبی را که ما جان خودرافدای او میکردیم دارای چنین اخلاق وکردار است.

لیکن این بد دماغان ندانستند که اسلام به چنین منافقین ضرورت نداردکه ازچنان احمقان پیروی میکنند.بلکه خوب شد که ذریعه انها صحیح و غلط ازهم جداشد.کسانی که مسلمان اندصفات نبی خودراازکتاب رب العزت آموخته اند"**وکان خلقه القرآن**" اخلاق او قرآنی بود.

مسلمانان این درس راآنقدر آموخته اند که به فراموشی فراموش نخواهد شد.ونتیجه سازش شما فقط همین خواهد بودکه منافقین که درشکل مسلمان مدعی اسلام بودند.شناخته شده وازصف مسلمان ها جدا شدند.فلله الحمد علی ذالک.

مجه اوتار

حقیقت حال چن بسویشوربه زبان خودش آشکارشد.او دریک عبارت کتاب مهرنبوت میگوید که پیامبر مسلمانها نه بلکه اوتار هندوها میباشد:

"دردنیا چنان نبی وجوددارد که تمام انبیا دربارگاهش جمع میشوند.ازآدم گرفته تا به عیسی وازمجه اوتار گرفته تا به گوتم بده اوتارتمام انبیاءجمع اند.

سپس خودش تشریح میکند که چنان نبی کی خواهد بود :

"این فقیر فنا فی الرسول ازداخل خود به طاقت قدسی حضور ﷺ ظاهر میشوذ بناء به سبب من نه بلکه به سبب حضور ﷺ تمام انبیاءبه کمال ادب نشسته اند"(مهرنبوت ص۶۲)

اودربسیاری عباراتش به سادوو های هندو اولیاءالله گفته است.ماتعجب میکردیم که چطور به هندو اولیاءالله میگوید.مگرچونکه خودش را اوتارهندوها تلقین میکند پس آشکار است هندوها را هم اولیاالله گفته میتواند.با دیدن چنین نوشته ها قلبم بی اختیاردرموردعقل اوماتم سرائی میخواهد.خودرااوتار هندوها شمرده ودرمیان مسلمان ها دعوت میکند.پس جزاین چی خواهیم گفت.شعر:

عجوبہ فقط آسماں ہی نہیں — یہاں پر عجائب نظارے بہت
فلک پر ہی دمدار تارا نہیں — زمیں پر بھی دمدار تارے بہت

به عقیده آنها هیچ مسلمان کمترازانبیاءنیست

کند،بادیدن چنین عبارات توهین آمیز درحق انبیاء‌جذبات از اداره خارج شده جگرپارچه پارچه میشود ،من با وارد کردن نهایت فشار بالای خود جرأت کردم که جهت نجات مسلمانان ازچنین عقیده های خرافی آنرا نقل کنم در غیران گذشته ازنقل کردن فقط دیدن چنین عبارات را هم گناه کبیره میدانم.

چن بسویشور مریدان خودرانیزباخودتباه کرد،آنها رابانشان دادن باغهای سبزوسرخ گرگان خودساخت،چسان ممکن خواهد بود که پیر"محمدثانی "باشد ومریبدانش دست خالی بگردند، بناء آنها را باملقب ساختن القاب انبیاء‌گرگهای درنده ساخت ،خواننده ها به یاد خواهند داشت که مرزاغلام احمد یارانش رابه لقب صحابی ملقب ساخته بود،ولی "این خانه همه افتاب است"شعر:

بروز محمد فنا فی الرسولم همه انبیاء رارفیقمامی بنیم

خودرانبی مخاطب قرار داده است خاطر عام مسلمان هارا نیزنگهداشته است،چنانچه ارشاداست،شعر:

نہیں کوئی مسلم ہے نبیوں سے کچھ کم

بیائیدکه عبارت خود چن بسویشور رادرخدمت تان قراردهم :"هرمسلمانی که به دنیامی اید، ویامسلمان میشودتوانمندی بالقوة یکی ازانبیاء‌راداشته میباشد،وتصرف دومی حضرت منبع انوردرمسلمان ها این است که آنها به این خیال نمیشوندکه لفظ غلام در نام اولادهای خود بانام انبیاء‌توأم نمایند،بلکه غلام احمد،غلام علی،احمدغلام،وغلام دستگیر مینامند،وتوجه هیچ به غلام ابراهیم ،غلام موسی،غلام عیسی،نمیشود.زیراکه،شعر:

نہیں کوئی مسلم ہے نبیوں سے کچھ کم (مہرنبوت ص ۶۰،۶۱)

بادیدن چنین نوشته ها درمورد عقل اوکه هرچه غمرازی نمائیم کم است،ردکردن او به ضایع کردن ورق هم نمی ارزد،مگر به سبب اینکه نگران اعلای انجمن درجلسه سیرت النبی کشمیرگفته بود که"ازجاي که کمال نبوت انتهاءمی یابد،ازهمان جای کمال مومن آغازمی یابد،هرگاه مومن دعوای نبوت راکرده باشد،دعوای چیزی پائین تراز مرتبه خودراکرده است " انتهای گستاخی است که درجه مومن بالا ترازنبی باشد، اگردرجه نبی کمتر ازمومن باشد،مطلب واضح ان این است که انبیاء معاذالله مومنان نیستند،چنانچه چنبسویشورهم

نیست ،عجیب یک چال منطقی است،که نبوت راان قدرارزان ساخت که شرط ایمان راهم دور کردند،پس اگرنبوت نام بی ایمانی وبی عزتی باشد به شمامبارک باد،شعر:

رقیب سرٹیفکٹ دیں تو عشق ہو تسلیم　　　یہی ہے عشق تو اب ترک عاشقی اولی

حقیقت چیزی دیگری است آنها خودهم نمیدانند که نبوت چیست،ولی غلام احمد قایانی به مسیح موعود شدن،مهدی اخرزمان شدن ومدعی نبوت شدن زمینه فراخ را مساعد ساخت.چناچه دراین زمان بیسیو هم مدعی نبوت کاذب شد،شعر:

نہیں معلوم منزل ہے کدھر کس سمت جاتے ہیں
مچا ہے قافلے میں شور ہم بھی غل مچاتے ہیں (اکبر)

چن بسو یشور مکررا کوشش کرده است که مقام خودرا بالاتر وافضل تر ازمقام نبوت جلوه دهد.چناچه درشروع تصنیف مهر نبوت خود نوشته است،شعر:

نبوت کے اسرار بے انتہا ہیں　　　بفضل خدا اس کے در مجھ پہ وا ہیں
کہوں رازداری کے اسباب کیا ہیں　　　میں ان کی جگہ ہوں وہ میری جگہ ہیں
کہ عیسی تلک جس قدر انبیاء ہیں　　　وہ رفقاء کا رسول خدا ہیں
فنافی الرسول خدا جو ہوا ہے　　　وہ لاریب حق میں فنا ہو گیا ہے
کہ نبیوں سے دربار اس کا بھرا ہے　　　ہیں رفقا نبی یہ عجب ماجرا ہے

وهم چنان درشروع این کتاب است که ، شعر :

ہے فائق ہمارا ولی ہر نبی پر

شاگردچن بسویشورمولوی غازی ابوالکلام عبدالغنی به انتها رسید،پیرش صرف فضیلت رفقاءرا بر انبیاءثابت کرد ،مگرعبدالغنی سودالله وجهه تاحدگفت که مبعوث شدن وآمدن چن بسویشوردرامت محمد ﷺ باعث معراج انبیاءدیگرشد "اناللہ وانا الیہ راجعون"

او مینویسد ، شعر:

محمد کی امت میں بھران کا آنا　　　نبیوں کا گویا ہے معراج پانا (شمس الضحیٰ ص ۳)

چنین معلوم میشودکه چن بسویشور ازآون تصنیف کتاب مهر نبوت قسم یاد کرده بود

که تا حدنهائی کوشش خواهد کرد که درتوهین انبیاء کمی نخواهد کرد.مینوسد:"یک وجود وتعداد زیاد انبیاءرادرجان خود نهاد،به همین وسیله انبیاءاقوام عالم که بالای آنها فقط سلام بود،حقدار رحمت الله علیه ورضی الله عنه شد.(مهرنبوت ص ۳٤)

ظلم بالاي ستم

با نوشتن کردار چن بسویشور درموردتوهین نبوت دست میلرزد. ولی با چیزی که مریدش عبدالغنی نوشته است ضعیف الایمان ترین شخص هم اراده قطع کردن سرش رامیکند. شعر:

لرزتے ہے دل نازک قدم مجبور جنبش ہے

ای کاش برادران مسلمانم قبلا ازخرافات وکفر اوآگاهی میداشتند. تامن مجبور به نقل کردن کفر نمیشدم ولی الله شاهد است که قاعده "نقل کردن کفر کفر نباشد"رامد نظر گرفته این الفاظ عبدالغنی رامینویسم:

"جماعت دینداران ازطرف الله موردخطاب های قرار گرفتند،بیشترازدوصد مردمیدان منازل انبیاءمتعددرا راطی کرده اندوآنهابه نامهای متعدد انبیاءیاد کرده شده اندآنها دزبارگاه بروزمحمد(خانقاه سرورعالم اصف نگردکن)جمع شده اند،صرف رام وکرشن اوتار بیشتر از یک درجن هستند."(شمس الضحی ص۹۱)

غور کنید آیا این شاگردها بر گروخود سبقت نورزیدند،واقعا که شائسته انعام اند. در ظرف چندثانیه به درجن ها افراد جماعت خود رارام وکرشن اوتارهندوهاساخت. بسیاری از جنابان رادر یک ثانیه انبیاءساخت،وبه منتظرین نبوت خطاب های الله راتقسیم کرده است .

دراینجا قادیانیت هم خجالت میکشد.آنها بعد ازتحقیق بانبوت یکجا میکردند،مگر دراینجا منازل نبوت بسیار به اسانی طی میشود ....آن ظالم ها عوام را کالانعام جهت خوشحالی خود می رقصاندند ،دراینجا دیوانه وار خرافات گفته میشود،وآنانی که منتظر گرفتن سند نبوت هستند،چون بوزینه ها دررقص این بدبخت ها مصروف اند.

طبقه بندي صحابه كرام

حالا چن بسویشور مدعی کاذب نبوت بی خردان خودرا به اصحاب الرسول ﷺ همتا میسازد. این چنین دودورصحابه ساخته میشود،او مینویسد:"تا حال این وعده دوبار پوره

شده است.۱.زجاجه قرن اولی،۲.زجاجه قرن اخری "(مهرنبوت ص ۳۴)
چطورشده میتواند که بیشور شورکند وباشورصاحبان خاموش باشند،بناءعبدالغنی باشورصاحب با ها گفتن درهای گرو می فرماید،شعر:

عیاں قرن اولی میں تھی ان کی کثرت
عیاں قرن اخری میں ہے ان کی قلت (شمس الضحیٰ ص ۸۷)

شمس الضحی

مصنف این کتاب ابوالکلام عبدالغنی است که حواله های متعدد براین کتاب گذشته است، تقریظ چن بسویشوربه این کتاب اهمیت بیشتر بخشیده است ، که درضمن ان مینویسد:"مصنف این کتاب مولوی غازی ابوالکلام عبدالغنی صاحب مصنف میثاق الانبیاء مضامین تبلیغ رابه صورت مسدس درآورده است،آن کتاب راخواندم که ازنهایت معقولیت کارگرفته است،جذبات انجمن مارا به وضاحت بیان کرده است که ان جذبات درحقیقت عمل قرآن کریم است،این کتاب برای هرمسلمان باعث هدایت ،شفاعت وواراسته ساختن به راه مستقیم خواهد شد" دست خط چن بسویشور المرقوم ۲۵رجب۱۳۶۵هـ

طبق فرموده صاحب تقریظ این کتاب غرض آراسته ساختن مردم به هدایت وصراط المستقیم تصنیف شده است،آن صراط المستقیم چیست؟ خواننده گان به خواندن این کتاب فیصله خواهند کرد که خلاصه این کتاب قرارذیل است:توهین انبیاءعلیهم السلام، چن بسویشور رایوسف موعود ،مثیل موسی ،مصلح موعود،مأموروقت،امام الناس،مالک قیامت،بروزمحمد،پنداشتن والله تعالی را به شکل چن بسو یشورپذیرفتن است.

نعوذبالله‌من‌ذالک

لتنذرقومًا لدًا

میگویند که روده شیطان نهایت درازاست ،سلسله لغویات او هم نهایت دراز است، بیانگران خسته شده ولی دهم حصه انرابیان کرده نخواهد توانست، تفسیر اية "لتنذر قوماً لدًا"معرفت ربانی است خصوصا برانان که با تطبیق نمودن عبارت وضاحت ایت راکرده

است. هرچه زودتر بشنوید که این نعت بی بهاجای دیگر به دست نمی اید:
درسینه کسی که جذبه قرآن خوا نی نباشد چطور به خانقاه امده خواهد توانست،مبارک کسی خواهد بود که به زبان اسان یعنی به زبان صدیق رموز قرآن اموخت زبان صدیق اصلا زبان محمد است،که ازاو بر ماقرآن نازل شده است .قرآن کریم قرآن خوانی را از زبان محمدمقید ساخته است"انما یسرناه بلسانك"سپس میگویدکه "لعلکم قوماًلدّا"یعنی شمادرزمانه اخیر جهت آسان ساختن قرآن تشریف خواهید اورد" (شمس الضحی ص۴۲)
مصنف به مرض اختلاط مبتلا شده است،کتاب که به زبان صدیق برایت اسان شده است قرآن نمیباشد،وید هندوها است،که انرا به نادانی قرآن پنداشته یی . ازقرآن کسی حرف بزندکه قرآن خوانده باشد. تو ازگرو خود خوانده یی وتفسیر قرآن می کنی . شعر:

صورت لیلی نہ دیکھی پڑھ لیا دیوان قیس شاعری ان کو نہیں آئی زباں داں ہوگئے

تبلیغ وهجرت حرام است

غازی عبدالغنی دردیباچه کتاب شمس الضحی مینویسد:"حالا واضح میگوئیم که ماضی موعود ما بنا به بشارت های دیگران گذشته است،مستقبل هم موعوداست وان هم خواهد گذشت. درانیده چنین هجرت ،غزوات وتبلیغ سیزده ساله نخواهد بود" (دیباچه شمس الضحی)
گرو انها غلام احمد قادیانی حکم حرمت جهاد راقبلا صادر کرده بود،حالا مریدانش هجرت وتبلیغ را هم مانع میشوند،ولی طبق قاعده "بر عکس نهند نام زنگی کافور"اوهم غازی پنداشته میشود،جناب می فرماید،چون دیندار صاحب تشریف نه اورده است که او مستحق تبلیغ است وبه امدنش تبلیغ شروع میشود. واوانرا ابا عن جد به میراث برده است، قبضه کردن کسی دیگر بران جائز نیست.

گهن چکر

مسلمانان بامحکم ساختن کلیجه معنی گهن چکررابدانید،سپس ببینیدکه چن بسو یشور صاحب چه کسی راگهن چکر وانمود ساخته خودش به دوره طوفانی میرود:"حضرت چن بسویشور فرمودند.کارمن تمام شد،من به یک دوره طوفانی رونده هستم الله گهن چکربزرگ است. اودر فکرکسی نمی اید اگردرفکر کسی امد پس ان خدا نیست" (شمس الضحی ص۱)

برادران مسلمان !چنین سخن ها درخواب گفته نمیشود،سخن های یک مجذوب نیست، این جا مصنف جهت فارغ شدن به تصنیف هر سخن گرو(پیر)خودرابانهایت غور وفکر تبرکا می نویسد..هیچ بدمعاش ،چرسی ،شرابی، درحالت نیشه هم با گفتن چنین سخن ها دیده نخواهد شد،ولی منسوبین انجمن باشنیدن این سخن هاازفرط خوشحالی می جنبند.وبه قول خود مسلمانان پخته بلکه به منزله انبیا اند،ودرمسلمانان به لقب دیندار امتیازدارند.

فکر کنید

ای برادران فریب خورده ام ! حالا هم به هوش بیائید،دین ما یکی ،خدای ما یکی ،نبی ما یکی ،قرآن ما یکی ،بیائید با خواندن کلمه شهادت دردامان رحمت الهی استراحت کنید، ایمان ،مال وعزت خودرا باواقع شدن دردام این فریب کاران برباد نکنید،اگر خود نمیدانید بپرسید. ویاعقل خودرا به کاراندازید،عقل بهمین خاطرداده شده است که درچنین مواقع به کار انداخته شود ، شعر :

ظالم ابھی ہے فرصتِ توبہ دیر نہ کر وہ بھی گرا نہیں جو گرا پھر سنبھل گیا

نقطه هاي تفسيري

صاحب شمس الضحی درتفسیر سوره بلد مینویسد :

"برعلاوه در این سوره ذکر یک گروه ازمتقیان شده است،که به خاطراسلام مصیبت هارا برداشت کرده،وبه عمل خودصبروزحمت راثبوت میکنند، که به نام اصحاب میمنه یعنی غازیان راه اسلام یاد شده اند،وبه قوت های که در مخالفت انها قرار گرفته اند به نام اصحاب مشئمه یعنی گروه بد بخت یاد شده اند ،انجام انها این است که دراتش انداخته خواهند شد که به نام موصده یاد میشود یعنی دارای دربازه های بسته که تمام راه های بیرون رفت ان بسته باشد،الله پاک قبل از همه با گفتن "لَآ أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ"به بلد امین قسم یاد میکند،وبه "وانت حل بهذا البلد"به دوباره پائین شدن حضوربشارت داده شده است،که ازلفظ انت حل معلوم میشود،ودر"ووالد وماولد"بلد امین پدرگردانیده شده است ،وپسر همان سرزمین گردانیده شده است که بعثت ثانی دران میشود،که درروی زمین به حیدراباد مشهورشده است،که حضور عالم هم جهت بعثت ثانی در ان شهربه موعود امدنی رجل من

امتی ومن ولد ابن گفته است.وان وجود حضرت مولاناصدیق دیندار چن بسویشور است که او با ۵۶ نشانه جسمانی و ۹۶ نشانه اخلاقی دریک شهر دیگر نزول فرمود"لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ"درحجت چنان انسان پیش کرده میشود که درحصول مقصد خود ازهیچ نوع مشقت دریغ نمیکند"مگراوازلقاءالله محروم است .اوباوجودبرداشت کردن محروم است ،او نزول حضور سرورعالم را به لباس دیگر درجای دیگر نمی پذیرد،ان وجودقاسم رضوی است."ایحسب ان لن یقدرعلیه احد"برانسان حجت قائم شد که او چرا دراقتدار خود این قدر متکبر است. ایا فکرنمیکند که شاید کسی دیگری بالایش قدرت داشته باشد.ان عالم نشان داده شده است هنگام که سید قاسم رضوی بالای تمام حیدر اباد حاکم بودوفکر میکرد که قوت وسیاست اودائم خواهدبود،وحضرت صدیق دیندارو رفقایش درنظر او هم نمی امدند "يقول اهلكت مالا لبدا"ان شخص بلاخره تمام اموال وجایداد خودرا به دست خود برباد خواهد کرد،وقومش رابه گودال هلاکت خواهد انداخت.(شمس الضحی ص۸۵)

چنان تحریف که مطالب قرآن رادرچوکات خواهشات نفسانی قرارداد، خواننده های گرامی ! به یاد باید داشت که قرآن کریم بالای چن بسویشوردوباره نازل شده است،وعلوم قرآن برایش رونما شده است بناءچنان تفسیر نوشته است که بزرگ ترین دروغگوی دنیا هم نخواهد توانست طور که از الف تا به یا بر خواهشات نفسانی مبنی باشد،مگر به یاد باید داشت که بار کج به منزل نمی رسد. شعر:

جھوٹ کا بازار تھوڑے روز ہے بعد اس کے حسرتِ دل سوز ہے
عدو شرے برانگیزد کہ خیر مادرآن باشد

عدوشربرانگیزد که خیرما درآن باشد

عبدالغنی گستاخ درتفسیر سوره بلد نسل سید قاسم رضوی را با خیلی الفاظ ذلت بار یاد کرده است:"مخالفت اولیاءالله راکسانی میکنندکه یا نسل ایشان درست نباشد ویا نسل درست بوده مگرگنهگاراند.سیدقاسم رضوی به حیث صدراتحادالمسلمین درمورد ما به صدرناظم کوتوالی حکم کرده است که دیندار دزد وداکو است.گداگری نموده گشت وگذار میکند.حالا دروقت حمله کمونست هادست به چهاولگری زده است،اوعیسوی است مسلمان

نیست. بی دین است.بهادر یار مرحوم میخواست اوراازبین ببردولی افسوس که ازبین نرفت. من اورا ازبین میبرم وحکم صادرمیکنم که باید ازبین برده شود.هرجای که اورا یافتید به سخت ترین جزا مجازاتش کنید.انها تقریبا دوصدنفر هستند اگر بین برده شوندکسی نخواهد ماند." (شمس الضحی ص۱۰۳)

همچنان درموردسید قاسم رضوی بالا ایشان یک شعرنازل شده است:

کئی بزم میں خود ہی خرطوم تیری گئی حیف بیکار ہز بوم تیری (حوالہ بالا)

مقصدمصنف از نقل کردن عبارت انها این است که نظریه بهادر یارجنگ وسیدقاسم رضوی رادرقسمت ازبین بردن انها اشکار نماید.ولی درحالیکه انها مصنف راخوب می شناسند نقل کردن اوبه مفاد بیشتر ما تمام شدزیراآشکار گردیدکه ان دوشخصیت بزرگوار که انها رااز نزدیک دیده وخوب میشناختند وازتمام کیفیت های دعوا واخلاق انها خوب واقف بوده وعلیه انها موقف گیری کرده بود.

نزول قرآن کریم

خواننده به یاد خواهد داشت که دربعثت ثانی نزول قرآن کریم بالای چن بسو یشور دوباره صورت گرفته بود.وچونکه صحابه بعد از رسول الله ﷺقرآن کریم را جمع کرده بودند.وبعد ازنزول ثانی مریدان چن بسو یشور هم این خالیگاه را مسدود کردند ودست به جمع قرآن زدند.ببینید:

"إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ" یعنی جمع کردن قرآن کریم وخواندن ان دریک وقت خاص معین است.این عمل به حضور سرور عالم صورت گرفت.ووجودمولانا صدیق دینداران علم راپوره کرد"(شمس الضحی ص۶)

آیا بعد ازرحلت حضور ﷺتا به ظهور صدیق جمع وترتیب اولی قرآن کریم باقی بود ویاازبین رفته بود؟اگرتاان زمان درست ومرتب باقی بود.پس به نازل شدن دوباره بالای صدیق ضرورت نبود.ونه هم به جمع وترتیب او.واگر العیاذبالله بعد از حضور ﷺقرآن از بین رفته بود پس بگوئید که درخلال سیزده صد سال مسلمان ها به کدام قرآن عمل میکردند؟ واگرقرآن نبود پس قرآن که عملا در نزد مسلمان ها موجود بودکدام قرآن بود؟ انجمن

ظالم ،بدکار ،بدذات

حالا جناب محترم به راست گفتن شروع کرده میفرماید:
"تقریبا اوتار تمام هندوستان باما اند،باموجودیت ما درهندوستان امن خواهد بود،درنمبر ظالمان وبدذاتان نیائید"(دیباچه شمس الضحی)

خیرهیچ باک ندارد نمبر ظالمان بعدا درست است،مگرجناب حالا سخن راز را فاش ساخت، تحمل کردن لغویات یک اوتار چقدر مشکل است ،پس درشما یاپیر تان که اوتار تمام هندوستان جمع شده اند ،چی یک انبار بزرگ لغویات خواهیدبود ...؟بدون شک همین طوراست،زیرااقتباسات ازتصنیفات شمارا دیدیم

به یادباید داشت که "اوتار"اصطلاح مسلمانان نیست بلکه اصطلاح سادهو هندوستان است،به خدا ویارهنمای موعود مذهبی هندوها گفته میشود،به هرصورت دامن اسلام از اوتارها پاک است،چون دلایل نبوت وغیره ادعاهای مصنف بیچاره اگرنداشته باشدنمک حرامی خواهد بود،ما چیزی نمی گوییم حق نمک هندو هارابه خوبی اداکنیدمگرنشان اسلام را بالای خودمگذارید .

قبضه کردن بالای مقام محمود

عبدالغنی درکتاب شمس الضحی یک شعر نوشته است:

زمانے میں قرآن مشہور ہے اب   کہ ذات محمد محمود ہے اب

این شعررادرحاشیه مفصلا شرح نموده است،چنان تاویل کرده است که لفظ شرم ازان می شرمد، نوشته است:"چونکه تمام اولیاءدرمدح حضورغرق بودند،برای هیچ یکی ان مقام محمود حاصل نشد،زیرا که ان دورپیشین بودوچنانچه از"عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا" معلوم میشود، درحصه سومی ایت بشارت مقام محمود به حضورداده شده است،که این دور اخری موعود میباشد،حضوربه مسلمانان تعلیم داده است که بعدازهراذان برای او مقام محمود بخواهند،چنانچه هر مسلمان بعد ازاذان میگوید:" "درنمازهم انگشت شهادت جهت شهادت دادن بربعثت ثانی بلند میشود،بعثت وبعثه مقاما محمودا که مسلمان ها درانتظار ان اند. ان هم بعثت مقام محمود است،که ازان معلوم میشودکه حضوربعد ازهرسیزده سال در

قبای یک امتی آشکارمیشود.بناء درقاعده "السلام علیک ایهاالنبی "گفته میشود.که به حضور خطاب است.زیرا که لفظ ایهاالنبی به مخاطب چشم دید گفته میشود.

به هرصورت این بعثت ثانی چه رنگ خواهد بود.نام خودراچه خواهد گذاشت"الله تعالی خودش درقرآن کریم برای حضوردعاراتعلیم فرموده است که:"وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ .... سلطانانصیرا"اگرکدام وجودبتواند تمام کمالات روحانی حضور را تحمل کند وجود صدیق اکبر خواهد بود.دربعثت اول هم صدیق بود دربعثت ثانی هم صدیق بود......پس اشکار گردیدکه حضور هم شاهد است هم مشهودودرروزقیامت محمود است.واین چنین هنگام که اعاده شود موعوداست که درحقیقت همین اخرین بعثت است.که انرا "والمبعث بعدالموت" گفته میشود.جزحضور هیچ وجوددیگر به اصلاح این امت قیام نخواهد کرد. یعنی یک انسان کامل دراین امت به شکل بروز محمد مبعوث می گردد." (اقتباسات از کتاب شمس الضحی ص ۳۱،۳۰) اشعار را در مورد اعاده بشنوید :

یہ خود عود کرآئے موعود ہوکر شہادت میں خود اپنی مشہود ہوکر (شمس الضحی ص ۴)

هم چنان گفته است ، شعر :

محمدبن کے قرآں کے مشہود آئے قیامت کی بعثت میں محمود آئے

اعادہ میں اپنے وہ موعود آئے غرض دور آخر کے مقصود آئے

(شمس الضحی ص ۱۵)

هیچ اولاد مسلمان به چن بسویشور چنین دعا نمی کند.چطورجرأت کرده اید بگوئید که حضور ﷺ به امت تعلیم داده است که جهت بعثت تو بعد ازان بگویند که "وابعثه مقاما محمودا"چن بسویشور را شیطان فریب داده است که گویا مردم جهت بعثت تو دعا میکنند.

افسوس وغضب باد براین بدبخت بااین گفتنش که درقعده نماز انگشت جهت شهادت به بعثت ثانی بلند کرده میشود.العیاذبالله ایایک مسلمان شهادت خواهد داد که حضور ﷺ به شکل یک هندو آمده است؟ الله غرقش کند . میگوید که مسلمانان بعد ازهر سیزده سال انتظار میکشند که حضور ﷺ در قیافه یکی از مسلمانان اشکارشود.مسلمانان درخواب هم چنین انتظار را نمی کشند. بلکه دینداران کافر ومنافق هم اگر دست خود رابر سینه گذاشته فکر کنند. ضمیرخودرا قاضی قرار دهند که ایا واقعا در انتظار امدن رسول الله ﷺ در قیافه

شمولیت کدام شخص هستند؟یقیناخواهند گفت که نه ،ولی این عقیده درذهن ایشان بعد از شمولیت درانجمن متمرکزشده است.

دلیل قاطع مصنف بربعثت ثانی این است که لفظ ایهاالنبی به مخاطب مشهود میشود نه به مخاطب غایب ،فکر میکنم که دروقت نوشتنِ این جمله جنازه عقل مصنف برداشته شده بود ، ویادماغ بیچاره درتمنای نبوت فلج شده بود.که ذهن مبارکش شکار چنین دروغ ها شده است......جناب عالی بفرمانید بگوئید که ایا مسلمانهادر مدت سیزده سال فا صله میان بعثت اول وبعثت ثانی راکه شما هم عقیده داریددرقاعده نمازایهاالنبی نمی گفتند؟ پس بگوبید که دران وقت مخاطب مشهود کی بود؟وبعدازاین که چن بسویشور درعمق جهنم افتاده است ، چه کسی پیش چشمان شمامخاطب مشهود است؟واياوقت که چن بسویشور باتمام نحوست هایش دراصف نگرحیدراباد موجود بود بقیه مسلمانان دنیا کی رامخاطب مشهود چشم خود قرار میدادند؟ به چنین ابوالکلام جز این شعر چه خواهد گفته شد؟

اب اگر کچھ شرم ہے تو ڈوب کر مرجائیں وہ افترا پردازی و بہتان سے بازآئیں وہ

من بارها فکر میکنم که این ساده دلان چسان دراین دام ضعیف که بایک دمیدن هم پارچه پارچه میشود افتاده اند؟ شعر:

مسلمانو ذرا سوچو تو دل میں پھنسے ہو کر کس طرح تم اب وگل میں

چه یک بهتان بزرگ بالای اقای نامدار حضرت محمد ﷺ خواهان بود که مرادم ازصدق در دعای "رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ"صدیق چن بسویشورباشد،برای خدا اندک بر خود رحم کنید. من نظیر چنین گستاخی راهر گزندیده ام،انجمن دیندار این روایت را ازرسول الله ﷺ ثابت کنند درغیران توبه بکشند،مبادا که روز قیامت در پیشگاه انحضرت ﷺ استاده کرده شوید وبا حدیث دروغین تان دراتش جهنم بسوزید.زیرا که فرموده است که:"من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار"

هلاکت قیصر وکسری

"پیش گوئی هلاکت کسری در قرن اول ذریعه حضرت عمر رض پوره شد،وهلاکت قیصرسیزده سال بعد ذریعه حضرت صدیق پوره شد،طورکه انگریز که قیصر هند پنداشته

میشد.به حجت ایشان جزیره های مشرقی خودراباختند.نسل امروزی نه بلکه نسلهای اینده این حقیقت رابپی خواهند برد.چنانچه روزجمعه اجتماع تمام انبیاء دربارگاه حضور صورت گرفته بود.ان درصورت اعاده اسلام روزجمعه با جماعت وارث الانبیاء دوباره امد"(شمس الضحی۴۱)

ابوالکلام صاحب ! عفومیخواهم...درتاریخ معلومات ندارید.....قیصرهند چیزی است وقیصر روم چیزی دیگری،قیصرهنداصطلاح خودت است نه اصطلاح رسول الله ﷺ.ان قیصر قبل ازمریدان چن بسویشور به جهنم رسیده بودند،اگرنزدکسی "الف،ب،ت،ث"تاریخ را بخوانی خوب خواهد بودتاالهامات شیطان راصحیح بدانی.

اي بي انصاف

عبدالغنی مفتری کذاب انجمن دیندارا باید اندک دروغ، فریب ،نیرنگ رامیگذاشتی تامدعیان نبوت بعدی شماان استفاده میکرد.دروغ وفریب را خودت تمام کردی ان بی چاره گان درپی دریافتن دروغ سرگردان خواهند ماند.

تصور قیامت

نظردینداران را درمورد قیامت هم بشنوید:قیامت صغری ظهور مسیح محمدی(مرزا غلام احمد) قادیانی است.که به ان نفخ اول گفته شده است.نفخ ثانی به قیامت کبری مختص است ،که به ذات حضور مختص است.این رانشأة اخری گفته می شود"**وان علیه النشأة الأخرى**"گفته شده است.پس چنانچه بعث اولی لازم شده است بعث دومی هم لازم شده است"(شمس الضحی ص۱۹)

جهت ازبین بردن اهمیت قیامت ،حشر،نشر،جزاوسزاچنین سخن های بیهوده.گفته میشود تامسلمانان فکر کنند که قیامت را که ما از ان در هراس بودیم ،وبه سبب ان از مرتکب شدن گناه ها اجتناب میکردیم ،اینقدر ساده است که میگذرد نه دران جنت است ونه دوزخ.

رحمة للعالمين

پیر صاحب تمام القاب را به خود نصب کرده بود مگراین را فراموش کرده بود که رحمة للعالمین هم شوداینک مریدش این خلا رانیزپوره کردوگفت:

"ایشان بار اول هم بالای مخلوق رحم کرده،رحمةللعامین شده تشریف اورده مخلوق را از مصیبت نجات داد،حالادوباره هم تشریف اورده است"(شمس الضحی ص ۷٤)

آنها چه رحمت اورده اند؟ایا همان سیلاب کفر،ضلالت ،الحاد، زندیقیت رارحمت میگویند که درگمراه کردن مخلوق خدا کردار شیطان راادا کرده وخودش نامراد رفت.

مالکِ قیامت وشفاعت

چن بسویشور درپرده ظرافت وشرافت تهکدار شفاعت ومالک قیامت هم شد، مینویسد: "ازقرآن واحادیث ثابت گردیده است الله تعالی روز قیامت به حیث قاضی امده وفیصله های جزا وسزا را صادر میکند ،ومسلمانان ایمان دارند که حضوراکرمﷺروز قیامت شفاعت مسلمانان را میکند ،این اشاره سوی بعثت ثانی است ،مسأله ختم نبوت درمسلمان ها مسلم است بناءکسی نمیتواند که بعد ازاو دعوای نبوت کند،بناءشفاعت امت راهم او خواهد کرد،که اودریک لباس دیگر خواهد بودکه بروز محمد نامیده میشود،ان علامه قیامت بعد ازمسیح موعود خواهد بود،اومالک قیامت گردیده میاید.که چن بسویشور خواهد بود . "(شمس الضحی ص ۷٤)

شفاعت رایک مسأله جداگانه پنداشته میگذریم،در اینجا سخن مالک قیامت سرا زیر میشود، چون هیچ مسلمان شک ندارد.که مالک قیامت الله تعالی خواهد بود، پس اگر چن بسویشور به حیث مالک قیامت می اید ،معلوم شد که او خود راخدا پندا شته وعبد الغنی اورا سند خدا یی میدهد،واین مغالطه هم قابل نظر است که مسأله ختم نبوت مسلم است، بناءبه حیث بروز نبی یا خدا میتوان امد.

چن بسویشور فنا شده مردم رادر خود یک شرط لازمی گردانیده است ،مینویسد:

"بعد ازحمد وثنا من به تمام بنی نوع انسان خصوصا مسلمانها(که کارد تبلیغ درگردن ایشان نهاده شده است)که به هیچ صورت برامده نمیتواند ذریعه این کتاب (دعوت الی الله) خبر میدهم که دراین زمانه هیچ فرد ویا گروه به الله رسیده نمیتواند تادرمن فنانکرده باشد،این سخن زبان من نیست ارشاد حضوراست لکها درود بر اوباد،اواین مرتبه رابه این فقیر شانزده سال قبل باامدنش به حضور او عطا فرمود،این سخن بالای خنده کننده گان سخت تمام خواهد شد،جای خسته شدن نیست ،این یک حقیقت است فخرنیست،خود

غرضی هم نیست.انسان میتواند صاحب این مقام شود."(دعوت الی الله ص۲)

نوبت فناشدن درچن بسویشورجهت رسیدن به الله بعداخواهد امد،ولی حالا ازاین میپرسم که کدام ارشاد حضور را نقل کرده یی ان در کجاست ؟حضور ﷺدرمورد فنا شدن در تو چی فرموده است ؟ایافنائیت درتوهمین است که ایمان مردم انجمن رافنا کردی ؟مگران بی احساس ها هنوز هم به هوش نمی ایند؟

مظهر الله واختیارات خدایی

چن بسویشورتاحال دورادورنبوت چکرمیزد،حالادرخیالات خدایی مکمل مستی کرده میگوید: "این همه به خاطر بی نور ودورازخدائی اند که زمانه تقسیم نعمت حالت انفرادیت وانتشار خاتمه یافته است.آن جامع الناس، مالک دین ،قائم کننده قیامت،حشرکننده،جهت گفتن بارسوم"لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ "زندانی شونده درجامه یوسف،ازشکم ثوربه نام صدیق و عنوانیل با۹۶نشانه جسمانی زمین واسمان،و۵۶ نشانه اخلاقی درصورت غیر آشکار شده است.این متبع کامل با حاصل نمودن شرف هم کلامی رسول الثقلین ﷺبا بشارت " إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ "وبشارت بلند کردن شأن اسلام درکنج های دنیا، مظهرالله صدیق چن بسویشورآمده است،حالادر صحبت او به حضرت محمد ﷺ برسید. "(دعوت الی الله ص۲)

باگفتن زندان وکشتی اشاره نموده به قول اوکه بدنامی برایش مقدر است،به این سبب چونکه او دردنیا سزاوار است دراخرت هم سزاوار است،چن بسویشور مظهر الله گردیده لیکن سخن انصاف اینست که پیراو غلام احمد قادیانی نسبت به او پیشرفته.تر است،چنانچه او در شأن خلیفه خود میامحمود صاحب مینویسد : "فرزند دل بند گرامی ارجمند مظهر الاول والاخر والعلا له ان الله نزل من السماء" (تبلیغ رسا لت ص۵۹ج۱)

اگرچن بسویشورهزاربارهم نقل های پیرخودرابکشد"مگران سخن کجامثل مولوی مدن است"

"درحدیث رؤیت الله امده است که روز محشر الله تعالی جهت فیصله کردن به صورت غیر خواهد امد،مراد ازان این است که الله تعالی درلباس ونام غیرمسلم خواهد امد یعنی به نام چن بسویشور،مسلمانان نعوذبالله منک خواهند گفت"

من واقعا نعوذ بالله منک گفتم،حالا پانزده سال بعددرصورت امام احمدیها ویوسف موعود

آشکارمیشود،به این سخن خوش اندحالا حتما انت ربنا خواهند گفت.(دعوت الی الله ص ١٤)

الله پاک درصورت چن بسویشور«علیه ماعلیه»

اگراین جمله هرپیمانه بالای تان ثقیل تمام میشود مگرباید گفت که مبادا روز محشر از مغفرت قاضی محشرمحروم شوید،عبدالغنی با نقل کردن یک خواب پیر خود می نویسد:

"من خواب دیدم که محشرشده است،الله به حیث قاضی امده است،وبالای یک تخت بلند نشسته است،فیصله های جزا وسزا راصادرمیکند،دیدم که درصورت من است." (شمس الضحی ص۷۶)

عزائم ناپاک

زاهد صدیقی صاحب که قبلا مبلغ سرگرم این انجمن بود،وبعدا باروشن شدن حقیقت توبه گار شده است مینویسد : "ای مدعیان عظمت انبیاءوختم نبوت ! بشنوید..اگر حالا هم نه شنیدید ونه پذیرفتید ومخالفت کردید وعیداست،چیزی راکه مینویسم یک لفظ را هم ازخود علا وه نکرده ام،قسم یاد کرده میگویم که عزائم ان گروه درموردمخالفین نهایت خطرناک وظالمانه است..صدیق دیندار چن بسویشور چنین وصیت کرده است:"مولویان مخالف را بکشید مخالفت خاتمه خواهد یافت"(فاران کراچی،فروری۱۹۵۷)

دیدارالله پاک در اصف نگرحیدراباددکن

دشمنان خدا با دعوی کردن خدایی مردم رابه دیدار خود می خواهند،چناچه مینویسند: دعای"صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ "اینجا شنیده میشود،کسانی که انبیاءراندیده اند بیایند دراین جا ببینند،هر نوع اطمینان دراینجااست،جنت دراینجا است،مقربین دراینجااند.گلشن اولیاء دراینجاست،دیدارالله بزرگترین نعمت دراینجااست،ای طالبان حق،بیائید ،ای عاشقان رسول بیائید،ای محبان علی بیائید،این دربار روحانی بعدازبسیارانتظار باز شده است،به وقت مقررخود باز شده است، با دیدن نشانه ها ازدور آخرین فیض یاب شوید، وماعلینا الاالبلاغ" (صدیق دیندار ،دعوت الی الله ص ۹٤)

حالاکه یوسف موعود خدا شده است،ومردم رابه دیدار خود دعوت میکند،حسن سیمای او چنان بود که بادیدنش مقوله "بنگی راسردارگفتن "به یاد می اید.

الله درشکل چن بسویشور

هنگام که چن بسو یشورصاحب با ادعای خدایی کاروبار قائم کردن قیامت وفرستادن رسول راشروع کردباخود گفت که انسان چقدر ساده است ،مگراین دعوای بدیهی البطلان راچطورخواهد پذیرفت؟ بناءچن بسویشور من کل الوجوه خدا نشد ،بلکه درجا به جا شدن صفات خدایی درجسدش دعوای خدایی کرد با این عبارات میخواست که درمورد صفت ازلی و ابدی بودن الله متعال بر چشم مردم خاک بریزد،ببینید که اوذات متعال راچگونه تشریح میکند:

"لم یکن شیئامذکورا "نشان میدهدکه بالای انسان وقت هم سپری شده است که بیان کردن ان ازتوان انسان بالا است.یعنی ذات واجب الوجود درمقام احدیت بود،هنگام که ذات واجب الوجود مذکوراراده امدن به شهادت کرد،به امدن در عقل کل ایستاده شد،ازعقل کل شکل عالم ارواح رااختیار کرد،سپس ان ذات درعالم امثال امد،سپس لباس عالم اجسام یاشهادت را پوشید،وصورت رحمةللعالمین را اختیار کرد"(معراج المومنین ص ٤١)

یعنی صورت چن بسویشوربه عقل کل محتاج شد.این فلسفه نکته بازان یونان است که کوشش یکجا شدن ان بااسلام جریان دارد،گویا چنانچه الله قدیم است عقل کل هم قدیم است،والله تعالی درعالم شهادت درسیمای چن بسویشوربه عقل کل محتاج شد.

سردارآخرین

با پذیرفتن غلام احمد قادیانی به حیث آخرین خلیفه مینویسد :

"آخرین خلیفه اسلام اخرین فرقه راتشکیل داد،که بااین عمل اسلام پارچه پارچه شد،چون میوه تصدق کننده شاخه های خود میباشدفلهذاان سردار اخرین تصدیق کننده تمام فرقه های اسلام ضروری میباشد،که اورا سردار اولین ،سردار فرقه اخرین باتصدیق کردن مسیح ناصری قوم ایشان بالای انها کف زدند،وگفتند که اوعیسائی شده است،همچنان به سردار اخرین نیز ضرورت بودکه قوم ان سردار فرقه اخرین بالای او باتصدیق نمودن مسیح موعودکف بزنند.و بگویند که او احمدی (قادیانی)شده است"(دعوت الی الله ص۶)

شاید کسی دیگر چنین مهارت چالبازی رایاد نداشته باشد،که واقعات خود ساخته خود را به کسی منسوب کند، ووجه نسبت را هم تعیین کند،ودر روشنی واقعات برعلم کلام خود

ساخته خوداستدلال کند،پس همین است که میگویند :

خودکوزه وخودکوزه گر وخود گل کوزه

علاوه بر ان خودش واه واه هم بگوید،دراخیر نمیگوید که سردار اخرین وسردار فرقه اخری فرق جدت را که درمسیح ناصری اورده است قابل شاد باش است .

روابط سابقه باقادیانی ها

امروز منسوبین انجمن دیندار جهت ساختن بینی خمیری به خود میگویند که ما با فرقه قادیانی هیچ گونه روابط نداشته ایم،این سخن به خاطر قابل التفات نیست که خود بانی انجمن بار ها غلام احمد را باالفاظ احترامانه تذکر نموده است،بلکه اورا از اساتذه خود شمرده است.تا اینکه ان ملعون را به حیث مسیح موعود نیز پذیرفته است،درصورت موجودیت چنین حقایق ناقابل تردید به ایراد نمودن دلایل در این موردضرورت نیست،ولی بازهم جهت تبین بیشتر عبارت ذیل رابببینید:

"غرض این است که یوسف موعود(چن بسو یشور)دران وقت(ازسال ۱۹۱٤تابه۱۹۲۲) هم موجود بود که بازار مخالفت میان جماعت لاهوری وجماعت قادیانی گرم بود،یعنی پوره هشت سال به حیث بهترین مبلغ در محبت غلام احمد قادیانی قرار داشتم ،که تقریبا بالای تمام جماعت های احمدی درپنجا ب دوره نمودم درزمان هیچ کسی نمیدانست که چرادر صدیق به این پیمانه جوش است وخودم نیز بر این راز نمیدانستم،هنگام که عمر صدیق به چهل سالگی رسید ،یعنی در سال ۱۹۲٤م الله تعالی اورا به کلام خود بشارت داد،که ای یوسف خودت چن بسویشور هستی،سپس الهام شد که یوسف بابا صدیق است،الغرض چنین الهامات بارها به نام یوسف وچن بسویشور صورت گرفت"(دعوت الی الله ص ٤٤)

فکرکنید ،انها مسلمانهای ساده را فریب داده میگویند که انجمن انها با قادیانیت هیچ گونه ربط عقیدوی ندارند ،ایا به نظر شما درمحبت کسی کار کردن،به معنی مخالفت،شده میتواند؟فشتان بینهما...

حقیقت این است که این دو شیطا ن میان خود روابط بسیار عمیق دارند،خصوصا صدیق دیندار که درهر دعوای خود از مسیح موعود بودن غلام احمد قادیانی تصدیق میکند.پس این قطع روابط از کجا شد؟ شعر:

ربط ہے ربطی حسن وعشق کیا کہیے بیان بام لے زینہ ہے وہ یہ زینہ ہے بام ہے

اختلافات قادیانی

اودرمورداختلافات دو گروه قادیانی ولاهوری فیصله کرده مینویسد که:

"فیصله میان عیسوی ها ذریعه محکمه اسمانی صورت گرفت واختلافات میان احمدی ها هم ذریعه حکم اسمانی (یوسف موعود چن بسویشور)صورت خواهد گرفت،که امدن اودرقرآن کریم ،احادیث ،بشارات مسیح موعود غلام احمد قادیانی،بشارت اولیاء دکن (هندوسادهو) والهامات خود یوسف موعود امدن الله پنداشته شده است. "وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ"(دعوت الی الله ص۵۳)

خوب اصلاح کرد، برچیزی که انها اختلاف داشتند خودش قبضه نمود.اما فیصله اسمانی همین طور بود که دو فریق بر نبوت جنگ داشتند .تو رفته ان را از خود کرده ونبی شدی، حالاازنبوت تو هم مدت های گذشته مگر اختلاف انها به حال خودباقی است.بلکه صرف همین قدر کرد که بر خباثت انها افزودومصداق "فزادتهم رجسا الی رجسهم "گردید.

پیر صاحب مدت ها میشود که مردار شده است ،وبه مریدانش چلنج میدهیم،که یا درمورد یوسف موعود در قرآن یااحادیث یک اشاره رانشان دهید ویا واضح بگوئید که ان خبیث دروغ گفته است.

وهمچنان به یاد باید داشت ،اگرمدعی مصداق بودن اولیاءدکن باشد به قول خودش مراد ازاولیاءهندوسادهواست،پس مسأله حل گردید.زیرابه نزد انها هندوها دینداران پخته اند بلکه اولیاءالله شمرده میشوند،ودربشارات یوسف موعود امدن الله یاد شده است،مطلب ان نیز همان است که الله تعالی درلباس یک غیرمسلم یعنی چن بسویشور خواهد امد.

اصلاح خلیفه قادیان

خلیفه قادیان درمورد عقیده میامحمود نوشته است:

"اولیاءدکن(هندو سادهو)هشت صد سال قبل از امروزفیصله کرده بودندکه عقیده خلیفه قادیان غلط است،طور که میا محمود "دیربسنت"پنداشته شده است،به این معنی که عقاید غلط راپخش خواهد کرد،و جهت اصلاح عقاید او چن بسویشور خواهد امد"(دعوت الی الله ص۵٤)

در اصلاح عقائد جز اینکه به پیر خود غلام احمد سردار فرقه اخری وبه خود سردار اخرین گفته باشد چیزی دیگری در فکرش نیامد،به خاطر که خودچن بسویشور جهت اصلاح ازخلیفه قادیان میامحمودبیعت کرده بود،البته در صورت میتوان شد که درنزد انها مرید پیر را اصلاح کند نه که پیر مرید را.

لنگایت

"یک نشد دوشد"قبلا تنها موعد احمدیها بود ،حالا به نهایت زرق برق اماده گی موعود شدن لنگایت هاجریان دارد،مینویسد:

"دراین وقت بنا بر یک بشارت به دو جماعت موعود خود ،احمدی ها ولنگایت ها پیش میشوم،در ان کامیابی نشاندهی شده است ،دران این حقیقت به نظر می اید که احمدیت در مسلمانها ولنگایت درهندوها از هر نگاه جماعت های زبر دست اند."(دعوت الی الله ص٤٥)

بسیار خوب...!این راز فاش گردید که شما اوتار هندوها هستید،جناب شما باهندو ها خوب هستید .....وخوب شد که مغالطه مسلمان هارا رفع کردید.

مسیح گر وخانقاه او

خوانننده گان گرامی ! تفاصیل قبلی راخاطر نشین نمائید که بعد ازاین انکشافات دیگر شدنی است،چونکه حافظه های امروزی ضعیف شده است معلومات قبلی رامختصرا تکرار نموده به معلومات جدید می پردازیم.

صدیق چن بسو یشور دراول یک انسان عادی بود،بعدا به قادیان مغضوب رفت با خلیفه قادیان بیعت کرد،مهدی اخرزمان شد،یوسف موعودشد ،مثیل بسیاری از انبیاءشد، بروز محمد شد، عین محمد شد ،از تمام ایت مدارج به اسانی عبورکرده مظهرخدائی شد،مالک حشرشد حاکم انبیاء شدقاضی حشرشد مالک صفات خداوندی شد،بلاخره ا ین شیخ بزمانند خودخداشد.

خوب جناب عالی....! تمام این عهده ها برایت مبارک باد ،آیاشکم گرسنه این شخص جاه طلب وخواهش پرست به تمام این عهده هاومثل ان پر خواهد شد؟هر گز نه خواهد شد،اوخدا شده بود حالا درفرستادن رسولها مصروف بایدشد ،که طبعا ذمه واری خدا میباشد،اگرچنین

نکردخطر گمراه شدن بنده ها است ،پس یک کورس تربیتی رسول سازی راایجاد کرد،این مرکز سند فراغت رسول شدن رابه مردم میداد،که دارای دو بخش بود،بخش انبیاء‌مسلمان خانقاه سرور عالم نام داشت ،وبخش انبیاءهندوجگت گرو اشرم نام داش ؛ کسی که دران واحد هم خدا وهم پیامبر دینداران بوداعلان کرد که هیچ کس اختیار نداردکه به فرستادن رسول زحمت بکشد.

عبارت خودش رابخوانید :

"حسب بشارت گمنام درامیها چنان طاقت قائم گردید،که مسیح گردی(مسیح ساز)، جمع کننده رسولان است ،درخانقاه اوورثه انبیاءپیدا میشود،مریم شده می نشیند مسیح شده می براید، ازاسمان سوم تابه اسمان چهارم سیر کرده میشود،کسی نوح وکسی ابراهیم است ، کسی یحی وکسی نارواست،کسی موسی وکسی.......دریافت میگردد،کسی هرلیاکسی بسویشور کسی نرسهیودی است،چونکه دراولین این روحانیت بود دراخرین هم است تا که مماثلت پوره شود،آیادردنیا کسی است که درخانقاه اش چنین حالت باشد"العیاذبالله،الله دیگران را از چنین حالت محفوظ دارد"ایا کدام مدعی روحانیت مدعی "مسیح گر"شدن هم است؟آیا درخانقاه انها مثیل انبیاءپیدامیشود،برخلاف ان روی ورخ هر خانقاه وگدی سوی زمین است." (دعوت الی الله ص۳)

پوهنتون پیامبر سازي

خواننده گان گرامی! برترکیب مسیح گر غور کنید،که بر وزن زرگر واهن گراست یعنی مسیح ساز،این عهده رابرایش مبارک باد میگویم ،لیکن تعجب اور است که رسول ان مسیح گر(خدا)زنده است وخودش مردار شده است، انگریزا ن مکار صده چهاردهم جهت راحت بی زحمت به چنان خدایان ضرورت داشتند که توانائی تدریس در پوهنتون رسول سازی راهم داشته باشند،یک رأس چنان پروفیسور به دسترس ایشان قرار گرفت ولی ان پوهنتون بزرگ یک طرف به پروفیسوران زیاد ضرورت داشتند واز طرف دیگر ان یک پروفیسور هم به زودی مردارشد،شعراکبر اله ابادی مرحوم به این پوهنتون انگریزی صدق میکند.

دفتر تدبیر توکھولا گیا ہے ہند میں

فیصلہ قسمت کا اے اکبر مگر لندن میں ہے

دران عبارت علاوه کرده است که به انبیاءاین انجمن دراسمانهای چهارم تا هفتم سیر داده میشود،نمیدانم که اسمانهای اول تا سوم راچی شده است ،شاید درانها جای سیرنباشد.

مساوات بطور مثال

چند مثال فارغین ان پوهنتون رایادکرده به انصاف پسندی خود اشارنموده است .. ان پوهنتون. که در ان واحدانبیاءهندو ومسلمان رامیسازد چهارنبی مسلمان وچهار نبی هندورا به طور مثال نامبرده است،به پوهنتون مشترک وجامع جمیع الکمالات یعنی مسلمان ،عیسانی ، یهودی،بت پرست وغیره بااین مساوات بین انبیاءواتحادهندو مسلم قابل شادباشی گردیده است. قابل یاد اوری است که دران پوهنتون ازمهدی ومأمور وقت گرفته تابه عهده چن بسویشور هم دریافت میگردد صرف عهده که ازخود صدیق کذاب بود دراین جا حاصل نمی شد. زیرا که خود حضرت والا ازان ممانعت فرموده بود"الا عند اشد الضرورة"که فیصله ان به راه راست ازپوهنتون لندن ذریعه ماهرین امور شیطنت صادرگردد.

۳۱۸ قلب انبیاء قبلي

ازجمله نیرنگ های بانی انجمن دیندار عدد ۳۱۸هم است که به عمق ان توجه نمائید:

"دراحادیث یک بشارت است که درهرمسلمان هر دورونسل انسانی قلبهای ۳۱۸نبی گذشته موجود میباشد،درقرن اولی مجموعه ان بود،ودرزمانه فیج اعوج به سبب فرقه بازی منتشر شده بود،چونکه قرن اخری زمانه حشراست بناءتمام قلبهای انبیاءماسبق درصورت امین اخری درخانقاه سرور عالم حیدراباد دکن جمع شدند،زیراکه مقام پیدایش سردار انها درهمین ریاست است،این شهر جامع الکمالات است،وسامان کافی جلال وجمال درهمین جااست."(دعوت الی الله ص ٤)

زنده کننده مرده ها

درمورد شأن خود مینویسد :"بسیاری مردم به صحبت سردار اخرین(چن بسویشور)مثیل انبیاءشدندومیشوند.کسی که در خانقاه زندگی خود را وقف کرده می نشینندمر یم میشوند، وهنگام که در میدان برایند مسیح میشوند،وازخانقاه مازنده کننده های مرده میبرایند.گنگه ها سخن میگویند،به کسانی راکه الله تعالی به نام یحی،نوح و موسی خوانده است بامن بیعت

نموده اند.وقاسم صاحب که درمماثلت نوح است نیزبامن بیعت کرده است....."(دعوت الی الله ص۹۱)

بسیاری مردم درصحبت دیندار صاحب نبی شده اند وبعضی دیگر خواهند شد.چی خوب صنعت نبی سازی است .اگرازیک رئیس پوهنتون هم پرسیده شود خواهد گفت که نزد ما بسیاری داکتران تربیه شده اند .ودیگرهم تربیه خواهند شد.ازاین مثال پوهنتون گفتن ما خوب روشن میگردد.ویابه عبارت دیگربگویم که نبی شدن نزد قادیانیان مثل یک پشه است که هر کسی یک مدت زمان درتلاش ان زحمت بکشد.دراینده مثل یک کسب ذریعه معاشش خواهدشد.قادیانیان با اقوال وافعال خود به مردم وانمود ساختنند که نبوت هم یک نوع کاروبار است.

دراین عبارت "همچنان زنده کننده های مرده ها نیز از خانقاه ما فارغ میشوند."غورکرده سپس به مردم انجمن دیندار بگوئید که ای زنده کننده ها ی مرده ها از دیگران گذشته همان خدا ونبی خودرا زنده کنید تاشما وامت را اصلاح کنند.

مجلس شوري

چن بسو یشور یک راز مهم را فاش ساخته است:"این (اهل الله)درمعا ملات مهم بعد از غور کردن در قرآن و حدیث با الله تعالی مشوره میکنند"(معراج المومنین ص۳۳)

فراموش نکنید که اصطلاح اهل الله واولیاءالله در نزدچن بسویشورعبارت ازهندوسادهو است.اگربالفرض مرادش اولیاءالله حقیقی هم باشد پس درکدام جای قرآن وحدیث امده است اولیاءالله با الله تعالی مجلس شوری را دائرمیسازند.البته اگر مراد از دربارالله بارگاه چن بسویشورباشد که ازهمان جانبی گردیده وفرستاده شده اند درست است .ولی چنین اهل الله نهایت خطرناک خواهند بود .الله تعالی مسلمانان رااز شر چنین اهل الله درامان دارد.که درحقیقت اعضای مجلس شوری ابلیس اند ودرلباس اولیاءالله اولیاءالشیطان اند.

درعلوم شرعي صفر است

چون که چن بسویشور ازاول بر منصب مأموروقت قبضه کرده بود بناءازعلوم شرعی خیرهم نشد.پس جهت ازاله این شبهه میفرماید : "میدانم که مأمورروقت یعنی فنافی الرسول

درعلوم ظاهری مشهور ومعروف نمی باشد." (معراج المومنین ص ۳۶)

مأموروقت کي بود؟

درعبارات اواصطلاح مأمور وقت زیاد دیده میشود،که درعبارت ذیل درمورد او یک اندازه معلومات است :"فقیرگاندهی به جی اومحمدعلی گفته بودکه شما همه از من اطاعت کنید،انشاءالله درخلال ده سال برایت نمبر خواهم داد"(معراج المومنین ص۳۷)

ماشاءالله جهت امتی ساختن شخصیت های بزرگ هم اقدام کرده اید خوب شدکه انها پیشنهاد شما را نپذیرفته است،میفرماید که شما ازمن اطاعت کنید زیرا که دراطیعواالله واطیعواالرسول حکم اطاعت من صادر گردیده است.

پنهانش بگذار

اوحقیقت مأموروقت رابیان کرده مینویسدکه :

"معلوم میشود که مأموروقت یعنی فنافی الرسول درعلوم ظاهری مشهورنمی باشد، ودر منصب ها وملازمت های دولتی موظف نمیباشد،اویک انسان مقرر شده خداوندی است درادارات دولتی عزیز شمرده نمیشود،اودرپنهان میباشد تامردم کارامد الله نزد او بیایند"(معراج المومنین ص ۳۶) . مبلغ علم خود راهر چه میخواهدبیان دارد،مگردروغ میگوید که مأمورین الله تعالی درپرده زندگی میکنند،زن درپرده زندگی میکند ،پیامبر الله به میدان می براید به هرجای که جهت اعلای کلمةالله وازبین بردن دروغگویان که امثال تو باشند میروند،البته اشخاص که از بوهنتون نبی سازی اصف نگرفارغ شده و به اعمال شیطانی مأمور میشوند میبایند درپشت برده پنهان بود،بناءبه قول خودت "انهامریم گردیده می نشینند"(دعوت الی الله ص۳)

این چنان یک طرز فکر است که اذهان رابه ابهام ویا خطر دیگر مواجه میکند .

این ابهام راحل کنید

ابهام پیچیده چن بسویشور راحل کنید:"این مردم زنده اند،جسم انها کثیف هم نیست، لطیف هم نیست،اراده وعقل هم ندارند ،اطمینان هم ندارند ،همه ماتحت یک دیگراند. او ماتحت کسی نیست ،این همه ضایع شونده اند،اواز فنا خالی است ،باغائب کردن خدا مظهر

خدا گردید"(معراج المومنین ص۳۲)

مبهمات .....مهملات ....واهیات

کتاب چن بسویشورکه به آن حواله داده میشود معراج المومنین نام دارد ،یک دیوانه دیگربه نام ملاابواحمد دستگیر بر ان تقریظ نوشته است ،چندین عبارت ان طور است که یقینا میگویم که مطلب انرا نه خودش میداند،نه گرو(پیرش)،وازانسان عادی مپرس.که عبارت های ذیل را به طور نمونه تقدیم میدارم:

"چنانچه جهاد بالای مردها فرض است همانطور بالای قرآن کریم ذات وحدت الوجود رحمةللعامین فرض است"و"هنگام که الله تعالی دراظهار همین حقیقت ذکر نزول را میکندپس اظهار وحدت میکند"

پس ایا هنگامکه اراده اظهار روح رانمی کنداظهارکثرت میکند؟ازانهاحل این مبهمات را خواهانیم ،سپس میفرماید"درچنین زمانه بودن حضور منبع انوار ﷺضروری است تا دربار خود را گرم کندشأن دربار مبارک اوهم ازفرضیت قرآن معلوم میشود"فهمیدن اصطلاحات فرضیت قرآن ،وحدت وکثرت ازسویه مابالا است،زیراکه ان الهامات شیطانی است وماازان به الله پناه میبریم."اللهم لاملجأولامنجامنک الاالیک"

نبي که از چهار سه جور میکند

۱ـ" من ازلحاظ برادران نبی چهارم هستم وازلحاظ خواهران هم چهارم هستم ،درخوردان هم چهارم هستم ودربزرگان هم چهارم هستم."

۲ـ"من درساعت چهارم روز چهارم وتاریخ چهارم تولد گردیده ام،قرن هم بعد از هزار چهارم است سال هم چهارم است ودرچهارم رمضان روزچهارشنبه سال۱۳۰۳ه تولد گردیدم . (خادم خاتم النبیین ص۵۹)

واقعاکه دو دلیل بسیار مهم را برثبوت نبوتش چون عصای نابینا پرداخته است.

نشان قادياني

دراستدلال برنبوتش مینوسد :

هنگفت رانازل فرمود ،حتی که در یکی از شبها انقدر باریدکه اب خیزی صورت گرفت . موتر سایکل ها وکراچی هاتوقف کرده سرکهای قادیان بند گردید و اب تابه ساق بلند شد از مردم شنیدم که درزمانهای طولانی اینقدر باران نشده بود،ودراین باران یک نشانی دیگر هم این بودکه شبانگاه دیوار کتابخانه مشهور قادیان که هزارها جلد کتاب دران بودافتاده وازبی خبری مردم تابه دمیدن صبح تمام کتب بااب وگل یک سان شد،فرداکتاب خانه که سبب فخرقایان بود به زبان حال فریاد میکرد که تصرفات چن بسویشور بران علم اب انداخت،صحنه لذت بخش این بود که فردا کتابهای ترشده درجای به افتاب گذاشته میشد که من تکیه زده نشسته بودم،فقیر صحنه راتماشا کرده احسان خدای قدیررا شکر گذاری کرده لذت میبرد،چنان معلوم میشد که کتابها به زبان حال خود فریاد میکند که ای صدیقاقادیانیهاباغلط تعبیرکردن الفاظ ما دردنیا غوغا بر پاکرده اند ،مابه تو التجا میکنیم. فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ لَهُمُ الْخِزْيُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ (خادم خاتم النبیین ص۳۵)

یک جمله ازجملاتش را بر رسی کرده خواهید دانست که استدلال کننده بر ان در چقدر اب غرق است.به ارائه نمودن هردلیل یک بی وقوفی جدید او ثابت می گردد .

این قصور فهم چنبسویشوراست که به تلف شدن کتب قادیان احساس خورسندی میکند،هموقت شدن تلف کتب خانه قادیان بارفتن چنبسویشور درانجا بی معنی نیست ،مگر اومعنی انرادرک نکرده است،معنی ان درحقیقت این بود که "ای چن بسویشور!کتابخانه که خودت به حیث مأخذ ومر جع به ان امده ای،به کتابهای که شب وروزدرتقاریر وکتابت خود حواله میدادی،به کتابهای که به نبوت ،چن بسویشور،یوسف موعود ،ومأموروقت بودن خوداستدلال میکردی ....امروزتمام ان دلائل رااب برده است،تمام این کتب رادراشقال دا نی باید انداخت ،چقدر بی خردبودی که بران استدلال میکردی ،این فریاد ان کتب بود که به زبان حال میگفت "فاعتبروایاأولی الابصارلهم خزی الدنیاوعذاب الاخرة"

چن بسویشوروخلیفه قادیان

عشق با قادیانیت چنین شروع میشود:

"خلاصه حال این است که فقیر در۱۹۱۰م هم به قادیان رفته بودمگردران وقت سوی این سلسله توجه نشد"(خادم خاتم النبیین ص۵)

بلی صاحب ! دران وقت راز پنهان نبوت هنوز اشکارنشده بود،ارشاد است:

اراده نیک واخلاص من راببینید،من درتلاش حق باپذیرفتن خلافت قادیان به قادیان رسیده وبه دست میامحمود صاحب بیعت نموده،به ارده نیک تحقیقات میکردم ،غلوی انها در عقاید موردپسندم نشد،دعامیکردم،بلاخره الله تعالی خواست بنده خود رانجات دهدمن از آنجا برامده بیعت رافسخ کردم ودوازده سال مسلسل درتردید ان عقیده به بسیارشدومد کارکردم، بلاخره الله تعالی دعای بنده خود راقبول کرد،ومن راموعودمنتظر ان جماعت (قادیانی) ساخت (دراین چه شک ۱۲مولف که حسب تقاضای رحمانی ازاوهم کاری را بگیرد که قبل ازان ازغلام احمد قادیانی ،هندوسادهووغیره گرفته بود-مولف)نشانی های بسیار رااشکار ساخته وقدرت رابه کمال درجه باماساخت" (خادم خاتم النبیین ص۲۵)

واقعا منتهای اراده نیک واخلاص بود که جهت بیعت کردن رفته،سپس درمورد صحت وبطلان عقاید انها تحقیق میکرد،سپس به کرسی نبوت تکیه زده وبلاخره خداشد،بعد ازان میگوید که: "من هرنوع ملامتی ولعنت ان فاضل اجل(که در حقیقت فاضل اجهل است، مولف) به اطمینان کامل می برداشتم،هنگام که اومن رادنیادار پنداشته درقبال ریاست اورد من فورا راست گردیدم (قبلا کج بود، مولف)وگفت که قلم ودوات رابیاورید که من مینوسم، هزاربار مینویسم که من قادیانی هستم(بلا شک وشبهه مولف)وچنین نوشت: "صدیق دیندار پخته احمدی است ،باسلسله که میا محمود قادیانی جاری کرده بود سخت دشمن است ،وحتماعقاید راکه میامحمود رائج ساخته بودریشه کن خواهم ساخت.(صدیق دیندار چن بسویشور،خادم خاتم النبیین ص ۲۹)

سپس درنشانه های خودواو بیشتر وضاحت میفرماید:

"تقریبا تمام اقوام دکن بر این گواه اند ،که درعبارات اوگفته شده است ،که اولا دیربنست (اولوالعزم محمود) اشکارخواهد شد باخیالات اوعالم پریشان شده مردم گمراه خواهند گردید،جهت سبکدوش کردن اوچن بسویشور ظهورخواهد کرد،این بزرگان نشانه هاوتاریخ ظهور این هردو رانشان داده اند،اگرکسی تردید نمود من به پذیرفتن هرشرط اماده خواهم شد،گویا پیش گوئی هادست هردوی مارا گرفته نشان داد که این چن بسویشور است واین دیربسنت،شاید درموردچالات چن بسویشورچیزی دانسته باشید،ونشانه های دیربسنت

را دوباره به طور حجت تقدیم میکنم که اگر مصداق این نشانه ها جز میا محمود صاحب خلیفه قادیان کسی دیگری ثابت گردید هر شرط منظور خواهد بود.

یک کتاب جداگانه دیربسنت تهیه گردیده است که دران مفصلابیان شده است،برعلاوه این نشانه هانشانه های بسیار دیگر نیز وجود دارد.مگرحالا من از جماعت قادیان وتمام عالم میپرسم که درموجودیت پیشگوئی هادرکتب اولیاءقدیم،وموجودیت ان انسان موعود (میا محمود خلیفه قادیان)شماراچه چیزمشکوک ساخته است،با ان پیشگوئی هانوشته است که دیربسنت الفاظ قرآن کریم رابه مسلمانها غلط معنی میکند.که هتک وسبکساری اورا ایشور اوتار خواهد کرد"(خادم خاتم النبیین ص۸)

سپس مینویسد :

"وضمنانوشته است که تین شخص عقاید غلط خواهند داشت ،که توسط چنبسویشور اصلاح خواهد شد..وواضح نوشته است که اولوالعزم محمودالفاظ قرآن راغلط معنی میکند، ونوشته است که عقیده چن بسویشور درست خواهد بود وذریعه اوعقاید دیربسنت اصلاح خواهد شد(خادم خاتم النبیین ص۱۰)

ما ازعبارات خود چنبسویشورثابت ساخته ایم که مراد ازاولیاءالله هندوسادهو دکن است. حالاین جنابان خودبه حواله کتب کهن ایشان حواله داده علامات خود ومیامحمود رابیان میدارد،که نام بعض ان کتب قرار ذیل است:

چهاروید مشهور،یعنی رگوید،سامروید ،یجروید،اتهر وید،داس گپتا،میتا پوراوازکتب جدید هندوایزم،ستیانه پرکاشسوامیودیدارتهپرکاش .غیره چنین کتاب های اند که چن بسویشوردران نشانه های نبوت خودرا دیده میتوانست.اگرهمه ان دردسترس اوقرار میگرفت خدامیداند که خباثت اوبه کجامیرسید،ازجمله سخنهایش این است که عقاید میا محمود ذریعه چن بسویشور صورت میگیرد ازاینکه چقدر سخن هایش راست شد نمی پرسیم لیکن خوانند های گرامی ومنسوبین انجمن راست ایمانداری بگویند که ان عقاید میامحمود اصلاح شده است ویا به حال خود باقی است،بلکه خباثت عقیدوی اوروزافزون بود تا ان که مردار شد.

صفات وتقدیس دیگرمیا محمود

صفات وتقدیس دیگرمیامحمود رایادکرده مینویسد:

"فقیرچن بسویشور میداند که میامحمودیک شخص متقی وبشارت دهنده است،جنگ ،ابا اودریک چند فروعات است،حالامخالف نیستم ،من فهمانده شده ام که عن قریب او هم عقیده ما خواهد شد،مدت چند ماه میشود

که آثار آنرا میبینم.(خادم خاتم النبیین دیباچه ص ز یکم جون۱۹۲۷م)

جمله "جنگ مابا اودریک چندفروعات مذهبی است"درکتاب خادم خاتم النبیین در سال۱۹۳۶نوشته است.ودرصفحه ٤٤کتاب دعوت الی الله خودش بر این تصریح کرده است.

۴۲۵۷ دروغ

باذکرکردن کتابش خاتم النبیین ریکارد دروغ را شکست:

"بعد ازان در۱۹۲۶من یک کتاب خاتم النبیین نوشتم ،کتاب دارای یک مقدمه بود که در صفحات۵۸-۵۹ کتاب درج است،الله تعالی ازان زمان تا به حال با من در٤۲۵۷ لفظ سخن گفته است،که ثبوت قدرتی ،تاریخی وشهادتی ان ازقرآن کریم واحادیث هم به دست امد،این کتاب دعوت الی الله طبق سنت انبیاء درزمان "انی‌مغلوب‌فانتصر"نوشته میشود."

(دعوت الی الله ص ٤٤)

ریکارد و تاریخ دروغ را شکستْ

بر گفتن ٤۲۵۷ اکتفا نکرده علاوه کرد که تمام این به شهادتی ، قدرتی وتاریخیی ازقرآن واحادیث ثابت است،شاید بادروغ های دیگرکه هم گفته اید فرصت تلاش تمام دروغ هارا نداشته باشید ،لطفااندک خودرافرصت نموده یک دروغ تانرابه قرآن یاحدیث ثابت نمائید، شعر:

جھوٹ کا بازار تھوڑے روز ہے بعد اس کے حسرتِ دل سوز ہے

فهرست مختصر دجالان منسوب به چن بسویشور

درصفحات ٥٤-۵۷کتاب دعوت الی الله اسمای بسیاری ازدجالان را ذکر کرده است که با پذیرفتن عقیده قادیانیت باانها اظهاربیعت کرده اند،درضمن یک عبارت خود فهرست عالم مشهوردجالیت را درج کرده است:"دعوای من براهل بصیرت چون افتاب روشن است، هنگام که خیر من به اهل بصیرت میرسدسرتسلیم راخم کرده امناوصدقنا میگویند.اسمای

اشخاص بزرگ سال سلسله احمدیه که حسب ارشاد مسیح موعود(غلام احمد قادیانی)من را تصدیق نموده اند قرار ذیل است :

۱۔زبدة‌الحکماء مرزا خدا بخش صاحب، مصنف عسل مصفی.(دعوت الی الله ص ۵۶)

۲۔انسان مشهور داکتر امین حسین شاه صاحب جنرل سکریتری جماعت احمدیه لاهورم

۳۔ شاه صاحب گفت که" من شنیده ام که شما مدعی مصلح موعود اید "من گفتم بلی."اگرخواسته باشید من به دست شما بیعت میکنم.من اصولوعقائد شماراباعث برکت به امت مرحومه میدانم،من مولوی صاحبؒ محمدعلی (امیر جماعت قادیانی لاهور) را هم درحق شما هم عقیده خود یافتم"(دعوت الی الله۵۷ ص)

اگرکسی بخواهد بر این تبصره نمایدجزاین چیزی نخواهد گفت، شعر :

عیسیٰ نتواں گشت بتصدیق خرے چند

این فتنه دوباره برپا میشود

حاضرین گرامی!تصور نکنید که با به جهنم رفتن چن بسویشور ویاران بزرگش فتنه اختتام یافته است، بلکه این فتنه به همان زور وشور سر بلند خواهد کرد که بانی ان گذاشته بودبلکه دراول به صورت علنی به کفر وارتداد دعوت میکرد که خباثت انرا یک انسان مسلمان عادی هم درک کرده میتوانست،ولی ان کفروارتداد با منافقت وفریب نهایت خفیه داخل میدان شده است .....خلاصه اینکه عوام الناس درک کرده نمی توانند درک نمایند که حاملین این عقیده شده اند،ومریدان چن بسویشورگردیده اند،بلکه برای شان گفته میشود،که ما پخته دیندا ر وعاشقان سرداردوعالم ﷺ هستیم،بادیدن حالت زارمسلمانها به اصلاح ان برامده ایم، علاوه بر ان با اعانه که ازمسلمانان به نام دین جمع میشوددرنشروپخش کتب ربشه کن ساز انسانیت به کار میرود.

قابلیت هاي شوگر

صورت زاہد سے اسکو خضر سمجھا تھا مگر جب اٹھا پردہ تو ابلیس لعین آیا نظر

منسوبین انجمن دینداربه صورت عموم مسلمان هارابه نام اتحاد ،جوش جهاد،اصلاحم مکاتب وپوهنتون هافرب داده متأثر میسازند،بنا برین مردم عوام خصوصا طبقه نوجوان

ازانها به زودی متأثر گردیده به انها می پیوندند وکارمنظم نشر واشاعت را شروع میکنند. کتابهارا به صورت عموم طورچاپ میکنندکه مردم به زودی ازان متنفر نشوند.چنانچه در خلال جملات ناصحانه ودلربا یک جمله بانی انجمن راجا میدهندویاسوی ان اشاره میکنند. تاعوام ونوجوانان اهسته اهسته بادجالیت انهاانس گیرندوبلاخره شامل انجمن گردند.ومسأله ایمان وغیرت هم عادی گردد.سپس کتابهای اصل مقصود راسلسله وار بایشان میدهند و خبیث ترین مضمون اصل بانی رادراخیر برای شان میدهند.اشخاص که حقیقت انهارایی برده توبه کرده اندمی گویند که تابه چهارسال که به حیث مبلغ انجمن کارمیکردیم کتابهای اصلی به دسترس ما قرارنگرفته بود.هنگام که به تحمل کردن بی غیرتی مااعتماد پیدا کردندکتابهای اصلی رادردست ن ماقراردادند که باخواندن ان متنفر شده توبه نمودیم.

یک مثال ازمکر انجمن دیندار درنشر واشاعت

سعیدبن وحیددراین سلسله ممتاز ترین شخص است که دراین کتاب هم به مرات یاد شده است.وبه حیث نگران انجمن دیندار این خباثت هارانشر میکندوکتاب های متعدد را تألیف نموده است .که ازجمله کتاب(ملی مسائل کا قرآنی حل) ازنظربنده گذشته است.که دران بالهجه دلیرانه ودردآورازقضیه نظریه پاکستان بحث کرده است.وبه خامی های بسیار جلب توجه کرده است که به ۶۴صفحه مشتمل میباشد.که بعد از۵۸صفحه تحریربه اصل مقصد اشاره لطیف نموده است.وبه نهایت چالاکی سوی چنبسویشور امده است.چونکه منسوبین انجمن دیندار چن بسویشور راباوجودنبی بودن مأمور وقت هم می پندارند.تحت عناوین "تدابیرامر" و "تعیین شخصیت"چندمثال داده است .سپس به مقصداصلی چنین اشاره لطیف کرده است."در قرآن پاک تعداد زیاد ازچنین مثالها موجوداست.که من جانب الله از"تدابیرامروتعیین شخصیت" معلومات میدهد" (ملی مسائل کا قرآنی حل ص۶۰)

سپس تحت عنوان "ماورای عقل"نگاشته است که گرچه مردم به چنین اشخاص دیوانه میگویند مگرانهااهل الله اند.سپس پیش رفته نام ان ماموررا به شیوه زرنگ تحت عنوان"بشری للمومنین" یادکرده است که تا خواننده احساس نکند که اوبرایش فیصله نهائی رااظهارمیدارد.که عبارت ان قرارذیل است.

هندوستان مسلمان شدنی است."الهام بانی انجمن دیندار"(ملی مسائل کاقرآنی حل

ص۶۱)این الهام بانی انجمن رابه چنان خط جلی نوشته اند که به عبارت بعدی عنوان قرارگیرد الهام شخصیت مامور این است "بشری للمومنین"

چنبسویشور که ازنبوت شروع تابه خدایی دعوی کرده است نامش در کتاب "ملی مسائل کا قرآنی حل"به چنین اکرام اعزاز واحترام نوشته شده است"بانی انجمن دیندار حضرت مولانا صدیق دیندارچن بسویشورقدس سره العزیز" (ملی مسائل کا قرآنی حل ص۳)

بانی انجمن دیندار که مدعی خدایی است وبد ترین کافر دنیا به شمار میرود ،منسوبین انجمن کوشش میکنند که اورابه عام مسلمانان مسلمان وانمود کنند.

مسلمان ختم نبوت راچنین تشریح میکند که بعد از نبی کریم ﷺهیچ نبی امدنی نیست .خواه نبی مستقل باشد یاظلی وبروزی.ولی سعید بن وحید ختم نبوت راتشریح کرده مینویسد که:"زیراکه منشأاعلان ختم نبوت هم این است که اسلام وصرف اسلام دین واحد دنیااست"(ملی مسائل کا قرآنی حل ص۶۲)

باچنین جملات عوام الناس را به اسانی فریب داده میتوانندکه گویاسخن قیمت بها گفته است .ولی نمیدانند که تشریح ختم نبوت به صورت واضح این است که بعداز نبی کریم ﷺنبی نیست، چراگذاشته شده وبه تشریح مطلب دیگر دراینجا چی ضرورت است؟

علت ان این است که اگرکسی مدعی نبوت مستقل نباشد میتواند که مدعی بروز نبی بیا ظل نبی گرددوبه مردم در شرح عبارت فوق بگویند که مذهب اوهم اسلام است.وچونکه اواسلام رابه حیث دین واحددنیامیپذیردبناءعقیده اش بر ختم نبوت موثر نیست.

پیشنهاد به عوام

چنانچه مابارهااعلان کرده ایم که منسوبین انجمن دیندارکافر مرتد وخارج ازاسلام اند. وبه مسلمانان حیثیت زهرقاتل رادارند.پس برشمااست که درحفاظت ناموس نبی کریم ﷺ ازهیچ کوشش ممکن انکارنکنید.این مسأله راتا حدامکان عام سازیدوخانه به خانه برسانید. دراین سلسله هرنوع همکاری نموده منتظر دعوت کسی نباشیدوبرخلاف انها رساله هاراچاپ نموده به نشر بسپارید.تاروز قیامت درقبال نبی کریم ﷺازشرمنده گی نجات یابیدکه اگر پرسیده شوید که"درحضورشماشأن رسول الله ﷺوذات الله تعالی موردتمسخر قرار میگرفت شما چی کردید؟"

شهادت قیم

دراخیرکتاب"هندواوتار"تصنیف زاهد صدیقی مبلغ اسبق انجمن دیندار شهادت قیم به نظرم امد.که ذیلاتحریر میدارم.

درصبح۱۷مارچ سال۱۹۵۷یک پاکت به دستم امدکه افسر اسبق حیدراباد دکن تحت عنوان"بی نقاب "و"یک نشد دوشد"چند رازمهم رافاش کرده است.که اشارات صاحب خط مذکورنهایت اهم وقابل غوراست.

۱ـ صدیق چن بسویشوریک فردمدارس خاندان اسبق شیعه،باشنده میسوردرریاست پولیس حیدر اباد ملازم گردید.بعدازرسیدن به رتبه هیدکانستل به علت مرتکب شدن یک جرم برطرف گردید،دردوران شریف دکن سکونت میکرد،بعد ازان درمحله اصف نگر حیدر آباد دکن سکونت کرده جهت به دست اوردن یک لقمه نان پیری ومریدی راشروع کرد ، لنگایت فرقه هندی جال فریب راهموارکرد،وتمام مساعی خودرا درالهامی ثابت ساختن کتابهای بهگوت گیتا،رامائن وبهارت صرف کرد،وهرسال تحت عنوان مذاهب عالم کنفرانسهای دائر میکردند،که عقاید قادیانی رادر ان شهرت داده،وهر مسأله مذهبی رابه شیوه غلط تقدیم میکردند.

۲ـ چندروزبعد چن بسویشور صاحب خودراخاتم النبیی گفت،ومن هم شنیدم که اویک نشان رادرکمر خود به حیث مهر نبوت می پندارد..مسلمانان صحیح العقیده که با انها روابط نداشتند دراتباع"ارباب نبوت "قادیان تکفیرکردند،وسازشهای خطرناک تفرقه اندازی را در آنها پیاده ساخت،اموال انها را ذریعه مریدان خود چورکردند،به نام جواز ازدیادنسل و کنیز داری هر خانم ودختر بی دفاع را بی سیرت ساختند،عیاشی را درلباس فقیرانه رائج ساختند، چنین حرکات خلاف تهذیب رادربرابرمخالفین خود غزوات وجهاد فی سبیل الله نامیدند.

۳ـ تباه کاری اوبعدازتقسیم هند وریاست ازاد حیدراباد لامحدود گردید، بزرگترین کارنامه چپاولگری اودرمحله بیگم پیته حیدراباددرخانه یک صراف بودکه از طرف روز معادل پنج لک روپیه زیورات وجواهرات رابه غارت برده فرارکردند.

زمانیکه وحشت انها ازحدتجاوزکرددرمناطق مربوطه ریاست هم شروع کردند،بااین عمل مردم انقدر فریفته شدند،که غیر مسلمین انهارارضاکاران اتحاد المسلمین پنداشته علیه ستیت مسلم لیگ دراخبارهامضمون نویسی میکردند.

۴ـ چونکه فتنه گری های انهابه همه اشکاربود،حکومت قبل ازقاسم رضوی انها رانظر بندکرده وبیانات انهاراممنوع قرارداده بود،ومریدان انها بعد ازسقوط حیدرابادلوازم خودرا ترک کرده به پاکستان فرارنمودند.

بعدازتباه شدن یک ریاست سلطنت دیگری درمنطقه تاک ساختنند الله تعالی انهاراتباه کند،وتمام مسلمانان راازشر انهامحفوظ دارد.

زاهدصدیقی صاحب بعدازنقل نمودن اقتباسات پولیس صاحب مینویسد:

جمله اخیرمراسله موصوف به ارباب حکومت یک خبرداری قوی است،من دوباره عرض میدارم که:حکومت انجمن دینداروکارنامه های هلاکتِ بارانراازمهاجرین ذمه دارحیدراباد دکن حتما طلب کند،تانشود که حکومت مامصروف ازبین بردن فتنه های خارجی باشد وفتنه دیگر درداخل کشور ایجاد شود. وماعلیناالاالبلاغ

پیشنهاد همدردانه به منسوبین انجمن دیندار

ماخوب میدانیم که منسوبین انجمن دیندار به خاطر از بین بردن اسلام کار میکنند،ولی درجمله ساده دلان دیگر نیز اندکه به نیت خدمت به اسلام ازتیز زبانی انها متأثر شده اند،پس ما به چنین برادران خودنصیحت همدردانه میکنیم که عقاید انهاراپی برده فریب مخورید،انهاعاقبت خودراخراب کرده اند ودرفکرخرابکردن عاقبت شما نیزاند.

برادران گمراه شده من

آیا ان طریقه راکه رسول الله ﷺقبل از چهارده صد سال برای تان راهنمائی کرده است کفایت نمیکند؟ آیا طریقه راکه صحابه کرام،محدثین وأئمه عظام باتمام امانت داری حفظ نموده به شما رسانده ترک کرده ودرآغوش ناپاک چنبسویشورپناه میگیرید؟به خاطر الله برجان های خود رحم کنید،حالاهم فرصت است که درسایه اسلام جای بگیرید،توبه کنان به رسن اسلام چنگ بزنیدوبرادران دیگرتانرانیزازان جال رهائی بخشید. "وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"

رشید احمد

۲۳ربیع الاول...... ۱۳۹۶ هجری یوم الخمیس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ

سنان القنا علی محل الربا

تردید نظریات متجددین درمورد سود

سوال : اداره ثقافت اسلامی لاهوردرجنوری سال۱۹۵۸م رساله رابه نام حیثیت فقهی انترست تجارتی شایع ساخت،که درضمن ان کوشش به عمل امده بودکه سودتجارتی را شرعا حلال ثابت نمایند،پس برعلماءاست کرام که عوام راازاین فتنه اباحیت نجات دهند. فلهذا ازشماخواهش میداریم که به تعریف اقسام واحکام شرعی سودروشنی مدلل اندازید، و دلائل راکه رساله مذکوربه جواز ان گفته است جواب قناعت بخش بدهیدودراین دورظلمت امت رارهبری کنید.

الجواب باسم ملهم الصواب :

تعریف ربا

معنی لغوی سودمطلقا زیادت است؛ودراصطلاح به هران زیادت مالی سودگفته میشودکه درتبادله مال به مال بدون عوض مشروط کرده شده باشد.

اقسام ربا :

ربا دونوع است :

۱ـ رباالفضل : زیادت دربیع بالجنس راگویند،حرمت این به احادیث ثابت شده است بناءربابالحدیث هم پنداشته میشود.

۲ـ رباالنسیئة به "الزیادة المشروطة علی القرض" گفته میشود، چونکه حرمت ان به قرآن کریم هم ثابت شده است بناءربا بالقرآن نیز پنداشته میشود.چونکه بحث متجددین در مورد همین است فلهذا برتفصیل همین نوع اکتفا میکنیم.

نظریات متجددین:

دوفریق متجددین درموردربالنسیئة دونظریه مختلف دارند:

۱ـ فقط جهت ضرورت زمانی وشخصی معامله سود حرام است.وجهت یک تجارت نفع بخش حرام نیست،که اولی راسود صرفی ودومی راسودتجارتی مینامند.

۲ـ سودمرکب یعنی سوددرسودحرام است،وسودکه دوچند رأس المال نباشد حرام است.

دلائل فریق اول : درزمانه نبی کریم ﷺ فقط سودصرفی مروج بود،وسودتجارتی بکلی وجود نداشت؛فلهذا نصوص حرمت سودتجا رتی رادربرنمی گیرد. وقیاس کردن ان هم بر سودصرفی درست نیست، زیرا که علت حرمت رباظلم است که درسودتجارتی وجود ندارد، وبرعکس به جای ظلم احسان است که مقروض ذریعه منافع تجارتی رابه دست می اور.

جواب : دلیل فوق راتجزیه نموده به چهارجزتقسیم میشود.۱ـ درزمانه حضور(ﷺ) سودتجارتی رائج نبود۲ـ نصوص حرمت معامله راکه دران زمان موجودنباشد دربر نمی گیرد.۳ـ علت حرمت رباظلم است ٤ـ این علت درسودتجارتی وجود ندارد.

اگریکی ازاجزای دلیل فوق هم باطل باشد ،دلیل مذکور باطل میشود،درحال که هر چهارجزان باطل است.

ابطال جزاولي ـ این دعوی که درزمانه حضور ﷺ سودتجارتی رائج نبود نظر به دلائل ذیل باطل است :

① تفاسیر لباب النقول ص۴۲وروح المعانی ص٤۶ج۳درذیل این ایه ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَذَرُوا۟ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓا۟ ﴾ ذکرکرده اندکه قبیله بنومغیره ازقبیله بنوثقیف قرض سودی میگرفت.

② لباب النقول(ص۵۲)درشان نزول این ایه ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَأْكُلُوا۟ ٱلرِّبَوٰٓا۟ ﴾ از مجاهد نقل کرده است که قبیله ثقیف ازقبیله بنونضیرقرض میگرفت ،درهنگام پوره شدن میعاد قرض به انها می گفتند که شما مهلت رازیاد کنید ماسود رازیادمیسازیم.

آشکار است که معاملات میان قبائل سودصرفی نبوده ،زیراکه هرقبیله حیثیت شرکت تجارتی راداشت،وبه یک پیمانه وسیع سودتجارتی می گرفتند،که سرمایه تمام افراد قبیله دران دخیل بود،چناچه شرح المواهب وتفسیر مظهری درموردقافله ابوسفیان نگاشته اند:"لم

یبق قرشی ولا قرشیة له معقال لصاعد الا بعثه به فی العیر"

③ صحیح البخاری درباب برکة الغازی فی ماله معامله زبیر ر ض راذکر کرده است.ی مردم مال هنگفت رابه طور امانت نزداومی اوردندولی اومیگفت که انرابه من قرض بدهید ،پس مال مذکوررادرتجارت استعمال میکرد.که مفادخودش نقد ومفادصاحب مال این بود که مالش حفظ میشدکه درصورت امانت بودن خطر ضایع شدن ان متصور بود. "قال الحافظ رحمه الله تعالی وکان غرضه بذالك انه کان یخشی علی المال ان یضیع فیظن به التقصیر فی حفظه فرأی ان یجعله مضمونا فیکون اوثق لصاحب المال وابقی ...ولیطیب له ربح ذلك المال" (فتح الباری ص۱۴۳ ج۶)

④ درکتاب القراض امام مالک رح روایت است که عبدالله وعبیدالله پسران عمر رض درمعیت یک لشکر به عراق تشریف فرماشدند.درباز گشت با ابوموسی اشعری رض والی مصرملاقات کردند.اوبرایشان گفت که من درفکر یک مفاد به شما هستم طورکه مال بیت المال راازنزد من قرض بگیرید.واموال تجارتی خریده به مدینه ببرید.مفادرابه خود گرفته ورأس المال رادربیت المال تحویل کنید.که مقصد اصلی او منفعت به ایشان بود ،واموال بیت المال درضمن ان حفظ میشد.

⑤ درسیرت ابن هشام است که خلیفه ولیدبه پسرانش وصیت کرده بود که رقم سود من راازبنو ثقیف حتما بگیرید.که قصه قرض بالای یک قبیله بنابه ضرورت شخصی وزمانی شده نمی تواند ویقینا که به غرض تجارت بود که حیثیت قرضداری بانک های امروزی راداشت.

⑥ علامه قرطبی رح درذیل "فله ماسلف" مینویسد: "هذا حکم من الله لمن اسلم من کفار قریش وثقیف ومن کان یتجر هناك" (تفسیر قرطبی ص۳۶۱ ج۳)

⑦ علامه طبری درواقعات ۲۳ه مینویسد: "ان هند بنت عتبه قامت الی عمر ابن الخطاب رض فاستقرضته من بیت المال اربعة الاف تتجر فیها وتضمنها فاقرضها فخرجت الی بلاد کلب فاشترت وباعت"

⑧ امام بغوی رح ازعکرمه وعطا رض روایت کرده است که حضرت عباس وحضرت عثمان بالای یک تاجر رقم سودی داشتند که بانازل شدن ایه ربا اورامعاف کردند.

همچون مثالهای دیگرقرضهای تجارتی درکتب تفاسیر واحادیث موجوداست.وبه مطالعه

تاریخ واضح میگردد که قبل ازنزول قرآن کریم بین عربهاسودتجارتی رائج بود.اساس اقتصاد عرب راقبل ازاسلام کاروباروقرض های تجارتی تشکیل میداد.درمکه وطائف مراکز تجارتی انوقت ادارات سودی وجودداشت.ودرروابط اقتصادی وتجارتی که عربها دران وقت بااقوام وحکومتهاچون بابل،یونان،روم،شام وبازنطین داشتند معاملات قرضهای سودی رواج داشت. بناً این دعوی غلط است که قرآن درزمان نزولش ازچنین معاملات سودی ناخبر بود.بادرنظرداشت حقائق تاریخی ثابت میگردد که عربها نه تنها اینکه سودتجارتی را فقط میدانستند بلکه نظام زندگی اقتصادی انها برهمان استواربود.جهت بیان کردن شواهد تاریخی بر این موضوع مضامین استاد پوهنتون مسلم مولانافضل الرحمن صاحب علیگره نهایت گرانبها است؛غرض این است که درزمانه نزول قرآن هردونوع سود(صرفی وتجارتی) رائج بود.وهردوبلاتفریق سودپنداشته میشد.

قبل ازهمه درقرن هفدهم میلادی درموجودیت نظام بانکی دواصطلاح جدیدسودی به نام یوژری (صرفی)وانترست(تجارتی)ازغرب واردگردیدکه حیثیت سنگ بنیادنظریه حلت ربا رابه اذهان غرب گراهادارد.

ابطال جزء دومی

این دعوی هم بکلی غلط وبدیهی البطلان است که گویا نصوص حرمت قرآنی چیزهای را در بر نمی گیرد که دروقت نزول قرآن مروج نبود.هرگاه حرمت چیزی منصوصی باشدپس تمام افراد ،تمام طریقه ها،وتمام صورت های ان حرام خواهد بود،خواه دروقت نزول قرآن موجود باشد ویاناباشد.مثلا حرمت شراب منصوصی است پس انواع ،اشکال وشیوه های مترقی ان که دروقت نزول قرآن موجودنبود حلال شده نمی تواند؛هم چنان شیوه های جدید قمار رانمیتوان حلال گفت؛همچنان شیوه های مترقی تصویررانمیتوان ازحرمت نصوص خارج ساخت.اگر باتبدیل شدن صورت وطریقه تغیراحکام درست پنداشته شود پس هیچ حکم شرعی باقی نخواهدماند.رشوت ،شراب ،قمار،زنا،چپاول،قتل وغیره همه باشیوه های جدید اند که دروقت نزول قرآن وجودنداشت.

مطلق حرمت ربادرقرآن منصوص است ودرسودشخصی وسودتجارتی هیچ فرق نشده است.ودونوع فوق الذکرسوددرتعریف وحقیقت سودداخل است فلهذا حرمت هم شامل حال

هردو نوع ان میشود.

ارشادنبی کریم (ﷺ) "کل قرض جر منفعة فهوربا" هم عام است،علامه سیوطی رح این روایت رادرجامع الصغیر نقل کرده است،وزیلعی هم به طرق متعددروایت کرده است.علامه عزیزی رح درالسراج المنیر شرح الجامع الصغیرفرموده است ازنگاه تعدد طرق حسن لغیره است.بنا برنصوص صریحه قرآن وحدیث فیصله اجماعی جمیع امت مسلمه است که "کل قرض جر نفعا فهوربا"

دراوجزالمسالک (ص۱۶ج۵)نوشته است که: "قال الموفق کل قرض شرط فیه ان یزیده فهو حرام بغیر خلاف" خاص کردن نص قرآنی برسودصرفی وخارج کردن سودتجارتی ازان تحریف اشکار قرآن کریم است.سودصرفی وتجارتی صرف درنیت وقصدازهم فرق دارند. اگربه قصدشخص گرفته شود سودصرفی است واگربه قصد شرکت وتجارت گرفته شود سود تجارتی است.چونکه حقیقت هردومتحداست اگربه یک قسم ان حرام وبه قسم دیگران حلال گفته شودحاصل این خواهد بود که سود به ذات خود حرام نیست وحرمت دران مربوط نیت مستقرض است.صرف مقصد استقراض را درحقیقت ربا انقدر موثر ساختن خلاف قرآن،حدیث،اجماع،وقیاس است.

ازحضرت ابوهریره رض روایت است که "لیأتین علی الناس زمان لایبقی احد الا اکل الربا فان لم یأکله اصابه من بخاره ویروی من غباره"

رواه احمدوالنسائی وابن ماجه(مشکاة ص۲۴۵)مصداق این پیشگویی هم سودتجارتی شده میتواند.فقهاء کرام رح براین اجماع کرده اندکه اگررب المال درمضاربت برای خودنفع معین رامقررکند جائزنیست، وبعینه همین سودتجارتی است.

ابطال جزء سوم

قبلاثابت ساختیم که سود تجارتی هم چون سودصرفی مدلول نص قرآن بوده وحرام است. وحرمت ان ثابت بالقیاس نیست،بناءبه جستجوکردن علت حرمت ان اصلاضرورت نیست، ثانیا ظلم راعلت ربا پنداشتن اشتباه است،واین خلط درنتیجه ندانستن فرق میان علت وحکمت ایجاد شده است.

مدارحکم برعلت است ،یعنی وجودوعدم حکم موقوف به وجودوعدم علت میباشد، بناء

علت علامه حکم میباشد.

و حکمت ان فائده راگفته میشودکه به امتثال حکم مرتب میشود، و مدارحکم بران نمیباشد، علت حکم یکی میباشد وحکمت هامتعددهم شده میتواند.انسان به معلوم کردن علت احکام مکلف است،تاباعلامات ان علم احکام ثابت شود،وبه معلوم کردن حکمت مکلف نیست،ونه رسیدن انسان به حکمت ضروری است،اگربعضی حکمتها معلوم گردد حتمی نیست که همان مجموعه حکمتهاخواهد بود،بلکه حکمتهای دیگرراهم میتوان داشت. مثلا علت حرمت جمع بین الاختین میان دوخانم چنان رشته است که اگریکی انهامردفرض کرده شود تناکح ایشان حرام خواهد بود،وحکمت انرا چنین پنداشته اند که سبب قطع رحم بین دو خواهر میشود.وواضح است که اگر دربعض حالات مخصوص خوف قطع رحم نباشد ، جمع بین الاختین حلال باید شد درحال که هیچ کسی هم بران قائل نیست (الامن اعمی الله قلبه)

مثال خوب ان اشاره ترافیکی برجاده هااست،که سبزشدن وسرخ شدن ان علت حکم حرکت کردن وایستادن ترافیک است،یعنی مظهر حکم است.وکارعلامه رابرایش میکند؛ وحکمت ان حکم نجات ازتصادم است،پس اگرهیچ امکان تصادم هم نباشد،با سرخ شدن اشاره حکم توقف موجوداست،وخلاف ورزی کننده مجرم پنداشته مشود.

واگر علت بودن ظلم تسلیم کرده شود،پس مستلزم حلت بلکه فرضیت رباالفضل خواهد شد. زیرا که معامله مبادلةالجنس بالجنس به علت یک صفت مرغوبه خاص صورت میگیرد، پس مشروط ساختن مساوات جید وردی ظلم خواهدبود،وجهت رفع ظلم تفاضل فرض خواهد بود.

ابطال جزءچهارم

گفتن اینکه سودتجارتی از ظلم پاک است،به کلی غلط است واین دعوی مترادف خاک پاشیدن در چشم دنیا می باشد،نسبت به سودصرفی درسود تجارتی ظلم بیشتر میباشد.ظلم سود صرفی محدود به یک چند شخص میباشد،درحال که ظلم سودتجارتی بانکداری امروزی تمام دنیا را دردم چنان پل داده است که گوشت را توأم بااستخوان میده میکند. سودخوران که درحقیقت درنده گان انسان خورنده بلکه انسانیت خوران اند ،جهت چشیدن خون انسانها چنان جالهای رانصب کرده اندکه به انسان درگیر شده موقع فریاد کشیدن را هم نمی دهند.

تعجب وافسوس باد بر ذهنیت تاریکباروخون خوار نوین غربی که بادیدن چند گوسفند زیبا هم لعاب دهن ایشان میریزد،ایامدعیان عقل وخردفکر نمیکنند که جهت پرورش وفربه شدن چند گرگ چقدر ارواح انسانی قربان شده اند،وچقدراجسام انسانی درپیشگاه انان جان میدهند،دنیا باتمام وسعت خودبه سبب این درنده گان بر انسانیت تنگ شده است.

تفصیل فن آن درنده گان بسیار طولانی است،بناءدراخیر رساله تحت عنوان "بربادی های نظام بانکداری" انشاءالله چیزی خواهیم نوشت.

دلیل دوم

مفاد گرفتن دربدل قرض مثل اجاره است،چنانچه در اجاره اجوره گرفتن چیزی مستأجرشده جائزاست،گرفتن اجوره رقم به قرض داده شده نیز جائز است.

جواب

① هنگام که حرمت هر نوع سود به نص ثابت است،پس جهت حلت ان نوعیت قیاس کردن به کلی همانطور خواهدبود ،چنانچه منطق ابلیس در "انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین" ومنطق کفاردر "انما البیع مثل الربا" است.

② همین قیاس بعینه درسودصرفی هم جاری میشود،بلکه مشابهت ان با اجاره بیشتراست،به خاطر که اشیاءجهت رفع ضروریات شخصی بیشتر گرفته میشود.

③ نقوددرمعاملات عرفاوشرعا با تعیین کردن هم متعین نمیشود،پس بعد از قبض کردن مقروض هیچ تعلق قرضدارن با رقم متعین قرض نمیماند،پس چطور مستحق گرفتن منافع ان میگردند؟بالفرض اگرتعیین نقودصحیح هم باشد،یااستقراض مکیل یاموزون باشد،بازهم مال مذکور ازملک قرضدارن برامده درملک مقروض داخل میشود،پس منافع راکه مقروض به دست می اورداز ملک خودش است نه ازملک قرضداران.

④ جنس کرائی بعینه برقرار میماند،مستأجر صرف بهره برداری ازان میکند،واصل چیز را بعینه دوباره به مالکش میدهد،برعکس مقروض با داشتن پول نقد باخود چی خواهد کرد؟ بلکه انراخرج کرده ودرعوض ان ازملک خود همان پیمانه پول رابه صاحب پول میدهد. فلهذا قرض بااجاره هیچ مشابهت ندارد،بلکه قرض ابتداء تبرع وانتهاء بابیع مشابهت دارد

دلیل سوم

خریدار دربیع سلم از اجل(مهلت)بهره برداری میکند.وهمچنان فقهاء زیادت پول رادر بیع موجل جائز گفته اند.پس سودگرفتن دربدل قرض نیز همین نوع است.

جواب

درست است که به خاطر اجل قیمت بلند میرود،ولی زیادت قیمت دربیع بخلاف الجنس اعتباردارد.دربیع بالجنس اعتبار ندارد،چنانچه صفت جودت درمبادله بغیرالجنس معتبر است مگردرمبادله بالجنس معتبرنیسّت چونکه درقرض مبادله بالجنس است تفاضل حرام میباشد.

دلیل چهارم

درحدیث شریف امده است که رسول الله ﷺازجابر رض قرض گفته .وبیشتر ازان برایش پرداخت.

جواب

① این ازنوع سود صرفی است که غربی مشرب ها هم انرا حرام میدانند.

② رباان زیادت رامیگویند که درعقد مشروط شده باشد،بیشتر پرداختن نامشروط بلا شبهه جائز ومستحسن میباشد.درهیچ روایت نیامده است که رسول الله ﷺدروقت عقد مقدار بیشتررا برذمه خودمشروط ساخته بود.

جزدلیل اول بقیه تمام دلائل شامل هردونوع سود است مگراینها یک نوع انرا حلال ونوع دیگر انرا حرام میگویند. "افتومنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض"

دلیل فریق دوم

فریق دومی ازاین ایه "یاایهاالذین امنوالاتأکلواالربااضعافامضاعفة" استدلال کرده میگویند که سود مفرد حلال وسود مرکب حرام است.وجه استدلال انهااین است که ربابه "اضعافا مضاعفة"مقید گردیده است،وقاعده چنین است که هرگاه نهی برمقیدداخل شودپس نهی مفید مقصود میباشد،ومیگویند که سودعهد رسالت همین طور بود،ازسودمفرد نه در قرآن ممانعت شده است ونه درعهد رسالت وجود داشت۔

جواب

① دراصول فقه حنفی مفهوم مخالف اعتبار ندارد،اگر این ایه ازحکم سود مفرد سکوت کرده دلائل دیگر برحرمت ان موجود است،وبه نزدکسانی که مفهوم مخالف رااعتبار م میدهند این شرط است که برخلاف ان مفهوم یک قرینه نباشد،درکتاب های اصول جهت اعتبارمفهوم مخالف چند شرط گذاشته شده است که ازجمله یک شرط ان این است ک ورودمنطوق الشأن یک واقعه خاص نباشد:"الشرط الخامس ان لایکون المنطوق لبیان حکم حادثة کقوله تعالی:لاتأکلوا الربا اضعافا مضاعفة،فلا مفهوم للاضعاف"(تسهیل الوصول طبع مصر، ص۱۱۳) معلوم شد که درانیجا بالاجماع مفهوم مخالف مرادنیست.

② گرچه سودمفرد دراصطلاح سودخوران سودپنداشته نمیشود.مگراینست که هرگاه مفاد رقم سودرا به سود بدهد به اضعافا مضاعفةمیرسد.

مغالطه

مردم ظلمت جدید میگویند که ازقول عمر رض ثابت میگرددکه مفهوم واضح ربارا تعیین نکرده است،ایت ربا مجمل است،بناءدرتعیین مفهوم ان گنجایش است.

. لیکن این محض تلبیس است ،قبلامفصلانوشتیم که مردم عرب واطراف ان درزمان نزول قرآن وقبل ازان درزمان جاهلیت انواع مختلف سود راانجام میدادند که مفهوم ان درنزد انها عام واضح ومتعین بود،ازقرآن کریم ثابت میگرددکه درزمان نزول تورات هم سودرائج بود،هنگام که حکم حرمت ربا ناز ل شد هیچ کسی هم ازمعنی ومفهوم ان نپرسید،بلکه همه سود مروج خود راترک کرد.سود معروف درانوقت قرض سودی (ربا النسیئة)بود.که بعد ها رسول الله ﷺ بعض انواع بیع را (رباالفضل) هم درسودداخل کرده از ان منع فرمود.که ارشاد عمر رض هم درموردهمین نوع سوداست.که درموردداستن علت ان مجتهدین هم اختلاف کرده اند.تفصیل فوق رادراحکام القرآن للجصاص ،تفسیر کبیر للرازی ،شرح معانی الاثار للطحاوی،بدایة المجتهد لابن رشد رحمهم الله تعالی وغیرهم

غرض اینکه این اجمال دررباى حديث (رباالفضل)است؛دررباى قرآن اجمال وجود ندارد ودر مفهوم متعین خود قطعی الدلاله است.ابن عربی دراحکام القرآن فرموده است:"ان من

بلغتهم وانزل علیه کتابا تیسیرا معه بلسانه ولسانهم والربانی اللغة الربانوة والمراد به فی اللغة کل ربا ندلا یقابلها عوض"

کارهاي مهلک نظام بانکي

① نظام بانکی بادادن لغمه سودی دردهن سرمایه داران تسلط خودرابرسرمایه تمام قوم برپامیدارد،وازان بادادن به سودبیشتروياتجارت بهره برداری میکنند.یعنی دربدل اینکه منافع سرمایه تمام قوم بالای قوم تقسیم گرددفقط به چند تن داده میشود،سپس اگرنقصان بانکی رخ دهد سرمایه تمام قوم دران غرق میشود.پس این کدام انتهای ظلم است که نقصان به دوش قوم باشد ومفاد ازان چند شخص،اگرافراد سرمایه گذار خود ایشان به سرمایه خود کاربکنند ازیک طرف منافع سرمایه خودراخودایشان میگیرند وازطرف دیگر از ارتکازات ؛ولتی درامان میباشند،نظام اقتصاداسلامی هم هرفردمسلمان راوادار میسازدکه سرمایه خود رادرتجارت قراردهد،درغیر ان سرمایه دردادن زکات سالانه ازبین خواهد رفت.

② بانک به سرمایه داران خوردقرضه نمیدهد،وسرمایه داران بزرگ هرچه خواسته باشندازبانک گرفته درصنعت یاتجارت به کارمی اندازند.

ومفاد سرمایه تمام قوم رادرحساب خودجمع میکنند،واگر احیانا اصل سرمایه هلاک گردد،قرضه بانک حصول نشده نقصان راقوم تحمل میکند.

③ سرمایه داران بزرگ باگرفتن قرضه بزرگ ازبانک جمع سرمایه وافر خودش فضای بازار تجارتی راچنان عیار میسازد که گذاشتن پای سرمایه داران خورد درعرصه تجارت مرادف مرگش میگردد.

④ هنگام که سرمایه داران بزرگ با گرفتن قرضه های بزرگ ازبانک برتجارت وصنعت های بزرگ مسلط گردند،پس جهت اشامیدن خون وملکیتهای مردم نرخ بازار را بلند میبرند،قوم ازیک طرف از تجارت وصنعت محروم میگرددوازطرف دیگربابلند رفتن نرخ ضروریات اولیه کیسه های ایشان بریده میشود.

⑤ ازاینکه تجارت وصنعت درانحصار چندنفر قرار گرفته است،مدارک کسب معاش هم بر عام مردم تنگ میگردد.

⑥ بعض اوقات خودسرمایه داران هم درعذاب سودمبتلا میگردند،مثلادرتجارت باچنان

نقصان مواجه میشوندکه سرمایه شخصی بامفاد وسرمایه گرفته شده ازبانک همه غرق شود. پس برعلاوه اینکه قرضه بانک درذمه اش است مدارک عایداتی خودرانیز ازدست میدهد، درحالیکه درتجارت غیرسودی اگرسرمایه ازبین هم برود حداقل قرضدار نمیباشد.درعصر امروزی نظام بانکی راستون فقرات نظام اقتصادی میدانند.مگر بامشاهده کردن مهلکات فوق الذکرخود مفکرین غربی انرا کرم ستونِ فقرات دانسته اند.

ضربه دومي نظام سرمايه داري

قبلا واضح ساختیم که درتجارت نظام سودی مفادراسرمایه دار ونقصان راقوم متحمل میگردد. مگردرچوکات رسمیات رقم ناچیز ازخودش نیز میباشدولی این انسان درنده خوردترین نقصان راهم چرامتحمل شود؟جهت جبیره ان هم میخواهد ازاسکلیت قوم چیزی بربایند. پس ماشین های بیمه وقمار راایجاد کرده اند که درصورت امدن افت اسمانی ماشین بیمه راروشن میکنند.واگربه خطر نازل شدن نرخ ها مواجه شوند دکمه احتکار را فشار میدهند وبعدازمسلط شدن برتمام مندوی هانرخ را حسب منشأخود بلند میبرند.ویا با فروختن مال قبل ازرسیدنش دیگران راسردچار افت میسازند.

سپس باوجوداینکه بیمه مرگ قوم است جهت رشدان تلاش نموده میگویندکه بیمه ضامن زندگی معیاری قوم است درحال که منافع کمپنی های بیمه نیز درجیب سرمایه داران می ریزد.درفرصت های مناسب بدون افت اسمانی خود ایشان جهت بدست اوردن سرمایه بیمه کمپنی خودرااتش میزنند.نقشه عدم توازن نظام بانکداری باگذاشتن داشتنیهای تمام قوم دردست چند تن ذریعه بیمه وسته چنین به نظرامد.شعر:

اُس طرف بھی آدمی اوراس طرف بھی آدمی　　　اس کے بوٹوں پر چمک ہے اسکے چہرے پر نہیں

دررد‌فعل انها اشتراکیت بر پاخیسته وبه اوازخوانی شروع کرد.شعر:

گیا دور سرمایہ داری گیا　　　تماشہ دکھاکر مداری گیا

آخرين ضربه مهلك سرمايه داري

درفرصت مناسب خواهم گفت که اشتراکیت هم یک نوع معیاری تر سرمایه داری است.گرگ مکاردر میان گرگان انسان خوربادبدن گوشت گرگ هم جنس شریرش هم

لعاب دهن میریزد.انها باوانموده ساختن نجات ازپنجال اشتراکیت مزدوران وزمین داران را درخواب وخیال زیبای اشترا کیت قرار میدهند،مزدور باچشمان پوشیده خود رامالک حصه خود پنداشته در پی انان میشود.مگر فکرمیکند که "مداری بانشان دادن صحنه رفت"نه بلکه مداری انهارابوزینه واربه سازوسرنای خود مست ساخته ازنفع ونقصان خود بی باکانه میرقصاند،هنگام که پنجال خون الود اشتراکیت در جسم ایشان غرق شد،هوش به سرش امده چنین فریاد بی چارگی میکشد، شعر :

کہ ا ز چنگال گرگم دررہودی چودیدم عاقبت گرگم تو بودی

وگاهی ازبه تنگ امدن درنده گان خیرخواهش چنین فریادمیکشد،شعر:

مرا اے کاشکی مادر نے زاد اگر ے زاد کس شیرم نے داد

مگرحالانه توان نفس کشیدن رادارددونه حسرت فایده میکند.ولی بازهم فریاد میکشند،شعر:

بلا سے قزاق آکے لوٹیں یہ پاسبانوں کی لوٹ جائے
ستم بھی ہوگا تو دیکھ لیں گے کرم کا بھانڈا تو پھوٹ جائے
اچک لے شاہیں تو غم نہیں یہ قفس تو کمبخت ٹوٹ جائے
چمن کو لوٹا تو باغباں نے اب آکے گلچیں بھی لوٹ جائے

ازعوام چه شکایت کنم ،افسوس وتعجب بر حال بعضی رهنما های مذهبی که طفلانه در گهواره اشتراکیت افتاده چنان مستی میکنند که نظام عادلانه اسلام رانظام ناقص اقتصادی می پندارندوخیخواهند که اشتراکیت رادر اسلام پیوند نمایند،این سربراهان قوم هر گز براین نمی اندیشند که دراشتراکیت رامسدود ساخته دروازه های اسلام راباز سازد،انها علاج واحد ارتکاز دولت رادراین میبینند که کارخانه ازطرف دولت ضبط گرددوزمین هابه دهقانان تقسیم گردد.

نظام عادلانه شریعت

نظام عادلانه شریعت که ضامن فلاح دنیا واخرت است چنین میباشد که از یک طرف سرمایه داری بابستن دروازه های بانک ،بیمه ،سته،احتکارصنعت وتجارت بندگرددوبه حفظ جنگلات ،معادن واثار قیمتی،ماهی گیری وغیره توجه شود وازطرف دیگرنظام زکات وعشر

وتقسیم شرعی وراثت جاری گردد.وبر علاوه مهیاساختن صنعت ،تجارت وغیره ذرائع ازاد کسب معاش بنا بر رقابتها قیمت مواداولیه پائین گردد.ومراکزادارات دولتی ذریعه نظام زکات ،عشر وتقسیم وراثت بامدت کم درقوم منتشرخواهد شد،الله تعالی همه رااززافراط وتفریط باطل نجات داده وبه صراط المستقیم اراسته سازد .

رشیداحمد - ۱۸ربیع الاخر ۸۸ هجری

****
****
****
******
*****

بسم الله الرحمن الرحيم

وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا

مودودی صاحب
و تخریب اسلام

فقیه العصر حضرت علامه مفتی رشید احمد صاحب مدظله العالی

سوالات :

① آیامودودی صاحب وگروهش ازاهل سنت به شمار میروند؟

② آیاکمک باایشان جایزاست؟

③ آیاازدواج باایشان جایزاست؟

④ امامت ایشان چی حکم دارد؟

عنوانات

جماعت اسلامی

سوال ؛ مودودی صاحب وجماعتش با یک تحریک منظم درخدمات اجتماعی چون شفاخانه هاوغیره امور خیریه مردم راجذب میدارند که اکثر مردم نادان به همین خوبیها دیده گرویده انها میگردند.لهذا بابیان مفصل خودامت رارهبری کنید که ایاجماعت اسلامی واقعا ممثل همان اسلام است که صحابه رض از حضور ﷺ اموخته بودند؟وایا خوبیهای فوق الذکر دلیل حقانیت ایشان شده میتواند؟اگر جماعت اسلامی واقعا به راه درست نباشد پس سوالهای ذیل مطرح میگردد:

① آیاآنها ازاهل سنت شمرده میشوند؟ ② ایا کمک به ایشان جائز است؟ ③ یاازدواج با ایشان جائز است؟ ④ امامت ایشان چی احکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب :الحمدلله وسلام علی عباده الذین اصطفی امابعد فاعوذبالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین. امین

درعصر امروز مردم حسن نظم،حسن اخلاق،همدردی،برپانمودن اعمال،شجاعت وهمت را معیار حق میپندارند،پس درهر جماعت که این صفات دیده شودانراحق پنداشته گرویده ان میگردند.ولی خوب بدانید که هیچ چیز ازانها معیار حق شده نمیتواند.گرچه این امر انقدر بدیهی است که عقل هر انسان فیصله کرده میتواند ولی باز هم من یک عرض مختصر دارم.

مغالطه درتعیین معیارحق

اگرحسن نظم معیار حق پنداشته شودپس مردم لندن امریکا وغیره بیشتر اهل حق خواهند بود.وهمچنان نظم ونسق راکه جماعت های عیسوی وقادیانی دارد هیچ گروه اسلامی ندارد. همچنان مثیل حسن اخلاق وهمدردی عیسوی هاوقادیانی ها درهیچ جماعت مسلمانها دیده نمیشود،ماشین های عیسوی باداشتن شفاخانه هاوتوزیع نمودن کارتنهای شیر وغیره مردم راعیسوی میسازند،بناء مردم بی بضاعت ازانها پیروی میکنند.که چنین طریقه را قادیانی هاهم ازانهااموختند.بسیاری ازداکتران قادیانی بر دوکان های خود نوشته اند که بدون فیس مریضان رادرخانه های ایشان تداوی میکنند.قادیانی هارادیدم که به سیرها شیر تازه رابالای مهاجرین تقسیم می کنند،که این معمول ایشان ماه ها طول میکشید.اگرحرکت

عیسوی قوطی های شیر خشک راتوزیع میکردند قادیانی ها بیشتر‌ازان شیر تازه را توزیع میکر دند.پس ایا انها باچنین اعمال خود اهل حق شده میتوانند؟همین شیوه های عیسوی وقادیانی رابعض حرکت های مسلمان هم شروع کرده اندکه باساختن شفاخانه وغیره امور تعاونی تلا ش میورزند که مردم را ازخود متأثر سازند.نتنها اینکه این شیوه تبلیغ معیار حق نیست بلکه غلط است.اگرشما کسی را دربدل احسان ویا کدام طمع دیگر امروز جذب میکنید چه اعتبار که فردا باطمع بیشتر به جماعت دیگر برود؟همچنان پابندی به اعمال معیار حق نیست،چنانچه پیامبر ﷺدرموردخوارج فرموده است که ان مردم چنان عابد و زاهد خواهند بود که شما عبادت خودرابه تناسب عبادت انان سبک خواهید پنداشت. وهمیشه به تلاوت قرآن کریم رطب اللسان خواهند بود مگر"لَايُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُم"یعنی تلاوت ایشان درقلب اثر نخواهد کرد ،ویا به قبولیت نخواهدرفت بلکه درزبان خواهد ماند.

زمخشری را به خاطر جارالله میگویندکه اودنیا ومافیها راترک کرده دربیت الله معتکف بود، پس آیا معتزله وخوارج رابه اعتبار پابندی به اعمال اهل حق گفته میتوانیم؟ در مورد جرأت وهمت هم فکر کنیدکه کفار چسان جرأت وهمت خویش رااظهار میدارند، وکنیز شدن خواهران ،خانمان ودختران خودرابرداشت کرده اند،وحلقه غلامی رادرگردنهای خود و اطفال خودچسان انداختند،سلطنت ها،جایدادها ،وجانهای خودرا قربان کردند،بزرگترین افت هم موقف ایشان راتغیر داده نتوانست،به جرأت ابوطالب نگاه کنید که دروقت جان سپردن هم میگوید که" اخترت النارعلی العار"درمقابل عار اتش رااختیار کردم،غور کنید که چقدر شجاعت بزرگ هم معیار حق شده نتوانسته است،پس معلوم شدکه جرأت ،همت واستقلال را معیار حق پنداشتن هم غلط است،اینها همه درحقیقت صفات اهل حق است که غیر انرااختیار کرده است،چناچه بسیاری صفات غیر رااهل حق اختیارکرده است ،صفات مذکور بدون شک محموده است وازصفات اهل حق به شمار میرودمگرمعیار حق شده نمیتواند، که در هر کسی دیده شود اهل حق خواهد بود،بعض مردم به خاطر گرویده انها میگردند که دین درنزد انها بسیاراسان است،ودین مولویها بسیارسخت ومشکل است،مولوی کسی را با پوشیدن لباس غیر شرعی ،تشبه بالکفار،ومرتکب شدن جرائم چون سینماروی وغیره دیندار نمی پندارند،بعض جماعت ها دین راچنان اسان ساخته است ،که اگر

منسوبینش با ریش کوتاه،موی هاولباس انگریزی،پاچه های کشال به سینما یروند باز مسلمان دیندار بلکه متقیان ونیک مردان تمام دنیا میتوان شد، شعر :

حج بھی کعبہ اوگنگا کا اشنان بھی خوش رہے شیطان بھی، راضی رہ

تازمان که کسی زکات ،پوست قربانی وصدقةالفطر رادرجای مناسب مصرف نکند به نزد مولا دیندار نخواهد بود. مگر نظر ان جماعت اینست که شمازکات را به جماعت بدهید،پس اگر جماعت انرادرتعمیر خانه ها،درمعاش دکتوران شفاخانه ها،درانتخابات ویا هر جای مصرف کردباک ندارد،ببینید چقدر دین اسان که هم زکات اداشد وهم ضرورت جماعت بر آورده شد.

کجا به بیراهه میروي؟

محترما ! به هوش بیائید .کجا به بیراهه میروید؟اگربه نزد شماهم اسانی وسهولت معیار حق باشد پس چرااسلام را ترک نمی کنید که همه جانبه ازاد شوید،واگر خواهان بقای نام اسلام با آزادی باشیدپس درمذهب پرویزی ازادی وسهولت بیشتر است درانجا نه نماز است ونه روزه ونه اجتناب از محرمات.(اعاذناالله منه)

معیار حق

همه بشنویدکه درحقیقت معیارحق چیست؟ ارشاد است:

آیات بینات

① ﴿ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴾ الله تعالی صراط المستقیم رابه صراط القرآن ،صراط الله وصراط الرسول تفسیر نکردکه درتعیین ان اختلاف خواهد شد،لهذامیفرماید "صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ" که این راه جماعت منعم علیهم است این جماعت صراط المستقیم را تعین خواهد کردبلکه قاعده عربی است که بدل مقصود بالنسبت خواهد بود،ومبدل منه صرف جهت شهرت تذکر می یابد.پس معلوم گردید که اصل مقصود درطلب هدایت راه جماعت منعم علیهم است،وصراط المستقیم نام دومی ان است، پس معلوم گردید که چناچه کتاب الله درتفهیم خود به رسول الله ضرورت

دارد.ہمان طور کتاب الله وسنت رسول الله به رجال الله(جماعت منعم علیهم)دارد.فهم قرآن وحدیث بامستغنی شدن ازان جماعت به ما مجازنیست.غرض اینکه اسوه حسنه صحابه کرام رض صراط مستقیم است.سپس کارشناسان این طریقه جماعت تابعین سپس کسانیکه ازانها نقل کرده اند.این طرز گیرنده گان درست بالمشافهه ازیک دیگر تابه روز قیامت جماعت رجال الله به صراط مستقیم خواهند بود.وطریقه های مخالف ان درراه های گمراهی وضلالت خواهند بود.وجماعت رجال الله تابه روز قیامت تصویر وتفسیر زنده قرآن خواهدبود.

(۲) ﴿ بَلْ هُوَ ءَايَٰتٌۢ بَيِّنَٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾ (۲۹.۴۹) ازاین معلوم گردید که تفسیرایات قرآن درسینه های رجال الله جای دارد وواجب القبول است.

(۳) ﴿ وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ ٱلْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِۦ جَهَنَّمَ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ﴾ (۴.۱۱۵)

"يُشَاقِقِ الرَّسُولَ"بر "ويتبع غيرسبيل المومنين"عطف تفسیری است.یعنی سبیل رسول الله رایک جماعت ازمومنین به قول وعمل خودتعیین و پیگیری خواهند کرد.پس انحراف کردن از راه انها انحراف ازراه رسول الله وموجب جهنم خواهدبود.(اعاذناالله منها)

(۴) ﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ﴾ (۳.۱۱۰)

"أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ"به واجب بودن اتباع صحابه کرام وحجت بودن طریقه انها دلالت میکند.

(۵) ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ ﴾ (۲.۱۴۳)

دراین آیت هم مصرح است که راه جماعت منعم علیهم معیار حق است.

(۶) ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا۟ كَمَآ ءَامَنَ ٱلنَّاسُ ﴾ (۲.۱۳)

(۷) ﴿ فَإِنْ ءَامَنُوا۟ بِمِثْلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهْتَدَوا۟ ۖ وَّإِن تَوَلَّوْا۟ فَإِنَّمَا هُمْ فِى شِقَاقٍ ﴾ (۲.۱۳۷)

دراین دو ایت تصریح گردیده است که همان ایمان معتبر خواهد بود که مانند ایمان صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم باشد.یعنی معیار ایمان صحیح طریقه صحابه کرام است.اگر کسی به راه راست برخلاف طریقه صحابه کرام رض مدعی ایمان بر قرآن وحدیث باشد موردقبول نخواهد شد.

احادیث مبارکه

① حضور ﷺ فرموده است که در امت من فرقه های زیاد ایجاد خواهد شد..که ازجمله یکی ان کامیاب وبقیه همه جهنمی خواهد بود، عرض کرده شد که ان کدام فرقه خواهد بود.فرمودکه "ما انا علیه واصحابی" دراینجا لفظ ماانا علیه کافی بود مگر رسول الله ﷺ میدانست که بعضی مردم درآینده با مستغنی شدن از اصحاب درجستجوی راه من خواهند بود،بلکه به مستغنی شدن ازمن هم راه مستقیم را جستجو خواهند کرد،بنا بعد از "ما اناعلیه واصحابی" را اضافه کرد ورا، خودراه تفسیر فرمود که راه من همان خواهد بود که صحابه کرام بیان کرده است.دربدل افاظ "ما انزل الله ویا ما ورد به القرآن" نرمودن " ما اناعلیه"وکفایت نکردن بران .وگفتن"واصحابی"دلیل صریح برابس است که ما اجازه اموختن قرآن وحدیث رابلا واسطه نداریم.

② "علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ" دراینجا هم باعطف تفسیری ساختن "وسنة الخلفاء" بعد از "وسنتی" وضاحت فرموده اند که سنت من همان خواهد بود که خلفاء راشدین رض انراتعیین کرده اند.

③ "یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین" (مشکاة ص ۳۶)

یعنی حاملین علم صحیح ازسلف به خلف به طریقه تعلیم گرفتن ازیک دیگر درامت همیشه موجود خواهدبود که تأویلات وتحریفات شائقین استنباط واجتهادراکه بامستغنی شدن ازرجال الله به صورت مستقیم ازکتاب الله وحدیث نموده اند منهدم خواهند کرد.

④ "عن حذیفة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ انی ما ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر ،وزاد الحافظ القصار فانهما حبل الله الممدود فمن تمسك بهما تمسك بالعروة الوثقی لا انفصام لها" (رواه الترمذی وحسنه وقال وفی الباب عن ابن مسعود والطبرانی عن ابی الدرداء منه واحمد وابن ماجه وصححه ابن حبان والحاکم)

حضور ﷺ بعد ازخود درجای اتباع قرآن وحدیث اقتداء بر صحابه کرام رض رافرض گردانیده وبه حیث معیار حق بر ان مهر نهاد. "فبای حدیث بعده یومنون"

⑤ "النجوم امنة للسماء واصحابی امنة لامتی" (رواه مسلم) دراین هم حکم اقتداء کردن بر

صحابه کرام را فرمودند.

عقل سلیم

اگرازنگاه عقل سلیم هم دیده شود یک امرواضح است که یک جماعت باید بود که درهر زمان بلاواسطه باافاده واستفاده، ازهمدیگرباقی باشد زیرا که موجودیت چند امردرافهام وتفهیم ضروری است.

امور ضروری به افهام وتفهیم

① منکلم ومخاطب همزبان میباشند،غیر اهل لسان اگر هر پیمانه مهارت پیدا هم کند درفهم کلام با اهل کلام همتایی کرده نمی تواند.

② شنیدن لهجه متکلم،فرق بین استفهام واخبار صرف ذریعه لهجه شده میتواند ،زیرا که الفاظ هر دو یک، سان میباشد.

③ رخسار متکلم ،دیدن چهره ،رنگ، آثار ،اشارات دست وچشم،که ایااین امر به خاطر تهدید یااستعجازاست،یاطلب مأمور به است ،بر غضب مبنی است یابرحقیقت،همه این امور به لهجه ورویت متکلم موقوف میگردد.یک بار حضور ﷺدرحالت غضب فرمود"سلونی ماشئتم"مردم پرسش های بیجا راشروع کردند،کسی پرسید که پدرم کیست ؟کسی پرسید که شترگم شده ام درکجا است؟حضرت عمر رض گفت که من به رخسار حضور ﷺدیدم که ازفرط غضب سرخ شده بود ،پس به طور قعده نشسته گفتم "اعوذبالله من غضب الله وغضب رسوله"سپس ازقهرایشان کاسته شد.

④ مشاهده محل وقوع کلام:حقیقت لغویه،اصطلاحیه ،مجاز یااستعاره ،کنایه یاتوریه، عموم وخصوص وغیره مفهوم ازمحل ورود کلام دانسته میشود.

⑤ قرب ظاهری وباطنی . (مراد از قرب باطنی محبت است) و اتحاد درخیالات و نظریات زیرا هر کس به سخنهای دوستان ،هم مجلس وهم مشربان خود نسبت به دیگران خوب میفهمد.

بنابرهمین اصول معقول ومسلم هنگام که یک صحابی از رسول الله ﷺروایت میکند به تأکید می فرماید"ابصرته عینای وسمعته اذنای ووعاه قلبی"یعنی هنگام که رسول الله ﷺ

سخن میفرمودندهردوچشم من به تغیرات الوان واثار رخسار ایشان وبه اشارات چشم وابروی ایشان وتعبیرات دستان ایشان متوجه بود ومحل ورود کلام را مشاهده می کردم . رهر دو گوش من طرزواندا ز صداولهجه ایشان رامیشنید؛چنین نفرمود. اند که به گوش وچشم خودمیشنیدم ،بلکه تمام حواسم راجمع کرده هوش وگوش میشدم،توأم بااهل لسان بودن وداشتن شرف قرب ظاهری، وباطنی ارشادات ایشان رادراعماق قلب خود جای میدادم ،الفاظ ومعانی انرا از تغیر محفوظ نگهداشتم.

حالا غورکنیدکه صحابه کرام همه اهل لسان بودند،سخن حضور ﷺرامستقیما میشنیدند ، دروقت تکلم کیفیات وارشادات رامشاهده میکردند،شأن نزول ایات های قرآنی ومواقع ورود احادیث راخوب میدانستند،دراعلی ترین مقام قرب ظاهری وباطنی حضور ﷺ قرارداشتند،با مقرب بودن درگاه الهی بهترین استعداد درک اشارات راداشتند،بناءراه مستقیم راکه انها تعین کرده اند،به کج روان ازان هیچ امکان هدایت نیست،همچنان جماعت که بلا واسطه از صحابه کرام استفاده کرده اند جماعت تابعین اندکه هدایت صراط مستقیم راحاصل کردند.وبعداز تبع تابعین وعلی هذاالقیاس جماعت حفظ کننده صراط مستقیم ذریعه تعلیم وتعلم بالمشافهه جزیان دارد،وانشاءالله تاروز قیامت جریان خواهد داشت ،که این سلسله هیچگاه درهیچ زمان هم قطع نشده است.

جماعت اهل حق

دراسلام چنان حالت هر گزنخواهد اند که قرآن وحدیث به شکل صحیفه باقی مانده وهیچ جماعت معنی ومفهوم انرا ندانند،ارشاد نبی کریم ﷺاست که یک جماعت تا روز قیامت بر حق قائم خواهد بودکه دین قویم وصراط مستقیم راحفاظت خواهد کرد.

پس معلوم گردید که معیار حق همین جماعت اهل الله است،ووابستگان به انها نیز اهل حق ،ومخالفین ان هر قدر که مدعی اتباع قرآن وسنت هم باشند اهل حق شده نمیتوانند،لقب اهل حق به خاطر اهل سنت والجماعت شدکه قرآن راازسنت وهردوی انرا ازجماعت اهل الله میشناسند.

هیچ فن بدون استاذ حاصل شده نمیتواند

هیچ فن دنیا بدون تربیه استاذماهر فن حاصل شده نمیتواند.اگر کسی تمام کتب قدیم وجدید طب رامطالعه کند ،تازیر دست ماهرین فن کار نکند اجازه طبابت برایش داده نمیشود..باخواندن نصاب وکالت در خانه کسی وکیل شده نمیتواند،وصرف به خواندن کتابها هیچ کسی انجنیر شده نمیتواند .هرعلم وفن به یک استاذ ماهر ضرورت دارد،همچنان فقط مطالعه نمودن کتب رجال الله جهت فهمیدن به قرآن وحدیث کافی نیست بلکه بدون تعلیم بالمشافهه علم قرآن وحدیث حاصل شده نمیتواند.زیرا که صحابه کرام از رسول الله ﷺ بالمشافهه علم حاصل کردند وتابعین از صحابه کرام وتبع تابعین از تابعین وبه همین طریقه سلسله تعلیم وتعلم بالمشافهه جریان دارد،بدون شاگردی کردن نزد یک استاذ دعوای حاصل کردن علم قرآن به کلی غلط است،اگر فهمیدن کتاب به معلم ضرورت نمیداشت ،الله تعالی چرا پیامبران راجهت تعلیم کتابش به حیث معلم میفرستاد؟کتاب رابدون رسول نازل میکرد تامردم خود انرا فهمیده وعمل میکردند.

درصحیح البخاری یک حدیث است که علم بدون شاگردی کردن نزد کسی حاصل شده نمیتواند.که الفاظ حدیث قرارذیل است:

"وقال النبی ﷺ من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین وانما العلم بالتعلم رصحیح البخاری باب العلم قبل القول والعمل) قال الحافظ رحمه الله تعالی هوحدیث مرفوع ایضا اورده عاصم والطبرانی من حدیث معاویه ایضا بلفظ یاایها الناس تعلموا ان العلم بالتعلم والفقه بالتفقه ومن یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین اسناده حسن لان فیه مبهم اعتضد بمجیئه من وجه اخرور وی البزار نحوه من حدیث ابن مسعود موقوفا ورواه ابو نعیم الاصبهانی مرفوعا وفی الباب عن ابی درداء وغیره فلا یغتر بقول من جعله من کلام البخاری والمعنی لیس العلم المعتبر الاالماخوذ من الانبیاء وورثتهم علی سبیل التعلم "فتح الباری ص۱۶۰ ج۱

چال وفریب جماعت اسلامی

حالاانهای راکه ازحسن نظم وغیره انها متأثر شده اندادکی به معیار حق وباطل بیاوریم، معلوم میشود که تمام کوشش های این جماعت انحراف از جماعت اهل الله وتخریب مکمل صراط مستقیم متعین شده انها وبعداتعمیر مجدداسلام است من این سخن راصرف بناء بر

استنباط ازاقوال وطرز العمل انها نمی گویم بلکه عبارات صریح انهاموجود است که میگویند مابعد از تخریب مکمل خواهان تعمیر مجدد هستیم،حواله ها بعداً ذکرخواهد شد.

کارکردگی تخریبی

حالاکارکردگی مخریبی رابشنوید،به نظر انهابه استفاده کردن ازماهرین فن وسلسله جاری رجال الله هیچ ضرورت نیست بلکه قرآن وحدیث رابه راه راست باید دانست. میفرمایند: "من درامرختن دین همیشه کوشش کرده ام که به جای اشخاص حال یاماضی مستقیما ازقرآن وحدیث بیاموزم،بناء من جهت معلوم ساختن خواسته های الله تعالی ازمن یاپرمومن درپی سخن فلان وفلان بزرگ کوشانبودم،بلکه کوشش کرده ام که قرآن وسنت چی گفته است "روئیداد جماعت اسلامی ص۳۷.

غور کنید کسی که ازاداره دینی علم حاصل نکرده است رنزد کدام استاذ معروف درس نخوانده است که او گذشته ازعلوم دیگر صرف از زبان عربی انقدر واقفیت نداردکه تصنیف خود را هم توسط دیگران به زبان عربی ترجمه میکند ،که درمقابل ان صحابه که دین را بلا واسطه ازرسول الله ﷺ اموخته اند،ودر مقابل ائمه دین ،محدثین وفقهاءجلیل القدر، و در مقابل اناتکه درادارات مشهورومستند از ماهرین فن علم حاصل کرده اندودرخدمت دین عمر های خود راصرف کرده اند با چقدر جرأت فهمیدن قرآن رابه رأی خود ترجیح میدهد.

توهین صحابه کرام رضی الله عنهم

آنها عقیده دارند که صحابه کرام رض معیار حق نیستند،نتنها اینکه جهت فهم قرآن وحدیث به انها ضرورت نیست بلکه (معاذالله)به کلی جواز نیست،ما قرآن وحدیث رامستقیما ازعلم وفهم خود شناختیم و صحابه کرام رابعد از مطالعه کردن سوانح انها مطابق باقرآن وحدیث دریافتیم.

غور کنید که فیصله نصوص فوق الذکر ودلایل عقلی این است که شما علم ونظریات خودراباطریقه صحابه کرام مقایسه نمایید ،مگر بر عکس اینها میگویند که ما صراط مستقیم را طبق علم وفهم خود مستقیما از قرآن وحدیث میکنیم.سپس صحت وسقم روش وزندگی صحابه کرام رابا نظریه خود مقایسه میکنیم ،مابه جای اینکه نظریه خودراامتحان کنیم ،خود

صراط مستقیم راتعین کرده صحابه کرام را امتحان میکنیم،اعاذنالله منها.

میفرماید :جز رسول الله ﷺ هیچ کس رامعیار حق نسازید هیچ کسی رااز تنقید بالامپندارید.درغلامی ذهنی کسی مبتلا نشوید،هر کس را به معیار داده شده الله تعالی موازنه کنید،طبق همین معیار درجه هر کس راحفظ نمایید.(دستورجماعت اسلامی پاکستان ص۱۴)

سپس میگوید که :

معیار حق صرف کلام الله وسنت رسول الله است،صحابه کرام معیار نیستند بلکه عاملین تام بر این معیار اند. مثال ان این است که ترازوطلا نیست ،لیکن نقره بودن نقره به تول کردن ثابت میگردد (ترجمان القرآن اگست ۱۹۷۶م ص۲۸ج۴۰)

اعتراف مودودی صاحب براینکه اوصحابه کرام راعاملین تام برمعیارشناخته شده او اند بنابرحکمت عملی(تقیه)است،درغیر ان حقیقت این است که صحابه کرام رض درپیمانه مودودی صاحب وبه معیار انتقاد کننده (معاذالله)عمل کرده نتوانستند،چنانچه می فرماید: "ناتوانی های بشری بعضی اوقات برصحابه کرام رض نیز غلبه میکرد" (تفهیمات طبع ٤ص۹)

بعد ازاین به نوشتن چند واقعه کوشش کرده است ثابت نماید که صحابه کرام رض به یک دیگر دروغگو میگفتند،درعبارت فوق لفظ بعض اوقات قابل ملاحظه است ،یعنی شاذ ونادر نه بلکه معاذالله ناتوانی بشری بر اکثر وبیشتر انها طاری میگردید.

علاوه‌جهت ثابت ساختن ناتوانی های بشری روایات بی سند یک کتاب غیر معتبر را پیش میکند،تعجب دراین است که از حدیث صریح و صحیح البخاری انکارمیکند،ودرمورد احادیث راکه صحیح میپنداردچنین عقیده دارد که حداکثرگمان صحت ان میرودنه اینکه علم یقین،مگر جهت توهین صحابه کرام وثابت ساختن ناتوانی های بشری انان برخلاف نصوص صریحه قرآن وحدیث وعقیده اجماعی تمام امت به روایات بیسند دامن میگیرد، فیصله فرآن ایت که : ﴿وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ سوره الحدید ج۱وجای دیگر میفرماید که" ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ (۴۹-۲۹)

معلوم گردید که درکتب سابقه هم مناقب صحابه کرام رض ذکر گردیده است. درمورد

عدول صحابه رض انقدرنصوص است که شمار کرده نمیشود عقیده اجماعی امت این است که "الصحابة کلهم عدول" وبیان کردن ناتوانی های صحابه غرض کار تخریبی بیان می گردد.
ثانیا اینکه لفظ کذب درزبان عربی بر علاوه دروغ به معانی خطا وتخلف ازکار استعمال گردیده است،اگراین الفاظ رایک صحابی به صحابی دیگر استعمال کرده باشد به معنی غلطی اجتهادی خواهد بود،ویاترک کردن کار بنا بر عدم توانایی بر ان بودمگر تخریب انها تا وقت مکمل نمی گردد که نسبت دروغ به صحابه کرام رض نشود،مودودی صاحب بعد از این تقریربنده درکتاب خلافت وملوکیت نوشته است که به صورت اشکار زهر بغض صحابه کرام رض را اشامیده است،اگربعد ازمطالعه ان کتاب هم کسی درمورد بغض مودودی درمورد صحابه کرام رض شک میکندادال بر این خواهد بود که دردل خودش نیز باصحابه کرام رض بغض است.حقیقت این است که کارهای را که مودودی صاحب در مورد ازبین بردن عظمت صحابه کرام وایجاد کردن شکوک درمورد انها انجام داده است شیعه درطول تاریخ خود نتوانستند.(نظر ثانی)
قبل ازمودودی صاحب چنان مسلمان به نظر نمیرسد که به صحابه کرام رض بغض داشته باشدمگر مودودی صاحب امروز یک جماعت از مسلمانان رابه این زهر مسموم ساخته است.

توهین انبیاء کرام علیهم السلام

تخریبات انان درموردانبیاء کرام بیشتر ازاینست،میفرماید:
"عصمت بالوازم ذات انبیاء کرام علیهم السلام نیست،ویک نکته لطیف این است که بعضی اوقات الله تعالی به اراده خودبابرداشتن حفاظت خود اختیار انجام دادن یک دو گناه راداده است(تفهیمات ج ۲ ص۵۷طبع ششم پاکستان)
آیا احکام وفیصله یک نبی درصورت قابل اعتماد شده میتواند که دروقت هرامر ونهی احتمال ان باشد که شایددر همین وقت عصمت مرفوع گردیده باشد،حقیت این است که از بعضی انبیاء کرام غلطیهای اجتهادی رخداده است که بعدا اگاه گردیده است،اخطاءاجتهادی گناه نیست که منافی عصمت باشد بلکه بران ثواب مرتب میگردد،هنگام که مسلمانان بنا به دست درازی مودودی صاحب بر عصمت انبیاء به جوش امدند او به خاطر اثبات دعوای خود یک فهرست ازگناه های انبیاءراترتیب کرده شایع ساخت،که من همت نقل کردن یک

گستاخی انراهم ندارم اگر کسی خواهان دیدن نمونه ان باشد گستاخی اورادر تفهیم القرآن درشأن ادم ،نوح، ابراهیم ،داود ،یونس، یوسف علیهم السلام ودرترجمان القرآن ج۲۹ عدد ٤ ص۵ ورسان المسائل ص۳۱ج۱طبع دوم درشأن موسی علیه السلام ببینید. مگر ازاین ـکاری مودودی صاحب خبر باید بود که او درهر چا پجدید خود گستاخی های غیر قابل تحمل رامی پوشاند ولی اعلان توبه نمی کند.

قرآن غائب

روایات اهل تشیع درمورد تحریف قرآن مختلف است،که پوره یا۲/۳یا ۳/٤ آن غائب است . فرورفتن این زهر درحلق مسلمانان ذریعه اهل تشیع نهایت مشکل بود،مگر ببینید که مودودی صاحب باچقدرمکاری عقیده غائب شدن ۳/٤حصه ویا تمام انرالقمه حلوا ساخته وبر یک گروه از مسلمانان بلعیده است،میفرماید:

"معنای اصلی که دروقت نزول قرآن ازاین الفاظ(اله،رب،دین،عبادت)پنداشته میشد اهسته اهسته درقرن های بعدی تبدیل گردید تا انکه هریک ان با نهایت کوششها برطرف گردیده ویا به مفهومات مبهم خاص گردید.درنتیجه شناختن مدعای اصلی قرآن به مسلمانان مشکل گردید......پس این یک حقیقت است که باپرده انداختن برمحض همین چهاراصطلاح تعلیم روح حقیقی چهارم حصه ویا تمام قرآن ازنظر مسلمانان پنهان گردید."

(قرآن کی چار بنیادی اصطلاحین ص ۴۔۲)

الله تعالی ذمه واری الفاظ ومعانی قرآن کریم راخودش نموده است،ارشاداست:"انانحن نزلناالذکر وانالہ لحافظون"وجای دیکر ارشاد است:"ان علینا جمعه وقرآنه فاذا قرآناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه"عقیده مودودی صاحب برخلاف این نصوص صریحه این است که تعلیم بیشتر ازسوم حصه قرآن بلکه روح تعلیمی تمام قرآن غائب گردیده است.

اندک غور کنید که خط فوق الذکر بر خواننده گان چی اثر خواهد گذاشت؟انها چی برداشت خواهند داشت ودردلهای انان درمورد قرآن واسلام چی شکوک ایجاد خواهد گردید؟اباخواننده گان ان به غور کردن به امور اتی مجبور نخواهند شد؟

① وعده الله تعالی درمورد حفاظت قرآن - نعوذبالله -- دروغ وغلط است.

② درحالیکه ازمدنهای طولانی تعلیم درست وروح حقیقی قرآن غائب است پس

مودودی صاحب انرادوباره ازکجادریافت؟

درحالیکه درخلال چهارده صد سال به تفسیر أئمه بزرگ دین،محدثین کرام ،ومفسرین مشهورفهمیده نتوانستیم پس به قرآن شناسی مودودی صاحب ویاکسی دیگر چطور اعتماد باید کرد؟درنتیجه که ترجمانی هیچ کس قابل اعتماد نیست پس به چنین اسلام و قرآن سلام باشد.نعوذ بالله من ذالک.

③ درحالیکه امت مسلمه تاامرروز به طور مجرمانه ازمفهوم قرآن درغفلت بود ،باعمدادرتحریف قرآن مصروف بود،پس به صحت الفاظ قرآن که ذریعه چنان مجرمان به ما رسیده است چطور اعتماد میتوان کرد.؟پس عقیده مودودی صاحب درمورد عدم حفاظت قرآن لازم میاید که معاذالله قرآن محفوظ نیست.

همچنان رسیدن احادیث وتمام اسلام ازچنان ذرایع مشکوک ناقابل اعتماد خواهد شد.الله تعالی امت مسلمه راازشوق اجتهاد محفوظ دارد امین.

به نزد آنها اصول حدیث بیهوده است

حالا تخریب حدیث راازاعماق قلب بشنوید،میفرماید:"اصول روایت رابگذارید دردور جدید کسی افواهات وسخن های بیهوده مردم رامیشنود"(ترجمان القرآن جلد ۱٤ عدد۲ ص۱۱۱)

وبشنوید : "هر آن روایت راکه محدثین ازلحاظ سند صحیح بشمارد نزد شما ضرور حدیث است مگر نزد ما این ضرور نیست"سپس می فرماید:" لحاظ فهم دینی که به ما حاصل شده است کرده شود، و آن روایت مخصوص حدیث که به کدام معامله تعلق دارد به ذرائع که دران معامله به سنت ثابت بوده به مامعلوم باشدنیز نظر اندازی شود،علاوه براین جوانب زیاد است که بغیرازلحاظ کردن ان نسبت کردن یک حدیث رابه رسول الله ﷺصحیح نمی پنداریم."(رسائل ومسائل ص۲۹۰ج۱)

اندکی جذبه تخریب راتخمین کنید محدثین جلیل القدر که احادیث را تنقیح و تنقید کرده اند،درتمیز صحیح وسقیم ان عمر های خود راصرف کرده اند،کسانی که دارای چنان حافظه بودند که حتی نسب اسپهارا هم یاد کرده بودند،تمام احوال هرراوی راازامان ولادت تابه وفات زبانی یاد کرده بودند،که به اصول روایت وروات حدیث کتب بزرگ راتصنیف

کرده بودند،امام ترمذی دراخیر عمرخودنابیناشده بودکه بالای شتر سوار شده درمسیر راه سرخودراخم کرد ،خادمش از علت خم کردن سرش پرسید او گفت دراینجا یک درخت بود که سرشترسوار بران تکر میکرد ،ازاهالی منطقه بپرسید اگرقضیه همین طورنبود ،دلالت بر ضعف حافظه من میکند ،وروایت حدیث به من مناسب نخواهد بود،چنانچه بعد از تحقیق معلوم شدکه واقعا یک وقت درانجا چنان درخت بود،که واقعات محیر العقول انها معتذر است وامراهم دیگر درمعرفت احادیث که فراست ایمانی وقرب بارگاه الهی انها به کدام حد رسیده بود،انهاوجود مجسم تدین وتقوی بودند که ملائکه هم ازانان رشک می بردند،تمام کوشش هاوقربانی های انان را به یک حرکت قلم ازبین برده نفس خودرادر مقابل ایشان قرار داد،میفرماید که پذیرفتن تصحیح محدثین به نزدما ضروری نیست بلکه فهم راکه ما در مکتب اموخته ایم معیار صحت وسقم حدیث خواهد بود ،جوانب دیگرهم است که وقت به وقت اشکارش خواهیم کرد،یعنی حدیث که ضدنظریات انها قرار گیرد ،جهت ردکردن ان اصول وضع میکنند،حالابفرمائید که انها بامنکرین حدیث چی فرق دارند؟منکرین حدیث هم هرحدیث راردنمی کنند،بلکه احادیث رابه معیارهای وضع شده مقایسه میکنند ، اگر مطابق آن بود میپذیرند درغیران ردمیکنند،اندک مقام مودودی صاحب راهم بشنوید:

نحن رجال وهم رجال

میفرماید : "احادیث ازچند انسان به چند انسان رسیده است بیشترین چیزی که ازان حاصل میشود گمان صحت است نه علم یقین "(ترجمان القرآن جلد۲۶عدد۳ص۲۶۷)

مطلب اینکه اولا ازحدیث چیزی ثابت نمیشود،وبیشترین چیزی که حاصل میشود گمان صحت خواهدبود ،یعنی گمان برده میشود که شاید این حدیث صحیح باشد،ان هم وقت که جهت ثابت کردن چیزی تلاش زیاد صورت گیرد،الفاظ "بیشترین"قابل ملاحظه است ،هنگام که اگربرخلاف نصوص صریحه واجماع امت با یک روایت ضعیف صحابه کرام رض تحت الزام وتوهین قرار گیرند واجب القبول والتشهیر میباشد ،درباره یک حدیث صحیح مرفوع متصل صحیح البخاری می فرماید:"این افسانه مهمل است"(رسائل ومسائل ج۲ ص۳۶طبع سوم)

درحال ک نیصله اجماعی امت چنین است:"اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری"حالا

نه موقع بیان کردن تفصیل قوت حافظه،تدین ،تقوی،مهارت فن حدیث امام بخاری است ونه ضرورت به ان.زیراکه اوراتمام دنیامیشناسد که سخت ترین شرائط را برای قبول روایت گذاشته بود،تازمان روایت راقبول نمی کرد که لقاءوسماع راوی ازمروی عنه ثابت نگردد گرچه هردودریک زمانه باشند ولقاء وسماع انها ممکن هم باشد،یک شخصیت چون امام مسلم به خاطر از امام بخاری ناراض است که او چرااینقدر شرائط سخت رانهاده است، سپس برعلاوه مقام اعلای قوت ضبط وعدالت ومعیاراعلای تنقیدوتنقیح معمولش بود که با نوشتن هر حدیث غسل نموده دورکعت استخاره میخواند،به هرصورت منجنیق مودودی صاحب از امام بخاری گذشته انبیاء ع راهم نبخشید.

جزجماعت اسلامي تمام طريقه هاغلط است

"حنفی ،سنی، دیوبندی،اهل حدیث،بریلوی،شیعه،وغیره پیداوار جهالت اند"
(خطبات مودودی صاحب ص۱۲۸)

درجای با تخریب کردن تمام امت میفرماید:"ماایمان داریم که جز همین یک دعوت وطریقه کار تمام طریقه ها سراسر باطل است"(ترجمان القرآن جلد ۲۶عدد۳ص۱۱۱)

یعنی جزطریقه جماعت اسلامی بقیه تمام طریقه هاباطل وغلط است.

جماعت اسلامي چي ميخواهد؟

طریقه کارخودرا خودشان واضح ساخته میگویند : "بدون تخریب تنقیدی آن الفت را نمیتوان دور کرد که ذریعه تخیلات رائج الوقت وطریقه های عمل به صورت طبیعی کرده میشود. لهذا بدون تخریب یابا تخریب ناقص تطبیق کردن نقشه تعمیر جید سراسر نادانی است "(ترجمان القرآن جلد ۱٤عدد۲ص۱۳٤)

آیا باوجود چنین یک عبارت واضح وصریح کسی شبهه خواهد داشت که جماعت اسلامی چه میخواهد ؟من قبلا عرض کرده بودم که تمام ترین کوشش های انان براین است که بعد ازتخریب تمام امت اسلام جدید خود راسرازنو تعمیر کند.

مذهب مودودي صاحب

درجای دیگر میفرماید : "من نه مسلک اهل حدیث را با تمام تفصیلات آن درست میشناسم . ونه پابند حنفیت یا شافعیت هستم "(رسائل ومسائل جلد ۱ص۱۳۵)

حالاباید پرسید که پس خودت چی هستی ؟تقریبادرصده های دوم وسوم هجری اهل حق درحل وفصل کردن مسائل جزئی وفرعی نظر به اختلاف نظر ها به پنج مکتب فکری تقسیم گردیدند یعنی مذاهب اربعه واهل حدیث،ازان زمان تا امروز حق درهمین پنج حلقه منحصر پنداشته میشود.مگر حالا چهارده صدسال بعد این حق جدید به معرض وجود امد ازجمله ان پنج به یکی هم منتسب نیست بلکه همه راتخریب میکند،جزخود نظریات تمام مسلمانان وشیوه های فکری تمام جماعت هارا باطل می پندارد.حالا سوال ایجاد میشودکه اصول،فروع،ضوابط،قواعد،آیین ،دستور،کتابها،مصنفین،مدارس ومکاتب تعلیم وتعلم حاملین ومحافظین این اسلام جدید قبلا کجابودند؟مکاتب، مدارس، تصانیف ،اصول وضوابط وپوره نظام اسلام که قبلا وجود داشت همه (معاذالله) سراسر غلط بود،پس به چنین اسلام چسان میتوان اعتماد کرد؟پس درحال که درخلال چهارده صد سال یک محافظ درست پیداکرده نتوانست،اصول،ضوابط،مدارس ومکاتب،تصانیف وعلماءان به صحنه وجود نیامد،حالا تدوین اسلام جدیدصرف به یکی ازدوراه میتوان شد،یکی اینکه اسلام جدید درحقیقت تجدید همان اسلام چها رده صد سال قبل است، دراین صورت از مودودی صاحب پرسیده میشود که علم چهارده صد سال قبل برای او چطور آمد؟ آن هم درحال که دردنیا هیچکس انرانمی دانست؛ دوم اینکه به صورت کلی اسلام جدید مدون شده باشدکه قبلا هرگز به صحنه وجود نیامده بودپس دراین اشکال نیست.مگر به یاد باید داشت که معماران اسلام قدیم تعمیرات زبانی اسلام جدید رابه ویرانه هاتبدیل کرده است.شعر:

چراغ راکہ ایزد بر فروزد ہر آنکس تف زند ریشش بسوزد

تقلید بدتر ازگناه است

یک فتوای تخریبی دیگر رابشنوید:"به نظر من تقلید به صاحب علم ناجائز گناه وسخت تر ازان است."(رسائل و مسائل جلد۱ص ٢٤٤)

قبل ازاین درصفحه ۳۴۰ واضح ساخته است که اهل حدیث هم مقلدین اند،غور سید که محدثین ،ائمه دین،مصنفین،فقهاء،علماء،صوفیاءوهمه بزرگان دین که ازجمله اهل حدیث هم اند همه با هم دربدترین گناه مبتلا اندبلکه اشخاص کم علم صحابه کرام هم از اشخاص عالم ترخود تقلید میکردند،به نظر اینها انها هم(معاذالله) مسلمان نیستند،به خاطر که جیزی بد تر ازگناه کفراست،قابل تعجب است که چراصراحة جرأ ت فتوای کفر رانکرده اند؟درحالیکه درجاهای دیگرتصریح کرد، اند که جزانها درروی دنیا کسی مسلمان نیست

ساختن اسلام جدید

بعد ازتخرّیب تمام امت مسلمه حالاتعمیر اسلام جدید پیش کرده میشود:

"اسلام به غیر ازجماعت نیست ،وجماعت بدون امیر نیست"(جماعت اسلامی کاپهلا اجتماع ص۱۴) لهذا تاکه شما درجماعت داخل نشده باشید مسلمان شده نمیتوانید،اسلام بغیر از جماعت بیست وجماعت بغیر از امیر،مقدمه سومی محذوف معنوی است که انرا نسبت به مردم بیرونی ارکان دولت خوب میشناسد،حالامقام امیر رابشنوید:

مقام امیر

میفرماید:"ارکان بعضی جماعتهای مقامی به امیر مقامی بیشترازصدرانجمن اهمیت قائل نیستند ،آنها باید دانستند که هرگاه آنها کسی رابه حیث امیر خود منتخب کردندپس بالای ایشان واجب است که درمعروف از او اطاعت کنند ونا فرمانی اورا گناه بپندارند" (ترجمان القرآن جلد ۲۶عدد۳ص۱۲۵)

در دستور جماعت اسلامی همین ماده موجود است که"راس امیر درامور شرعیه واجب القبول است" فکر کنید که تقلید از صحابی وامام گناه کبیره بلکه کفراست وتقلید ازامیر جماعت اسلامی فرض است، در دستور آنها یک ماده این هم است"جز حضور ﷺهیچ کس را بالاتر ازتنقید مپندارید و در غلامی ذهنی هیچ کس مبتلا نشوید"اولا بغرض توهین تقلید راغلامی ذهنی میگویننددرحالکه میان تقلید وغلامی ذهنی زمین تا به اسمان فرق است؛ثانیا صحابه کرام رضی الله عنهم رابالاتر از تنقید نپنداشته وتقلید ایشان جائز نیست مگر اجازه تنقید کردن بر امیر جماعت اسلامی نیست،اطاعت اوضروری ،تقلیدش فرض،ونافرمانی اش گناه است،جواب این وجواب الجواب رادر اخر این تحریر ببینید.

فرق میان غلامي وتقليد

دڑغلامی اطاعت به ذات مالک تعلق میدارد،خواه دراو یک صفت کمال هم نباشد، هرحکم اودرهر صورت بالای غلام واجب العمل میباشد؛برعکس تقلید بنابه کمال علم وکمال فضل میباشد؛درغلامی صدور امر ونهی ازطرف مالک پنداشته میشود برخلاف این در تقلید صدور حکم ازطرف الله ورسولش پنداشته میشودوظهور ان ازمجتهدین صورت میگیرد، یعنی مجتهد خودش حکم نمیدهد بلکه ناقل حکم شریعت است.

حكمت عملي

رسول الله ﷺ به محض رأی خود بنا بر هیچ مصلحت مجاز تبدیل کردن حکم الهی نیست مگر امیر صاحب تحت عنوان حکمت عملی اجازه دارد که به اضافه کردن یک باب مستقل هر حکم قرآن وحدیث راکه بخواهد تبدیل کرده میتواند،حلال راحرام وحرام راحلال کرده میتواند،چنانچه مقدس پنداشتن یک چیز بنابر ملابست ان با یک چیز یا شخص مقدس به نزد آنها شرک است،مگر به غلاف کعبه مصنوع پاکستان که هنوز شرف پوش شدن راهم حاصل نکرده بود بنا برحکمت عملی مردم تحت نگرانی ذمه داران جماعت اسلامی به ان سجده میکردند،حکمت عملی توانست که چیزی مانند شرک راهم جائز نماید،که پاداش ان دردنیا این بودکه غلاف مذکور ازپوشاندن کعبه محروم ماند

هنگام که حکومت سعودی از این استهزاء آگاه شد ازانداختن آن بالای کعبه ممانعت کرد، برتمام مساعی مودودی صاحب آب ریخت وخوشحالی آن به غم تبدیل شد،همچنان مودودی صاحب در "انتخابی کوشش"ص۳۲ میفرماید : "صدرمملکت مرد باید بود زیرا که قرآن میگوید" الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ "ودرترجمان القرآن میفرماید"به رویت احادیث نبوی سیاست وملک داری ازدائره عمل زن خارج است"(ترجمان القرآن ص۱۱بابت ستمبرسنه ۱۹۵۲م)

مودودی صاحب باوجود صراحت قرآن وحدیث به عدم صدارت زن درانتخابات صدارتی سال ۱۹۶۵م بنا برقانون حکمت عملی خودساخته اش بر خلاف قانون صریح قرآن وحدیث ازفاطمه جناح حمایت کرد.

درگذشته ازنظریه تخریب تمام امت یاد آور شدیم،حالاچند مثال آنراذکر میکنیم:

① مودودي صاحب وارکان اسلام

تمام امت بر این اجماع کرده اند که نماز ،روزه ،زکاة،وغیره عبادات دردین اصل مقصود اند و حکومت اسلامی ذریعه تحصیل این مقصود میباشد،مگرمودودی صاحب برعکس این قاعده اجماعی میگوید که اصل مقصد دین اقامه حکومت اسلامی میباشد وتمام عبادات ذریعه حصول این مقصد است(خطبات ص۲۷۷) نتیجه این تحقیق ناآشنا این میشودکه بعد ازاقامه حکومت اسلامی به نماز ،زکاةوغیره هیچ ضرورت نیست،زیراهنگام که مقصد پوره شد به ذرائع چه حاجت میباشد؟

② مودودي صاحب ومرکز اسلام

مودودی صاحب خادمان کعبة الله را مجاورین بنارس وهردوار می پندارد. (خطبات مودودی ص۳۰۲)

③ مودودي صاحب وريش

درموردریش حکم رسول الله ﷺچنین است که "ریش را بزرگ نمایید"وتمام امت بر این اجماع نموده است که کم کردن ریش ازیک مشت حرام است،مگرمودودی صاحب به جائز پنداشتن کوتاه کردن ان تمام امت راتخریب کرد،وبیشتر ازاین جرأت کرده میگویدکه درحدیث فقط حکم داشتن ریش است به هراندازه که باشدبه حدیث عمل کرده میشود

این یک بهتان قصدی بر ذات گرامی حصور ﷺ است درهیچ حدیث نیست که به هر اندازه که باشد ریش باید داشت بلکه دراحادیث الفاظ "ریش رابزرگ کنید،بگذارید ،بسیار کنید"امده است،چقدر جرأت است که پروای"من کذب علی متعمدا فلیتبوأمقعده من النار"رانکرد.

④ مودودي صاحب وزکات

قرآن مجید درمورد زکات وصدقات حکم کرده است که فقراءومساکین زامالکان ان سازیدوتمام امت بر این اجماع کرده است که زکات وصدقات واجبه بدون تملیک

فقراء‌ومساکین ادا نمیشود.مگر مودودی صاحب برخلاف تمام امت میفرماید که امدن زکات،صدقه فطر وپوست قربانی درقبضه ماکفایت میکند،سپس خواه ما انرا درپیشبرد شفاخانه ها،تنخواه دکتوران صرف کردیم ویا موتر خریدیم ویا تعمیر ساختیم ویادر امور انتخاباتی صرف کردیم،واضح باید بود که چنین صدقات وزکات ادا ءنمیشود.

⑤ مودودي صاحب وجمع بين الاختين

حرمت جمع مردن دوخواهر به ایه صریح قرآنکریم ثابت است ،وتمام امت بران منصوص قرآنی اجماع کرده است مگرمودودی صاحب ومقلدینش که دربهانه سازی تخریب امت مهارت دارند ،دراین مورد هیچ بهانه دریافت نکرده پس خود یک مفروضه رابه صورت استفتاء پیش کردند که دربهاول پور دو خواهر با هم چسپیده اند پس صورت نکاح آنان چسان خواهد بود؟ مودودی صاحب درجواب آن برخلاف نصوص قرآنی واجماع امت حکم جواز نکاح آن دوخواهر را با یک مرد صادرکرد. (ترجمان القرآن نومبر۱۹٤۵م ص۱۲۶) درحالکه بعد از تحقیق معلوم گردید که دربهاول پور چنان دو دختر وجود نداشت.

⑥ مودودي صاحب ومتعه

نصوص قرآنی واجماع امت برحرمت نکاح متعه صریح است،حتی محققین بر این نظر اند که متعه مروجه یک ساعت هم دراسلام جائزنبوده است. خلاف ایه صریح نازل شده درمکه بارسیدن به مدینه چسان به دست امد؟ازاحادیث که جواز متعه به طور عارضی برای یک چند روزمعلوم میشود متعه مروجه نبوده ،بلکه نکاح دربدل مهر قلیل با ضمار نیت فرقت مراد است،که بعد ها این اجازه هم منسوخ گردید.به هرصورت وکیف حقیقت که باشد براین اجماع امت است که متعه تا به روز قیامت حرام است .مگر مودودی صاحب خلاف اجماع امت ونصوص صریح قرآنی درترجمان القرآن بابت اگست سنه ۱۹۵۵م فتوای جواز متعه رادروقت ضرورت شائع ساخت،سپس بادیدن اولین مضمون ملامت کننده ازچهار سمت فیصله کردندکه این مضمون بنا برمحاکمه بین اهل سنت واهل تشیع تحریر گردیده بود،طبق علم راقم الحروف در جماعت اسلامی بعض مردم بودند که قبل ازصفحه زدن مودودی صاحب درموردمتعه حرام به اجماع تمام امت مصروف جائزثابت ساختن ان درنزدبعض أئمه بودند.

⑦ مودودي صاحب ودجال

حضور ﷺدرموردخروج دجال قبل از قیامت پیش گویی کرده اند .که برصدق ان اجماع امت است،هر مسلمان درمورد صدق نبی کریم ﷺگذشته ازشبهه یک وسوسه راهم کفر می پندارد مگر گستاخی مودودی صاحب رادرشوق تخریب ببینید:درصفحات ۵۵تا۵۷رسائل ومسائل پیشگویی حضور ﷺرابه شیوه مزاحیه تکذیب کرده است،اندک به قوت استدلال این مجدداسلام هم متوجه شوید:"باگذشتن سیزده ونیم صدسال هم دجال اشکار نشد"به این حقیقت اواشکارگردید،سبحان الله ،چه دلیل است!!اگر شیطان چنین دلیل رادر مورد انکار ازقیامت هم القاءکند مودودی صاحب خواهد گفت که دیدید که با گذشتن چهارده صد سال هم قیامت نشد، براین ثابت گردید که قیامت هم یک افسانه است .

⑧ مودودي صاحب وتقيه

مودودی صاحب درموردتقیه کردار تعجب آور را ادا کرد،که درلفظ تقیه هم ازتقیه کار گرفت ،واصطلاح جدید (حکمت عملی)را ایجاد کرد،سپس جهت استدلال کردن بر جواز متعه برحضور ﷺافتراءکرد،ثبوت تقیه را درترجمان القرآن بابت دسمبر سنه ۱۹۵۶م چنین پیش کرد،حضور ﷺ بنابر حکمت عملی خلاف مساوات قرآنی "الأئمةمن القریش"را فیصله فرمود.

قابل غوروفکر

عقاید ذیل شعار اهل تشیع ومابه الا متیاز است:

① تخریب قرآن

② بغض صحابه رضی الله عنهم

③ سلف صالحین راهدف گمراهی وملامت قرار دادن

④ متعه

⑤ تقیه

مودودی صاحب دراین پنج عقیده با اهل تشیع متفق است،قبلا ازعبارت مودودی.

صاحب عقیده اش رادر موردتحریف معنوی قرآن صراحةوتحریف لفظی لزوما ثابت ساختیم. درمورد متعه ازچهار سمت زیرباران اعتراضات قرار گرفت پس تقیه کرد ودرتقیه چنان تقیه کرد که نامش راحکمت عملی گذاشت. تقیه نزد اهل تشیع انقدر رکن مهم اسلام است که بدون تقیه اسلام هم قبول نمیشود. بناءنماز خواندن شیعه به امامت مسلمان درصف اول به مثابه نمازخواندن به امامت حضور ﷺاست ،وهرگاه تعدادچنین تقیه بازان به ۳۱۳ نفر برسد پس امام مهدی ازغار خواهد برامد. (حواله هارا درحقیقت شیعه رساله بنده ببینید) با درنظرداشت عقایدفوق درمورد مودودی صاحب شبهه ایجاد میشود که ازجمله همان ۳۱۳ تن خواهد بود. بعض ذرائع قابل اعتماد کشف کرده اند که کتاب "خلافت وملوکیت" مودودی صاحب ترجمه "منهاج الکرامةومعرفةالامامه" مصنف شیعه مشهورمطهر علی است.

مودودی صاحب درنظر پیشوایان شیعه ها

① ماه نامه پیام عمل شیعه لاهوردسمبر۱۹۶۳م با پیش کردن ان ماده دستور جماعت اسلامی که دران صحابه کرام معیار حق ندانسته شده اند. تحت عنوان "ایا صحابه معیار حق اند" مینویسد: "ماهم چنین میگوییم وهمین بزرگترین جرم ماپنداشته میشود" (پیام عمل ص۱۱) سپس با نقل کردن یک عبارت مودودی صاحب ازترجمان القرآن نومبر۱۹۶۳م تحت عنوان "صحابه مرجع نیستند" مینویسد "پس شیعه چرا قابل قتل پنداشته میشوند" (پیام عمل)

② اداره های شیعه درایران ترجمه فارسی کتاب های مودودی صاحب راچاپ میکنند.

③ کفر علنی خمینی، ونهایت بغض وعداوت اوبا صحابه کرام وگستاخی بیشمار او بر هیچکس پوشیده نیست. اوکفریات خودرا ذریعه تقیه هم نمیپوشاندبلکه علنا ذریعه کتب خود دردنیا شایع میسازد.

باچنین زندیق هم محبت قلبی، دوستی عمیق، وروابط مستحکم مودودی صاحب ازکسی پنهان نیست. پسر خودش ورهنماهای بزرگ ان جماعت این روابط را با بسیار افتخار یاد میکنند. وذریعه اخباروکتابها شایع میسازند این چنان یک حقیقت روشن است که حاجت به پیش کردن مثال ندارد ولی بازهم به خاطر اشخاص بی خبر ازحالات دنیا شهادت داکتر احمد فاروق راتحریر میداریم:

"قبل ازهمه سفیر ایران برایم تیلفون کرد،او پیشنهاد کرده بود که اماده اند که تمام انتظامات انتقال جنازه رابه لاهور به عهده خود بگیرند،ماازعلامه خمینی ،سفیر ایران،ومردم ایران متشکر هستیم،مودودی صاحب با علامه خمینی روابط عمیق داشت،علامه خمینی درسال ۱۹۵۰م بسیار ی کتب مودودی صاحب رابه فارسی ترجمه کرده درنصاب درسی خود شامل کرد،اودرسال ۱۹۵۳م درموسم حج با مولانای مرحوم ملافات کرد،اگر تعاون سفیر ایرانی حاصل میشد،وجنازه به ایران انتقال میشد که علامه خمینی هم دران اشتراک میکرد." (روزنامه جنگ ،۲۸سپتمبر ۱۹۷۹م)

بقیه انکشافات حماسه آفرین را درکتب ذیل ببینید :

① الشقیقان ،المودودی والخمینی،المجلس العالمی لصیانةالاسلام کراتشی باکستان

② دو برادر، ابوالاعلی مودودی وامام خمینی، عالمی مجلس تحفظ اسلام کراتشی باکستان.

③ سفر نامه ایران،سید اسعد گیلانی مکتبه اردو دانجست

④ انقلاب ایران سیداسعد گیلانی.

مودودی صاحب واعتزال

تمام مسالک اهل سنت براین متفق اند که میان اسلام وکفر هیچ درجه وجودندارد،هر انسان یامسلمان میباشدویاکافر،برخلاف اهل سنت صرف معتزله براین قائل اند که انسان میان اسلام وکفر معلق شده هم میتواند،مودودی صاحب بعینه همین عقیده رادارد،چنانچه مرزائیان لاهور رامیان اسلام وکفر معلق پنداشته است،درحال که برعلاوه تمام اهل سنت اهل بدعت وتشیع هم برکفر انها متفق اند.

عکس تحریرمودودی صاحب برصفحهء آینده است

تحریر مودودی صاحب را ببینید وباز فیصله کنیدکه آیا اواهل سنت است ویا معتزلی؟

مودودی صاحب کی مندرجہ ذیل تحریر پڑھ کر فیصلہ کیجئے کہ یہ اہلِ سنت ہیں یا معتزلی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

فون نمبر ۷۰۰۳۵

جماعت اسلامی پاکستان

۵۔اے ذیلدار پارک اچھرہ لاہور

حوالہ 227

تاریخ 12-9.1.68

محترمی و مکرمی السلام علیکم ورحمۃ اللہ

آپ کا خط ملا۔ مرزائیوں کی لاہوری جماعت کفر و اسلام کے درمیان معلّق ہے۔ یہ نہ ایک مدعی نبوت سے بالکل براءت ہی ظاہر کرتی ہے کہ اس کے افراد کو مسلمان قرار دیا جا سکے۔ نہ اس کی نبوت کا صاف اقرار ہی کرتی ہے کہ اس کی تکفیر کی جا سکے۔

خاکسار

غنیم علی

معاون خصوصی مولانا سید ابوالاعلیٰ مودودی

یہ جواب میری ہدایات کے مطابق ہے

ابوالاعلیٰ

آیا مودودي صاحب به مذهب اهل سنت است؟

الله تعالی درسوره حشر بعد ازذکر خیر مهاجرین وانصارحالت مسلمانان بعدی انهارا تاروز قیامت بیان میکند "انهابه اسلاف خود مغفرت و حفاظت از بغض باایشانرا استدعا میدارند" وارشاد حضور ﷺاست که"درموزد صحابه من ازالله بترسید .ازالله بترسید.بعد ازمن بر ایشان طعن نزنید.زیرا کسی که باایشان محبت کرده است بامن محبت کرده است وکسی که با ایشان بغض کرده است با من بغض کرده است.وکسی که آنهارا اذیت کرد من واالله تعالی رااذیت کرد.اوازگرفت دور نیست."(جمع الفوائد ۴۹۱ج۲)

حضرت عبدالله بن عمررض ازنبی کریم ﷺروایت کرده است هر گاه شما بد گویی کننده گان اصحاب من را دیدید بگوبید که الله تعالی بربدشمالعنت کند.".ترمذی ص۵۴۹ج۲

تفسیر قرطبی درتوضیح سورت فتح این حدیث رانقل کرده است که کسی که برصحابه کرام بدگویی کند برانها لعنت الله ،ملائکه ،وتمام مردم باد.والله تعالی درروز قیامت نه توبه اوراقبول خواهد کردونه فدیه را.."دروشنی ایات واحادیث متعدد اهل سنت اجماع کرده اندکه محبت با صحابه کرام فرض است وبدگویی یکی انهاهم به ایمان خطراست : دراین مورد تصریحات دیگر رانیز ببینید:

① یکی ازعقاید اسلام رادرشرح عقائد نسفی چنین نوشته اندکه صحابه کرام راجز خیر به چیزی دیگر یاد نکنید.

② علامه سید جرجانی میفرماید که تعظیم کردن تمام صحابه واحتراز کردن ازاعتراض بر ایشان واجب است زیراکه الله تعالی دربسیاری ازجاهای قرآن کریم آنها را مدح کرده است . وحضور ﷺباایشان محبت میداشت.ودربسیاری احادیث شریف انهارامدح کرده است.(شرح مواقف مقصد سابع)

③ علامه سفارینی رحمه الله در "الدرةالمضيعة"وشرح ان"لوامع الانوارالبهية"فرموده است که عقیده اجماعی اهل سنت است که هر شخص باید تمام صحابه راپاک وصاف بنداشته: توصیف کردن انها وخودداری کردن ازاعتراض برانها رابالای خودفرض بداندواین مذهب تمام امت است.(شرح عقیدةسفارینی ص۲۳۸ج۲)

④ علامه سفارینی درجای دیگر این کتاب میفرماید.اهل حق براین متفق اند که محبت

کردن باتمام صحابه،واجتناب ازنوشتن ،گفتن،تعلیم دادن،شنیدن وشنواندن واقعات که دربین انهارخ داده است احتراز کردن،یاد کردن محاسن انها،اظهار رضامندی ازانهاواعتراض نکردن برانهافرض است"(شرح عقیدة السفارینی ص۳۸۶ج۲)

⑤ امام ابن همام رحمه الله میفرماید،عقیده اهل سنت این است که تمام صحابه کرام را وجوباً پاک پنداشته شود، ازاعتراض برانها خود داری شده انها توصیف گردند.(مسایره ص۱۳۲)

⑥ استاذ امام مسلم ابوذرعه عراقی رح میفرماید،هر کسی را که در تنقیص کردن یکی ازصحابه کرام دیدید ،یقین کنید که اوزندیق است.زیراکه قرآن حدیث وتمام دین ذریعه انها به مارسیده است.پس کسی که بر صحابه کرام تنقید میکند برتمام دین تنقیدکرده و خواهان باطل کردن تمام دین میباشد لهذا ،حکم کردن بر زندیقیت وگمراهی انها عین حق است. (شرح عقیدةسفارینی ص۳۸۹ج۲)

⑦ امام ابن صلاح رح میفرماید که این امر ازقرآن ،حدیث واجماع امت ثابت گردیده است که درموردپاکیزگی یک صحابی گنجایش سوال نیست.(علوم الحدیث ص ۲۶٤)

⑧ حافظ ابن تیمیه رح میفرماید ازعقاید اساسی اهل سنت است که قلب وزبان خودرا درمورد صحابه کرام رض پاک نگهدارد.شرح عقیدةواسطیة۴۰۳

⑨ حافظ ابن تیمیه وامام احمد رح فرموده اند به هیچ کسی جائز نیست که یک بدی صحابه کرام رض رابیان کند،ویابریکی ازانها الزام یک عیب نماید،اگرکسی چنین کردسزادادنش واجب است،برمردم چی شده است که معاویه رض رابد گویی میکنند،کسی که صحابه را بدگویی میکنند دراسلامش شک نمایید"(الصارم المسلول)

⑩ امام مالک رح فرموده است کسی که با یکی ازصحا به کرام بغض نمایدبا این حکم الهی " وَالَّذِينَ مَعَهُ - الی قوله - لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ "درضد واقع است،وفرمودند که مقصد اصلی چنین مردم بغض کردن با رسول الله ﷺ میباشد مگرجرأت اظهار کردن انرا کرده نمیتوانند پس با تنقیص کردن صحابه کرام رض میخواهند ثابت نمایند که طور که صحابه اش است خودش نیز همانطور خواهد بود . الصا رم المسلول

⑪ ابراهیم بن میسره رح فرموده است که من عمرابن عبدالعزیز رح را ندیده ام که به دست خود کسی رالت کرده باشد مگرشخص راخودش ذریعه دره لت کردکه به معاویه رض بد گویی کرده بود.الصارم المسلول

۳ حافظ ابن کثیر رح فرموده است که:"کسی که بایکی ازاصحاب کرام رض بغض یا بدگویی میکندبرایش عذاب الیم است.کسی که کسانی رابدگویی میکند که الله تعالی رضامندی خودراازایشان اعلان کرده است باقرآن چی رابطه ایمانی خواهد داشت؟ (تفسیر ابن کثیر)

۴ امام مالک رح فرموده است کسی به یکی ازصحابه کرام رضی الله عنهم خواه ابوبکر باشد یاعمر باشد یا عمروابن العاص باشدیاعثمان باشد لفظ کفر یا گمراهی رانسبت کند آنرا بکشید واگر لفظ دیگر را استعمال کرده باشد سخت جزابدهید. (مکتوبات امام ربانی ص۱۵،۲۵۱ دفتراول)"

۴ امام نووی رح فرموده است یقین کنید که بدگویی صحابه کرام رض حرام وگناه کبیره است.مذهب ماوجمهور علماءهمین است که چنین مجرم قتل نشده بلکه سزای سخت داده شود.وبعض مالکیه میفرمایند که قتل کرده شود.(نووی علی مسلم ص۳۱ج۲)

احناف به بدگوینده شیخین هم جزای قتل راتعیین کرده است.

بعد ازمطالعه کننده تصریحات فوق الذکر هیچ منصف تردد نخواهد کرد که مودودی صاحب ازاهل سنت خارج است،وهمچنان فیصله کرده میتواند که درمحکمه شرعی برایش چی جزا داده شود....؟

فقط یک دو پرسش از مودودي صاحب

در اخیر ازمودودی صاحب جواب دادن به دو سوال راخواهانیم :

① سلسله طریق فکر ،اصول روایت ،قواعدوضوابط اسلام جدید شما ومحافظین وحاملین ان به نبی کریم صلی الله علیه وسلم میرسد ویا خیر؟اگرجواب مثبت با شد پس کدام کتابها ،علما مدارس وکدام فقه ترجمانی خیالات شما رامیکند؟

اگربگویید که ما از مطالعه کتب برداشت کرده ایم پس این اصول مسلم دنیااست که هیچ فن دنیا بدون تربیه استاذان فنی ان حاصل شده نمیتواند.پس فن دین چرا ازاین اصول مستثنی باشدواگرجواب به نفی باشد ویقینا که به نفی است پس بران اسلام چطور اعتماد میتوان کرد که درخلال چهارده صد سال نتوانسته است که اصول وضوابط درست را تدوین وتشریح نماید.؟

② درصورت که تقلید یک صحابی هم ناجائز باشدپس شما چرا تقلیدتانرا واجب می پندارید؟ممکن است کسی بگوید که صرف در امور انتظامیه اطاعت امیر به خاطر لازم

است که بدون ان نظم نگهداری نمیتوان شد،پس میگوییم که همین علت در تقلید هم موجود است،دردور هواپرستی اگر به هر مدعی علم اجازه اجتهاد داده شود تمام دین خاتمه خواهد یافت،حالاجوابات سوالها به ترتیب خدمت تان تقدیم است.

(۱)جماعت اسلامی ازاهل سنت خارج است وبنابرعقاید مخصوص خود یک فرقه مستقل مسلمانان است.(۲) باآنها هیچ گونه تعاون جائز نیست.

(۳) چنین شخص راامام ساختن جائز نیست.اگردرکدام مسجدامام شده باشدپس بالای اهل رسوخ لازم است،که انرا اخراج نمایند.

دراخیر دعا میکنم که الله تعالی مارا ازهرنوع فتنه در امان داردوبه صراط المستقیم قائم دارد.

اللّهم اهدناالصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم ولاالضالین

آمین - صفرسنه۱۳۸۶هجری

معذرت

بامعذرت من دروقت نظر ثانی براین مضمون میخواستم که مضامین بیشتر مودودی صاحب را ببینم ، لیکن هنگامیکه مطالعه را شروع کردم به چنان انبار خرافات مواجه شدم که اگریک یک نمونه آن هم نقل میشد مجلدهای ضخیم رادربرمیگرفت،بناءهمت مطالعه بیشتر رانداشتم.

فرصت فکرکردن به منسوبین جماعت اسلامي

① آیاقبل ازشمولیت درجماعت هم درموردعثمان ومعاویه رض دارای چنین بدگمانی بودید؟

② آیابدگمانی های راکه درموردعلمای امت داریدقبل ازشمولیت درجماعت هم بود؟

③ آیاقبل ازشمولیت تان درجماعت تمام مسالک مسلمانان را غلط میپنداشتید؟

اگرجواب منفی باشدویقینا که منفی هم است پس به انصاف بگویید که جماعت اسلامی یک مسلک مستقل جداگانه از عام مسلمانان نیست؟که قبل از ان هیچ وجودنداشت.آیا شماهم خود را از عام مسلمانان جدافکرنمیکنید؟الله تعالی ماهمه راازفتنه مذهب جدید محفوظ داردوبردین قدیم خود قائم ودائم دارد.آمین ثم آمین.

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ

وَمَا تَوۡفِيۡقِىۡۤ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَاِلَيۡهِ اُنِيۡبُ

نیل الفضیلة بسؤال الوسیلة

ثبوت وسیله

سوال : آیا توسل بالانبیاء والاولیاء جائز است یاخیر؟همچنان توسل بالاحیاء والاموات وتوسل بالذوات والاعمال فرق دارد یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب : توسل خواه به زنده ها یامرده ها باشد ،به ذوات باشد یابه اعمال باشد ،به اعمال خود باشد یابه اعمال غیر باشدبه هرصورت حقیقت ومرجع تمام صورت های ان توسل به رحمت الله تعالی است .به این طریقه که به فلان بنده مقبولت که رحمت کرده ای به توسل او دعا میکنم ،یا فلان عمل نیک من یاکسی دیگر که محض عطا ورحمت خودت است ذریعه ان توسل میکنم چونکه درجواز توسل بلکه ارجی للقبول بودن ان هیچ شبهه نیست ودرهمه این صورت ها شامل است لهذا تمام صورت های مذکوره فی السوال جائز است.

در"**هنالك دعا زكريا ربه**"توسل زکریا ع به رحمت که بالای مریم ع شده بود وقبول شدن دعای اوذکر است،اصحاب غار به توسل اعمال خود دعا کردند قبول شد ،واز غار نجات یافتند. حقیقت ان همان است که بگوید یا الله ! همان رحمت شما که برای ما توفیق فلان عمل نیک را عطا کرده بود به توسل همان رحمت از خودت میخواهم که بعد از فهمیدن حقیقت توسل به ثابت ساختن فضیلت ان هیچ ضرورت نیست.

① قبل از بعثت نبی کریم ﷺ یهود ها به توسل ایشان دعامیکردند."**ولما جاءهم كتاب من عندالله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا**"...:"علامه الوسی رح در تفسیر این ایه فرموده است "**نزلت في بني قريظة وبني نضير كانوا يستفتحون على الاوس والخزرج**

برسول اللّٰہ قبل مبعثه، قاله ابن عباس رضی و قتادة والمعنی یطلبون من اللّٰہ تعالیٰ ان ینصرھم به علی المشرکین کما روی السدی انهم کانوا اذا اشتد الحرب بینهم وبین المشرکین اخرجوا التوراة ووضعوا ایدیهم علی موضع ذکر نبی ﷺ وقالوا اللّٰهم انا نسالك باسم نبیك الذی وعدتنا ان تبعثه فی اخر الزمان ان تنصر الیوم علی عدونا فینصرون" (روح المعانی ص۲۸۹ ج۱)

واخرجه السیوطی رح عن ابی نعیم والحاکم والبیهقی عن ابن عباس رض (الدر المنثور ص۸۸ ج۱)

(۲) عن عثمان بن حنیف أن رجلا ضریر البصر اتی النبی ﷺ فقال ادع اللّٰہ لی ان یعافینی فقال ان شئت اخرت فهو خیر لك وان شئت دعوت فقال ادعه فامره ان یتوضأ فیحسن وضوءه ویصلی رکعتین ویدعوا بهذا الدعاء اللّٰهم انی اسالك واتوجه الیك بمحمد نبی الرحمة یا محمد انی قد توجهت بك الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی اللّٰهم فشفعه فی قال ابو اسحق هذا حدیث صحیح (ابن ماجه ص۹۹)

قال فی انجاح الحاجة هذا الحدیث اخرجه النسائی والترمذی فی الدعوات مع اختلاف یسیر وقال الترمذی حسن صحیح وصححه البیهقی وزاد فقام وقد ابصر وفی روایة ففعل الرجل فبری ذکر شیخنا عابد السندی فی رسالته والحدیث یدل علی جواز التوسل والاستشفاع بذاته المکرم فی حیاته.

(۳) واما بعد مماته فقد روی الطبرانی فی الکبیر عن عثمان بن حنیف المقدم ان رجلا کان یختلف الی عثمان بن عفان رضی اللّٰہ عنه فی حاجة له فکان لا یلتفت الیه ولا ینظر فی حاجته فلقی ابن حنیف فشکی الیه ذلك فقال له ابن حنیف ائت المیضأة فتوضأ ثم ائت المسجد فصل رکعتین ثم قل اللّٰهم انی اسالك واتوجه الیك بنبینا محمد صلی اللّٰہ علیه وسلم نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه الیك الی ربك فتقضی حاجتی وتذکر حاجتك فانطلق الرجل فصنع ما قال ثم اتی باب عثمان فجاء البواب حتی اخذ بیده فادخله علی عثمان فاجلسه معه علی الطنفسة فقال حاجتك؛ فذکر حاجته فقضاها له ثم قال ما ذکرت حاجتك حتی کان الساعة وقال ما کانت لك من حاجة فاذکرها ثم ان الرجل خرج من عنده فلقی ابن حنیف فقال له جزاك اللّٰہ خیرا ما کان ینظر فی حاجتی ولا یلتفت الی حتی کلمته فی فقال ابن حنیف واللّٰہ ما کلمته ولکنی شهدت رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیه وسلم لیس لی قائد وقد شق علی فقال له النبی صلی اللّٰہ علیه وسلم ائت المیضأة وتوضأ ثم صل رکعتین ثم ادع بهذه الدعوات قال ابن حنیف فواللّٰہ ما تفرقنا والاطال بنا الحدیث حتی دخل علینا الرجل کان لم یکن به ضرر قط ورواه البیهقی من طریقین نحوه واخرج الطبرانی فی الکبیر والمتوسط بسند فیه روح بن صلاح وثقه ابن حبان والحاکم وفیه ضعف وبقیة رجاله رجال الصحیح (انجاح الحاجة علی سنن ابن ماجة ص۹۹)

(۴) وقد کتب شیخنا المذکور رسالة مستقلة فیها التفصیل من اراد فلیراجع الیها وذکر فیها حدیثه.

البیهقی وابن ابی شیبة عن مالک الدار قال اصاب الناس قحط فی زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه فجاء رجل الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم استسق الله لامتک فانهم قد هلکوا فاتاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی منامه فقال ائت عمر فاقراه السلام واخبره والقصة مذکورة فی الاستیعاب لابن عبد البر (انجاح الحاجة حاشیة ابن ماجة ص۳)

(۵) عن مصعب بن سعد قال رای سعد ان له فضلا علی من دونه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تنصرون وترزقون الابضعفائکم رواه البخاری (مشکوة ص ۴۴) وعند النسائی انما نصر الله هذه الامة بضعفائها ودعوتهم واخلاصهم.

(۶) عن ابی الدرداء رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ابغونی فی ضعفائکم فانما ترزقون اوتنصرون بضعفائکم رواه ابوداؤد (مشکوة ص۴۴۰)

(۷) عن امیة بن خالد بن عبدالله بن اسید رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یستفتح بصعالیک المهاجرین رواه فی شرح السنة (مشکوة ص۴۴۰)

درصورت که صرف مجاورهٔ مواقع رحمت بدون دعاوتوسل جالب رحمت میباشد پس توسل بالرحمة چراجالب نباشد ؟

(۸) عن انس رضی الله عنه ان عمر بن الخطاب کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبدالمطلب فقال اللّٰهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا فیسقوا. رواه البخاری (مشکوة ص۱۳۲)

امام شوکانی ازغیر مقلدین

غیرمقلدین ازوسیله منکر اند مگرامام شوکانی که ازجمله انها است بران حدیث باب الاستسقاء بذوی الصلاح را قائم کرده است،ودرشرح حدیث میفرماید "ویستفاد من قصة العباس استحباب الاستشفاع باهل الخیر والصلاح واهل بیت النبوة" (نیل الاوتار ص ۹ ج ۴ وکذا فی عمدة القاری ص۴۳۷ ج ۲)

ازفعل عمر رض بعضی حضرات دعوای جواز توسل تخصیص بالاحیاء کرده اند که درست نیست : هنگام که توسل ثابت شدپس ما به الفرق دراحیاء واموات چیست؟اگر فرق تسلیم کرده شود مسأله برعکس خواهد بودزیرا که انسان زنده از تغیر احوال محفوظ

نمیباشد . بناءدرحدیث امده است که اگرخواهان اقتدا بر کسی باشید پس بر مرده ها اقتدا کنید."عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه من کان مستنا فلیستن بمن قدمات فان الحی لاتومن علیه الفتنة،الحدیث،رواه رزین (مشکوة ۳۲)

پس درصورت که استحباب توسل بالا حیاءاز صحابه کرام رض ثابت گردید،توسل بالمیت به طریقه اولی مستحب است.علاوه برانکه دردلیل اول ،سوم وچهارم درباب توسل بامیت به صراحت است، واین اشکال که عمر درموجودیت قبر نبی ﷺ چرا توسل به عباس کرد: جند توجیه ممکن است:

① مقصد او ازتوسل به عباس رض دعای او هم بود .

② مقصد تنبیه براین بود که توسل بالنبی دو صورت دارد یکی توصل بذاته دوم توصل بقرابته ﷺ.

③ مقصد اوآشکارساختن این بودکه بر علاوه توسل بالانبیاءتوسل بالاولیاءوالصلحاءهم باعث برکت وجالب رحمت میباشد.

④ طبع انسانی به ذات خود بالای انسان محسوس ومبصر بیشتر مطمئن میشود. مثل که فرستادن دعاوسلام به نبی ﷺ ذریعه انسانها صورت میگیرد،درحال که وسیط شدن ملائکه نهایت سریعترونهایت اطمینان‌است که دران نه خطر غفلت است ونه اندیشه فراموشی.

والله الله الجمیع لما یحب ویرضی بنبی الرحمة ﷺ منتصف الشعبان ٩٦ هجری.

الحاق

دراین مسأله جانبین شکارغلوگردیده اند ،وصفحات بسیاررا،درتحریر تأییدخودوتردید جانب مقابل سیاه کرده اند ،حتی یک دیگر راتکفیر وتجهیل نیز کرده اند،ودرتأییدوتردید دلایل تحریر شده من نیز ردوتأییدصورت گرفته است ،درحالیکه حقیقت به طور خلاصه اینست که طبق دلایل نوشته شده من توسل برحمة الله بالاتفاق جائز بلکه مستحب است، وتوسل که مثل مشرکان استعانت بغیرالله باشد بالاتفاق شرک است،که غالبا بعد ازوضاحت این حقیقت اختلاف صرف لفظی خواهد بود.والله الهادی الی سبیل الرشاد .

۲٤رجب ۱٤۲۰هجری

باب ردّالبدعات

دعاي بعداز نمازجنازه

سوال: بعداز ادای نماز جنازه دعا کردن چی حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: چونکه دعا کردن بعداز ادای نماز جنازه ازحضور ﷺ و از صحابه کرام وتابعین ثابت نیست فقهاءکرام انرامکروه وناجائز فرموده اندچنانچه فقیه صده سوم هجری امام ابوبکر بن حامد فرموده است:"ان الدعاءبعدصلاة الجنازة مکروه"(فوائد بهية ص١٥٢ج١)

شمس الائمة حلوانی متوفی ٤٥٤، وشیخ الاسلام علامه سغدی متوفی ٤٦١، فرموده اند، لایقوم الرجل بالدعاءبعدصلاة الجنازة" (قنیه ص٥٤ج١) وفی فتوی السراجیة اذافرغ من الصلوة لایقوم داعیاله"(فتاوی سراجیةمع قاضی خان ج ١ ص ١٤١)

ولایقوم داعیاله(جامع الرموز ج ١ ص ١٢٥) گ

لایدعوبعدالتسلیم (البحرالرائق ج ٢ص١٨٣)

ولایدعوللمیت بعدالصلاة الجنازة لانه یشبه الزیادة فی صلاة الجنازة(مرقاة شرح مشکوة ج ٢ ص ٣١٩)

ولایقوم بالدعاءبعدصلاة الجنازة لانه دعاءمرة لان اکثرهادعاء(بزازیه معه هندیه ج ١ ص ٨٠)

برعلاوه کتب فوق الذکرخلاصة الفتوی ج١ص٢٢٥وفتاوی برجندی ج١ص ١٨٠،فتاوی برهنه ص٣٦ ؛ مظاهرالحق،شرح مشکوةج٥ص٥٧؛ نفع المفتی والسائل ص١٤٣وغیره ممانعت وکراهت انرانقل کرده اند. ١٧شوال ١٣٧١هجری

الصلاة سنت رسول الله گفتن بعد از اذان جمعه

سوال: شرعا حکم این چیست که در جای بعد از اذان نماز جمعه به صدای بلند گفته میشود ، الصلاةسنت رسول الله ؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این فعل بی بنیادوبدعت است،هیچ ثبوت ندارد،درتثویب للفرض درحالکه ازائمه ثابت هم است اختلاف میباشد پس تثویب للسنه یقیناجانزاست.

روی ان علیا رای مؤذنا یثوب فی العشاء فقال اخرجوا هذا المبتدع من المسجد وروی مجاهد قال دخلت مع ابن عمر مسجدا یصلی فیه الظهر فسمع مؤذنا یثوب فغضب وقال قم حتی نخرج من عند هذا المبتدع الخ (فتح) وابو یوسف خصهم بذلک لزیادة اشتغالهم بامور المسلمین کیلا تفوتهم الجماعة وعلی هذا القاضی والمفتی (قوله وابو یوسف خصهم) اخرج کروجه ابی یوسف لا فادة اختیاره و کذا یظهر من کلام قاضی خان وغیره اختیار قول ابی یوسف فتح (قوله للکل) ای کل احد وخصه ابو یوسف عن یشتغل بمصالح العامة کالقاضی والمفتی والمدرس واختاره قاضی خان وغیره نهر (ردالمحتار) فقط والله تعالی اعلم شوال ۱۳۷۱هجری

اذان گفتن بر قبر

سوال : اذان گفتن بالای قبر بعدازدفن کردن میت {چناچه درمناطق ما مروج است}چی حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب : اذان گفتن بر قبرازهیچ دلیل شرعی ثابت نیست بنا بدعت است. قال فی الشامیة وفی الاقتصار علی ما ذکره من الوارد اشارة الی انه لایسن الاذان عند ادخال المیت فی قبره کما هو المعتاد الآن وقد صرح ابن حجر فی فتاواه بانه بدعة (ردالمحتار ج۱) من المبدع التی شاعت فی الهند الاذان علی القبر (درر البحار) اذان علی القبر رادر توشیح شرح تنقیح لمحمود الملقب "لیس بشیء" نوشته اند والله تعالی اعلم

خواندن کلمه به صداي بلند همراي جنازه

سوال : دراینجا هنگام انتقال دادن جنازه ورد کردن کلمه طیبه به صدای بلند رائج است. حکم شرعی ان چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب : خواندن کلمه به صدای بلند همرای جنازه بدعت است. کما کره فیها رفع صوت بذکر اوقراءة فتح (الدر المختار) وفی الشامیة قوله کما کره قیل تحریما وقیل تنزیها کما فی البحر عن الغایة وفیه عنها وینبغی لمن تبع الجنازة ان یطیل الصمت وفیه عن الظهیریة فان اراد ان یذکر الله تعالی یذکره فی نفسه لقوله تعالی " انه لایحب المعتدین "ای الجاهرین بالدعاء وعن ابراهیم انه کان یکره ان یقول الرجل وهو یمشی معها استغفروا له غفر الله لکم اه قلت واذا کان هذا فی الدعاء والذکر فما ظنک بالغناء الحادث فی هذا الزمان ردالمحتار باب الجنائز فقط والله تعالی اعلم

۳/ ذی القعدة ۱۳۷۱هجری

لزوم بر درود خواندن و آیه "ان الله وملائکته – الخ" به صدای بلند

سوال: علمای دین دراین موردچی می فرمایند که بعدازنمازلازم پنداشتن تلاوت ایه "ان اللّٰه وملائکته...."ودرود خواندن به صدای بلند چی حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خواندن درود شریف بدون شک ثواب های زیاد دارد،امالازم پنداشتن تلاوت ایه "ان اللّٰه وملائکته.."وخواندن درود باان بعد ازنماز گناه دارد. زیرا که یک کار مستحب یا مباح رالازم وواجب پنداشتن گناه است. "وکل مباح یودی الیه (الی الوجوب) فمکروه. الدر المختار اخر باب سجود التلاوة قوله اما انها بغیر سبب فلیس بقربة ولا مکروة ومایفعل عقیب الصلوة فمکروه فهکذا فی الزاهدی (عالمگیریه ج ۱ اخر باب سجود التلاوة) وقال الطیبی فی شرح المشکوة تحت حدیث ابن مسعود رض فی التزام الانصراف عن الیمین بعد الصلوت، ان من اصر علی امر مندوب وجعله عزما ولم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان (مرقاة ص ۳۵۳ ج ۲).
فقط واللّٰه تعالیٰ اعلم - ۳ ذی قعده سنه ۱۴۰۰هجری

سوال دیگر مثل سوال قبلی

سوال: فتوای فقهاء احناف درموردعای ثانیه که درمساجدمیشود چیست ؟عبارت یک فتوی بعینه با این استفتاءارسال شده است. لطف نموده درمورددلائل ایرادشده ان ارشاد فرمایید که درست است یا خیر؟حکم شرعی راباتوجیه صحت وسقم دلائل بیان دارید.

سوال: آیادعای دومی که بعداز نمازباخواندن سوره فاتحه وآیت ودرودمیشودجائز است؟ درحالکه اکثر مردم انرا ناجائزوبدعت پنداشته مردم راازان بازمیدارند، مفصلاجواب دهید.

الجواب باسم ملهم الصواب: نمازدو قسم است : نمازکه بعد ازان سنت نیست مثل فجر وعصر؛ ونماز که بعدازان سنت است،چونکه موخر کردن سنت مکروه است پس اگربعد از فرض دعای کوتاه نموده سنت شروع شود بهتر خواهد بود،دردرمختار کتاب فقه حنفی است: "ویکره تاخیر السنة الابقدر اللّٰهم انت السلام...الخ" درفتاوای عالمگیری است "وفی الحجة اذا فرغ الامام من الظهر والعشاء والمغرب یشرع فی السنة ولایشتغل بادعیة طویلة کذا فی التتارخانیة" درمنیة المصلی وشرح ان اسعت که "فان کان بعدها تطوع یقوم الی التطوع بلافصل الامقدار ما یقول

اللّٰهم انت السلام ومنك السلام تبارکت یاذاالجلال والاکرام الخ" سپس سنت راشروع کرده وبعد از ادای سنت دعای طولانی بخواهد. چنانچه صاحب الدرالمختار بعد ازتذکر مسأله عدم فرق کردن با دعای طولانی واذکارمیان فرض و سنت میفرماید: "ویستحب ان یستغفر ثلاثا ویقرء اٰیة الکرسی والمعوذات ویسبح ویحمدویکبر ثلاثا وثلاثین ویهلل تمام المائة ویدعو ویختم بسبحان ربك رب العزة عما یصفون الخ" یعنی بعد ازسنت سه باراستغفرالله العلی العظیم وایت کرسی وسوره فلق وسوره الناس راخوانده وتسبیحات سبحان الله، والحمدلله، الله اکبر را۳۳بار ویک بار لا اله الاالله وحده لاشریک له له الملک وله الحمدوهوعلی کل شیئ قدیر را بخواند. سپس دعا نموده وبا خواندن سبحان ربک رب العزة عمایصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین خاتمه بخشد.

معلوم شدکه اگرخواهان ذکرودعای طولانی باشید بعداز ادای سنت است. بعد ازفرض دعا نیست جز چندکلمات مختصر حمدوثنا ان هم جهت فرق شدن میان فرض وسنت. پس این دعای دومی نبوده بلکه همان دعای اولی است که درحدیث شریف بعد ازنمازخواسته شده است که دعامغز عبادت است "الدعاء مخ العبادة" رواه الترمذی لهذادعای راکه امام ومقتدی بعدازسنت انجام میدهند به صورت کلی جائزودراحادیث ثابت است. درباب ذکر بعدالصلوة مشکوة شریف چنین دعاها مذکوراست. حالاچونکه این مقام مقام دعااست که جهت حفاظت جان ومال خود ازمصائب دنیوی واخروی دعامیکنید پس درحق نبی کریم ﷺ هم دعاکنید وطریقه مختصر ان این است که بعدازدعا کردن به خود سوره فاتحه راخوانده وثوابش رابه حضور ﷺ ببخشید پس دران چی قباحت است؟ که از ان انکار کرده میشود. علامه اسماعیل حنفی درتفسیر روح البیان تحت ایه "ومن یشفع شفاعة حسنة" فرموده است "والصلوة علی النبی ﷺ فی الصلوة وغیرها دعاء من العبد المصلی لمحمد ﷺ عن ظهر الغیب" درود گفتن در نمازوخارج ازان درحق نبی ﷺ دعای غائبانه است. سپس میفرماید: "ولهذا لا یجوز الحنفیة قراءة الفاتحة للروح المطهرة علیها السلام" همین سبب است که احناف تلاوت سوره الفاتحه رابه خاطر نبی ﷺ جائزنداشته اند. سوره فاتحه دعاشدوشیوه ایصال ثواب را عمر رض فرموده است "ان الدعاء موقوف بین السماء والارض لایصعد منها شیئ حتی تصلی علی النبی ﷺ (رواه الترمذی -مشکوة)" دعا بین اسمان وزمین تاوقت توقف میکند که به نبی کریم ﷺ درود بفرستید.

لهذا جهت درود فرستادن ایه درود را بخوانید " إِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا" ودر اخیر "سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ" رابخوانید.این طریقه مروج این دیار است.که هر جزءان درفقه حنفی ثابت است.که انکارکردن ازان وبدعت پنداشتن ان دلیل لاعلمی از فقه حنفی است.

الجواب باسم ملهم الصواب : درین شک نیست که دعاخواستن بعد ازنوافل ازاحادیث ثابت است واگر کسی اتفاقا به معیت امام دعا کرد باک ندارد.سخن در این است که تمام مقتدی ها تا به فارغ شدن امام منتظر نشسته باشند.وانقدر پابندی میشود که به غیر منتظرین طعن گفته میشود.اگر امام درنوافل بیشتر مشغول هم شود برایش انتظار صورت میگیرد. وامام هم جهت فارغ ساختن مقتدیان یک بار نشسته دعای اجتماعی میکند بعدا دوباره برخاسته نوافل را ادا میکند.غرض اینکه امام ومقتدی همه بران چون یک عمل واجب التزام میدارند. خصوصا به طریقه مخصوص که دراستفتاءدرج شده است.دعاکردن امام همرای مقتدیان به هیأت اجتماعیه نه ازنبی کریم ﷺ ثابت است نه ازصحابه کرام رض نه از تابعین و نه ازتبع تابعین وأئمه مجتهدین ،پس درصورت که وجود یک چیز ثابت نباشدانرا به درجه وجوب رساندن چطور صحیح شده میتواند؟ثواب پنداشتن کاررا که ازحضورص واز قرون مشهود لها بالخیرثابت نباشدمرادف این است ده نعوذبالله کسی بگوید که انها دین را ندانستند ویا به ماناقص رساندندوحالا ما انراکامل میسازیم درحالکه ارشاد است "اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا" چونکه اکمال دین واتمام نعمت پوره شده است،پس چنین مردم این ایة راتکذیب عملی می کنند.فلهذا نبی کریم ﷺ فرموده است "من احدث في امرنا هذا فهورد" وفرمودند که "عليكم بسنتي وسنة خلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ" وفرمودند که "كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار" درچیزی است که به سبب ان کارمباح بلکه مندوب هم نا جائز میگردد .

(۱) التزام ،خواه ازنفس فعل باشدویا ازکدام زمان ،مکان ،هیئت ویاکیفیت خاص باشد."قال النبي ﷺ لاتخصوا ليلة الجمعة بالقيام ولا يوم الجمعة بالصيام ، وقال في شرح التنوير كل مباح يؤدي اليه(الى الوجوب)فمكروه،الدر المختار اخرباب سجود التلاوة ، وقال الطيبي في شرح المشكوة في التزام الانصراف عن اليمين بعد الصلوة ان من اصر على امر مندوب وجعله عزما ولم

يعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشيطان (مرقات ص ۲۵۳ ج ۲)

(۴) یک فعل مباح یامندوب به چنان کیفیت اداگردد که موهم زیادت درعبادت منصوص باشد،مثلا سجده یک عبادت است مگربعدازنماز موهم زیادت درعبادت است،بناءمکروه میباشد.."قال فی الهدیة واما اذا سجد بغیر سبب فلیس بقربة ولامکروه ومایفعل عقیب الصلاة فمکروه هکذا فی الزاهدی (عالمگیریه اخرباب سجود التلاوة) "همچنان دعاکردن به میت ثواب داردمگر بعد ازنمازجنازه مکروه است"ولایدعوا للمیت بعدصلوة الجنازة لانه یشبه الزیادة فی صلوة الجنازة"(مرقات المفاتیح شرح مشکاة المصابیح لعلی قاری)

دردعای مبحوث عنها هردو سبب عدم جواز موجوداست،هم التزام است وهم موهم زیادت است. اگر این دعا ثابت ومندوب هم باشد ناجائز میباشد ،گذشته ازاینکه هیچ ثبوت ندارد. بعداز این درموردتحریر جواز دهنده چیزی بایدگفت :

قوله : هو، بعدازادای سنت دعای طولانی کنید.

اقول : ازاین چه کسی انکار کرده است؟دعوای شمااین است که همرای امام به هیئت اجتماعیه دعا کردن سنت است. دراین مورد دلیل بگویید. عبارت شرح تنویر را که پیش کرده اید دران هم دلیل برهیئت اجتماعی نیست بادلائل ذیل دعا های طولانی درحالت انفرادی ثابت میگردد:

(۱) دعاهای دیگربعدازنوافل ازاحا دیث ثابت گردیده است،اگرجای به حالت اجتماعی صورت گرفته باشد حتما منقول میبوددرحالکه صحابه کرام اخلاق،عبادات تا به حلیه نبی کریم ﷺ را مفصلا بیان فرموده اندپس عبادت را که روزانه پنج باردر محضر عام تکرار شده است هیچ متنفس نبود که انرا نقل کند.

(۲) اداکردن نوافل درخانه ثواب بیشتر دارد،وطرزالعمل نبی کریم ﷺ نیزهمین بود،پس معلوم میشود که دعای بعد از نوافل هم انفرادی بود"قال فی الشامیة ان احسن من ذالک کله تطوع فی منزله لما فی سنن ابی داود باسناد صحیح صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی هذا الا المکتوبة" (ردالمختار ج ۱ ص ۴۹۶)

درصورت که اداءکردن نوافل درخانه نسبت به مسجد نبوی ومسجد حرام به تصریح فقهاءبهترباشد،پس نسبت به جاهای دیگر به طریق اولی بهتر است.

④ اگراین کدام ثبوت میداشت ،فقهاءحتما برآن تصریح میکردند مگردریک کتاب فقه هم دیده نمیشود عدم تذکر فقها درچنین مواقع دلیل بر عدم ثبوت ان است چنانچه مفهوم مخالف فقهاء بالاتفاق حجت است.

قوله : لهذا امام اومقتدی .....الخ

اقول : مطلقا درجواز ان دعا کلام نیست ،بحث دربه هیئت اجتماعی است که بر ان یک حدیث هم ثابت نیست.

قوله : حالاچونکه......الخ

اقول : دراین شک نیست که خواندن الحمد ودرود شریف دردعا موجب خیر وبرکت است مگرالتزام به هیئت مخصوصه بران بدعت است

قوله : هر جزان یکایک ازاحادیث وفقه حنفی ثابت است.....الخ

اقول : جز مطلق دعا درصورت های انفرادی ان هیچ چیز از کدام حدیث یا جزئیه فقهی ثابت نگردید.

قوله : انکارکردن وبدعت پنداشتن این اشتباه بزرگ ودلیل لاعلمی ازاحادیث وجزئیات فقه حنفی است.

اقول : ازحضرات مجوزین خواهانم که دراین مورد ضعیف ترین حدیث یا جزئیه مرجوع ازمرجوع فقهی را که به حالت اجتماعی دعا صراحت کرده باشدتحریر داشته علمیت خودرا ثابت سازند. ۱۶/ ذی قعدةالحرام۱۳۷۶هجری

التزام به سه بار دعا کردن

سوال : دران دیار به سه بار دست بلند کرده دعا نمودن التزام میشود وبه حدیث کتاب الجنائز مسلم شریف استدلال میکنندکه حضورﷺدربقیع سه بار دست بلند کرده دعا نمودند ،لطفا توجیه ان حدیث رابیان کنید.

الجواب باسم ملهم الصواب : حدیث شریف بقیع قرار ذیل توجیه میگردد:

(۱) استدلال کردن التزام به یک واقعه اتفاقی درست نیست،که حد اکثر ازان جواز ثابت میگردد. والتزام به هر حال نا جایز است.

(۲) ممکن است که بر قبر های مختلف چندین بار دست بلند کرده شده باشد.

(۳) احتمال دارد که بعد ازخاتمه یافتن دعای اولی یک داعیه خاص دعای جدید ایجاد شده باشد. مثلا نرمی بیشتر دل وشأن رحمت،همچنان بار سوم هم صورت گرفته باشد.
(٤) ممکن است که دران خصوصیت نبی کریم ﷺ باشد.طورکه اولا به صورت شفاعت خصوصی دعا کرده باشد سپس دوباره امر الهی صورت گرفته باشد؛ ضرورت چنین توجیهات به خاطر احساس میگرددکه جهت فهمیدن وعمل کردن به حدیث قول وعمل صحابه کرام وتابعین باید دیده شود،کار راکه نبی کریم ﷺ عبادت پنداشته درحضور هزار ها تن صحابه کرام انجام داده باشد خصوصا واقعه دعا که روزیک بارنه بلکه چندین بار تکرار میشود،اگر دعای سه گانه ثابت میبودوصحابه کرام انراثواب پنداشته بران عمل میکردند حتما انرا نقل میکردند،درحالیکه درامت هیچکس نه انرا نقل کرده ونه بر ان عمل کرده است. ۱۳/ رجب المرجب ۷۵هجری

دعاي اجتماعيي بعد از نوافل

سوال : دعای دومی بعد از نوافل به عبارت نورالایضاح ثابت میگردد. "**ويستحب للامام بعد سلامه ان يتحول الى يساره للتطوع بعد الفرض وان يستقبل بعده الناس (الى قوله) ثم يدعون لانفسهم الخ**" چگونه توجیه میگردد؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : درعبارت نورالایضاح صرف دعا بعد نوافل ذکر شده است، ننوشته است که امام ومقتدیهایک جادعا نمایند.یعنی تمام مردم دعابایند کرد مگر از تعلق امام با مقتدی هاچیزی ننوشته است.مثلابعدازنماز صبح تعداد زیاد مردم مشغول تلاوت میشوند، که ظاهرا تلاوت اجتماعی معلوم میشود مگر در حقیقت هیچ کدام بایک دیگر تعلق ندارد.نه یکجا شروع کرده اند ونه یک جا خاتمه میدهند بلکه هر کس طبق همت خود تلاوت کرده میرود ؛ به همین طوردعای بعداز فرض هم به طور اجتما عی ثابت نیست ولی اگر اتفاقا باا مام یک جا دعا صورت گیرد حرج نیست.این فعل بنا بر التزام بدعت میگردد، . زیرا قاعدهٔ فقهی است که هرگاه مردم بریک فعل مباح یا مندوب التزام نمایند ناجایز میگردد، فرق بین دعای بعدازفرض ونوافل همین قدراست که انقدرمظاهره وقبایح که در دعای بعدازنوافل است دربعد ازفرائض نیست،مثلا:مردم دررکعت های نوافل ومقدار تلاوت دران طبق همتها وفرصت های خود متفاوت اند،مگردعای اجتماعی همه را به یک فرمان

میراند. اگر کسی پیشتر فارغ شده باشد منتظر دعا می نشیند وکسی که اذکار ونوافل بیشتر میخواهد انراقطع کرده دردعای اجتماعی شرکت میورزد.بناءدعای اجتماعی بعد از نوافل خصوصا شکل والتزام مروج ان بالاتفاق بدعت است،حتی که اهل بدعت هم بر بدعت بودن ان قایل است،ببینید فتوای احمد رضاخان بریلوی را:

سوال : علمای دین درمورد دعای امام ومقتدیان بعد از فرض چی میگویند؟دربعض مناطق اطرافی امام بعد از فرض تنها اللّٰهم انت السلام ... گفته میخیزدوبعد از تکمیل کردن نوافل به شکل اجتماعی دعامیکنند،فریق موخر الذکر بر فریق اولی اعتراض های ذیل را میدارند :

(۱) دست بلند کردن ودعا کردن بعد ازفر ض از نبی کریم ﷺ ثابت نیست.

(۲) فقهاءبعد از فرض بیشتر از اللّٰهم انت السلام- الخ رامکروه گفته اند.

سوال این است که دراین دو طریقه کدام یک ان درست وطبق حدیث وفقه است؟وهم چنان ارشادفر مایدکه بعد از نوافل وسنن دعاکردن به طور اجتماعی ازحضور ﷺ ثابت است یاخیر؟ (المستفتی خاکسار خلیفه عبدالغنی کارخانه داردبکی محله سورتگران دهلی)

الجواب باسم ملهم الصواب : ازحضور ﷺ دعای بعدازفرائض ثابت است وجواب در کتب فقه صریح است.فقط فرق درهمین است که فرائض که بعدازان سنت است دعای طولانی نباید شد،اکتفا کردن به اللهم انت السلام ویا مثل ان مناسب است انقدرطولانی نباید شد که مقتدیان دچار مشقت شوند.ودعای اجتماعی امام بامقتدیان بعدازسنت ونوافل درهیچ جا هم منقول نیست.وهمچنان دراین صورت انتظار بی ضرورت میشود زیراکسانی که از نوافل قبلا فارغ شده اند به دیگران انتظار بی موجب میکشند.فلهذا این طریقه شایان ترک است. واگر تمام مقتدیان براین راضی باشند وبرکسی دشوار نمیشود درکردن ان حرج نیست.

فقیر احمد رضاقادری عفی عنه - ابوالمظفر محمد اسمعیل عفی عنه

محمد امجدعلی اعظمی رضوی

(نفائس مرغوبه تألیف حضرت مفتی کفایت الله صاحب ،دهلوی ۵۴)طبق فتوی فوق الذکر اکثریت اهل بدعت بردعای اجتماعی بعد ازنوافل عمل نمیکنند صرف درقریه هاواطراف دور دست مردم بدعتی بران التزام میکنند. والله اعلم - ۱۱/ ربیع الاخر ۱۳۹۶هجری

دعاي طولاني به صداي بلند بعد ازنماز

سوال: این شیوه امامان مساجد که بعد از فرض اولا به صدای بلند. الحمدلله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلاة والسلام علی سید المرسلین گفته بعداز ان اللّٰهم انت السلام...الخ. سپس دعاهای قرآنی وسپس درود شریف بخواند،دعا کردن جائز است یاخیر؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : درچنین شیوه دعامفاسد ذیل است:

(۱) اجتماعیت والتزام برآن.

(۲) اتمام بالامام والتزام برآن.

(۳) جهر امام والتزام بران،قال الله تعالی:"ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لایحب المعتدین" وقال حکایة عن ذکریا علیه السلام:"اذنادی ربه نداء خفیا"

(٤) درنمازمسبوقین خلل ایجاد میشود.

(۵) بعد ازفرائض که سنت است دعای طولانی مکروه است، قال فی العلائیة:"ویکره تاخیر السنة الابقدر اللّٰهم انت السلام الخ"(ردالمختار ص ٤٩٤ ج ۱)

(۶) نتنها عوام بلکه خواص هم این طریقه مبتدع راسنت می پندارند.

(۷) بیشتر از فرائض هم بران اهتمام والتزام صورت می گیرد. والله اعلم

۷/جمادی الاولی ۱۳۸۹هجری

تحقیق میلاد مروج

سوال : به شیوه امروزی که میلا د تجلیل میگردد،وعقیده میدارند حضور ﷺ به این مجلس تشریف می آرد وجهت تعظیم واحترامش ایستاده میشوند،چی حکم دارد؟واگرکسی شایق تجلیل ان باشد چه بایدکرد؟

الجواب باسم ملهم الصواب : آگاه ساختن مردم ازاحوال وسیرت نبی کریم ﷺ ازاهم ترین فرائض اسلام است وخلاصه تعلیمات اسلامیه همین است وکامیابی تمام مسلمانان در همین منحصر است ،خوشحالی برولادت حضور ﷺ منحصر به زمان ومکان نیست بلکه در اعماق قلب هرمسلمان جادارد،هنگام که ابولهب مژده ولادت برادرزاده اش راازربان کنیزش ثویبه شنید از فرط خوشحالی اورا ازاد ساخت،کسی بعد ازمرگش اورادرخواب دیده

ازاحوالش پرسید، اوگفت : از زمان که وفات شده ام درعذاب سخت گرفتار هستم مگردر شب های دوشنبه به نسبت خوشحالی که به ولادت برادرزاده ام کرده بودم عذاب تخفیف میابد.. پس درصورت که بریک کافر بدبخت به سبب خوشحالی برولادت انحضرت ﷺ عذاب تخفیف میابد،پس اگر یک امتی برولادت ایشان خوشحالی نماید وحسب توان خود در محبت اومصرف کندچسان مراتب اعلی راحاصل نخواهد کرد؟پس اگر ولادت ،معجزات یا غزوات به صورت درس ویا وعظ بدون پابندی به رواجها ورسومات انجام یابدباعث هزارها رحمت خواهد شدمگروجوه ذکر شده درذیل باعث عدم جواز محفل میلاد درعصر امروزی گردیده است.

(الف) عقیده داشتن بر اینکه نبی کریم ﷺدراین مجلس می اید،این عقیده کفر صریح است وحرمت ان به نصوص صریح قرآن وعبارات فقه ثابت میباشد."من قال ان ارواح المشائخ حاضرة تعلم یکفر (بزازیه)ذکر الحنفیة تصریحا بالتکفیر باعتقادان النبی ﷺ یعلم الغیب لمعارضته قوله تعالی "قل لایعلم من فی السموات والارض الغیب الاالله"(شرح فقه اکبر) درکتب فقه این مسأله ذکر شده است که اگر کسی دروقت نکاح بگوید که الله ورسولش گواه اند کافر میشود،زیرا که اورسول الله ﷺراعالم الغیب پنداشته است(فتاوی قاضی خان البحرالرائق وغیره)

غرض اینکه قرآنکریم،کتب احادیث ،وکتب فقه ازنصوص برتکفیر دارنده گان چنین عقیده مملو است.

(ب) تقسیم کردن شیرینی زا درمحفل میلاد ضروری می پندارند،وبه برپا شدن ان هم درجه وجوب میدهند،پس هرکار جائز رامردم برخودضرور داند مکروه می گردد."کل مباح یؤدی الیه(الی الوجوب)مکروه"(الدر المختار ج۱)

(ج) انجام دادن ان درماه وتاریخ معین ضرور پنداشته میشود،هر گاه درشریعت زمان یک کار مقررنشده باشد،ومردم ازطرف خود تعیین میکند،یک نوع زیادت درشریعت پنداشته میشودکه جائز نمی باشد،درصحیح المسلم روایت است که : لاتختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولاتختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام.

غرض اینکه اگرمحفل میلاد باخودداری کردن ازمفاسد فوق الذکر برپا شود کارخیر است. - ۲۶/ذی قعده ۷۱هجری

حکم اسقاط مروجه

سوال : اینکه ملا صاحب بعد ادای نماز جنازه قرآن رابرداشته الفاظ مروجه رامیخواند. مثلا درعرف سند قرآن بخشی میگویند چی حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب : این طریقه مروجه ناجا نز وبدعت میباشد ، درقرآن ، حدیث وفقه هیچ ثبوت ندارودونه درقرون مشهود لها بالخیروجود دارد.قال الله تعالی : "الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا" قال الله تعالی: "لقد کان لکم فی رسول الله اسوۃ حسنة" کار راکه نبی کریم ﷺ انجام نداده است وما انراثواب پنداشته شروع کنیم، به این معنی میشود که گویارسول الله ﷺ نعوذ بالله دین راپوره ندانسته است. ومادرمسائل دینی نسبت به ایشان بیشتر میدانیم.ومعاذالله آیه "الیوم اکملت لکم دینکم الخ" غلط است.غرض اینکه از جانب خود دردین زیادت سخت گناه دارد.قال النبی ﷺ "کل بدعة ضلالة" طور که زیادت دررکعت های نماز فرض حرام است.همچنان به سبب این رسم قبیحه جرأت مردم برگناه کردن بیشترمیشود.قال فی الردالمختار : "ونص علیه فی تبیین المحارم فقال لایجب علی الولی فعل الدور وان اوصی به المیت والواجب علی المیت ان یوصی بما یفی بما علیه ان لم یضق الثلث عنه فان اوصی باقل وامر بالدور وترک بقیة الثلث للورثة اوتبرع به لغیرهم فقد اثم بترک ماوجب علیه. فقط والله تعالی اعلم — ۱۳/ محرم الحرام ۱۳۷۲هجری

سوال مثل بالا

سوال : حکم اسقاط مروج چیست؟درنورالایضاح جانزنوشته اند. بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جائز نیست. قال فی الشامیة ونص علیه فی تبیین المحارم فقال لایجب علی الولی فعل الدور وان اوصی به المیت، لانها وصیة بالتبرع والواجب علی المیت ان یوصی بما یفی بما علیه ان لم یضق الثلث عنه. فان اوصی باقل وامر بالدور وترک بقیة الثلث للورثة وتبرع به لغیرهم فقد اثم بترک ماوجب علیه اه وبه ظهر حال وصایا اهل زماننا فان الواحد منهم یکون فی ذمته صلوات کثیرة وغیرها من زکوۃ واضاح وایمان ویوصی لذالک بدراهم یسیرة ویجعل معظم وصیته للقراء للختمات والتهالیل التی نص علماءنا علی عدم صحة الوصیة بها الخ (ردالمحتار ج ۱ باب قضاء الفوائت)

شامی ویافقهاءدیگر که اجازه داده اندتصریح نموده اند که حیله درصورت جائزاست که ثلث مال میت به فدیه کفایت نکند.و این صورت حال گاه گاه اتفاقا واقع میشود ،انرا یک رسم مستقل ساختن جائز نیست.وهم چنان ضروری است که این حیله ذریعه فساد عقیده عوام نگردد.اسقاط مروج عصر امروزاولا تملیک فقراءبه شیوه میشودکه تملیک تحقق نمی یابد، ثانیا این حیله ذریعه فساد عقیده عوام میگردد که به انجام دادن گناه جرأت می یابند و از صوم وصلوت بی باک میشوند،سوما بر ان چنان التزام میشود که یک عمل مستقل اعمال تکفین به شمار میرود.درحالیکه یک کار مباح بلکه مندوب هم به التزام ناجائزمی گردد. کما صرح به فی الشامیة وغیرها : چهارما فدیه درثلث مال ادا نمیشود ،درحالیکه وصیت کردن وادا کردن فدیه تابه پوره شدن ثلث لازمی است.اگر ثلث مال فدیه راپوره نکردپس درچنین صورت فقها ءبه حیله کردن اجازه داده اند،مگر دراین عصر بنابر فسادعقیده این هم جائز نیست.فقط والله تعالی اعلم بالصواب - ۲۶ صفر ۱۳۷٤هجری

مجالس ذکر جهري ودروجدامدن

سوال : پیران عصر امروزی مردم را جمع کرده ذکر جهری میکنند واکثر مردم به وجد امده خیزوجست میزنندآیا این فعل شرعا ثبوت وجوازدارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب : درشریعت هیچ ثبوت ندارد ،ذکرجهری مروج امروزی مکروه است."فی شرح التنویر هل یکره رفع الصوت بالذکر والدعاء قیل نعم وقال فی الشامیة (قوله قیل نعم) یشعر بضعفه مع انه مشی علیه فی المختار والملتقی فقال وعن النبی ﷺ انه کره رفع الصوت عند قراءة القرآن والجنازة والزحف والتذکیر فما ظنک عند الغناء الذی یسمونه وجدا ومحبة فانه مکروه لا اصل له فی الدین اه وایضا فیها قبیل فصل فی اللبس وما یفعله متصوفة زماننا حرام لایجوز القصد والجلوس الیه الخ (شامیه کتاب الحظر والاباحة ج۵)

درجلد چهارم بریقه محمودیه بروجد مروج بی نهایت ردکرده است.که قابل مطالعه است.

نوشتن کلمه شهادت برسینه میت

سوال : ایا نوشتن کلمه شهادت برسینه میت جائز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب : جائز نیست،زیراکه با شاریدن جسم میت بی حرمتی ان

میشود، البته اگر ذریعه اگشت بدون اینکه اثار رنگ معلوم شود بذاته جائز است،ولی فساد عقیده مردم امروزی اشکار است، مباداکه به انجام دادن گناه شروع کنند لهذاخودداری باید شد. "قال فی الشامیۃوقدافتی ابن الصلاح بأنه لایجوز ان یکتب علی الکفن یسین والکهف ونحوهماخوفامن صدید المیت والقیاس المذکور(علی انه کان مکتوباً علی افخاذالافراس فی اصطبل الفاروق حبس فی سبیل اللهوایضا یقاس علی کتابة للهفی اهل الزکوة) ممنوع لان القصدثم التمیزوهنا التبرک فالاسماء المعظمةباقیةعلی حالها فلایجوز تعریضها للنجاسة والقول بأنه یطلب فعله مردود لان مثل ذالک لایحتج به الااذاصح عن النبی ﷺ طلب ذلک ولیس کذلک وقدمنا قبیل باب المیاه عن الفتح انه تکره کتابة القرآن واسماءالله تعالی علی الدراهم والمحاریب والجدران وما یفرش وماذالک الاالاحترام وخشیةوطئه ونحوه ممافیه اهانة فالمنع هنا بالاولی مالم یثبت عن المجتهداوینقل فیه حدیث ثابت فتامل نعم نقل بعض المحشین عن فوائد الشرجی ان مما یکتب علی جبهة المیت بغیر مدادبالاصبع المسبحة بسم الله الرحمن الرحیم وعلی الصدرلااله الا الله محمد الر سول الله وذلک بعدالغسل قبل التکفین اهوالله تعالی اعلم (ردالمحتار ج۱) فقط والله تعالی اعلم

۲۱/صفر سنه۱۳۷۴هجری

لازما سه بار دعا کردن بعد از دفن

سوال: درديار ما رائج است که بعد از دفن دعا میکنند بعدا چندقدم رفته دعامیکنندبعدا چند قدم رفته بارسوم دعا میکنند،البته این کارلازمی پنداشته میشود،ایا این طریقه شرعا جائز است؟

الجواب: بعدازدفن بدون دست بلند کردن دعا کردن برای میت درحدیث ثابت است، "کمافی سنن ابی داودکان النبی ﷺ اذا فرغ من دفن المیت وقف علی قبره وقال استغفروا لاخیکم واسألو الله له التثبیت فانه الان یسأل الخ (ردالمحتار ج۱) سه باردعا کردن با بلند کردن دست وان هم بعد از بر داشتن چندقدم والتزام بر ان بدعت است وهیچ ثبوت ندارد.

بعد از دفن دست بلند کرده دعا کردن بدعت است

سوال: درحصه اول امدادالفتاوی بعدازدفن دعاکردن بادست بلند راجائز گفته است، آیا تهانوی رحمه الله تعالی برای منفردنوشته است ویابه صورت اجتماعی هم میتوان دست بلند

الجواب باسم ملهم الصواب : حضرت تهانوی رح دروقت زیارت قبربادست بلند دعاکردن را چنین استدلال کرده است؟ "قال فی الفتح والسنة زیارتها قائما والدعاء عندها قائما وبعد اسطر ثم یدعوا قائما طویلا" (شامیه ج ا ص ۸۴۳) به این دعاثابت شدورفع یدین دردعا به احادیث ثابت است،لهذادراین میتوان رفع یدین نمود،هم چنان در صحیح مسلم حدیث صریح است که پیامبر ﷺ به بقیع رفته دست های خودرا بلند کرده دعاکرد.

عبارت فوق الذکر فقهی ،حدیث مذکور،وفتوای امدادالفتاوی مربوط زیارت القبور است نه اینکه درمورددفن کردن میت،بعد ازدفن با دست بلنددعاکردن نه ازحدیث ثابت است نه از فقه نه در امدادالفتاوی ذکرشده است ونه اکابر علماء بر آن عمل کرده اند؛ فلهذا جائز نیست.

سوال مثل بالا

سوال : بعدازدفن کردن میت درقبرستان دست بلند کرده دعاجا نزاست یاخیر ؟یک عالم بر این حدیث استدلال کرده قایل بر جواز ان است."وعن عثمان کان النبی ﷺ اذا فرغ من دفن المیت وقف علیه وقال استغفروا لاخیکم واسألوالله له التثبیت فانه الان یسأل رواه ابوداود وغیره"

الجواب باسم ملهم الصواب : بعدازدفن دعاثابت است.البته درآن دعا دست بلند کردن ثابت نیست،بناءاز ان خودداری بایدشد،به حدیث که مولوی صاحب استدلال کرده است،دران بلندکردن دست ذکرنشده است.

مصافحه کردن بعد از نماز عید

سوال :آیا بعد از نماز عید مصافحه کردن مروج جائز است یاخیر؟از عبارت ذیل طحطاوی مصری جواز ان معلوم میشود. "نقل فی تبیین المحارم عن الملتقط انها تکره المصافحة بعد اداء الصلوة بکل حال لان الصحابة رض ما صافحوا بعد اداء الصلوة ولانها من سنن الروافض اه۔ ثم نقل عن ابن حجر من الشوافع انها بدعة مکروهة لا اصل لها فی الشرع وانه ینبه فاعلها اولا ویعزر ثانیا ثم قال وقال ابن الحاج من المالکیة فی المدخل انها من البدع وموضع المصافحة فی الشرع انما هی عند لقاء المسلم لاخیه لا فی ادبار الصلوة الخمس وضعها الشرع یضعها فینهی عن ذلک ویزجر فاعله لما اتی به من خلاف السنة اه ثم اطال فی ذالک فراجعه" (ردالمحتار ج۵ص ۲۳۶) فقط والله تعالی اعلم.

۱۹/ رمضان المبارک سنه ۷۲ هجری

مصافحه ومعانقه بعد ازنمازعید

سوال : آیامصافحه کردن مروج بعد ازنمازعید جایز است یاخیر؟اگرناجایز باشد عوام الناس از ان بندکرده شوند.

(۱) آیا ممانعت ازان جدی است؟

(۲) آیا این ممانعت دروقت متصل نماز است ویاتمام روز عید رادربر میگیرد؟

(۳) آیا ازمعانقه هم ممانعت صورت گرفته است؟درمسأله مردم اختلاف میکنند لطفا جواب قناعت بخش ارائه دارید.

الجواب باسم ملهم الصواب : (۱) اختیار کردن این طریقه بدعت ومکروه است.

(۲) این ممانعت فقط منحصر به وقت متصل به نماز است زیرا که ازشارع ﷺ ثابت نیست.

(۳) معانقه هم ازاین جمله است ،یعنی فورا متصل نماز معانقه هم جایز نیست.

درطول روز عید دروقت ملاقات مصافحه ومعانقه هردو جایز است.**وموضع المصافحة فی الشرع انماهی عند لقاء المسلم لاخیه لافی ادبار الصلوات**.(شامیه ص ۲۷۰ ج۵)

مرتکب شدن بدعت یاگناه بادرنظر داشت مصلحت به هیچ صورت جایز نیست،البته دیگران رامنع کردن ان وقت ضروری میباشدکه امیدقبول راداشته باشد.درغیر ان نهی عن المنکر ضروری نیست.غرض اینکه شمابعداز نماز عید با کسی مصافحه ومعانقه نکنید،واگر بعدتر از نماز باکسی ملاقی شدید باک ندارد،ولی بازهم جهت اجتناب ازتشبیه بالبدعه وذریعه تأیید شدن ان اجتناب بایدشد.

مصافحه کردن بعد ازنمازها

سوال : مدت میشود که هنگام نماز صبح پسران وبزرگان دریک صف ایستاده شد؛ نماز گذاران دروقت برامدن با انها مصافحه میکنند.البته این کار روزمره به التزام انجام داده میشود، آیا صحابه کرام چنین کرده اند ؟وباعث صواب پنداشتن ان چی حکم دارد؟ در صورت که باوجودممانعت منع نمیشوند مانعین بیشتر ازاین چی مسولیت دارند؟

الجواب باسم ملهم الصواب : درشریعت موقع مصافحه فقط هنگام اول ملاقات است ،

ومصافحه کردن بعد ازنماز ها ازرسول الله ﷺ صحابه کرام وائمه دین ثابت نیست،وبدعت ایجاد شده روافض میباشد.بناءاجتناب باید شد،وفقهاء کرام صراحت نموده اندکه عاملین ان ذریعه زجروتوبیخ منع گردند ودرصورت تخلف مجازات گردند.البته درصورت عدم قدرت ممانعت حتمی نیست "نقل فی تبیین المحارم عن الملتقط انه تکرہ المصافحة بعد اداء الصلوات بکل حال لان الصحابة رضی ما صافحوا بعد اداء الصلوت ولانه من سنن الروافض اه ثم نقل عن ابن حجر من الشوافع انها بدعة مکروهة لا اصل لها فی الشرع وانه ینبه فاعله اولا ویعزر ثانیا وقال ابن الحاج من المالکیة فی المدخل انها من البدع وموضع المصافحة فی الشرع انما هی عند لقاء المسلم لاخیه لافی ادبار الصلوات الخمس وضعها الشرع یضعها فینهی عن ذلک ویزجر فاعله لما اتی به من خلاف السنة اه ثم اطال فی ذلک فراجعه. (ردالمختار ج۵ص ۲۷۰)

رسم دعوت ازطرف اهل میت

سوال : علمای دین درموردطعام که اهل میت تهیه می نمایند ومردم رابه ان دعوت می کنند چی میفرمایند؟ وماننددمراسم عروسی خویشاوندان واقارب جمع گردیده ویک امر لازمی پنداشته میشود.

الجواب باسم ملهم الصواب : این رسم بنابر چند وجوه ناجایزوبد عت است.

(۱) این درحقیقت رسم اهل هنود است،ومشابهت باآنهااست.

(۲) درمواقع غم دعوت شرعا وجودندارد.."ان الدعوة شرعت فی السرور ولافی الشرور"

(۳) این دعوت لازم پنداشته میشود،والتزام مالایلزم جایزنمیباشد.

(٤) درچنین دعوت ها غالبا پول ایتام میباشد."والذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا"صدقه وخیرات کردن مال نابالغان درهیچ صورت جایز نیست.

۵- دراین دعوت ایصال الثواب مقصود نمیباشد بلکه ریاوخودنمایی میباشد.یاجهت نجات از ملامتی وطعن مردم میشود که شرک اصغر میباشد.بنابر قرینه های ذیل مقصوداین دعوت ایصال ثواب نمیباشد.

(الف) پنهان نمودن صدقه افضل است،ولی اگربه ایشان تر غیب داده شودنمی پذیرند.

(ب) صدقه به شکل نقدی مفیدتر است ،که هم پنهان نمودن ان سهل است،وهم به مساکین مفیدتر است تاذریعه ان اشدضرورت خودرامرفوع سازند.اگرعاجلا ضرورت نباشد :

به ضرورت های بعدی هم نگهداری میشود..این فواند دردعوت نیست ،بعض اوقات اگر خوراکه مضر هم باشد جهت ایصال ثواب به صدقه نقدی حاضر نمیشوند.

صدقه باید بادرنظرداشت گرفتن ضرورت مساکین صورت.گیرد،یعنی به مریض دوا ،به مسافر کرایه ، به گرسنه غذا ،به برهنه لباس وپاپوش،درموسم سرما لحاف وغیره تهیه گردد. مگر اینها درهر نوع شرایط غذا میدهند اگرمریض ازبی دوایی می نالد،وبرهنه ازسردی می لرزد، ویادرگرمی میسوزد،مسافر از نرسیدن به منزل خودناچار وپریشان ایستاده باشدوبه اینها مشوره صدقه صحیح داده شود میگویندکه اگردعوت نکنم خویشاوندان ناراض شده و در قوم خواهیم شرمید.مردم خواهند گفت که ،"مرده مردود نه ختم نه درود"

(ج) اگر به نیت ایصال ثواب میبود فقراء ومساکین مقدم پنداشته میشدند، در حالیکه خویشاوندان ،رفیقان ،وقدرتمندان جمع گردیده بالا نشینی میشوند،وفقراءفقط برای نام میباشند ودربعض جاها برای نام هم نمیباشند،درچنین حالات چه کسی میتوان گفت که این جهت ایصال ثواب است. "قال فی الشامیة معزیا الی الفتح ویکره اتخاذ الضیافة من الطعام من اهل المیت لانه شرع فی السرور لا فی الشرور وهی بدعة مستقبحة روی الامام احمد وابن ماجه باسناد صحیح عن جریر بن عبدالله قال کنا نعد الاجتماع الی اهل المیت وصنعهم الطعام من النیاحة ، وفی البزازیة ویکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول والثالث وبعد الاسبوع ونقل الطعام الی القبر فی المواسم واتخاذ الدعوة لقراءة القرآن (الی قوله) واطال فی ذلک فی المعراج وقال هذه الافعال کلها للسمعة والریاء فیحترز عنها لانهم لایریدون بها وجه الله تعالی - آه (ردالمختار ج ۱ ص ۶۶۴)

دراین مورد نقل کردن یک تحقیق فتاوای رشیدیه رامفیدمیدانم:

این تقریرمولاناحیدرعلی صاحب تونکی است،که شاگردمولانا شاه عبدالعزیز دهلوی میباشد : "مهمانی که بعد ازوفات میت تهیه میگردد بنابرچند وجوه ناجایزومکروه تحریمی میباشد : اول اینکه دربحرالرائق وغیره کتب تحریر گردیده است :مهمان نوازی درعروسی وغیره مراسم خوشی جایزاست نه اینکه درمصیبت هاوغیره مواقع غم واندوه.درروزاول به خانه مرده دار غذافرستادن سنت است،نه اینکه ازانهاغذاطلب گردد ،چونکه درصورت عدم تهیه کردن غذا بر انها طعن زده میشود همین به منزله طلب کردن است،وبنابر همین طعن اهل میت غذاتهیه ،بکنند . دوم اینکه درحدیث جریر بن عبدالله بجلی است "کنا نعد

الاجتماع الی اهل المیت وصنعهم الطعام من النیاحة" یعنی ما تمام صحابه کرام جمع شدن درخانه میت راعلاوه ازخدمت تکفین وتجهیز نیاحت میپنداشتیم وهمچنان تهیه نمودن غذا را از طرف اهل میت نیز نیاحت می پنداشتیم.نیاحت به معنی واویلا کردن بالای میت است که حرام میباشد.لهذا چنین گردهم ایی ها ازدور صحابه وتابعین منقول نیست پس رسوم که در بین مسلمانها به نام دوم ،سوم،بیستم،چهلم،شش ماهگی ،وسال مروج است همه ناجایز میباشد واجتناب کردن از ان ضروری است.مادراین مورد رساله های متعدد رابه نشر سپرده ایم. اگربالفرض این طعام خبیث تهیه هم گردد جز فقیرومسکین نبایدکسی دیگر انرا بخورد، زیرا که حکم مال خبیث صدقه کردن برفقیران است.

این یک سخن اشکار است که صدقه کردن درمذهب اهل سنت والجماعت به میت نهایت مفیداست مگر مشروط بر اینکه طبق سنت وازمال حلال باشدمانندحفر کردن چاه اب اشامیدنی، تعمیرمساجد ویاپول نقدو مواداولیه به مساکین به اتفاق همه جایزاست.ودادن غذای تهیه شده به فقراءویاارسال نمودن ان به مدارس نزد بعض علماءجایزونزدبعض این هم ناجایز میباشد.خلاصه اینکه این صورت مختلف فیه است ،اما غذاخوردن درخانه اهل میت به اتفاق همه نه به فقیر جواز داردونه به غنی. بلکه این رسم دور جاهلیت عربی ورسم مشرکین هندی میباشد،ودراین کارمشابهت به انهامیشود.پس حدیث "من تشبه بقوم فهو منهم" را در نظر باید داشت.آیا این فتوی درست است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب : به نزد بنده درست است ،ومشابهت دران وجود دارد اگر قلیل هم باشد. — رشیداحمد ۱۳۰۱هجری

فتاوی رشیدیه ص۱۴۲مطبوعه قرآن محله کراچی. فقط والله تعالی اعلم

۱۷شوال ۷۱هجری

توجیه یک حدیث درمورد طعام اهل میت

سوال : درفصل سوم باب المعجزات کتاب الفتن مشکاة یک حدیث امده است که رسول ﷺ ازنمازجنازه فارغ شده خانم میت برایش دعوت داد که ازاین حدیث جواز دعوت به ایصال ثواب ثابت میگردد.

الجواب باسم ملهم الصواب : فقهاءکرام توجیهات مختلف کرده اند .علامه شامی رح

فرموده است. وفيه نظر فانه واقعة حال لاعموم لهامع احتمال سبب خاص بخلاف مافی حدیث جریر علی امه بحث فی معقول فی مذهبنا ومذهب غيرنا كالشافعية والحنابلةاستدلالا بحديث جرير المذکور علی الكراهة ولاسيما اذاكان فی الورثة صغار اوغائب مع قطع النظر عما يحصل عندذلك غالبا من المنكرات الكثيرة كايقاد الشموع والقناديل التی لاتوجد فی الافراح الخ (ردالمختار ج ا ص ٦٦٣)

توجيه بهتر این است که سهوا درکتابت لفظ امرأة (بغير اضافت) امرأته (با اضافت) تحریر گردیده است، چنانچه درص۱۱۷کتاب البيوع جلددوم ابوداود وباب لحوم الحمر الاهلية كتاب الصيد والذبائح جلددوم طحاوی لفظ امرأة بلااضافة است.چونکه صاحب مشکوة از ابوداود ناقل است لهذا درصورت تعارض لفظ ابوداود معتبر است.بنابرین اساس استدلال خاتمه یافت.همچنان اگرطور یک اصل به ایصال ثواب میبود صحابه کرام حتما بران عمل میکردند .درحالیکه نه ازصحابه ونه از تابعین ومن بعدهم ثابت نشده است بر عکس ابن جریر میگوید که "كنانعد الاجتماع الی اهل الميت وصنعهم الطعام من النياحة"

جواب بعض عبارات درمورد طعام میت

سوال : فقهاء درموردممانعت ازاتخاذالطعام درخانه میت روایت حضرت جریر "كنانعد الاجتماع الی اهل الميت وصنعهم الطعام من النياحة" وروایت دومی "لاعقر فی الاسلام" دلیل سومی "لاانهم شرع فی السرور لا فی الشرور" دلیل چهارم اینکه رسم جاهلیت بودواسلام انرامنوع قرار داده است، ودلیل پنجم اینکه مذاهب اربعه انراناجایز پنداشته ا ند.فلهذا ایا به یک مقلد اجازه است که دراین مورد دلیل خودراپیش کند؟

عموم تقاضای این دلائل اینست که اتخاذالطعام خواه به فقراءباشدیا اغنیاءناجایز است، چناچه فقهاءهم بران تصریح نموده اند.مگر صاحب البزازیه درکتاب الاستحسان نگاشته است که : "وان اتخذ للفقراء كان حسنا" این چنین یک قول قاضی خان هم است صاحب برقیه مطلب قول قاضی خان راچنین نگاشته است که طعام راتهیه کرده به خانه فقراء بفرستد، و تاویل به خاطر صورت گرفته است که قول مذکور با روایات قبلی مخالف بوده است.سوال اینست که بزازیه وقاضی خان چراجواز رانقل کرده است وجواب ان چیست؟همچنان بعضی مفتی صاحبان ان زمان برعدم جواز فتوی صادرکرده اند مگر باوجودان گفته اند که ا گر

تهیه شده به فقراء،داده شودباعث اجرخواهد بود،علت این گفتنی هاچیست ؟وتا به کدام حد درست میباشد؟درحالکه اگر به فقراء،فتوای جاز صادرگردد پس صورت های عام حرمت در عمل پیاده خواهد شد،همچنان علامه حلبی شارح منیه دراصل مسأله قایل بر جواز است، وعلامه طحطاوی نیز قول جواز رانقل کرده است. امید است که جواب انها رامدلل ومفصل تحریر دارید.

الجواب باسم ملهم الصواب : ذکر کردن عبارت "**وان اتخذ طعاما للفقراء کان حسنا**"بعد از عبارت"**ویکره اتخاذ الضیافة فی ایام المصیبة**"دلیل واضح است که مراد اوفرستادن طعام به خانه های فقراءاست، به ان حدیث ابوداود که حلبی استدلال کرده است لفظ امرأته دران اشتباه مطبعی است،اصل لفظ مذکور درابوداود امرأةاست که دراین صورت استدلال درست نیست. علاوةاگر نفس دعوت فقراءجایز هم پنداشته شود پس بادرنظرداشت التزام به رسم مروج وغیره فساد ها هیچ گنجایش جواز نیست.

پختن غذای خوب درچهار شنبه اخیر ماه صفر

سوال : پختن غذای خوب درچهار شنبه اخیر صفر جایز است یاخیر؟مردم میگویند که دراین روز رسول الله ﷺ شفایاب شده بود بناءدرخوشی ان غذای خوب بایدپخته شد.

الجواب باسم ملهم الصواب : این یک سخن خود ساخته است ،بناءغلط،ناجایزوگناه است. فقط والله تعالی اعلم - ۶/ ربیع الاول سنه ۹۰ هجری

ختم اجتماعی غرض دم کردن

سوال : چند روز قبل بهارت بر پاکستان حمله کرد مردم جهت مغلوب شدن بهارت وفتح ونصرت نصیب شدن به پاکستان به طور اجتماعی چهل ویک باریاسین خواندند.کسی اعتراض کرده گفت که قرآنخوانی به طور اجتماعی وتعیین تعداد دران درست نیست واز بین بردن چنین بدعتها ضروری است درروشنایی شریعت بر این مسأله وضاحت فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب : مفاسددراین رسم نهایت زیاداست .نسخه اصلی آن ترک سیئات است.(تفصیل مفاسد را درکتاب الاجاره ببینید) . فقط والله تعالی اعلم

۷/ ذی قعده سنه ۹۱ هجری

قرآن خواني مروجه

سوال: اگر بعدازقرآن خوانی به مردم طعام داده شودان هم چون اجره ناجایز خواهد بود؟
الجواب: اول اینکه قرآن خوانی محض یک رسم ساخته شده است اگرواقعا ایصال ثواب مقصدباشد هرکس میتواند که درجای خودتلاوت نمایدوضرورت به اجتماع نیست دوم اینکه اگرقرآن خوانی جهت ایصال ثواب باشدپس اجوره ان ممنوع بوده واگرطعام دادن هم درانجادستورباشدنیز ناجایز است،همچنان دعوت به ذات خود جهت ایصال ثواب ناجایز وبدعت است. فقط والله تعالی اعلم - ۷/ جمادی الاولی سنه ۹۳ هجری

قرآن خواني بعد ازشفاياب شدن مريض

سوال: آیا به کسی که بعد ازمرض شفایاب شده است جمع کردن مردم جهت ختم قرآن جایز است یاخیر؟ودرختم قرآن تقسیم کردن شیرینی ویاطعام دادن جایز است یاخیر؟
الجواب باسم ملهم الصواب ادا کردن شکر درشریعت صرف به دو طریقه اشت:
(۱) خوب عبادت کردن وبهترین عبادت ترک گناه میباشد سپس انجام دادن عبادت نفلی رامثل تلاوت نوافل صدقه وغیره.
(۲) دعوت کردن مردم ،تقسیم کردن شیرینی بر اطفال وغیره،مجالس قرآن خانی در چنین مواقع بدعت وغلط است،جداخودداری باید شد.

رسم قرآن خواني به مناسبت افتتاح

سوال: به مناسبت افتتاح خانه دوکا ن وغیره ختم قرآن میشود ،که ا طفال وبزرگان جمع شده تاشیرینی وغیره رانخورند اُجازه رفتن نمیباشد حکم ان چیست؟ بیّنوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب: تلاوت قرآن کریم فی نفسه جهت ایصال ثواب ویاحصول برکت دارای اهمیت نهایت زیاد است مگرمردم امروزانرایک رسم ساخته وبه دعوت وغیره مجالس ان التزام میدارندکه بدعت وناجایز میباشد. فقط والله تعالی اعلم ۔
۱۲/ محرم سنه ۹۵ هجری

اهتمام اجتماع جهت ایصال ثواب

سوال : در دیار ما مردم روز سوم متوفی جمع شده وبه شمارسنگچل هاکلمه وغیره اوراد رامیخواندند وبه میت ایصال ثواب میکردند،حالاان طریقه راترک کرده به تخم درختان وباخمته خرما کلمه میخوانند ودراخیر شیرینی تقسیم میکنند،ایا شرعا این طریقه درست است ویامثل کلمه خواندن بردانه های نخود این هم بدعت وواجب الاحترازاست؟

الجواب باسم ملهم الصواب : ثواب صدقات نافله ،تلاوت ،تسبیح،تهلیل وغیره راکه خود شخص انجام دهد وبه میت ایصال ثواب نمایدبه حدیث ثابت است .اماجمع شدن مردم، وپابندی کردن به رسوم مختلف ودعوت کردن مردم ازجانب اهل میت همه اموربدعت و ناجایز است. ویکرہ اتخاذ الضیافة من الطعام من اهل المیت لانه شرع فی السرور لافی الشرور وهی بدعة مستقبحة وفی البزازیة ویکرہ اتخاذ الطعام فی الیوم الاول والثالث وبعد الاسبوع ونقل الطعام فی المواسم الی القبر واتخاذ الدعوۃ لقراءۃ القران وجمع الصلحاء والقراء للختم اولقراءۃ سورۃ الانعام والاخلاص الخ (ردالمختار ج ۱ ص ۸۴۲)

صلاة وسلام مروج

سوال : دراین وقت دراکثر مناطق پاکستان روزهای جمعه وغیره اوقات درحالت ایستاده صلاةوسلام گفتن رائج است که غالبا باعث جنگ ها وتفرقه مسلمانان میگردد،وسبب نقصان به اتحاد امت میگردد،لهذا لطف نموده درروشنی قرآن ،احادیث،اجماع امت ،وقیاس مفصلا واضح ساخته بگویید که ایا چنین افعال درزمان رسول الله ﷺ درزمان صحابه کرام،درزمان تابعین،أئمه مجتهدین وغیره بزرگان دین موجود بود ویاخیر؟دلایل را باحواله های ان تذکر نموده تا باعث اتفاق واتحاد مسلمانان گردد .

الجواب باسم ملهم الصواب : عن عبدالرحمن بن ابی لیلی قال لقینی کعب بن عجرة فقال الا اهدی لك هدیة سمعتها من النبی ﷺ فقلت بلی فاهدها لی فقال سألنا رسول الله ﷺ فقلنا یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت فان الله قد علمنا کیف نسلم علیك قال قولوا اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انك حمید مجید (متفق علیه) الاان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین.

ازاین روایت معلوم گردید که به صحابه کرام شیوه سلام گفتن به رسول الله ﷺ معلوم

بودیعنی التحیات لله....الخ مگر طریقه درود را نمیدانستند،بناءپرسیدندوبه گفتن قولوا برایشان بیان گردید.

دیده شد سلام که درمقام تعلیم اموختانده شدبا سلام مروج امروزی هیچ ربط ندارد،اگرشیوه سلام دادن مروج فوق الذکر درست می بود رسول الله ﷺ صحابه کرام را به همین طریقه تعلیم میداد،پس معلوم گردید که طریقه مروج امروزی خود ساخته ودروغ است وچیز های دروغ را دین پنداشته امید ثواب کردن بدعت است.ثبوت این طریقه ازهیچ یک صحابه ،تابعین ،تبع تابعین وبزرگان سلف صالحین نقل نشده است،شعر :

مپندار سعدی کہ راہ صفا توان یافت جز در پے مصطفےٰ

مردم راکه درمسجد جمع شده الصلاة والسلام میگویند عبدالله بن مسعودرض بدعتی پنداشته است. "فی البزازیة وقد صح عن ابن مسعود انه سمع قوماً اجتمعوا فی مسجد یهللون ویصلون علیه (علیه الصلوة والسلام) جهرا فراح الیهم فقال ما عهدنا ذلک علی عهده علیه السلام وما اراکم الامبتدعین فما زال یذکر ذلک حتی اخرجهم عن المسجد(بزازیه علی هامش عالمگیریه ج ۶ ص ۳۷۸ ونقله عن البزازیة. ابن عابدین ایضاً تحت (وتمامه فیمل جنایات البزازیة)ونصح عن ابن مسعود انه اخرج جماعة من المسجد یهللون ویصلون علی النبی ﷺ جهرا اوقال لهم ما اراکم الامبتدعین (ردالمختارج۵ص ۲۸۲) -فقط والله تعالی اعلم - ۴/ ذی قعده سنه ۹۲ هجری

سوال مثل بالا

سوال : علمای دین در مورد چی میفرمایندکه اکثر مسلمانان بنابرعقیدت واظهار محبت با رسول الله ﷺ ایستاده شده بالایش سلام میگویند که بعض علما انرابدعت میگویند؟

الجواب باسم ملهم الصواب : این غلط است که اظهار محبت وعقیدت با ایستاد شدن عند التسلیم میشود،ویاباایستاد شدن درحین شنیدن نام انحضرت ﷺ میشود ،زیرا که اظهار محبت وعقیدت به اتباع و اطاعت میشود،کما قال الله تعالی :"قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله"وشاعرچی خوب گفته است :

تعصی الرسول وانت تظهر حبه هذا لعمری فی الفعال بدیع

لوکان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع

اگر اظهار عقیدت مقصود باشدپس باشنیدن نام ان حضرت ﷺ ایستاد باید شد مگرصد ها بار نام ایشان رامی شنوند ولی ایستاده نمیشوند تا وقت مخصوص ودرجای مخصوص نباشد،همچنان اگراظهارمحبت مقصودباشدپس هرگاه نام ایشان راباخود یادکنندویابه تنهایی درودبگویند ایستاد بایند شدمگر هیچکدام انها ایستاد نمی شوند صرف درجلوس به طور اجتماعی به قیام التزام میکنندمعلوم شد که این اظهار محبت نه بلکه خواهش پرستی است.

فقط والله تعالی اعلم - ۱۸/ صفرسنه ۸۸ هجری

سوال مثل بالا

سوال: بعضی اوقات مردم درمساجد بعد از نمازایستاده شده صلوت وسلام میگوند عقیدۀ آنرا ضروری میپندارند،وبعض دیگرانرابدعث پنداشته یک چیزی اضافی دردین میگویند، حیثیت شرعی این کار چیست ؟وایا چنین مردم از اینکار منع شوندیاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب : بلاشبهه این کار بدعت بلکه مجموعه بدعات است،مثلا:

(۱) تخصیص وخت به درود خواندن.

(۲) تخصیص جای به درودخواندن.

(۳) تخصیص هیأت اجتماعی.

(٤) تخصیص صورت امامت.

(۵) تخصیص خواندن به حال ایستاده.

(۶) تخصیص خواندن به صدای بلند.

(۷) التزام به تمام این کارها.

دراین طریقه هر فعل ان بدعت مستقل است،زیراکه درشریعت مطهره قیود وتخصیصات فوق الذکر هیچ ثبوت ندارد ،به کار که حضور ﷺ طریقه وکیفیت خاص راتعیین نکرده باشد، طریقه های خودساخته دردین یک نوع اختراع ونو اوری شمرده میشودکه حاصل ان به این معنی است که معاذالله الله ورسولش به این طریقه نمی دانستند به همین خاطر از طرف الله ورسولش بر بدعت وعید های سخت امده است چنانچه می فرماید "کل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار" یعنی هرانچیز نواوری شده دردین گمراهی است وهرگمراهی به اتش فرستادنی است جهت حفاظت مساجد از چنین منکرات وبدعات هرنوع مساعی ممکن فرض است.

دعاي اجتماعي با بلندکردن دست بعد از صرف طعام

سوال : درمناطق ما قانون است که بعد ازصرف غذا همه باهم دستان خود رابلند کرد، دعا میکنند . و کسانی راکه بدون دعا برخیزند بد می پندارند.ایا چنین عمل ازنظر شرعی درست است یاخیر.وهم چنان بعداز اذان دست های خودرابلند کرده دعا میکنند .ایا بلند کردن دست بادعا درچنین مواقع ثبوت شرعی دارد یا خیر ؟اگر دارد دلایل انرا بیان دارید.

الجواب باسم ملهم الصواب : دراین باره قاعده کلیه طوراست که بامطلق دعا دست بلند کردن مستحب است مگر درجاهای خاص که شریعت دعای خاص رابه الفاظ خاص تعلیم داده است مثلا هنگام بیرون شدن وداخل شدن به مسجد.دروقت استراحت کردن وبیدار شدن از خواب ،دروقت داخل شدن وخارج شدن ازبیت الخلاء دروقت سوار شدن بر سواری ، دروقت جماع وغیره دست بلند کردن شرعا ثابت نیست که دعای بعدازاذان ودعای بعداز صرف غذا هم در ان شامل است.درمواقع فوق الذکر دست بلند کردن بادعابدعت است وبدپنداشتن تارکین ان قبیح تر است؛ التزام اگربه امر مستحب هم شود ترک کردن ان لازم است. کما فی الصحیح البخاری ومسلم وسنن ابی داود والنسائی وابن ماجه عن عبد الله بن مسعود رضی "لایجعل احدکم للشیطان شیئا من صلاته یری ان حقا علیه ان لاینصرف الاعن یمینه لقد رأیت رسول الله ﷺ کثیرا ینصرف عن یسارہ"

سوال مثل گذشته

دردعوت ها بعدازصرف غذا دعاکردن به صورت اجتماعی به اهل خانه ازرسول الله ﷺ ثابت است یاخیر؟همچنان دراین موردا گرکدام دلیل ازکدام امام هم نقل شده باشد تحریر دارید. واگراین دعا ضروری پنداشته شود حکم ان چیست؟بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دعا کردن به اهل طعام ازرسول الله ﷺ ثابت است "عن عبد الله بن بسر قال نزل رسول الله علی ابی (الی ان قال) فقال ابی واخذ بلجام دابته ادع الله لنا فقال اللهم بارك لهم فیما رزقتهم فاغفر لهم فارحمهم "رواه مسلم

درحدیث بلندکردن دست ودعای اجتماعی ثابت نیست.لهذا اجتناب کردن ازاین رسم حتمی است.انرا ثواب پنداشتن وبر ان التزام کردن بدعت است.درصورت التزام ترک کردن

فعل مستحب هم ضروری میشود "کما فی الحدیث لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من صلوته الخ وقال القاری فی مرقاة من اصر علی فعل مندوب وجعله عزما ولم یعمل بالرخص فقد اصاب منه الشیطان من الاضلال فکیف من اصر علی بدعة ومنکر" فقط والله تعالیٰ اعلم - ۱۲/ محرم سنه ۹۰ هجری

انداختن گوشت به پرنده ها

سوال : شخص بیمار اگر بزغاله را ذبح کرده به پرنده های گوشت خوار صدقه نماید تا هرچه زود تر قبض روح گردد یا شفا یابد جایز است یا خیر ؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این ازخرافات جاهلان است ،د،شریعت هیچ اصل ندارد،چنین رسومات ازاهل هنود گرفته شده است و سخت گناه دارد،البته بامطلق صدقه افت ردمیگرددوصدقه کردن پول نقد که به کدام مسکین داده شود ویا درکدام خیرمصرف گردد بسیار بهتر است. فقط والله تعالی اعلم - ۱۳/ محرم سنه ۹۳ هجری

ذبح کردن حیوان جهت شفایاب شدن مریض

سوال : علمای دین دراین مورد چی می فرمایندکه شخص مریض جهت شفا یاب شدن ویا اسان شدن قبض روح خود بزغاله راذبح کرده برمساکین تقسیم نماید؟ اگرجایز باشدآیا رنگ ونوع حیوان اعتبار دارد ویا هرچه که باشد؟

الجواب باسم ملهم الصواب : جهت نجات از افات وامراض درشریعت به صدقه وخیرات ترغیب داده شده است ،ولی درعصر امروزی عقیده مردم بر ان شده است که این روح دربدل روح است ،که هیچ ثبوت شرعی ندارد وبدعت خود ساخته عوام است،اگر کسی باچنین عقیده هم نمیکند ولی با انجام دادن آن عقیده بدعت تایید میگرددلهذا ناجایز است.به شیوه دیگر صدقه نمایددرشریعت جز قربانی وعقیقه درمناسبت دیگر ذبح حیوان ثابت نیست،،مردمان خوب وذی صلاح هم باچنین عقیده ها دیده میشوند فلهذا بر علماء است که از ان به جدیت جلو گیری کرده واگر کسی چنین صدقات رابه مدارس ایشان می اورد انرا مسترد نمائند زیرا که درصورت چشم پوشی گمراهی وبدعت تایید میگردد. فقط والله تعالی اعلم - ۲۵/ ذی الحجه سنه ۸۶ هجری

حقیقت کوندا

سوال: علمای دین دراین مورد چی میفرمایندکه دربیست ودوهم رجب کوندا کردن چی حکم دارد؟

الجواب: رسم کوندا را دشمنان صحابه کرام درخوشحالی به وفاة معاویه رض ایجاد کرده اند،زیراکه معاویه رضی الله عنه در۲۲رجب وفاةنموده است.(طبری،استیعاب)بیست ودوهم رجب با امام جعفر صادق هیچ گونه ربط ندارد،زیرا که تولداودرهشتم رمضان۸۰یا۸۳ شده است ووفاتش درشوال ۱۴۸هجری شده است بناءمعلوم گردید که جهت خلط کردن به جعفر صادق منسوب گردیده است،ورنه این تقریب درعداوت با معاویه واظهارخوشحالی بر وفاتش برگذار میگردد.

هنگام ایجاد ان شیعه مغلوب بوده وازمسلمانان می ترسیدند،بناءاین شیرینی خوری را به طورمخفی میا ن خود ردوبدل میکردند،هنگام که رازفاش گردیدانها بالای امام جعفرصادق تهمت زده گفتند که او وصیت کرده است که دراین روزفاتحه خوانی اوشود،پس بر مسلمانان لازم است که ازچنین مراسم جدا خود داری کنند،ودیگران راهم آگاه سازند.

فقط والله الهادی الی سبیل الرشاد - ۲۰/ رجب سنه ۸۷ هجری

خواندن درود شریف قبل ازاذان

سوال: مدت بیست سال میشود که درمسجد مانماز با جماعت ادا گردیده وهیچ گونه اختلاف وجود نداشت،مگر دراین چند روزبعضها میگویند که قبل ازاذان باید درود شریف به صدای بلند خوانده شودوبعضها مخالفت میکنند که باعث تفرقه گردیده است،پس حکم شرعی چیست ؟ ایادرود شریف خفیه خوانده شود ویابه صدای بلند؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: شریعت مطهره موقع درودخواندن رابعد از اذان نگاشته است پس قبل از اذان خواه خفیه باشد یاجهری نا جایز بدعت وزیادت دردین پنداشته میشود. مانندکسی است که بگویددرشروع نماز سبحانک اللهم راترک کرده وبه عوض ان درود شریف خوانده شود ومخالفین خود رامنکر درودبگوید. فقط والله تعالی اعلم .

۱۱/ رمضان المبارک سنه ۸۸ هجری

بعد ازنماز به صداي بلند صلاة وسلام گفتن

سوال : درالدرالمختار امده است که "التسلیم بعد الاذان ـ الخ "آیا مراد ان همان تسلیم است که بریلوی هامیگویندویا چیزی دیگری است؟

الجواب باسم ملهم الصواب : عبارت مکمل الدر المختار چنین است. التسلیم بعد الاذان حدث فی ربیع الاخر سنة سبع ما ئة واحدی وثمانین فی عشاء لیلة الاثنین ثم یو م الجمعة ثم بعد عشر سنین حدث فی الکل الا المغرب ثم فیها مرتین وهو بدعة حسنة قال ابن عابدین (قوله وهو بدعة حسنة) قال فی النهر عن ا لبدیع والصواب من الاقوال انها بدعة حسنة وحکی بعض المالکیة الخلاف ایضا فی تسبیح الموذنین فی ثلث الاخیر من اللیل وان بعضهم منع من ذلک وفیه نظر اه ملخصا (ردالمختار ص ۳۶۲ ج ۱)

مراد ازاین تسلیم همان درود است که حکم ان درحدیث شریف وارد است. عن عبدالله ابن عمرو ابن العاص رض قال قال رسول الله ﷺ اذا سمعتم الموذن فقولو مثل ما یقول ثم صلوا علی فانه من صلی علی صلوة صلی الله علیه وسلم بها عشر ا ثم سلوا الله لی الوسیلة فانها منزلة فی الجنة لا ینبغی الا لعبد من عباد الله وارجوا ان اکون انا هو فمن سال لی الوسیلة حلت علیه الشفاعة رواه مسلم مشکوة المصابیح ص ۶۵ ج ۱ وفی الصحیح المسلم عن عبدالله ابن عمرو ابن العاص انه سمع النبی ـ الخ ص ۱۶۶ ج ۱ فی شرح معانی الاثار بهذه الالفاظ الا انه مکان منزلة منازل ومکان حالت علیه الشفاعة حلت له الشفاعة (شرح معانی الاثار ج ۱ ص ۸۰) درلفظ "ثم صلوا علی" سامعین وموذن همه مخاطب اندپس درود خواندن ازحدیث شریف ثابت گردیده است وکیفیت ان مستحدث است ودربدعت بودن ان اقوال مختلف است وصورت تطبیق ان طور است که اگر درکیفیت مذکور ثواب بیشتر پنداشته شود جایز است واگر برلان التزام گردد بدعت است. قال سلطان العلماء ملاعلی قاری فما یفعله الموذنون عقب الاذان من الاعلان بالصلاة والسلام مرارا اصله سنة والکیفیة بدعة لان رفع الصوت فی المسجد ولو بالذکر فیه کراهة سیما فی المسجد الحرام لتشویشه علی الطائفین والمصلین والمعتکفین (مرقاة ص ۱۶۱ ج ۲)

اهل بدعت اهل زمان ما آنراضروری پنداشته اند زیرا به کسی که نمیگوید بدگویی میکنند که التزام مالا یلزم میباشد. امام طحاوی رحمه الله بابحث کردن درمطلق دعا بعد از اذان بر انهای ردکرده است که انرابیشتر ازمستحب مرتبه میدهند ؛ همچنان ا کثر اهل بدعت

صلات وسلام راقبل ازاذان میپندارندکه هیچ ثبوت ندارد،همچنان صلات وسلام مروجه که قبل از اذان باشد یابعد ازاذان دربلند گوها خوانده میشود باقطع نظر ازاینکه ذکرمخفی اولی بلکه مطلوب است،بلند کردن صدا درداخل مسجد ویانزدیک مسجد گذشته از ذکر اگر تلاوت قرآن هم باشد ممنوع است که عبارت ملا علی قاری به طورنمونه گذشته است.

با قطع نظر ازتفیصلات فوق الذکر دراین عصر خصوصا درسرزمین هند ،پاکستان ، افغانستان وبلوچستان صلات وسلام مروجه یک شعار خاص بریلوی ها گردیده است که انرا مقام واجب وفرض رابخشیده اند بناءخود داری کردن ازان واجب است.چنانچه فقهاء تصریح کرده اند که هنگام که مردم یک مستحب راضروری بپندارندترک کردن ان واجب است. فقط والله تعالی اعلم - ۲۶/ ربیع الآخر سنه ۹۶ هجری

رسم روزه گرفتن

سوال : دردیار ما هنگام که اولاد اولین روزه راگرفته افتار میکندوالدین یک دو دیگ غذارا تهیه کرده دوستان را دعوت میکنندوهم چنان به مسجد غذای افتاری می فرستند ودر گردن اولاد روزه دار خود گل می بندند،اياچنين طريقه و خوردن چنین غذا جایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب : این رسم درشریعت هیچ ثبوت ندارد،انراثواب پنداشتن افزودی دردین است وبدعت شمرده میشود بلکه چنین عمل اگربدون پنداشتن ثواب هم اجراء شود ترک کردن ان لازم است تا ازرائج شدن چنین یک رسم که قباحت ان اشکار است جلو گیری گردد. فقط والله تعالی اعلم

پاشانیدن آب گلاب برقبر

سوال : هنگام دفن کردن میت درداخل وبالای قبر اب گلاب میپاشند ،تا ازموجودیت خوشبویی به میت خورسندی حاصل گردد ،ویاهم بالای قبر ویانزدیک ان خوشبویی رامی سوزانند.اياچنين عمل درست است ؟

الجواب باسم ملهم الصواب : انداختن خوشبویی درداخل قبر مستحب است،وسوزاندن خوشبویی درخارج از قبر بدعت است. والله سبحانه وتعالی اعلم

۲۷/ رمضان المبارک سنه ۸۸ هجری

خطبه وداعي درجمعه اخير رمضان

سوال : درخطبه جمعه رمضان الوداع والفراق گفتن جایز است یاخیر؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : درشریعت هیچ اصل نداشته وبدعت است.

۹/ شوال سنه ۹۵ هجری

اجتماع کردن درشبهاي مبارک درمسجد

سوال : درشب های مبارکه مانند عیدین ،نصف شعبان ،ده شب اخیر رمضان،که رواج عام گردیده ومردم درمساجد جمع شده باذکر تلاوت وتقاریر سپری میکنند چی حیثیت شرعی دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب : این روشها به سه شیوه انجام میشود.

(۱)اگر بدون تصمیم قبلی به مسجد رفته اتفاقا درذکروتلاوت مشغول شد جایز است ولی اگر چنین عمل را درخانه خود انجام میداد ثواب بیشتر حاصل میشد،چنانچه درحدیث است "عن زید بن ثابت رض ان النبی ﷺ قال صلوة المرء فی بیته افضل من صلاته فی مسجدی هذا الا المکتوبة" (رواه ابوداود)وایضا عنه ان النبی ﷺ قال: افضل الصلوة صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة رواه الجماعة الا ابن ماجة (نیل الاوطار)

(۲) اگر به اراده قبلی به مسجد رفته باشد بدعت است زیرا که اراده رفتن به مساجد جهت ادای نوافل به خاطراست که ثواب انرا نسبت به خانه بیشترمیداندکه درذات خود نو اوری وردین است بلکه مقابله کردن باالله ورسولش است زیرا که درحدیث صراحةافضل بودن نوافل درخانه امده است.کمامر.

(۳) اگردر شبهای مبارک عبادت کردن درمساجد به هیأت اجتماعی ترتیب شود هم بدعت است. وقبیحتر ازصورت دومی میباشد، زیرا که برعلاوه قباحت فوق الذکرقباحت دیگر این است که نوافل به شکل اجتماعی صورت میگیرد،که شرعا ممنوع میباشد."قال ابن عابدین فی الامداد ویحصل القیام بالصلوة نفلا فرادی من غیر عدد مخصوص وبقراءة القرآن والاحادیث وسماعها وبالتسبیح والثناء والصلوة والسلام علی النبی ﷺ وقال ایضا بعد اسطر (تتمه) اشار بقوله فرادی الی ما ذکره بعد فی متنه من قوله ویکره الاجتماع علی احیاء لیلة من هذه

اللیالی فی المساجد وتمامه فی شرحه وصرح بکراهة ذلک فی الحادی القدسی (الشامیه ص ۶۴۲ ج ۱)
اینکه بعض مردم میگویند که درخانه سروصدای اطفال میباشد وممانعت ازخشوع میگردد یک فریب شیطان میباشد.اصلاخشوع نام عبادت کردن طبق سنت میباشد،اگر طبق سنت عبادت کرده شود درذات خود خشوع وخضوع است واگرمخالف سنت انجام شود هرچند عاجزی وتضرع بیشتر باشد شرعا خشوع نامیده نمیشود.

قابل غور است که نبی کریم ﷺباوجود مجبوریت هاوحرص شدید برحصول ثواب اداءکردن نوافل را درخانه باعث ثواب بیشتر پنداشته ودرخانه اداً میکندولی ما میگوییم که نه درخانه اطفال مزاحمت میکنند. درحدیث شریف امده است که نبی کریم ﷺدرحجره خود شبگاهان ادای نفل میکردند وعائشه صدیقه رض درجلو ایشان پاهای خود را دراز کرده استراحت بود پس هنگام که انحضرت ﷺبه سجده میرفتند دست خود رابه پاهای او میگذاشت تااوپاهای خود راجمع کرده ودرجایش سجده نمایدوهنگامکه به رکعت دومی بالا میشدند اوپاهای خود رادوباره درازمیکرد ؛ باوجود اینکه خانه تاریک وسهولت چراغ وغیره وجود نداشت،وانقدر ضیق بود که یک شخص استراحت کرده به دومی جای سجده گذاشتن نبود ،ومسجد هم درفاصله یک قدم به حجره قرار داشت ،وبرتری مسجد نبوی هم پوشیده نیست ولی ایشان ﷺنمازنوافل خود رادرخانه اداءمیکردند.

همچنان بعض مردم میگویندکه اگر درخانه عبادت نماییم خواب زودتر غالب میگردد، درحالیکه درمسجد به هیأت اجتماعی عبادت بیشتر میشود وخواب نمی اید.

باید دانست که کمیت و تکثیر درعبادات مطلوب نیست،کمترین عبادت مطابق سنت نسبت به بیشترین عبادت مخالف سنت بهتر است،طریقه سنت این است که تاهنگام چستی ونشاط عبادت کرده شود ودرحالت خسته شدن استراحت کرده شود،چنانچه درحدیث شر یف امده است. عن انس رض قال دخل رسول اللہ ﷺ المسجد وحبل ممدود بین ساریتین فقال ما هذا قالوا لزینب تصلی فاذا کسلت اوفترت امسکت به فقال حلوه لیصل احدکم نشاطه فاذا کسل اوفترقعد وفی حدیث زهیر فلیقعد (رواه مسلم) وفیه ایضا عن عائشة قالت دخل علی رسول الله هوعندی امرأة فقال من هذه فقلت امرأة لاتنام تصلی قال علیکم من العمل ما تطیقونه فوالله لایمل الله حتی تملوا وکان احب الدین الیه ماداوم علیه صاحبه وفی حدیث عنها رض خذوا من العمل ما

تطیلون قولہ لا یسام اللہ حتی تساموا(رواہ شیخان) . فقط واللہ تعالی اعلم -

۳۲/جمادی الاولی سنه۹۶هجری

باخواندن کلمه دعا را خاتمه دادن

سوال : در دیار ما مردم درخاتمه دعا دستان خود را بر روی خود کشیده لااله الا الله محمد الرسول الله میخوانند .آیا این شیوه حیثیت شرعی دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب : درخاتمه دعا جز درود شریف وامین گفتن چیزی ثابت نیست لهذا خواندن کلمه درهنگام دست کشیدن بر روی بدعت است، چنانچه اگر کسی بعد از تلاوت قرآن کریم ویابعدازصرف طعام جزدعای ماثورکدام دعای دیگر یاکلمه رابخواند. هرکس چنین عمل را زیادت در دین وبدعت خواهد پنداشت.

گذاشتن خمچه سبز یا گلاب بالای قبر

سوال :آیا غرس نمودن خمچه سبز یاغنچه گل بالای قبر مستحب است؟ اگر است یکبار است ویا هر بارکه درروزسو م و چهارم میروند؟و میگویند که این درحدیث ثابت است.

الجواب باسم ملهم الصواب : نبی کریم ﷺ دوپارچه یک خمچه خرما را بالای دو قبر گذاشته است وفرموده است که تا اینها خشک نشده اند درعذاب تخفیف خواهد بود.ان برکت دست نبی ﷺ بود اگر ان قاعده عام میبود حتما معمول صحابه کرام رض قرار میگرفت زیرا که انها برخیر حریص بودند.جهت فهمیدن قول وفعل رسول الله ﷺ دیدن تعامل صحابه ضرور است زیرا که تعامل انها تفسیر قول وفعل انحضرت ﷺ است.همچنان به پیمانه که درعصر امروزی به ان پابندی صورت میگیردولازم دانسته میشوددربدعت بودن ان هیچ شبهه نیست،برعلاوه ان باچنین چیزها مردم به گناه جرأت مند میشوند،نهادن گلاب بدعت است وهیچ اصل شرعی ندارد.

اجوره گرفتن به ایصال ثواب جایز نیست

سوال : زید به بکر گفته است که روزمره به قبرستان رفته قرآن مجید حدیث شریف وقل هو رااتلاوت کرده درحق مرده های من ببخش ودراخیر ماه برایت تنخواه خواهم داد این عمل بکر چی حکم دارد ؟ایاگرفتن تنخواه به کلی برای بکر جایز نیست ؟ویا اینکه

انرا گرفته به کدام مسکین صدقه کند؟ وایاثواب چنین عمل به اقارب زید میرسد؟

الجواب باسم ملهم الصواب : قال فی الردالمحتار ان القاری اذا قرأ لاجل المال فلاثواب له فای شیء یهدیه الی المیت وانما یصل الی المیت العمل الصالح (ردالمحتار ص۶۰ ج۲) وفی شرح التنویر فی بیان الاجارة الفاسدة (و) لا لاجل الطاعات وقال فی الرد المحتار تحته (قوله ویفتی الیوم) قال تاج الشریعة فی شرح الهدایة ان القرآن بالاجر لایستحق الثواب لاللمیت ولاللقاری وقال العینی فی شرح الهدایة ویمنع القاری للدنیا والآخذ والمعطی آثمان فالحاصل ان ما شاع فی زماننا من قراءة القرآن بالاجر لایجوز لان فیه الامر بالقراءة واعطاء الثواب للامر والقراءة لاجل المال فاذا لم یکن للقاری ثواب لعدم النیة الصحیحة فاین یصل الثواب الی المستأجر ولولا الاجر ما قرأ احد لاحد فی هذا الزمان الی جعلوا القرآن العظیم مکسبا ووسیلة الی جمع الدنیا انا لله وانا الیه راجعون اه (ردالمختار ص ۳۹ ج۵).

ازعبارت فوق ثابت گردید که این عمل بکر جایز نیست باتلاوت قرآن دربدل اجوره گذشته ازمیت به خود قاری هم ثواب حاصل نمیشود. پس هنگام که قاری مستحق ثواب نیست به میت ازکجا ثواب رسد؟ پس گرفتن چنین پول نه به خود بکر جایز است ونه اینکه انرا گرفته به کسی دیگربدهد.. واگر گرفته باشد انرا دوباره به صاحبش مسترد کند.

اذان کردن دروقت باران شدید ووبا

سوال : درحیوانات وبا شایع شده است ،مردم جهت جلوگیری ازان قرآن کریم راتلاوت میکنند تاسبب مرحمت الله تعالی گردد، وهمچنان تازمان که وباباقی است درچهار گوشه اذان میگویند. همچنان درحین شدت باران وطوفان اذان میگویند. ایاچنین عمل جایزاست؟

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر تلاوت علی سبیل التداعی نبوده وطبق عادت خودش باشد جایز است. ودرصورت تداعی جایز نیست. . غیراز اذان نماز تمام مواقع اذان راکه فقهاء کرام بیان کرده اند، موقع سوال شده دران نیست ومفهوم مخالف یعنی عدم ذکر به عدم جواز دلالت میکند. قال فی الشامیة رایت فی کتب الشافعیة انه قدیسن الاذان لغیر الصلاة کما فی اذن المولود والمهموم والمصروع والغضبان ومن ساء خلقه من انسان اوبهیمة وعند مزدحم الجیش وعندالحریق (الی قوله) وعند تغول الغیلان (الی قوله) وزاد ابن حجر فی التحفة الاذان والاقامة خلف المسافر. قال المدنی اقول وزاد فی شرعة الاسلام لمن ضل الطریق فی ارض قفر ای خالیة من

الناس مسالخ(ردالمحتار ص۳۵۷ ج ۱)فقط والله تعالی اعلم — ۲۳/ جمادی الاولی سنه ۸۷ هجری

هموار کردن چادربالای قبرها

سوال : هموار کردن چادربالای قبرها چی حکم دارد؟شخصی میگوید درصورت که بالای خانه کعبه غلاف انداخته میشودپس بالای قبرهاچی باک دارد؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عن عائشة رض ان الله لم يأمرنا فيمارزقنا ان نكسواالحجارة واللبن والطين(مسلم وابوداود)

باوجود اینکه درپوشاندن دیوارظاهرا قباحت وایهام شرک وغیره نیست مگررسول الله ﷺ ازپوشاندن ان منع کرده است فلهذا پوشاندن قبرها بنا برایهام شرک وتعظیم غیرالله به صورت اولی نا جایزاست،قال ابن عابدین رح يكره الستور على القبور(ردالمحتار ص۸۳۹ ج۱) برخلاف خانه کعبه راخودرسول الله ﷺ پوشانیده است زیراکه تعظیم ان مفضی الی الشرک نیست به همین خاطر است که درنماز به استقبال کعبه مامور شده ایم واستقبال الی القبور درنماز مکروه است.

تقسیم کردن شیریني درختم تراویح

سوال : دراین زمان تقریبا درتمام مساجد درختم قرآن کریم درتراویح به شکل لازمی شرینی تقسیم میشود ،وضاحت فرموده که حیثیت شرعی ان چیست؟وهمچنان واضح نمایید که خریداری شیرنی اگراز پول وقف مسجد صورت گیردویا برای ان به صورت جداگانه پول جمع اوری گردد.ویااینکه حکم هردو یکی است؟بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دراین رسم قباحت های نهایت زیاد وجود دارد،مثلا:

(۱) آن ثواب مستقل پنداشته میشود که بنا برزیادت دردین بدعت شمرده میشود.

(۲) بران چنان التزام میشود که درهیچ صورت ترک کرده نمیشودودرحالکه استحباب ان ثابت نیست وکارمستحب هم به التزام بدعت شمرده میشود.

(۳) مصرف کردن پول وقف دران جایز نیست زیراکه ان درمصارف مسجد شمرده نمیشود اگرمتولیان مسجد وقف مسجدرادران صرف کردند برایشان تاوان لازم می گردد.

(٤) بدون ضرورت اعانه جمع کردن ناجایزاست زیرا که دران تذلیل قرآن ومسجد میشود.

(۵) اگراعانه ازمردم خاص طلب گردد،ویابه صورت عمومی درمجلس خصوصی طلب گردد، رضایت تمام مردم دران متیقن نمی باشد،بلکه ظن غالب این است که بنابر شرم وهم چشمی اعانه کرده باشد،پس شیرینی خریداری شده باچنین پول حلال نمیباشد قال رسول الله ﷺ لایحل مال امرئ مسلم الابطیب نفسه(مسند الامام احمد)

(۶) عموما درچنین مناسبتها از سر مایه های حرام بیشتر پرداخته میشود.

(۷) اگر فرضا قباحت های فوق الذکرهم در ان نباشد،یک قباحت بزرگ ان این است که ذریعه ان بدعت قبیحه تایید میگردد.بناءناجایزوواجب الترک میباشد.

محمد رسول الله گفتن دراخیراذان

سوال : اگردراخیر اذان درجواب لااله الاالله، محمد رسول الله گفته شودجواز داردیاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب : درجواب لااله الاالله گفتن موذن فقط لااله الاالله باید گفت، محمدرسول الله گفتن زیادت دردین وبدعت است. عن عبدالله ابن عمرو ابن العاص رض قال قال رسول الله ﷺ اذا سمعتم الموذن فقولو مثل مایقول ثم صلوا علی فانه من صلی علی صلوة صلی الله علیه بها عشر اثم سلوا الله لی الوسیلة فانها منزلة فی الجنة لاینبغی الا لعبد من عباد الله وارجوا ان اکون هو فمن سال لی الوسیلة حلت علیه شفاعتی (رواه مسلم) وقال فی التنویر ویجیب من سمع الاذان بان یقول کمقالته (ردالمحتار ص۳۶۸ ج ۱) واگرموذن بعد از اذان به صدای بلند محمد رسول الله بگوید هرکس انرابدعت خواهدپنداشت ،پس همان طور گفتن شنونده اذان هم افزودن وناجایز است.

انداختن رخت گلدار برجنازه

سوال : آیا انداختن رخت گلدار بر جنازه جایز است؟وایا میتوان از اشتراک درچنین جنازه انکارکرد؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : انداختن رخت گلدار بر جنازه بدعت است لذا انکارکردن ازاشتراک درچنین جنازه درست است.

بوسه کردن انگشتان ومسح کردن ان برچشمان

سوال : درثبوت اینکه دروقت شنیدن لفظ محمدرسول الله ازاذان موذن ناخونهای

انگشتان شصت رابايد بوسيدعبارت ذيل را به طوردليل پيش ميكنند شما انرامطالعه كرده در موردصحت وسقم ان ما را رهنمايى كنيد؟علامه نبهانى دركتاب" حجةالله على العالمين" اين عبارت رادرج كرده است ،شخص ازبنى اسرائيل ازمدت دوسال مرتكب گناه بودسپس وفات كرد، مردم ازدفن كردن اوامتناع ورزيدند واورابدون دفن كردن دريک ويرانه انداختند ،الله متعال به موسى عليه السلام حكم كردكه اورابرداشته دفن كنندودعاى مغفرت نمايد موسى عليه السلام عرض كردكه مردم به گناه گاربودن او گواهى ميدهند ،ارشاد شد كه درست اوگناهگار است ولى هنگام كه چشم او براسم حبيبم مى افتاد انرابوسه كرده به چشمان خودمسح ميكرد اين كارش موردپسندم قرارگرفته اوراامرزيدم.

الجواب باسم ملهم الصواب : فی الشامیة ویستحب ان یقول عند سماع الاولی من الشهادة صلی الله علیك یا رسول الله وعند الثانیة منها قرت عینی بك یارسول الله ثم یقول اللّهم متعنی بالسمع والبصر بعد وضع ظفری الابهامین علی العینین فانه علیه السلام یکون قائدا له الی الجنة کذا فی کنز العباد اه قهستانی ونحوه فی الفتاوی الصوفیة (الی ان قال) وذکر ذلك الجراحی واطال ثم قال ولم یصح فی المرفوع من کل هذا شیء ...الخ

علامه شامى بعدازنقل كردن استحباب ان به حواله قهستانى وغيره ازجراحى نقل كرده است كه اين عمل ازيک حديث هم ثابت نشده است لهذا بر سنت بودن ان هيچ دليل وجودندارد.چونكه عوام انرا ازمرتبه سنت هم بالاتر دانسته تارک انرا ملامت ميكنند ترک كردنش ضرورى است.حواله كه دراين موردداده شده است غيرمعروف ميباشد ،اگر احيانا ثابت هم شودپس همين قدر ثابت خواهد شد كه درهر جايكه اسم نبى كريم ﷺ ديده شد بوسه گرديده به چشمان خود ماليده شودباعث بركت خواهد بود وازاين هيچ كسى هم انكارنميكند.اين چطور ثابت گرديدكه ناخون هارابوسه كرده به چشمها ماليده شودخصوصا دروقت اذان. فقط والله تعالى اعلم. — ۲۵/ محرم سنه ۹۱ هجرى

جاي نماز ساختن به امام ازپارچه باقي مانده كفن

سوال : بعض مردم از پارچه باقيمانده كفن به امام جنازه جاى نماز ميسازندآيا اين طريقه جايزاست؟ بيّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اين يک رسم ناجايزوغلط است.اين پارچه ازمصارف كفن

به شمار میرود. فقط والله تعالی اعلم — ۲۹ / جمادی الاولی سنه ۹۲ هجری

خواندن درود شریف به‌طور اجتماعي

سوال: اگر بعد ازنمازجمعه گروه ازمردم گردهم امده به حساب دانه های درخت به اواز اهسته درود بخوانند جایز است یا خیر؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگرگاه گاه بدون اهتمام چنین کنند جایز است مگر چنین افعال رفته رفته به بدعت میرسدیعنی پابندی ها قیودوشروط رنگارنگ برایش ایجاد میگردد که در شریعت هیچ ثبوت نداشته باشدپس زیادت برشریعت ایجاد میشود که این حق راهیچ کسی ندارد.فلهذا اجتناب کردن از چنین امور ضروری است،هرکس به تنهایی خود هر چه بیشتر درود بگوید باعث برکت میشود. فقط والله تعالی اعلم

۱۲/ ذی قعده سنه ۸۶ هجری

جمع شدن ونشستن مردم به تعزیت

سوال: بعد ازدفن شدن میت خویشاوندان واقارب نزدیک باغذای تهیه شده به خانه اهل میت می ایند که کارمستحسن میباشد ،ولی رشته داران دور،ومهمانان که از جای دور امده اند ازحذیره برگشت کرده به خانه اهل میت امده ودرصرفِ غذاهم شریک میشوند،دربعض اوقات غذای اورده شده دوستان به انهاکفایت نمیکند،واهل میت یا خویشاوندانش مجبور میشوند که غذا را از بازار اورده تا برای همه کفایت کند پس گناه.ان به دوش کی است؟ایا کسی که جهت تسلی امده ومنتظر صرف کردن غذای شریک است؟ویا اهل میت وخویشاوندان وی که نان دادن به اشخاص موجود درخانه خود راوجیبه ایمانی واخلاقی خودمیداند؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این رسم یقینا نا جایز ونهایتا بی غیرتی است،دهنده گان وخورنده گان همه درگناه شریک اند،بلکه رشته دارن نزدیک که این رسم را لازم دانسته وعدم شرکت را بدمیدانند، واگر غذا ازطرف اهل میت باشد هم نا جایز است ،مخصوص کردن جای جهت نشستن اهل میت برای تعزیت وجمع شدن مردم درنزد انهاهم ناجایز است. قال ابن عابدین ولی الامداد قال کثیر من متأخری أئمتنا یکره الاجتماع عند صاحب البیت ول

الفارغ و رجع الناس من الدفن فليتفرقوا وليشتغل الناس بأمورهم وصاحب البيت بأمره (ردالمحتار ص۸۴۲ ج۱) فقط والله تعالی اعلم - ۱۶/ربیع الآخر سنه ۹۶ هجری

رفتن اجتماعي به قبرستان

سوال: درروز دوم وسوم وفات خویشاوندان میت بعد ازنمازصبح درخانه اهل میت جمع شده به قبرستان میروند سپس درخانه اهل میت جمع شده صبحانه راصرف مینمایند، سپس پراگنده شده وبعد ازنمازظهروشام همین سلسله جاری میباشد،ایا این کارکه جهت ایصال ثواب میشود شرعا جایز است؟ بيّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این همه خرافات است که درشریعت هیچ جواز ندارد،این یک زیادت برشریعت کامله است که واجب الاحترازمیباشد،خوردونوش کردن درموقع غم نزد غمگساران بی غیرتی است. فقط والله تعالی اعلم — ۱۶/ ربیع الآخرسنه ۹۶ هجری

درود خواندن دروقت خطبه

سوال: هنگام که خطیب اسم نبی کریم ﷺ راذکر کندویاایه "یاایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً" رابخواند ایابه شنونده گان جایزاست که درود شریف رابخوانند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: چون خطبه درحکم نمازاست برزبان نبایدخواند وبه قلب خوانده میتواند. "قال اذا خرج الامام فلا صلوة ولا كلام. وفی الشامية (قوله ولا كلام) ای من جنس كلام الناس وكذلك اذا ذكر النبی هل يجوزان يصلی عليه بالجهر بل بالقلب وعليه الفتوی" (ردالمحتار ص۷۶۸ ج۱) فقط والله تعالی اعلم - شوال سنه ۱۳۸۶ هجری

خواندن "ان الله وملائکته ....الخ" از ترس مردم

سوال: شرعا حکم این چیست که امام ازترس اینکه مبادا مقتدیانش اورا ازامامت عزل کنند آیه "ان الله وملئكته ـ الخ" رامیخواند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: قال الله تعالی "ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب" و"ومن يتق الله يجعل له من امره يسرا" "ومن يتوكل علی الله فهو حسبه" "ومن يهاجر فی سبيل الله يجد فی الارض مراغما كثيرا وسعة" وقال عليه السلام "الا ان نفسا لن تموت حتی تستكمل رزقها الا فاتقوا الله واجملوا فی الطلب وتوكلوا عليه" درموجودیت نصوص فوق الذکر جهت نجات

ازاین خطر که اگر مرتکب بدعت نشود مردم اورا ازامامت عزل کرده وازگرسنگی خواهد مرد. دلیل ضعف ایمان وذلیل ترین شیوه کسب معاش است ،برعلاوه حکم شرعی تقاضای غیرت هم این است که ازچنین امامت استعفاکند. فقط والله تعالی اعلم .

۱۷/ ربیع الآخرسنه ۸۸ هجری

خوردن یازدهم

سوال : خویشاوندان ویاهمسایه گان ازخانه های خود طعام یازدهم ،شیربرنج محرم. یا حلوای شب برات رابه خانه ما می فرستند اگر انرامستردنماییم ناراض میشوند ، پس ایا شرعا گنجایش است که انرا گرفته به اطفال بدهیم ویا به مسکینان بفرستیم؟بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر ارسال کننده گان غیرالله رامالک نفع ونقصان می پندارند پس این کارش شرک واین غذایش حرام است، که به هیچ صورت نباید گرفته شود،واگر غیرالله را مالک نفع ونقصان نمیدانند پس غذا حرام نیست واین کارش بدعت است، پس حتی الامکان کوشش شود که ازخوردن چنین غذا اجتناب شود، تاموید بدعت قرار نگیرید که درذات خود گناه است. فقط والله تعالی اعلم

۲۶ / ربیع الآخرسنه ۹۶ هجری

شرکت درمیلاد

سوال : شرکت درمیلاد مروج شرعا چی حکم دارد؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : رفتن به محفل میلاد بدعت است،درحدیث شریف صراحة ممانعت شده است.نبی کریم ﷺدرحیات خود به صحابه کرام فرمودند که شمابه ایستاده شدن من راتعظیم نکنید چنانچه دستور عجم است که یک دیگر را به ایستاد شدن تعظیم میکنند، محفل میلاد راضرور پنداشتن،ودریک روزخاص برپاکردن ،تقسیم کردن شیرینی وغیره، ایستاد شدن،همه امور ناجایز اند،هم چنان عقیده داشتن بر اینکه نبی کریم ﷺ حاضرمیشود شرک است،پس اگرمجلس ازامورفوق الذکر پاک باشدباعث برکت وهدایت خواهد بود درغیر ان ضلالت وگمراهی است. فقط والله تعالی اعلم. ۱۶/ رجب سنه ۹۱ هجری

عید مبارک گفتن

سوال : حیثیت شرعی عید مبارک گفتن بعد نماز عید که یک رواج عام میباشد چیست؟ایا قباحت ندارد؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : هیچ ثبوت شرعی ندارد،بنابر التزام مردم بران مکروه است ،واگرثواب پنداشته میشود زیادت دردین وبدعت است که سخت گناه دارد "قال ابن الحاج فی المداخل قد اختلف علماءنا رح فی قول الرجل لاخیه یوم العید تقبل الله منا ومنك وغفر لناولك ،علی اربعة اقوال:جائز بأنه قول حسن،مکروه لانه من فعل الیهود،مندوب الیه لانه دعاءودعاءالمومن لاخیه مستحب،لایبتدأبه وان قال له احد رد علیه مثله،اذاکان اختلافهم فی هذاالدعاءالحسن مع تقدم حدوثه فما بالك بقول القائل عید مبارك مجردا عن تلك الالفاظ مع انه متأخر الحدوث فمن باب اولی ان یکرهوه وهومثل قولهم یوم مبارك ولیلة مبارکة وصبحك الله بالخیر ومساك الله بالخیر وقد کره العلماءرح کل ذلك (المدخل ص۲۹۵ ج۲)" فقط والله تعالی اعلم

۲۱/ ذی قعده سنه ۹۶ هجری

سوال مثل بالا

سوال : روزعید "عیدمبارک" گفتن چی حکم دارد؟بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قال العلامه حصفکی رح والتهنئة بتقبل الله منا ومنکم لاتنکر وقال العلامه ابن عابدین رح وانما کذلك لانه لم یحفظ فیها شیء عن ابی حنیفة واصحابه رح وذکر فی القنیة انه لم ینقل عن اصحابنا کراهة وعن مالك رح انه کرهها وعن الاوزاعی انها بدعة وقال المحقق ابن امیرحاج بل الاشبه انها جائزة مستحبة فی الجملة ثم ساق آثارا بأسانید صحیحة عن الصحابة رض فی فعل ذلك ثم قال والمتعامل فی البلاد الشامیة والمصریة عید مبارك علیك ونحوه وقال یمکن ان یلحق بذلك فی المشروعیة والاستحباب لما بینهما من التلازم فان من قبلت طاعته فی زمان کان ذلك الزمان مبارکا علیه مبارك علی انه قدورد الدعاء بالبرکة فی امور شتی فیوخذ منه استحباب الدعاء بها هنا ایضا اه (ردالمحتار ص ۱۷۷ ج۱)

وقال الحافظ رح معزیا لابن رشید وقد روی ابن عدی من حدیث واثلة انه لقی رسول الله ﷺ فقال تقبل الله منا ومنک فقال نعم تقبل الله منا ومنک وفی اسناده محمد ابراهیم الشامی وهو ضعیف وقد تفرد به مرفوعا وخولف فیه فروی البیهقی من حدیث عبادة بن الصامت رض انه سأل رسول الله ﷺ عن ذلک

فقال ذلک فعل اهل الکتابین واسناده ضعیف ایضا وکانه اراد انه لم یصح فیه شئ ،وروینا فی المحاملیات باسناد حسن عن جبیر بن نفیر قال کان اصحاب رسول الله ﷺ اذا التقوا یوم العید یقول بعضهم لبعض تقبل الله منا ومنک (فتح الباری ص ۳۷۱ ج ۲) حاصل اینکه درثبوت دعا به لفظ تقبل الله منا ومنک وجوازان اختلاف است ،وثبوت ان راجع است پس لفظ "عیدمبارک" بران قیاس کرده شده است.بناءتعیین الفاظ مخصوصه وبران چنان التزام که گمان حکم شرعی بودنش رود مکروه است ،بناءتعامل علماءوصلحاءبر ان نیست،ومطلق دعا جایزومستحسن است. فقط والله تعالی اعلم. ۱۸/ شعبان سنه ۱۴۱۱ هجری

لفظ خداحافظ دروقت ازهم جداشدن

سوال : دراین عصرمترقی دروقت ازهم جداشدن به جای السلام علیکم گفتن لفظ خداحافظ گفتن رائج شده است ،حکم شرعی آن چیست؟بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این رسم ناجائز است ،اگرالسلام علیکم راترک کرده خدا حافظ بگوید تحریف شریعت است،واگر درضمن السلام علیکم خداحافظ بگویدزیادت برشریعت است ،البته اگربه طور جداگانه ازسلام وداع چنین الفاظ دعائیه گفته شود هیچ حرج نیست،مگرواضح است که التزام کردن به چنین الفاظ درموقع دعا الفاظ مخصوص ازطرف خودمتعین میگردد که زیادت دردین است.واگر این اصطلاح ازاقوام غیرمسلم گرفته شده باشد قباحت ان بیشتر است. فقط والله تعالی اعلم

۱۵/ ربیع الاول سنه ۹۷ هجری

عید شب برات

سوال : حلوا پختن وعید کردن درشب برات چی حکم دارد؟ اگر بدون نیت ثواب پخته شودحرج خواهد بود ؟همچنان ایا درخوردن حلوای که ازجای دیگر امده است حرج است؟

الجواب باسم ملهم الصواب : مبارکی کردن وحلواپختن درشب برات هیچ ثبوت شرعی ندارد،فلهذا این امور ناجایز وبدعت است ،اگربدون نیت ثواب طبق یک رسم هم پخته شود تایید بدعت صورت میگیردبناءاحتراز ازان لازم است،وباوجود اینکه چنین حلوا حرام نیست مگرخود داری کردن ازان بهتر است. فقط والله تعالی اعلم.

اذان کردن در وقت فتنه سیاسي

سوال : جهت فتنه که دراین اوقات میان حکومت ومحاذمتحدمخالف ان بنابرمخالفتهای سیاسی برپاشده است دراوقات شب اذانها داده میشود ایاچنین عمل شرعاًجایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب : اذانٰ دادن درچنین مواقع شرعا ثابت نیست،لهذابدعت میباشد، برعلاوه دران دوگناه دیگر نیز میباشد:یکی اینکه دراوقات نماز مردم اشتباه میکنند بسیاری مردم به من شکایت کردند که درمغالطه قرار گرفته سنت صبح رادرشب ادا کردند، بعض خانمها گفتند که انها نمازصبح را درشب ادا کردند ؛ گناه دومی این است که راحت مردم اخلال میشود،اخلال کردن دراستراحت وخواب انسان تندرست هم گناه است در حالیکه درمحله مریض ،ناتوان،مزدورکاران وغیره هم میباشند،مریضان متعدد به من شکایت کرده اند که به اثرغوغای شبانه مرض عصابم شدت یافته است.

ترک کردن گناه میتوان باعث نجات ازعذاب وغضب الله تعالی شود والله تعالی رامیتوان به توبه واستغفاروندامت راضی ساخت مگر درعصر امروز مردم به جای ندامت شب وروز مجالس فسق وفجوررابرپاساخته اند ،غیبت ،افتراء،بهتان،بد گمانی ،بدزبانی،چپاول وغارت گری، قتل،هتک جان ومال وابروی مسلمان یک بازیچه گردیده است،غیبت خوردترین گناه به شمارمیرود که رسول الله ﷺدرموردان فرموده است که بد تر اززنامیباشد،اگرگناهان امروزی دقیق ارزیابی شود گناه یک روزه این زمان معادل گناه های طول تاریخ است. باچنین حالت خودمیخواهند که بااذان گفتن های خود الله تعالی رافریب بدهند،الله تعالی این مدعیان اسلام راکه به نام اسلام فعالیت های انتخاباتی میکنند به نور اسلام منور نساخته است، الله تعالی انهاراتوفیق بدهد که سیئات را ترک کرده توبه واستغفارنمایندبه رحمت خود وطفیل حبیبش رحم وکرم فرمایدوازعذاب نجات دهد. آمین . فقط . والله تعالی اعلم.

۱۵ / ربیع الآخر سنه : ۱۳۹۷ هـ

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

من رأى منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه وذالك اضعف الايمان (رواه مسلم)

ترجمه : هرکسی ازشما اگر کدام بدکاری را دید آنرا به دست خود منع کند واگر نمی توانست به زبان خودمنع کندواگرنمیتوانست عزم تغیرراتابه وقت حاصل کردن قدرت در قلب خود باید داشت. واین پایین ترین درجه ایمان است.

منکرات مُحرّم

دراین رساله به منکرات اشاره شده است که اکثر مسلمانها به متأثر شدن از شیعه ها دران مبتلاءشده اند.

ازافادات : حضرت مولانامفتي رشيد احمد صاحب دامت بركاتهم

اقتباس : از تقریر روز جمعه ۶ محرم ۹۶هجری مطابق ۹/ جنوری سنه ۷۶ هجری

۱
الحمدلله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی
اما بعد : فاعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
﴿کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله﴾
درمجلس امروزی درمورد امورمحرم بحث میشودکه جز شماره اول آن بقیه همه منکرات وبدعات اند.

(۱) روزه گرفتن

قبل ازهمه درمورد روزه بحث میکنم زیرا انچه سنت است مقدم بایدبود ،گرچه چیز های دیگر لذیذ تر باشد ،درعبادت شیطان هم لذت است ،مگر اهل الله ازعبادت الله به مراتب بیشتر لذت میبرندوبعضی مردم میخواهند که هردو را یکجاسازند،گویا چنان می پندارند که شاعر میگوید :

حج بھی کعبہ کا کیا او گنگا کا اشنان بھی خوش رہے رحمن بھی راضی رہے شیطان بھی

مگراین کم فهمی انها است،دراین صورت شیطان راضی میشود ولی رحمن راضی نمیشود، الله تعالی هنگام راضی خواهد شدکه شمالااله الاالله گفته و به مقتضیات ان عمل نمایید، وهیچ چیزی رابااو شریک نسازید،وشیطان نمیخواهد که الله تعالی رابه وحدانیت عبادت کنید . اومیخواهد که چیزی ناچیز اورا هم شریک سازید،به هر حال چیزی که دراین روز هاازسنت ثابت است فقط روزه میباشد،چنانچه رسول الله ﷺفرموده است: در روزه گرفتن دهم محرم انقدر ثواب است که گناه های یک سال قبل امرزیده میشود، حضرات محدثین فرموده اند که مراداز ان فقط گناه های صغیره میباشد وگناه های کبیره فقط به توبه امرزیده میشود،کسی عرض کرده گفت که یا رسول الله دراین روز یهودی ها هم روزه میگیرند،ایشان فرمودند که اگرسال اینده زنده بودم یک روز دیگررا علاوه خواهم ساخت،بناءبرما است که روز نهم ویا یازدهم راهم روزه بگیریم.

(۲) حقیقت محرّم

دراصلاح این منکرات سخن ازاینجاشروع میشود که ایا این ماه مکرم ومعظم است یا منحوس است؟اهل تشیع انرا منحوس میدانند ،علت ان این است که انها شهادت را یک

چیز منحوس می پندارند.پس چونکه حضرت امام حسین رض دراین ماه به مقام والای شهادت رسیده است ،انها مراسم خوشی خود رامانند عروسی وغیره برپا نمی دارند.

برعکس عقیده انها مسلمانان عقیده دارند که این یک ماه معظم ومکرم ومحترم است چنانچه ازنامش پیدا است،که محرم به معنی محترم،معظم ومقدس.

عموما مردم فکر میکنند که به این ماه بناءبر شهادت حسین رض فضیلت حاصل شده است درحال که اشتباه است،این ماه قبل از اسلام هم فضیلت داشت .نجات بنی اسرائیل به معیت موسی علیه السلام ازفرعون درهمین روزبوده است،که برایش جهت ادای شکرانه نعمت حکم روزه گرفتن دراین روز صادرگردید، واقعات دیگربافضیلت هم دراین ماه رخ داده است.البته میتوان گفت که درفضیلت شهادت حسین رض بنا بر واقع شدن ان دراین ماه افزوده شد.

ازاینکه فضیلت این ماه ثابت شده است پس کارهای نیک رادرخلال ان بیشتر انجام باید داد،ومراسم خوشی رانیز درهمین ماه برپا باید کرد،عروسی کردن دراین ماه باعث برکت بیشتر میگردد،این یک سخن بزرگ است ،مدت زیاد میشود که این سخنها درفکرم سرازیر میشود ،مگر سخنهای دیرینه سالهای طولانی به این زودی گفته نمیشود ،البته اهسته اهسته گفته خواهد شد.

(۳) شهادت حضرت حسین

واقعا که واقعه شهادت حضرت حسین رض سرسام اور است، ولی اهل تشیع دران غلو کرده اند وبه مسلمانان چنان ذهنیت داده اند که در دنیاهیچ واقعه هولناک تراز ان واقع نشده است .درحالکه واقعات متعدد دیگرمظلومیت رخ داده است ،به طورمثال به شهادت حضرت عثمان توجه کنید،باوجود توانمندی دفاع با چه استقامت وپایه داری دربرابرظلم عظیم مرگ راپذیرفت،ایامثال آن دردنیا دیده خواهدشد؟مگرمسلمانان ازمرگ ان خلیفه رسول الله ﷺ چنان بی خبر اند که گویا ان واقعه لرزاننده عرش وفرش اصلاواقع نشده است. آیا گاهی داستان مظلومیت اورا ازکسی شنیده اید؟ایا کدام گوش رادرالتفات کردن به ان ،کدام قلم را درنوشتن ان ، و انعکاس مفصل چنان مظلومیت رادر صفحه تاریخ دیده آید؟ اياقلب را دیده اید که دردان مظلومیت را احساس کندویاچشم رادیده اید که بران

اشک بریزد ؟ آیا به واقعه هولناک تر ازان که عبارت از خون آلود شدن پاهای آنحضرت ﷺ میباشدُ متوجه شده اید ،ازشهید شدن دندان های مبارک ،اززخمی شدن رخسار مبارک،وازشهادت انبیاءعلیهم السلام چیزی شنیده اید؟درحالیکه .خون اولیای تمام دنیا معادل یک قطره خون یک نبی شده نمی تواند.مگر دراینجا زبان ،گوش ،قلم،نگاه قلب و چشم همه مست همین یک کرشمه اند،نه کدام صحابی دیگر شهیدشده است نه کدام نبی دیگر....غور کنید که این زهر تشیع نیست ازچیست؟

(۴) حیثیت امام گفتن به حضرت حسین رضی الله عنه چیست؟

لفظ امام را اهل حق وشیعه ها به معانی مختلف استعمال میکنند،اهل حق به معنی پیشوا، رهبرومقتدا استعمال میکنند،واهل تشیع به معنی عالم الغیب ومعصوم استعمال میکنند،به نزد انهامنزلت امام بالاتر ازانبیاءمیباشد،واضح است که ماان معنی رااعتبار میدهیم که اهل حق معتبر دانسته اند،به این معنی صحابه کرام ،تابعین،اولیاءالله وعلماءهمه امام اند،بناء امام ابوبکر صدیق،امام عمر فاروق،امام عثمان ،امام علی،وامام ابوهریره رض باید گفت .رسول الله ﷺفرموده اند:"النجوم امعة لسماءواصحابی امعةلامعی"(رواه مسلم)تمام اصحابم مانند ستاره ها اند ،همه باهم امام اند ،درهرستاره روشنی وجود دارد هرکه خواسته باشد به هر کدام ازانها اقتداءکندبه تمام صحابه کرام امام گفتن به این معنی است که تمام تابعین وعلماءکرام امام اند.

قابل توجه است که کسی امام ابوبکر وامام عمر نمی گویدولی امام حسن وامام حسین میگویند، پس معلوم گردید که مسلمانان ازجای دیگر متأثرشده اند.این اثر تشیع است که در مسلمان ها سرایت کرده است،اگر علمای اهل حق به ا نها امام گفته با شند بمعنی درست آن گفته اند ولی چونکه ذریعه مغالطه میگردد از چنین گفتن احتراز باید شد.حضرت مهدی را امام مهدی علیه السلام گفتن هم اثر تشیع است.

(۵) اطلاق "علیه السلام"

همچنان کسانی به انها علیه السلام میگویند که انها رادرمنزلت انبیاءقرارداده اند.که احتراز کردن ازان لازمی است،چنانچه کلمات دعایه"رضی‌الله‌عنه "به ابوبکر صدیق رضی

الله عنه ، به عمر رضی الله عنه وبقیه صحابه کرام رضی الله عنهم گفته ونبشته میشود به ان حضرات هم گفته ونبشته شود که حسن رضی الله عنه وحسین رضی الله عنه.

«۶» اثر اهل تشیع درنامهاي مسلمانان

اثر اهل تشیع درنامهای مسلمانان هم دیده میشود ،مثلا معمولا با نامهای مسلمانان لفظ محمد واحمد افزوده میشود ،مگر بابعض نام ها حسن ،حسین وعلی افزوده شده است،ولی عمر عثمان وغیره نام های صحابه را تبرکا کسی بانام خودنمی افزاید.کلمه غلام هم درنام ها به علی حسن وحسین نسبت داده میشودولی غلامی صحابی دیگر راکسی تحمل کرده نمی تواند، درنامهای خانمها هم کنیز فاطمه شنیده شده است ولی کنیز عایشه وخدیجه راهیچ نشنیدیم. وبر علاوه ان نامهای مشرکانه الطاف حسین ،فضل حسین،وفیض الحسین وامثالهم در مسلمانان به کثرت شنیده میشود.

«۷» پختن غذا جهت ایصال ثواب درمحرم

شیوه غلط دیگر درمسلمانان این است که درنهم دهم ویازدهم محرم جهت ایصال ثواب به حسین رضی الله عنه غذامی پزند.بهترین شیوه ایصال ثواب این است که پول نقد درکار خیرویا به کدام مسکین داده شود که درضرورت عاجل یا آجل خود انرا مصرف کند.که آززیاهم پاک شده میتواند،درحدیث شریف فضیلت صدقه مخفی چنان بیان گردیده است که روز قیامت هنگام که مردم همه ازشدت گرمی در عرق خود غرق میباشند وهیچ سایه نمی باشد پس الله تعالی چنین شخص را درسایه رحمت خودقرارمیدهد.

به اعتبار فضیلت صدقه درجه دوم همان است که به طورمخفیانه به مسکین چیزی داده شود که به ان ضرورت داشته باشد.این بود شیوه درست ایصال ثواب حالامتوجه شوید به قباحت های طریقه های مروج.

(الف) اگر ارواح که به انها ایصال ثواب میشود مالک نفع وضررپنداشته شوند شرک است واین غذا بنابر "وما اهل به لغير الله"حرام قطعی است.

(ب) عموما چنین پنداشته میشود که جنس صدقه شده بعینه به میت میرسد ،درحالکه چنین فکره به کلی غلط است بلکه ثوا ب ان به میت میرسد." لَن يَنَالَ اللهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا

وَلَٰكِن يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنكُمْ "دراین ایه کریمه به صراحت گفته شده است که گوشت وپوست قربانی به الله تعالی نمیرسد بلکه تقوای شمابه الله تعالی میرسد.

(ج) دراین ایصال ثواب چند قید از طرف خود وضع گردیده استت ،شیوه معین صدقه یعنی غذاتهیه شده ،ماه معین ،روزمعین ،درحالیکه شریعت این چیزهارا متعین نکرده است ،بلکه هرگاه هر چیزیراخواسته باشی صدقه کنید وازادی داده شده شریعت رامقید ساختن بدعت وگناه بزرگ است.بلکه مقابله کردن باشریعت است.

(۸) گفت وشنود قصه هاي شهادت

درمجالس این ماه توأم باخرافات دیگرقصه های شهادت گفته وشنیده میشود،یک جانب قباحت ان اینست که با اهل باطل مشابهت صورت میگیرد ،که شرعا ممنوع میباشد چنانچه درمورد روزه دهم محرم به بارگاه رسالت گفته شد که یهود هم درانروز روزه میگیرند فرمودند که سال اینده انشاءالله روز نهم یا یاز دهم راباان توأم خواهم ساخت.یعنی در عبادت هم نخواست که با اهل باطل مشابه گردد.

قباحت دیگراین مجالس این است که با شنیدن قصه های شهادت درمسلمانان بز دلی ایجاد میشود که خلاف تقاضای تعلیمات اسلامی میباشد.اسلام میخواهد که همت مسلمانان را عالی سازد،بناء قربانی کردن حیوان به دست خود بهتر است واگرنمیتواند دروقت ذبح حاضر باید بود،زیرا کسی که جرأت ذبح کردن گوسفند را نداشته باشد دشمنان الله تعالی را چسان خواهد کشت؟

ابتدای سال اسلامی ازکجاشد ؟به اتفاق همه فیصله شد که از روز اول هجرت حساب گردد حکمت ان این بود که به یاد بود هجرت درمسلمانان همت عالی ایجاد گردد وجذبه تحمل مشقت درمسلمانان زنده گردد،که برعکس حساب کردن از میلاد خطر ایجاد شدن لهو لعب وغفلت بود ،ودرحساب کردن از وفات غم وبزدلی ایجاد میشد،درغزوه بدر هفتاد تن از سرداران کفار مردار شدند مگر درمکه اعلان گردید که با خبر نه کسی گریه کند ونه سوگواری کندوهمان طور عمل کرده شد،این اعلان به خاطر شده بود که بزدلی تقویه نشود.

همچنان بیشتر این قصه های اشک اور خود ساخته وخلاف واقع میباشدکه گفت وشنود دروغ دردات خود حرام میباشدخصوصا درحالیکه منافقین تقیه باز اهل تشیع بااستفاده از

تسلط خود برتاریخ نویسی درتاریخ مسلمانان درج کرده اند ،ومسلمانان باداشتن معین وعقیدت سرشار که باال رسول الله ﷺدارند هر داستان مظلومیت انانرا ازصمیم قلب پذیرفته اند،بناء کشف حقیقت درست واقعه شهادت ناممکن میباشدحتی تفصیلات درج شده درکتب معتبر هم قابل اعتماد نیست،اکثر روایات بنابر تضاد ذات البینی ومخالفت با اصول شرع وعقل قابل اعتماد نیست.حتی اینکه جز واقعه شهادت بریک جزئیه تفصیل ان هم اعتماد کرده نمیشود؛ عاملین شهادت جگر گوشه های رسول الله ﷺغرض مسخ کردن حقیقت وپرده پوشی برشقاوت خوددروضع کردن روایات دروغین ازمهارت خاص خود کارگرفته اند.

(۹) تماشاي راه پيمايي تعزيت ومجلس ماتم

دراین زمان تعداد زیاد مسلمانان به تماشای ماتم سرایی انها میروند ،که دررفتن انها گناه های زیاد است،اول اینکه بادشمنان صحابه ودشمنان قرآن مشابهت به عمل می اید. ارشاد نبینا ﷺ است که "من تشبه بقوم فهو منهم"کسیکه با کدام قوم مشابهت کرد ازجمله انها شمرده میشود. دوم اینکه بارفتن به تماشای انان راه پیمایی دشمنان اسلام رونق می یابد،نبی کریم ﷺارشاد فرموده اند که "من کثر سواد قوم فهو منهم"

کسی که به یک قوم رونق بخشید ازجمله آنها خواهد بود.

سوم اینکه چنانچه تماشای عبادت عبادت است تماشای گناه گناه است.یک بار تعداد ازصحابه کرام اعمال جهادی رامشق میکردند عایشه صدیقه رض میخواست انانراتماشاکند رسول الله (ﷺ) با وی انقدرهمکاری کرد که جهت ستر او خودش ایستاد شده تا او از قفایش تماشا کند.تا انکه عایشه رض خودش تماشا راترک نکرده نرفت بلکه ایشان در همان جا ایستاد بودند ،غرض اینکه تماشای عبادت عبادت وتماشای گناه گناه است.

چهارم اینکه درچنین جایگاه ها غضب نازل میشود ورفتن به منازل غضب گناه است. یک بار رسول الله نزد ویرانه های اقوام عبور میکرد که ذریعه غضب هلاک شده بودند پس چادر خود را بالای سرخود انداخته دابه خود رااشتابان ساخت تااز منازل غضب به سرعت گذشت، درحالیکه سید الاولین والاخرین ورحمة للعالمین حبیب رب العالمین ازمنازل غضب شتابان میگذرد ،عام مردم چسان جمع شوند.فکر باید کردکه اگر ناگهان برانها غضب نازل

شود ایاتماشاچیان نجات خواهند یافت ؟هرگزنه ،بلکه درروز اخرت با انان خواهند بود .الله تعالی توفیق نجات عنایت فرماید. آمین

وقابل یاد آوری است که چنانچه عبادت درروز های مبارک ثواب بیشتر دارد گناه نیز عذاب سخت تردارد.

(۱۰)رخصتي كردن دهم محرم

دررخصتی این روز نیز قباحت های هنگفت نهفته است،اول اینکه تشبه با اهل تشیع است بلکه تأییدوتقویه انها است .دوم اینکه اهل تشیع دراین روز جهت ترویج مذهب خود نهایت زحمت کشی میکنند ولی مسلمانان برعکس تمام کارهای دنیوی ودینی را ترک کرده به خواب غفلت رفته بی همتی خود را اشکار میکنند.قباحت سومی ان این است که جهت رخصتی مسلمانان از وظایف خود فارغ بال شده به ماتم سرای های انان میروند.

(۱۱) موضوع فراخي رزق براهل وعيال

درمورداینکه هرکس دراین روز براهل وعیال خود رزق را فراخ ساخت درطول سال رزقش فراخ خواهد بود.این حدیث راپیش میکنند "من وسع علی عیاله یوم عاشوراءوسع الله علیه السنة کلها" محدثین مشهور این را غیرثابت پنداشته اند. بالفرض اگر ثابت هم باشد احتراز کردن ازان به خاطری لازم است که مردم آنرا به نیت ثواب میکنند درحالیکه شریعت دران ثواب را انگشت نما نکرده است. پس ثواب پنداشتن آن بدعت میگردد "کل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار" واگر کسی بگوید که من فقط به خاطر توسع رزق این کار را میکنم وانراثواب نمی پندارم برایش گفته میشودکه باچنین فعل خودت عمل کسانی تایید میگردد که به نیت ثواب میکنند که دراین صورت هم بنابر این قاعده فقهی "اذا ترددحکم بین سنة وبدعة فترکه واجب" ترک کردن ان واجب میگردد،درحال که این معامله بین سنت وبدعت نه بلکه بین جایزوبدعت است که ترک ان به طریق اولی واجب میباشد.

قباحت دومی ان این است که اهل تشیع دراین روزدیگ های نیاز حسین رامی پزندکه شرک میباشدوخوردن ان حرام است.بناءپختن غذاهای خاص تاییدعقاید شیعه میباشد.

نسخه های دیگروسعت رزق موجود است که مهم ترین آن ترک کردن گناه وتوبه

واستغفار میباشد. این نسخه اکسیر ازنصوص صریح قرآن وحدیث ثابت است ،هرکه این نسخه را ترک کند نسخه خوردونوش را استعمال خواهد کرد علت آن این است که این نسخه شیرین است وآن نسخه تلخ است . مگر به یاد باید داشت که تا باترک کردن گناه مالک خود را راضی نسازید هیچ نسخه هم مفید نخواهد بود . شعر :

کسی کو رات دن سرگرم فریاد و فغاں پایا
کسی کو فکر گوناگوں سے ہردم سرگراں پایا
کسی کو ہم نے آسودہ نہ زیر آسماں پایا
بس اک مجذوب کو اس غمکدہ میں شادماں پایا
غموں سے بچنا ہو تو آپ کا دیوانہ ہوجائے

الله تعالی ماهمه راازنعمت فهم صحیح دین خود برخوردار سازد امین.
چونکه اکثر منکرات مذکوره به ماه محرم تعلق داردوعذاب ان هم بیشترمیباشدبناءنام انرا"منکرات‌محرم "تجویزنمودم.

★★★★★★★★★★
★★★★★

کتاب العلم والعلماء

بوسه کردن دست یک عالم یا بزرگ

سوال: بوسه کردن دست وپا از احادیث ثابت است،ولی انحناء وسرخم کردن جایز نیست،پس دست عالم یابزرگ به کدام شیوه بوسه شود که هم دران انحناء نباشد وهم از فتنة الناس محفوظ باشد،دلایل عقلی ونقلی رااز کتب عربی بنویسید.

الجواب باسم ملهم الصواب: اولا عبارات فقه وحدیث نقل میگردد سپس احکام بران مرتب خواهد شد.

القسم الاول: (۱) وکره تحریما قهستانی تقبیل الرجل فم الرجل اویده (الی قوله) عند لقاء اووداع وهذا لوعن شهوة واما علی وجه البر فجائز عند الکل ،وفی الاختیار عن بعضهم لابأس به اذا قصد البر وامن الشهوة کتقبیل وجه (در)

(۲) وفی الحقائق لو القبلة علی وجه المبرة دون الشهوة جاز بالاجماع (در)

(۳) قال الامام العینی بعد کلام فعلم اباحة تقبیل الید والرجل والرأس والکشح کماعلم من الاحادیث المتقدمة اباحتها علی الجبهة وبین العینین وعلی الشفتین علی وجه المبرة والاکرام.

۴-قدم عن الخانیة والحقائق ان التقبیل علی سبیل البر بلا شهوة جائز بالاجماع (رد)

۵-وفی المحیط ان لتعظیم اسلامه واکرامه جاز وان لنیل الدنیا کره (رد)

۶- وسیأتی ان قبلة ید المومن من تحیة توفیقا بین کلامهم ولایقال حالة اللقاء مستثناة لانا نقول حیث ندب فیها الشارع علیه السلام الی المصافحة علم انها تزید علی غیرها فی التعظیم فکیف لاتساویها سائحالی (رد)

۷-وقبلة التحیة للمومن من علی الید (رد)

القسم الثانی: (۱) وفی حدیث رواه البزار مسندا عن بریدة سأل اعرابی النبی ﷺ ایة فقال له قل لتلک الشجرة رسول الله ﷺ یدعوک قال فمالت الشجرة عن یمینها وشمالها وبین یدیها وخلفها فتقطعت عروقها ثم جاءت تخد الارض تجر عروقها مغبرة حتی وقفت بین یدی رسول الله ﷺ فقالت السلام علیک یا رسول الله فقال الاعرابی مرها فلترجع الی ضبتها فدلت عروقها فاستوت فقال الاعرابی

الدن لی اسجد لک قال لو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها قال فاذن لی الیٰ یدیک ورجلیک فاذن له ، ای فی تقبیل یدیه ورجلیه فقبلهما وفیه دلیل علی جواز تقبیل الید والرجل من الفاضل للمفضول اذا کان لزهده وصلاحه او علمه وشرفه ، ولیس بمکروه بل یستحب اذا کان تعظیمه لامر دینی کما قال النووی فی الاذکار فان کان لامر دنیوی فهو مکروه وقد وردفی احادیث کثیر ةصحیحة تقبیل ید النبی ﷺ وبهذا رد علی المتولی من الشافعیة حیث اطلق القول بعدم جوازه (نسیم الریاض شرح الشفا للقاضی عیاض لشهاب الدین الخفاجی ج ۲ ص ۵۰)

(۲) وعن زارع وکان فی وفد عبد القیس قال فجعلنا نتبادر من رواحلنا فنقبل ید النبی ﷺ ورجله

رواه ابوداود(باب فی قبلة الجسد ج ۲ ص ۲۱۸)

(۳) ولا بأس بتقبیل ید الرجل للعالم والمتورع علی سبیل التبرک (الی قوله) وقیل سنة (رد)

(۴) وقوله وقیل سنة ای تقبیل ید العالم والسلطان العادل قال الشمر نبلالی وعلمت ان مفادالاحادیث سنیته اوندبه کما اشار الیه العینی (رد)

القسم الثالث: (۱) المکروه محبة القیام لمن یقام له (ردنقلا عن المشکاة)

(۲) وماورد من التوعد علیه فی حق من یحب القیام کما یفعله الترک والاعاجم (رد نقلا عن ابن وهبان)

القسم الرابع: (۱) کذلک ای مثل السجدة الانحناء علی هیئة الرکوع نهینا عنه (الشفاء للقاضی عیاض)

(۲) کاد الانحناء ان یکون کفرا (حاشیه مکتوبات امام ربانی (دفتراو ص ۷۷)

(۳) وفی الزاهدی الایماء فی السلام الی قریب الرکوع کالسجود (رد)

(۴) وفی المحیط انه یکره الانحناء للسلطان وغیره اه (ردالمحتار)

ازعبارات قسم اول معلوم گردید که بوسه کردن دستهای عوام الناس جایز است،درقسم دوم معلوم گردید که بوسه کردن دستهای علماء ومتورعین سنت مندوب است،درقسم سوم کسی که ایستاد شدن دیگران رابه خودمی پسندد مکروه است،وعلی هذالقیاس خوش داشتن اینکه دیگران اورا دستبوسی کنند هم مکروه است ،درزمان موجوده عموما محبت تقبیل وقیام به درجه اتم دریافت میگردد. لهذاکسی که تعظیم النفس رادوست دارد مستوجب وعیداست به قسم چهارم ثابت گردیدکه انحناء(سرخم کردن) مکروه است. واینکه تقبیل بلاانحناءممکن نیست ذیلاجواب داده میشود.

(۱) درتقبیل انحناءمقصود نمیباشد،انحناءقصدی که جهت تعظیم میشودناجایز است.

مطلق انحناء ممنوع نیست ونه خود داری کردن از ان ممکن است، گاه بنابر ضرورت انحناء صورت میگیرد، مثلاً: جهت گذاشتن چیزی یابرداشتن چیزی ویا دیدن چیزی هیچ کسی دروهم عدم جوازقرارنمیگیرد زیراکه انحناء مقصدنبود

(۲) انجا قریب الی الرکوع نا جایز است، اندک انحناء ممنوع نیست چنانچه ازعبارتهای نمبر۱ ونمبر۳ آشکاراست.

سفر کردن درطلب علم بدون اجازه والدین وخانم

سوال: آیاکسی راکه والدین وخانمش اجازه سفرنمیدهند میتواند جهت طلب علم سفر نماید؟

الجواب باسم ملهم الصواب: علم شرعی سه قسم است: (۱) فرض عین (۲) فرض کفایه (۳) مندوب.

آموختن مسائل روزه نمازوغیره فرض عین است، واموختن مسائل علاوه ازفرائض ومعاملات روز مره فرض کفایی است وتعمق فی العلم مندوب است، پس درصورت که والدین یا اولاد غنی نباشند ودرسفرکردن طالب العلم احتمال ضایع شدن انها باشد (خواه فرض عین یاکفایی باشد) سفر نبایدکرد، همچنان اگر پدر اولادش را ازخوف فتنه ویا هلاک شدن منع میکرد نیز اطاعت باید کرد.

درصورت مندوب بودن علم به هر صورت ازوالدین اطاعت باید کرد، ودر اطاعت خانم خود مختار است. قال فی الشرح التنویر واعلم ان تعلم العلم یکون فرض عین وهو بقدر ما یحتاج لدینه وفرض کفایة وهو مازاد علیه لنفع غیره ومندوبا وهو تبحر فی الفقه وعلم القلب الخ (شامیه ج) وفی حظر شرح التنویر وله الخروج لطلب العلم الشرعی بلا اذن والدیه ولو ملتحیا وتمامه فی الدرر وفی الشامیة (قوله وله الخروج) ای ان لم یخف علی والدیه الضیعة بان کانا موسرین ولم تکن نفقتهما علیه وفی الخانیة ولو اراد الخروج الی الحج وکرها ذلک قالوا ان استغنی الاب عن خدمته فلا بأس والا فلا یسعه الخروج وان احتاجا الی النفقة ولا یقدر ان یخلف لهما نفقة کاملة او امکنه الا ان الغالب علی طریق الخوف فلا یخرج ولو الغالب السلامة یخرج وفی بعض الروایات لا یخرج الی الجهاد الا باذنهما ولو اذن احدهما فقط لا ینبغی الخروج لان مراعات حقهما فرض عین والجهاد فرض کفایة (الی ان قال) هذا فی سفر الجهاد فلو لسفر التجارة والحج فلا بأس به بلا اذن الابوین ان استغنیا عن خدمته اذ لیس فیه ابطال حقهما الا

اذا کان الطریق مخوفا کالبحر فلا یخرج الا باذنهما وان استغنیا عن خدمته ولو خرج المتعلم وضیع عیاله یراعی حق العیال اه (شامیه ج ۵)

گذاشتن خانم جوان وسفر کردن درطلب علم

سوال: آیا به کسی جایز است که خانم جوانش رادرخانه گذاشته وبه سفریک ساله درطلب علم برود؟ ویا بودن باخانمش واجب است؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: نفقه خانم ودرچهار ماه یک بار جماع کردن بالای شوهر واجب است،بامراعت کردن این حقوق سفرکردن درطلب علم جایز است،اگر باوجود ان گمان واقع شدن خانم درفتنه میباشد پس بودن درسفر جایز نیست. قال فی الشرح التنویر ویسقط حقها بمرة ویجب دیانة احیانا ولایبلغ مدة الایلاء الابرضاها وفی الشامیة تحت (قوله ویسقط حقها بمرة) واذا طالبته یجب علیه ویجبر علیه فی الحکم مرة والزیادة تجب دیانة لا فی الحکم عند بعض اصحابنا وعند بعضهم تجب علیه فی الحکم اه وبه علم انه کان علی الشارح ان یقول ویسقط حقها بمرة فی القضاء ای لانه لولم یصبها مرة یؤجله القاضی سنة ثم یفسخ العقد اما لو اصابها مرة فلم یتعرض له لانه علم انه غیر عنین وقت العقد بل یامره بالزیادة احیانا لوجوبها علیه الا لعذر مرض او عنة عارضة او نحو ذلک وسیأتی فی باب الظهار ان علی القاضی الزام المظاهر بالتکفیر دفعا للضرر عنها بحبس اوضرب الی ان یکفر اویطلق وهذا ربما یؤید القول المار بانه تجب الزیادة علیه فی الحکم فتامل وایضا فیها تحت (قوله ولایبلغ مدة الایلاء) ان عمر رضی الله عنه لما سمع فی اللیل امرأة تقول

فوالله لولا الله تخشی عواقبه   لزحزح من هذا السریر جوانبه

فسال عنها فاذا زوجها فی الجهاد فسال بنته حفصة کم تصبر المرأة عن الرجل فقالت اربعة اشهر فامر امراء الاجناد ان لایتخلف المتزوج عن اهله اکثر منها ولو لم یکن فی هذه المدة زیادة مضارة بها لما شرع الله تعالی الفراق بالایلاء فیها (ردالمحتار باب القسم ج ۲)

حد فاصل میان متقدمین ومتأخرین

سوال: حد فاصل میان متقدمین ومتأخرین چیست؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: المراد بالمشائخ فی قولهم هذا قول المشائخ من لم یدرک الامام، کذا فی وقف النهر، والمراد بالمتقدمین من فقهائنا هم الذین ادرکوا الائمة الثلاثة ومن لم یدرکهم فهو من المتأخرین هذا هو الظاهر من اطلاقهم فی کثیر من المواضع (الی ان قال) وذکر الذهبی فی مفتح

کتابه میزان الاعتدال فی نقد اسماء الرجال الحد الفاصل بین المتقدمین والمتأخرین هو رأس ثلاث مأة الخ (مقدمة عمدة الرعاية فی حل شرح الوقاية ص۱۰)

درظاهر مراد از "ادركوا الأئمة الثلاثة احد الائمة الثلاثه" است. درین صورت با قول ذهبی رح مطابقت خواهد کردزیرا که صاحبین دراخیر قرن دومی وفات کرده اند.پس انعده حضرات که ولادت ایشان قبل ازاختتام قرن دومی شده است متقدمین اند.وان عده حضرات که ولادت ایشان بعد ازشروع قرن سومی شده است متاخرین اند.

آموختن علم جهت شرمانیدنِ مردم

سوال: حکم شخص که علم رامحض جهت شرمانیدن مردم می اموزدچسیت؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درمورد چنین شخص درحدیث شریف وعیدسخت امده است."من طلب العلم ليجاري به العلماء او ليماري به السفهاء او يصرف به وجوه الناس اليه ادخله النار"(مشکوة ص ۳٤)

ترک تعلیم جهت رفتن به تبلیغ

سوال: یک قاری صاحب که تعداد زیاد ازپسران نزدش قرآن کریم رابه حفظ وناظره می اموزند حلقه تدریس راترک کرده تبلیغ راموجب ثواب بیشتروضرور تر پنداشته میرود ،پس بفرمایید که تدریس ثواب بیشتر دارد ویاتبلیغ؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: چونکه مهتممین ومدرسین مدارس دربدل پول ومعاش کارمیکنند فلهذا بدون ازایام تعطیل غائب شدن انها ناجایز میباشد،وتنخواه ایام غیرحاضری برای ایشان حلال نیست که همین حکم عموم وظیفه داران است.اگر به ملازمین مدارس عربیه گنجایش هم باشد باترک کردن تعلیم کار تبلیغ چسان خواهد پیش رفت؟گرچه کار تبلیغ نهایت اهم وضروری است ولی کار تعلیم مهمتر وضروری تر است بلکه این یک شعبه اساسی تبلیغ است.سربراه جماعت تبلیغ هیچگاه اجازه نخواهد دادکه تعلیم راترک کرده به تبلیغ برود. فقط والله تعالی اعلم

به شخص بي علم جایز نیست که دلیل طلب کند

سوال: کسی یکً مضمون راکه مشتمل براستنباطات وقیاسات فاسده ازقرآن وحدیث

بودجهت تصویب برایم فرستاد ،ودرضمن ان تحریر داشته بودکه من دوازده پاس هستم وتا امروزروی خوانی قرآن راهم نزد کدام استاذنیاموخته ام وتعلیمات اسلامی ام صفر است. جواب قرارذیل است.

الجواب باسم ملهم الصواب : این اصول مسلم ومتفق دردنیا است که جهت اموختن یک فن سپری کردن مدت زمان نزدمتخصصین همان فن شرط است،مثلا شما درصورت مریض شدن میتوانید نزدمتخصص مراجعه نمایید ولی حق پرسیدن دلایل تشخیص راازاو ندارید. واگر خواهان معلومات شوید ازمعالجه شما صرف نظر خواهد کرد.بلی اگرخواهان حاصل کردن ان فن باشید هیچ مانع نیست ولی چند شرائط وجود دارد،مثلا درامتحان کانکورنمرات عالی گرفته باشید،سپس دریک پوهنتون مستند نصاب تعلیمی راتکمیل کرده امتحان فراغت راسپری کرده دوره تمرین رادرشفاخانه ها سپری کرده باشید.

همچنان شماچگونگی قانون راازهروکیل پرسیده میتوانید مگراجازه پرسیدن دلیل وضع شدن ماده قانون راندارید.البته اگرخواهان اموزش نصاب مکمل قانون باشید پس چگونگی دلیل رامیتوان پرسید،همین طور بعینه علم دین راپندارید که عوام میتوانند ازمفتیها قانون شریعت را بپرسندولی طلب دلایل مجازنیست،البته اگرکسی شایق علم دلایل باشد پس اولا نصاب پانزده ساله رادریک درسگاه دینی زیرنظر استاذان ماهر تکمیل نموده نمرات عالی را حاصل نماید سپس دوسال رادردرجه افتاءجهت تخصص سپری کندبعد ازکامیاب شدن به نمرات عالی تحت نظرماهرین فن یک مدت کار کندسپس امید است که صلاحیت دانستن دلایل راحاصل کند .

بسم الله الرحمن الرحیم
فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

گراز بسیط زمین عقل منعدم گردد | بخود گمان نبرد هیچ کس که نادانم
گر همین اجتهاد خواهی کرد | کارِ ملت تمام خواهد شد

السّبک الفرید لسلک التّقلید

- ضرورت شخصی تقلید
- به ضرورت عمل به مذهب غیر

پس رہے راکہ ز فتنی تو ہیچ | ہیں مرد تنہاز رہبر سر مپیچ
یار باید راه را تنها مرو | از سرِ خود اندریں صحرا مرو

ضرورت شخصي تقليد

سوال : درعصرامروزبعض جوانان جدید التعلیم میگویند که به تقلید شخصی چی ضرورت است؟درصورت که ائمه اربعه برحق اند ،ورسول الله ﷺ یکی ازدو کار اسان را اختیار میکرد،پس ما هم اسان ترین مسأله رااز‌جمله مسائل امامان اربعه اختیار کرده طبق ان عمل میکنیم.مثلا :حنفی مذهب چی ضرورت داردکه به مسأله دشوار امام ابوحنیفه رح عمل کند ومساله سهل کدام امام دیگر رابگذارد؟ونیزدراین سلسله میگویند که حکیم الامت وغیره علمای حنفی درمسأله مفقودالخبر اجازه عمل کردن به مذهب امام مالک راداده است. علاوة الفاظ ذیل حکیم الامت راجهت تاییدخود پیش کرده اند.

"فرمودند که میخواستم چنان یک رساله رابنویسم که عوام دران مبتلا اند.که تا اگران در کدام مذهب جایز باشد درمورد ش اجازه بدهم،تا قول مسلمانان به یکی از طریقه ها جایز شود. ازمولانا گنگوهی پرسیدند اواجازه داد. مولانا حنفی نهایت سخت بود مگرشفقتش بالای عوام هم زیاد بود. من چنین رساله ننوشته ام مگر درحوادث الفتاوی بعضی بعضی

مسائل چنین امده است..الخ "(مآثرحکیم الامت ص۲۲۹ملفوظ نمبر ۲۶۰).

دراین سلسله مواردذیل ایجاب پرسیدن میکند:

(۱) درعملکردمقلد یک امام بناءبرسهولت پسندی به مذهب امام دیگر چی مفاسد است؟

(۲)آیا بااجازه دادن عمل به مذهب دیگردرمسأله مفقودالخبر{درحالیکه اجازه ان بعد از مراسلت هاومکاتبت های طولانی باعلمای مالکیه ومشوره های ذات البینی علمای احناف صادر گردیده بود}به عام مردم درهر مسأله اجازه داده میشود که نزدهر امام سهولت عمل یافت به مسأله اش عمل کند؟

(۳) درصورت عدم جواز جواب ملفوظ حضرت تهانوی صاحب چیست؟

(٤) آیادرزبان اردو چنان کتاب مستندوجود داردکه درمورد تقلیدوتقلید شخصی بحث مفصل داشته باشد؟ بیّنوا توجروا

محمودحسن عفاالله عنه وعافاه

۹۵/۱۲/۱۷ هجری

۲۱ / ۱۲ / ۷۵ء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی انزل الکتاب وارسل لتبیینه رسوله الذی اوتی جوامع الکلم وفصل الخطاب وجعل لهم رحمة تفقه العلماء الذین الهموا الصدق والصواب والصلوت والسلام علی سید الانبیاء وعلی اله واصحابه الاصفیاء وورثته من ائمة الفقهاء واتباعهم الاتقیاء الی یوم الحساب.

امابعد ! ازجمله فتنه های گونا گون که دراین دور بر پامیشود یک فتنه این است که به شکل از اشکال برای مسلمانان ازادی مذهبی حاصل شودتا هر گونه خواسته باشند ازادانه زندگی کنند.لیکن چنین ازادی با داشتن ربقه اصلی اسلام وداشتن ان چون لاکت طلایی در گردن خود ممکن نبود.ومساعی علنی ترک کلی مذهب هم کاریگر واقع نشد.حالاخیر خواهان اسلام شیوه های جدید خدمت دین را برپا ساخته اند.

کسی باوجود اقرار زبانی برتمام اصول اسلام به طور مخفیانه حسن ظن براسلاف راقتل کرد. کسی تلاش نمود که باایجاد نبوت جدید ضرورت زمانه را مرفوع سازد.ازیک طرف

باغیر ضروری پنداشتن اصل ثانی اسلام(سنت رسول الله)کوشش های مفسر القرآن شدن انجام شد.ازطرف دیگربا کافی پنداشتن برداشت شخصی یک انسان تعبیرات اسلاف رابه الفاظ شرک وبدعت ملقب کردند،باتمام این فتنه دوزی ها اکتفانکردند، بلکه با ازبین رفتن هر فتنه تخم ان فتنه دیگری رابار اورد.شعر:

تن ہمہ داغ داغ شد پنبہ کجا کجا نہم

ازجمله فتنه هابعضی چنان است که مسلمان ساده را بسیار زود شکارمیکندزیرا انهاگمان برده که این هم یک مسأله مختلف فیه است ،بناء سرازیر شدن ان قابل توجه نیست،زیرااینها همه مردم اند که اصل خودرا قرآن وحدیث قرارداده اند،لکن. شعر :

من ازبیگانگاں ھرگز نہ نالم که بامن ہر چہ کرد آں آشنا کرد

اگر این فتنه ها بازیروزبر مطالعه گرددمعلوم خواهد شد که همه درفکر ریشه کنی اسلام اند ولی نمی دانند که "ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون"دین راکه تا قرن دوم تابعین وتبع تابعین ندانستند وپهلوی درست انرا تعیین کرده نتوانستندحالاچهارده قرن بعد محافظ ومجدد ان روی کار میشود،انعده تشریحات قرآن وحدیث که به زبان اسلاف شده است همه قابل این شده است که درسلةالمهملات انداخته شود،کسان که بران می چرخند علی دین العجائز شمرده میشوند،وجای مجتهد ومجدد امروزی برسر چشمان باشد،درحالیکه نه به قرآن پی برده است ونه با حدیث. شعر:

انقلاب چمن دھر کی دیکھی تکمیل آج قارون بھی کھدتا ہے حاتم کو بخیل
ابوحنیفہ کو کہے طفلِ دبستاں جاہل شیخ کی کرتے ہیں اسکول کے بچے تجہیل
سامری موسیٰ عمران کو کہے جادوگر لوحِ محفوظ کو کہتی ہے محرف انجیل

شماتعجب خواهیدکردکه اگرعبارت مولانا محمد حسین بتالوی اهل حدیث رااز کتاب اشاعة السنة نقل کنیم،که گفته است"باتجربه پنجاه ساله معلوم شد که غیر مقلد ی دروازه بی دینی است"پس یک غیر مقلد صاحب خشمگین شده اصل واقعه رادروغ پنداشت وهنگام که بر ان تبصره کردند برائمه کرام چنان تهمت بسته کردند که خود اهل حدیث هم باشنیدن ان خجالت میکشدمنتهای ظلم ایشان این بودکه درکوشش نا فرجام ثابت ساختن

الحاد وزندیقیت مذاهب مدون ائمه کرام شدند ودراین موضوع کتاب رابه .نام حقیقت الالحاد تدوین کردند که چنداقتباس ان ذیلادرخدمت شمااست:

"احادیث راکه فقهاءدرفقه حنفی درج کرده اند یاموضوعی است ویاروااان ضعیف ومتکلم فیه اندویاهم منکرومختلف فیها است یاشاذوغیر محتج بهااست،فقها به سبب نابینا بودن خودصحیح وغیر صحیح احادیث رااز هم فرق کرده نتوانستند،درکتب حنفیه انبارهای موضوعات اوهام وروایات بی ثبوت بود، همچنان اکثران فرضی ووضع شده زنادقه است،همین سبب بود که فقهاءفکر کردند که اگرمردم ازاحادیث آگاه شدند رازما فاش خواهد شدلهذا ابتداءجهت سد الباب درگوشهای مردم زمزمه کردند که بدون فهمانیدن مجتهد حدیث رانمیتوان فهمیدومستقیما عمل کردن به قرآن وحدیث بی دینی است......عاملین بران هم جهت نجات خود چیزی خواهند گفت ،به ان گفتنی های ان بیچاره های که قبلا برقرآن وحدیث عمل میکردند-به قول انها-حرام دانسته مطمئن میشدند"(حقیقةالالحادص۲۷)

لطفابرعبارات نشانی شده دوباره مرور نمایید،این عبارت ازنیم صفحه کتاب اخذ گردیده است،شماخود تخمین کنید که انها تابه کدام حدمصرو ف متهم ساختن مصنفین علام، ائمه کرام واکابر امت اند.شعر :

قیاس کن زگلستان من بہار

درحالیکه حقیقت این است که نام چیزی راکه ان حضرات اجتهاد گذاشته اند اجهاد نیست بلکه قول یکی ازائمه اربعه انها خواهد بود.

انمه اربعه غیر مقلدین ابن تیمیه ،شوکانی،ابن حزم ،ونواب صدیق حسن خان اندانگرشما درپی اقوال انها شوید هیچ قول غیر مقلدین راخارج ازدایره اقوال این چار حضرات نخواهید یافت که بر اقوال خودمهرحدیث رانهاده پیش میکنند،چنانچه اینها ازحدیث استدلال میکنند دیگران هم از احادیث استد لال میکنند مگرغیر مقلدین فقط درفکرهمان حدیث میشوند که ائمه ایشان انرا صحیح پنداشته ویا اختیارکرده باشند.

سخن عجیب

درحقیقت کسانی که خود راغیر مقلد می پندارند بیشترازهمه تقلید میکنندزیراکه صحابه کرام رض درزندگی رسول الله ﷺدرفهم احادیث اختلاف کردند،وبعدازوصال ایشان هم درفهم احادیث اختلاف کردند،سپس تابعین تبع تابعین والمه مجتهدین هم در استنباط مسائل باهم اختلاف کردند،وحالاهم است،اراءاختلافی عقلا هم به خاطر لازم می آید که ذهن واسلوب فکر انسانهاازهم فرق دارد،مگر درتمام دنیا فرقه غیرمقلدین طور است که افراد ان باهم اختلاف ندارند زیرا هرانچه بزرگ انان گفت دیگران بی چون وچرامی پذیرند

تعریف تقلید

تقلید اصلانام کار است که یک شخص بنا برحسن ظن بر پیشوای خود که اقوا ل و افعال او مطابق قرآن وحدیث است پس همه رادرست پنداشته عملکرد خود را معلق به معلوم شدن دلیل نسازد،واگردلیلش درهمان وقت معلوم باشد یا بعدا معلوم گردد منافی تقلید نیست. غرض اینکه مطالبه دلیل شامل تقلیدنیست وعلم بالدلیل معارض تقلید نیست. تعریف تقلید در "کشاف اصطلاح العلوم" چنین درج شده است. "التقليد اتباع الانسان غيره فيما يقول اويفعل معتقدا للحقية من غير نظر الى الدليل كأن هذا المتبع جعل قول الغير اوفعله قلادة فى عنقه من غير مطالبة دليل"

علامه ابن ملک درص ۲۵۲ شرح منار مصری میفرماید "وهو اى التقليد عبارة عن اتباعه فى قوله اوفعله معتمدا فى الحقيقة من غير تأمل فى الدليل"درنامی شرح حسامی مطبوع مجتبایی ص۱۹۰ است که التقليد اتباع الغير على ظن انه محق بلانظر فى الدليل، سه عبارت فوق الذکر را مدنظرگرفته خود فکرکنید که تقلیدیعنی چی،حالااگرکسی تعریف جداگانه ساخته حجت بازی میکند پس اصطلاح انها برماحجت شده نمی تواند،به "لامشاحة فى الاصطلاح" ان اعتراض مولوی ثناءالله صاحب هم ارائه گردیدکه درکتاب خود(تقلیدشخصی وسلفی ص۵۵۱، ۵۲) کرده که طبق مفهوم وی تقلید منافی علم بالدلیل است.

اعتماد و انقیاد

درحقیقت دین نام انقیادواعتماد است،اگراین دوصفت انقیادواعتماد دردنیامعدوم

گرددنام ونشان دین باقی نخواهد ماند که این اعتمادوانقیاد از عهد نبی ﷺ تابه امروز جاری است،وتمام دارومدار شریعت بران است.

حضرت شاه ولی الله رح می فرماید:"ان الامة اجتمعت علی ان یعتمدوا علی السلف فی معرفة الشریعة فالتابعون اعتمدوا فی ذلک علی الصحابة وتبع التابعین اعتمدوا علی التابعین وهکذا فی کل طبق اعتمد العلماء علی من قبلهم والعقل یدل علی حسن ذلک لان الشریعة لایعرف الابالنقل والاستنباط والنقل لایستقیم الا بان یأخذ کل طبقة عن قبلها بالاتصال (عقدالجید ص ۳۶)واین غیر مقلدین ازابتداءانراریشه کن میسارند.

فوائد تقلید

درعصرپرفتن که الحادوبی دینی درهرجاپراگنده شده است

چنان حفاظت دین که درتقلید ازائمه کرام میشوددهم حصه ان هم درغیر تقلید نمیشود، معلوم شدکه مقصدتقلیدحفاظت خوب ودرست دین مبین اسلام است ودرخوبی چیزی که محافظ اسلام باشد هیچ کسی اعتراض ندارد لیکن بازهم درمورد خوبیهای تقلیدوبیان عدم تقلیدشهادت پنج تن ازجنابان محترم راتقدیم میکنیم.

شهادت عبدالوهاب شعرانی

قطب ربانی شیخ عبدالوهاب شعرانی میفرماید:"فقدبان لک یا اخی مماقلناه عن الائمة الاربعة وغیرهم ان جمیع الائمة المجتهدین دائرون مع ادلة الشریعة حیث دارت وانهم کلهم منزهون عن القول بالرای فی دین الله وان مذاهبهم کلهم محررة علی الکتاب والسنة کتحریر الذهب والجوهروان اقوالهم کلها ومذاهبهم کالثوب المنسوج من الکتاب والسنة سداه ولحمته منهما ومابقی لک عذر فی التقلیدلای مذهب شئت من مذاهبهم فانها کلها طریق الی الجنة کماسبق بأنه اواخر الفصل قبله وانهم کلهم علی هدی من ربهم وانه ماطعن احدفی قول من اقوالهم الا بجهله به امامن حیث دلیله وامامن حیث دق مدارکه علی لاسیماالامام الاعظم ابوحنیفة النعمان بن ثابت رض الذی اجمع السلف والخلف علی کثرة علمه وورعه وعبادته ودقةمدارکه واستنباطاته کماسیاتی بسطه فی هذه الفصول وان شاءالله تعالی وحاشاه رضی الله عنه من القول فی دین الله بالرای لایشهدله ظاهر الکتاب ولاسنة"(میزان کبری ص ۵۵ ج ۲)

شهادت شاه ولي الله رحمه الله

شهادت دومی ازسیدالطائفة مسندالهند شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله است که میفرماید : وفی ذلک (التقلید)من المصالح ما لایخفی لاسیما فی هذه الایام التی قصرت الهمم جداواشربت النفوس الهوی اعجب کل ذی رای برایه (حجةالله البالغةمطبوع مصرص ۱۲۳ ج ۱)

اعلم بأن فی اخذ هذه المذاهب الاربعة مصلحة عظیمة وفی الاعراض عنها مفسدة کبیرة (عقد الجید ص۳۱)واستفدنا منه ثلاثة امور خلاف ما کان عندی (الی قوله) وثالثها الوصاة بالتقلید بهذه المذاهب الاربعة لااخرج منها (فیوض الحرمین ص۶۵)

شهادت نواب صديق حسن خان

شهادت سومی ازامام چهارم اهل حدیث نواب صدیق حسن خان است که مینویسد : "فقد نبغت فی هذا الزمان فرقة ذات سمعة وریاء تدعی لانفسها علم الحدیث والقرآن والعمل بهما علی العلات فی کل شأن مع انها لیست فی شیء من اهل العلم والعمل والعرفان (الحطة فی ذکر صلاح الستة از نواب صدیق حسن) ودرهمین کتاب است که "فیا لله العجب من این یسمون انفسهم الموحدین المخلصین وغیرهم بالمشرکین وهم اشد الناس تعصبا وغلوا فی الدین....."درپایان همین مضمون مینویسد که "فما هذا دین ان هذا الافتنة فی الارض وفساد کبیر" (حواله بالا)

شهادت مولانا محمد حسين بتالوي

شهادت چهارمی از مولانا محمد حسین بتالوی است که مینویسد "ازتجربه های بیست پنج ساله خود معلوم کرده ام کسانی که باوجود کم علمی خودازمجتهد مطلق واز تقلید مطلق انکار میکند بالاخره اسلام را ترک میکند،اسباب کفروارتداد دردنیا بسیار است مگرجهت بی دین شدن دیندار ترک تقلید که توأم با بی علمی باشدبزرگترین سبب به شمار میرود، آنعده اشخاص بی علم یا کم علم اهل حدیث که مدعی ترک مطلق تقلید اند ازنتائج ان درهراس باشند ،عوام این گروه ازادوخود مختاردرحرکت اند"(رسالةاشاعةالسنةنمبر ۲ج ۱۱ طبع ۱۸۸۸)

شهادت قاضي عبدالوهاب صاحب خانپوري

شهادت پنجمی ازیکی ازبزرگان غیرمقلدین قاضی عبد الواحد صاحب خانپوری است که

مینویسد" پس اهل حدیث دروغگو ومبتدعین مخالفین سلف صالحین که درحقیقت ازما جاء الرسول جاهل اند که صفت انها وراثت وخلافت اهل تشیع است،یعنی چنانچه درزمانه های قبلی شیعه دروازه های کفر ونفاق ومدخل زندیقان وملحدین به اسلام بودند،حالا این اهل حدیث جاهل دروازه ومدخل ملاحده وزندیقان منافق به اسلام گشته الد......مقصود این است که یعنی چنانچه ملاحده که دررافضی ها تشیع خود رااظهارکنندودروصف علی وحسین رض غلوکنند پس به سلف صالحین ظالم گفته دشنام دهند هیچ باک ندارد،همان گونه اگر همرای این اهل حدیث دروغگوی، بدعتی وجاهل اگر یک بار رفع الیدین نموده تقلید را رد نمایندپس سلف را هرچه توهین کنند باک ندارد،چنانچه امامت فی الفقه امام ابوحنیفه رحمه الله به اجماع امت ثابت است پس هرکفر والحاد زندیقیت وبد اعتقادی راکه به او نسبت کنند به نهایت خورسندی پذیرفته شده هیچ ناراضی نمی شوندبا وجود اینکه علماء،وفقها هزار ها باربه آنها اخطار داده اندولی هیچ نمی شنوند. سبحان الله ما اشبه اللیل بالبارحة،ودوم اینکه انها به برامدن ازمذهب اهل سنت والجماعت ازاتباع سلف مستنکف ومستکبر شده اند فافهم وتدبر(الوحید والسلعة فی رد اهل الالحاد والبدعة الملقب به) اظهار کفر ثناءالله بجمیع اصول امنت بالله ص ۲۶۲)

شما پوره پنج شهادت رامطالعه کردیدیک بزرگ شافعی المسلک ویک پیشوای مسلک حنفی وسه حضرات علمای اهل حدیث بودندبلکه نواب صدیق خان امام چهارم اهل حدیث به شمار میرود،بناءاستدعا میداریم که به رحمتهای خداوندی که درتقلید است وبه عذاب که چون مار استین درترک تقلید است خود شماغورنمایید.

تقلیدشخصی

تقلید شخصی این است که به مسائل مفتی به یک مذهب که به یک مجتهد خاص منسوب است بدون طلب دلیل عمل کرده شود،خواه ان مسائل ازخود امام مذهب باشد ویا از شاگردانش باشد،مشروط براینکه نام یک مذهب معین بران صدق کند.

وتقلید غیرشخصی این است که مسائل مفتی به مجتهدین متعدد رابدون طلب دلیل معمول خودسازد،یعنی یک مسأله راازیک امام بگیردویک مسأله راازکدام امام دیگر یعنی

ازابتدای عهد رسالت تابه اواخر قرن دوم هجری تقلید غیر شرعی رائج بود. زیراتاانوقت اصول وضوابط مجتهدین منضبط نبودبناء‌درتقلیدیک مذهب معین مشکلات بود،وهمچنان درانوقت جذبه تقوی واخلاص درحضرات غیرمجتهد به درجه کامل موجود بود بناء‌درگرفتن اقوال مجتهدین متعددشائبه کید نفس هم نبود.

حضرت شاه ولی الله رح میفرماید : لان الناس لم یزالوا من زمن الصحابة الی ان ظهرت المذاهب الاربعة یقلدون من اتفق من العلماء من غیر نکیر من احد یعتبر انکارہ ولو کان باطلا لانکروہ (عقد الجید ص۳۳)تا آنکه علمای ربانی دراواخر قرن دوم هجری تدوین اصول وفروع را شروع کردندوشاگردان ماهر انها دراین سلسله بیشتر تدوین وتهذیب کردند،پس مردم قرن سوم انرا به طور تقلید شخصی اختیار کردند،اصول وفروع درروشنی قرآن وسنت تدوین شده است،ومطالعه کننده گان ان چنان علما ومجتهدین ربانی بودند که علم وفقاهت ایشان مسلم بود،کلیات انها به نهایت سهولت د ستیاب گردیدبناء‌برای مردم باعث نهایت سهولت گردید،شاه صاحب میفرمایدکه درانوقت همین تقلید واجب بود. وبعد المأتین ظهر فیهم التمذهب للمجتهدین باعیانهم وقل من کان لایعتمد علی مذهب مجتهد بعینه وکان ذلك هو الواجب فی ذلك الزمان" (الانصاف ص۵۹)

تابه قرن چهارم برعلاوه مذاهب اربعه ازمجتهدین دیگر نیز تقلیدمیشد،مگر مدونات انها چنان حفاظت نگردید که تاحال موجود باشد ،که بعد ازخاتمه قرن چهارم جز چهار مذهب موجود هیچ مذهب دیگرچنان نبود که تقلیدگرددوبه مرحمت الله متعال درهمین چهار مذهب تقلیدشخصی منحصر گردید حضرت شاه صاحب میفرماید : "ولما اندرست المذاهب الحقة الا هذه الاربعة کان اتباعها اتباعاً للسواد الاعظم والخروج عنها خروجاً عن السواد الاعظم (عقد الجید ص۳۸)

علامه ابن خلدون درمقدمه خود میفرماید: ووقف التقلید فی الامصار عند هولاء الاربعة ودرس المقلدون لمن سواهم وسد الناس باب الخلاف وطرقه لما کثر تشعب الاصطلاحات فی العلوم ولما عاق عن الوصول الی رتبة الاجتهاد ولما خشی من اسناد ذلك الی غیر اهله ومن لا یوثق برأیه ولا بدینه فصرحوا بالعجز والاعواز وردوا الناس الی تقلید هولاء کل بمن اختص به من المقلدین وحظروا ان یتداول تقلیدهم لما فیه من التعالب ولم یبق الا نقل مذاهبهم وعمل کل مقلد بمذهب من قلده

منهم بعد تصحیح الاصول واتصال سندها بالروایة لامحصول الیوم للفقه غیر هذا ومدعی الاجتهاد لهذا العهد مردود علی عقبه مهجور تقلیده وقد صار اهل الاسلام الیوم علی تقلید هولاء الائمة الاربعة (ابن خلدون ص ۱۰۱۶)

ملا جیون رحمه الله تعالی دراین موقع سخن لذت بخش فرموده است : "والانصاف ان انحصار المذاهب فی الاربعة واتباعهم فضل الهی وقبولیته عند الله تعالی لامجال فیه للتوجیهات والادلة" (تفسیراحمدی ۲۹۷)

وجوب تقلید شخصی

واجب دونوع است :لعینه ولغیره،مطلب واجب لغیره این است که شریعت به خودان کار تأکید نکرده باشد،مگر تعمیل کار های راکه شریعت واجب ساخته باشدعادة بدون ان نا ممکن باشد،بناء کارمذکور هم واجب میباشد."لان مقدمة الواجب واجب"مانندانیکه درهیچ جای شریعت بر جمع وکتابت قرآن واحادیث تأکید نشده است،مگر باوجود ان واجب گفته میشود، همچنان تقلید شخصی حسن لغیره است زیرا که در ترک ان چنان مفاسد است که احتراز کردن ازان واجب میباشد.

مفاسد ترک تقلید

(۱)خلل که دردین باترک کردن تقلید شخصی ایجاد میشود مربوط به تجربه ومشاهده است،دراین زمان غلبه آزادی ونفس پرستی درطبیعت ها بکلی آشکار است.چنانچه در احادیث فتن پیشگویی های شده است.این حقیقت بر اهل علم پوشیده نیست که نتیجه مجاز شدن اجتهاد در این عصر این خواهد بود که اگر کسی صرف ترجمه قرآن ومشکاة رادیده باشدهم خواهدگفت که اجتهاد فلان مجتهد معتبر است ازمن چرا نیست؟ازتصریفات وتحریفات که دراحکام باچنین عام شدن اجتهادبه میان می اید غیر مقلدین هم انکار کرده نمیتوانند، بعض مجتهدین نو مولود خواهندگفت که درصورت که مجتهدین سابقه به قوت اجتهادی خودبعض نصوص رامعلل پنداشتندوقول ایشان معتبرومقبول شد پس اگرما هم چنان کنیم چی نقصان خواهد داشت.

پس اگر همین طور گذاشته شود نصوص بازیچه اطفال خواهد شد.اینکه باترک تقلید

کدام فتنه ها ظهور کرده است والحاد به کدام حد شایع شده است اظهر من الشمس میباشد. کسی مدعی خدایی شد،کسی مدعی نبوت،کسی مدعی مهدیت،کسی تابه انکار تقلید وانکار حدیث رسید،وکسی درلباس مجددیت تمام امت مسلمه راگمراه پنداشته کوشای متزلزل شدن بنیاد اسلام گردید،والحمد لله که تا حال هیچ مقلد به این ضلالت ها مبتلا نشده است.

شعر:

یہ سب فتنے عدم تقلید کے ہیں کہ جن میں بوالہوس اوندھے گرے ہیں

(۲) اگر تقلید غیر شخصی هم مجاز گردد پس بنابرغلبه خواهشات نفسانی مسأله هرامام را که اسان وموافق مقصد خوددیدبرهمان عمل خواهد کرد،مثلا درصورت مسح کردن خانمش خواهد گفت که من حنفی هستم ودرصورت خارج شدن خون خواهد گفت که من شافعی هستم ،اگر هردوواقعه رخ داده واو باچنین تاویلات خود نمازبخواند نمازش به اتفاق انمه درست نشدولی بنا برغرض پرستی درهمان حالت هم نمازخود رابی وضوخواهد خواند.که این تابع ساختن دین خالص به نفس است.

(۳) باترک نمودن تقلیدشخصی عام مردم بی پروا شده ومیان ایشان بی اتفاقی ومنافرت ایجاد میشود.

(٤) حضرت تهانوی صاحب فرموده است که "باترک تقلید شخصی دریکی ازامور پنجگانه حتما خلل ایجاد میشود:

(۱) خلوص نیت درعلم وعمل(۲) غلبه دین برخواهشات نفسانی (۳) نکردن مخالفت با اجماع اهل حق (۳) نه برامدن ازدائره اسلام درتقلید شخصی علاج معتد به وانسداد ان خلل است. (الاقتصادص۹۳)

مقدمة الواجب واجب

امورخمسه فوق الذکر حکیم الامت بالاتفاق ضروری وواجب است،وباترک کردن تقلید شخصی دران خلل واقع میشود،چونکه تقلید شخصی جهت حفاظت امورخمسه مقدمه است، واین امور واجب است،بناءتقلید شخصی هم نظر به قاعده "مقدمةالواجب واجب"واجب میگردد. واین قاعده نه تنها درمسلمانان بلکه درتمام ملت ها مسلم است،گرچه درزمینه

ضرورت به دلیل نیست ولی تبرعا یک حدیث راتقدیم میداریم ((عن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من علم الرمي ثم تركه فليس منا أو قد عصى)) رواه مسلم (رواه مسلم مشکوة ۳۳۸)

ظاهر است که تیر اندازی دراسلام عبادت مقصوده نیست لکن اعلاء کلمة الله واجب است ودر وقت ضرورت تیر اندازی برایش حیثیت مقدمه رادارد بناءانراهم واجب ساخت وفراموش کننده انرا عاصی پنداشت پس معلوم شدکه ترک کردن تقلیدباوجود دانستن خطرهای دینی داخل شدن درمعصیت است ومفضی الی اشده هم شده میتواند.اعاذنا الله منه

عقل شاهد است

عقل شاهد است که بزرگترین وواضح ترین خرابی درتقلید مجتهدین متعدد این است که شاید به سبب بی علمی طوق تقلیدغیرمجتهد به گردن اویخته خواهد شد که بالاتفاق حرام است. بلکه رواج زمانه چنان است که تقلید مجتهدین متعدد درطبیعت ازادی وسهولت پسندی راایجاد میکند که بعض اوقات باعث نتائج وخیم میگردد.هنگام که شوق ازادی شروع شد بعض طبیعت هامیدان انرا انقدروسیع ساخت که بلاخره به انتهای اضلال رسیدند.

اجماع صحابه کرام رضی الله عنهم برتقلید شخصی

حضرت شاه ولی الله رحمه الله درازالة الخفاءمیفرماید: (وفی الجملہ طریق مشاورت درمسائل اجتہادیہ وتتبع احادیث از مظان آں کشادہ شد معہذا بعدعزم خلیفہ بر چیزے مجال مخالفت نبود وبدون استطلاع رائے خلیفہ کارے را مصمم نمے ساختند لہذا دریں عصر اختلاف مذہب وتشتت آراء واقع نشد ہمہ بریک مذہب متفق وبریک راہ مجتمع واں مذہب خلیفہ ورائے آں بود، روایت حدیث وفتوی وقضاؤ مواعظ مقصوربود درخلیفہ)،(ازالۃ الخفاء مقصد دوم)

ولی الجملة طریق مشاورت درمسائل اجتهادیه وتتبع احادیث ازمظان ان کشاده شدمع هذا بعد عزم خلیفه برچیزی مجال مخالفت نبودوبدون رای خلیفه کاری رامصمم نمی ساختندلهذا دراین عصراختلاف مذهب وتشتت اراءواقع نشدهمه بریک مذهب متفق وبریک راه مجتمع وان مذهب خلیفه ورأی ان بود، روایت حدیث وفتوی وقضاء ومواعظ مقصور بود

بر خلیفه" (ازالة الخفاء مقصد دوم)

درهمین سلسله دوثبوت دیگری را پیش میکنم ،قانون مقرر شده حضرت عمر رض وتعامل اهل مدینه درخیر القرون،وعدم اعتراض هیچ یکی ازصحابه کرام رض ثبوت اشکار اجماع صحابه است.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه

درعلام الموقعین للحافظ ابن قیم وسنن دارمی نقل شده است که حضرت عمر رض این قاعده رامقرر کرده بودکه اگردرکدام موضوع حدیث دریافت نمیشد پس به فتوی ابوبکر صدیق عمل عمل شودواگرفتوی ایشان هم نبودپس هرفیصله که به مشوره علماء صادر گردید بران عمل شود.

اهمیت تقلیدشخصی را ازفیصله عمر فاروق رض درک کنید،باوجود اینکه خودش محدث ،فقیه، مجتهد، وجامع الکمالات است برتقلیدابوبکرصدیق رض التزام فرمودودرطول عمرش طبق فتاوای ایشان حکم صادرمیکرد.

اهل مدینه وتقلید شخصي

روى البخاري في (باب اذا حاضت المرأة بعد ما افاضت) عن ايوب عن عكرمه ان اهل المدينة سألوا ابن عباس رض عن امرأة طافت ثم حاضت قال لهم تنفر قالوا لا نأخذ بقولك وندع قول زيد (الى قوله) رواه خالد وقتادة عن عكرمه قال الحافظ رح زاد الثقفي فقالوا لا نبالي افتيتنا اولم تفتنا زيد بن ثابت يقول لا تنفر وفي رواية قتادة فقالت الانصار لا نتابعك يا ابن عباس وانت تخالف زيدا (فتح الباري ۴۶۸ ج ۱)

درروایت فوق ازیک طرف ثابت گردید که اهل مدینه تقلید شخصی زید بن ثابت رض را مینمودندودرمقابل اوسخن کسی دیگر رانمی شنیدند،ازطرف دیگر این هم ثابت شد که ابن عباس رض ویاصحابی دیگر علیه انها فتوای شرک یاگناه کبیره راصادرنکردند.

امام العصرحضرت گنگوهي وتقلیدشخصي

حضرت گنگوهی درموردتقلیدشخصی درجواب سوال های مختلف بحث های مفید راتحریر داشته است،که ازصفحات ۱۸۰و۱۸۱ فتاوای رشیدیه اقتباسات ذیل درخدمت شما

تقلید مطلق فرض است. لقوله تعالی : " فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ "
حق تعالی دراین ایه مطلق تقلیدرافرض کرده است،وتقلید دوفرددارد،یکی ان شخصی که تمام مسائل ازیک عالم گرفته شده بران عمل شود،دوم غیرشخصی که ازهرعالم خواسته باشید گرفته وعمل کنید،وایت به مطلق بودنش هردو فرد تقلید رامتضمن است،لهذا هرد ونوع تقلیدمأمورمن الله وازطرف الله تعالی فرض کرده شده است،وکسی که به تقلید عمل میکند عامل به حکم الله شمرده میشود،لهذا کسی که به تقلید که مأمور من الله ومفروض من الله است شرک یابدعت میگوید خودش جاهل وگمراه است،زیراکه به حکم فرض کرده شده الله تعالی شرک میگویدونمیداند که الله تعالی حکم مطلق راصادر کرده است و مکلف رامختار فرموده است کهٔ به هر فرد مقید خواسته باشد عمل کندزیراکه مطلق منحیث الاطلاق درخارج وجود نمی داشته باشدبلکه درضمن افرادخود درخارج میباشد،همچنان هرگز شده نمیتواند که تقلید جدا باشد وشخصی وغیر شخصی جدا باشد،بلکه درهر جاتقلید در ضمن شخصی میباشد ویا درضمن غیر شخصی میباشد،لهذامکلف درهردوتقلید مختار است به هرکام که خواسته باشد عمل کندوذمه خود راازامر فارغ کند،پس بدعت یاشرک گفتن به مأمورمن الله درذات خود گناه است،بلکه هردونوع تقلید دراصل جواز یک سان است، وهنگام که خواهشات نفسانی برعوام النا س بلکه بالای خواص هم غا لب گردد،وهر کس به رای خودمیرودپس تقلیدغیر شخصی ذریعه جواز اتباع خواهشات نفسانی انها میگردد ، وموجب بی پروایی مردم از دین میگردد،وسبب تشنج وزبان درازی مسلمانان علیه ائمه ومجتهدین می گردد،وباعث تفرقه وفساد میان مسلمانها می گردد،چنانچه همه ان درمشاهده ثابت گردیده است لهذا به خاطر که در چنین شرائط میان مسلمانان تفرقه ایجاد میشود عمل کردن به تقلیدغیر شخصی درست نمی باشدپس امتثال امر " فاسألوا"درعمل کردن به تقلید شخصی به حکم شرعی معین ومشخص شده است،زیرا که اتفاق واتحاد رکن اعظم دین اسلام است،پس محافظت ان هم فرض اعظم است،قال الله تعالی "واعتصموابحبل الله جميعاولاتفرقوا"، " ان الله لايحب الفساد"وبسیاری احادیث دراین باب واردشده است ،لهذا به سبب محافظت ان فرض اعظم وبه سبب رفع ان مفاسدوشنیعت هاترک کردن یک شق سوال مأمور علی الخیر مقوی ومعین شق دوم ان ومدافع فرض اعظم ودافع شنائع مذکور است،چنانچه قراءت قرآن کریم به هفت حروف مخیر بود وحضرت عثمان رض انرامنع

کرده بریک لغت قریش مقصور ساخت که این کار محض جهت رفع فساد وتفرقه شده بود، صحیح بخاری شاهد این است ،وخود فخر عالم ﷺ درمورد قتل ذو الخویرص که به سبب کفروکلمات گستاخ واجب القتل بود فرمودند: (دعه فانه الناس یقولون ان محمدا یقتل اصحابه) این حکم فقط به سبب خوف از فتنه صادر شده بود نه به کدام سبب دیگر،الحاصل در چنین وقت حساس تقلید شخصی واجب مشخص است وتقلید غیر شخصی به سبب فتنه مشاهده شده ممنوع است،البته اگر چنین فساد درتقلید غیر شخصی دیده نشود پس ان هم مامور علی التخییراست پس معلوم شد که تقلیدشخصی واجب است وانرا شرک وبدعت گفتن گناه وجهل محض است والله تعالی اعلم

کتبه الاحقر رشید احمد گنگوهی ۱۳۱۱هجری

چنانچه جهت علاج جسمانی رفتن به طبیب وجهت معلوم کردن قانون مدنی رفتن به وکیل ضرور است،که ان هم دو صورت دارد،یکی اینکه دراوقات مختلف نزد طبیبان وو کیلان مختلف برود،دوم اینکه همیشه نزد یک طبیب یا وکیل مراجعه میکند،به هریک از صورت های فوق که عمل کرده شود مقصود حاصل میشود،به عین شکل جهت معلوم کردن علاج روحانی وقانون ربانی تقلید یک حاذق به نص قرآنی فرض است که هردو صورت شخصی وغیر شخصی رادربر دارد اگربه هرکدام از این دو عملکرده شود همانرا فرض گفته میشود ،سپس اگر رفتن یک عارض به طبیب یاوکیل دیگر متعذر باشد پس صورت دومی متعین میگردد،همچنان تقلیدغیر شخصی به سبب قبائح مذکوره متعذر شرعی شد ،پس جهت تعمیل نص قرآنی هم تقلیدشخصی متعین شدچنانچه بنابراین دریک واقعه تقلیدیک شخص بالاتفاق فرض است زیراکه تقلید کردن ازعلمای متعدد درواقعه واحده عقلاوشرعا متعذر میباشد چنانچه دریک وقت معالجه یک داکتر ضروری است،این یک مثال واضح تعیین کردن یکی ازدوصورت ادا کردن فرض است،همچنان درتعمیل صورتهای مختلف تعمیل حکم قربانی وکفارات اگریک صورت میسر باشدپس اداء واجب هم درهمین یک صورت منحصر میشود.

به این تقریر واضح شدکه مطلب فرض لغیره گفتن به تقلید شخصی این است که انحصار بریکی ازدوصورت های فرض سبب عوارض شد، درغیرآن تقلیدشخصی فی نفسه به سبب یک فرد شدن مطلق تقلید فرض لعینه است ،چنانچه درکفاره صوم فرض لعینه است و تعیین ان لغیره است،اگرگوشهاحقیقة شنونده باشد همین سخن کوتاه کافی است درغیر ان

انبار دلایل هم بی فایده است. شعر:

طوفانِ نوح لانے سے اے چشم فائدہ ؟ دو اشک بھی بہت ہیں اگر کچھ اثر کریں!

خلاصه سخن

درضمن تفصیل فوق الذکّر جواب سوالهای مطلوبه هم ذهن نشین شده خواهد باشدولی باز هم دوباره مختصرا ذکر میگردد.

(۱، ۲) به مقلدیک امام جایز نیست که به مذهب امام دیگر عمل کند،مفاسدونقصان دینی درسهولت پسندی قبلا درضمن ترک تقلید شخصی ذکر شده است.

(۳) حواله ملفوظ حکیم الامت به ماثر حکیم الامت داده نشده است ،حضرت تهانوی حکم کرده بودکه تازمان اجازه شایع کردن ملفوظات من نیست که تا ملفوظات من را فلان وفلان شخص تصدیق نکند.به این ملفوظ حکیم الامت این تصدیق حاصل نیست.اگر فرضا ملفوظ حکیم الامت به این الفاظ هم باشد مطلبش این است که اگربعد ازغور اجتماعی علماء وفقهابه اساس اصول وقواعد مذهب گنجایش عمل کردن به مذهب دیگردریافت گردید پس آنرا اجازه بدهید،نه اینکه اجازه داده شود که هرانچه خواسته باشدوبه هر گونه که خواسته باشد عمل کند.

(٤) درباره تقلیدمطلق وتقلید شخصی کتابهای متعدد تحریر گردیده است که ازجمله کتابهای ذیل حایز اهمیت میباشد.

① عقد الجید فی احکام الاجتهاد والتقلید....شاه ولی الله رحمه الله

② الانصاف فی بیان سبب الاختلاف.....شاه.....

③ حجة الله البالغة.........................شاه......

④ فتاوی رشیدیه کتاب التقلیدوالاجتهاد......حضرت گنگوی رحمه الله

⑤ ایضاح الادلة........حضرت شیخ الهند رحمه الله

⑥ الاقتصادفی التقلیدوالاجتهاد..........حضرت تهانوی.رحمه الله

⑦ الکلام الفرید فی التزام التقلید............

⑧ فصل الخطاب فی مسألةام الکتاب...مولانا انورشاه رحمه الله

⑨ خیر التنقید فی سیرة التقلید....مولانا خیر محمد رحمه الله

⑩ مقدمه اردوترجمه المیزان الکبری للشعرانی رحمه الله....مولانامحمد حیات سنبهلی رحمه الله

⑪ فلسفه تقلید واجتهاد...قاری محمد طیب رحمه الله

فقط والله العاصم من جمیع الفتن الظاهرة والباطنة

رشید احمد ٤ محرم ۱۳۹۶هجری

دروقت ضرورت عمل کردن به مذهب دیگران

سوال :درملفوظات شاه عبدالعزیز (مطبوعه پاکستان ایجوکشنل پبلشرز لمتد ۱۲میری ودرودص۹۰سال۱۹۶۰م تحریر ذیل رامشاهده نمودیم."یک مرید عرض کزد که اگر یک حنفی المسلک دروقت ضرورت به مذهب شافعی یا کدام مذهب دیگر عمل کند جواز دارد باخیر؟فرمودند اگر ضرورت شرعی وادارش ساخت جواز دارد درغیر ان بنابر خواهشات نفسی جواز ندارد."مثلا مقلد یک امام است ولی مسا له امام دیگر به نظرش اسان معلوم شد پس به ان عمل کرد "کارخوب نیست"من تفصیل اینرا دریک فتوی نوشته ام.

درمورد عبارت مذکور سوال های ذیل مطرح میگردد.

(۱) مراد ازضرورت شرعی چیست ؟اگرچند،مثال ان تحریر گرددفهم مطلب اسان ترخواهد شد.

(۲) سخن که فرموده است "کارخوب نیست"بدی ان شرعا به کدام درجه است،ناجایز ، مکروه تحریمی ،یا مکروه تنزیهی؟

(۳)آیابه هر عامی اجازه است که دروقت ضرورت خود به قول هرامام که خواسته باشد عمل کند، ویا بعد ازغور وفکر علماءمستند که درمورد ان فکرکنند که ایا این ضرورت قابل این است که به مذهب امام دیگر عمل کرده شودیاخیر.

الجواب باسم ملهم الصواب: (۱) مراد از ضرورت شرعی ان است که علماءراسخین فی العلم که به صفات عالیه تقوی وطهارت متصف باشند انرا ضرورت پندارند،اگرانها دانستند که واقعا بدون عمل کردن به مذهب دیگر چاره نیست پس ضرورت مذکور ضرورت شرعی بوده که به قدر ضرورت میتوان به مذهب دیگر عمل کرد، ضرورت هر مساله وواقعه جداگانه تعیین میگردد که گذشته ازعوام تمام علماءهم نمیتوانند که انراتعیین کنند بلکه علمای راسخین فی العلم ومتقی میتوانند فیصله کنند.مثال واضح ان مساله مفقودالخبر است که علماء بعدازاحساس کردن ضرورت فتوای عمل کردن به مذهب مالکی را بادرنظرداشت گرفتن تمام جوانب احتیاط صادر کردند.

حضرت تهانوی رح میفرماید"وضرورت هم همان است که عماءاهل بصیرت ان را ضرورت پندارند ،وهمچنان فتوی رابايد كسى صادر نمايد كه ازاستاذ ماهر فن را حاصل کرده باشدواهل بصيرت برمهارت تامه فقهى اوشهادت داده باشند. كما قال الشامی فی شرح عقود رسم المفتی فان المتقدمین شرطوا فی المفتی الاجتهاد وهذا مفقود فی زماننا فلا اقل من ان یشترط فیه معرفة المسائل بشروطها وقيودها التي كثيرا ما يسقطونها ولا يصرحون بها اعتمادا على فهم المتفقه وكذا لابد من معرفة عرف زمانه واحوال اهله والتمرين في ذلك على استاذ ماهر ...الخ ص۲۸

دراين زمان فتنه ها جمعه شدن تدين كامل ومهارت تامه نايا ب است بناءدراين زمان صورت اطمینان طور شده میتواند که اقلا سه چهار عالم محقق دردین ضرورت را بررسی کرده فتوای عمل کردن را صادر نمایند.درغیر ان اگر به اقوال ضعیف عمل کرده شود ویا اجازه عمل کردن به مذهب دیگر داده شود درنتیجه مذهب ویران خواهد .شد، کمالایخفی (الحیلةالناجزةص ۶۴)

(۲) ترک کردن یک مساله بنا بر حیله های نفسانی وعمل کردن به مذهب دیگرحرام وناجایز است بناء"مطلب جمله شاه صاحب که فرموده است"کارخوب نیست "همین است که ناجایزوحرام است نه اینکه مکروه وغیره.

(۳) ازعوام چی می پرسید به هر عالم هم اجازه نیست که به مذهب دیگران فتوی بدهد یا عمل کند

قال حکیم الامة قدس سره العزیز: "دروقت ابتلاءعام وضرورت شدیده نزد احناف اختیار کردن مهذب دیگروفتوی دادن به ان جایز است.مگر به عوام اجازه نیست که هر چه خواسته باشد به رای خود به مذهب دیگران عمل کند.دراین مورد به احتیاط بیشتر ضرورت است. "وذلك لما صرح به العلامة الشامی فی رسالته شرح المنظومة فی رسم المفتی"ودراین زمان صورت احتیاط طورشده میتواند که تازمان که علمای متعدد محقق ومتدین تحقق ضرورت را درمساله بر رسی نکرده باشندوفتوی عمل کردن رابه مذهب دیگر صادر نکرده باشند هرگز مذهب امام خود راترک نکند زیرا که شرط عمل کردن به مذهب دیگر این است که به اساس اتباع هوانباشدبلکه به سبب داعیه ضرورت باید بود"(الحیلةالناجزةص ۶۲)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
وَمَالَنَآ اَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَقَدْ هَدٰىنَا سُبُلَنَا

الهدايات المفيدة

لتنزيه

المدارس من العلوم الجديدة

الهدایات المفیده

تاریخ تالیف......۱۸ربیع الاول سال ۱۳۸۹هجری

سال اشاعت ۱۳۹۸هجری

مدت های زیاد میشود که ازطرف بعض حلقات پیشنهاد میگردد که درنصاب مدارس دینی علوم عصری هم گنجانیده شود.وبیشتر ازمدارس بر ان مبتلا شده اند.

دراین رساله درروشنی عقل سلیم ،تجارب ومشاهدات عینی فیصله به عمل امده است که این اقدام به تباهی مدارس تمام خواهدشد،وشیوه درستْ ان نیزانگشت نما شده است.

داخل کردن علوم عصري درمدارس

سوال :آیابه طلبه یک دارالعلوم جایز است که درضمن علوم مقصوده ایشان ذریعه استاذان متدین زبان خارجی وعلوم چون جغرافیه ،ساینس ،فلسفه ،روان شناسی،وشهروندی رابگیرند، و آیا ذریعه خدمت خلق ورضای الله خواهد شد؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : تحصیل کردن علوم عصری به نیت خدمت خلق الله وکسب رضای الله تعالی درمحیطِ متدین وتحت نگرانی استاذان متدین بدون شک موجب اجروثواب است،ولی داخل کردن ان درنصاب تعلیمی مدارس به تجربه ثابت شده است که

مضرتمام میشود.اولا به سبب اینکه دربعض مدارس مضامین عصری به شکل ضمنی شروع شد مگربا سپری شدن چند روز ان مدرسه جزعلوم دینی مرکز تمام فنون گشت وعلم دین صرف برای نام بود.وبعد ازچند روز دیگر نام علوم دینی هم ازبین رفته که چشم دیدهای زیاد موجود است:دراین صورت زمین تعمیر ووسایل مربوطه مدرسه که همه برای تعلیم دینی وقف گردیده است تا به قیامت درخدمت تعلیم دنیاخواهد بود.وبالواسطه یا بلا واسطه درهدم دین به کارخواهد رفت که تمام وبال ان به دوش بنیاد گر ان خواهد بود.اگر بالفرض درهدم دین به کارهم نرود عذاب تغیروقف ازامور دینی به امور دنیوی به دوشش خواهد بود. دوم اینکه اگر دریک مدرسه علوم دینیه به حال خود باقی هم باشد چنان طلبه ذهین از کجا شوند که هر دومهارت راحاصل کنند،درحالیکه تعداد طلبه با استعداد درعلوم دینی یک فیصد است ودرعلوم عصری حتما کمتر ازان است.واگر بالفرض درصدها هزار تن یک یا دونفر دارای چنان استعداد باشدکه هردو مهارت راحاصل کرده باشد چه خدمت دین را کرده خواهد توانست؟حاشاوکلا ارزو های دنیوی وحب مال وجاه نتنها اینکه برایش موقع خدمت دین را نخواهد دادبلکه اورااز‌خدمت دین متنفرخواهد ساخت،چنانچه یک مثال هم ازچنین شخص وجود ندارد‌که هردونوع علم را حاصل کرده باشدودریک خدمت معتد به وبنیادی دین قرار داشته باشد.این درست است اگر چنین شخصیت خدمت دنیا راهم به اخلاص انجام دهدخالی ازاجرنخواهد بود مگرقابل ملاحظه این است که اگراوبه علوم دنیوی مهارت نمیداشت درخدمت دین قرارمیگرفت ،پس علوم عصری بودکه اورا ازخدمت دین محروم ساخت،سپس اخلاص اوهم موردشبهه قرارمیگیردکه ایاحصه ازحقیقت است ویامحض تدابیر نفسانی است.اگرواقعا رضای الهی مقصود میبودپس باوجود قدرت داشتن برخدمت دینی چرامصدرخدمت علوم عصری گردید؟

ثابت شدکه جزطلب مال وجاه هیچ چیزی مقصودش نبود،مشاهده گردیده است که اهمیت عمل ازقلب چنین جنابان میرود بلکه نظریات اکثرایشان تغیرمی یابد،فرض این که اگر اندک ازعلوم عصری درمدارس دینی راه یابدچندسا ل بعدیک فردهم درخدمت دین قرار نخواهد داشت.الله تعالی به فضل خود نگهبان همه ماشود.امین

لهذابه جای خراب ساختن مدارس به ابادی پوهنتون ها توجه گردد،درانجااستاذان متدین

مقرر شده فضای دینی مهیا گردد،حصه معتدبه علوم دینی درنصاب انهاداخل شود. اگر در مدارس دینی بالای نصاب قدیم زحمت کشیده شوداستعدادطلبه دینی جز زبان انگلیسی در بقیه تمام فنون نسبت به محصلین پوهنتون ها بیشترخواهد شد،طوریکه تا حال هم چنان ماهرین فن قدیم وجود دارند که مدعیان مهارت های جدیده برای شان حیثیت یک شاگرد ابتدایی مکتب رادارد.ولی جای افسوس است که حساب ،اقلیدس،هیأت وغیره علوم ضروری ازنصاب مدارس چنان خارج گردید که گویا هرگزدرنصاب وجود نداشت. درحالیکه بدون ان علوم تکمیل علوم دینی ناممکن است،اگربه نظر عمیق دیده شودعلوم جدیده به طور کلی هیچ چیزی نیست ،این همه کاغذ های رنگین علوم قدیمه است انهم ناقص ونامکمل ... به همان علوم قدیمه نام جدید گذاشته شده است،یااینکه مصنفین متجدد کتب جدیده راتحریر داشته اندولی همان علوم قدیمه رادران درج کرده اند.این نام جدید ومتجدد ویاتصنیف جدیدمصنف کافروملحد بالای طبعیت هااثرمیگذارد.

فکرکنیدکه ایا عمل ،سلامت طبع، فکرونظر یک خواننده هدایه ویک خواننده هدایه ترجمه شده به زبان انگیسی "محمدن لا"برابرشده میتواند؟

پس درجای که تصانیف انها تحقیق جدیدپنداشته شودومصنف ان قهرمانِ قوم مترقی پنداشته شودوذهن ها انقدرمرعوب شده باشدکه انتقاد کردن به یک تحقیق ان هم جرم عظیم پنداشته شود،درسخن الله ورسولش شبهات باشدولی درسخن مصنف مغربی گنجایش یک شبهه هم نباشدپس اشکار است که انجام محصل چنین علوم چی خواهد بود؟

دربیان فوق الذکر به قیاس کردن ان جنابان هم جواب داده شدکه میگویند متقدمین هم درسهای علوم دنیوی و زبان دولتی رامیخواندند ودران مهارت داشتند.پس ناگفته نباید گذاشت که زبان دولتی متقدمین زبان یک قوم مسلمان بود،ومصنفین کتاب های فنون واستاذان ان هم مسلمان بودند،انها درعزت ،خود اعتمادی وخود کفایی درعلوم وفنون انقدر سبقت وامتیاز داشتند که اقوام تمام دنیا را درمیدان علم وفن پایینتر ازخود میشمردند. بناءانها بادراموختن زبان دولتی وفنون عصری تحت تاثیر کسی نمی رفتند.زیراکه زبان وعلوم عصری همه ازخانه خودایشان بود،مانند مسلمانان امروزی تصور گداگری را از اغیار نداشتند بلکه برعکس انها به تمام دنیا سخاوت میکردند،اقوام تمام دنیا ازبرکت سخاوت

مندی بزرگان انها امروزدرترقی خودنمایی میکنند.غرض اینکه تحصیل علوم عصری وزبان دولتی برای انها باعث خوداعتمادی،تفوق واستغنا بود.امروزبدبختانه طریقه جدیدتحصیل همان علوم احساس غلامی واحتیاج اغیار رادردل مسلمانهانقش نگین میسازد ومسلمانان رادرزیربار احسان اغیارچنان قرارمیدهندکه هیچ نسخه نجات شفابخش نباشد.

فرق دومی این است که علماءمتقدمین باوجود حاصل کردن علوم دنیوی به برکت تقوی وزهد خود ازخدمت علم دین غافل نمیشدندونه درعمل ایشان کوتاهی ایجاد میشد.اکثر ایشان باوجود داشتن مهارت های دنیوی درفقروفاقه زندگی کرده خودرا درخدمت دین مشغول میساختندوانرا برای خود سعادت می پنداشتند.بعض انها طوربودند که به کرسی های بزرگ دولتی حتی به پادشاهی هم ریسیدندولی دراعتقاد، عمل وخدمت دینی ایشان هیچ کمی دیده نشد بلکه اموال ومنصب دنیوی خود راهم درخدمت دین گذاشتند ودنیاراهم به خود دین ساختند.برعکس امروز ارزوها وحب مال انقدرغلبه کرده است که بعد ازحاصل کردن علم دنیوی به طریقه جدیدیه تصور کردن خدمت علم دین هم نا ممکن است.

خلاصه اینکه درمدارس دینی اشد ضرورت به علوم دنیوی است،خصوصا به حساب ، هیأت واقلیدس ولی ذریعه کتب قدیمه، صرف اساتذه ازکتب جدیده استفاده کنند اگر چیزی مفید را دریافتند طور به شاگردان برسانند که تفوق مصنفین علوم جدیده درا ذهان طلبه جاگزین نشود اگر کتب قدیمه نا کا فی باشد پس اساتذه کتب جدید را تصنیف کنند، مهم تر ازان این است که شیوه تدریس تغیر یابدوربدل درس نظری وکتابخوانی مشق و تمرین عملی بیشتر گردد.اگر یک تعلیم یافته پوهنتون هرقدرصالح ومتقی هم باشد بازهم در ذهن شاگردان این میباشدکه این علوم ازمغرب حاصل شده است .اگراین علوم ذریعه علوم جدیدیه به مدارس دینی اورده شود اثر بزرگ خباثت مصنفین ان براذهان واردخواهد شد وهمچنان ازنصرانیت مرعوب خواهند شدونقصان دیگر این خواهد بود که این مردم به سبب غلبه هوس با دادن امتحانات مضامین عصری دربدل خدمت دین وظایف دولتی را اشغال خواهند کردکه درضمن ان بر علاوه محروم شدن ازخدمت دین ویرانی های عملی واعتقادی ایجاد خواهد شد.اگرخدانخواسته تمام مدارس به این کار شروع کنند ومتاع نیم پخته خود را در دفاتر دولتی بفروشند در اینده توقع داشتن یک مدرس دینی را هم نداشته باشیدوعلم دین

را هم مهمان چند روزه خود پنداریدممکن است سبب رفع دین درقرب قیامت همین نظریه باشدالله تعالی چنین وقت را به ما نشان ندهد امین ،درمورد زبان انگلیسی گفته میشود که علما ،ذریعه ان خدمت بیشتر دین راکرده میتوانند.اما درفکرمن راست نمی اید که ان کدام مساله است که به زبان انگلیسی موقوف است درحال که هر قسم کتب موافق و مخالف درزبان اردو دریافت می گردد اگر چنین نظریه پذیرفته هم شود سوال است که ایا کدام مصداق ان دردنیا وجود دارد یاخیر؟نظریه من هرگز چنین نیست که اموختن زبان انگلیسی نا جایزاست بلکه مقصدم این است که خدمت دین بر ان موقوف نیست پس اموختن زبان انگلیسی برای علماء یک چیزی بی ضرورت وبی هوده است وبرای بعضی طبعیت ها مضرهم میباشد.

دراخیر دوباره خواهش میکنم که دربدل مسموم ساختن مدارس وماستر ساختن مولوی ها پوهنتون ها را اصلاح کنیدوماستر ها رادرست مسلمان سازید.فقط والله العاصم

۱۸/ ربیع الاول سنه ۸۹ هجری



بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ
إِنَّ اللّٰهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّوا الۡأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهۡلِهَا

الكَلَامُ البَدِيعِ فِی احکَام التّوزِیعِ

الکلام البدیع

تاریخ تالیف ....۱۴ ذی الحجه ۱۳۹۵ هجری

سال اشاعت ۱۳۹۸هجری

عنوانها :

- احکام پول چنده
- آیا پول چنده تا وقت مصرف شدن درملک معطی باقی میباشد؟
- آیا در پول چنده زکات فر ض است؟
- آیا درصورت وفات نمودن معطی درچنده وراثت جاری میشود؟
- آیا به معطی جایز است که پول خود رادوباره بگیرد؟
- حقیقت حیله های مروج به مصرف کردن زکوة درموارد دیگر؟

احکام پول چنده

سوال: آیا درپول صدقات واجبه وعطیات که دربودیجه مدرسه جمع میگردد زکات واجب میشود؟

الجواب باسم ملهم الصواب : به زعم بعض علماءکه پول چنده تا مصرف نشده باشد درملکیت معطی باقی میباشد. بناء در مورد این پول اشکالات ذیل حل طلب است:

(۱) بعد ازحولان حول دران پول زکات فرض میگردد یا خیر؟

(۲) اگر دران پول زکات فرض باشد صورت ادا کردن ان چسان خواهد بود؟

آن هم درحال که مالکان ان شناخته نمیشوند.اولا لست چنده کننده ها بسیار طولانی میباشد که تعین کردن اعانه کننده ها دران نهایت مشکل میباشد.وهمچنان تمام پول چنده در یک جا جمع اوری شده وحسب ضرورت مصرف میشود دراینصورت معلوم کردن پول هرکس که چقدر مصرف شده است وچقدر باقی مانده است .ان هم درحال که کسی پنجاه سال قبل داده است وکسی یک سال قبل که هردو تا امروزدران شریک اند.ودراینده هم شریک خواهند بود.

(۳) درصورت وفات نمودن چنده دهنده پول چنده او در ترکه داخل میشودلهذا ادای وصیت وقرض وحقوق ورثه به ان تعلق میدارد.شاید کسی دورورثه نابالغ ومجنون هم باشدکه اهل ابراءوتبرع نیستند.پس مسترد کردن ان پول فرض شد درحال که بنابروجوهات مذکوره شماره دوم ناممکن است.

(۴) هر چنده دهنده هروقت مستحق مسترد کردن پول خود میباشد که این هم بنابر وجوهات مذکوره شماره دوم ناممکن میباشد.

حالا به حل اشکالات توجه فرمایید:

درپول که درچوکات صدقات واجبه جمع شده است عدم وجوب زکات به حولان حول ظاهر است.زیراکه اگرزکات دهنده رقم مذکور رانزدخود هم جمع کرده باشد به حولان حول زکات بالایش واجب نمیشود.حضرات فقهاءتصریح داشته اند که اگرزکات سال درذمه کسی باقی مانده باشدپس مقدار زکات واجب شده سال اولی رااز تمام مال جداکرده زکات سالهای بعدی رامحاسبه نمایدوبه همین ترتیب سالهای بعدی رامحاسبه نماید. قال فی التنویر وسببه ملك نصاب حول تام فارغ عن دین له مطالب من جهة العباد وفی الشرح سواء کان لله کزکاة وخراج وقال ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله کزکاة) فلو کان له نصاب حال علیه حولان فلم یزکه فیهما لازکاة علیه فی الحول الثانی (ردالمحتار ص۵ج۲) پول عطیات بعدازتحویل کردن به مهتمم ازملکیت معطی خارج میشود. قال فی الهندیة رجل اعطی درهما فی عمارة المسجد اونفقة المسجد اومصالح المسجد صح لانه وان کان لایمکن تصحیحه تملیکا بالهبة للمسجد فاثبات الملك للمسجد علی هذا الوجه صحیح فیتم بالقبض کذا فی الواقعات الحسامیة (عالم گیریة کتاب

الوقف باب ۱۱ فصل ۲ ص ۳۶۰ ج ۲) وفيها ايضا متولى المسجد اذا اشترى بمال المسجد حانوتا اودارا ثم باعها جاز اذا كانت له ولاية الشراء هذه المسألة بناء على مسألة اخرى ان متولى المسجد اذا اشترى من غلة المسجد دارا اوحانوتا فهذه الدار وهذه الحانوت هل تلتحق بالحوانيت الموقوفة على المسجد ومعناه انه هل تصير وقفا اختلف المشائخ رحمهم الله قال الصدر الشهيد المختار انه لاتلتحق ولكن تصير مستغلا للمسجد كذا فى المضمرات (عالمگیریة کتاب الوقف باب ۲ ص ۴۲۸ ج ۲) از این عبارات ثابت شدکه پول عطیه با خارج شدن ازملک معطی درملکیت مدرسه میاید.دراینجاملک به معنی مختص است درغیران حقیقت ملک به غیرذوی العقول غیر معقول است.نظیراین پول غلة الوقف است پس درپول عطیه هیچ اشکال باقی نماند ،هنگام که ملک معطی ازبین رفت نه درمورد وجوب زکوة سوال ایجاد میشود ونه درمورد استردادونه هم مشکلات ایجادشونده درصورت وفاة معطی باقی میماند.چنانچه برمعطی زکاةواجب نیست برمهتمم مدرسه هم کشیدن زکات واجب نیست لما مر انها بمنزلة غلة الوقف

حالا باقی ماند موضوع استرداد پول واشکالات واردشونده به وفاة متصدق ،بعد از غور معلوم میشود که این پول هم با تحویل شدن به مهتمم مدرسه از ملکیت متصدق خارج میگردد زیراکه میان صدقه وعطیه فرق اشکاروجودنداردالبته قبل ازمالک شدن مستحقین زکات ادا نمیشودخروج عن الملک مستلزم اداءالزکاةنیست.مثلا کسی پول خودرابه کسی قرض داد وبرایش گفت دروقت اداکردن قرض این پول را به کدام مسکین درزکات مال من بده .پس پول از ملکیت او خارج شد ولی زکاةهنوز ادانشده است.غرض اینکه چنانچه عطیه به مختص للمدرسه شدن از ملک معطی خارج نمیشودصدقه هم مختص للمدرسه است گرچه به یک شعبه خاص کرده شده باشد. غرض اینکه صدقه هم از ملک مالک خارج نمیشود که مثل عطیه استرداد پول صدقه هم حق نیست.ومرگ متصدق هم بالای ان اثر نمی کند باز هم جهت احتیاط بیشتر اگرپول صدقه ذریعه تملیک در عطیه شامل شودبهتر خواهد بودصورت درست تملیک این است که یک فقیربه ضمانت مهتمم قرض کرده به مدرسه عطیه نمایدومهتمم از پول زکوة قرض اورا ادا کند،حیله که به طورعموم رائج است درست نیست.

بعض حضرات تأویل میکنند که مهتمم وکیل طالبان است لهذا پول که درقبضه مهتمم

می آیدخواه صدقات باشدو یا عطیات باشداز ملک معطی خارج میگردد... .ودرملک طالبان داخل میشود.

این خیال بنا بر دلایل ذیل باطل است :

(۱) اگر انقدر پول جمع شودکه اگرمجموعه ان بالای تمام طالبان تقسیم گردد حق هر فرد به نصاب برسدبعدازان به مهتمم جایز نیست که زکات پول مردم رابه حساب مدرسه بگیرد. وبعدازحولان حول بالای هرطالب العلم زکات فرض میشودواگر معطی انرا دانسته بازهم برای ایشان زکات داد زکاتش ادا نمیشود. قال فی العلائیة ولوخلط زکاة موکلیه ضمن وکان متبرعاً الا اذا وکله الفقراء قال ابن عابدین رح (قوله اذا وکله الفقراء) لانه کلما قبض شیئا ملکوه وصار خالطاً مالهم بعضه ببعض ووقع الزکاة عن الدافع لکن بشرط ان لا یبلغ المال الذی بید الوکیل نصاباً فلوبلغه وعلم به الدافع لم یجزه اذا کان الاخذ وکیلا عن الفقیر کما فی البحر عن الظهیریة قلت هذا اذا کان الفقیر واحدا فلو کانوا متعددین لا بد ان یبلغ لکل واحد نصاباً لان ما فی ید الوکیل مشترک بینهم فا ذا کانوا ثلاثةوما فی ید الوکیل بلغ نصابین لم یصیروا اغنیاء فتجزی الزکاة عن الدافع بعده الی ان یبلغ ثلاثة انصباء. (ردالمختارص۱۲ ج۲)

(۲) هر طالب العلم اختیارخواهد داشت که وکالت مهتمم رالغو کرده حصه پول خود رامطالبه کند،خصوصا هنگام که قصد ترک کردن مدرسه را داشته باشد.

(۳) درصورت وفات کردن طالب العلم حصه او درترکه اش داخل کرده میشود.

(٤) مهتمم اساتذه وتمام منسوبین مدرسه ملازمین تنخواه خور طلبه به شمارخواهند رفت که طبق این نظریه نه نظم مدرسه درست میشود ونه تربیه درست صورت میگیرد،علاوه بر ان استاذان درنزد شاگردان چی عزت خواهند داشت وازان علم چه نور حاصل خواهند کرد که شاگردان انهارابه دیده نوکر خود بنگرند.

چنین اشکالات به بیت المال المسلمین وارد نمیشود زیراکه مال راکه ساعی قبض کرده ازملکیت اصل مالک خارج شده ولی درملکیت فقیر داخل نمیشود.درکتب فقه به این تصریح شده است که دربیت المال حق فقراءاست وحق ملک مستلزم عدم حقیقت ملک است. نظائر خروج الشئ عن ملک لاالی ملک موجود است.مانند :وقف ، بیع بالخیار وترکه مستغرقه بالدین.دراخیرباب زکوة غنم بحر است که "ان الدفع الی المصدق لایزیل ملکه عن

المدفوع" این درصورت است که قبل ازتمام شدن سال زکوةداده باشددراین صورت به ساعی ولایت جبریه حاصل نمیشودبلکه وکیل معطی است بناءقبل از دادن مال به فقیر ملک معطی زایل نمیشود.گرچه مهتمم مدرسه هم ولایت جبریه نداردمگر میان این واعطاء الساعی قبل ازاتمام حول این فرق است که در اول درعمارت وقف صرف متعین است ودرثانی مطلقا تصدق علی الفقراءمقصود است لذا اولی به سبب درحکم وقف شدن مزیل ملک میباشد چنانچه حکم عطیه مسجد از عالم گیریه قبلا گذشت..دومی به حکم وقف نیست بناءمزیل ملک نیست ،باقیماند این اشکال بیت المال که ادا شدن زکات بدون تملیک فقیر چسان درست میشود. جواب آن این شده میتواند که دربیت المال خلاف قیاس حق ملک را حکما حقیقت ملک ساخته شده است.چنانچه دردین قوی با حقیت ملک گردانیدن حق ملک بالای دائن حکم وجوب زکات داده میشود. قیاس کردن خزانه مدرسه بر بیت المال درست نیست،بناءبه سبب اخلاف قیاس شدنش درموردخود منحصر خواهد بود، علاوة دراینجاوجه قیاس هم موجود نیست ،قیاس کردن وکالت اختیاریه خاصه بر ولایت جبریه عامه سلطان هیچ جوازندارد.از این عبارت "لانه کلماقبض شیئاملکوه"گذشته شامیه هم ثابت میشود که ولایت اختیاریه درحکم ولایت جبریه شده نمیتواند،وجه الفرق این است که درحکم نکردن به صحت زکات به نفس اخذ زکات باولایت جبریه حرج عظیم است.حاصل اینکه پول مدارس صرف در خروج عن ملک المعطی درحکم بیت المال است. ودرقسمت اداء زکات درحکم بیت المال نیست .بناءبدون تملیک مستحقین زکات ادا نمیشود.ومصرف کردن ان درضروریات دیگرمدرسه جایزنیست.فقط والله تعالی اعلم.

۱۴ / ذی الحجه سنه ۹۵ هجری

نظرثانی: خزانه مدرسه درحکم بیت المال است زکات به داخل شدن مال دران ادا میشود باوجود ان جزتملیک طلبه مصرف کردن ان درمواردديگر جایزنیست..تفصیل درتتمه است.

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ
وَمَنۡ یَّتَوَکَّلۡ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسۡبُهٗ

صِیَانَةُ العُلَماء
عَنِ الذُّلِّ عِندَ الأَغنِیَاءِ

صیانة العلماء

سال تالیف ....۱۳۹۶ هجری
سال اشاعت ۱۳۹۸هجری

یکی ازواقعات بی نهایت دردناک سقوط اقتدار دینی دراین دور این است که جهت انجام دادن کارهای دینی خصوصا کارهای مدارس جمع کردن چنده یک رواج عام شده است وان هم طورکه سفیر مدارس دینی به خانه ها ودوکان های پولداران میروندوبه نهایت خوش امند واصرار دست گدایی را دراز میکند.،پولداران ایشان را به دیده ذلت مینگرند ،حتی بعض اوقات با الفاظ نا مناسب انها راتحقیروتوهین میکنند،که درحقیقت تذلیل اسلام است این چنان یک حادثه هولناک است که تنها به فکر کردن به ان سر انسان خمیده میشود، البته دراین تذلیل دین وعلمای دین مدرسه داران وپولداران یک سان شریک اند.

دراین رساله این دو طبقه به صراط مستقیم هدایت شده اند ،الله تعالی این صدای دردناک رادرقلبها برساند .تاهمه درفکر آخرت شویم. آمین

شیوه مروج جمع کردن چنده جایز نیست

سوال : درعصرامروزی به صورت عموم مدارس دینی جهت جمع اوری اعانه ها این شیوه رااختیار کرده اند که هر مدرسه یک نماینده مستقل میدارد که بامردم مختلف ملاقات کرده

به دوکان هاوخانه های مردم میروندوجهت به دست اوردن چیز نا چیز زاری وپافشاری میکند ،خصوصا درماه مبارک رمضان گروه های نماینده گان مدارس دربازار دیده میشوند که دوکانداران از انها درپشت پرده پنهان میشوند.درحالکه این شیوه یک نوع جبر است جایزمیباشد یاخیر؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : شیوه فوق الذکرقطعا ناجایزاست، کارکنان دینی مستغنی باید بود، باهمان پیمانه کارکه به توانمندی خود باحفظ استغنای خودوعظمت دین انجام میشود اکتفا نماید.واگر اشدضرورت به چنده گرفتن باشدپس خطاب عام گنجایش دارد نه خطاب خاص. بعض اوقات خطاب عام هم درحکم خطاب خاص میباشد،طور که درمجلس عام خطاب به چند تن خواص متوجه میشود که با عدم پرداختن احساس خجالت میکنند که این هم ناجایزمیباشد.درخطاب عام هم اشکار ساختن احتیاج درست نیست بلکه با حفظ استغناء به اظهارمصارف اکتفا بایدشد.

درعصرامروزی شیوه دیگر رایج شده است که اهل خیر رابه کدام عنوان وبهانه دریک جاجمع میکنند سپس درخواست عام میکنند که این قبیحتراز در خواست انفرادی است زیرا که مشارکین مجلس به سبب شرم ازدیگران به دل شکسته می پردازند که بدون شک جبر است واین شیوه به کلی نا جایزوحرام است.

اگرکسی به طورانفرادی ازکسی اعانه میخواهد تعلقات ایشان سه گونه است.وجاهت ، محبت ،بیگانه گی، اگرکسی جهت چنده گرفتن نزدکسی رفت که او با وجاهت علمی یا مرتبه دینی یامنصب دولتی یا سرمایه داری بر جانبِ مقابل خودتاثیر داشته باشد ناجایز است زیرا چنده دهنده از وجاهت ان متاثر شده خواسته یاناخواسته به دل شکسته چیزی میدهد که حلال نمی باشد،لقوله علیه السلام "لایحل مال امرئ مسلم الابطیب نفسه"(مسند الامام احمد رحمه الله) واگربدون کدام تعلق ورابطه جهت اعانه گرفتن میرودبه خاطر ناجایز میباشد که هم باعث توهین خودش وبیشتر ازآن باعث توهین اسلام میگردد، امادرتعلق که بسبب محبت است اگر روابط چنان صمیمانه وبی تکلف باشدکه اگر جانب مقابل بناء برکدام مصلحت خود ازچنده دادن معذرت خواهد هم احساس خستگی نکندوهم طلب کننده احساس اندک رنجی نکند،چنانه روابط صحابه کرام بارسول الله ﷺ چنین بی تکلف بود که

مثالهای بی شمار ان دراحادیث امده است،طورکه روز رسول الله ﷺ به یک صحابی مشوره دادولی اونپذیرفت ،درحالیکه نه صحابی ازانکار کردن خود احساس خجالت میکردونه رسول الله ازانکار او احساس نا راحتی کرد.خلاصه اینکه درموجودیت چنین روابط چنده خواستن انفرادی جایز است،مگر امروزچنین روابط حسنه عنقاءگشته است.بناءخطاب خاص چنده هم نا جایز است.

این شیوه ناشایسته وخانه گشتی اهل مدارس بنا برسه چیز است :

(۱) درشروع کارنقشه بزرگ تعلیمی را باخودترتیب میکنند.اطاق های رهاشی متعدد، درسگاه های وسیع،استاذان بسیار،کتابخانه مجهز،رادرنظر گرفته که قبل ازگذاشتن سنگ تهداب نام دارالعلوم وجامعه رابه خود کسب کند.

(۲) مدرسه راچنان مقصود خود قرار میدهند که دین را ازان قربان میکنند،درحال که اصل مقصود دین است،مدارس ذریعه حفاظت دین است،پس مقصدرابه خاطر ذریعه قربان کردن ظلم بزرگ است،اگر مدرسه درداخل حدود دین چالش نکند مسدود کردن آن بهتر است. زیرامابه ان مکلف نیستیم.

یک رئیس بااثر دیوبند خواهان رکن شدن مجلس شورای دارالعلوم شد ولی گنگوهی رح اوراشایان نپنداشت ،تهانوی رح مشوره داد که درعدم رکن شدن او به دارالعوم خطر مواجه میشود ،ولی دررکن شدن او هیچ خطر نیست زیرا ما اکثریت هستیم.گنگوهی رح جواب داد که اگر عند الله مورد باز پرس قرار گیرم که چرا نا اهل را رکن ساخته ای؟من هیچ جواب نخواهم داشت وحد نهایی ضرراو همین قدرخواهد بود که دارالعلوم مسدود گردد واگر درمورد مسدود شدن پرسیده شوم خواهم گفت که به خاطر تعمیل حکم خودت دار العلوم مسدود شد ،نتیجه تقوای گنگوهی صاحب این شد که رئیس مذکور باتمام سروصدای خود به خلاف دارالعلوم بودولی دارالعلوم روز به روز ترقی حیرت انگیز داشت.

(۳) فقدان توکل واعتماد به الله تعالی ،اگراعتماد کامل به الله تعالی میبود وطبق "انا عند ظن عبدی بی"به الله تعالی گمان نیک کرده به دروازه او ایستاده میشدند ،به پیشگاه دروازه های مردم مردود وذلیل نمی شدند.الله تعالی باایشان چنان معامله میکرد که پولداران به درگاه ایشان جهت رفع ضرورت خود ایستاد میشدند،ولی افسوس که چشمهای اموزنده

واموزاننده گان قرآن وحدیث به این نصوص تقرر نمیابد."ان تنصروا الله ينصركم ويثبت اقدامكم" "ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب" "ومن يتوكل على الله فهو حسبه" "ومن يتق الله يجعل له من امره يسرا" "ومن يهاجر في سبيل الله يجد في الارض مراغما كثيرا وسعة" "ومن يستغن يغنه الله ومن يستعفف يعفه الله" وافسوس که این ارشادات الله ورسولش چرا درقلب های ایشان جاگزین نمیشود ، وچرابه این وعده های قطعی یقین نمی کنند.وتوفیق این دعا "اللهم اجعلني ممن توكل عليك فكفيته"چرانصیب ایشان نمیشود؟

حضرت تهانوی صاحب درمورد فسادها وقباحتهای چنده وتعلیم حسن ظن ،وتوکل به الله موعظه رانحت عنوان "تأسيس البنيان على تقوى من الله ورضوان "ورساله را تحت عنوان "التوريع عن فساد التوزيع"دارد که درضمن مفا سد جمع اوری چنده مفاسد مصارف چنده را هم تذکر داشته است.برمدرسه داران لازم است که این دورساله را به حیث تعویذ باخود داشته ومتداوم مطالعه نمایند.وبه قول عمل واستغنای خود به مردم ثابت سازند که دین الله به شمامحتاج نیست بلکه شما ضرورت دارید که پول شما درجای استعمال گردد که سبب نجات شما گردد.بناء شما با اهل مدارس احسان نکرده اید بلکه انها با شما احسان کرده اند که پول شما را درخدمت دین به کار برده است.مقام علوم دینی بسیار بر تر است دراحیاء العلوم یک قول امام ومحدث مشهور شعبی رحمه الله رانقل کرده است که میگوید:کسی که خود را نسبت به احتیاج فقیر به مال محتاجتر به ثواب نپندارد صدقه خود راضایع کرده است.وان صدقه به رویش زده خواهد شد.اینجا حالات بی غیرتی به حدرسیده است که اهل مدرسه از پولداران تشکری میکنندولی حقیقت باید پولداران از اهل مدرسه تشکری نمایند که انها پول ایشان رادرامور دینی به کار برده که سبب نجات انان میگردد.

مالداران بایدبدانندکه الله تعالی جهت حفاظت دین خود به پول ایشان نیاز ندارد"هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا ولله خزائن السموت والارض ولكن المنافقون لا يفقهون"اگر شما از مصرف کردن درخدمت دین الله کناره جویی میکنید الله تعالی کسی دیگری را به کار خواهد انداخت"وان تتولوا يستبدل قوما غيركم ثم لا يكونوا امثالكم" ان شاء الله تعالی کار دین الله تعالی مسدود نخواهد شد اگر درظاهر یک مدرسه مسدود هم شود مسدود نیست بلکه الله تعالی انرا به سبب ناشکری پولداران این منطقه به جای دیگر انتقال داده است.واصلاح انها را به جای دیگر وابسته ساخته است ،مانند اینکه یک طفل بر

شمع دمیده که خاموش شود ولی کسی دیگر شمع رابرداشته به جای دیگر انتقال دهد پس حالا اگرکسی به روشنی ضرورت داشته باشد نزد شمع رفته ازروشنی استفاده میکند.

اگر حکومت دفتر ولسوالی یاشفاخانه را از جایش دورکند ،کارش مسدود نشده است بلکه به سبب ناشایستهگی اهالی منطقه مرجع کاری ایشان را دور ساخته است.زبان گشایی ودست درازی علماءدرپیشگاه پولداران سخن بعید است که درخاطر کسی هم نباید گذشت، وقلب کسی هم به ان میلان نباید کرد،که نتیجه میلان قلب هم این خواهد بود که عظمت وجایگاه علماءدردلهای پولداران خاتمه خواهد یافت.یک طالب العلم منتهی دارالعلوم نزدمن جهت تعبیرخواب خود امده گفت که من امام محمد رحمه الله تعالی را درخواب دیدم که یک خانم نهایت جوان وخوبصورت بازیب وزینت خود درپیشگاه او نشسته چنان وانمود میکند که خانم ایشان است ولی امام صاحب به او یک نظر کرده با نهایت بی پروایی مصروف یک کار دینی میشود.

من به ان مولوی صاحب گفتم فکر میکنم که خود ت درفکرمدارک معاش بعداز تعلیم هستی او برایم گفت که دراین فکر چنان غرق هستم که شبانگاه مانع خوابم شده است.من برایش گفتم که دراین خواب علاج همین تکلیف برایت گفته شده است مانند امام محمد رح علم حاصل کن پس دنیا باتمام زیب وزینت خود منتظر یک نگاه خودت خواهد بود.ولی خودت خواهی گفت که من ضرورت ندارم الله تعالی بامحکم ساختن اعتماد خود به الله تعالی"حدیث "اتته الدنیا وهی راغمة رامشاهدة کعدد"

درحکومت عالمگیر رحمه الله یک هندوی که عهده یک ریاست رابه دوش داشت بمرد عالمگیر رح جهت معلوم کردن صلاحیت پسرنابالغ هندو را ازدستانش گرفته درحوض اب اویزان کرده پرسید که رهایت کنم ان پسر گفت که دستان کسی که دردست پادشاه باشد غرق شدنش ممکن نیست . ای کاش مسلمانان امروزی برمالک ارض وسماءچنان اعتماد کنند که پسرهندو بالای پادشاه دنیوی خود کرده بود..دوستان عکس یک خط من راکه درمورد تعمیر یکباب مسجد درقریه خود تحریر نموده بودم گرفته اجازه تکثیر کردن انرا خواستند که این است دراین صفحات هم گنجانیده شده است خداوند انرا به اهل المدارس کحل الجواهر سازد.آمین

بسم اللہ الرحمن الرحیم

رشید احمد

۶۱۱۳۳۶۱

[illegible] بخدمت [illegible]

السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ [illegible] چند روز [illegible]

والسلام فی [illegible] بخدمت [illegible]

[illegible] ایام [illegible]

یا اللہ [illegible] صدقہ [illegible]

صدقہ [illegible] صدقہ [illegible] صدقہ [illegible]

[illegible] صدقہ [illegible] صدقہ [illegible] پریشان حالی [illegible]

[illegible] صدقہ

ادھر [illegible] بیاں

[illegible] گریباں

یا اللہ [illegible] فرما آمین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چوں [illegible] سیاہ باد [illegible]

وا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قبول فرمائیں [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احسن الفتاوی [illegible]

[illegible]

[illegible] والله الحفیظ ۔ ۔

[illegible]

[illegible] منتظر دعا [illegible]

[illegible]

تشریح

بندہ نے مولوی [illegible] صاحب کبھی [illegible] کی [illegible] تحریر نہ کی تھی لیکن تو بغرض تربیت و تعلیم توکل ا
مگر مولوی صاحب کے بالخصوص [illegible] اور طلبہ کو سنا دیا کرتا ہوں، چنانچہ خط مذکور کا اکثر
حصہ طلبہ کو [illegible] ہوں جو [illegible] تحریر کیا ہے:

"[illegible] الاعتماد علی الرب الکریم والاستغناء [illegible] "

طلبہ کو جب یہ خط سنایا گیا تو [illegible] عکس لینے کی غرض [illegible] جلس [illegible]
جس عزیز کو جیسا کچھ [illegible] شوق [illegible] رفتہ رفتہ یہ سلسلہ چل نکلا [illegible]
متعلق بعض امور کی تشریح کی ضرورت محسوس [illegible] درج ذیل ہیں:

(۱) آبا جی نے مسجد کی تعمیر میں خود بلا شرکت غیرے کرنا چاہتے تھے [illegible] مقصد [illegible] زیادہ [illegible]
فروخت کر کے [illegible] (۱) ایک نظم [illegible] تجارت [illegible] علم [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] جا [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] نرخ بالا کن کہ ارزانی ہنوز۔

(۲) خط میں [illegible] حالات وجذبات کو نظم فرمایا
یہ نظم [illegible] شعر مذکور [illegible] مطلب ہے:

[illegible]

(۳) مجھے [illegible] بنا [illegible] اصرار کیا [illegible]
[illegible]

(۴) [illegible]
مسافر [illegible] شب [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] وطن [illegible]

آبا جی [illegible] ۔۔۔۔۔ [illegible] کر دیں
[illegible] اظہار کر دیں [illegible] یہ بات [illegible]
[illegible] مطابق
[illegible] کر دیا۔

[illegible]

۳۹۶ ۔۱۲ ۔۱۷

۲۳ [illegible] ۱۳۹۶ھ

رساله صیانةالعلماء هنوز درمراحل تصحیح بود که نامه عزیزم مولوی احتشام الحق اسیا ابادی برایم رسید که مشتمل برخبر اباد کردن یک مدرسه که به برکت توکل علی الله وَالاستغناءعما سواه درقریه او اسیا اباد تهداب گذاری شده است. انهم به خاطر نگاه عبرت در رساله صیانةالعلماء گنجانیده شده است.

بیان کردن کوایف مختصر ان مدرسه به خاطر اظهار برکات توکل وتحصیل توکل نافع خواهد بود.

(۱)این مدرسه درچنان یک سرزمین بیچاره بلوچستان است که اندازه بی چارگی ای نمردم را بلا مشاهده نمی توان تخمین کرد.

(۲)این مدرسه به صورت کلی جدید التاسیس است که فقط چند ماه از افتتاح ان میشود.

(۳) مولوی احتشام الحق جاری کننده این مدرسه یک نوجوان است که درهمین نزدیکی ها از شعبه تمرین افتاء دارالافتاءفارغ شده است که هنوز درحلقات علمی مقام ووجاهت ندارد.

(٤) پولداران غیر متدین منطقه پول ہنگفت را به طوراعانه به مدرسه تقدیم کردند مگر او نپذیرفت.هنگام که انها مولوی صاحب را به این طریقه تابع خود کرده نتوانستند پس به دعوا های ناحق شروع کرده عارض شدندکه الله تعالی به فضل وکرم خود مولوی صاحب را بالای انهاپیروزساخت.

(۵) چند روز قبل مولوی صاحب از من پرسید که چند نفر برایم پیشنهاد اعانه کرده اند ایا ازانها بپذیرم؟ من بعد ازمعلوم کردن بعض کیفیت های انان مولوی صاحب را ازگرفتن پول انها منع کردم.

بادر نظر داشت کوائف فوق الذکر حالا در نامه مولوی صاحب برکات توکل رامشاهده کنید :

محبوبم حضرت اقدس دامت برکاتهم! السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

طالب خیر به خیرو عافیت است امابعد :

دیروز یک ارجمند مبلغ۳۲۳۷ روپیه ازقطرفرستاده است ،همچنان قبل ازان ازمسقط وممالک دیگر بیساری مردم پولهای هنگفت فرستاده اند،درنامه واصله امروزی ازممالک عربی نگاشته شده بود که یک مقدارپول برای مدرسه درنزدم است که دربرج مارچ برایت خواهم فرستاد.بعض انهارامن میشناسم وبعض دیگر رانمی شناسم البته انها من رامیشناسند.

شخص اول الذکروفرستنده خط رامیشناسم.اشخاص متدین وملتحی اند.ودرمجلس شماهم چندبار حاضرشده اند.

من پول ارسالی انهارا تاهنوز نگرفته ام سوال این است که ایا پول ارسالی انها را برای مدرسه قبول کنم ویا یک سلسله شرایط را برانهاوضع کنم وان چی باید بود؟قابل یاد اوری است که به گمان غالب میگویم که این پول شخصی انان نیست بلکه به نام مدرسه اعانه جمع اوری می کنند.

همچنان انها نگاشته اند که بعض اشخاص شناسای راقم مدرسه به شکل ماه وار پول میدهند اگر شما یک بندل پارچه سند برای مابفرستید تابرای انها سند بدهیم وازطرف دیگر حسابی پول اسانتر خواهد شد. که دوزمینه من طالب مشوره شما هستم.والسلام

جواب :

رشید احمد

۵ ربیع الاول ۱۳۹۷ هجری

طالب دعا

احتشام الحق آسیا آبادی

۲۲/ صفر ۱۳۹۷هجری

★★★★★★★

★★★★★

بسم الله الرحمن الرحیم

عزیز محترم ! زیدت معالیکم !

وعلیکم السلام ورحمت الله وبرکاته.........متوجه شدن قلبهای مردم به اعانت مدرسه وایجاد شدن اسباب غیبی به کاردینی یک فیض وکرم بزرگ الله تعالی است ،به شنیدن خبراین پیمانه کرم بزرگ بالای امثال ما نا لایق هایک کیفیت مرکب از ندامت وخوشالی بی اختیار اشک ریختاندم وبه سجده شکر افتادم.یا الله ! به فیض وکرم خودت استدعا میکنم که این کوشش وسعی ناچیز مارا به دربا رخود قبول فرما وتمام اقوال ،افعال، نیت ها، اراده ها،خاطرات جمله حالات مارا طبق مرضی خود بساز. همچوماضی درمستقبل هم مارامحتاج دربار خود داشته باش واز احتیاج غیرحفاظت فرما، توجه قلب مارا سوی ذات خود چنان

مرکوزفرماکه دریک گوشه قلب ما هم گذرغیرنشود. اللهم الذف فی قلبی رجاءک واقطع رجائی عمن سواک حتی لاارجواغیرک امین . شعر:

خلوا فؤادی وقطعوه وقلبوه کما تریدوا

فلن تحسوابه سواکم زدواعلی الحضوروزیدوا

در فرستادن پارچه سند هیچ اشکال نیست،شروط صدقه دهنده گان وصدقه گیرنده گان قرار شرح ذیل است ،انرا یاد داشت کرده به متصدقین بفرستید.

شرایط صدقه دهنده گان:

① عقیده درست باید داشت .

② ذریعه معاش ایشان حلال باید بود .

③ هیچ گاه خطر احسانمندی شما احساس نشود.

④ هیچگاه تشویش درخواست همکاری دریک کار نا جایزازطرف شمانباید بود.

شرایط صدقه گیرنده گان :

① صرف ازچنان دوستان تقاضای اعانه کنید که با ایشان چنان محبت بی تکلف داشته باشید که درصورت عدم اعطا نه انها احساس خجالتی کنندونه شما احساس ازرده گی کنید.

② دروقت ترغیب شأاستغنای خود را اشکارکنید.

③ ازالحاح واصرار به کلی احتراز کنید.

④ بعد ازیک بار یاد اوری برای هیچ کس دوباره یاد اور نشوید.

⑤ ازوجاهت کار نگیرید.

⑥ به چنان شخص یاد اور نشوید که ازکدام جهت به او محتاج هستید.

⑦ از صدقه کننده گان هیچگاه تشکری نکنید،بلکه برای ایشان جزاکم الله تعا لی بگویید.

خلص شرایط هفتگانه فوق این است که وجاهت مرغوب یک شخص وغلبه مروت باعث خسته گی نگردد.وجانب مقابل فکر احسانمندی نکند بلکه فکر کند که در این مفاد خود او است. وفقناالله جمیعالمایحب ویرضی آمین

تتمه

التوکّل والتّقوی

القرآن

① ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾

② ﴿إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ۝٧﴾ .

③ ﴿إِن يَنصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ۖ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ ۗ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝١٦٠﴾ .

④ ﴿مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ۖ وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ ۚ﴾

⑤ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم ۚ﴾

⑥ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ .

⑦ ﴿وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ۚ﴾ .

وقال صلی الله علیه وسلم: (المهاجر من هجر ما نهی الله عنه)

⑧ ﴿وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا ۝٢ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۚ﴾

⑨ ﴿وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ .

⑩ ﴿وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ۝٥٢﴾ .

⑪ ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ۝١٠ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ۝١١ وَيُمْدِدْكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا ۝١٢﴾ .

الحدیث :

① عن انس ابن مالک رض قال: قال رسول اللّٰہ من کانت الاخرة همه جعل اللّٰہ غناه فی قلبه وجمع له شمله واتته الدنیا وهی راغمة ومن کانت الدنیا همه جعل اللّٰہ فقره بین عینیه وفرق علیه شمله ولم یأته من الدنیا الا ما قدر له" (الترمذی)

② عن عمر ابن الخطاب رض قال سمعت رسول اللّٰہ ﷺ یقول لو انکم کنتم توکلون علی اللّٰہ حق توکله لرزقتم کما ترزق الطیر تغدوا خماصا وتروح بطانا (ترمذی)

③ عن ابی ذر رض عن النبی ﷺ قال الزهادة فی الدنیا لیست بتحریم الحلال ولا اضاعة المال ولکن الزهادة فی الدنیا ان لا تکون بما فی یدیک اوثق بما فی ید اللّٰہ (ترمذی)

④ عن ابن عباس رض قال: کنت خلف رسول اللّٰہ یوما فقال: یا غلام احفظ اللّٰہ یحفظك احفظ اللّٰہ تجده تجاهك واذا سألت فاسأل اللّٰہ واذا استعنت فاستعن باللّٰہ اعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوك بشیء لم ینفعوك الا بشیء قد کتب اللّٰہ لك ولو اجتمعوا علی ان یضروك بشیء لم یضروك الا بشیء قد کتب اللّٰہ علیك رفعت الاقلام وجفت الصحف (احمد وترمذی)

⑤ عن ابی ذر رض ان رسول اللّٰہ ﷺ قال: انی لأعلم آیة لو اخذ الناس بها لکفتهم "ومن یتق اللّٰہ یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب" (احمد وابن ماجه)

⑥ عن عمرو ابن العاص رض قال: قال رسول اللّٰہ (صلی اللّٰہ علیه وسلم) ان من قلب ابن آدم بکل وادشعبة فمن اتبع قلبه الشعب کلها لم یبال اللّٰہ بأی واد اهلکه ومن توکل علی اللّٰہ کفاه الشعب (ابن ماجه)

⑦ عن ابی هریرة رض ان النبی ﷺ قال: قال ربکم عزوجل لو ان عبیدی اطاعونی لاسقیتهم المطر باللیل واطلعت علیهم الشمس بالنهار ولم اسمعهم صوت الرعد (احمد)

⑧ عن ابی هریرة رض قال: دخل رجل علی اهله فلما رای ما بهم من الحاجة خرج الی البریة فلما رأت امرأته قامت الی الرحی فوضعتها والی التنور فسجرته ثم قالت اللّٰهم ارزقنا فنظرت فاذا الجفنة قد امتلأت قال فذهبت الی التنور فوجدته ممتلئا قال فرجع الزوج قال اصبتم بعدی شیئا قالت امرأته نعم من ربنا وقام الی الرحی فذکر ذلك للنبی ﷺ فقال اما لو لم یرفعها لم تزل تدور الی یوم القیامة (احمد)

⑨ عن ابی درداء رض قال: قال رسول اللّٰہ ﷺ ان الرزق لیطلب العبد کما یطلبه الاجل (ابو نعیم فی الحلیة)

⑩ عن ابن مسعود رض قال: قال رسول اللّٰہ ﷺ ایها الناس لیس بشیء یقربکم الی الجنة ویباعدکم

من النار الا قد امرتکم به ولیس شیئ یقربکم الی النار ویباعدکم من الجنة الا قد نہیتکم عنه وان الروح الامین نفث فی روعی ان نفسا لن تموت حتی تستکمل رزقها الا فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء الرزق علی ان تطلبوہ بمعاصی الله فانه لا یدرک ما عند الله الا بطاعته (شرح السنة)

(۱۱) عن جابر رضی انه غزا مع النبی ﷺ قبل نجد فلما قفل رسول الله ﷺ قفل معه فأدرکتهم القائلة فی واد کثیر العضاة فنزل رسول الله ﷺ وتفرق الناس فی العضاة یستظلون بالشجر ونزل رسول الله ﷺ تحت سمرة فعلق بها سیفه ونمنا نومة فاذا رسول الله ﷺ یدعونا واذا عنده اعرابی فقال: ان هذا اخترط علی سیفی وانا نائم فاستیقظت وهو فی یده صلتا قال من یمنعک منی فقلت الله ثلاثا ولم یعاقبه وجلس (متفق علیه) وفی روایة ابی بکر اسماعیلی فی صحیحه فسقط السیف من یده۔الحدیث

(۱۲) اعلم ان ما اصابک لم یکن لیخطئک وما أخطأک لم یکن لیصیبک (کنز العمال)

(۱۳) وعقد الامام البخاری رح بابا فی برکة الغازی فی ماله حیا ومیتا وذکر فیه قصة زبیر رض وقال رسول الله ﷺ المجاهد من جاهد نفسه۔(الترمذی)

(۱۴) ومن یستعن یعنه الله ومن یستعفف یعفه الله (بخاری)

(۱۵) اللّٰهم اجعلنی ممن توکل علیک فکفیته واستهداک فهدیته واستنصرک فنصرته۔

(۱۶) اللّٰهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد

(۱۷) اللّٰهم اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک۔

(۱۸) اللّٰهم اقذف فی قلبی رجاءک واقطع رجائی عمن سواک حتی لا ارجو أحدا غیرک۔

(۱۹) لا یفتح عبد باب مسألة الا فتح الله علیه باب فقر (احمد وترمذی)

(۲۰) من جعل الهموم هما واحدا هم المعاد کفاه الله هم دنیاه ومن تشعبت به الهموم احوال الدنیا لم یبال الله فی ای اودیته هلک (ابن ماجة)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَقَالَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللهِ خَيْرٌ لِّمَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقّٰهَا اِلَّا الصّٰبِرُوْنَ

القول المتین فی شرح

«اطلبُوا العِلمَ ولَوبالصِّین»

القول المتین

- تحقیق "اطلبوا العلم ولو بالصین"
- تفسیر "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ"
- علم درروشنی عقل
- سیاست
- طب قدیم وجدید
- حفظ الصحه
- تعمیرات
- کیمیکل
- علم المکاشفه
- فن زلزله پیما
- فن معدنیات
- فن موسمیات
- فن معلومات آب خیزی ها
- فن سوته زدن
- فن تیراکی
- فن پرواز
- فن دفاع
- فن کسب معاش
- فن تخریج وقت ها
- ذکر چین

تحقیق حدیث "أطلبُوا العلمَ وَلَو بالصِّین"

سوال: آیا "اطلبوا العلم ولو بالصین" حدیث است؟ اگر حدیث باشد مطلب ان چیست؟ بعض مردم میگویند که چین نه سابق مرکز علم دینی بود نه حالا است ومرا دحدیث طلب علم دنیوی است؟ وضاحت فرمایید که مراد از ان چیست؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلب العلم فریضة علی کل مسلم ،عق،عد،هب وابن عبدالبر قال المزی متنه مشهورواسناده ضعیف وقد روی من اوجه کلها ضعیفة وقال المزی له طرق ربما یصل مجموعها الی الحسن (فیض القدیر ج۱ ص۵۴۲) وقال العزیزی هو حدیث حسن لغیره (السراج المنیر ص۲۱۳ ج۱) قول ووضع بعض متشددین به الفاظ روایت متعلق است مفهوم این یعنی حکم رفتن به ممالک بعیده جهت اموختن علم طب ازقرآن وحدیث وغیره نصوص ثابت است.

مطلب حدیث: الله تعالی به انسان دو قوة عطا فرموده است،قوة شناسایی یک کار، قوةانجام دادن یک کار،که عقلا شناسایی ازانجام دادن مقدم است،اول تراز همه به انسان علم یک چیزی حاصل میشودکه رغبت یانفرت یا خوف ایجاد میشود.وهمین رغبت یا نفرت باعث کردن یا نکردن کار میشود،گویا جهت پیشبرد زندگی انسان علم مدار عمل است واشکار است که همان چیزیکه مدار زندگی است بهتر است.

سخن دومی دانستنی این است که چنانچه زندگی دنیا برای انسان مهم است زندگی اخرت به مراتب مهمتر است یعنی اهمیت زندگی دنیا هم به این اعتبار است که مزرع الاخرة یعنی وقت وفرصت اباد کردن زندگی اخرت است.

سخن سومی دانستنی این است که مقصد بعثت انبیاءکرام هم همین است که انسان باخواهشات نفسانی ومشکلات دنیوی درگیر است پس راه وروش نجات وزیبا ساختن آخرت را برای انسانها تعلیم بدهند. نبوت من حیث النبوة صفت علمیه است ،همچنان معنی لغوی نبوة خبر دادن است ،یعنی از احکام الهی خبر میدهد،واشکار است تا کسی خودش نداند دیگران رااز‌چه چیز خبر دهد.

سه مقدمه فوق الذکر را درذهن گرفته بپندارید که به علماءورثةالانبیاءگفته شده است، وظاهر است که علم نبوی به علم شرع گفته میشود لهذا در این حدیث وغیره احادیث که

لفظ علم امده است مراد از ان علم شرعی است ،ومراد از عالم کسی است که علم شرعی را بداند وارث درهر چیزی متروکه موروث حصه داشته میباشد. پس به کسی که ازهر صفت نبی کریم ﷺ حصه نرسیده باشد وارث نبی نیست،وآشکار است که از علم وصفات نبوی به حاصل کردن علم دنیوی کسی نمیتوان حصه داشت.

انسان وعلم : دولت وحی ، رسالت ونبوت درتمام عالم فقط نصیب انسان شده است، وحی نازل شدن علم الهی راگویند،وهمین علم جهت رسانیدن به همه برای انبیاءکرام علیهم السلام داده شده است.به عبارت دیگرمیتوان گفت که صرف انسان برای دربر گرفتن علم الهی انتخاب شده است،گویا علم الهی خصوصیت وامتیاز اساسی انسان است.وامتیاز یک چیز به همان چیزشده میتواند که دردیگران موجود نباشد.

نتیجه این شدکه اصلا انسان نام ان مجسمه محسوس نیست بلکه نام ان جوهر است که دران ودیعت گذاشته شده است یعنی دران علم الهی گذاشته شده است ،مجسمه انسانهای پلاستیکی دربازار دربدل چند روپیه فروخته میشودهمین طور کسی که از علم الهی محروم است اگر هزار بار دعوای انسانیت کند قیمت ان ازهمان مجسمه پلاستیکی بیشتر نخواهدبود. شعر :

گر بصورت آدمی انساں بدے — احمد وبوجہل ہم یکساں بدے
اینکہ می بینی خلافِ آدم اند — نیستند آدم خلافِ آدم اند !
از بروں چو گورِ کافر پُرحلل — واندروں قہرِ خدائے عزوجل

الله تعالی خودش وضاحت فرموده است که علم وعمل که سبب امتیازوشرف انسان گردیده است فقط همان علم است که باعث کسب رضای الهی ونجات از عذاب آخرت شود.

﴿ إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ۝ لِّيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَٰتِ وَيَتُوبَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴾

قبل ازتفسیر آیت، تشریح الفاظ آن ضروری است :

(عرض) استعداد وصلاحیت امتحان (امانة) علم وعمل (اباء) فقدان صلاحیت واستعداد

(حمل) وجود صلاحیت واستعداد (ظلمٌ) عدم العمل عمامن شانه ان یکون عاملا (جهل) عدم العلم عما من شانه ان یکون عالما .

خلاصه تفسیر: الله تعالی ازجمله تمام مخلوقات به خاطر انسان را به سپردن امانت علم وعمل بر گزید که دردیگران صلاحیت واستعداد برداشتن ان نبود "انه کان ظلوما جهولا"علت انرابیان میکند یعنی به علم کسی رامیتوان مکلف کردکه فی الحال دراو علم موجود نباشد مگرقوت استعداد وصلاحیت دراو باشدهمچنان حکم عمل به کسی داده میشود که فی الحال دراو عمل موجود نباشد ولی استعداد عمل بالقوةدراوموجود باشد ،اگر فی الحال علم وعمل موجود باشد حکم تحصیل حاصل را دارد.واگر استعداد نباشد تکلیف ما لایطاق است. وهردوی این امر باطل است ،غرض اینکه درانسان علم وعمل موجود نبود مگر استعداد ان موجود بود،وان استعداد درمخلوق دیگر به کلی موجود نبود ،لهذا انسان به شرف امانت منتخب شد،درایهٔ کریمه "لیعذب..الایة"لام برای عاقبت است ،یعنی نتیجه حمل امانت انسان این شد که بعض مستحق رضای الله شدند وبعضی مستحق عذاب شدند.

ثابت گردید که دراینجا مراد از امانت همان علم وعمل است که صرف خاصه انسان است که عبارت از علم دین است،زیرا که درعلم دنیوی هر جاندار حصه دارد،علاوه بر ان در کلمه لیعذب صراحت شده است که دراینجا همان علم و عمل مراد است که در اخرت کار امد انسان است.

این امردربین اهل اسلام به شکل متواتر ،مسلم وبدیهی است که اصل علم فقط علم دین است وعلماءعلماءدین اند،مگر دراین دور فتن چنانچه از غیره مسلمات دینی انکار وشبهات شروع شده است دروازه های بحث ومباحثه درمورد این هم شروع شده است که مراد ازعلم کدام علم ومراد از علماءکدام اند،چونکه اذهان به ظلمت جدید (ترقی)مسموم شده است بناء جهت افهام انها به معنی ومفهوم مسلم ومتواتر شرعی علم وعلماءشواهد ذیل را از قرآن وحدیث تقدیم میداریم :

① ﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴾(۳۴-۷۳)

این آیه کریمه قبلا مفصلا تشریح شده است ،بادر نظرگرفتن اهمیت ان دراین موضوع

تکرارا تحریر گردیده است.

﴿ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ ﴾ (۲)

دراین ایة کریمه به نبی ﷺ وبه واسطه ایشان به کافه امت حکم اموختن علم وعمل شرعی شده است..امام بخاری رح درباب العلم قبل القول والعمل تحت این ایت فرموده است "فبدأ بالعلم وقال الحافظ رح ای حیث قال فاعلم انه لا اله الا الله ثم قال واستغفر لذنبك والخطاب وان کان للنبی ﷺ فهو متناول لامته واستدل سفیان ابن عیینة بهذه الایة علی فضل العلم کما اخرجه ابو نعیم فی الحلیة فی ترجمته من طریق الربیع ابن نافع عنه انه تلاها فقال الم تسمع انه بدا به فقال اعلم ثم امره بالعمل وینتزع منها دلیل ما یقوله المتکلمون من وجوب المعرفة" (فتح الباری ص۱۳۷ج۱)

(۳) ﴿ إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَٰٓؤُا۟ ﴾ (۲۸،۳۵)

قال الحافظ رح ای یخاف من الله من علم قدرته وسلطانه وهم العلماء قاله ابن عباس رح (فتح الباری ص۱۳۷ج۱) حبرامت رئیس المفسرین ابن عباس رض لقب علماءرا برکسانی منحصر کرده است که قلب های ایشان به معرفت وخشیت الله تعالی معمور باشد.

(۴) وقال الزمخشری فی قوله تعالی: "إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَٰٓؤُا۟ "المراد العلماء الذین علموه بصفاته وعدله وتوحیده ومایجوز علیه ومالا یجوز فعظموه وقدروه وخشوه حق خشیته ومن ازداد به علما ازداد منه خوفا ومن کان علما به کان امنا وفی الحدیث اعلمکم الله اشد کم له خشیة وقال رجل للشعبی افتنی ایها العالم قال العالم من خشی الله (عمدة القاری ص۱۰ج۲)

(۵) ﴿ وَقَالُوا۟ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِىٓ أَصْحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ﴾ (۲۷-۱۰)

قال الحافظ رح وهذه اوصاف اهل العلم فالمعنی لو کان من اهل العلم تعلمنا ما یجب علینا فعملنا به لنجونا (فتح الباری ص۱۳۷ج۱)

(۶) قال العینی رح فی تفسیر قوله تعالی: "لو کنا نسمع او نعقل الایة" والمعنی لو کنا من اهل العلم ما کنا من اهل النار (ثم قال) ان المراد من العقل والعلم ههنا ان الکفار لو کان لهم العلم لما دخلوا النار (عمدة القاری ص۱۰ج۲)

(۷) ﴿ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ۖ وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَٰلِمُونَ ﴾ (۲۹-۴۳)

قال العینی رح ای وما یعقل الامثال المضروبة الا العلماء الذین یعقلون عن الله وروی جابر رض ان النبی ﷺ لما تلی هذه الایة فقال العالم الذی عقل عن الله فعمل بطاعته وجتنب سخطه (عمدة القاری

ص ۱۱ ج ۲)

⑧ ﴿وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (۲۰-۱۱۴)

قال الحافظ رح واضح الدلالة فی فضل العلم لان الله تعالی لم یأمر نبیه ﷺ بطلب الازدیاد من شیء الامن العلم والمراد من العلم العلم الشرعی الذی یفید معرفة ما یجب علی المکلف من امردینه فی عباداته ومعاملاته والعلم بالله وصفاته وما یجب له من القیام بأمره وتنزیهه عن النقائص ومدار ذلک علی التفسیر والحدیث والفقه. (فتح الباری ص ۱۳۰ ج ۱)

⑨ ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا﴾ (۱۸-۶۵)

مراد از علم دراینجا علم اسرار ومکاشفه است که با رسوخ درعلم وعمل شرعی مرتب است . قال العلامه الوصی رح ای علما لایکتنه کنهه ولایقادر قدره وهو علم الغیوب واسرار العلوم الخفیة (ثم قال) قال العارف بالله تعالی الشیخ عبدالوهاب الشعرانی رح فی کتابه المسمی بالدرر المنثورة فی بیان زبد العلوم المشهورة اما الفقه واما زبدة علم التصوف الذی وضع القوم فیه رسائلهم فهو نتیجة العمل بالکتاب والسنة (روح المعانی ص ۳۰۲ ج ۱۵)

⑩ ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾ (۲۸-۸۰)

دراینجا به کسانی اهل علم گفته شده است که درمقابل دنیاداران فنای دنیاوفکر اخرت را درذهن خود مستحضر میکنند. قال العلامه الوصی رحمه الله وقال الذین اوتوا العلم ای باحوال الدنیا والاخرة کما ینبغی ومنهم یوشع علیه السلام وانما لم یوصفوا بارادة ثواب الاخرة تنبیها علی ان العالم باحوال النشاتین یقتضی الاعراض عن الاولی والاقبال الی الاخری حتما وان تمنی المتمنین لیس الالعدم علمهم بهما کما ینبغی (ولایلقاها الا الصابرون) علی الطاعات وعن المعاصی والشهوات (روح المعانی ص ۲۰، ۱۰۶)

⑪ ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا﴾ (۲۷-۱۰)

ای اتینا کل واحد منهما طائفة من العلم لائقة به من علم الشرائع والاحکام وغیر ذلک مما یختص بکل منهما کصنعة لبوس ومنطق الطیر وخصها المقاتل بعلم القضاء وابن عطاء بالعلم بالله تعالی ولعل الاولی ما ذکر او علما سنیا غزیرا .. الخ (روح المعانی ص ۱۵۲ ج ۱۹)

اگردراینجا منطق طیروصنعت لبوس درردیف علم امده است خلاف مدعی ما نیست بلکه موید ان است زیرا که این علوم به انها به طور معجزه داده شده بود که مختص به انها بود

ومراد از معجزه اظهارحقانیت اسلام میباشد زیرا علم که به طور معجزه داده شده باشد به اعتبار مقصودشامل علم شرعی میباشد.

⑫ ﴿وَلُوطًا ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ (۲۱-۷۴)

⑬ ﴿فَفَهَّمْنَٰهَا سُلَيْمَٰنَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ (۲۱-۷۹)

⑭ ﴿قَالَ ٱلَّذِى عِندَهُۥ عِلْمٌ مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ (۲۷-۴۰)

گوینده این سخن خود سلیمان علیه السلام یاکدام خادمش ویا کدام فرشته بود به هرصورت این معجزه سلیمان علیه السلام بود لهذا در اینجا مراد از علم علم الهی است.

⑮ ﴿وَأُوتِينَا ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ﴾ (۲۷-۴۲)

دراینجا مراد از علم معرفت الله تعالی ,نبوت حضرت سلیمان علیه السلام ,وحقانیت اسلام است. قال العلامه الوسی رح معناه واوتینا العلم بکمال قدرت الله تعالی وصحة نبوتك (الی قوله) وکنا مومنین من ذالك الوقت (روح المعانی ص۱۸۷ ج۱۹)

⑯ ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۳۹-۹)

قال العلامه الوسی رح (هل یستوی الذین یعلمون) فیعلمون بمقتضی علمهم ویقنتون اللیل سجدا وقیاما یحذرون الاخرة ویرجون رحمة ربهم (والذین لایعلمون) فیعلمون بمقتضی جهلهم وضلالهم (الی قوله) ویعلم مما ذکرنا ان المراد بالذین یعلمون العالمون من علماء الدیانة (ثم قال) وان العلم الذی لایترتب علیه العمل لیس بعلم عندالله تعالی "ثم قال" وحمل الذین یعلمون علی العاملین من علماء الدیانة علی ما سمعت مما لاینبغی ان یختار غیره لتکثیر الفائدة (روح المعانی ص۲۲۲ ج۲۳)

واشار الاخ ابن درید الی هذه الایة فی ابیات له

اهلاً وسهلاً بالذین احبهم	واودهم فی الله ذی الالاء
اهلاً بقوم صالحین ذوی التقی	غرالوجوه و زین کل ملاء
یسعون فی طلب الحدیث بعفة	و توقرو سکینته و حیاء
لهم المهابة والجلالة والنهی	وفضائل جلت عن الاحصاء
و مدادما تجری به اقلامهم	ازکی وافضل من دم الشهداء
یا طالبی علم النبی محمد	ما انتم و سواکم بسواء

⑰ ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَٰنَ ٱلْحِكْمَةَ﴾ (۱۲-۳۱)
قال الله تعالی ومن یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وقال رسوله ﷺ من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین

نتیجه این شد که مراد از حکمت تفقه فی الدین است

قال الامام هی عبارة عن توفیق العمل بالعلم ثم قال وان اردنا تحدیدها بما یدخل فیه حکمة الله تعالی فنقول حصول العمل علی وفق المعلوم (روح المعانی ص۸۳ ج۲۱)

⑱ ﴿وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَٰهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱۱-۵۸)
ای لتعلیمنا ایاه بالوحی ونصب الادلة حیث لم یعتقد ان الحذر یدفع القدر حتی یتبین الخلل فی رأیه عند تخلف الاثر وحیث بت القول بانه لا یغنی عنهم من الله تعالی شیئا فکانت الحال کما قال (روح المعانی ص۱۰ ج۱۳)

⑲ ﴿يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ دَرَجَٰتٍ﴾ (۵۸-۱۱)
قال العینی رح والمعنی یرفع الله الذین امنوا واوتوا العلم علی الذین امنوا ولم یوتوا العلم درجات فی دینهم اذا فعلوا ما امروا به (عمدة القاری ص۳ ج۲)

قال الحافظ رح فی تفسیر قوله تعالی یرفع الله الذین امنوا الخ وفی صحیح المسلم عن نافع بن عبد الحرث الخزاعی وکان عامل عمر رض علی مکة انه لقیه بعسفان فقال له من استخلفت قال استخلفت ابن بزی مولی لنا فقال عمر استخلفت مولی قال انه قاری لکتاب الله عالم بالفرائض فقال عمر رض اما ان نبیکم ﷺ قد قال ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواما ویضع به اخرین (فتح الباری ص۱۳۰ ج۱) وقال العلامه الوسی رح (والذین اوتوا العلم) الشرعی (درجات) ای کثیرة جلیلة کما یشعر به المقام وعطف الذین اوتوا العلم علی الذین امنوا من عطف الخاص علی العام تعظیما لهم بعدهم کانهم جنس اخر ولذا اعید الموصول فی النظم الکریم (روح المعانی ص۳۰ ج۲۸)

⑳ قال رسول الله ﷺ ان العلماء هم ورثة الانبیاء ورثوا العلم من اخذه اخذ بحظ وافر (بخاری ص۱۶ ج۱)

آشکار است که از انبیاء علیهم السلام به علماء علم شریعت به میراث مانده است. واخرج الترمذی وغیره ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما وانما ورثوا العلم وفی معناه قوله ﷺ العلم میراثی ومیراث الانبیاء قبلی. مسند الفردوس للدیلمی (کنوز الحقائق ص۱۰ ج۲)

㉑ قال رسول الله ﷺ من سلك طریقا یطلب به علما سهل الله له طریقا الی الجنة (بخاری ص۱۶ ج۱) قال الحافظ رح تعالی (قوله تعالی) نکرها ونکر علما لیتناول انواع الطرق الموصولة الی

تحصیل علوم الدینیة ولیندرج فیه القلیل والکثیر (قوله سهل الله له طریقا) ای فی الاخرة او فی الدنیا بان یوفقه للاعمال الصالحة الموصلة الی الجنة وفیه بشارة لتسهیل العلم علی طالبه لان طلبه من الطرق الموصولة الی الجنة. (فتح الباری ص۱۳۰ ج۱)

⑪ قال العینی رح (قوله علما) انما نکره لیتناول انواع العلوم الدینیة ولیندرج فیه القلیل والکثیر (قوله سهل الله له) ای فی الاخرة او المراد منه وفقه الله للاعمال الصالحة فیوصله بها الی الجنة (عمدة القاری ص۴۱ ج۱)

⑫ قال النبی ﷺ من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین (بخاری ص۱۶ ج۱) بر این ثابت گردید که فضایل که درقرآن وحدیث درمورد علم ذکر شده است، صرف تفقه فی الدین میباشد.

⑬ وانما العلم بالتعلم (بخاری ص۱۶ ج۱)

قال الحافظ رح هو حدیث مرفوع ایضا اورده ابن ابی عاصم والطبرانی من حدیث معاویة رض ایضا بلفظ یا ایها الناس تعلموا انما العلم بالتعلم والفقه بالتفقه ومن یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین، اسناده حسن لان فیه مبهما اعتضد بمجیئه من وجه اخر وروی البزار نحوه من حدیث ابن مسعود رض موقوفا ورواه ابو نعیم الاصبهانی مرفوعا وفی الباب عن ابی الدرداء وغیره فلا یغتر بقول من جعله من کلام البخاری والمعنی لیس العلم المعتبر الا المأخوذ من الانبیاء وورثتهم علی سبیل التعلم (فتح الباری ص۱۴۸ ج۱)

چنانچه از حدیث شریف معلوم گردید که مراد از علم دراصطلاح شرعی فقط علم دین است هم چنان معلوم گردید که علم شرعی نیز همان علم معتبر است که از انبیاءکرام وورثه انها بالمشافهة ذریعه تعلیم وتعلم حاصل کرده شده باشد .این حدیث دعوای انعده متجددین را ریشه کن میسازد که درخانه نشسته چیز ناچیز بازبان عربی اشناشده نتنها مدعی علم بلکه مفسر مجددومفکر اسلام گردیده است.

⑮ قال العینی رح فی شرح قوله ﷺ (انما العلم بالتعلم) بفتح العین وتشدید اللام وفی بعض النسخ بالتعلیم ای لیس العلم المعتد الا المأخوذ عن الانبیاء علیهم الصلاة والسلام علی سبیل التعلم والتعلیم فیفهم منه ان العلم لایطلق الا علی علم الشریعة ولهذا لو اوصی رجل الی العلماء لایصرف الا الی اصحاب الحدیث والتفسیر والفقه (عمدة القاری ص۳۲ ج۲)

⑯ عن ابی التیاح عن انس رض قال: قال رسول الله ﷺ ان من اشراط الساعة ان یرفع العلم ویثبت الجهل وعن قتادة عن انس رض یقل العلم ویظهر الجهل (بخاری ص۱۸ ج۱) وعن سالم عن ابی

هریرۃ رض یقبض العلم ویظهر الجهل (بخاری ص۱۸ج۱)

وعن عبد الله ابن عمرو ابن العاص رض قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من العباد ولکن یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤسا جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا (بخاری ص۲۰ج۱)

وروی احمد والطبرانی من حدیث ابی امامة رض قال لما کان فی حجة الوداع قال النبی ﷺ خذوا العلم قبل ان یقبض ویرفع فقال اعرابی کیف یرفع فقال الا ان ذهاب العلم ذهاب حملته ثلاث مرات (فتح الباری ص۱۷۵ج۱)

از این روایات ثابت میشودکه قبل ازقرب قیامت علم مرتفع میشود ،درحالیکه علوم دنیوی روز افزون ودرحال ترقی است،وعلم دین باوجود افزایش اسباب علم مانند مطبوعات وتصانیف روز به روز کم شده میرود، حقیقت علم وتعمق دران به سرعت زوال پذیر است از این ثابت میشود که تعبیر علم دراحادیث مذکور صرف علم دین است .وترقی بقیه تمام علوم ظهورجهل پنداشته شده است.

(۲۷) کتب عمر ابن عبد العزیز رح الی ابی بکر بن حزم انظر ما کان من حدیث رسول الله ﷺ فاکتبه فانی خفت دروس العلم وذهاب العلماء ولا یقبل الا حدیث رسول الله ﷺ ولیفشوا العلم ولیجلسوا حتی یعلم من لا یعلم فان العلم لا یهلك حتی یکون سرا (بخاری ص۲۰ج۱)

دراینجاحضرت عمر ابن عبد العزیز رح حدیث رابه علم تعبیر فرموده است وحفاظت حدیث راحفاظت علم قرار داده است.

(۲۸) نقل العلماء رح عن سیدنا علی رض ابیاتا فی فضل العلم.

ما الفضل الا لاهل العلم انهم	علی الهدی لمن استهدی ادلاء
و وزن کل امرء ماکان یحسنه	والجاهلون لاهل العلم اعداء
ففز بعلم ولا تجهل به ابدا	الناس موتی واهل العلم احیاء

حضرت علی رض هادی بودن ورهبر بودن علماء راسبب فضیلت انها دانسته است. وقال ابن عابدین رح وال فی العلم للعهد ای العلم الشرعی الموصل الی الاخرة (قوله والجاهلون) ای بالعلم الشرعی فیشمل العالمین بغیره بل هم اشد عدا وة للعلماء الدین من العوام .(ردالمحتار ص۳۸ج۱)

خود حدیث زیر بحث "اطلبوا العلم...الخ"دال بر این است که مراد ازعلم علم شرعی است .زیرا که صیغه امر بدون قرینه صارفه جهت وجوب میباشد ازاین ثابت میشود که

طلب علم برهرمسلمان فرض است .زیرا که در اخیر حدیث بران تصریح نیز شده است "فان طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم" واشکار است که به فرضیت علوم دنیوی بالای هرفرد مرد وزن احمق هم قائل نیست .ما چند مثال فوق را تحریر داشتیم تا به اندک توجه دانسته شود .درغیر ان کسی که قرآن وحدیث را خوانده است خوب میداند که درجای که مطلق علم یاد شده است مرادازان علم شرعی میباشد. فمن شاء فالیراجع الی کتب الشرع والمطولات فی الحدیث والتفسیر والفقه.

علم درروشني عقل

اگر ازحیثیت عقل هم دیده شود بنابرتوجیهات ذیل به هیچ صورت مراد از علم علم دنیوی شده نمیتواند.

① ازنگاه شرع صنعت وغیره علوم دنیایی درمقابل علوم شرعی انقدر ناقص است که اصلا به ان علم گفته نمیشود.به خاطر که سبب تخلیق تمام کائنات این است که انسان ازان استفاده کند.لقوله تعالی:"هوالذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا"هنگام که تمام چیزهابه خاطر انسان افریده شده است پس سوال پیدا میشود که سبب تخلیق انسان چیست؟اوبه خاطر عبادت خلق شده است ،لقوله تعالی "وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون"پس معلوم شد که اصل مقصدپیدایش تمام عالم عبادت است ،وعلم عبادت علم شرع است ،پس چونکه فرد کامل علم علم دین است بناءهرگاه لفظ علم علی الاطلاق گفته میشود مراد از ان علم دین میباشد،همین طور هرگاه درقرآن وحدیث لفظ علم علی الاطلاق ذکر شده باشد مراد ازان علم شریعت میباشد .

② مقصد بعثت فخر موجودات محسن اعظم ﷺ تعلیم امور دنیا نیست،بلکه تعلیم امور است که بهآخرت تعلق دارد.بناء،دراصطلاح ایشان مراد از علم چیزی میباشد که مقصود بعثت ایشان است.

③ آن علم که خاص برای انسان است علم دین میباشد.زیرا که انفرادیت انسان صرف در علم دین است ،درغیره علوم انسان هیچ تخصیص ندارد بلکه حیوانات هم به قدر ضرورت خودمیدانند ،که بعض علوم را بیشتر از انسان میدانند حتی انسانها از حیوانات اموخته اند. چنانچه درذیل براین حقایق روشنی انداخته شده است .

سیاست

انسان درسیاست وامور اداری مدعی برتریت بر جانوران شده نمیتواند. زنبور عسل خانه خود را چنان تعمیر میکند که در هشت پهلوی ان سوراخ میباشد،تقسیم بندی قلعه ان طور میباشد که دریک حصه ان شهد ساخته میشود ودریک حصه ان چوچه تولید میگردد. ودریک حصه ان اطاقهای نشیمن زنبور های بزرگ میباشد ،ونیز دارای یک امیر اند که به زبان عربی انرا یعسوب مینامند ،که او بالای همه نگرانی میکند،اگر کدام زنبور بالای کدام برگ مضر نشسته وخواهان مخلوط شدن ان با عسل شود فورا سرش را قطع میکند.اگر به خانه زنبور متوجه شوید کسی را سربریده وکسی را کمر شکسته خواهید دید.

دراین عالم اطاعت امیر طور است که بامجازات وکشتن مجرم در زنبورهای دیگر جذبه بغاوت وسرکشی ایجادنمیشود.

مرغابی درسیاست تنظیم واطاعت قابل تقلید است ،هنگام که تمام مرغابی ها به خواب میروند امیر آنها تمام شب درکنارحوض پهره داری میکند ،درصورت احساس خطر صدا میکند به صدای اولی تمام قوم از واقع شدن خطر اگاه میشود ودرصدای دوم همه به پرواز شروع میکند ،امیر جلو تر ازهمه وباقی مرغابی ها دو قطار شده درپی ان میروند ،به هر طرف که رخ امیر شود همه باهم به همان طرف رخ میکنند .که از چنین عمل اعتماد کامل انها بریک دیگر دانسته میشود.

دنیای مترقی امروزی برتری خودرا درحسن تنظیم وسیاست نشاندهی نمایند.

طب جدید وقدیم

① طب جدیدوقدیم هردو درعلم حقنه وتلقیح (انجکشن)منت بار یک پرنده اند ،حکیم جالینوس یک پرنده را درحال پریشانی دید احساس کرد که شکم درد است ،چند لحظه بعد پرنده دیگر را دید که درمنقار خود اب نمکین را گرفته درمقعد ان پرنده مریض انداخت ودید که ذریعه ان مواد غائطه اش جاری شد وحالش روبه بهبود شد ،سپس جالینوس تجربه پرنده را بالای یک انسان که شکم درد بودتطبیق کرد که خیلی مفید واقع شد وعلم جدیدازتجربه جالینوس عمل انجکشن را اموخت که دراصطلاح طبی انجکشن را عمل الطائر

می نامند .غرض اینکه طب جدیدوقدیم هردو شاگردان یک پرنده اند.

② قاری محمد طیب صاحب واقعه چشم دید خود رابیان کرده فرموده است که :قبل از تقسیم چندین بار اتفا قا به اندرگده (یک ریاست هندی) رفتم که درانجا تعداد از دوستانم وظیفه های رسمی داشتند .دران ریاست کشتن بوزینه نا ممنوع بود بناءتعداد بوزینه ها به هزار ها می رسید،واز اینکه بوزینه ها فطرتا شریر چالاک ومضر میباشند گاهی ظروف وگاهی لباس وغیره را باخودمی ربودند .بلاخره جهت چاره سازی انها زهریات را درنان امیخته بالای سقف خانه گذاشته منتظر بودیم که بوزینها انرا خورده خواهند مرد .مگر خلاف تقاضا دیدیم که گله ازبوزینه هاامده دور ایستاده ومتوجه نان شدند که چرا قرصهای نان خلاف معمول بالای سقف پراگنده افتاده است؟پس نان را بوی کرده لمس نکرده رفتند دیری نگذشته بود که تعداد بیشتر ازبوزینه های بزرگ امده دراطراف قرص های نان نشستند یکی ازانها پیش شده نان را بوی کرد ،سپس دومی پیش شده نان را پارچه کرده بوی کرد سپس همه فرار کردند.

حالا ما متیقن شدیم که بوزینه ها دانستند که ماچی کرده ایم ودسیسه ما ناکام شد.ولی دیدیم که شست هفتاد بوزینه خمچه های پر ازبرگ را دردستان خودگرفته امدند .اولاتمام قرصهای نان را پارچه پارچه کردندگویا ان جماعت این اصول را مدنظر گرفته بودند که . شعر:

نیم نانے گر خورد مردِ خدا بذلِ درویشاں کند نیمے دگر

چنانچه تقسیم بوزینه ها مشهور است پارچه های نان را تقسیم کردند سپس هرکدام پارچه نان را خورده یک برگ دست داشته خود را نوش جان کرده رقصیده رقصیده رفتند ما همه حیران شدیم که هم وقت نقصان شدوهم نان.(انسانیت کا امتیاز ص۳۴)

حالا اگر انسان امتیاز نمایی کرده بگوید که من خواص نباتات رامیشناسم اشتباه کرده است زیرا بوزینه هم خواهدگفت که من هم خواص نباتات رامیشناسم. وذریعه ان تداوی میکنم وحتی اثر زهریات رامیتوانم ازبین بردهمچنان بقیه حیوانات نیز اطباء ومعالجین دارند .اگر دراین بخش انسانها با حیوانات مقایسه گردند همین قدر فرق خواهد بود که انسانها ادویه جات بیشتر رامی شناسند.مگر با این معلومات تفوق انسان ثابت نمیشود زیرا

که نسبت به انسانها حیوانات کمتر مریض میشوندواین دلالت میکند بر اینکه انها اصول طبی رابیشتر میدانند که غالبا اصول وقایه رابه کارمیبرند که ارزانترومفیدتر ازمعالجه میباشد وضرورت بیشتر به ادویه نمی داشته باشند.

همچنان حیوانات درمواد خوراکی خود اشیای مفید ومضر رامیشناسندواگر احیانا کدام چیزی مضر رابخورند میدانند که چسان انرا خارج نمایند،چنانچه سگ اشیای مضر راقئ کرده میتواند. ما اسپ رادیده ایم که باوجود بودن لگام دردهنش علف میخورد واگر درمیان علف کدام برگ مضرکه نهایت خورد هم باشد با وجود لگام انرا درک کرده ازدهن خود خارج میکند.

حفظ صحت

دراصول حفظ صحت ورزش حایز اهمیت بیشتر است که درتمام حیوانات مشاهده میگردد.. جوگی موجد ورزش حرکت ساقها تمام حرکات حیوانات راتعقیب میکردوطریقه ورزش انهارا می اموخت،چنانچه انسان هشتاد وچهار صد هزار حرکت را ازحیوانات اموخته است که ازجمله صرف هشتادو چهار ان مشهور شده است.

تعمیرات

هرحیوان طبق ضرورت خود جهت ارامش خود مسکن راتهیه میکند،که دران معیار های گرمی ،سردی ،بارش ،طوفان ودفع دشمنان مراعات شده میباشد .که مثال زنده ان خانه اباد شده زنبور میباشد.به اشیانه پرنده هامتوجه شوید که چسان انرا بافیده است تا هم زیبا وهم محکم شده است .با وزیدن بادهای تندوباران تیز اشیانه ازشاخه درخت جدانشده تخم هاوچوچه هایش محفوظ میباشد،به خانه های زنبور عسل توجه کنیدکه اطاق های چوچه گذاری جدا است واطاق های تولید عسل جدااست ومسکن زنبور های بزرگ جدامیباشد.

کیمیکل

زنبورهای عسل شیوه های مختلف ترکیبات کیمیا وی رابه کاربرده تااز برگ های مختلف نباتات چنان غذای لذیذ مفید وشفابخش را تولیدمیکنند.

علم المکاشفه

بعض مردم بعد از زحمت کشی های شاقه ومجاهدات طولانی درتوجه نفس ،مسمریزم وغیره کامیاب میشوند مگر حیوانات بدون کدام مجاهده ومشق وتمرین بعض حالات رامعلوم کرده میتوانند ،چنانچه کشف قبور انها ازاحادیث ثابت است.

ماهرین زلزله سنج ها

ماهرین زلزله شناسی تاهنوز به طور یقینی ازواقع شدن زلزله خبر داده نتوانستند مگر بز گوسفند وغیره حیوانات قبل از وقوع انرامحسوس کرده فریاد میکشند.

ماهرین معدنیات

امروز تمام دنیا درپی معدنیات مصروف کندن کاری های زمین اند ،مگر هزار ها سال قبل از امروز هدهد به سلیمان علیه السلام پیشنهاد کرده بود که او را بالشکر خود یکجا سازد زیرا که اوخزانه های آب را درعمق زمین دیده میتواند.

ماهرین هواشناسي

پیش گویی های دفتر ماهرین هواشناسی اکثراغلط ثابت میشود واعلانات انها مبنی بر گمان غالب میباشد.ولی مورچه هاوغیره حشرات انرا دقیق میدانند که قبل ازوقوع باران وطوفان تخم ومواد غذایی خودرابه یک جای پنهان نقل میکنند.

ماهرین آب خیزیها

ماهرین این فن هم دقیق معلوم کرده نمیتواند که سیلاب چه وقت وچه اندازه خواهد امد ،مگر حیوانات که درکنار دریاها زیست مینمایند قبل از امدن سیلاب ها تخم چوچه وغیره لوازم خود را به جای مصئون انتقال میدهند.

زیراب شدن انسان هرچند دربازی زیرابی مهارت حاصل کند ولی به حیوانات رسیده گی کرده نمیتوانند.

فن آب بازي

کدام انسان میتواند که در فن اب بازی باماهی وغیره حیوانات دریایی همتایی کند.

فن پرواز

انسان هرچندپروازکند به پرنده هارسیده گی کرده نمیتواند.که دراین انتهای ترقی هم تابه یک هدف مشخص متوجه نشود تنها ذریعه قطب نما وزاویه سنجها مستقیم حرکت کرده نمیتواند .به زاویه که ازنقطه حرکت به نقطه مقصود حرکت میکند لحظه به لحظه تغیر می یابد.اگر با قائم کردن یک زاویه حرکت کند در دور خط مقناطیسی چکرخواهد زد. البته به کومک زاویه به دو صورت میتوان حرکت کرد:

① نسبت به خط مستقیم انقدر زاویه بزرگ نهاده میشود که طیاره دور خورده به مقام مطلوب خودمیرسد.

② حرکت خود را به زاویه خط مستقیم شروع میکند سپس بعد از هر شصت میل پرواز سمت حرکت خود را یک میل به طرف راست یا چپ تغیر میدهد .

مگر پرنده سفرهای خودرا بدون به کار بردن کدام قطب نما وغیره انجام میدهدخصوصا زنبور عسل که الله تعالی در مورد انها می فرماید"ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربك ذللا ...الایة" به این ثابت شدکه شأن تربیت رب کریم راه های طولانی را به زنبور عسل مسخر گردانیده است.

فن دفاع

سیستم دفاعی مساکن حیوانات قبلاگذشت که بر علاوه ان الله تعالی به هر حیوان طرز دفاع ازجان خودش را نیز تعلیم داده است.

فن کسب معاش

این یک سخن بدیهی است که الله تعالی به هر زنده جان تعلیم داده است که چطور رزق خود را به دست ارد. الله تعالی به انها چنان مهارت داده است که ماهرین عصر امروزی دهم حصه انرا هم ندارند ،همچنان حیوانات از نعمت توکل برخوردار اند.بسیاری از حیوانات

طور اند که درفکر فردای خود نیستند وبعضی انها مانند مورچه اند که غذای خود را ذخیره میکنند، ونمیدانند که درکجا باید نگهداری گرددتاازشر سردی وگرمی ودشمن درامان باشند. غرض اینکه نه دراین فن نیز حیوانات مهارت دارند.

فن تخریج اوقات

خروس را دیده خواهید بود که چسان حس وقت شناسی دارد،خصوصا هنگام صبح صادق، صبح کاذب،نیم شب ،یک بر سوم شب ،یکبر چهارم شب دقیق وقت به وقت اذان میدهد، حتی دربعضی قریه جات دارومدار وقت شناسی خصوصا سحری درماه مبارک رمضان بر صدای خروس میباشد.

این چند مثال از فنون دنیوی بودکه یاداورشدیم درغیران الله میداند که ماهرین حیوان شناسی چقدرکمالات انها را کشف کرده اند باوجود اینکه مجهولات انها نسبت به معلومات ایشان بیشتر است،غرض اینکه اگر به هرفن از فنون دنیا به دیده انصاف دیده شود حیوان با انسان شریک خواهند بود،بناءعلم که درقرآن وحدیث توصیف شده است وسبب امتیاز انسان دانسته شده است علم دین میباشد که قبلا واضح ساختیم.

③ شرافت یک علم مربوط به شرافت معلوم ان میباشد ،چنانچه شرافت زرگر وبوت دوز متفاوت است ،معلومات علوم شرعی قرآن وحدیث میباشد ومعلومات علوم دنیوی حرفه وپیشه میباشد ،واشکار است که قرآن وحدیث ازالله ورسولش معلومات میدهند ازاین نگاه بر صنعت فوقیت نهایت زیاد دارندکه اموختن ان هم اعلی واشرف است که درقرآن و حدیث فضیلت همین علم اعلی واشرف بیان گردیده است.

④ نتیجه تحصیل علوم عصری این است که زندگی دنیا را زیب وزینت میبخشد ،گویا که برزنده گی کوتاه مدت دنیا موقوف میباشد ،برعکس علوم شرعی بر زندگی اخروی وابدی موقوف میباشد.وبدیهی است که اسودگی دایمی نسبت به اسودگی کوتاه مدت به مراتب بهتر میباشد.

⑤ علوم عصری ذریعه تعلقات وروابط با انسانان وهم جنسان خود میباشد ،وعلوم شرعی ذریعه رابطه با احکم الحاکمین است که باعث کسب رضامندی اومیگردد .پس به همان پیمانه تفاوت که بین خالق ومخلوق است بین علم دین وعلم دنیا هم میباشد ،بنا بر این جای که علم گفته میشود مراد ازان همان فرد اشرف واعلی یعنی علم دین میباشد.

دراصطلاح شرعی اختصاص لفظ علم باعلم دین تا حدمشهور شده است که زمانه قبل از اسلام را زمانه جاهلیت وکافر را جاهل نامیده اند که درکتب بلاغت مثالهای ان به کثرت دیده میشود "قول الجاهل انبت الربیع البقل وشفی الطبیب المریض" ابوجهل از فرط هوشیاری اش ابوالحکم نامیده شده بود اما چونکه از سرمایه اسلام برخوردار نشد ابوجهل شد،یک مقوله عام است که میگویند "علم که به حق ره ننمایدجهل است.

وقال العارف الرومی رحمه الله

فکر آں باشد کہ بکشاید رہے راہ آں باشد کہ پیش آید شہے

ذکر چین

بعد ازدل نشین شدن حقیقت مذکور سوال ایجادمیشودکه مطلب یاد شدن چین در حدیث شریف چیست ؟چین هم درعهد رسالت از علم دین خالی بود وهم بعد از ان هیچگاه روزنه امید نیست که منبع علم گردد.

جواب این است که چنانچه این اشکال باعلم دین ایجادمیشود با علم دنیا نیز میشود زیرا که بسیاری از ممالک است که درعلم دنیا بالای چین به مراتب فوقیت دارد .اگر بالفرض فوقیت چین درعلوم عصری پذیرفته هم شود حقیقت همان است که قبلا بیان شد .یعنی مراد از کلام محسن اعظم ﷺهمان علم دین است ولفظ چین فقط به اعتبار بعد مسافه به طور مثال ذکر شده است ،مقصد این است که اگر سفر های تحصیل علمی هر قدر پرمشقت و طولانی هم باشد درادای این فریضه تساهل گنجایش ندارد.درمحاوره عام مراد از چنین مثا لها بعد مسافه میبا شد نه عین مقام . کما هو الظاهر علی من تتبع وتفکر فی کلام الناس وهذا هو الحق الصریح لمن شاء ان یکون النجیح. فقط والله تعالی اعلم

★★★★★★★
★★★★★



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَمَا تَوْفِيْقِيْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاِلَيْهِ اُنِيْبُ

كشفُ الغَطاء

عن حقيقة اختلاف العُلماء

تحقیق اختلاف العلماء

«اقتباس ازتقریرصحیح بخاری»

خاتمه یافتن اختلاف علماء نامکن است وامید واران ان احمق اند ،زیرا اتفاق صرف در یک صورت ممکن بود که درقرآن وحدیث درمورد هر فعل وهر کیفیت هر شخص حکم منصوصی میبود واین نامکن است،زیرا گرچه تعدادانسانها دردنیا غیر متناهی نیست ولی غیرمحصور است سپس افعال هرشخص وکیفیت هر فعل هر شخص واحکام ان غیر محصور است ،پس اگر چنین کتاب مفصل نازل میشد که تمام جزئیات هر فرد رادربر میگرفت حجم ان به حدمیرسید که نه حفاظت ان ممکن میبود نه انتقال ان درقدرت انسان می بود ونه کدام صور ت استفاده از ان ممکن بود تلاش کردن اسم هر شخص درخلال نامهای تمام انسانهای روی دنیا مشکل بود سپس دریافتن حکم یک فعل درخلال احکام غیر محصور افعال غیر محصور نامکن بود پس نازل شدن چنان کتاب که انسان از فهم وحفاظت ان عاجز باشدیک عیب شمرده میشود وبودن عیب درالله تعالی نامکن است ،لهذا ازبین رفتن اختلاف هم نا ممکن است ،وتمنا کننده نا ممکن احمق است ،پس لازم شدکه درقرآن کریم به جای جزئیات کلیات باید بود ،که از ان حکم هرجزئیه استنباط گردد.وعقل وفهم انسان در استنباط کردن دخیل باشد.وچونکه عقل های انسانان مختلف است بنابران درمسائل اختلاف بیدامیشود،بعض اوقات جزئیه یکی بوده وکلیات درفریقین مسلم میباشدمگر اختلاف دراین

میباشد که این جزئیه تحت کدام کلیه می اید.مثال ان طور است که دریک دوسیه وکلای مدعی ومدعی علیه با قاضی اختلاف میکنند.درحال که هر دو در یک جزئیه بحث میکنند. وبه قوانین که فرقین میخواهند دعوای خود راثابت نمایند.

قوانین یک حکومت بوده ونزد هر دو مسلم میباشد.باوجود ان هردووکیل بر این اختلاف میکنند که وکیل مدعی میگوید به اساس فلان قانون به مجرم باید سزا داده شودووکیل مدعی علیه میخواهد ثابت نماید که این جزئیه تحت ان قانون که وکیل مدعی میگوید نمی اید. بلکه این جزئیه مربوط به فلان قانون میشود که به اساس ان متهم بریٔ میشود.غرض اینکه هردو فریق بر این بحث میکنند که این جزئیه مربوط کدام ماده قانون میشود.ماشب و روز می بینیم که وکیلان برهمچون قضیه ها دلایل خود را ردوبدل میکننددرحالیکه هردو وکیل مجاز حکومت میباشند.نه فریقین بر اختلاف انها اعتراض میکند نه مردم اعتراض میکنند ونه هم قاضی براختلاف انها ناراض میشودونه حکومت مانع اختلاف انها میشودبلکه به انها فرصت بیشتر بحث ونقاش میدهد.وهروکیل که بیشتر مناقشه میکند توصیف میشود. سپس قاضی دلایل هر کدام را که راجح دیدبه نفع همان فریق فیصله میکند.مگروکیل ثانی نه سلب جواز میشود ونه مورد مجازات قرار میگیرد ونه بد پنداشته میشود بلکه دردعوا های بعدی هم برایش فرصت بحث ومناقشه داده میشود .همین مثال بعینه از علماءاست که بر این اختلاف میدارند که بر جزئیه معینه کدام کلیه منطبق میگردد .بجز از وکلاءدردنیا اختلافات متعدد دیگر رامی بینیم مثلا در اختلافات سیاسی می بینیم که بعضی اوقات سخن به جای میرسدکه یک دیگر را به چوکی هامیزنند.همین طور در علم العلاج اختلافات زیاد به نظر میرسد ،اصول ایلوپیتهی ،هومیو پیپتهی،یونانی ،ویدک وغیره مختلف است.

ایلوپیتهی علاج بالضد میکند ، هومیو پیتهی علاج بالمثل میکند ،ودرهر طریقه علاج تشخیص مرض ،اسباب مرض،تجویز دوا ،غذاوپرهیز،مقدار دوا ،مراتب خوراک ،مختلف میباشد ،اگر به دو داکتر یادو طبیب یا دوحکیم که به یک طریقه علاج میکنند هم متوجه شوید خواهید دید که میان خود اختلاف نظر دارند مگر ان اختلاف را نه کسی بد میگوید ونه بر ان اختلاف کننده گان کسی اعتراض میکندونه بناءبر اختلاف انها کسی علاج راترک میکند بلکه به هر حکیم یا داکتر که اعتماد کنند میروند اختلاف علماءنسبت به انها بسیا

رخفیف میباشد زیرا که اصول انها متحد است مگر باوجود ان این اختلاف را بدپنداشته وعلماءرا هدف طعن خود قرار میدهند وبرعلاوه ان میگویند که نمیدانیم که از کدام عالم را قبول کنیم اصلا این درنتیج بی توجهی وبی رغبتی به دین وعلم دین است ،ونظر به اهمیت علاج جسمانی اختلاف داکتران مانع علاج نمیشود ،بر عکس کسیکه اهمیت علاج امراض باطنی را ضرورت خود نمی پندارد واهمیت ان درقلبش تقرر نداشته باشد اختلاف علماءرا بهانه می سازد .

تا به اینجا لازمی بودن وقوع اختلاف واینکه ازبین بردن ان ناممکن است بیان شد،بعد از این باید دانست که اختلاف به سه نوع است:

یکی اینکه نقطه نظر فریقیین رضای الله تعالی باشد هر طرف به این فکر باشد که چیزی که من میگویم باعث فایده دین است ونظریه جانب مقابل باعث ضرر دین است درهر صورت اختلاف کردن بالای جانبین فرض میباشد وهردوبه اختلاف کردن مستحق ثواب میگردندوبه ترک اختلاف هردو مستحق گناه میگردند.

دوم اینکه مقصدیک جانب رضای الله تعالی باشد وجانب مقابل صرف به خاطر اتباع شدن اختلاف میکند،مثلا کسی یک شخص را به ادا کردن نماز تلقین میکند واز منکرات باز میدارد پس به سبب عدم پذیرش همرای او اختلاف میکندولی شخص دیگر به خاطر با او اختلاف میکند که چرا اورا از منکرات منع میکند ،پس این اختلاف بالای شخص اولی واجب است وبالای شخص دومی حرام است.

سوم اینکه هر دو جانب بنابر خواهشات نفسانی با هم اختلاف میکنند که عمل هردو حرام است وترک کردن ان واجب میباشد.

اختلاف صحابه کرام ازنوع اولی به شمار میرود.

شرایط جواز اختلاف :

① اولین شرط محمود شدن اختلاف این است که جهت کسب رضای الله تعالی باشد .

② نظریه اختلاف کننده ها خلاف بداهت نباشد .مثلا کسی شتر رابزپنداشته بگوید که همین تحقیق من است وهمین را دیانت واخلاص می پندارم،چنین اختلاف مذموم است.

اختلاف کردن با "ما انا علیه واصحابی"نیز درهمین ردیف است ،زیرا چنانچه قرآن در

مفهوم خود به سنت ضرورت دارد .سنت وقرآن هردو درتشریح ومفهوم خود به تشریح ووضاحت صحابه کرام رض ضرورت دارد .یعنی از کتاب وسنت همان مفهوم گرفته میشود که برداشت صحابه کرام رض بوده است ،برداشت مفهوم که خلاف برداشت صحابه کرام رض باشد گمراهی است ،دلایل مختصردراین مورد قرار ذیل است:

در " اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ "لفظ صراط مستقیم به " صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ "شده است ،به صراط الله، صراط الرسول،وصراط القرآن نشده است واگرمیشد مردم در مفهوم ان اختلاف میکردند وهر کس صراط متعین شده خود را صراط مستقیم می پنداشت، لهذا به "صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ "واضح ساخت که مراد از صراط مستقیم راه همان بندگان منعم علیهم است که یک گروه خاص است.

③ " وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الهُدَى وَيَتَّبِع غَيرَ سَبِيلِ المُؤمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصلِهِ جَهَنَّمَ " در اینجا سبیل المومنین فرموده شده است.

④ " قُل هَذِهِ سَبِيلِي أَدعُو إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي "الله تعالی در این آیة کریمقبعد از "سبیلی" با معطوف ساختن" من اتبعنی " بالای "انا"واضح ساخت که راه رسول الله ﷺ همان است که متبعین او یعنی صحابه کرام به ان دعوت کرده اند.

⑤ ارشاد نبی ﷺ است که "علیکم بسنتی وسنة خلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ" ذکر کردن سنت خلفاء الراشدین بعداز سنتی دلیل واضح بر ان است که سنت رسول همان است که خلفاءالراشدین اختیار کرده اند .یعنی این عطف تفسیری است که جزاین معنای دیگری را افاده نمیکند.

⑥ رسول الله ﷺفرموده است که فرقه کامیاب همان خواهد بود که طبق "ما انا علیه واصحابی"باشد .اگر سنت درمفهوم خود به صحابی ضرورت نمیداشت لفظ "ما انا علیه " کفایت میکرد. ولفظ "واصحابی"بی مورد میبود.

⑦ مغفور بودن صحابه کرام به نص قرآنی ثابت است ،میفرماید که "وكلا وعد الله الحسنى" وهمچنان جای دیگر میفرماید که " إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَت لَهُم مِنَّا الحُسنَى أُولَئِكَ عَنهَا مُبعَدُونَ" نتیجه هردو ایت این شدکه تمام صحابه کرام رض رستگار اند.

⑧ تقاضای عقل هم این است که همان مفهوم قرآن وحدیث معتبر خواهدبود که صحابه

کرام رض برداشت کرده اند ،زیرا که درفهم مراد درست متکلم چند امور ذیل دخالت دارد. مثلا هم زبان بودن ،باخبری ازحالت متکلم ،قرب ظاهری وبا طنی با متکلم،واقف شدن از شان ورود کلام یعنی این سخن درکدام حالت ،کدام جای ،وکدام موقع گفته شده است ، شنیدن لهجه،دیدن حرکات دست ،دیدن سیمای متکلم وجهت فهم کلام رسول الله ﷺ تقدس تقوی طهارت باطنی ونور قلب نهایت ضروری میباشد.

تمام این امور درصحابه کرام به تمام کمال موجود بود،همین سبب است که یک صحابی جهت تأکید بیشتر درابلاغ قول رسول الله ﷺ میفرماید "ابصرته عیدای ،سمعته اذنای ووعته عیدای"

آن گروه با اهل حق اختلاف اصولی دارند که درتفسیرقرآن وحدیث مفهوم صحابه کرام راضرور نمی پندارند.چنانچه پرویزی ها سنت رادرتفسیر قرآن ضرور نمی پندارند،من جهت هم قافیه ساختن به کتاب الله وسنت رسول الله جماعت صحابه رارجال الله نامیدم واین لفظ از "رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَّلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ" مأخوذ شده است.

③ شرط سومی جواز اختلاف این است که الاهم فالاهم توجه باید داشت که باوجود اختلافات اهم همه را نادیده گرفته دروقت ضرورت باهم متحد شوند.چنانچه حضرت معاویه در جواب قیصر روم که د ر وقت مخالفت هایش باعلی رض میخواست جهت مطمئن ساختن معاویه رض ازطرف خودبرسر زمین ایران که درسیطره علی رض قرار داشت حمله نمود.وچنین نوشت. "والله لئن لم تنته وترجع الی بلادك یالعین لاصطلحن انا وابن عمی علیك ولاخرجنك من جمیع بلادك ولاضیقن علیك الارض بما رحبت،وفی جمهور قرسائل العرب وبلغ معاویه رض ان صاحب بلاد الروم یرید قصد بلاد الشام ایام صفین فکتب الیه : "تالله لئن هممت علی ما بلغنی لاصالحن صاحبی ولاکونن مقدمة الیك ولاجعلن القسطنطینیة الحمراء حممة سوداء ولانزعنك من الملك نزع الاصطفلینة ولأردنك اریسا من الارارسة ترعی الدوابل وفی روایة کما کنت ترعی الخنانیص" اَللّٰهُمَّ أَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِنَا وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَانْصُرْنَا عَلٰى عَدُوِّكَ وَعَدُوِّنَا.آمین

رشید احمد - آخرشعبان سنه ۸۶ هجری

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ

الانبیاء اخوة لعلات امهاتهم شتی ودینهم واحد (متفق علیه)

تنبیه المغفّلین

فی بیان التّفاضل بَینَ المرسلین

تفاضل بین انبیاءعلیهم السلام

«این بحث از تقریر بخاری اخذ گردیده است»

به طور عموم واعظین فضیلت نبی کریم ﷺ را بر سایر انبیاءچنان بیان میدارند که اکثر ان اشتباه است .واگر کدام یک از درست هم پنداشته شود به اسلوب بیان میگردد که نسبت تنقیص به انبیاء علیهم السلام کرده میشود.که درذات خودناجائز میباشد.دراین باره احادیث ظاهرا متعارض به نظرمیرسد چنانچه رسول الله ﷺفرموده است "لاتخیرونی علی الانبیاء"وفر مودند که "لاتقولوا انا خیر من یونس بن متی"درحال که خود ایشان بارها فضیلت خویش را بیان داشته اند ،چنانچه فرموده اند :"انا سید ولد آدم ولافخر" فرمودند که "انا صاحب اللواء یوم القیامة وآدم تحت لوائی"وفرمودند که :"کنت نبیا وآدم بین الماء والطین"درحدیث شفاعت هم افضلیت خویش را بر تمام انبیاءعلیهم السلام بیان کرده اند وحضرت عباس رض در پیشگاه ایشان یک قصیده را بیان کردند که در ضمن ان ایشان را بر تمام انبیا ء علیهم السلا م فضیلت داده اند مولانا جامی رح نیز به همین قصیده اشاره نموده فر موده اند که :

زجودش گر نبودے راہ مفتوح بجودی کے رسیدے کشتیٔ نوح

نبی کریم ﷺازان قصیده ابن عباس رض انکار نفرمودند ،وجه تطبیق بین این نصوص متعارض طور است که اگر طرز بیان طوری باشدکه ذکر افضلیت موهم تنقیص نبی دیگر نباشد جائز است واگر اسلوب بیان طور باشد که مقایسه دونبی صورت میگیردویکی بر دیگر تر جیح داده میشود پس به جانب مقابل تنقیص متوجه میشود که جایز نیست .. در

مواقع که ایشان ﷺ ازتفضیل خود منع فرموده اند ان مواضع تقابل بوده است چنانچه "لاتخیرونی علی الانبیاء"رازمان فرمودند که یک یهودی با مسلمان مشاجره کرده مسلمان گفت "والله الذی اصطفی محمدا ﷺ علی العالمین "ویهودی گفت "والله الذی اصطفی موسی علیه السلام علی العالمین"مسلمان ان یهودی را سیلی زده گفت " علی محمد ﷺ ایضا"یهودی نزد رسول الله ﷺ شکایت کردورسول الله ﷺ بعد ازشنیدن واقعه فرمودند "لاتخیرونی علی الانبیاء" غرض اینکه اگر گاهی بین دونبی چنان تقابل صورت میگیرد که بیان کردن فضیلت یکی مستلزم تنقیص دومی باشدپس جایز نیست. واز این چنین تفضیل منع فرموده اند.

واعظین به صورت عموم وجوه فضیلت ذیل را بیان میدارند:

① معجزه نبینا ﷺنسبت به معجزه موسی علیه السلام حایز اهمیت زیاد است زیرا که او سنگ را به عصا زده اب جاری شد ولی معجزه نبینا ﷺچنان بود که ازبین انگشتان ایشان اب جاری شده است ،چونکه جاری شدن اب از سنگ عادی است وجاری شدن اب از بین انگشتان خلاف عادت است که از میان استخوان وگوشت اب جاری میشود بناءاین کمال بزرگ تر است.

② موسی علیه السلام با دیدن تجلی الله تعالی درکوه طور بی هوش شد ولی نبینا محمد ﷺبه عرش تشریف برده والله تعالی را بی حجاب مشاهده کرد ولی بی هوش نشد.

③ موسی علیه السلام بنی اسرائیل را با خود نموده حرکت کرد که از طرف لشکریان فرعون تعقیب شد ودر مسیر انها دریا واقع شد پس بنی اسرائیل هیجانی شدند ولی موسی علیه السلام به جواب انها فرمود که "ان معی ربی سیهدین "درکلام او این نقص است که خود را قبل از رب یاد کرد ودوم اینکه معیت رب را مختص به خود ساخت وقوم را شامل ان نکرد .بر عکس نبینا ﷺدرغار ثور به جواب ابوبکر صدیق رض فرمودند"لاتحزن ان الله معنا"ایشان لفظ الله را برخود مقدم ساخت وهمچنان معیت را عام ساخت.

④ حضرت نوح علیه السلام دعای بد کرد وهمه قوم را غرق ساخت بر عکس نبینا ﷺ هنگام که در طائف مورد اذیت قرار گرفت وجبریل امین امد وگفت که اگر حکم کنید که این دوکوه رابالای این مردم افکنم ایشان فرمودند که من رحمةللعالمین هستم .

اگر وجوه ترجیح فوق درست هم باشد بیان کردن ان به چنین اسلوب جایز نیست زیرا که تنقیص انبیاءعلیهم السلام صورت میگیرد .اگر یکی از برادران را چنان توصیف نمایی که متضمن تنقیص برادر دومی باشد دربدل خوشحالی خستگی را بار می اورد وباعث غیض

وغضب میشود.وقابل یاد اوری است که توجیهات فضیلت فوق الذکر در ذات خود غلط است.

① دراین توجیه بر علاوه این که تنقیص موسی علیه السلام شده است تنقیص نبینا ﷺ نیز شده است ،تنقیص موسی علیه السلام اشکار شده است زیرا عمل را که الله تعالی بار بار به عنوان معجزه یاد کرده است ،پس انرا عادی پنداشتن یک جسارت بیجا است.وتنقیص نبینا ﷺ طور شده است که درهیچ روایت هم ثابت نشده است که اب از بین انگشتان جاری شده باشد بلکه در روایات طور امده است که ایشان دست خود رامیان چشمه اب نهاد واب ازخلال انگشتانش فواره میکرد.ازاینکه این خبر را به طور معجزه ثابت کرده نمی تواند درذات خود تنقیص است ،که شیوه دوست نادان است.

② درخانه نشسته سخنرانی کردن آسان است ولی اگر درحضور یک یهودی چنین بگویی واودرجواب برایت بگوید که نبی شما یک بار با دیدن جبرائیل هم بی هوش شده بود ، جز خاموشی درجوابش چه خواهی گفت ؟حقیقت این است به موسی علیه السلام درعالم دنیا تجلی صورت گرفته بود که قوه عالم دنیا ناتوان بوده وطاقت دیدار تجلی پروردگار را ندارد چنانچه نبینا ﷺدر عالم دنیا طاقت دیدار جبرائیل را نداشته بی هوش گردیدولی هنگام که به سفر معراج تشریف فرما میشدند قبل از ان قوه مناسب عالم بالا برایش داده شده بود چنانچه قبل از معراج شق صدر گردید پس قیاس کردن یک عالم با عالم دیگر جهالت است .ودرقصه معراج تجاوز کردن از عرش وغیره خرافات بیان میشود که خلاف اصول شریعت است ودرباره رؤیت الله تعالی صحابه اختلاف دارند،سیدتنا عائشه رض میفرماید "من زعم انه رأی ربه فقد اعظم علی الله الفریة"

③ این چنان اشتباه است که بعض مصنفین هم دران مبتلاءشده اند ،حقیقت این است که کلام هر کدام به جای خود با مناسب بودنش با حال ومحل افصح وابلغ است ،اگر موسی علیه السلام "ان الله معنا" میگفت ویا نبینا ﷺ "ان معی ربی"میگفت با نامناسب شدنش با حال ومحل بلیغ نمیبود،به حال علامه تفتا زانی تعجب است که در فن بلاغت وفصاحت تصنیف کرده ومرتکب چنین اشتباه میشود که کلام نبینا ﷺرا بر کلا م موسی علیه السلام تر جیح میدهد،چنانچه علامه بیضاوی هم چنین اشتباه رامرتکب شده است.

حالا متوجه شویدتابه تفصیل ثابت نماییم که کلام هر نبی درجایش مناسب وابلغ است.قوم موسی علیه السلام انقدر ضعیف الایمان بود که طبق فرمان الله تعالی با نبی الله

تعالی درحال حرکت کرده بودندکه چنان معجزات محسوس اورا به چشم سر مشاهده کرده بودند که با دیدن ان انسان بسیار ضعیف هم مطمئن میشود ولی انها به جای اطمینان چنان هیجانی شدند که با یقین کامل گفتند که ما گرفتار شده ایم چنانچه در"اناّلمدرکون" سه تأکید (انا،لام تأکید ،جمله اسمیه) است یعنی گرفتاری ما حتما واقع شدنی است.

حالا قابل غور است که یک قوم جبون که با دیدن چنان معجزات یقین نکرده وصرف با دیدن دشمن گرفتاری خود را با سه تأکید حتمی میپندارد،معیت ومدد الله تعالی با ایشان چسان شود؟بنا موسی علیه السلام در"ان معی ربی" لفظ "معی" را به غرض حصرمقدم ساخت وضمیر معی رامفرد ساخت که مدد رب با من است واز برکت من شما هم نجات خواهید یافت ،درغیر ان شما مستحق این هستید که یا شکار فرعون شوید ویا در دریا غرق شوید. مقصودش این بود که معیت الله تعالی صرف بامن است وشما مستحق ان معیت نیستید،پس اگر ان الله معنا میگفت مقصودش حاصل نمیشد لهذا معیار بلاغت کلام از بین میرفت.

برعکس درغار ثور ابوبکر صدیق رض با داشتن ایمان کامل همراه رسول الله ﷺبنا بر وسوسه این لفظ از زبانش برامد که اگر کفار اندکی قدبلندک نمایند مارا خواهند دید ، اول اینکه این احساس درحد وسوسه بود که قابل مواخذه نیست وثانیا اینکه او درحق خود هراس نداشت بلکه تمام هم وغم او درحق نبی ﷺبودکه درذات خود دلالت به کمال ایمان ومحبت میکند چنانچه لفظ لاتحزن این احساس را واضح میسازدزیرا که خوف در حق خود میباشد وحزن جهت جداشدن یک محبوب میباشد .پس بالفظ "ان الله معنا"واضح شد که ایمان ابوبکر صدیق رض ان قدر کامل است که چنانچه معیت الله تعالی با من است با ابوبکر صدیق رض هم است ،واگر "ان معی ربی "میفرمودند این مطلب را افاده نمیکرد بناءبلاغت کلام از بین میرفت .

④ درباره نوح علیه السلام که با دعای بد کردن قومش را هلاک ساخت نتیجه بی خبری از قرآن است، اگر قصه نوح علیه السلام درقرآن به غور خوانده شود ثابت خواهد شد که نوح علیه السلام چقدربالای قوم خود مشفق،مهربان ودلسوز بودکه به هیچ صورت روادار تباهی قوم خود نبود.چنانچه فرموده است "لاتبتئس بما کانوا یفعلون"از این معلوم میشود که نوح علیه السلام به بدفعلی قوم خود غمگین میشد که درذات خود یک نوع شفقت ومهربانی است.مدت ۹۵۰ سال نوح علیه سلام به دیدن بد فعلی انها تکلیف را برداشت کرد که اینقدر صبر هم قابل غور است ،گفتن این عدد به زبان اسان است ولی دراین مدت طولانی دیدن

بدکرداری ها وصبر کردن درمقابل ان درذات خود معجزه است باوجود این همه هنگام که فیصله غرق شدن انها صادر میگرددبه نوح علیه السلام قابل تشویش میباشدوبر سفارش اصرار میکند پس به قول "ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا "مخاطب میگردد. تقاضای بلاغی است که طبق شدت انکار درجواب هم شدت وتأکید می باشد.یعنی تأکید برجواب دلالت به تأکید بر انکار میکند. طوریکه در"ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا" بسیار تأکیدات است .اول این که به جای لاتشفع لاتخاطب فرموده شده است این یک تأکید بزرگ است یعنی در باره آنها بامن هیچ حرف نزن..با "فی الذین ظلموا "نوح علیه السلام به قباحت شأن انها فهمانده شد.وبا لفظ انّ وجمله اسمیه همه تأکید شده است این همه دلالت میکند که نوح علیه السلام بر شفاعت اصرار داشت مگر شفاعتش قبول نشده قومش هلاک گردید.باوجود این همه نوح علیه سلام درفکر دریافتن کدام گنجایش بود چنانچه درمورد پسرش یک روزنه امید رادیدوسفارش کرد.این خاصه شفقت پدری نبودزیرا که تعلق یک نبی باتمام امت تعلق پدری میباشد.دوم اینکه درصورت انکار پسر غضب بیشتر میباشد پس اینکه باپسرش انقدر مهربانی کرد بالای بقیه امت بیشتر از ان کرده است.غرض اینکه سفارش به پسرش به خاطر پسر بودن او نبود بلکه به خاطر بود که سفارش دیگران گنجایش نداشت ودرحق پسرش گنجایش را دیده شفاعت کرد.بعد از اینکه درمورد سفارش نوح علیه السلام هم سخت تنبیه داده شد وباتکرار سفارش احتمال نا راض شدن الله تعالی رامتوجه شده رضای خود را در رضای الله تعالی فنا ساخته گفت "لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا"که این دعا به خاطر حاصل کردن رضای الله تعالی بود.

اگر بالفرض بپذیریم که این عذاب به سبب دعای نوح علیه السلام امده است دعای بد نبینا (صلی الله علیه وسلم)هم درحق بسیار افراد بلکه بسیار قبایل ثابت است،که خود انبیاءعلیهم السلام مواقع دعای بد کردن یانکردن راخوب میشناسند.اگر نبینا ﷺ به موقع نوح میبودند شاید اینها هم دعای بد میکردندواگر نوح علیه السلام درطائف میبودند یقینا که انها هم دعای بد نمی کردند. فقط والحمد لله اولا واخرا والصلوة والسلام علی رسله الکرام خصوصا علی سید الانام ما اختلف اللیالی والایام وهو خیر ختام.

رشید احمد - ۸ محرم۱۳۸۷هجری یوم الاربعاء

کتاب التفسیر والحدیث

حدیث ممانعت ازخوردن با ایستادن

سوال: درمورد "نهی عن الاکل قائما" عبارات فقهی رادیده ام مگر حدیث راندیده ام اگر شما دیده باشید لطف نموده تحریر نمائید.

الجواب باسم ملهم الصواب: عن قتادة عن انس رض عن النبی ﷺ انه نهی ان یشرب الرجل قائما قال قتادة فقلنا فالاکل فقال ذالک اشر واخبث (مسلم ۱۷۳ ج۲) وعند الترمذی فقیل الاکل قال ذالک اشد هذا حدیث صحیح (ص ۲۸۰) معلوم گردید که قول انس رض "ذالک اشر" درروایت مسلم هم مرفوع است روایات دیگر هم اینراتأیید میکند "قال القاری رح :ورواه الضیاء وزاد والاکل قائما" (مرقاة ۲۱۶ ج۸) ودرمفتاح الکنوز تحت "ولایأکل ولایشرب قائما" حواله مسند احمد وطیالسی داده شده است.علاوه بر این علت نهی در شرب نسبت به اکل بسیار موجود است ودرنهی شرب قائما انقدر تأکید شده است که قئ کرده دوباره کشیده شود ،ودر بعض احادیث شرب قائما هم امده است که امام نووی رح درتطبیق ان میفرماید :"اعلم ان هذه الاحادیث اشکل معناها علی بعض العلماء حتی قال فیها اقوالا باطلة وزاد حتی تجاسر ورام ان یضعف بعضها وادعی فیها دعاوی باطلة ولا غرض لنا فی ذکرها ولا وجه لاشاعة الاباطیل والغلطات فی تفسیر السنن بل نذکر الصواب ویشار الی التحذیر من الاغترار بما خالفه ولیس فی هذه الاحادیث بحمدالله اشکال ولا فیها ضعف بل کلها صحیحة والصواب فیها ان النهی محمول علی کراهة التنزیه واما شربه ﷺ قائما فبیان للجواز فلا اشکال ولا تعارض وهذا الذی ذکرناه یتعین المصیر الیه واما من زعم نسخا اوغیره فقد غلط غلطا فاحشا وکیف یصار الی النسخ مع امکان الجمع بین الاحادیث وانما یکون نسخا اذا ثبت التاریخ وانی له ذالک والله اعلم (نووی علی مسلم کتاب الاشربة)، وفی عمدة القاری بعد نقل کلام النووی بالاختصار قال الطحاوی ماملخصه انه ﷺ اراد بهذا النهی الاشفاق علی امته لانه یخاف من الشرب قائما الضرر وحدوث الداء کما قال لهم اما انا فلا اکل متکئا انتهی .قلت اختلفوا فی هذا الباب بحسب اختلاف الاحادیث فیه فذهب الحسن البصری وابراهیم النخعی وقتادة الی کراهة الشرب قائما وروی ذلک عن انس رض وذهب الشعبی وسعید بن المسیب وزاذان وطاووس وسعید ابن جبیر

ومجاهد الی انه لا بأس به ویروی ذلك عن ابن عباس وابی هریرة وسعد وعمر بن الخطاب وابنه عبدالله وابن زبیر وعائشة رضی الله تعالی عنهم." (عمدة القاری ج۲ کتاب الحج) فقط والله تعالی اعلم.
غرہ محرم سنہ ۷٤ ھجری

سوال مثل بالا

سوال: آیادر مورد "اکل الطعام قائما "کدام حدیث مرفوع وجود دارد؟ بیّنوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب: درجمع الفوائد از انس رض نقل شده است "نهی النبی ﷺ عن الشرب قائما وعن الاکل قائما للبزار والموصلی (جمع الفوائد ص ۲۹۳ ج۱) فقط والله تعالی اعلم
۱۹/محرم سنہ ۷٤ ھجری

حواله حدیث "لاترفع عنهم عصاک ادبا"

سوال: عبارت فوق حدیث است یا مقوله ؟ اگر حدیث باشد حواله ان مطلوب است.
الجواب باسم ملهم الصواب: این حدیث است "لاترفع عنهم عصاك ادبا واخفهم فی الله "رواه احمد (مشکوٰة ج۱ باب الکبائر وعلامات النفاق الفصل الثالث)

تحقیق حدیث "لولاک لما خلقت الافلاک"

من درجواب یک سوال قرار ذیل نوشتم لطفا من را از نظریه خود آگاه سازید
سوال: یک مولوی صاحب گفت که ملا علی قاری این حدیث راموضوع نوشته است.
الجواب باسم ملهم الصواب: بدون شک صغانی وغیره علماءهم انرا موضوع دانسته است مگر تمام محدثین انراموضوع نگفته اند .اگر بالفرض قول صغانی قبول کرده هم شود به لفظ تعلق دارد نه به معنی واصل حقیقت ان ،زیرا که این حدیث بالمعنی صحیح است کسی
ن ... ضوع بودن انرا به صغانی منسوب ساخته است، ودرص۵۹ موضوعات کبیرملا علی
که مو ... بع مجتبائی دهلی نوشته است. "حدیث لولاك لما خلقت الافلاك "قال صغانی انه موضوع
قاری مط ... کذا لکن معناه صحیح فقد روی الدیلمی عن ابن عباس رض مرفوعا اتانی جبریل فقال: یا محمد
کذا فی الخلاصه ... الجنة ولولاك ما خلقت النار وفی روایة ابن عساکر لولاك ما خلقت الدنیا"
لولاك ما خلقت ... ب الدین احمد قسطلانی شارح بخاری درکتاب مواهب لدنیه نقل کرده
① امام شهاب ... آدم یا آدم یا ابا محمد ارفع رأسك فرفع رأسه فرأی نور محمد فی سرادق العرش فقال

یارب ما هذا النور قال هذا نور نبی من ذریتک اسمه فی السماء احمد وفی الارض محمد لولاه ما خلقتک ولا خلقت سماء ولا ارضا.

(۲) همین روایت راحضرت شیخ علامه یوسف بن اسمعیل بهانی هم درانوار محمدیه اورده است.

(۳) دردوکتاب فوق الذکر (مواهب لدنیه وانوار محمدیه)قول کعب احبار تابعی نقل شده است ،حضرت کعب عالم بزرگ تورات وانجیل بود وهمچنان عالم قرآن وحدیث نیز بود، مفرماید : "ان ادم وجمیع المخلوقات خلقوا لاجل محمد" رواه البیهقی

(۴) حق تعالی درحدیث قدسی ارشاد فر موده است :"لولاك لما اظهرت الربوبیة"(عطر الوردة فی شرح البردة از علامه مولانا ذوالفقار علی دیوبندی)

(۵) حضرت مولانا حکیم الامت شاه اشرف علی تهانوی رح درنشر الطیب تحریر داشته است :"عن عمر ابن الخطاب رض قال قال النبی ﷺ قال الله تعالی لادم یا ادم لولا محمد ما خلقتك رواه الحاکم وصححه البیهقی والطبرانی.

(۶) قال الله تعالی یا ادم لولا محمد ما خلقتك وهو اخر الانبیاء(الدر النظیم فی مولد النبی الکریم مصر)

(۷) علامه امام زرقانی درجلد اول شرح مواهب لدنیه مینویسد:"عن ابی الشیخ والحاکم عن ابن عباس رض اوحی الله تعالی الی عیسی ابن مریم یا عیسی ابن مریم لولا محمد ما خلقت ادم ولا الجنة ولا النار وروی الحاکم مثله وصححه ورواه السبکی والبلقینی.

(۸) قال الله تعالی وعزتی وجلالی لولا محمد ما خلقت العرش ولا کرسیا ولا سماء ولا ارضا ولا جنة ولا نارا ولا لیلا ولا نهارا وما خلقت جمیع الاشیاء الا کرام للذی سمیته محمدا"
(مولد النبی للقطب الربانی الشیخ عبد الرحیم البرعی)

الجواب باسم ملهم الصواب : من با این تحریر متفق هستم. فقط والله تعالی اعلم

رشید احمد ۱۲/ صفرسنه ۷۵ هجری

سوره فاتحه درکدام پاره داخل است

سوال : آیاسورة الفاتحة کدام پاره مستقل است ویادرپاره اول ویا کدام پاره دیگر داخل است ؟اگر درپاره اول داخل است چرانامش را الحمد گذاشتند واگر درکدام پاره دیگر باشد چرا دراول قرآن امده است ؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : سوره فاتحه به منزله متن است وباقی تمام قرآن به منزله

علامت انقطاع است،وایت لغوی منقول است ازایّ که برای تمثیل شی ازشی استعمال میشود.
علامت لغوی هم ممیز است برای ذی علامت ازغیریامنقول است از اوی الیه بمعنی رجع چرا
که رجوع کرده میشودبطرف علامت برای معرفت ذی علامت ،وممکن است که گرفته شود
ایت قرآنیه از منقول عنه ،اما از ایّ پس از این سبب که ایت قرآنی ممیز امست برای طائفه
ازطائفه دیگر وایت به معنی طائفه کلمات ممیز است از طائفه دیگر ،واما از اوی الیه پس از
این سبب که علامت قرآنی به منزله منزل است که قاری به ان رجوع میکندوایت به معنی
طائفه مصحوب ومجاور این منزل است.فلذا سمیت باسمه یا ازاین سبب که منزل قاری لفظ
اخر است ازطائفه کلمات. فسمیت الطائفة باسم جزءها الاخر قال البیضاوی رح والایة فی الاصل
العلامة الظاهر ویقال للمصنوعات من حیث انها تدل علی وجود الصانع وعلمه وقدرته ولکل طائفة
من کلمات القرآن المتمیزة عن غیرها بفصل ،واشتقاقها من ای لانها تبین ایًامن ای اومن اوی الیه
واصلها ایّیة کثمرة فابدلت عینها الفاء غیر قیاس او أیِیَة او أوَیَة کرمکة فاعلت اوائیة
کقائلة فحذفت الهمزة تخفیفا ،وفی الحاشیة وفی ایة القرآن قولان فقیل انها العلامة لانقطاع الکلام
الذی بعدها من الذی قبلها وقیل انها جماعة من القرآن وطائفة من الحروف وقول المصنف من حیث
اشارة الی القول الاول وقوله ولکل طائفة اشارة الی الثانی فکان علیه ان یمیز بین القولین ولذلک اعترض
علیه بانه لم یصب فی خلطهما وایضا فیما قوله ایامن ای بالتشدید قبل معناه شیء یسئل عنه بأی قال
معنی یمیزامرا مجهولا من اخر وقیل ان العبارة ایّامن ای بالمد ای شخصا من شخص لان ای بمعنی الشخص
وفیه نظر ،قوله اومن اوی الیه لانها بمنزلة المنازل یأوی الیه القاری (تفسیر بیضاوی ص۲۷)

رکوع درلغت به معنی اطمینان امده است ودروجه تسمیه طائفه مخصوص از قرآن
میتوان گفت که قاری بعد از رسیدنش به او وطی کردن منزلی ازسفر مطمئن میشود ،وجه
ظاهر این است که قاری در تراویح این قدر خوانده رکوع میکند.

وحکی عن القاضی امام عمادالدین رح ان مشائخ بخارا جعلوا القرآن خمسمائة واربعین رکوعا وعلموا
الختم بها لیقع الختم فی اللیلة السابعة والعشرین رجاءان ینالوا فضیلة لیلة القدر اذ الاخبار قد کثرت
بأنها لیلة السابع والعشرین من رمضان وفی هذه البلدة المصاحف معلمة بالایات وانما سموه رکوعا علی
تقدیر انها تقرأ فی رکعة (مبسوط ص۱۴۶ ج۲،عالمگیریة ص۱۲۵ ج۱،حاشیه علی هامش عالمگیریه
ص۲۱۹ ج۱)ولم اطلع علی معیار مقدار رکوعات ولعل قاری ختم لیلة السابع والعشرین فوضعوا رکوعا

علی ما اتفق له من القراءة فی کل رکعة والله اعلم

سورت منقول است از سور البلد چراکه محیط است طائفه قرآن رایا انواع علم را یا ازسوره به معنی مرتبه چراکه سور مثل منازل ومراتب اندکه قاری انها را قطع میکند.یا از این سبب که که هر سورت درطول وقصر وفضل وثواب مرتبه میدارد.یا از سوره که به معنی قطعه است. قال البیضاوی رح وهی ان جعلت واوها اصلیة منقولة من سور المدینة علی ما فیها اومن السورة التی هی الرتبة قال ولرهط حراب وقد سور فی المجد لیس غرابها بمطار لان السور کالمنازل والمراتب یرتقی فیها القاری اولها مراتب فی الطول والقصر والفضل والشرف وثواب القراءة وان جعلت مبدلة من الهمزة فمن السورة التی هی البقیة والقطعة من الشیء (تفسیر بیضاوی ص۳۳)

تحقیق رکوع وپاره

سوال : رکوع های قرآن کریم را کی تعین کرده است ومعیار ان چیست؟ ظاهرا کدام معیار به نظر نمی رسد زیرا که مقدار انهامختلف است.واگر به اعتبار مضمون هم باشد بعض رکوع ها طور میباشد که یک دو ایت قبل از اختتام مضمون رکوع خاتمه یافته است.ویا بعدازیک دوایت مضمون جدید رکوع اختتام یافته است.واگر مقدار رکوع سماعی پنداشته شود کدام ثبوت داردیاخیر؟ظاهرا ذریعه احادیث کدام ثبوت ان به نظر نمی رسد.همچنان سی پاره قرآن کریم چطور وچه وقت شروع شده است؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : رکوع وپاره از نبی ﷺ ثابت نیست.مشائخ بخاراقرآن کریم را به پنج صد چهل رکوع تقسیم کردند.تا در هر رکعت تراویح یک رکوع تلاوت شده وبه شب بیست وهفتم رمضان ختم شودچنانچه متقدمین بعد از هر ده ایت به نام تعاشیر نشانه کرده اند.که فایده ان هم این است که درهر رکعت تراویح ده ایت تلاوت گردد در اخیر ماه ختم میشودزیراکه دریک ماه مکمل ششصد رکعت تراویح خوانده میشودوتعداد ایات قرآن کریم هم شش هزار است.

وروی الحسن عن ابی حنیفة رح ان الامام یقرأ فی کل رکعة عشر ایات ونحوها وهو الاحسن لان السنة فی التراویح مرةً وما اشار الیه ابوحنیفة رح یختم القرآن فیها مرةً لان عدد رکعات التراویح فی جمیع الشهر ستمائة وعدد ای القرآن ستة الاف وشیء فاذا قرأ فی کل رکعة عشر ایات یحصل الختم فیها.(مبسوط للسرخسی ص۱۴۶ ج۲)الفصل الثالث فی قدر القراءة فی التراویح خانیة علی هامش (عالمگیریة

ص۲۱۷ ج۱)

وحکی عن الامام عماد الدین رح ان مشائخ بخارا جعلوا القرآن خمسمائة واربعین رکوعا وعلموا الختم بها لیقع المختم فی لیلة السابعة والعشرین رجاء ان ینالوا الفضیلة لیلة القدر اذا الاخبار قد کثرت انها لیلة السابعة والعشرین من رمضان وفی غیر هذه البلدة المصاحف معلمة بالآیات انما سموه رکوعا علی تقدیر انها تقرأ فی رکعة (مبسوط ص۱۳۶ ج۲، عالمگیریة ص۱۲۵ ج۱، خانیه علی هامش عالمگیریه ص۲۱۷ ج۱)

درباره مقدار رکوع چیزی واضح به نظر نمی رسد طور معلوم میشود که کدام قاری مشهور درتراویح ختم کرده است وشاگردانش جاهای رکوع رانشانه کرده اند.

درباره پاره بعضی حضرات نظر دارند که قصدا تعیین نشده است بلکه هنگام که عثمان رض قرآن کریم را نقل کرد اتفاقا به سی جزء مساوی تقسیم شده است.مگر ثبوت این نظر هم دیده نمیشود همچنان طبق فرموده بعض بدون سوره فاتحه حروف تمام پاره ها برابر اند ونصف قرآن در"نکرا"است .درکار اتفاقی چنین مساوات بعید است،به نظر بنده توجیه درست این است که درباره ختم قرآن روایات مختلف امده است :سه روز ،هفت روز،یک ماه درختم یک ماهه سی پاره تعیین شده است چنانچه درختم یک هفته بی هفت منزل تعیین شده است. التسویة الردوا الآیة الاولی من سورة الحجر اعتمادا علی فهم القاری بان المنزل قد تم علی آخر سورة ابراهیم والله سبحنه وتعالی اعلم - ۵/ جمادی الآخر سنه ۹۶ هجری

تحقیق فقهاء درمورد "قضاءبه شهادت زور"

سوال : به نزد احناف قضای که به شهادت زور شده باشد باطنا هم نافذ است .درحالیکه حدیث "بعضکم الحن من بعض ساح"به عدم نفاذ باطنی ان دلالت میکندپس مطلب حدیث شریف چیست؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دراین مورد تحقیق شاه صاحب که درعرف شذی نموده است بسیار واضح است."قالوا ان حدیث الباب یرد علی الحنفیة حین قالوا ان القضاء نفذ ظاهرا وباطنا وانکره البخاری رح فی کتاب الحیل اشد الانکار اقول لیست المسألة ان ینکر ذلک الانکار فان عنوان المسألة هذا القضاء القاضی بشهادة الزور فی العقود والفسوخ لا فی الاملاك المرسلة اذا کان المحل قابلا للانشاء ولا یعلم القاضی الزور نافذ ظاهرا وباطنا والقیود اخر ایضا واما املاك المرسلة فهی ان

صاحب الهدایة ان الشرع یحملك بأسباب عدیدة فاذا قضی فالقضاء یکون بدون السبب ولا وجه لترجیح بعض الاسباب علی بعض فیکون ترجیحا بلا مرجح والوجه ان العقود والفسوق فی ید القاضی وقدرته بخلاف الاملاك المرسلة فعلی ما ذکر قلنا انه اذا ادعی رجل نکاح امرأة وشهد شاهدان لحکم القاضی بنکاحه حل له الاستمتاع وزعم خصومنا انا اخترنا هذا الارتکاب بلا نکیر والحال ان هذا الزعم فاسد وعلی المدعی والشاهدین وزر الاخرة کما قال الشیخ فی الفتح خلافه عن الیمین والحجازیین فی ان النکاح صحیح ام لا والمرأة منکوحة ام لا فقال الحجازیون انها تقوم عدة ولا تمکنه من نفسها وقلنا انها تمکنه من نفسها ثم قال جماعتنا ان القضاء بمنزلة النکاح حتی قالوا انه یجب عند هذا القضاء شاهدان مثل مایکون الشاهدان فی النکاح وقیل لایجب الشاهدان لان القضاء لیس بنکاح صریح بل النکاح فی ضمنه واتفقنا علی ان القضاء قائم مقام النکاح واما حدیث الباب فلا یرد علینا فانه فیمن هو الحن بحجته ولانقول بأن القضاء نافذ بمحض ذالك اللحن بل یجب الشاهدان وغیرہ من الشرط ونقول ایضان الحدیث فی الاملاك المرسلة فانه فی المیراث کما اخرجه ابوداود ص ۱۴۸ ج ۲ وقد یدور بالبال انه مع الحل یأنف من العار لانی الکذب ابتداء فقط بل مستمرا ونظیره ماذکر فی رد المحتار فی نکاح الرقیق فیمن وطئ جاریة ابنه وادعی الولد والاسهل ان یقال انه قطع له من العار من جهة السبب فهو فی نفس الدفع لابعدہ فالسبب تحقق ابتداء والاتصاف مستمر کما قال بعض ارباب الفنون ان الصدق مرتبط بصدق الاطلاق العام مستمرا وانه حکم من جهة السبب ومثله قالوا فی حدیث عمار رض تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة ویدعونه الی النار وانا جمعنا قد ذکر الطحاوی حین بوب علی المسألة وانی بشیء لطیف من باب التفقه ویذکر ارباب تصنیفنا واقعة علی رض انه ادعی عندہ رجل نکاح امرأة فشهد شاهدا الزور لحکم علی رض بالنکاح فقالت امرأة فقالت والله اعلم انه کاذب فانکحنی به امیر المؤمنین کی لا یأثم فقال علی رض شاهداك زوجاك سالخ ذکرہ محمد رح فی الاصل ولا یذکرون سندها لهذه الواقعة ولم اجد السند وظنی انها لاتکون بلا اصل ومر الحافظ رح علی الاثر ولم یرد فی زیادة الرد ولم یقبله ایضا فدل علی انه لیس بلا اصل (عرف شذی ص ۲۰۶)

امام طحاوی رح به حدیث متلاعنین وحدیث اختلاف المتبایعین فی الثمن استدلال میکند "ونصه فقد علمنا رسول الله ص لو علم الکاذب منهما رأی الزوجین بعینه لم یفرق بینهما ولم یلاعن لو علم ان المرأة صادقة لحد الزوج بقذفه ایاها ولو علم ان الزوج صادق لحدت المرأة ام الذی کان منها فلما خفی الصادق منهما علی الحاکم وجب حکم اخر لحرم الفرج علی الزوج فی الظاهر والباطن

ولم یرد ذالک الی حکم الباطن (الی قوله) وقد حکم رسول الله ﷺ فی المتبایعین اذا اختلفا فی الثمن والسلعة قائمة انهما یتحالفان ویترادان فتعود الجاریة الی البائع ویحل له فرجها ویحرم علی المشتری ولو علم الکاذب منهما بعینه اذا یقضی بما یقول الصادق ولم یقض بفسخ بیع ولا بوجوب حرمة فرج الجاریة المبیعة علی المشتری الخ (شرح معانی الآثار للطحاوی ص۲۸۸ ج۲)

وقال فی فیض الباری قریبا مما مضی من العرف الشذی ونصه واورد علیهم (ای الحنفیة) حدیث الباب فانه لو نفذ باطنا ایضا لما وصفه النبی (صلی الله علیه وسلم) بالنار قلت وهذا وصف لاحکم ویمکن ان یکون شیء یوصف بالنار ثم لا یدخل صاحبه فی النار کالسوال فانه یترتب علیه النار ثم لا یلزم ان یکون کل سوال کذالک بل قد یتخلف عنه لعارض فانه یصح وصف الشیء بحال الجنس ایضا واذا لا یلزم تحققه فی الافراد کلها وتحققه فی البعض یصح وصفه به باعتبار الجنس وهو الملحظ فی قوله ﷺ فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب فهذا وصف فی الفاتحة لا حکم بالوجوب علی المقتدی فی الحالة الراهنة وسیأتی تفصیله فی موضعه ان شاء الله تعالی (فیض الباری ص۲۲۵ ج۳)

وفی بذل المجهود ولا یخالف هذا الحکم الحدیث الوارد فیه فان الحدیث یقتضی من قطعت له من حق اخیه شیئا وفی العقود والفسوخ لا یقضی بحکم اخیه شیئا بل یحکم بالعقد والفسخ الذی هو حق الحاکم نعم اذا قضی القاضی فی غیر صورة العقد والفسخ لا ینفذ حکمه الا ظاهرا واما فی الباطن عند الله تعالی فلا ینفذ حکمه لانه حکم بحق اخیه وهو لیس تحت القضاء (بذل المجهود ص۲۰۸ ج۳) فقط والله تعالی اعلم - ۱۵/ ربیع الاول سنه ۷۶ هجری

تشریح سبعة احرف

سوال : درحدیث شریف است که "ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف" درحالکه قرائت های معروف امروزی ده قرائت است .پس سه قرائت دیگر ان به چی ثابت شده است؟ بیّنوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : درحدیث شریف مراد از سبعةاحرف هفت قرائت نیست، بلکه هفت نوع اختلاف قراءتها مراد است: ① صیغ اسما ② صیغ افعال ③ اختلاف اعراب ④ کمی بیشی ⑤ تقدیم وتاخیر ⑥ الفاظ مترادفه ⑦ صفات حروف.

قال الحافظ رح ولخص ابن قتیبه وغیر العدد المذکور علی الوجوہ التی یقع بها التغایر فی سبعة اشیاء الاول ما تتغیر حرکته ولا یزول معناه ولا صورته من ولا یضار کاتب ولا شهید بنصب

الرامورفعها والثانی مایتغیر بتغیر الفعل مثل :ویعد بین اسفارنا .وباعد بین اسفارنا بصیغة الطلب وفعل الماضی ، والثالث مایتغیر بنقط بعض حروف المهملة مثل :ننشرها بالراءوالزاء ، والرابع مایتغیر بابدال حرف قریب من مخرج اخر مثل :وطلح منضود فی قرائة علی وطلع منضود ،الخامس مایتغیر بالتقدیم والتأخیر مثل :وجاءت سکرة الموت بالحق فی قرائة ابی بکر الصدیق وطلحه من المصرف وزین العابدین جائت سکرة الحق بالموت ، السادس مایتغیر مایتغیر بزیادة ونقصان کما تقدم فی تفسیر عن ابن مسعود وابی درداء واللیل اذایغشی والنهار اذاتجلی والذکر والانثی هذا فی النقصان واما فی الزیادة کما تقدم فی تفسیر تبت یدا ابی لهب فی حدیث ابن عباس وانذر عشیرتک الاقربین ورهطک منهم المخلصین ، السابع مایتغیر بابدال کلمة بکلمة ترادف معناها مثل :العهن المنفوش فی قرائة ابن مسعود وسعید ابن جبیر کالصوف المنفوش وهذا اوجه حسن.

وقال ابوالفضل الرازی الکلام لایخرج عن سبعة اوجه فی الاختلاف .الاول اختلاف الاسماء من الرادو تثنیة وجمع اوتذکیر وتأنیث .الثانی اختلاف تصریف الافعال من ماض ومضارع وامر .الثالث وجوه الاعراب .الرابع النقص والزیادة .الخامس التقدیم والتأخیر .السادس الابدال .السابع اختلاف اللغات کالفتح والامالة والترقیق والتفخیم والادغام والاظهار ونحو ذلک (قلت) وقد أخذ کلام ابن قتیبه ونقحه (فتح الباری ص۲۵ ج۲).

درابتدای تنزیل مردم از اسلوب قرآن بی خبر بودند .علاوه از مردم مناطق وقبایل مختلف کهن سالان .بادیه نشینان .ومردم بی سواد را دریک لهجه قرآن خوانی تنظیم کردن کار دشوار بود.بناء الله تعالی طبق خواهش نبی کریم ﷺ اجازه دادکه قرآن به هفت قسم خوانده شود. ولی چنان نبود که هرکس حسب دلخواه خود قرآن را به هر قسم که خواسته باشد بخواند بلکه این قراءتهای مختلف از طرف الله تعالی متعین گردیده بود .وهنگام که مردم ازاسلوب قرآن واقف شدندپس درعرضه اخیره که جبرئیل امین قرآن کریم را با رسول الله ﷺ تکرار میکرد بسیار ی ازقرائت های مختلف منسوخ گردید.قرائتهای که بعد ازان باقی بود حضرت عثمان رض رسم الخط قرآن کریم را طور ترتیب کرد که خواندن ان طبق تمام قرائتها گنجایش داشت مثلا ملک رامیتوان مَلَکَ ،مَلِکَ ومالک خواند همچنان لفظ قل رامیتوان هم به صیغه امر وهم به صیغه ماضی خواندعدم موجودیت علامات اعراب ونقط ها درمصحف عثمانی گنجایش قرائت های متعددبود .مثلا :ننشرها اگرنقط نداشته باشد ننشز وننشر خواندبعض قرائتهای که دران رسم الخط گنجایش نداشت درمصحف دیگر به طور

مستقل ترتیب شد اینچنین هفت مصحف راترتیب کرده به مناطق مختلف همرای قراء فرستاد تا قرائت کردن انرا به مردم تعلیم دهند دران زمان درخلال هفت قسم تعداد قرائت ها نهایت زیات بود مگربعدها ازجمله ده قرائت ان شهرت یافت وباقی مانده ان شهرت حاصل نکرد که البته ازجمله ده قرائت هفت ان بسیار مشهور شد که به نام قراءات سبعه وقرءات عشره شناخته میشود.

با این تفصیل معلوم گردید که قرائتهای سبعه رامصداق سبعة احرف پنداشتن صحیح نیست. فقط والله تعالی اعلم. ۱۴/ جمادی الثانیه صنه ۹۶ هجری

جواب به اشکال "ضربت علیهم الذله"

سوال: از آیه "وضربت علیهم الذلة والمسكنة وباءوا بغضب من الله "معلوم میشودکه یهود با ید تا به روز قیامت دچار فقر فاقه وذلت مبتلاءمیبودند وتا به روز قیامت حکومت انها بر پا نمی شد ولی دیده میشود که امروز یهود بیشترین سرمایه داران روی زمین اندوهمچنان حکومت ایشان به نام حکومت بنی اسرائیل قائم شده است چنانچه عربها درمقابل انها یک بار شکست هم خوردند. لطف کرده مطلب اية کریمه وجواب شبهات رامفصل ومدلل ارائه نمایید تاخارهای شکوک از قلب های ضعیف برکشیده شود.

الجواب باسم ملهم الصواب: درچهار جای قرآن کریم از ذلت وغیره یهود یاد اور شده است:

① ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (۲-۱۶)

② ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (۱۶۷-۷)

③ ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (۳- ۱۱۲)

④ ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (۳- ۵۵)

به آیات به یهود امور ذیل ثابت است.(۱) ذلت(۲) مسکنت (۳) ماتحت شدن اقوام دیگر ودرگیرشدن بامصیبت های گوناگون (٤) مغلوبیت.

① مراد از ذلت حکم قتل است مراد از "الابحبل من الله"که راهب ،نابالغ ،زنانه انها کشته نشود ومراد از "وحبل من الناس"این است که مستأمن واهل ذمه کشته نشود.

② مراد ازمسکنت فقر وفاقه نیست بلکه مراد از ان پایینی است چنانچه درزدعا گفته میشود"اللّٰهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین"معنی مسکنت دراینجافقر وفاقه نیست بلکه تواضع وانکسار است.پایینی دونوع است .یکی اینکه درقبال الله تعالی تواضع وانکسار باشد پس نعمت میباشد که دردعا نیزهمین نوع مراد است.

دومی ان به سبب نا فرمانی الله تعالی مبتلاءشدن به ذلت است.که درذات خود عذاب بوده ویهود به ان مبتلاءشده است.انهانیز خودراذلیل میشمارند که به اصطلاح دیگر انرا احساس کمتری گفته میشود.که بعدابیان خواهدشد.

③ همیشه بالای قوم یهود قوت های مسلط خواهدبودکه آنها را به پریشانیهای گونانگون مبتلاءخواهند کرد.

④ مسلمانان ونصارا تابه روز قیامت بر انها غالب خواهند بود ،درمتبعین عیسی علیه السلام مسلمانان ونصارا داخل اند البته نصارا اتباع ناقصه ومسلمانان اتباع کامله دارند وهر دو نوع اتباع درایت قرآنیه شامل است،نتیجهٔ این شد که مجموعه ازحکومت های مسلمانان ونصارا بریهود غالب خواهند بود.

بعد از این تفصیل اشکال وجود ندارد زیراکه درقرآن کریم نفی حکومت یهودیها نشده است بلکه درمقابل مجموعه حکومت های مسلمانان ونصارا مغلوبیت انها پیش گویی شده است. که درحق ان هیچ شبهه نیست همچنان فقر وفاقه وتنگدستی انها پیشگویی نشده است بلکه مغلوبیت ذلت وکمتری انها پیشگویی شده است که قبلا ذکر شد .

مربوط ایه چهارم نیز گفته میشود که بلکه همین بیشتر اشکار است که مراد از اتباع اتباع کامل است که تمام نصارا واکثریت مسلمانها از اتباع کامل منحرف اندوهنگام که به یک صفت حکم صادرمیشود به لحاظ اکثریت میباشد ،کما فی قوله تعالی :"وانتم الاعلون ان کنتم مومنین"وقوله ﷺ "نعم اللہ کثر الخبث"پس اگر گاهی حکومت یهود برمجموعه

حکومت های مسلمانان ونصارا هم غالب گردد خلاف فیصله قرآن نخواهدبودالبته حتمی از طرف کدام قوم بالای یهودآفت آمدنی است. فقط والله تعالی اعلم

١٤/ جمادی الاولی سنه ۹۶ هجری

حواله حدیث "سبحان من زین الرجال"

سوال: به طورعموم یک حدیث شنیده میشود که یک گروه از ملائکه ها به این الفاظ تسبیح میگویند "سبحان من زین الرجال باللحی والنساء بالذوائب" حواله حدیث فوق مطلوب است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درکنوزالحقائق لعبد الروف المناوی علی هامش الجامع الصغیر ص١٤٢ ج١ به حواله حاکم فقط همین قدر منقول است که "سبحن من زین الرجال باللحی والنساء بالذوائب" ودر ص۹۰ ج۲به حواله مسند الفردوسی للدیلمی این الفاظ است که "ملائکة السماء تستغفر للذوائب النساء ولحی الرجال" وامام سرخسی رح روایت مفصل رانقل فرموده است: وروی عن النبی ﷺ انه قال الله تعالی ملائکة تسبیحهم سبحان من زین الرجال باللحی والنساء بالذوائب" المبسوط ص۲۲، ج۲۳) فقط والله تعالی اعلم

١٤ / جمادی الاولی سنه ۹۶ هجری

مودودي صاحب واجد شرائط مفسر نیست

سوال: (۱) تفسیر نویس واجد کدام شرائط باید بود؟

(۲) مودودی صاحب واجدکدام شرائط مفسر است ؟

(۳) به یک شخص عام فهم که با زبان عربی اشنایی نداشته باشد کدام تفسیر موزون است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: قال المولی احمد بن مصطفی المعروف بطاش کبری زادة فی "مفتاح السعادة ومصباح الزیادة" (اعلم) ان العلماء کمابینوا فی التفسیر شرائط بینوا فی المفسر ایضا شرائط لایحل التعاطی لمن عری عنها اوهو فیها راجل (وهی) ان یعرف خمسة عشر علماعلی وجه الاتقان والکمال احدها اللغة انها یعرف شرح المفردات ومدلولاتها الوضعیة قال مجاهد لایحل لاحد یومن بالله والیوم الاخر ان یتکلم فی کتاب الله تعالی اذالم یکن عالما بلغات القرآن ونقل ایضامثله ایضا عن الامام مالک ولایکتفی بمعرفة الیسیر منها اذ لایامن ان یکون اللفظ مشترکا وهوذاهل عن

احد المعنیین اوالمعانی والمراد المعنی الاخر الثانی - النحو اذ تختلف المعانی ویتبدل باختلاف الاعراب کما روی عن الحسن انه قال تعلم العربیة فان الرجل یقرأ الایة فیعیی بوجوهها فیهلک فیها، الثالث - التصریف اذبه معرفة الابنیة والصیغ کما نقل عن ابن فارس انه قال کم من کلمة یجهل معناها فیتضح بمصادرها وقال الزمخشری من بدع التفاسیر قول من قال ان الامام فی قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم جمع ام وان الناس یدعون یوم القیامة بامهاتهم دون ابائهم قال وهذا غلط اوجبه جهله بالتصریف فان اما لایجمع علی امام، الرابع - الاشتقاق لان الکلمة تختلف معناها باشتقاقها عن مادتین مختلفین کالمسیح هل هو من السیاحة او المسح، الخامس - والسادس والسابع - المعانی والبیان والبدیع اذبالاول یعرف خواص الترکیب من جهة افادتها المعنی وبالثانی خواصها من حیث اختلافها بحسب الزیادة فی الوضوح والنقصان فیه وبالثالث وجوه تحسین الکلام وهذه العلوم الثلاثة هی علوم البلاغة الأولان ذاتیا والثالث عرضیا وهی اعظم ارکان المفسر لانه لابد له من مراعاة ما یقتضیه الاعجاز وانما یدرک بهذه العلوم الا ان ملاک الامر فیه اما السلیقة کالاعراب الخلص ومن یحذوا حذوهم او الذوق الذی هو الالة فی اکتساب البلاغة ولایمکن تحصیلها بدونه قال السکاکی فی حق المعانی والبیان فالویل کل الویل لمن تعاطا التفسیر وهو فیها راجل (الثامن) علم القراءات اذبه یعرف کیفیة النطق بالقرآن ویرجح بعض الوجوه المحتملة علی بعض (التاسع) اصول الدین لان فی القرآن ایات لایجوز ظاهرها فی حق الله تعالی فالاصولی یأول ذلک ویحمله علی ما یجوز فی حقه تعالی فمعرفتها یستحیل فی حقه تعالی وما یجب وما یجوز لایمکن الا به (العاشر) اصول الفقه اذبه یعرف وجوه الاستدلال علی الاحکام والاستنباط (الحادی عشر) اسباب النزول والقصص اذ بسبب النزول یعرف به معنی الایة بحسب انزل فیه (الثانی عشر) الفقه (الرابع عشر) الاحادیث المبینة لتفسیر المجمل والمبهم (الخامس عشر) علم الموهبة وهو علم یورثه الله تعالی لمن عمل بما علم والیه الاشارة بحدیث من عمل بما علم ورثه الله علم مالم یعلم، واعلم ان هذه العلوم هی العلوم التی لامندوحة للمفسر عنها والافعلم التفسیر لابدله من التبحر فی کل العلوم واما علوم المستنبطة من القرآن فبحر لاساحل له وان اخطرت بالبال ان العلوم الوهبیة ان یحصل فی الانسان حالة کشفیة تنکشف معها العلوم والمعارف بلاتعمل واکتساب بل بمحض لطف الملک الوهاب لکن تحصیل تلک الحالة داخلة تحت القدر فوحاصلة لها بباعثه فیما لایکون فی القلب بدعة وکبر وهوی وحب الدنیا والاصرار علی الذنب وان لایصدق بالایمان اویصدق به علی ضعف وان لایعتمد فی باب التفسیر علی قول مفسر لیس عنده علم اوراجع الی عقله القاصر وهذه العلوم کلها حجب عن حصول الکشف وموانع عنه بعضها اکثر من بعض۔

ازعبارت فوق الذکرمعلوم گردیدکه برای تفسیر نویسی مهارت کامل داشتن درپانزده علوم اشدضرورت است.

① لغت ② نحو ③ صرف ④ اشتقاق ⑤ معانی ⑥ بیان ⑦ بدیع ⑧ علم القرءات ⑨ اصول الدین ⑩ اصول الفقه ⑪ اسباب النزول والقصص ⑫ ناسخ ومنسوخ ⑬ فقه ⑭ احادیث ⑮ علم الموهبة.

مودودی صاحب از این علوم چه چیز راخواهد دانست؟اوبه محض عربی هم قدرت کامل نداشت کتاب های اورامولانا مسعود عالم ندوی به زبان عربی ترجمه کرده است .علمیت او به مطالعه او محدود است اوعلم خود را ازیک درسگاه مستند حاصل نکرده است.تحصیل کردن یک علم بدون نگرانی استاذان ماهر شده نمیتواند مثلایک شخص کتب علم جدید وقدیم طب رامطالعه کرده باشد مگر برای چنین شخص ازطرف کدام حکیم یا داکتر سند واجازه نامه علاج داده نمیشود،ودرمودودی صاحب شروط علم الموهبه ازکجا خواهد شد. وچونکه صحابه کرام رض حاملین اولین قرآن مبین بودند بناءالله تعالی به کسانی که درحق ایشان گستاخی میکنند وبه انها کینه دوزی میکنندنعمت علم قرآن راعطانمیکند ،چنانچه روافض به سبب دشمنی باصحابه کرام ازنعمت حفظ قرآن بی بهره شدند ،چونکه صحابه کرام به صورت عموم وحضرت عثمان رض به صورت خصوص جمع کننده های قرآنکریم اند لهذا بغض کننده گان باانها هیچگاه از دولت قرآن برخوردار شده نمیتوانند.مخدوش کردن شأن ودیانت عثمان رض درحقیقت مجروح ساختن صداقت قرآن کریم است. فقط والله تعالی اعلم. ۱۳/ جمادی الآخره سنه ۹۶ هجری

تحقیق حدیث "لانکاح بین العیدین"

سوال : آیاعبارت فوق واقعا حدیث است ؟ایا چنانچه درمناطق ما مشهور شده است که درماه های شوال وذی القعده نکاح کردن درست نیست صیغه شرعی دارد؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بین دوعید یعنی درماه های شوال وذی القعده نکاح وزفاف بلاکراهت جواز دارد.چطور میتوان انرا ناجایز گفت درحال که نبی کریم ﷺ محبوب ترین خانمش سیدتنا عایشه رض را درماه شوال نامزدوعروسی کرده است.اولا عبارت فوق حدیث نیست واگر بالفرض حدیث هم باشد مرادازان عید فطر وعید اضحی

نیست بلکه بین صلوة العید وصلوة الجمعه مراداست.که قاعده کلیه را افاده نمیکند بلکه به یک جزئیه منطبق میگردد که درموسم سرمای زمستان چون روز ها کوتاه میبود وصحابه کرام رسول الله ﷺ رادرروزجمعه بعدازنماز عید به مجلس نکاح دعوت می نمود که با تشریف فرماشدن ایشان وقت افضل جمعه فوت میگردیدارشاد فرموده بودند که به عدم جواز دلالت نمیکند. قال ابن عابدین رح فی مستحبات النکاح (تنبیه) قال فی البزازیة والبناء والنکاح بین العیدین جائز وکرہ الزفاف والمختار انه لایکرہ ولاختار انه لایکرہ لانه ﷺ تزوج بالصدیقة رض فی شوال وبنا بها فیه وتاویل قوله ﷺ لانکاح بین العیدین ان صح انه ﷺ کان رجع عن صلوة العید فی القصر ایام الشتاء یوم الجمعة فقاله حتی لاتفوته الروح فی الوقت الافضل اه (شامیه ص۲۸۳ ج۲) فقط والله تعالی اعلم . ۱۷/ ذی الحجه سنه ۹۵ هجری

طوفان نوح علیه السلام عام بود

سوال : آیا طوفان نوح علیه السلام عام بود یاخاص ؟حتماً جواب عنایت فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: ارشاد الله تعالی است که "وجعلنا ذریته هم الباقین" وقوله "لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا" وقوله "قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین" از این آیات عام بودن طوفان معلوم میشود روایت ترمذی هم اینراتأییدمیکندبناءمسلک جمهور هم است. بعضهاقول خصوص راهم روایت کرده اندودرایات تاویل حصر اضافی وارض معهود کرده اندمگر دارنده گان این نظریه بسیار کم اندناگر ازعمومیت عذاب شبهه بعثت عامه مطرح گردد پس جواب ان این است.

① قال الالوسی رح ورأیت فی بعض الکتب ولا ادری الان ای کتاب هو ان نوحا علیه السلام لم یرسل الا بالتوحید ونحوه من اصول العقائد ولم یرسل بفروع. پس چونکه بعثت نوح علیه السلام صرف به توحید وغیره اصول دین شده است وتمام انبیاءعلیه السلام دراصول دین متفق اند پس این سزاءبه نسبت مخالفت با توحید داده شد.

② اگرچه بعثت نبی خاص میباشد مگر تصدیق کردنش بالای تمام اقوام لازمی میباشد. گرچه التزام واطاعت ضرور نیست مگر به سبب تکذیب وانکار عذاب عام شد.

③ دران وقت ابادی دنیا محدود بود یعنی تنها سرزمین های قوم نوح علیه السلام اباد بود بناء عذاب برتمام ارادی ها واقع شد وعموم بعثت به این معنی میباشدکه به اقوام کثیره

مبعوث شده باشدورنه به ادم علیه السلام هم اشکال عموم بعثت متوجه میشود. فقط والله تعالی اعلم.
۱۶/ رجب المرجب سنه ۸۸ هجری

تحقیق هفت زمین

سوال: از ارشاد باری تعالی "الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن" معلوم میشود که چنانچه تعداد اسمان ها هفت است تعدادزمین هم هفت است مگر سوال مطرح میشود که ایا ان زمین ها بالاتر ازما است یا پائینتر ازما؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بعض ها میگویند که زمین یکی است ومراداز مثلیت در بعض صفات میباشد نه درتعداد ان .مگر این قول به خاطر درست نیست که هفتگانگی زمین به بعض احادیث هم ثابت شده است .مگر چونکه شریعت جاهای انرا مشخص نساخته است بناءاختلاف اقوال موجود است.

(۱)هفت زمین بالای یک دیگر قرار دارند ودربین هر کدام فاصله موجود است .

(۲) درزیر هر اسمان یک زمین است .یعنی درزیر هفت اسمان هفت زمین قرار دارد.

(۳) مرداز ان اقالیم سبعه است .

(٤) مراد از ان هفت طبقه خاک ویا معادن است .

قول اول به خاطر راجح است که هم از بعض احادیث ثابت شده است وهم قول جمهور علماءاست. قال الالوسی رح والمثلیة تصدق فی الاشتراک فی بعض الاوصاف فقال الجمهور هی مثلهن فی کونها سبعا وکونها طباقا بعضها فوق بعض بین کل ارض وارض مسافة کما بین السماء والارض وفی کل ارض سکان من خلق الله عزوجل لایعلم حقیقتهم الاالله عزوجل وعن ابن عباس رض انهم اما ملائکة اوجن (الی ان قال) کون مابین کل ارضین خمسمائة سنة کما بین کل سمائین جاء فی اخبار معتبرة کماروی الامام احمدوالترمذی عن ابی هریرة رض الحدیث (روح المعانی ص۱۲٦ ج ۲۸)

طبق تحقیقات جدیدیه اگر مماثلت مهتاب وغیره سیاره ها با زمین ثابت گردد پس طبق قول مذکور غیر از افتاب بقیه سیاره ها بازمین مماثلت دارد پس به شمول زمین تعداد هفت پوره مشود اگر سیارات بیشتر ثابت گردد پس شایدکه مماثلت انها با زمین من کل وجه نباشد واگر من کل وجه هم ثابت گردد عدد هفت احتمال تکثیر را دارد.وعدد اقل عدد اکثر رانفی نمیکند.

واگر فاصله میان دوسیاره طبق فاصله پنجصد ساله نباشد پس این عددهم به تکثیر استعمال

شده میتواند که در کلام عرب معروف است .دریک روایت فتح الباری تعداد هفتاد یا هفتاد دو هم نقل شده است .که مویداین میشودکه این اعداد به معنای تکثیر است.کی لاتنضاد.

دربعضی روایات امده است که بقیه زمین ها درزیر این زمین است .ازان چنین افاده میشود که در بعض حالات پائین میباشدودربعض حالات بالامیباشد.چونکه درحق زمین تنها تحتانیت متصور بود بناءصرف پائین بودن ان زمین ها ذکر گردیده است اگر کسی دعوی کندکه درسیارات بالا امکان زنده ماندن جاندارنیست پس جوابش این است که عدم وجدان دلیل عدم موجودیت نیست بالخصوص درحال که از ابن عباس رض ثابت باشد که ان مخلوق ملائکه یاجنیات خواهد بودواین یک امر مسلم ومشهود است که فیصله وجود وعدم وجود وفقدان مدار زندگی انهار ا انسان کرده نمیتواند.

به هرصورت راه سالم تراین است که درتحقیق مبتلاءنشوید که این زمین درکجا است. ؟ صرف همین قدر عقیده باید داشت که هفت زمین است .والله اعلم بمکانها و کیفیاتها وسکانها.

فقط والله تعالی اعلم . ۱۸ / ربیع الاول سنه ۸۹ هجری

تحقیق حدیث "في کل ارض آدم کآدمکم – الخ"

سوال : یک مولوی صاحب گفت که درحدیث امده است که "ان الله خلق سبع ارضین فی کل ارض ادم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراهیم کابراهیمکم وعیسی کعیسی ونبی کنبیکم الخ" آیا درست میگوید؟ومیان زمین اول ودوم چقدر فاصله است؟به حواله کتب بنویسید که قول مودودی صاحب درست است یا غلط؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قال الحافظ رحمه الله عن ابن عباس فی هذه الایة ومن الارض مثلهن قال فی کل ارض مثل ابراهیم ونحو ما علی الارض من الخلق هکذا اخرجه مختصرا واسناده صحیح واخرجه الحاکم والبیهقی من طریق عطاء ابن السائب عن ابی الضحی مطولا واوله ای سبع ارضین فی کل ارض ادم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراهیم کابراهیمکم وعیسی کعیسی ونبی کنبیکم قال البیهقی اسناده صحیح الا انه شاذ بمرة (فتح الباری ص۲۰۹ ج۲)وقال الحافظ ابن کثیر رح هکذا ماذکره کثیر من اهل الکتاب وتلقاه عنهم طائفة من علمائنا من ان هذه الارض من تراب والتی تحتها من حدید والاخری من حجارة من کبریت والاخری من کذا فکل هذا لم یخبر به ویصح سنده الی معصوم فهو مردود علی قائله وهکذا الاثر المروی عن ابن عباس انه قال فی کل ارض من الخلق مثل ما فی هذه حتی

ادم کادمکم وابراهیم کابراهیمکم فهذا ذکرہ ابن جریر مختصرا واستقصاہ البیہقی فی الاسماء والصفات وھو محمول ان صح نقلہ عنہ علی انہ اخذہ ابن عباس عن الاسرائیلیات (البدایۃ والنہایۃ ص۲۱ ج۱) وقال العلامۃ الالوسی رح والمغلبۃ تصدق بالاشتراک فی بعض الاوصاف فقال الجمهور ھی ھنا فی کونہا سبعا وکونہا طباقا بعضہا فوق بعض بین کل ارض وارض مسافۃ کما بین السماء والارض وفی کل ارض سکان من خلق اللہ عزوجل لایعلم حقیقتہم الا اللہ تعالی وعن ابن عباس رض انہم اما ملائکۃ اوجن واخرج ابن جریر وابن ابی حاتم والحاکم وصححہ والبیہقی فی شعب الایمان فی الاسماء والصفات من طریق ابی الضحی عنہ انہ قال فی الایۃ سبع ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم وادم کادمکم ونوح کنوحکم وابراھیم کابراھیم وعیسی کعیسی قال الذھبی واسنادہ صحیح ولکنہ شاذ بمرۃ الااعلم لابی الضحی علیہ متابعا وذکر ابوحیان فی البحر نحوہ عن المحر وقال ھذا حدیث لاشک فی وضعہ وھو من روایۃ الواقدی الکذاب والقول لامانع منہ شرعا وعقلان صحتہ والمراد ان فی کل ارض خلقا یرجعون الی اصل واحد رجوع بنی ادم علیہ السلام وفیہم افراد ممتازون علی سائرھم کنوح وابراھیم وغیرھم فینا واخرج ابن ابی حاتم والحاکم وصححہ عن ابن عمر رح مرفوعا ان بین کل ارض والتی تلیہا خمسمائۃ والعلیا منہا علی ظہر حوت قد التقی طرفاہ فی السماء والحوت علی صخرۃ بید ملک والثانیۃ مسجن الریح والثالثۃ فیہا حیاتہا والسادسۃ فیہا عقاربہا والسابعۃ فیہا سقر وفیہا ابلیس مصفد بالحدید یدامامہ وید خلفہ یطلقہا اللہ تعالی لمن یشاء وھو حدیث منکر کما قال الذھبی لایعول علیہ اصلا فلاتغتر بتصحیح الحاکم ومثلہ فی ذلک اخبار کثیرۃ فی ھذا الباب لولاخوف الملل لذکرناھا لک لکن کون ما بین کل ارضین خمسمائۃ سنۃ کما بین کل سماءین جاء فی اخبار معتبرۃ کما روی الامام احمد والترمذی عن ابی ھریرۃ الخ (روح المعانی ص۱۲۵ ج۲۸)

ازعبارات فوق امور ذیل ثابت شد :

① این مضمون ازنبی علیه السلام ثابت نیست بلکه قول ابن عباس رض است بعض حضرات انرابه سبب موقوف علی السماءبودنش به حکم مرفوع گردانیده اند مگر چونکه احتمال میرود که از اسرائیلیات گرفته شده باشد نمیتوان بالایش یقین کرد. کما قال الحافظ عماد الدین رحمہ اللہ

② درنسبت بودنش به ابن عباس رض اختلاف است وصحتْ بودنش به خاطر راجح است که اگرتصحیح حاکم قابل اعتماد نیست تصحیح ذهبی بلاشبهه معتبر است علت انرا درکتاب بنده ارشاد القاری الی صحیح البخاری ببینید .

③ درروایت ان ابوالضحی متفرد است .متفردبودن روایت چنین امر اعجب العجائب هم درشک ان می افزاید که جز یک شخص کسی دیگر راانرا روایت نکرده است مگر احتمال دارد که ابن عباس رض ازخوف فتنه انراپنهان ساخته بود.چنانچه دردرمنثور ازابن عباس رض،منقول است :"لوحدثتکم بتفسیرها لکفرتم وکفرکم تکذیبکم بها"

خلاصه اینکه نسبت کردن آن به ابن عباس رضی الله تعالی عنه راجع است مگردر مرفوع بودن آن کلام است.

مطلب

بعض اکابر نوشته اند که بودن مخلوقات درزمین های دیگر ثابت است ازایة "لکل قوم هاد" معلوم میشود که به انها نبی هم مبعوث شده است .همچنان از ایةیتنزل الامر بینهن "ثابت میشود که درتمام زمین ها وحی نازل میشود .بناءاثر ابن عباس رض هم به حقیقت مبنی است یعنی درزمین های دیگر هم نبی مبعوث میشود .سپس دو احتمال است که نام های ایشان ابراهیم وادم به طور تشبیه باشددوم اینکه واقعةنامهای ایشان چنین باشد و"نبی کنبیکم"احتمال ترجیح رابیشتر میسازد.

مگرمحققین دیگر به انهامتفق نشدندزیراکه بودن مخلوق درزمین های دیگر به حدیث صحیح ثابت نشده ایت ،واگر موجودیت مخلوق تسلیم کرده شود به قول ابن عباس رض ملائکه یا جنیات خواهد بود،وانسان بودن نبی لازمی است. ومبعوث شدن انسان صرف به جنیات وسکونت انسان درديار جنیات هم بعید است .وبرعکس ان هدایت جنیات زمین های دیگر ذریعه انبیاء این زمین بعیدنیست ومراد از یتنزل الامربینهن امرتکوینی است.

باقی ماند قول ابن عباس رض که اولا بنا ءبه شبه اسرائیلیات تلاش کردن محمل ان ضرور نیست .خصوصا درحالکه خود صاحب اثر کوشش پنهان کردن انرا کرده باشد (کمامرمن الدرالمنثور) ثانیا محمل ان اینهم شده میتواند که چنانچه دراین زمین حضرات ممتاز اند درزمین های دیگر نیز حضرات ممتاز اند .(کمامرمن الروح اونبی کنبیکم)که نبی به معنی لغوی ان هم شده میتواند.غرض اینکه اولا این مضمون حدیث نیست بلکه اثر ابن عباس رض است ،ودراثر.بودن ان هم اختلاف است ،ودران شبهه اسرائیلیات بودن است ،واگر صحیح هم باشد محمل ان واضح نیست مگر درلباس هوس نبوت این ظلم بزرگ

رابنگرید که چقدر عمارت بزرگ رابالای چقدربنیاد ضعیف میگذارند وتاثابت نمایند که هنگام که درزمینهای دیگر انبیاءاست پس نبینا ﷺ خاتم النبیین شده نمی تواندکه مثال کاملاهمان است که ،من اسس بنیانه علی شفاجرف هار فانهار به فی نار جهنم، میخواهند این قلعه نا قابل تسخیر که بر نصوص قرآنی وقطعی وعقیده اجماعی استوار است بر بال مگس پرواز دهند.اللهم خذهم اخذ عزیز مقتدر.

اگرمبعوث شدن انبیاءدرزمینهای دیگز هم تسلیم کرده شود پس ازکجا ثابت شد که انها بعد از سیدنا ﷺ مبعوث شده اندوآیا کسی ازانها به مرتبه ایشان ﷺ رسیدگی کرده بتواند به خاطر تشبیه بودن مساوات ضروری نیست بناءبر ثابت شدن ختم نبوت وعموم نبوت به نصوص ودلایل قطعی میتوان گفت که اگر درزمینهای دیگر انبیاءمبعوث هم شده باشند قبل از بعثت ایشان گذشته اند .نبوت ایشان به باشنده گان تمام طبقات عام است.واین اشکال نیست که باشنده گان طبقات دیگر چسان از ایشان هدایت میشوند.زیرا که امدن انها به زمین ما زیر سوال نیست همچنان ممکن است که صورت مثالیه ایشان درانجا کار کند بلکه این احتمال درتمام انبیاءاست ،همچنان تشبیه دراشتراک فی الاسم هم شامل شده میتواند. عبارات فوق را علی سبیل تسلیم تحریر نمودم ورنه حقیقت همین است که درطبقات دیگر انبیاءموجودنیست. فقط والله تعالی اعلم - ۲۷/ صفرسنه ۹۷ هجری

نمازخواندن حضرت موسی علیه السلام درقبر

سوال :آیا نماز خوانی حضرت موسی علیه السلام درقبر به حدیث شریف ثابت است؟ مفصلا جواب دهید.

الجواب باسم ملهم الصواب : حدثنا هداب بن خالد وشیبان بن فروخ قالا اخبرنا حماد بن سلمة البنانی وسلیمان التیمی عن انس بن مالک رض ان رسول ﷺ قال اتیت وفی روایة هداب مررت علی موسی لیلة اسری بی عند الکثیب الاحمر وهو قائم یصلی فی قبره (صحیح مسلم ص۲۶۸ج۲) این حدیث به طرق مختلف مروی است

قبل ازهمه چه چیز پیدا شده است؟

سوال : دریک حدیث ارشادنبی ﷺ است که چیزی که اولتر ازهمه پیداشده است نورمن

بود جای دیگر فرموده است که روح من بود درجای دیگر فرموده است که قلم بوده است در جای دیگر فرموده است که عقل من بوده است پس برای من دراین موضوع اشکال پیدا شده است لطف نموده مشکل من راحل سازید. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قال الملا علی قاری رحمه الله ویجمع فی الدر المنثور نقلا عن ابن عباس رض ان اول شئ خلقه الله تعالی القلم (الی ان قال) وفی الدر ایضا عن ابی هریرة رض قال سمعت رسول الله ﷺ یقول ان اول شئ خلقه الله القلم ثم النون وهی الدواة (الی ان قال) وروی ان اول ما خلق الله العقل وان اول ما خلق الله نوری وان اول ما خلق الله نوری واول ما خلق الله روحی وان اول ما خلق الله العرش والاولیة من الامور الاضافیة فیؤول ان کل واحد مما ذکر خلق قبل ما هو من جنسه فالقلم خلق قبل جنس الاقلام ونوره قبل الانوار (الی قوله) ومنه اول ما خلق نوری وفی روایة روحی ومعناهما واحد اه (مرقاة ص۱۶۷ ج۱) خلاصه اینکه روح ونور به یک معنی امده اند ودر بقیه اشیاء مراد از اولیت اولیت اضافی است لهذا کدام تعارض وجود ندارد. فقط والله تعالی اعلم

۲۰/ ربیع الآخرسنه ۹۸ هجری

تشریح حدیث "من هذا الرجل الخ"

سوال : هنگامیکه درقبر از میت پرسیده میشود "من هذا الرجل الذی بعث فیکم؛" ایا نبی ﷺ درهر قبر حاضر میشود یا از روضه اقدس تابه قبر حجاب برداشته میشود ویا تصویر ایشان نشان داده میشود. بینوا تجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگرچه احتمال دارد که به اوردن صورت مثالیه نبی ﷺ پرسیده شود ویا با دورشدن حجاب بین روضه وقبر پرسیده شود مگر از ظاهر احادیث وتبادر عقل معلوم میشود که نام وصفات نبی کریم ﷺ بیان شده پرسیده میشود "بهذا الرجل ولم یقل برسول الله ﷺ لئلا یکون تلقینا للحجة قال عیاض یحتمل انه ﷺ مثل للمیت فی قبره والاظهر انه سمی له انعلی یعنی لانه المتبادر من قوله فی الصحیحین عن انس رض عند احمد ﷺ وله من حدیث عائشة رض ما هذا الرجل الذی کان فیکم". فقط والله تعالی اعلم

(ارشاد قاری ص ۳۲۳)

تاریخ وتألیف کتب حدیث

امام احمد ،سنن ابی داود ،سنن دارمی ،وسنن امام شافعی را کی وچی وقت نوشته اند؟

الجواب باسم ملهم الصواب : مولفین این کتب بااسم کتب نوشته شده است ،دوکتاب به نام موطا است یکی موطای امام مالک ودومی موطای امام محمد ،تاریخ وفاة محدثین قرار ذیل است :

① موطا امام مالک بن انس متوفی سنه ۱۷۹ هجری
② موطای امامحمد متوفی .... ۱۸۹ هجری
③ مسندامام شافعی .... ۲۰٤ هجری

سه کتاب فوق‌الذکر از قرن سوم است.

④ صحیح البخاری متوفی سنه......۲۵۶ هجری
⑤ صحیح مسلم متوفی سنه ۲۶۱ هجری
⑥ سنن ابی داود متوفی سنه ۲۷۵ هجری
⑦ سنن الترمذی متوفی سنه۲۷۹ هجری
⑧ سنن نسائی متوفی سنه ۳۰۳ هجری
⑨ سنن ابن ماجه متوفی سنه ۲۷۳ هجری
⑩ مسند امام احمدمتوفی سنه ۲٤۱ هجری
⑪ مسند دارمی متوفی سنه ۲۵۵هجری

تمام اینها ازصده سوم هجری است (ارشاد القاری ۲۵) فقط والله تعالی اعلم

۱۲/ ربیع الاول سنه ۹۳ هجری

تشریح حدیث "من رأي من کم منکرا الخ"

سوال : درحدیث شریف امده است که "من رای منکم منکرًا فلیغیره بیده - الخ "پس تفسیر حدیث چگونه میشود ایا در بازار که هر ریش تراش وغیره بدکاران وفاسقان که به نظر می ایند منع کردن همه انها فرض است ؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مراد ازاستطاعت درحدیث شریف استطاعت حسی نیست زیرا که عدم استطاعت حسی دران صورتها متصور نمیشودزیرا که هر کس میتواند پادشاه را چند مشت خیالی بزند.بنامراد از حدیث شریف این است که درصورت تبلیغ کردن یا

نهی کردن از منکر از شر مخاطب درامان باشیدهمچنان اگر توقع پذیرش هم نباشد به تبلیغ ضرورت نیست.فقط والله تعالی اعلم ۔ — ۲۷/ ذی الحجه سنه ۹٤ هجری

تشریح حدیث شریف "للمسلم علی المسلم ستّة حقوق"

سوال : تفسیر حدیث شریف فوق چگونه است ؟ایا به هرفرداز اهالی قری لازم است که روز یک بار به شفا خانه رفته مریضان را عیادت کند؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگرعیادت هر مسلمان بالای هر مسلمان لازمی میبود نه تمام مسلمانان به کار دیگر فارغ میشدند ونه مریض به استراحت وارامش فرصت میشد ، بلکه بالای هر کس لازم است که از مریضان ذی ربط ومتعلق خود عیادت کند. فقط والله تعالی اعلم . ۲۸ / ذی الحجه سنه ۹٤ هجری

نهی ازمنکر هم مانند امر بالمعروف فرض است

سوال: آیا به انجام دادن امر بالمعروف وترک کردن نهی عن المنکر ازعهده امر بالمعروف ونهی عن المنکر میتوان فارغ شد ؟وسبب انرا طور مطرح میکنندکه مقصد نصیحت اصلاح الغیر میباشد وما به تجربه ثابت کرده ایم که با نهی ضدیت ایجاد میشود وامر بالمعروف به اصلاح الغیر کفایت میکندلهذا به جمع کردن ان ضرورت نیست؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : امر بالمعروف ونهی از منکر هریک به طور مستقل ما مور به ایت وبه انجام دادن یکی ذمه انسان از دومی فارغ نمیشود البته در نهی از منکر اظهار همدردی لازمی است کماقال الله تعالی "ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة" فقط والله تعالی اعلم ۔ ۷/ محرم سنه ۹۵ هجری

حدیث مربوطه به توسیع علی العیال درعاشوری

سوال : آیا شرعا این نظریه اصل دارد که میگویند کسی که درروز عاشوراءبر اهل و عیال خود رزق را توسع ببخشد الله تعالی درطول سال رزق اورا توسعه می بخشد؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دراین باره یک حدیث مشهور شده است که جبال حدیث امثال امام احمد ،عقیلی ،ابن قیسانی، ابن جوزی ، ابن تیمیه ،ابن قیم وحافظ ابن حجر غیر ثابت پنداشته اند البته بعض انرا به جای موضوع ضعیف گفته اند مگر درفضایل هم عمل

کردن به حدیث ضعیف مشروط براین است که داخل یک قاعده شرعیه باشد وسنت پنداشته نشود واین دوشرط دراینجامفقود است .این عمل تحت یک قاعده شرعیه نیست وعام انرا سنت میپندارند .انبار احادیث موضوعی درموردمحرم انرا بیشترضعیف میسازد وبرعلاوه قباحت های دیگر هم دارد که تفصیل انرا دررساله "منکرات محرم" بنده ببینید. فقط والله تعالی اعلم . ۲۰/ ربیع الآخرسنه ۹۵ هجری

وعده "والله یعصمک من الناس" بعد ازموت راهم دربر میگیرد

سوال : بعض علماءوواعظین بالای ممبر میگویند که سلطان نور الدین زنگی رسول الله ﷺ را درخواب دیده بود که برایش گفته است که دوسگ سرخ میخواهند مرقدمن را بشگافند انرا تعقیب کنید "وکماقال"حلیه مثالی آن دویهود سرخ پوست هم نشان داده شده بود، سلطان مرحوم با لشکر یان خود به مدینه منوره رسیده انها راشناختند وبه قتل رساندند ، آیا این قصه حقیقت دارد یا خیر ؟.ایا درکدام کتاب مستند موجود است ؟اگر حقیقت داشته باشد پس درشمولیت وعده "وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ"بعد ازموت رابه حفاظت سلطان چی ضرورت بود؟

الجواب باسم ملهم الصواب : این واقعه در۵۵۷ هجری واقع شده است وتا حال در امت بچنان تواتر رسیده است که هیچ کسی از ان انکار نکرده است واکثر علماءانرا مفصلا در کتاب های خود درج کرده اند .چنانچه شیخ الحدیث مولانا ذکریا صاحب درفضایل حج انرا به حواله کتاب مقبول ومعتبر سیرت وفاءالوفاءبه تفصیل نقل کرده است ؛ وعده"وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ" ظاهرا حیات وبعد الممات را دربرمیگیردکه مراد ازان حفاظت با ذرایع مافوق العاده میباشد که دراین واقعه هم دیده میشود که واقعه مذکور خلاف ایةنه بلکه مظهر ان میباشد وشاید حکمت ان دراینجاظاهر ساختن معجزه اسلام باشد .اگرممانعت ازرسیدن به جسد اطهر بدون ذریعه صورت میگرفت اظهار معجزه نمیشدیک واقعه دیگر مانند این شده است که عبارت از کرامت حضرت جابر بن عندالله وحذیفه رض است که در۱۹۳۲م صورت گرفته است حضرت حذیفه رض به شاه عراق (ملک فیصل اول) درخواب گفت که آب دجله به قبر های ما میرسد بناءقبر های مارا انتقال بدهید .پس به یک شان وشوکت

بزرگ درحضور صدها هزار انسان اجساد ایشان از قبرها کشیده شد که باعث مسلمان شدن تعداد زیاد از کافران شد ،بیان چشم دیداست که کفن موی وریش هردو صحیح وسلامت وچشم های ایشان باز وصفا بود که کسی جرأت چشم به چشم شدن با ایشان را نداشت مکتوب د کتور لطافت حسین صاحب شاهد عینی این واقعه درماه نامه صدق لکهنو ۱۱ دسمبر ۱۹٤٤م وماه نامه دارالعلوم دیوبند ستمبر ۱۹۵۷ م شایع شده است ،که حکمت این معجزه هم ظاهر شدن معجزه اسلام است درغیر ان الله تعالی قدرت دارد که اب را نگذارد که به قبرهای ایشان سرازیر شود. فقط والله تعالی اعلم . ۲۳/ رجب سنه ۹۵ هجری

حواله حدیث "الدنیا جیفة"

سوال :آیا این حدیث "الدنیا جیفة وطالبوها کلاب "صحیح است اگر باشد پس درکتاب کتاب آورده شده است؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این مضمون بلا شبهه حدیث است ،البته با نظر سرسری الفاظ آن بعینه دیده نشد. اوحی الله الی داود علیه السلام یاداود مثل الدنیا کمثل جیفة اجتمعت علیها الکلاب یجرونها افتحب ان تکون کلبا مثلهم فتجر معهم (کنزالعمال ص۱۲۲ ج۳)

حدیث مربوط به جواب چاي کردن به ایستاده

سوال :آیا گاهی رسول الله ﷺ به حالت ایستاده جواب چای کرده است ؟علت آن چی بود ؟ و درکدام کتاب ذکر شده است؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عن حذیفه رض قال اتی رسول الله ﷺ سباطة قوم فبال قائما ثم دعا بماء فمسح علی خفیه (رواه ابو داود فی باب البول قائما) به ایستاده گی جواب چای کردن ایشان ﷺ درحدیث ثابت است که علماء علت های مختلف انرا بیان داشته اند:

(۱) گردههای ایشان درد میکرد.

(۲) کمر دردبودند ،بول کردن به ایستاده به این دو دردمفید میباشد.

(۳) ایشان ﷺ زره پوشیده بودند که همرای ان نشسته نمیتوانست.

(۴) اگرمی نشستند امکان بی نماز شدن لباس های ایشان بود.

بهرصورت به حالت ایستاده بول کردن ناجایز است وفعل رسول الله ﷺ برعذرمحمول

است. فقط والله تعالی اعلم . ۴/ ذی قعده سنه ۹۲ هجری

جواب اشکال به "رب اجعلني مقيم الصلوة"

سوال: حضرت ابراهیم علیه السلام چنین دعا "رب اجعلني مقيم الصلوة ومن ذريتي" کرده بود که دران من تبعیضیه است که نتیجه ان چنین میشود که درحق خود واولاد خود دعا کرده است ودرحق دیگران نیست درحالیکه باید اولاد همه مایان پابند نماز شوند.پس ایا ما میتوانیم که ان دعا را درحق خود تکرار نماییم؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: حضرت ابراهیم علیه السلام صاحب وحی بود که ذریعه ان برایش معلوم شده بود که بعض اولاد های ایشان ظالم خواهد بودوبعض دیگرانان نیکو خواهند بود ارشاد است که "لاينال عهدي الظالمين ومن ذريتهما محسن وظالم لنفسه مبين" بناء،دردعای ایشان من به خاطر تبعیض امده است ،شمادراین دعا هیچ تغیر نیاورده ومن را به خاطر تبیین یا ابتداء فکر کنید وتمام ذریه خود را درنیت دعا شامل سازید. قال العلامه الوسی رحمه الله فی تفسیر قوله تعالی ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا الخ ومن الابتدائية متعلقة بهب ايهب لنا من جهتهم وجوز ان تكون بيانية كانه قيل هب لنا قارة اعين ثم بينت القرة وفسرت بقوله سبحانه وتعالى من ازواجنا وذرياتنا وهذا مبنى على مجىء من للبيان وجواز تقدم المبين على المبين (روح المعانى ۲۲۶ ج۱۹) فكذلك يمكن التقدير ههنا مثلا اجعل اقامة الصلوة من ذريتي او اجعل مقيمي الصلوة من ذريتي.

تحقیق حدیث عرض اعمال

سوال: یک قسمت از یک رساله که دران نوشته شده است که حدیث عرض اعمال به نبی ﷺ به اجماع محدثین موضوع است ذیلا برایتان تقدیم شده است تادراین موردتحقیق کرده ما راطمئن سازید.

این روایت به اجماع محدثین دروغ است.بلکه روایت قرار ذیل است :عن ابن المبارك انا رجل من الانصار عن المنهال بن عمرو انه سمع سعيد بن المسيب يقول ليس من يوم الا يعرض فيه على النبي امته غدوة وعشية فيعرفهم باسماءهم واعمالهم فلذلك يشهد عليهم.

ترجمه : ابن البارک میفرماید که من از یک شخص انصاری واو ازالمنهال ابن عمرو شنیده است که میگفت من ازسعید ابن المسیب تابعی شنیده ام که هیچروز نیست که به

یک نبی اعمال امتش صبح وشام تقدیم نشود وانها امت خود را به نام ها واعمال ایشان میشناسند تا بر ایشان شاهدی بدهند ،این حدیث نیست بلکه یک سخن غلط منسوب شده به یک تابعی است .."علاوة نه نام از رجل من الانصار ذکر شده است ونه این روایت در کدام کتاب حدیث دیده شده است ،وقرآنکریم این قاعده کلیه رابیان میکند"ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون" (المومنون آیه ۱۰۰)

ترجمه :درعقب ایشان برزخ (حائل)تا به روز مبعوث شدن میباشد."وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ" احقاف ایه ۱۵ این سخن درصحیح البخاری به جاهای مختلف امده است. یجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یارب اصحابی فیقال انك لاتدری ما احدثوا بعدك فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا مادمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم (المائدة ۱۱۷) فیقال ان هولاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم (بخاری ص ۶۶۵)

ترجمه: نبی ﷺ فرمودند که روز قیامت گروه ازامت من اورده خواهد شد وسپس به طرف چپ (اتش جهنم)کشانیده خواهند شد پس من خواهم گفت که ای رب من اینها امتیان من اند به طرف چپ کجا بروند ؟انگاه بالایم صدا خواهد شد که خودت چه میدانی که اینها بعد ازخودت چی بدعت های را به راه انداخته اند پس من درجواب همان سخن بنده صالح (عیسی علیه السلام) را خواهم گفت که مادامیکه من درمیان انها بودم از اعمال ایشان نگرانی میکردم اما وقتکه وفاتم نمودید فقط خودت برایشان نگران بودی سپس برایم عیان خواهد شد که انها بعد ازمن گمراه شده بودند. (بخاری ص۶۶۵)

ازاین معلوم میشودکه اگر به نبی قبل ازان معلومات داده میشد از اعمال بدعتی ها تعجب نمی کرد نبی ﷺدرزندگی اش به حالت بود که میگفت روزهای دوشنبه وپنجشنبه اعمال تقدیم کرده میشود ومن میخواهم که اعمالم درحال پیش شود که من روزه دار باشم"تعرض الاعمال یوم الاثنین ویوم الخمیس فاحب ان یعرض عملی وانا صائم"(رواه ترمذی)

معلوم شد که اعمال به درگاه الله تقدیم میشود نه به قبر نبی ﷺ،وکسی که بااین عقیده باشد که براین عقیده اصرار ورزیده که اعمال به نبی ﷺپیش کرده میشود مشرک میباشد زیرا که صفت الله تعالی را به نبی قائل شده است.

الجواب باسم ملهم الصواب : قابل تعجب است که محررمذکور مدعی اجماع محدثین شده است ولی قول یک محدث را هم به طور شاهدپیش نکرده است،موضوع بودن حدیث

سخن بعید است ولی به ضعیف بودن حدیث هم سند را پیش نکرده است از شیوه تحریرش معلوم میشود که شخص مذکور سخت شکار غلوشده است زیرا که اه جهت موضوع ساختن یا ضعیف ساختن حدیث مذکور شاید درمطالعه کتب حدیث کوتاهی نکرده باشد ولی در تمامی ان چنان سخن به نظرش نرسیده است که دلخواه اوباشد .ورنه حتما انرا درتایید سخن خود پیش میکردبایک تلاش سر سری احادیث ذیل به نظرم رسید که گذشته ازنبی ﷺ بر والدین .دوستان واقارب انسان هم اعمال پیش کرده میشود.

① حدیث مرسل سعید بن المسیب رح راکه محرر بدون حواله نقل کرده است .با پرسیدن از کسی التذکرةللقرطبی راحواله داده است.

② قال الحافظ رح اخرج ابن ابی حاتم والطبرانی وغیرهما من طریق یونس بن محمد بن فضالة عن ابیه ان النبی ﷺ اتاهم فی بنی ظفر ومعه ابن مسعود وناس من اصحابه فامر قارئا فقرا فاتی علی هذه الایة فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا .فبکی حتی ضرب لحیاه ووجنتاه فقال یارب هذا علی من انا بین ظهریه فکیف بمن لم اراه واخرج ابن المبارك فی الزهد من طریق سعید بن المسیب قال لیس من یوم الا یعرض علی النبی ﷺ امته غدوة وعشیة فیعرفهم بسیماهم واعمالهم فلذلك یشهد علیهم ففی هذا المرسل ما یرفع الاشکال الذی تضمنه حدیث ابن فضالة والله تعالی اعلم (فتح الباری ص۸۶ ج۲)

③ فی المواهب مع شرحه للعلامه زرقانی (روی ابن المبارك) عبدالله الذی تستنزل الرحمة بذکره (عن سعید ابن المسیب) التابعی الجلیل ابن الصحابی (قال لیس من یوم الا وتعرض علی النبی ﷺ اعمال امته غدوة وعشیا فیعرفهم بسیماهم واعمالهم) فیحمدالله ویستغفره لهم فاذا علم المسیئ ذلك قد یحمله الاقلاع ولا یعارضه (ما رواه الحکیم الترمذی وقدمناه عن الجامع الصغیر) لجواز ان العرض علی النبی ﷺ کل یوم علی وجه التفصیل وعلی الانبیاء ومنهم نبینا علی وجه الاجمال یوم الجمعة فیمتاز ﷺ بعرض اعمال امته کل یوم تفصیلا ویوم الجمعة اجمالا (زرقانی ص۳۰۰ ج۵)

سعید ابن مسیب رح درسال ۱۰۰ وفاة شده است وعبد الله ابن مبارک رح در۱۱۸ تولد گردیده است لهذا این سند بامرسل بودنش معلق هم است .امام شافعی رح در عدم قبولیت مرسل متفرد است مگر مراسیل سعید ابن مسیب را حجت میداند (تهذیب الراوی ص۱۲۰)

معلق به شرط قبول میشود که راوی به روایت عن الثقه ملتزم باشد.مانند تعلیقات البخاری برعلاوه جلالت شأن ابن مبارک بناءبر اعتضاد بالروایات الاخرد انهم ساقط کردن

روایتش درست نیست.

④ تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس علی الله وتعرض علی الانبیاء وعلی الاباء والامهات یوم الجمعة فیفرحون بحسناتهم وتزداد وجوههم بیاضا واشراقا فاتقوا الله ولا تؤذوا موتاکم .الحکیم عن والد عبد العزیز رح (الجامع الصغیر ص۱۳۰ ج۱)

⑤ یک عالم گفت که درجامع الصغیر به همین مضمون یک روایت ازعایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها هم به حواله مسند الفردوس للدیلمی دیده است که درمرور سرسری به نظر بنده نرسید .

⑥ وفی جمع الفوائد عن ابن مسعود رض قال ﷺ حیاتی خیر لکم تحدثون ویحدث لکم ووفاتی خیر لکم تعرض علی اعمالکم فما رأیت من خیر حمدت الله تعالی علیه وما رأیت من شر استغفرت الله لکم للبزار وفی حاشیة اعذب الموارد قال الهیثمی رجاله رجال الصحیح (جمع الفوائد ص۳۴۳ ج۲)

⑦ قال العلامه الوسی رح فی تفسیر قوله تعالی (وجئنا بك علی هولاء شهیدا) فان اعمال امته ﷺ تعرض علیه بعد موته فقد روی عنه ﷺ انه قال حیاتی خیر لکم تحدثون ویحدث لکم ومماتی خیر لکم تعرض علی اعمالکم فما رایت من خیر حمدت الله تعالی علیه وما رایت من شر استغفرت الله تعالی لکم بل جاء ان اعمال العبد تعرض علی اقاربه من الموتی.

⑧ فقد اخرج ابن ابی الدنیا عن ابی هریرة رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تفضحوا اموا تکم بسیئات اعمالکم فانها تعرض علی اولیائکم من اهل القبور.

⑨ اخرج احمد عن انس رض مرفوعا ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلك قالوا اللّٰهم لا تمتهم حتی تهدیهم کما هدیتنا.

⑩ واخرجه ابوداؤد من حدیث جابر رضی الله تعالی عنه بزیادة والهمهم ان یعملوا بطاعتك.

⑪ واخرج ابن ابی الدنیا عن ابی الدرداء رض انه قال ان اعمالکم تعرض علی موتاکم فیسرون ویساؤن فکان ابو الدرداء یقول عند ذلك اللّٰهم انی اعوذ بك ان یمقتنی خالی عبد الله بن رواحة اذا لقیته یقول ذلك فی سجوده والنبی ﷺ لامته بمنزلة الوالد بل اولی (روح المعانی ص۱۴۳ ج۱۳)

⑫ علامه الوسی رح درروح المعانی بعد از احادیث فوق میفرماید که علامه مناوی رح حدیث عرض الاعمال علی النبی ﷺ را نقل کرده است .دراحادیث فوق الذکر سند حدیث شماره ششم صحیح و سند حدیث شماره چهارم حسن است وبه تقویه احادیث شماره نهم ودهم نیز نامهای امام احمد وامام ابو داود رح ضامن است.

محرر دردعوای خود دو ایه از قرآن کریم ویک حدیث را پیش کرده است ،استدلال کردن اواز ان چنان بدیهی البطلان است که در مورد ان ضرورت به نوشتن چیزی نیست ولی به خاطر مینویسم که علم مبلغ هم اشکار شود:

① مضمون کامل ایه کریمه قرار ذیل است "حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون ،لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون "

ترجمه : یعنی هنگام که زمان مردن مجرمین فرا رسد پس مهلت طلب میکنند تا اعمال نیک را انجام دهند ،درجواب انها گفته شده است که حالا بر گشتن انها هیچ امکان ندارد.

حاصل ان این شد که بعد از مرگ هیچ کسی بر گشته نمیتواند.از این طرف سلسله رفتن ارواح واعمال جریا ن داردوطبق احادیث رونده گان بعدی با رونده گان قبلی ملاقات های نیز میکنند ،همچنین درصورت ایصال ثواب به اموات ثواب هم میرسد .

② ایه دومی این است :"ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیامة وهم عن دعائهم غافلون "یعنی بت از درخواست های تابعداران خود بیخبر است ،این با مسأله زیر بحث چی تعلق دارد؟

③ از حدیث "یجاء برجال من امتی ...الخ"معلوم شد که نبی کریم ﷺ بعض مردم را به قیافه های انها نمیشناسد،این مضمون خلاف عرض اعمال نیست ،زیرا که اعمال امت به نامهای انها تقدیم میشودکه از ان معرفت قیافه نمیشود..دردوازده روایت دو روایت طور است که به جای اسماء،سیماءاست که شاید سهو ناسخ باشد

محرردراخیر معتقدین عرض اعمال را به شمول امت مسلمه ،کبار صحابه ومحدثین جلیل القدر را مشرک پنداشته مینویسد که "انهاتی رالهساعته الله "

بر محرر است که اولا حد تام مانع وجامع مشرک را بیان کند سپس دخول عرض اعمال را در ان ثابت کند ،اگر محض شنیدن ازفاصله های دورالوهیت باشد خواه به هر ذریعه که باشد پس مردم که امروز د رخانه نشسته حالات تمام دنیا را به چشمان سر میبینند ومیشنود آیا همه درخیال محررا له اند ؟

بسم الله الرحمن الرحيم
وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب

دَفعُ الوَسواس
عن قصّة القِرطَاس

حقیقت قصه قرطاس

سوال : حقیقت واقعه قرطاس در وقت وفاة نبی ﷺ چیست؟ وتحقیق وتفصیل اعتراض که بالای سیدنا عمر رض میشود چیست؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نبینا ﷺ روز پنجشنبه چهار روز قبل از وفاتش به صحابه کرام گفتند که قرطاس یعنی کاغذ بیاورید تا به شما چیزی بنویسم تا بعد از من هیچگاه گمراه نشوید .حضرت عمر رض فر مودند که حالا رسول الله ﷺ مریض است واورا تکلیف ندهید وبرای حل وفصل موضوعات مهم قرآن برای ما کا فی است .ورای بعض اشخاص نامعلوم الاسم این بود که تحریر باید شد دران وقت بعض اشخاص که نام های ایشان در کدام روایت نیامده است گفتند "اهجررسول‌الله ﷺ استفهموه" یعنی آیا اوان جدایی ایشان است؟ از اوبپرسید،پس رسول الله ﷺ حکم عدم نوشتن را صادر کرد.ودرحالیکه بعدازان چهار روز دیگر هم حیات داشت درمورد ان هیچ چیز نگفت.قصه همین قدربود که بیان شد مگر اهل تشیع بالای عمر رض چهار اعتراض رابه نهایت شوروزور نموده اند.

① حضرت عمر رض گفته است که او ﷺ هذیان گویی میکند (نعوذبالله‌من‌ذلک)معنی هجر را هذیان کرده وقول را به عمر رض منسوب میکنند .

② مانع نوشتن چنان خط ضروری شده است که تا به روز قیامت مانع گمراهی میشد . که درضمن ان نافرمانی رسول الله ﷺ ونقصان مسلمین شده است .

③ معنی حسبنا کتاب الله گفتن عمر این است که به احادیث ضرورت نیست.

جواب اعتراض اول :① لفظ هجر سخن عمر رض نیست،درهیچ کتاب اهل سنت ثبوت این افتراءدیده نمیشود ،حافظ ابن حجر رح درفتح الباری نگاشته است که دریک روایت هم نیست که سخن عمررض است شاه عبدالعزیز رح درتحفه اثناعشریه فرموده است که علمای شیعه که درباب تجسس وعیب گشایی مشق وتمرین خصوصی میکنند سالها میشود که درتلاش اند تا روایت را درزمینه بیابند مگر کامیاب نشدند.لهذا اگر کدام عالم اهل حق انرا مقوله عمر پنداشته باشد تأثر شیعه است زیرا انها به تبلیغ این موضوع چنان فشار وارد کردند که بعض خواص هم فریب خوردندکه مثال های بسیار ان موجود است ،مثلا درمذهب امام مالک رح جواز متعه انقدر شهرت یافت که محققین همچو ن صاحب هدایه هم فریب خوردند وفریب خوردن یک عالم بزرگ کدام سخن عادی نیست بناء ما مطالبه کرده ایم که این سخن را به یک روایت درست وصحیح تقدیم کنید .اولاسخن بدون سند هر شخص روایت معلق شده نمیتواند معلق به ان حدیث گفته میشود که کدام محدث بدون ذکر سندانرا گفته باشدثانیا صحیح پنداشتن هرروایت معلق هم اشتباه است ورنه سند یک چیز بیکاره خواهد بود مولانا عبد الحی صاحب رح درظفر الامانی فرموده است."تلك الاخبار لايعتبر بها ما لم يعلم سندها ومخرجها (الى ان قال)المرسل انما هوما ارسله راوى الحديث وترك الواسطةبينه وبين نبى ﷺ لاخبر دقول كل من قال قال رسول الله ﷺ والالزم ان يكون قول العوام والسوقية . قال رسول الله هكذامرسلا والوجه فيه ان الارسال والانقطاع ونحو ذلك من صفات الاسناد ويتصف الحديث به بواسطته فحيث لااسناد فلا ارسال ولا انقطاع ولا اتصال وان ماهو مجرد نقل اعتمادا على الغير ومن المعلوم ان صاحب الهداية وغيره من اكابر الفقهاومولف احياالعلوم وغيره من اجلة العرفاءليسوا من المحدثين ولامن المخرجين وان كانوا فى الفقه والتصوف وغيرهما من الكاملين"(ظفر الامانى ص۱۸۹)

② معنی هجر محض هذیان نیست بلکه به معنی جدایی هم است "قال الله تعالى واهجرهم هجراجميلا" این معنی را علمای لغت وشراح حدیث هم نوشته اند .

درص۱۰۱ ج۸ فتح الباری است که : ويحتمل ان يكون قوله اهجر فعلاماضيا من الهجر بفتح الهاء وسكون الجيم والمفعول محذوف اى الحياة وذكر بلفظ الماضى مبالغة لمارأى من علامات الموت.

وعلامه محمد طاهر گجراتی در ص۴۷۵ج۲ مجمع بحار الانوار (که خاص لغت حدیث

است) میفرماید "ویحتمل ان یکون معناه هجرکم رسول الله ﷺ من الهجر ضد الوصل "بلکه درحقیقت معنی اصلی این لفظ جداشدن است وسبب استعمال شدن ان به هذیان نیز این است که ازعقل جدا میشود وهمین معنی بیشتر صحیح ومتبادر است درزبان اردو هم هجر در مقابل وصل استعمال میشود ودرحدیث قرطاس هم این زیاد مناسب است و به معنی هذیان به دوعلت درانجا سازگارنمیشود:

(الف) شبه هذیان بران سخن میشودکه خلاف عقل باشد ،یک پیغمبر دراخرین لمحات زندگی خود میگوید که یک کاغذ بیاورید تاهدایت نامه اهم برای تان بنویسم ،دراین جمله کدام لفظ خلاف عقل است که هذیان پنداشته شود؟

(ب) در روایت بعد از هجرلفظ استفهموه است یعنی شما ببر سید پس اگر معنی هجر هذیان پنداشته شود به استفهموه بی ربط میشودزیرا کسیکه درحالت هذیان باشد دوباره پرسیدن از اوخلاف عقل است.

حالا ببینید که به معنای جدایی چقدر مناسب است هنگام که رسول الله ﷺ جهت نوشتن هدایت نامه کاغذ خواست چون شارت برقی بر دلهای صحابه کرام ان لحظه قیامت گونه وفات ایشان مستحضر شد ، شعر :

حیف درچشم زدن صحبت یارآخرشد روئے گل سیرندیدیم وبہارآخرشد

زیراکه چنین نوشته ها دروقت اخیر میشود فلهذا انها گفتند "اهجرا استفهموه"یعنی ،ایا شما جدا میشوید ،اگر ازشما بپرسم ،وکسی که این لفظ را گفته است درجذبه عشق ومحبت گفته است وکسی دلش ازجذبه محبت خالی باشد نمیتواند ان درد را درک کند ،شعر :

چو دل بمہر نگارے نہ بستہ ای مہ تراز سوز درون دنیازما چہ خبر

③ فرض محال اگر این لفظ به معنی هذیان هم باشد با همزه انکاری امده است ، واستفهام انکاری است که شاید از طرف کسانی گفته شده باشد که میخواستند نوشته شود یعنی جهت تقویه رای خود گفته اند که چرا درتعمیل حکم رسول الله ﷺ تاخیر میشود؟ایا معاذ الله به نبی ﷺ هذیان واقع شده است ؟این مطلب راشراح حدیث هم بیان کرده اند ،این روایت دربخاری هفت جای املاء است.جز کتاب الجهاد درشش موضع دیگر با همزه استفهام

آمده است ودرکتب دیگر نیز علامه استفهام موجود است .پس اگر دریک روایت همزه نباشد حرج نیست ،اگر درجمله اسانید متعددیک واقعه دریک سند کدام لفظ نباشد یقینا گفته میشود که این لفظ از راوی فراموش شده است .به همین سبب حافظ رح در ص۱۰۱ ج۸ فتح الباری میفرماید که "الراجح فیه اثبات الهمزة" علاوه براین بغیر از اداةاستفهام هم استفهام میباشد.

خلص سه جواب فوق این است که اولا لفظ هجر مقوله عمر رض نیست ،ثانیا اگر بالفرض گفته هم باشد به معنی جدایی است نه به معنی هذیان که کلمه محبت خاص است نه اینکه گستاخی .ثالثا اگر هجر به معنی هذیان هم باشد استفهام انکاری است ،حالا ارباب عقل فکر کنند که ایا دراینااعتراضات روح باقی است ؟تاکه انها جواب این سه سخن را نگفته اند ، ثابت نمایند که لفظ هجر مقوله عمر رض است ،سپس ثابت نمایندکه معنی هجر جز هذیان چیزی دیگر شده نمیتواند ،یا جز هذیان معنی دیگر دراینجا مناسبت ندارد ،سپس ثابت نمایند که همرای این لفظ معنی استفهام نیست ،یا نمیتوان استفهام انکاری شد ،، یاد اورشدن این اعتراض سخت بیغیرتی است .

جواب اعتراض دومی : قبل از این نکات ذیل غور طلب اند :

① این آیه ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ بالاتفاق قبل از قصه قرطاس واقع شده است،پس سوال ایجاد میشود که اگ چنین تحریر ضروری باقیمانده باشد دین هرگز کامل شده نمیتواندومعاذ الله این ایت غلط ثابت میشود.

② قصه قرطاس درروز پنجشنبه شده است ورسول الله روز دوشنبه وفات شده است یعنی رسول الله ﷺ مدت چهار روز فرصت مناسب داشت تا این امرضرور را تحریر نماید مگر باوجود ان تحریرنفرمودند که نعوذ بالله این یک الزام بزرگ به انها خواهد بود ..ترک کردن یک امرمهم به فرمان عمر ویا ازخوف عمر درفکروباور مسلمان نمی گنجد اگر یک نبی باچنین امور ازتبلیغ خود دست بردارد دینش به امان نمیباشدونبوت یک بازیچه اطفال خواهد بود..اندک فکر کنید ،هنگام ایشان با تمام عرب درمقابله ومقاطعه بود وکفار برایش پیشنهاد کردند که اگر خواهان خانم زیبا باشید زیباترین خانم برایت میدهیم واگر خوهان سلطنت باشی سلطان تمام عرب میسازم مشروط براینکه معبودان مارا بدگویی نکنید. و

کاکایش ابو طالب برایش میگوید که من نمیتوانم با تمام عرب مقابله کنم بناه از تبلیغ خود دست بردار ولی ایشان ﷺدرجواب میگویند که قسم به الله که اگر افتاب را در یک دستم ومهتاب را در دست دیگرم بنهند به چیزی که مامور شده ام دست نخواهم بر داشت یعنی ازگفتن کلمه حق خاموش نخواهم شد ،غرض اینکه ایشان درچنان وقت خطرناک کمه با تمام عرب درجنگ بود گفتن حق را ترک نکرد حالا چرا ترک کرده باشد؟وشاید که در خلال این مدت سه چهار شبانه روز عمر رض رفته باشد دران فرصت چرا ننوشت؟

③ اگر عمر رض تحریر کردن چنان یک امر ضروری را منع کرده باشد پس بر علی رضی الله تعالی عنه وغیره صحابه کرام فرض بود که باعث نوشتن ان میشدند ولی انها هیچ توجه هم نکردند ،پس نسبت به عمر رض ملامتی بیشتر به علی رض متوجه میشود زیرا که به زعم شیعه او نزدیک ترین شخص به ایشان بود ،ونیز چنین حکم غالبا به اعضای فامیل کرده میشود واشکار است که مخاطب علی رض بوده است ولی ایشان تعمیل حکم نکردندوعلاوة درمسند احمد صراحة گفته شده است که این خطاب به علی رض بوده است.

④ ازجمله تمام صحابه رض جز ابن عباس رض این واقعه را روایت نمیکند واز جمله هزار ها شاگرد ابن عباس رض صرف دو پسرش عبید الله وسعید ابن جبیر ناقل ان اند .

⑤ مدت زیاد قبل از قصه قرطاس حدیث ثقلین ارشاد شده است ودران خود نبی ﷺ فرموده است که من برای شما دو چیز گرانبها راگذاشته ام اگ شما به ان چنگ بززنید هر گز گمراه نخواهید شد پس اگر چیزنوشتنی قصه قرطاس چنان ضرور باشد تکذریب حدیث ثقلین لازم می آید.بعد از غورکردن به این امور عقل سلیم به تسلیم شدن یکی ازدو چیز مجبور میشود:.

① یا اینکه این قصه به کلی غلط است ،دین کامل شده بود وچنان یک امر ضر.ر هر گز باقی نمانده بود ونبی کریمﷺ هر گزاراده نوشتن چیزی خلاف از نص قرآنی رانکرده است، این قصه بی بنیاد محض یک نیرنگ دشمنان دین است که ایه "الیوم اکملت۔" وحدیث ثقلین راتکذیب کنند.وبا ثابت ساختن تقیصر نبی امین ﷺدرتبلیغ رسالت تمام دین را مشکوک سازند مگر تخریج محدثین همچون بخاری رح این نظریه را تردید میکند.

② یا حضور ﷺ محض به خاطر ازمودن صحابه خود فرموده بود که درحقیقت نه

چیزی باقی مانده بود ونه ضرورت به ان بودونه واقعا ایشان چنین اراده داشتند بلکه مقصد ایشان محض امتحان بودکه این مردم تابه کدام حد در ایمان خود راسخ القدم اند.

اگر خدای ناخواسته اکابر صحابه به تعمیل این حکم مستعد میشدند حضور ﷺنهایت غمگین شده ومیفرمود که بعد از ایه "الیوم اکملت لکم "شمامنتظر کدام تحریر هستید ایا دین راکامل نمی پندارید ؟.مگر الحمد لله که صحابه کرام درامتحان ممتاز شدند وامتیاز خاص نصیب عمر رض بود که فرمود قرآن به ما کافی است ،چند شخص نامعلوم که نوشتن را تایید کرده بودند شاید اشخاص جدید الاسلام بوده باشند.اگر کدام شخصیت ممتاز از صحابه کرام طرفداری نوشتن را کرده میبود حتما نامش درکدام روایت درج میشد ،کما هو ظاهر من دأب المحدثین پس اختلاف ان گروه مردم جدیدالاسلام موردپسندرسول الله ﷺ نشده فرمودندکه "قوموا عنی"

دودلیل قوی بر این است که فرموده ایشان به طور امتحان بوده است :

① درحالکه آیه کریمه "الیوم اکملت لکم دینکم "ازاکمال دین واتمام نعمت خبر داده است پس ناممکن بود که نبی کریم ﷺبا اظهار کردن حاجت به چنین تحریر دین را ناقص ونعمت خداوندی را ناتمام سازد.

② صفت را که شما به تحریر قرطاس فرموده اید ،دو چیز که دارای ان صفت بود ایشان ﷺ در حدیث ثقلین به امت سپرده بودندپس حالا به تحریر مجددان چی ضرورت بود ؟ چنان حاجت وقت احساس میشد که ان صفت درحدیث ثقلین نبوده باشد ،لهذاناممکن است که رسول الله ﷺبا حدیث خود مخالفت نماید.

علامه ابن تیمیه وغیره به این نظر اند که رسول الله ﷺمیخواست در ان هنگام خلافت نامه را به نام ابوبکر صدیق رض بنویسد وقرینه نظر خود را فرموده ایشان ر ابه عایشه صدیقه فرا ر میدهندکه ایشان ﷺفرمودند که پدر وبرادرت رابخواه تا برای ایشان وصیت نامه بنویسم تا مردم بعد از من با خلافت او مخالفت نکنند ،ولی سپس فرمودند که بگذار "یأبی الله والمومنون الا لابی بکر اه"چون ایشان ذریعه وحی مطمئن کرده شدند اراده خویش را ترک فرمودند .اگر این هم تسلیم کرده شود که انها ﷺبعد از اطمینان هم اراده نوشتن را اشکار کرده وبه مشوره عمر رض موافقت کرده از اراده خود منصرف شدند این راز نهفته است که

تعیین خلیفه به اساس تفویض الی اهل الحل والعقد جاری شود ،وتصور جاهلی رسم ولی العهد در اسلام با قی نماند ،دربسیاری مواقع ایشان بعد از نزول وحی بانظر عمر رض موافقت کرده اند دراین موقع هم سکوت ایشان به اسا س موافقت عمر باوحی الهی بود. این را شیعه هم تسلیم میدارند چنانچه دریک کتاب نهایت معتبر شیعه (فلك النجاة ص۳۲۶ ج اول)این الفاظ موجود است "واماسکوته علیه السلام بعد التنازع فلما کان من عدته بل کان بوحی"

اپنے من میں ڈوب کر پا جا سراغ زندگی تو اگر میرا نہیں بنتا نہ بن اپنا تو بن

پس اگر این اختلاف نظر عمر رض طبق الهام الله تعالی بود(کماوقع فی مواضع شتی)پس شمردن آن درمناقبش بدیهی است ،واگر شدت مرض وتکلیف نبی کریم ﷺرامد نظر گرفته اختلاف کرده باشدپس نوعیت ان عین موقف علی رض درصلح حدیبیه است که از محو کردن لفظ رسول الله ﷺامتناع ورزید واهل تشیع هم انرا در مناقب علی رض میشمارند.

جواب اعتراض سومی :این بعینه همان قول است که خود ایشان درحجةالوداع در حضور صدها هزار فرمودند که "لن تضلوا ما ان تمسکتم به "اگر معنی "حسبنا کتاب الله "گفتن عمر رض این باشد که به حدیث ضرورت نیست ،پس معنای "حسبنا الله "درقرآن کریم هم این خواهد بود که الله کافی است وبه رسول ضرورت نیست الهاهوجوابکم فهوجوابنا

حقیت این است که این مقوله زیبا ی سیدنا عمر رض روح ایمان واپینه کمالات ایشان رض است ، آیا اسمان را به همین بزرگیش نمی بینید؟! فقط. وهذا آخر الکلام والحمدلله رب العالمین. رشیداحمد

★★★★★★★
★★★★★



بسم الله الرحمن الرحيم
وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

مَجالُ التّحرير لخَيالِ الزّمهرير

تحقیق عمیق درمورد حدیث"اشتکت النار الي ربها"

یک اقتباس حضرت مولانا الاستاذ العلام مفتی رشید احمد صاحب لدهیانوی ثم خیر پوری محدث دار العلوم کراچی از تقریر بخاری.

عن النبی ﷺ انه قال اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوٰة فان شدة الحر من فيح جهنم واشتكت النار الى ربها فقالت يارب اكل بعضى بعضا فاذن لها بنفسين نفس فى الشتاء ونفس فى الصيف وهو اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهرير ....جامع بخاری ص،، ج،

آیا در جهنم طبقه زمهریر هم وجود دارد؟: درتمام امت به صورت عموم پنداشته شده است که جهنم دارای دو طبقه ناریه وزمهریریه مشتمل است.ثبوت طبقه زمهریریه درخزانه سنت وکتب دیده نشده است ،بلکه بر عکس درقرآن کریم "لایذوقون فیها بردا ولا سلاما، الاحمیما وغساقا "فرموده شده است ،نکره تحت نفی قرار داده برودت وزمهریریت را از جهنم سلب کرده است تخصیص برد به نافع درست نیست ،زیرا که برد استثنای ضار نیست چنانچه به "الاحمیما وغساقا"شراب ضار استثناکرده شده است ،اگر تخصیص بالقرائن کا فی پنداشته میشدپس به استثنای شراب ضار هم ضرورت نبود..دراصطلاح قرآن واحادیث جهنم مرادف نار ساخته شده است ،همین سبب است که درهر جای قرآن وسنت که از دوزخ یاد اوری شده است به لفظ جهنم کمتر وبه لفظ نار بیشتر شده است .چنانچه ارشادات است :"فاتقوا النار التى وقودها الناس والحجارة" ، "عليهم نار موصدة" كأنها ترمى بشرر كالقصر"، "كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب" لفظ نضج دلیل واضح براین است که عذاب جهنمی ها صرف ذریعه اتش خواهد بود ،ودرمورد اینکه داغ کرده میشوند ارشاد است "يوم تكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم "دراینجا هم لفظ کی استعمال شده است که

به معنی داغ کردن است .درحدیث شریف امده است که عصاة المومنین از اتش جهنم در حال کشیده خواهند شد که زغال گشته اند وفرمودند که اتش بر دلهای انان اثر نخواهد داشت . ابوطالب درآتش زحزاح خواهد بودوبه "اربعہ العار وعرضت علی العار "درمورد حابسة هرة واول من سیب السوائب فرمودند که من انها را دراتش دیدم ؛وفرمودندکه مثال من مثال همان شخص است که اتش را روشن کرده وپروانه ها د ران می افتند او تلاش میورزد که انان را ازاتش نجات دهد مگر انها بر او غالب شده دراتش داخل میشوند؛درمورد غلول وعید فرمودند که "ان الشملة التی اصابها یوم خیبر من المغانم لم تصبها المقاسم لتشتعل علیه العارا"وفرمودند که "شراکا اوشراکان من العار"غرض این که مثال های بی شمار وجود دارد که به جهنم اطلاق نار شده است اگر تمامی انها یکجا گردد کتاب ضخیم ساخته خواهد شد ودرحدیث زیر بحث هم فرموده شده است که اشتکت النار واشتکت الزمهریر گفته نشده است.واذن نفسین هم به اتش داده شده است ،اگر طبقه زمهریریه وجود میداشت پس در این ذخیره بزرگ ازنصوص قرآن وحدیث مثال ان وجود میداشت ویا کم ازکم از قرون مشهود لها بالخیر یک قول ازصحابه کرام تابعین ویا مذاهب اربعه موجود میبود.

اگرفرضا مجودیت طبقه زمهریریه تسلیم کرده هم شود یک اشکال بزرگ را دچار میشویم که درموسم شدت سرما هم باید حکم تاخیر صلوةمیبود ،درحالکه درحدیث شریف صرف "ابردوا بالصلوة فان شدة الحر "فرموده شده است اگر طبقه زمهریریه وجود میداشت پس درشدت سردی زمستان هم باید حکم تاخیر صلوة میشد زیرا که سردی هم ازنفس کشیدن جهنم به میان می اید،چنانچه حرارت از اثار غضب است برودت هم از اثار غضب است این چنین عنقریب بیان خواهم کرد درشدت حرارت لقرب الشمس یالنفس جهنم منافاة نیست زیرا که شمس هم از جهنم حرارت میگیرد پس حرارت شمس بعینه حرارت جهنم است،واز این چنین اشکال وارد میشود که چنانچه شمس از جهنم حرارت اخذکرده در دنیا شدت حرارت ایجاد میشود درموسم سرمایی ازان برودت اخذ باید کرد که ذریعه ان کره زمین سرد شود ولی بر عکس درزمستان هم شمس حرارت تولید میکند.

مطلب حدیث: حالا سوال مطرح میشود که درصورت که موجودیت طبقه زمهریریه ثابت نیست پس مطلب "اشد ما تجدون من الزمهریر"چیست؟وجهنم چطور سبب سرد شدن

(۱)اشیاء با گرم شدم انبساط کرده وبا سرد شدن انقباض میکند،همین سبب است که راه اهنی ریل را قطعه قطعه ازهم جدا میسازند ودربین هر قطعه فاصله کافی رامیگذارند تا انبساط که درمقابل گرم شدن هوا واحتکاک پایه های ماشین به وجود می اید ،درهمین فاصله ها جاگرفته باعث کج شدن ویا شکستن راه اهن دروقت حرکت ماشین با وزن زیاد نشده ازافتادن ماشین هم جلوگیری شود.

(۲) چیز متخلل سبک وچیز متکاثف ووزمین میباشد،مانند کاه وآهن.

(۳) چیزسبک سریع الحرکت وسهل الانجذاب میباشدواثر محرک وجاذب را زود تر می پذیرد ،وچیز وزمین بطئ الحرکت وصعب الانجذاب میباشد واثر اشیاءجاذب ومحرک را زود نمی پذیرد .

حالا بدان هنگام که جهنم نفس خود را خارج میکند هوای خارج به سبب گرم بودنش متخلل میشود سپس نفس دوم جهنم داخل میشود وخارج نمیشود زیرا هنگام که جهنم نفس خود راداخل کند هوای گرم چون به سبب تخلل سبک میباشدبا گرفتن نفس داخل میشود، وهوای سرد چون متکاثف ووزمین میباشددردنیا باقی میماند،وباعث شدت بیشتر سردی میشود،ازیک جانب کرةالماءواز جانب دیگر تلاصق زمهریر به جهنم باعث برودت میشود.

اشکالات فلسفي درحديث :

یک اشکال از طرف فلاسفه بر حدیث وارد میشود که با تجربه ثابت گردیده است که باعث گرم شدن وسرد شدن هوا کره افتاب است یعنی به نقاط که نزدیک میشود گرم شده واز نقاط که دور میشود سردمیشود.پس نفس کشیدن جهنم چسان با عث گرمی وسردی شده میتواند؟واین نظریه تا کدام حد صحت دارد؟

اشکال فوق دوجواب دارد : یکی اینکه دراسباب تزاحم نمیباشد،اسباب یک چیز مختلف ومتعدد شده میتواند،چنانچه سبب گرمی وسردی هم قرب وبعد افتاب شده میتواندوهم نفس کشیدن جهنم شده میتواندچنانچه درحدیث بیان شده است.بلکه اسباب زیاد دیگر هم دارد مثلا نقاط بلند باعث سردی میشود وکنار دریا نزدیکی ودوری کوه سار ،اختلاف صلابت ورخاوت قطعات زمین انواع اراضی شوره ،حرکت هوا جریان بادهاوغیره .

اگر فقط قرب وبعد افتاب سبب تغیر هوا باشد ،پس میان هوای سبی وکویته انقدر فرق

نباید بود.درحالیکه عرض البلد این دو فقط ۴۳دقیقه است.مگر با وجود ان کوئیته سرد وسبی گرم است.ویک اشکال دیگر بر این وارد میشود که اگر جهنم باعث سردی وگرمی میبودپس قطب شمال وجنوب شش ماه گرم وشش ماه سرد باید بوددرحالیکه انجا همیشه سرد است.همچنان درمدار سرطان مدار جدی دربیست وسه ونیم درجه عرض البلدهشت موسم داردهر فصل درسال دوبارچرا می اید ؟جواب ان این است که ثبوت این اعتراض بر این امر موقوف است که محققین همسان شدن هوای عرض تسعین را درتمام سال که برابر ذره هم فرق نداشته باشدثابت نماید.اگر برابر ذره هم فرق داشته باشدچنانچه تقاضای عقل است زیرا که درطول شش ماه افتاب درانجا درحالت طلوع میباشداگر چه از افق تقریبا ۵.۲۳ بیشتر بلند نمیشودپس هیچ اشکال نیست.همچنان این امر تحقیق کرده شود که در عرض البلد کمتر ازمیل کلی درموسم های شش گانه یک زمستان اززمستان دومی ویک تابستان از تابستان دیگر چقدر تفاوت داشته میباشد پس هیچ اشکال نیست واگر عدم تفاوت متحقق شود پس جهت دفع کردن اصل اشکال جواب دومی متعین میشود که عنقریب میرسد.

اشکال دومی این است که حرارت جهنم دفعة باید به وجود ایدمگر درحالکه به صورت تدریجی میباشد.جواب ان این است که دفعة تبدیل شدن موسم به صحت مضر میباشدبناء الله تعالی حرارت جهنم را به تدریج درزمین پخش میکند؛ونیز ممکن است که نفس جهنم دفعة خارج نمیشودبلکه به تدریج خارج میشود سبب ظهور ان این است که درصورت که جهنم به حیوان مشابه شد پس درتمام سال دوبار تنفس میکند شش ماه گرفتن هوا وشش ماه خارج کردن هوا که به شکل تدریجی اجراءمیشود.

اشکال سومی این است که حرارت جهنم با قرب شمس وبرودت جهنم با بعد شمس چرا متلازم شده است.جواب ان این است ،حکمت اشکارشدن حرارت جهنم دروقت نزدیک شدن افتاب وبرودت جهنم دروقت دور شدن افتاب این است که تعادل تغیرات جوی بر قرار باشد ورنه هوا درتمام سال یکسان خواهد بودوفصل های مختلف به میان نخواهد امد که سراسر خلاف حکمت است.نیز به قدرت الهیه درموسم گرما درداخل بدن قوت مقاومت با گرمی ایجاد میشود.جواب دومی اصل اشکال این است که افتاب هم حرارت خود را از جهنم اخذ میکند یعنی افتاب حرارت جهنم را جذب کرده به زمین رها میکند.چنان چراغ دستی ولتاج را از بطری جذب کرده روشنی میکند ،وچنانچه شیشه حرارت افتاب راجذب

کرده بر روی اشیاء انعکاس کرده اشیاء رامیسوزاند،پس سبب ظاهری افتاب است لیکن حرارت ان از جهنم است لهذاسبب بودن جهنم به سردی وگرمی درست است.پس این اشکال است که این تقریر مستلزم ان امر میشود که درنفس افتاب حرارت کم وبیش باشد درسردی حرارت ان زیاد میشود ودرگرمی حرارت ان کم میشد در حالیکه حقیقت خلاف ان است درموسم سرما سردی هرگز به این معنی نیست که حرارت افتاب کم شده است بلکه تمازت افتاب به همان اندازه میباشدکه درموسم گرمی بود مگر علت عدم احساس شدن ان این است که درموسم سرما کره افتاب از زمین دور میشود؛جواب ان این است که این به ان امر موقوف است که کم شدن وبیش شدن حرارت افتاب ثابت شود ممکن است که علت کمی وبیشی حرارت هوا کم وبیش شدن حرارت درکره افتاب باشد.مگر این فرق رامحسوس کرده نتوانیم .دوم اینکه اگر تسلیم کرده شود که تفاوت درکره افتاب نیست پس میتوان گفت که،افتاب باجذب کردن حرارت نفس خارج جهنم چنان مرکز حرارت افتاب میشود که جهنم باگرفتن نفس ان حرارت رادوباره گرفته نمیتواندپس نفس داخل محض حرارت هوا راجذب میکند وحرارت افتاب راجذب کرده نمیتواند.اگر این شبهه وارد شود که حرارت سابقه شمس علی حالها قائم باشد ودرهر سال اینده بالاثرنفس خارج جهنم حرارت ان بیشتر باید شد.جواب ان این است که جواب خواهیم گفت که عدم ترقی کردن حرارت یک جسم دوعلت داردیکی این که هرچیز جذب کننده حرارت یک ظرفیت محدود دارد که بیشتر از ان استعداد پذیرش را نمی داشته باشد .یعنی یک درجه مخصوص حرارت را جذب کرده میتواند وبیشتر از انرا جذب کرده نمیتواند.مثلا:شیشه اتشی برق طبق استعداد خود درجه مخصوص حرارت را جذب کرده میتواند .سبب دومی ان این است که درجه حرارت منفعل از درجه حرارت موثر بیشتر شده نمیتواند.مثلا: ترمامیتر اگر دراب گرم گذاشته شود همان درجه مخصوص حرارت رادروقتکم جذب کرده سپس اگر ساعت هم گذاشته شود بیشتر ازانرا جذب نمیکند پس جهنم خواه نفس خود را داخل کند یا خارج کند درهردو صورت درگرم شدن وحرارت افتاب کمی وبیشی ایجادنمیشود.لهذا بکلی درست است که حرارت افتاب ازجهنم ماخود میگردد لهذا سبب حقیقی گرمی وسردی افتاب است.فقط والله تعالی اعلم.

قدضبط هذا التقریر اللطیف النفیس فی حلقة درس الجامع للبخاری احقر تلامذة الشیخ واصغر محمد تقی العثمانی الدیوبندی ثم کراچوی غفرالله تعالی له ولوالدیه ولمشائخه ولجمیع المومنین

والمومنات امین وآخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین۔ غرۃ ربیع الآخر سنہ ۱۳۸۷ ہجری

رای استاذ العلماء حبر نحریرمولانا شمس الحق افغانی درباره تقریر فوق :احقر تقریر املائی مولانا رشید احمد را درباره حدیث اشتکت النار الی ربها ملاحظه کرد.به نظر من ان قواعد خلاف شرع نیست بلکه مطابق ان است.وبه اشکالات که بر حدیث شده است جواب های گرانبها داده شده است .شارحین حدیث به طرف ان کمترتوجه کرده اند الله تعالی به او جزای خیر بدهد که گره های نهایت اهم راگشوده است .آمین (احقر العباد شمس الحق)

ضمیمه تقریر گذشته

یک ازدوستان روایات تحریر شده ذیل را درمورد طبقه زمهریریه برایم عطا کرده است :

① فی تنویر المقباس انه قال امام المفسرین عبدالله ابن عباس رض فی تفسیر قوله عزوجل "حمیم "ماء حار قدانتهی حرۃ"وغساق"زمهریر یحرقهم کما تحرقهم النار (مجموعة التفاسیر ص۲۹۰ ج۵)

② قال العلامه ابو البرکات النسفی رح فی مدارك التنزیل وقیل الحمیم یحرقهم بالحر والغساق یحرقهم ببردہ(مجموعة التفاسیر ص۲۹۰ ج۵)

③ وقال العلامه خازن رح فی تفسیرہ وقیل الغساق عین فی جهنم وقیل هو البارد المنتن. (مجموعة التفاسیر ص۲۹۰ ج۵)

④ وقال الفاضل الشربینی رح "لایذوقون فیها بردا" قال عطاء والحسن ای راحة وروحا ای ینفس عنهم حر النار (وبعدسطرین)وروی عن ابن عباس رض ان البرد النوم ومثله کما قال الکسائی وابوعبیدۃ تقول العرب منع البرد البرد ای اذهب البرد النوم (وبعدسطر "وعن عباس رض الغساق الزمهریر یحرقهم ببردہ(السراج المنیر ص۴۶۲ ج۴)

⑤ قال الامام ابن کثیر رح اما الحمیم فهو الحار الذی قدانتهی حرۃ واما الغساق ضدہ فهو البارد الذی لایستطاع من شدۃ بردۃ الولم ولهذا قال عزوجل "واخر من شکله ازواج "ای واشیاء من هذا القبیل الشئ وضدہ یعاقبون بها (وبعدسطر)وقال کعب الاحبار غساق عین فی جهنم یسیل الیها حمة کل ذات حمة من حیة وعقرب وغیر ذلك فیستنقع فیوتی بالادمی فیغمس فیها غمسة واحدۃ فیخرج منها جلدہ ولحمه عن العظام ویتعلق جلدہ ولحمه فی کعبیه وعقبیه ویجر لحمه کله کما یجر الرجل ثوبه رواہ ابن ابی حاتم. (تفسیر ابن کثیر ص۴۶-۴۴ ج۴)

⑥ وقال العلامه الوسی رح واخرج ابن جریر عن کعب انه عین فی جهنم تسیل الیه حمة کل ذی حمة من حیة وعقرب وغرها یغمس فیها الکافر فیه تساقط جلده ولحمه واخرج ابن جریر وابن المنذر عن ابن عباس رض انه زمهریر (وقال فی تفسیر واخر من شکله ازواج)واخر ای ومذوق اخر وفسرہ ابن مسعود رض کما رواه عنه جمیع بالزمهریر (روح المعانی ص۲۱۵ ج۲۳)

⑦ وقال ابو حیان رح عن ابن مسعود رض واخر من شکله هو زمهریر (البحر المحیط ص۴۰۶ ج۷)

⑧ وقال الشیخ ثناء الله واختلفوا فی معناه قال ابن عباس رض هو الزمهریر یحرقهم ببرده کما تحرقهم النار بحرها ومجاهد ومقاتل هو الذی انتهی برده (تفسیر مظهری ص۱۸۷ ج۸)

دیدن این روایات باعث خوشحالی ام شدکه کم ازکم منشأاست بنده نتوانست که سند این روایات راتحقیق کند به هر صورت امور ذیل قابل غور است:

① محدیث این روایات راتخریج نکرده اند،وتخریج مفسرین موزون نخواهد بود. فانه لکل فن رجال.

② این تفسیر نه حقیقة مرفوع است ونه حکما اگر غیر مدرک بالقیاس وغیر مستنبط من القرآن وغیر مفهوم من اللغة باشدپس واقعا به حکم رفع خواهد بود.

③ اگر این تفسیرازنبی کریم ﷺ ثابت میبود صحابه ومن بعدهم دران اختلاف نمی کردند.

④ تفسیر کعب احبار رض وتفصیل بیان شده او به سبب غیرمدرک بالقیاس بودن ان درحکم مرفوع است ،پس قول زمهریر که مرفوع است صلاحییت معارضه انراندارد.

⑤ بعض مفسرین انرا به قیل نقل کرده اندکه به ضعف ان دلالت میکند.

⑥ درقرآن وحدیث انواع مختلف انذار وتخویف بانهایت شرح وبسط بیان شده است مگر درهیچ جای ذکر زمهریر دیده نشده است. درمعرض بیان سکوت عدم دلیل است.

⑦ دراصطلاح قرآن وحدیث نار وجهنم مترادف اند،ودرتأویلات که در "لایذوقون فیها بردا" شده است همه بلاضرورت وخلاف ظاهر ومتبادر است که ناجایزمیباشد.

⑧ تقریر حدیث زیر بحث (اشتکاء النار) به هر صورت اززمهریر مستثنی است. (کمامرّ) فقط والله تعالی اعلم بتفاصیل کائناته. اللّٰهم اعذنا برحمتک من جهنم وما فیها مما نعلم من انواع عذابها وممّا لانعلم. آمین

رشیداحمد ۲۷/ جمادی الآخره سنه ۷۹ هجری

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

﴿یٰاَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِّاَزْوَاجِكَ﴾ (الی قوله تعالی)

﴿اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیْرًا ۝ وَاذْكُرْنَ مَا یُتْلٰی فِیْ بُیُوْتِكُنَّ﴾ (الآیة)

عُمدَۃُ التّفسیر لِآیةِ التّطهیر

تحقیق اهل بیت

سوال : اهل تشیع میگویند هنگام که این ایه کریمه ﴿اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیْرًا﴾ نازل شد پس نبی کریم ﷺ سیدنا علی وسیدتنا فاطمه وحسن وحسین رض عنهم را درکمپل خود پیچانیده دعا کرد ..عایشه رض هم درخواست کرد مگر ایشان به او اجازه نداد. حقیقت این قصه چطور است؟بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مرادازآیه کریمه "انما یرید الله "بنا بردلائل ذیل ازواج مطهرات اند.

① درسیاق وسباق ایه ذکر ازواج مطهرات است.

② شأن نزول این ایات این است که بعد ازفتوحات ازواج مطهرات خواهان اندک توسعه شدند پس این ایه نازل شد ﴿یٰاَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِّاَزْوَاجِكَ اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا وَزِیْنَتَهَا فَتَعَالَیْنَ اُمَتِّعْكُنَّ وَاُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِیْلًا ۝ وَاِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وَالدَّارَ الْاٰخِرَةَ فَاِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِنٰتِ مِنْكُنَّ اَجْرًا عَظِیْمًا﴾ که به ازواج مطهرات رض اختیار داده شدکه خوش گذری دنیارا اختیارمیکنند ویا الله ورسولش رااختیارمیکنند که ممتاز ترین خانم دراین امتحان عایشه صدیقه رض بودوبقیه ازواج مطهرات هم کامیاب شدند که انها در مقابل زندگی دنیا معیت نبی ﷺرااختیار کردند.دربدل این کامیابی وحوصله مندی الله تعالی بالای ازواج مطهرات نعمتهای ذیل را ارزانی فرمود :

(۱) ﴿ وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴾

دراین ایه ان انعام بیان شده است که الله تعالی دربدل هر کار نیک ازواج مطهرات دوچند اجرمیدهد.

(۲) ﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ ﴾ دراین ایه نعمت دیگر ذکر شده است که الله تعالی ازواج مطهرات بر تمام خانمها فوقیت بخشیده است که هیچ خانم دنیا به رتبه انها رسیدگی کرده نمیتواند.

(۳) ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾ این نعمت دیگری است.

(٤) ﴿ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴾ این نعمت چهارمی است که امهات المونین گردیده تا ابد بردیگر مردم حرام شدند.

(۵) ﴿ لَّا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ ﴾.

دراینجا نعمت پنجم ذکر شده است.

آیه "لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ "دوتفسیر شده است :یکی اینکه خانمهای دارای صفات ماقبل الذکر نبودند برای خودت حلال نیستند.درماقبل اقارب به مهاجرات مقیدشده اند ومطلق النساء به مومنات مقید شده اند.ارشاد است که : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا ﴾ (الآیه) حاصل این است که درخانمهای رشته دار غیر مهاجره ودرخانمهای دیگر کتابیات برای خودت حلال نیست.

دوم اینکه جزخانم های که دروقت نزول این ایه درعقد نکاح خودت اند بقیه تمام خانم ها برخودت حرام اند مطلب این ایه"ولاان تبدل بهن من ازواج"این است که درخانمهای موجوده ات طلاق کردن هیچکدام به نیت تبدیل کردن حلال نیست.دراین انعام دیگر بالای ازمطهرات شده است که برای همیشه به ذات نبی ﷺ مخصوص کرده شدند.

غرض اینکه امتحان بر ازواج مطهرات بوده ونعمت ها هم برای انها بیان میشود پس ثابت

گردید که مراد از اهل بیت ازواج مطهرات اند.

(۳) اگر مراد از اهل بیت سیدنا علی وفاطمه وحسن وحسین باشندپس این اشکال لازم میشود که درحال که الله تعالی خودش بشارت تطهیر اهل بیت راداده است پس دعا کردن تطهیر درحق ایشان تحصیل حاصل است که بی فائده ولایعنی میباشد.

حقیقت این است که مراداز اهل بیت ازواج مطهرات اند وهنگام که دریای رحمت نبوی ﷺ به جوش امد توسعا اولاد خود را هم دراهل بیت شامل ساخته وبرای ایشان دعای تطهیر نمودند یعنی ازواج مطهرات حقیقة دراهل بیت شامل بودند وبشارت تطهیر انها بغیر از دعا داده شده بودونبی ﷺ اولاد خود رانیز توسعا درزمره اهل بیت داخل کردندوبرایشان در دعای خویش طلب تطهیر کردند.چنانچه ام سلمه رض و بناءبر بعض روایات عایشه رض بیشنهاد شمولیت راکردندپس ارشاد شدکه "انك علی خیر" "یا انك الی خیر" یعنی شما درحالت نیکو تر ازانها هستید، زیراکه تطهیر شمارا الله تعالی بدون درخواست من بشارت داده است.

اشکال : درایه تطهیر صیغه های مذکر است،ازواج مطهرات شدن ان چطور درست شده میتواند؟

جواب : درکلام عرب استعمال کردن صیغه جمع به خانمها معروف است .قرآن کریم در قصه موسی علیه السلام میفرماید "قال لاهله امکثوا" درشرح شواهد الکشاف میفرماید : "ربما خوطبت المرأة الواحدة بخطاب الجمع المذکر یقول الرجل عن اهله فعلوا کذا (الی قوله) ومنه قوله تعالی حکایة عن موسی علیه السلام قال لاهله امکثوا. بعدازان دوشعر راهم پیش کرده اند.

فان شئت حرمت النساء سواکم وان شئت لم اطعم نقاخا ولا بردا

فان تنکحی انکح و ان تتعیامی و ان کنت افتی منکم اتأیم

علاوه بر جواب فوق الذکر این هم گفته شده است که لفظ اهل مذکر است پس به سبب رعایت ان صیغه های مذکر اورده شده است ،جواب سومی این است که خود رسول الله ﷺ هم دراهل بیت شامل است پس به خاطر ایشان به صیغه تذکیر خطاب کرده شد.

شیعه ها میگویند که ایت تطهیر اصلا درجای دیگر بود مفسرین به خاطر استدلال کردن انرا درخلال ذکر ازواج مطهرات اورده اند.

جواب این است که شیعه ها خود ایشان به این قول خود به عقیده تحریف القرآن

صراحت میکنند،وحقیقت این است که شیعه ها اصلا به قرآن کریم ایمان ندارند،جهت تفصیل بیشتر رساله بنده "حقیقت شیعه"راببینید،پس درصورت که شیعه به قرآن عقیده ندارند وانر محرف میپندارید پس به کدام دهن وزبان به معصومیت امامان خود به این ایه استدلال میکنند؟اگر بالفرض قول انها تسلیم کرده هم شود پس انها به کدام دلیل امامان خود را درضمن ایه شامل ساخته وازواج مطهرات را از ان مستثنی میکنند؟

بعض جنابان مخصوص ساختن اهل بیت را به ازواج مطهرات قرارذیل استدلال میکنند .

① "قالوا أتعجبين من امر الله رحمت الله وبركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد"دراین ایه به ساره رض اهل بیت گفته شده است.

② "فقالت اهل ادلكم على اهل بيت يكفلونه لكم وهم له ناصحون"دراین ایه به ام موسی علیه السلام اهل بیت گفته شده است.

③ درعرف عام اهل خانه ،اهل بیت ،کوروالا ،وغیره به خانم گفته میشود.

④ ازجمله افراد خانواده فقط خانم درخانه به صورت دائمی بودوباش میکندپسران بعد از بالغ شدن خانه های جدامیسازند بلکه اگر تامدت همرای پدر دریک خانه هم باشند اکثر وقت انها خارج ازخانه سپری میشود،ودختران با عروسی شدن ازخانه پدر میروند.

مگر این دلایل انقدر وزمین نیست.زیرا با نظرکردن درنصوص قرآنی احادیث وکلام عرب این حقیقت اشکار میشود که اصطلاح اهل بیت به تمام افراد خانواده صدق میکند گرچه دریک خانه بودوباش هم نداشته باشند مراد ازخطاب ملائکه به ساره علیها السلام تمام خاندان است.

خلاصه بحث این است که اگر سیاق سباق وشأن نزول ایه تطهیرمد نظر گرفته شودخطاب اهل بیت مخصوص ازواج مطهرات معلوم میشود ،ونبی کریم ﷺ توسعا اولاد ها را نیز دران شامل ساخته اند،بلکه صیغه تذکیر درایه هم به توسع اشاره میکند، ممکن نبی ﷺ بناءبرهمین اشاره اولاد ها را توسعا شامل اهل بیت کرده دعای تطهیر کرده باشند. فقط والله تعالی اعلم . ۷/ جمادی الآخره سنه ۹۶ هجری

کتاب السلوک

رفع تعارض میان عبارات مختلف درباره از غیر اصلاح

سوال : آیا باچنان شخص که درفن بصیرت داشته ولی اصلاح نباشدداشتن رابطه رابطه اصلاحی درست است ؟حضرت تهانوی رح دراین باره دوجای تحریر تحقیقی فرموده است :

① میفرماید که ولی بودن شیخ حتمی نیست مقبول بودنش ضرور است .البته شناسایی فن ومهارت دران ضروراست،همین طور اگر اعمال صالحه باشد .تقوی باشد ولایت حاصل خواهد شد درغیر ان شیخ نخواهد بود .البته این یک امرحتمی است که اگرشیخ ولی هم باشد در تعلیم ان برکت میباشد.(ملفوظات کمالات اشرفیه مطبوعه مکتبه تهانوی ص۳۱ملفوظ۶۸)

② کار مرداں روشنی وگرمی ست   کاردوناں حیلۂ وبے شرمی ست

باید دانست که چناچه به علاج امراض ظاهری به چنان طبیب ضرورت است که خودش هم سالم وتندرست با شد ودیگر مریضان را هم تداوی کرده بتواند.واگر خودش مریض باشد پس یک مسأله طبی است که میگویند"رأی العلیل علیل"پس گرچه اوطبیب است مگر نظرش قابل اعتماد نیست.واگر خودش صحیح وتندرست باشد مگر شیوه علاج رانداند باز هم درکار مریض نیست،این چنین جهت علاج امراض داخلی هم به چنان شیخ ومرشد ضرورت است که هم خودش متقی صالح باشدمبتدع وفاسق نباشد ودیگران راهم تکمیل کرده بتواند زیرا اگر خودش بدعمل وبد عقیده باشد اولا بالایش اعتماد نمیتوان کرد که درتعالیمش خیرخواه است یا خیر؟گمان اغلب براین است که شاید اودرهم عقیده ساختن دیگران کوشش خواهدکرد.واگر صرف بد عمل باشد به دیگران چسان نصیحت به ترک اعمال بد کرده خواهد توانست؟درحالیکه خودش مرتکب همان عمل باشد.همیشه درفکر این خواهد بود ؟ اگر مرید رامنع کنم چی خواهد گفت وغالبا به خاطر که خود رانیک عمل ثابت کند دراعمال ناشایسته خود تأویل خواهدکرد که دردات خوت گمراهی بزرگ است.دوم اینکه درتعلیم او انوار برکات. تأثیر وامداد غیبی نخواهد بود باتطبیق یاترجیح

کردن دراین مورد مارا تسلی ببخشید. بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : وجه توفیق : مقصد عبارت اولی این است که چنان خواص که بین صحیح وسقیم تمیز کرده میتوانند ازغیر ولی ماهر فن به دوطریقه میتوان استفاده کرد.

(الف) درتشخیص مرض وتجویز علاج کلیات بیان شده اورامدنظر گرفته حالات خود را بررسی کندو تشخیص وتجویز جزئیات پیش امده را ازکلیات بیانشده او استنباط کند.

(ب) بغرض علاج حالات خود را درمحضر او پیش کند وتشخیص وتجویز اورا بررسی کرده، اگر به دولت ذوق سلیم وبصیرت خدا داد با تشخیص وتجویز او مطمئن شد عمل کند والافلا، این مثل شخص است که خودش طبیب کامل نیست ولی مگر استعداد صحت وسقم علاج طبیب ماهر رادارد.حاصل این است که غیر ولی هرچند ماهر فن باشد درقبال او به غرض علاج تسلیم وتفویض کامل ،انقیاد واعتماد ،اطلاع وتباع بدون تفکروتدبر هیچگاه جایز نیست، مطلب عبارت دومی همین است.

وجوه ترجیح : ① مضمون کلید مثنوی مدلل است ومضمون مدلولات غیر مدلل است،لهذا مضمون کلید مثنوی راجح است،مشابهت باطبیب که درملفوظات به حیث دلیل بیان شده است هم مخدوش میباشد.زیرا گرچه ولی بودن طبیب ضرور نیست ولی صحیح وتندرست بودنش ضرور است.

همچنان تندرست بودن باطن طبیب باطنی هم ضرور است،قاعده رأی العلیل علیل بر علاوه مشهود بودن ومنقول بودن معقول هم است زیراکه برای علاج کمال عقل وکمال سکون ضروری است.چناچه مرض قوه های دیگر را ضعیف میسازد قوه عقلی راهم ضعیف میسازد به عین شکل مریض باطن ازکمال عقل وسکون باطن خالی میباشد،اوبه خاطر فاقد کمال میگرددکه شریعت عین عقل است وقرآن کریم لقب رجال را به مردم کامل الایمان بخشیده است.قال العارف الرومی رحمه الله .

در اشارتهاش را بینی زنی | مرد پنداری وچوں بینی زنی
این قدر عقلے که داری گم شود | سرکه عقل ازوے بپردوم شود

پس به هر اندازه که درمتشرع بودنش نقصان باشد همان اندازه درعقلش حتما فتور

میباشد وسکون قلب به خاطر شده نمیتواند که تحصیل ان به تعلق مع الله منحصر است،پس به هر پیمانه که این رابطه ضعیف باشد به همان پیمانه سکون قلب ناقص میباشد وپراگنده گی موجود میباشد.پس ثابت شدکه غیر ولی از کمال عقل وکمال سکون بی بهره میباشد ، شکار ضعف عقل وانتشار گردیده صلاحیت معالج شدن را ازدست میدهد.

(۲) حصه اول کلید مثنوی را خود حضرت به قلم خود نوشته است لهذا نسبت ان به ایشان بلا واسطه است ونسبت ملفوظات به واسطه ناقل است که احتمال خطا ءفی السماع والفهم والتعبیر دران میباشد.

(۳) این امر مسلم است که به ان پیمانه که درتصنیف تحقیق عمیق به کار میرود در ملفوظات عام انقدر توجه صورت نمیگیرد. اگر ان ملفوظات را حضرت به نظرتحقیق هم دیده باشد به تحقیق مثنوی واجب القبول خواهد بود.والتوفیق احسن من الترجیح.

فقط والله تعالیٰ اعلم . وهو العاصم ولا حول ولا قوة الا به ولا ملجأ ولا منجأ منه الّا الیه.

رشیداحمد

۲۷/ جمادی الآخره سن ۸۶ هجری

جواب از طرف مولانامحمد شفیع صاحب رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

تحقیق رفع تعارض فوق الذکر هم صحیح ومحتمل است ،لکن بار اول یک مباحثه که با تحقیق علمی وامکان عقلی درکمالات اشرفیهٖ است بیشتر به دل من نزدیک تر است،که اگر شیخ ماهر فن باشدوتدبیرمرید راصحیح کرده بتواند ولی خودش عامل نباشد ،مرید ازاتباع او به درجه کمال رسیده میتواند کدام مانع عقلی وشرعی ندارد،نص "**ان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر**"وامثال ان به طوٖر شاهدکافی است.

ودرکلیدمثنوی ان طریقه نشاندهی شده است که عادةً ضروری میباشد،تجربه عادت شاهداست که دردنیا گاهی هم به محض امکان عقلی کار پیش نرفته است تا اسباب مناسب اختیار کرده نشود،شخص فاسق گرچه ماهر فن باشد بالایش اعتمادکرده نمیشود که تدبیر درست اصلاحی کرده بتواند،هنگام که اعتماد نیست علاج بیهوده است؛خلاصه اینکه مضمون

اولی بیان تحقیق علمی وامکان عقلی وشرعی است که به صورت عموم عادة وتجربة برای اصلاح حال کفایت نمیکند،ودرمضمون دومی طریقه درست نشاندهی شد که عادة بدون ان اصلاح شده نمیتواند.

بنده محمدشفیع از دار العلوم کراچی

۲۸/ رجب المرجب سنه ۸۶ هجری

بیعت مقصود نبوده واصلاح مقصود میباشد

سوال : اگر زید هیچ پیر نداشته وبلاخره بدون داشتن مرشد وفاة کند چه گناه بالایش لازم می اید؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مقصدبیعت اصلاح میباشد وان هنگام حاصل میشود که با یک شخص کامل روابط اصلاحی داشته باشداگرچه بیعت هم نباشد.زیراکه بیعت مقصودنیست اصلاح مقصود است. فقط والله تعالی اعلم

غره رمضان المبارک سنه ۸۸ هجری

حقیقت تصوف

سوال : درعصر امروزی عام مردم وبرعلاه ان بعض استاذان وطلبه مدارس دینی تصوف واهل تصوف را به دیده نفرت مینگرند لهذا واضح سازید که ایا تصوف کدام حقیقت وثبوت شرعی از قرآن وحدیث دارد یاخیر؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : تصوف که ذریعه اصلاح باطن وفلاح اخرت است ومقصود اصلی علم میباشد سبب کناره جویی مردم ازان این است که خلاف تقاضای نفسانی ملا های مبتلاء به حب مال وجاه میباشد،بناءانرا تحقیر میکنند.مثال ان بعینه همان است که انعده عوام که زندگی بی بند بار نموده ملاهای نسبة پابند را به دیده نفرت وتحقیر مینگرند زیرا که انها را مانع اشباع غریزه های خودمیدانند،ضرورت به تصوف ازقرآن وحدیث ثابت بوده وبر علاوه ضرورت ان عقلی وبدیهی نیز است.تفصیل ان قرار است که شریعت دونوع است:

① مربوط به ظاهر

② مربوط به باطن

وجوداعمال باطنه از قرآن وحدیث ثابت است،ووجدان هر شخص بران گواهی میدهد. وبرعلاوه ان ازمسلمات عقلیه وحقائق متفق علیه است.درقرآن کریم ارشاد است که "وذروا ظاهرالاثم وباطنه" وبرعلاوه آن حکم تخلیه کبر، حسد، ریا ، حب مال،حب جاه وغیره رذائل وطریقه علاج ان وحکم تحلیه اخلاق حمیده وطریقه تحصیل ان درقرآن کریم بار بار به بسیار کثرت ذکر است .پس نام همان علم که مربوط به ازاله رذائل وتحصیل اخلاق حمیده میگرددتصوف است.

اگر ازنگاه عقل هم دیده شود ضرورت به تصوف بدیهی است.زیراکه موجودیت امراض باطنه به نصوص شرعیه ثابت ومشهود است پس بدیهی است که الله تعالی طریقه های اصلاح وعلاج انرا رهنمایی کرده است.ورنه به الله تعالی نسبت ظلم کرده خواهد شدکه اخلاق رذیله را ایجاد کرده است وشیوه علاج انرا رهنمایی نکرده است.

تعریف فقه ازامام ابوحنیفه رح قرار ذیل منقول شده است :"الفقه معرفة النفس مالها وما علیها"(توضیح ص۱۰) این تعریف تصوف راهم دربرمیگیرد .بلکه شعبه اهم ان است زیرا که وجود وعدم واعتبار اعمال ظاهری وابسته به اعمال باطنی است.وفقه مربوطه به اعمال ظاهری درردیف دوم قرار میگیرد.بادرنظر داشت اهمیت علم باطن این شعبه فقه به طور مستقل به نام تصوف مُسمی شد.مگر ملا های بی عمل انرا ازمفهوم فقه چنان برداشت که هیچ گنجایش لفظ تصوف را دراصطلاح فقه نگذاشت.

غرض اینکه حقیقت تصوف فقط همین قدراست که علم اعمال باطنی حا صل کرده شود. وضرورت ان با قرآن ،حدیث ،فقه وعقل ثابت شد.باقی کار مصلح فقط همین قدرمیباشدکه با تشخیص کردن مرض نسخه مینویسد،مرض وعلاج منصوص میباشد،مصلح برعلاوه تشخیص ونسخه نویسی چنان تدابیررا اتخاذ میکند که مربوط به فراست وتجربه اومیباشد، چونکه ان تدابیر مقصود پنداشته نمیشد ضرورت به ثبوت قرآنی وحدیثی نداشت.

اگر به چنین ملاهای بی فکر کسی مشوره اصلاح باطنی رابدهدپس نفس اماره او جواب میدهد که درعصر امروزی چنان مرشدکامل وجودنداردکه با او بیعت کرده شود،حضرت رومی رح به چنین اشخاص میگویدکه :

آب کم جو تشنگی آور بدست   تا بجوشد آبت از بالا و پست

شکوه عدم دسترسی به طبیب معالج دال بر این است که درفکر علاج نیست ویا مرض را مرض نمی پندارد.حالت علاج امراض جسمانی بجای رسیده است که با کمترین احساس شکم دردی هم نزدمعالج میرودمگر چونکه فکر اخرت نیست بناءاز عدم موجودیت معالج شکایت میکند،ایا به این هم نسبت ظلم به الله تعالی نکرده خواهد شد که امراض باطنه را ایجادکرده است ولی معالج راایجادنکرده است،یاچنین تعبیرنمایید که ذرایع واسباب بربادی اخرت راایجادکرده است مگر راه حاصل کردن نجات رامعلوم نکرده است.واگر گفته شود که چون علاج امراض باطنه در قرآن وحدیث موجود است پس علماء خود میتوانند که امراض خود را معالجه نمایند وضرورت به رابطه اصلاحی باکسی راندارند.

این تصور به خاطر درست نیست که اولانسخه های مذکور درقرآن وحدیث را صرف اهل فن میشناسند وتمام علماء به انجا رسیدگی نکرده اند،ثانیا چنانچه علاج امراض جسمانیه تنها به مطالعه کتب طب شده نمیتواند بلکه مراجعه کردن به اهل فن ضرور میباشد علاج امراض باطنی هم بدون صحبت شخص کامل شده نمیتواند،دلایل بیشتر درمورد ضرورت به صحبت درکتاب بنده ارشاد القاری الی صحیح البخاری ذکر شده است . الله تعالی به همه ما فکر آخرت وشوق وطن نعمت رانصیب فرماید ،وازمکر نفس وشیطان درامان دارد. والله العاصم . ۱۵/ جمادی الآخره سنه ۹۶ هجری

ملاقات حضرت علي رضی الله عنه با حسن بصري

حکمت ابتداءسلسله باطني از حضرت علي

سوال : ازفرموده های بعض حضرات معلوم میشود که حسن بصری رح با حضرت علی رض ملاقات نکرده است . مگر درکتب طریقه چشتیه ذکر است که پیر ومرشد حسن بصری علی رض میباشد.وعلت این راهم بنویسید که صرف جز از طریقه نقشبندی سلسله تمام سلسله ها از حضرت علی رض شروع شده است؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ملاقات حسن بصری با علی رض ثابت است(تهذیب التهذیب) فضیلت جزئی یک صحابی منافی مطلق فضیلت صحابی دیگرنمیباشد.چنانچه با وجود مطلق فضیلت ابوبکر صدیق رض فضیلت فتوحات نصیب عمر رض شده وفضیلت

کثرت روایات نصیب ابوهریره رض شده پس اینچنین اشاعت جزئی علم باطنی نصیب علی رض شده است شاید مراد ازحدیث مشهور "انامدینة العلم وعلی بابها" همین باشد،ویک سبب عقلی ان این هم است که استفاده وافاده باطنی به مناسبت ومزاج شناسی خاص ضرورت داشته میباشد ،وتعلق نسبی این امر خصوصا دراطفال پرورش شده بیشترنمایان میشود. فقط والله تعالی اعلم . ۱۱/ جمادی الآخره سنه ۸۹ هجری

علامات شیخ کامل

سوال : علامات شیخ کامل ومتبع سنت چیست؟ایا اتباع شریعت به شیخ ومریدانش ضروری است؟ایابدون پابندی شریعت هم معرفت حاصل میشود؟ آیا تزکیه نفس واصلاح باطن بدون اتباع بدون اتباع شریعت شده میتواند؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب :

علامات شیخ کامل قرار ذیل است :

① درتمام شعبات زندگی خود مکمل پابند سنت باشدوبه متعلقین مریدان خود نیز اتباع سنت راتلقین کند.

② سرمایه داران وقدرتمندان کمتر با اوعقیدت وعلاقه داشته وصلحاءبا اوبیشترعقیدت مند باشند.

③ درصحبت ایشان ذکرالله تعالی ،فکر اخرت وبیرغبتی دردنیادردل ایجاد شود .

④ متعلقین اصلاح طلب او اکثرا ظاهرا وبا طنا پابند شریعت باشند.

بدون اتباع شریعت هیچ صورت تزکیه نفس واصلاح باطن ممکن نیست قال الله تعالی: ﴿ قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣١﴾ ﴾ وقال الله تعالی ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ﴾

کسیکه معرفت وطریقت را ازهم جدا میدانند ملحد، بی دین وزندیق است بر حکومت اسلامی فرض است که حکم قتل اورا صادر کند.

شناسائي کرامت

سوال : تعریف درست کرامت چیست ؟ آیا به هر اعجوبه کرامت گفته میشود یا خیر؟ بیّنوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : کرامت آن کار خارق عادت راگویند که از یک شخص پابند کامل شریعت صادرگردد.وکارخرق عادت که از غیر پابند شریعت صادرمیشود کرامت نه بلکه استدراج ،سحر یامسمریزم میباشد. فقط والله تعالی اعلم ۔

۱۰/ صفرسنه ۹۴ هجری

شریعت،طریقت ،حقیقت ،معرفت ،جهاداکبر

سوال : مطلب از اصطلاحات شریعت ،طریقت ،حقیقت ،ومعرفت چیست؟وایا این اصطلاحات ازشریعت جدا اند؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : شریعت مجموعه احکام ظاهری وباطنی است ،وطریقت صرف به احکام باطنیه گفته میشود ،بناءطریقت از شریعت جدانه بلکه یک شعبه ان میباشد،هرگاه درنتیجه اتباع کامل تمام احکام ظاهری وباطنی شریعت بعض حقائق تکوینیه یاتشریعیه منکشف گردد همان حقیقت است،درنتیجه اتباع شریعت و انکشافات حقیقت ها درمحبت ومعرفت افزوده میشود که همان را معرفت گفته میشود.الله تعالی همه مارا ازدائره اصطلاحات کشیده معرفت ومحبت خودرا عطافرماید.آمین فقط والله تعالی اعلم

۷/ ذی قعده سنه ۹۶ هجری

جهاد اکبر

سوال : به صورت عموم مشهور است که صوفیای کرام مجاهده نفس را جهاد اکبر میگویند ،ایا این سخن به قرآن وحدیث ثابت است یاخیر؟

الجواب :"قال رسول الله ﷺ اعدی عدوئفسك التی بین جنبیك "اخرجه البیهقی (کنوز الحقائق)وقال (صلی الله علیه وسلم):" المجاهد من جاهد نفسه "رواه ترمذی وصححه واخرجه الدیلمی عن جابر رض قال قدم علی النبی ﷺ قوم غزاةفقال قدمتم خیرمقدم قدمتم من الجهادالاصغرالی الجهادالاکبرمجاهدةالعبدهواه (کنزالعمال ،والیه اشار العارف الرومی رحمه الله.

قد رجعنا من جهاد الاصغریم   با نبی اندر جهاد اکبریم

بدون نصوص هم اشکار است که اصل مقصد جهاد با کافران حفاظت دین است وان برمخالف شدن ومجاهد با نفس موقوف است. فقط والله تعالی اعلم

تعریف صاحب نسبت

سوال: درموردبعض بزرگان گفته میشود که فلان صاحب نسبت است ،مطلب این اصطلاح چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب ؛ هرمخلوق باالله تعالی نسبتهای بیشمار دارد ،مثلااو خالق است ما مخلوق ایم،اورازق است مامرزوق ایم ،او قادر است ما مقدور ایم،اومکون است مامکوّن ایم،به سبب استحضار کردن این نسبتها واتباع شریعت یک تعلق خاص با الله تعالی ایجادمیشود که این کیفیت رادراصطلاح صوفیای کرام نسبت میگویند.حضرت تهانوی رح نسبت را این چنین تعریف کرده است ."دوام اطاعت وکثرت ذکر"به کسی که این دو امر حاصل شود اورا صاحب نسبت میگویند.اللهم اجعلنامنهم آمین فقط والله تعالی اعلم

۲۰/ ربیع الآول سنه ۸۶ هجری

تشریح حال ومقام

سوال :از بعض بزرگان شنیده ایم که فلان صاحب حال است مطلب ان چیست؟بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب

حال ومقام درحقیقت دو اصطلاح متقابل است"المقامات مکاسب والاحوال مواهب "یعنی مقام ان ملکه راسخ است که ازکسب وریاضت حاصل شده باشدوعموما اثر دوام مینامند کالتوکل والصبر وغیرها وحال ایجاد شونده بی اختیاروارد قلبی راگویند که اکثرا زائل میشود کالشوق والوجدوالاستغراق.معامله مقام صرف با الله تعالی بوده وازمردم پوشیده میباشد وحال اکثرا به مردم اشکارمیشود. کماقال العارف الرومی رحمه الله :

حال چوں جلوہ ست زاں زیبا عروس — ویں مقام آں خلوت آمد با عروس

جلوہ بیند شاہ وغیر شاہ نیز — وقت خلوت نیست جز شاہ عزیز

جلوہ کردہ عام وخاصاں را عروس — خلوت اندر شاہ باشد با عروس

ہست بسیار اہل حال از صوفیاں — نادرست اہل مقام اندر میاں

بعض اوقات حال بالمعنی الاعم الشامل للمقام هم استعمال میشود،فقط والله تعالی اعلم.

۲۰/ ربیع الاول سنه ۸۶ هجری

استفاده حسن بصري رح از حضرت علي رضي الله عنه

سوال : درکتب اسماء الرجال تصریح است که ملاقات حسن بصری رح با علی رض ثابت نیست دراین صورت انقطاع سلسله چشتیه لازم می ایدامید است که بادادن تفصیل مارا مطمئن سازید. الاجرعندالله الکریم

الجواب باسم ملهم الصواب : روایت های ذیل حسن بصری رح ازحضرت علی رض به سماع ولقاء ثابت است:

① قال ابن سعد ولد (الحسن البصری) السنتین بقیتا من خلافة عمر رض ونشأ بوادی القری وکان فصیحا رأی علیا تهذیب تهذیب.

② روی عن ابی بن کعب وسعد بن عبادة وعمر بن خطاب رض ولم یدرکهم وعن ثوبان وعمار بن یاسر وابی هریرة وعثمان ابن ابی العاص ومعقل ابن سنان لم یسمع منهم وعن عثمان وعلی الخ (تهذیب تهذیب) اگر روایت او از علی رض هم بدون سماع میبود دراینجاتذکر مینمود.

③ عن یونس بن عبید سألت الحسن قلت یا ابا سعید انك تقول قال رسول الله ﷺ وانك لم تدرکه قال یابن اخی لقد سألتنی عن شیئ ما سألنی منه احد قبلك لولا منزلتك منی ما اخبرتك انی فی زمان کما تری (أی فی عهد الحجاج) کل شیئ سمعتنی اقول قال رسول الله ﷺ فهو عن علی ابن ابی طالب غیر انی فی زمان لا استطیع ان اذکر علیا (حاشیه تهذیب التهذیب من تهذیب الکمال)

ودر روایت های ذیل نفی سماع شده است:

① عن قتادة والله ما حدثنا الحسن عن بدری مشافهة (تهذیب التهذیب)

② حدثنا حماد بن زید عن ایوب قال ما حدثنا الحسن عن احد من اهل بدر مشافهة (تهذیب التهذیب)

③ سئل ابو زرعة هل سمع الحسن احدا من البدریین قال رآهم رویة رأی عثمان وعلیا قیل هل سمع منهما حدیثا قال لا رأی بالمدینة وخرج علی الی الکوفة والبصرة ولم یلقه الحسن بعد ذلك وقال حسن رأیت الزبیر یبایع علیا (تهذیب التهذیب)

④ قال علی بن المدینی لم یر علیا الا ان کان بالمدینة وهو غلام (تهذیب التهذیب)

⑤ وفیها ان الحسن صحب علیا وهذا باطل باتفاق اهل المعرفة فانهم متفقون علی ان الحسن لم یجتمع بعلی انما اخذ عن اصحاب علی اخذ عن الاحنف بن قیس بن عباد وغیرهما عن علی وهکذا رواة اهل الصحیح. (منهاج السنة ج ۳)

جواب روایت هاي نفي

① درروایت اولی مطلق تحدیث نفی شده است و نفی تحدیث للراوی نیست.
② درروایت سوم روایات اثبات گفته شده است که حسن بصری قصدا نام علی را ذکر نمیکرد.لهذا انکار سماع به عدم علم مبنی است.
③ اصولا اثبات بر نفی راجح است.
④ درروایت پنجم نفی مطلق لقاءوصحبت مقصود نیست بلکه نفی ممتد لقاءمقصود است."لکی تتحد معانی الاثار ولا تتضاد"چنانچه درروایت رابعه باوجود تسلیم بودن موجودیت همزمان هردوی ایشان درمدینه منوره محمل عدم رویت صرف همین شده میتواند که مرادازان نفی رویت طویله است. دران روایت لفظ غلام قادح نیست ، زیراکه غلام مختص بالصغیر نیست ایشان دوسال قبل از شهادت عمر رض تولد گردید. پس درزمان انتقال علی ﷺ الی الکوفه ایشان بالغ یا مراهق بوده باشند.

حضرت عمر رض در ۲۴ هجری وعثمان رض در۳۵هجری وعلی رض در۳۶زمدینه به کوفه منتقل شدند .با این حساب عمر حسن بصری رض ۱۴ سال داشت.با وجود حریص بودن علی الخیر دراین مدت عدم سماع وعدم لقاء بعید است.غرض اینکه برایشان صحبت طویله حاصل نشد.اگرچه برای استفاده باطنی عموما صحبت طویله ضرور است ولی این قاعده کلیه شده نمیتواند.

اگر بالفرض عدم سماع هم تسلیم کرده استفاده بالواسطه ازایشان حتما کرده است.. ودراین کدام حرج هم نیست. فقط والله تعالی اعلم . ۵/ جمادی الآخره سنه ۹۷ هجری

مسأله وحدت الوجود

سوال : بعض صوفیای جاهل میگویند که همه اوست مطلب ان چیست؟بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : "همه اوست"یک عنوان وحدت الوجود است،چنانچه دراصطلاح صوفیان توحید ،عینیت ، ومظهریت وغیره نیز عنوانهای مختلف این مسأله است.حاصل این است که وجود الله تعالی کامل است ووجود تمام ممکنات درمقابل اوانقدر ناقص اندکه کالعدم میباشد.درمحاوره عام ناقص درمقابل کامل معدوم تعبیر کرده میشود..

مثلابه یک شاگرد ابتدایی درمقابل یک شخص که تحصیلات عالی راخاتمه بخشیده وعلامه شده باشد.یابه یک شخص بسیار عادی درمقابل یک پهلوان بسیار مشهور .طورگفته میشود که این درمقابل ان هیچ چیزهم نیست درحال که ذات وصفات او موجودمیباشدمگر در مقابل کامل معدوم گردانیده میشود.این چنین صوفیه وجودتمام مخلوق را دربرابر وجود الله تعالی معدوم میگرداند.

حضرت شیخ سعدی انرا در دومثال خوبتر واضح ساخته است :

مگر دیده باشی که درباغ وراغ — بتابد بشب کرمکے چوں چراغ

یکے گفتش اے مرغکِ شب فروز — چہ بودت کہ بیروں نیائی بروز

ببیں کاتشیں کرمک خاک زاد — جواب ازسرِ روشنائی چہ داد

کہ من روزوشب جز بصحرانیم — ولے پیش خورشید پیدانیم

مثال دومی را بیان میدارد:

یکے قطرہ از ابرِ نیساں چکید — خجل شد چو پہنائے دریا بدید

کہ جائیکہ دریاست من کیستم — گراوہست حقا کہ من نیستم!

ہمہ ہرچہ ہستند ازاں کمترند — کہ باہستیش نامِ ہستی برند

ازتقریر فوق الذکر معلوم شد که معنای وحدة الوجود این نیست که وجودتمام ممکنات با وجود الله تعالی متحد است ...بلکه مطلب ان این است که وجود کامل صرف واحد است ، بقیه موجودات کالعدم است،مطلب" همه اوست"نیز همین است چنانچه کسی به دربار کدام پادشاه درخواست کند پادشاه به او مشوره دهدکه به حکام خورد وریزه مراجعه نمایدولی او درجوابش بگویدکه صاحب همه خودت هستی،پس مطلب او این نیست که تمام حکام باشما متحد اند بلکه مطلب این است که تمام حکام درمقابل شما کالعدم اند.

همین عینیت دراصطلاح صوفیه بمعنی احتیاج است،به این معنی جمله مخلوق عین خالق اند یعنی به او محتاج اند،،سپس گاهی درعینیت این قید رامیگذارند که معرفت ان احتیاج هم باشد،با این معنی عینیت راصرف به عارف ثابت مینمایند،سپس دربعض اوقات یک قید

دیگر رامزید میسازند که دران معرفت انقد راستغراق میباشد که به تمام مخلوق حتی به خودش هم التفات باقی نماند وبهذالمعنی قال العارف الرومی رحمه الله۔

آں یکے راروئے اوشد سوئے دوست وں یکے را روئے اوخودروئے دوست

جهت حفاظت امت از فتنه صوفیای جاهل اهل ارشاد اصطلاح وحدة الوجود را به وحدة الشهود مبدل کرده اند.دران خطر فتنه نیست .زیراکه در ان نفی وجود غیر نیست بلکه مفهوم ان اینست که درتمام موجودات شهود والتفات صرف به طرف یک ذات است.والله تعالی اعلم . ۵/جمادی سنه ۹۷ هجری

تشریح فنا وبقا

سوال : مقام فنا چی معنی دارد؟ بیّنوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : به سبب غالب شدن شهود ذات وصفات الله تعالی غافل شدن ازخود رافنامیگویند.فنای صفات راقرب گویند.وفناءذات رافرائض گویند .زیراکه درحدیث شریف "**ومازال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها**"(رواه البخاری) فناء صفات به نوافل مرتب شده است. بناءصوفیای کرام ان درجه را قرب نوافل نامیده اند وبه درجه فرائض بالا تر از درجه نوافل است چنانچه درشروع همین حدیث است "**ماتقرب الی عبدی بشیئ احب الی مما افترضت علیه**"چونکه فناءذات نسبت به فناءصفات افضل است انرا قرب فرائض نامیده اند.

وناگفته نباید گذاشت که خوابیده ازخواب خودهم غافل شود پس انر فناءفنانامیده اند. بعض حضرات بقاءیعنی ازفنا به افاقه را فناءفناءمیگویند.فنا وبقاءبه یک معنی دیگر هم استعمال میشوند.که زوال رذائل رافنا وحدوث فضائل رابقاءگفته میشود.فقط والله تعالی اعلم . ۶/ جمادی الآخره سنه ۹۷ هجری

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم
وما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت والیہ انیب

فکر آں باشد کہ بکشاید رہے   راہ آں باشد کہ پیش آید شہے (رومی)

استیناس الابد

بشرح فضل العالم علی العابد

سبب تالیف

باری به جامعه اشرفیه لاهور گذرم شد درانجا ازیک عالم شنیدم که میگفت "به نظرمن برای علماءنسبت به شغل درذکر وتلاوت ونوافل مشغول شدن در درس وتدریس وافتاء وارشاد بسیار ضرور است .ودرتاییدنظریه خود این حدیث شریف راکه "فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم "بیان داشت.بنده عرض کردم "عالم که ذکر تلاوت وغیره عبادات رابه کثرت انجام نمیدهد به اصطلاح شرعی عالم نیست ."ومن هم نظر خود را با بیان کردن :یا ت داحادیث تاییدکردم .این واقعه میان عصر وشام رخ داد وبعداز شام ان مولوی صاحب نز سن ‚مده ‚دعد با متأثر شدن ازسخنان خودت من ایز شام اوابین ادامیکنم."من درحین باز گشت از کراچی این قصه راهم بیان کردم که یک صاحب انر ذریعه تیپ ریکاردر نبت هم کرد وموردپسندمردم هم قرار گرف ، وخواه‌شمند تکثیران شدند بنده هم خیال کردکه بعیدنیست که الله تعالی ان بیان را به علمای دیگر مانند همان عالم مبتلاءشده به غلط فهمی مفید گرداند"چناچه ان بیانیه را جهت اصلاح به استاذمحترم خود حضرت مولانا محمد شفیع صاحب رح تعالی پیش کردم،انها نهایت خورسند شده تأثرخود تحریر فرمودند "تمام استاذان دار العلوم جمع شده این مضمون رابشنوند" این بیان انقدر موردپسند مفتی صاحب شد که حکم تکثیر کردن انرا صادر کرد.وفقنااللہ جمیعالمایحب ویرضی

رشیداحمد

۷ / صفرسنه ۹۷ هجری

تاثر مولانا مفتي محمد شفيع صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم

مضموم تحت عنوان حدیث شریف فضل العالم علی العابد راشنیدم که ماشاء الله به اعتبار دلیل سنگین وبه اعتبار اثر رنگین است.

بسیار ی ازعلماء به این قول فقهاء درمغالطه واقع شده اندکه انها فرموده اند که مطالعه یا تدریس کتب علوم دینی افضلتر از قیام اللیل است پس نوافل راترک کرده وتمام وقت خود را درتبلیغ وتعلیم صرف میکنند،ولی اگر تعامل محدثین ،فقهاء وتمام علمای سلف وخلف دیده شود ثابت خواهد شد که هیچ کدام از انها نوافل اهم چون تهجد وغیره را بامشغول شدن در تدریس ومطالعه ترک نکرده اند ،بلکه توأم با خدمات علمی سلسله اوراد واذکار وتلاوت وتهجد را جاری داشته اند.

من از بزرگان خودشنیدم که حضرت قاضی امام ابو یوسف رح درهمان زمان که درعهده وفریضه قضا مصروف بود شبانگاه سه صد رکعت نفل اداءمیکردند تاحدکه به یاد دارم در یکجای خلاصةالفتاوای نگاشته اند که تعامل علمای سلف این بود که بیشتر اوقات روز خود را دردرس تدریس تبلیغ تعلیم تصنیف وافتاءصرف میکردند مگر مشغولیت عمده شبانگاه ایشان تلاوت وتهجد بودوحقیقت هم این است که خدمت تبلیغ وتعلیم وقت موثر میباشد که انسان تعلق مع الله وذکر الله را لازمی پندارد .والله المستعان

بنده محمد شفیع عفی الله عنه
دارالعلوم کراچی نمبر ۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم

اکثر علماءاین حدیث شریف را مدنظر گرفته به این غلطی مبتلاءشده اند که اهل علم دربدل عبادات مشغله علمی نمایند داشت ومشغول شدن در اوابین تهجد ذکر وغیره درست نیست :اینکه تمام وقت را در خدمت علوم دینی صرف باید کردمحض مغلطه نفس وکید

شیطان است . بناء تشریح حدیث شریف راضرور پنداشتم .

از همه اولتر باید دانست که ازنقطه نظر شرعی علم چی را میگویند؟پس واضح باید بود که درنظر شریعت همان علم معتبر است که خشوع خضوع تقوی فکر آخرت حساب کتاب استحضار زهد از دنیا ومافیها رغبت به اخرت رابیشتر سازدچنانچه الله تعالی میفرماید "إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ"معلوم شد که باعلم خشیت ایجادمیشود. وقال رسول الله ﷺ انا اتقاکم واعلمکم بالله ای انا اتقاکم لانی اعلمکم بالله . معلوم شد که زیادت علم باعث زیادت تقوی میشود وفرموده اند که " فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ"به ایات حقیقت علم وجهل معلوم شد که درنظر گرفتن حیات دنیا جهل ودرنظر گرفتن ثواب الله علم است واین هم ثابت گردید که صرف اعتقادکردن به ثواب الله خیر علم نیست بلکه جهت تحقق علم استحضار علم وعمل کردن طبق ان ضروری است. وبه "وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ" بیشتر تأکید فرموده وفرمودندکه اگرکسی علوم تمام دنیا را هم حاصل کند ولی تقوی راحاصل نکرده باشدازنقطه نظرشریعت چنین است که میفرماید "کمثل الحمار یحمل اسفارا"ومصداق "چهار پایی بر اوکتاب چند"خواهد بوداین امر عقلاهم مسلم وبدیهی است که علم حقیقی معرفت خالق است..

فکر آں باشد کہ بکشاید رہے　　　راہ آں باشد کہ پیش آید شہے

واین هم مسلم است که به هر اندازه که صفات یک چیز مکمل شناخته شودبه همان اندازه اثار ان مرتب میگردد.پس بعداز معرفت شأن جلالی وجمالی الله تعالی غلبه شوق وغلبه خوف وترتب اثار ان لازم است.سخن دوم این را بایدذهن نشین ساخت که خشوع وخضوع چطور حاصل میشود.قرآن کریم درجاهای مختلف طریقه های مختلف انرا بیان کرده است : ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ خلاصه تقریر این مضمون این است که توجه الی الاخرة به زهد عن الدنیا موقوف است عزیراکه تحلیه بلا تخلیه نامکمن است .حضر ر　رح میفرماید :

آئینت دانی چرا غماز نیست　　　زانکہ زنگار از رخش ممتاز نیست

رو تو زنگار از رخ او پاک کن　　　بعد ازیں ایں نور راادراک کن

وزهد عن الدنیا نام ازاله حب دنیا است که حب مال وجاه را دربر میگیرد پس میفرماید که علاج حب مال را به صبر یعنی ترک لذات وشهوات کن زیرا که برای تحصیل لذات به مال ضرورت میشود پس طلب مال افزوده میشود ،لهذا نفس را با ترک لذات عادی سازیدتابه مال کثیر ضرورت پیش نشود،قال البوصیری:

النفس کالطفل ان تهمله شب علی حب الرضاع وان تفطمه ینفطم

وحب جاه را به نماز علاج کن زیراکه نماز سراسر عجز وانکسار است وعلاج قیمتی ساختن نماز سکون قلب است ،طور که حرکات اعضاء تابع حرکات (خیالات وارادات)قلب است ،زیراکه قیود سکون اعضاء درنماز (امتناع از قدم زدن ،سخن گفتن ،دیدن وخورد نوش کردن)تا زمان مشکل خواهد بود که در قلب سکون ایجادشود،وطریقه حاصل کردن خشوع را طوربیان میکند که لقاء ،حساب ،کتاب ، جزاوسزای رب خود را مراقبه کن

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْۚ إِنَّ زَلْزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ﴾

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْ وَٱخْشَوْاْ يَوْمًا لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيْـًٔا﴾

دراین دو ایه توأم با امر کردن به تقوی طریقه تحصیل انرا بیان کرده است .که قیامت ومنازل خطر ناک انرا مراقبه کنید.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَآءً﴾

دراین ایه فرموده اند که به خاطر تحصیل تقوی قدرت قاهره پروردگارت را مراقبه کن.

﴿وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلْخَيْرِ لَشَدِيدٌ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي ٱلْقُبُورِ وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌۢ﴾

آیه درابنجا فرموده است که به خاطر علاج حب مال، حشر، حساب وکتاب را مراقبه کنید نبی کریم ﷺ برای ایجاد شدن تقوی وفکر اخرت مراقبه مرگ راتعلیم فرموده است "اکثروا من هاذم اللذات الموت" "کفی بالموت واعظا "زوروها(القبور) فانها تذکر الاخرة" "ان تعبدالله کأنك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك" حکم مراقبه ذات حق تعالی را صادرفرمودند "طیق بالمرء ان یکون له مجالس یخلو فیها ویذکر ذنوبه فیستغفر الله منها"(هب) این هم یک

تاکید برمحاسبه کردن است.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖ ﴾

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَكُونُوا مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴾

دراین آیه طریقه تحصیل تقوی را بیان کرده فرمودند که با راستگویان هم صحبت باشید یعنی کثرت صحبت صادقین.

﴿ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴾ معلوم شدکه به کثرت ذکر الله قلب مطمئن میشود و برایش سکون حاصل میشود ودرتفسیر ایه "واسعینوا" بیان شدکه باسکون قلب نماز اسان میشودکه ذریعه ان حب جاه زایل شده وفکر اخرت پیدامیشود "ذکر الله خالیا ففاضت عیناه" یعنی کسی که درخلوت الله رایادکرده واز دیده هایش اشک بریزد انقدر قرب نصیبش میشود که روز قیامت در سایه عرش میباشددرحالکه تمام مردم از شدت گرمی درعرق خود غرق میباشند.

غرض اینکه با صحبت اولیاءالله وکثرت ذکر درعلم ومعرفت ترقی ایجاد میشودکه ذریعه ان تقوی خشوع وتعلق مع الله ایجاد میشودهمین سبب است که به کثرت ذکر حکم صادر فرموده اند وآیات.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱذۡكُرُوا ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ۝٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ۝٤٢ ﴾ ، ﴿ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ﴾

وقال العارف الرومي رحمه الله:

این قدر گفتیم باقی فکر کن	فکر گر جامد بود رو ذکر کن
ذکر آرد فکررا در اہتزاز	ذکر را خورشید این افسرده ساز

نتیجه این شد که علم بر ذکر، محاسبه، مراقبه وصحبت اولیاء الله موقوف است سید دو عالم ﷺ هم بعد ازچندروز مراقبه وتخلیه به علم وعرفان تحلیه کرده شد.ابتداءاین اذکار واشغال جهت حاصل کردن نجات ازمرض جهل به طور علاج ضروری است مگر هنگام که به سبب ان علم توأم باتقوی وخشوع به دست اید این اذکار واشغال با صحت یاب شدن بر عاشق مسلط میگردد.

چنانچه افیون یاتنباکو جهت تداوی استعمال گردد که ذریعه ان مرض از بین رفته ولی

مرض معتاد شدن به افیون یا تنباکو جانشین ان میشود.انسان این اعمال را درابتداء با دل ناخواسته اختیار میکند مگر بعدهاچنان دلباخته ان میشود که رهاکردن ان ناممکن میباشد.

شعر :

مکتب عشق کا دنیا سے نرالا دستور   اس کو چھٹی نہ ملی جس کو سبق یاد رہا

میان اذکار واشغال همین فرق است که اشغا ل به ذات خود مقصود نبوده وصرف ذریعه مقصود میباشد. ولی اذکار بر علاوه ذریعه مقصود بودنش به ذات خود هم مقصود میباشد.ارشاد است:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾ ،

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ ،

﴿قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾ ،

﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾

یعنی به کثرت ذکر ومراقبه به انها چنان رقت قلب حاصل میشود که با یاد شدن محبوب قلبهای ایشان میلرزد. ازشدت خوف ایستاده شده وبی اختیار گریه کنان به سجده می افتد وانقدر اشک میریزد که گویا چشمانش ریخته است ،شعر:

کوئی نہیں جو یار کی لادے خبر مجھے   اے سیل اشک تو ہی بہادے ادھر مجھے

از حال خود اگر نہ جو ایں قدر دانم کہ تو   ہر گہ بخاطر بگذری اشکم ز داماں بگذرد

محبوب حقیقی مراقبه ،محاسبه، کثرت ذکر ،کثرت صلوة،وقیام اللیل عشاق خود را بارها درقرآن کریم یاد اور شده است :

﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾

یعنی منازل خطرناک روز قیامت رامراقبه میکنند .

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾﴾

یعنی اعمال خود رامحاسبه کرده درهراس است که ایا اعمال من قبول خواهد شد یا خیر.

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾﴾، ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾﴾

، ﴿ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝١٨ ﴾

دراین ایات اول ماده قلت. دوم تنکیر ان به خاطر تقلیل. سوم من تبعیضیه. چهارم ما برای تأکید را اورده قیام اللیل انها رایاداور شدکه شب بسیار کم استراحت میشوندچون شب به پایان میرسید اعمال تمام شب خود را محاسبه کرده انرا ناچیز پنداشته "مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ"نقص انرا مدنظر گرفته استغفار میگویند.

نیکیاں یا رب مری بدکاریوں سے بدہوئیں وہ بھی رسوا کن ترے دربار میں بےحد ہوئیں

این عاشقان جان خود را نذرانه کرده بازهم خود را قاصرمیدانند.شعر :

جان دی دی ہوئی اسی کی تھی حق تو یہ ہے حق ادا نہ ہوا

﴿ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا ﴾ ، ﴿ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾

یعنی درذکر ومراقبت قدرت به کثرت مشغول میباشند.

﴿ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۝٩ ﴾

دراین آیه اهل علم به کسی گفته شده است که شبانگاه به نهایت خشوع وخضوع وخوف ورجاء به کثرت نوافل میکنند بلکه از ظاهر ایه معلوم میشود درمردم که خشیت ،خشوع ، خضوع،کثرت ذکر وکثرت قیام اللیل نباشدمومن نیست .

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ﴾

﴿ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۩ ۝١٥ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝١٦ ﴾

دراین آیات کلمه انما برای حصر است.یعنی تا زمانکه صفات مذکوره دریافت نگرددایمان وجود ندارد.ظاهر این ایات واز عهد فرخنده نبی ﷺ تا به امروز تعامل رجال الله رادرنظر گرفته فرضیت بلکه شرط ایمان بودن کثرت ذکر وقیام اللیل راافاده میکند.

حقیقت این است که فرض دو نوع است.فرض ضابطه وفرض رابطه مثلا: مصارف تداوی

فریضه اهم شمرده میشودکه تقصیر کننده گان اصلاشایان زوجیت شمرده نمیشوند.گرچه به لحاظ رابطه خانم وشوهر اند ،این چنین شاید شخص به لحاظ ضابطه مسلمان باشدمگر شایان مسلمان گفتن ورابطه مسلما نی هنگام سازگار میشود که فرائض وشرائط (خضوع وخشوع) کثرت ذکروقیام اللیل را ادا کندحاصل تام این تقریر این است تازمان که مراقبه ، محاسبه، خشوع،خضوع ،کثرت ذکر وقیام اللیل تحقق نیابد عام شدن چه که مسلمان هم شده نمیتواند.

حالا مراد حدیث واضح شدکه مراد از عالم همان است که به نظر شرع عالم ومومن کامل باشد ،یعنی کم ازکم انقدر عبادت کند که به حقیقت علم شرط پنداشته شده است ،درغیر ان او نه عالم است ونه مومن میباشد ،پس مراد از عالم شخص است که کم ازکم انقدر عبادت کند که برای حقیقت علم موقوف علیه است وبیشتر اوقات خود را درمشاغل علمیه مصرف کند، ومراد از عابد شخص است که بیشتر از درجه موقوف علیه عبادت کند وعلم را ازقدر ضرورت بیشتر حاصل نکرده باشد ،پس فرق میان هردو این قدر است که یکی علم را به قدر ضرورت یعنی به قدرفرض عین حاصل کرده به فرض کفایی متوجه شده است لیکن به جای کثرت علم به کثرت عبادت مشغول شده است ودومی عبادت را به قدرضرورت (آنقدر که برای حقیقت علم وایمان موقوف علیه است)ادا میکند وعلم در به درجه فرض کفایه نیز حاصل کرده است ،حقیقت علم منکشف شده است مگر به درد محبت ضرورت است .

دردرون خود بیفزا درد را تاببینی سبزوسرخ وزردرا

به دولت این درد چنان علوم منکشف میشود که عقل بر ان حیران شود.

بنی اندر خود علوم انبیاء بے کتاب وبے معید واوستا

چون مردم با لذت چنین درد نا اشنا اند از حقیقت علم ان چی اگاه اند.

تو ندیدی گہے سلیماں را چہ شناسی زبان مرغاں را

آگاہ نۂ تپ درون را نشتر چہ زنی رگ جنوں را

خود پرستی انان را اجازه نمیدهد که سوی محبوب حقیقی بیایند.

اے قوم بحج رفتہ کجائید کجائید معشوق دریں جاست بیائید بیائید

صد ہزاراں فضل دارد ازعلوم جان خود را مے نہ داند ایں ظلوم

جان جملہ علمہا این ست و این کہ بدانی من کیم در یوم دیں

ایھا القوم الذی فی المدرسہ کل ما حصلتموہ وسوسہ

علم نبود الا علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی

من ازانان که به بهانه مشغول شدن درعلوم دین خودرا از عبادت فارغ بال ساخته اند میپرسم که ایا انها از اسوه حسنه نبی ﷺ صحابه کرام وتا به امروز ازسلسله رجال الدین چشم پوشی کرده میتوانند؟شما مردم فقط به زعم خود محافظ ومبلغ دین هستید،نبی کریم ﷺ وصحابه کرام برعلاوه مبلغین بوده عهده های حکومت را نیز به عهده داشتند پس در نفوس قدسیه انا جذبه تبلیغ واحساس ذمه واری تا حد بودکه از وهم گمان شما هم خارج است .

وکیف یدرک فی الدنیا حقیقته قوم نیام تسلوا عنه بالحلم

با وجود ایشان کمر رابسته انقدر قیام اللیل میکردندکه پاهای مبارک ورم میکرد وبه کثرت روزه میگرفتند وهمگان درذکر الله مشغول میبودند انها چرا بر این نه اندیشیدند که به جای کثرت نوافل هم تبلیغ واشاعت دین رابیشتر سازند .اما ابو حنیفه رح چهل سا ل نماز فجر را به وضوی عشاء اداءکرده اند .قرآنکریم را روز یک بار ختم میکردند .علامه برهان الدین مر غینانی صاحب مصنف هدایه دوازده سال مسلسل روزه.گرفته اندوبه کسی اشکار نکرده اند .ایا جذبه اشاعت وحفاظت علم دین شمانسبت ان هستی های مقدس بیشتر است ؟ این دو هستی را به طور مثال یاد اور میشوم درغیر ان تمام ان هستی ها همین طور بودند .

زفرق تابقدم ہرکجاکہ مے نگرم کرشمہ دامن دل میکشد کہ جا اینجاست

یک بار امام احمد رح به خانه استاذخود امام شافعی رح مهمان شد پسر اما شافعی رح برعلاوه خدمات دیگر اب وضو را برای تهجد ایشان هم گذاشت چون صبح شد اب به حال خود باقی بوده ومصرف نشده بود پسر ازپدرخودتعجب کرده پرسید که ایا طالب العلم هم بدون تهجدشب را سحر میکند این سخن بر امام صاحب چون تازیانه تمام شد فورا ازنزد امام صاحب جویای حقیقت حال شد او فرمود ازاثر انوار صحبت شب شما یک لحظه هم غافل نشده شب درعبادت صبح شد وضرورت به اب نشد.

درماضی قریب امت اشخاص بودند که خورد ترین افت واقع شده بالای امت انها را چنان پریشان کرده خواب از شر شان پرواز میکرد که شمه از احساس انها هم به این مدعیان حفاظت علم دین هم نرسیده است .

ازیک طرف درمیدان جهاد وعظ تقریر تبلیغ واشاعت دین تدریس افتاءتصنیف وتالیف پیش قدم بودند .واز طرف دیگر درمراقبه محاسبه کثرت ذکر وشغل نوافل وقیام اللیل ممتاز بودند.ازیک جانب کرور ها شاگرد از موعظه ملفوظات وتصانیف ایشان مستفید میشدندواز طرف دیگر هزار مریض روحانی درصحبت انها صحت یاب میشدند .ان حضرات درتفسیر حدیث وفقه وعلوم نقلیه وعقلیه چنان کتابهای تصنیف کرده اند که این مدعیان علم وفراست به اموختاندن هم ندانستند.

اولئک اسلافی فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع

حقیقت این است که تا تعلق مع الله نباشد فریضه تبلیغ واشاعت ادا نمیشود مردم امروز به ضلالت خطرناک مواجه اند که مدعیان علم حقیقی به علم خنده شروع کرده اند وعلم ایشان مانع ایشان نمیشود. شعر

منعم کنی ز عشق وے اے مفتی زمن معذور دار مت کہ تو او را ندیدهٔ

خواجہ پندارد کہ دارد حاصلے حاصل خواجہ بجز پندار نیست

واه واه عوام کالانعام انسان را تباه میکند.عقیدت مندی ودست بوسی انها تعجب وغرور مهلک را بار می ارد.نزد یک صاحب نظر تشخیص کنید.

بنما بصاحب نظرے گوہر خود را عیسی نتواں گشت بتصدیق خرے چند

ہمیں کہتی ہے دنیا تم ہو دل والے جگر والے

ذرا تم بھی تو دیکھو کہ ہو تم بھی تو نظر والے

این مردم بغرور علم صوری وجهل حقیق مبتلاءشد اند.

ناز ہے گل کو نزاکت پہ چمن میں اے ذوق

اس نے دیکھے ہی نہیں ناز ونزاکت والے

آنها لذت علم ودرد دل اهل دل راچی میدانند؟

لطف ہے تجھ سے کیا کہوں زاہد ہائے کمبخت تونے پی ہی نہیں

ع : ذوق این بادہ ندانی بخدا تا نہ چشی

چوں دل بمہر نگارے نہ بستۂ اسماء تراز سوز درون ونیاز ماچہ خبر ؟

اینقدر مضمون به اهل انصاف کافی است ،چناچه یک اهل علم معروف که این غلط فهمی مبتلاءبود که به شنیدن خلاصه این مضمون اوابین اشراق وغیره نوافل را شروع کرد، وبه اهل اعتساف این دوبیت را تقدیم میدارم .

با مدعی مگوئید اسرار عشق ومستی بگذار تا بمیرددر رنج خود پرستی

تو و طوبے وما وقامت یار فکر ہر کس بقدر همت اوست

درآخر استدعاءمیدارم که الله تعالی همه مارا دولت علم حقیقی ببخشد.

زہدزاہدراودین دیندارار ذرۂدردت دل عطاررا

اللهم نورقلوبنابنورمعرفتک ابدا.آمین ثم آمین . رشید احمد

تکمله :

به کسی سوال ایجاد خواهد شد که ادا کردن خدمات متعدی چون تدریس تبلیغ افتاء تصنیف وغیره بر علماءفرض کفایی است ،وذکر شغل مراقبه محاسبه وغیره عبادات نافله اند ،درحالیکه اهمیت فرائض نسبت به نوافل بیشتر است،پس من چرا به انها تبلیغ کثرت نوافل رامیکنم؟ این سوال دو جواب دارد یکی الزامی ودیگر تحقیقی :

جواب الزامي : من به نصوص قرآنیه ثابت ساختم که عالم که ذکر ،فکر را به کثرت نمی کند گذشته از عالم شایان مسلمان گفتن هم نیست.سپس اهمیت انرا به اقوال رسول الله ﷺوعلماء امت ثابت ساختم وگفتم که رسول الله ﷺوتمام رجال الدین تا به امروز با وجود مصروفیت های خود در امور خدمات علمی واجتماعی اکثر اوقات خود را به ذکر وفکر صرف میکردند.ای علماأبدین بر این غور کرده جواب دهید.

جواب تحقیقي : تبلیغ کردن به دیگران واصلاح کردن انان فرض کفایی است ،مگر اصلاح نفس خود فرض عین میباشد،مطلب از اصلاح این است که ازگناه احتراز کرده شود واین به ذکر فکر محاسبه ومراقبه موقوف است پس موقف علیه فرض عین هم فرض عین

میباشد.درفکرمحاسبه ذکر فکر مراقبه وصحبت کامل جز درجه معتد به نمیباشدبلکه درگناه های باطنی اکثرا علم واحساس هم ندارند،اگر گاهی کدام مرض را احساس هم کنند در وقت مناسب استحضارش نمیکنند واگر استحضار هم باشد در فکر اصلاح ان نمیباشند لهذا کم ازکم انقدر محاسبه ذکر ومراقبه وصحبت کامل کم ازکم به درجه فرض است که از گناه های ظاهری نجات یافته وباعث طهارت باطن هم شودموجب تخلیه از رذائل وتحلیه به فضائل گرددتتبع ان بعد ازرسیدن به مقصد به خاطر ضروری است که خطر شدید برگشتن ان میباشد.برعلاوه ان اضافه تر از درجه فوق الذکر هم ضرور میباشد زیرا که ذریعه ان صلاحیت قلب بیشترمیگردد.محبت واخلاص ترقی میکندوبه هر اندازه که محبت واخلاص ترقی کند به همان پیمانه تبلیغ موثر ترشده علم منور ترشده وتصنیف با برکت تر میشود.

نبی کریم ﷺبه اسلام اورنده گان قبل از فتح مکه وبعد از بیعت رضوان فرمودند که اگر یکی ازشما برابر کوه احد طلاهم در راه الله تعالی خرج کنید برابر یک مد (۸۴۴،۵گرام) خرج متقدمین رسیده نمیتواند.ودرجه اسلام اورنده گان بعد از فتح مکه کمتر ازان است و درجه تابعین کمتر از انان است لفظ اصحابی در حدیث دلالت به این میکند که علاوه به کثرت مجاهده صحبت اثر خاص خود را داردوباعث اجر بیشتر است .دولت صلاحیت محبت واخلاص که به برکت صحبت نبی کریمﷺنصیب ایشان شده در صحبت دیگران شده نمیتواند.پس ثابت گردید که صلاحیت قلب باعث بیشتر شدن کار اجر وبرکت درکار میشود.

همین علت است که به ان پیمانه برکت که در تبلیغ عابدین میباشد در تبلیغ ابدین نمیباشد.وفرق اجر را درآخرت مشاهده خواهیم کرد..واهل بصیرت انرا در دنیا هم مشاهده کرده میتواند.اللهم ارزقنا حبک وحب من یحبک وحب عمل یقربنا الی حبک اللهم اجعلنا ممن یعبدک کانه یراک آمین

رشید احمد

۲/ جمادی الاولی سنه ۱۴۰۰ هجری

خواندن وشنیدن درس قرآني محمد احمد جائز نیست

من ذریعه مکتوب به مولف مذکور اطلاع دادم که اگر شما جواب تحریر من را خود مینویسید یا ذریعه کسی مینوسید من هیچ جواب انرا نخواهم گفت .زمانیکه او اصلاح کتاب

خود را ذریعه چهار عالم برایم نوشت واسمای علماء را هم ذکر کردمقصد من پوره شده دران سلسله هیچ گفت وشنود نکردم مگرمولف به وعده خود وفا نکرده بدون در نظر داشت اصلاح چهار عالم مذکور کتاب خود را پخش ونشر کردبناءلجات دادن عوام را از شر فتنه او فریضه خود میدانم خلاصه تحریر مفصل من این است :

① مولف عالم نیست ،لهذا نوشتن لفظ مولانا با اسمش جائز نیست زیرا که عوام بران فریب میخورند.

② من ازنوشتن تقریظ بر درس قرآن او امتناع کرده بودم مگر با وجود ان هم نام من را درکتاب خود درج کرده ومدت پانزده سال میشود که به نام من مردم را فریب میدهد.

③ من فقط ازنوشتن تقریظ انکار کرده بودم مگرحضرت شیخ مولانا محمد ذکریا صاحب وحضرت مولانا مفتی محمد عاشق الهی صاحب اشاعت انرانیز منع فرموده بودند مگر با وجود ان هم کتاب را شایع کرده وجرأت بیشتر کرده نامهای ایشان را هم درج کرده است.

④ مولانا محمدتقی صاحب مینویسدکه "محمد احمد صاحب کتاب یا مسوده انرا به احقر نفرستاده بودونه خواهان اظهار رأی شده بود مگر درکتاب خود نام من را شایع کرده است .بعد ازاعتراضات بسیار حضرت بالای کتاب "درس قرآن "من چندین بار برایش گفتم که اگر شما واقعا خواهان رأی از احقرمیشدید من برایت مشوره میدادم که به شایع شدن این کتاب اقدام مکن"

⑤ اگر این معامله به حضرت حکیم الامت تقدیم شود که یک خلیفه غیر عالم سلسله شما تفسیر نوشته است درحالیکه چندین تن علماءاورا ازنوشتن ان منع کرده بودکه ازجمله حضرت شیخ مولانا محمد زکریا رح هم است مگر او با علاوه کردن لفظ مولانا با اسم خود کتاب مذکور را شایع ساخته وبیشتر از ان این جرم را هم مرتکب شده است که باوجود ممانعت علماءنام های ایشان را به تایید کتاب خود درج کرده است ومدت پانزده سال میشود که مردم را بااستفاده از نام علماءفریب داده میرودودر ضمن نام علمایی راهم درج کرده است که اصلا کتاب راندیده ونه درمورد ان اگاهی دارند،پس ایا حضرت حکیم الامت این شخص را به توبه کردن وپوزش خواستن از علماءوبند ساختن کتابش مجبور نمیکرد ؟ ودرصورت انکار از سلسله خارجش نمیکرد؟وایا حالا به اکابر موجوده ان سلسله فرض نیست که مانع او شوند؟

⑥ اگر این معامله با تفصیل فوق درمحکمه پیش شود ایا محکمه به چنین شخص تعذیر سخت نخواهد داد ومانع نشر کتابش نخواهد شد؟

⑦ درتفصیل سابق مفصلا بیان داشتم که من قبل از نوشتن تفسیر اورا با نهایت نرمی فهماندم وبار سوم در مورد حجاب رخسار برایش اندک سخت گفتم اوسخت عصبانی شده ومیخواست که عدم ستر انرا به حواله تفسیر عثمانی ثابت سازد،پس هنگام که امید توقع قبول از جانب اوقطع شد من اگاه متوجه ساختن علماءرا به خطر مفسرین جاهل فریضه خود دانستم.

الحمد لله با متوجه ساختن بنده تمام علماءمشهور خلاف ان فتنه به وضاحت کامل نوشتند ومولف را سخت تنبیه کرده به اصلاح کردن کتاب وادارش ساختند مگر او در رابطه با طریقه اصلاح از هدایات علماء سرکشی کردکه تحریرات علماءدر دار الافتاءموجود است.

⑧ مولف بسبب انحراف از هدایات علماءبا نهایت کوشش وپرداختن اموال هنگفت هیچ یک از علماءمشهور را به تایید کردن کتاب خود اماده کرده نتوانست ،نظر اصلاحی یک عالم غیر مشهور وغیر مسلم قابل اعتبار نیست بناءمطالعه کردن ان کتاب جائز نیست.تامیتوانید این تنبیه را شایع سازیدوفریضه نجات قرآنکریم را ازتحریف ادا نمایید،درصورت غفلت از گرفت الله تعالی دردنیا واخرت وعذابش درهراس باشید.

رشید احمد دار الافتاءوالارشاد ناظم اباد

۱۵/ جمادی الآخره سنه ۱۴۱۲ هجری

تمت بالخیر

پایان جلد اول

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وعلی آله واصحابه وسلم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

فهرست مضامین

نیل الفضیلة بسوال الوسیلة

باب ردّالبدعات

الكلام البديع

صیانة العلماء

پایان فهرست جلد اول